

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232044

UNIVERSAL
LIBRARY

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا فُتُورَ إِلَّا إِلَهُ يَشَاءُ

ازافوات صد العلماء الراسخين من الانا سيد الدين اجماع العلوي العي البلوي كذا يارب السما

رواج المصطفى

ابن أبي المصطفى

ماہنامہ نیازمند بارگاہ رب غفور محمد عبد الصمد بنیرہ جناب محمد مصطفیٰ خالص صاحب مقصود

مطبع احمدی و ترجمان اسلام
ریختہ احمدی و ترجمان اسلام



الحمد لله على السرا والافراد والشكر لله على اعطائنا النعماء والالام والصلوة والسلام على صاحب الشريعت الغراء الذي
كان في جميع الانبياء رضي الله عنه كالسيدنا وعليه كالبسمة ربين الكواكب في السموات
اما بعد فيقول العبد الضعيف الراجي الى رحمة رب القوي السيد صدر الدين احمد بن سيد كريم الدين
الموسوي الخنفي القادري البوباري البهرواني عفا الله عنه في چون درين زمان انسان تو امان
اين زمان را بديدم که از طريق مستقيم اهل سنت و جماعت عدول نمود و اهل بدعت باطل نواصب پيدا شدند
اعتراضات کرکيه و زبان سرانی ميوه و در حق حضرت مرقضي و سيد الشهداء که علم میکنند و خود را بنظر اهل
سنت ميگویند و در حقيقت شني نميگذارند و در مذهب اهل سنت کجا جاز است که حضرت مرقضي را ناقابل خلافت
و حضرت حسين را باغي پندارند معاذ الله من ذلك و سينه ايشان از محبت بنی امیه اينقدر ملو است که اگر
فستقيد پديد و علم فضل ائمه اهل البيت مینمایند و ميگویند از اير اهل البيت غير حضرت مرقضي و حسن مجتبی ديگر کسی
امام نبود و ديگران را امام گفتم ناجاز است چرا که خلافت با ايشان نرسیده و ايشان اهل علم نبودند که امام
هم گفته شود و ايشان مجرد صاحبزادگان بودند و نظر فترت نیست که نواصب غير ايشان را اهل علم می دانستند و
جاس اهل سنت که مقتديان اهل سنت از ايشان اخذ علم نمودند و از چنانچه تفصيل در مقام خود مذکور خواهد
شد بعضی را سبب انچه پندار اهل سرانی طلب جاه است تا در نظر جمال بزرگ نمایند و مردم ايشان را حق
گویند از مذهب است که اينقدر نمی فهمند که نزد علماء باعث مصلحت ميشود چنانچه امر حق را برخلاف آن بيان نمودن

انها جهالت و حماقت خودست و در دنیا موجب رسوائی و بی شرفی و باعث خسران عاقبت است پس
 نتیجه این عقیده منحوس تقریر شود خسران الدنیا و الآخرة است خسران الدنیا و الآخرة در ذلک خسران فی الدنیا و الآخرة
 ایشان است کسانی که از احوال خیر مال بلعیت واقف نیستند اگر بر قول باطل این نواصب شی غافل و غماز نمایند
 و چیز بگویند فی الجمله خود را در طریقه تر نیست که بعضی کسان انجمن نیز هستند که با احوال بلعیت و انانیت
 و محبت نیز میدانند مگر از راه تعصب یا حب جاه و خلاق عقیده خود و تقریر بجا کنند لاجرم حسب سبب سدا این کتا
 تألیف نمودم درین کتاب بعد از ذکر ایضاً عشر ذکر دیگر علویان که اهل علم و صلاح و تقوی اند نموده شد و
 احوال علم فضل و دیگر سوانح عمری ایشان بیشتر ذکر نموده شد تا با تفصیل معلوم شود که ایشان را در حدیث
 چه قدر اعتبار است و از که روایت دارند و از ایشان چه قدر مردمان روایت نموده و بعد از روایت حدیث
 دیگر علمای این طائفه عالی را بگویند و از که اخذ علم نموده اند و مردم را چگونه تربیت نموده اند و در راه دین چه قدر
 کوشش بجا برده اند و چگونه زندگی کرده اند و این جماعت قابل قدر هستند یا نه و باید دانست که علم و تقوی
 است مخصوص دین و دوازده تن اندانی اگر چه ایشان بزرگوار و تربیت مخصوص اند و دیگر بسیار کسان ازین
 است چه در طبقات اولین چه در ستارخین علما و اقیانگشته اند بر اے نمونه قطره از زخاری داند که از
 بسیاری چند کسان را درین کتاب ذکر نموده ام تا معلوم شود که چه قدر علما و صلحا دین قوم گذشته اند و در ضمن تحریر
 احوال شان جواب بعضی اعتراضات نواصب شی نمانده حاصل خواهد شد و چون احوال علویان غیر از این
 عشر در هیچ کتابی مشروحاً بنظر نمی آید خصوصاً کتابیکه مخصوص در احوال علمای علوی باشد از نظر اقام
 حروف نگذشته و نیز تواریخیکه درین دیار شائع است در اکثرے آنها فقط بزرگوارات و خوارق عادات اکتفا
 نموده احوال علم این جماعت و دیگر سوانح عمرے مختص کمتر تحریر و آورده لاجرم اکثر کسان ناواقف بوده اند و علم و
 فضل این جماعت گرامی انکار میکنند لهذا خواهم که کتابی شش کلمه احوال علم فضل این طائیفه علیّه جمع نموده شود
 تا دیگران در حق این گروه که بنابر معلی الله علیه و سلم برای تسکین ایشان در امر دین امر فرموده و بیست و
 انی تارک فیکم لتقلین احدیها غلیم من الاخر کتاب الله و عمرتی متی تسکوا بهما لن یصلوا بعدی بر گمان نباشند
 و بموجب فرمان قرآنی فاجنبوا کثیرا من النطق ان بعض النطق ایمان گمان اجتناب نمایند چون خواهش این خطیر
 در غلط فزاین میگردان جای گیر شد از قلت بفاعت خود ترسیده و مدتی در سرع این امر خود توقف نموده چنانچه
 بقضای من صفت نقد استند چنانچه شده محکم علما شوم و در حق من گویند که

کلائے تنگ بکب را کوشش کرد سخن گفتن و بکر جان سفتن ست نه انجیر شد نام هر سیوه گر انجیر خور مرغ بود بے فراغ	تنگ خویشتن را من را موش کرد نه کس سزای سخن گفتن ست نه مثل زبید ست هر پیوه نماند بے یک انجیر بر پنج شاخ
<p>بابتن تشویش این خواہش بمضار سایندن نمیتوانستیم تا آنکہ برادر دم و نعت بگرم سید سر لاج الدین احمد سلمہ اللہ تعالیٰ بزیں اندیشہ واقف شدہ گفت کہ چون بن کتاب تالیف ست بقصیف خون محکمہ چہ باشند دشمنانیشہ مگر تاقل نقل باوصف دستنی نقل اعتراض نمودن کا جاہلان ست بالجلد بر تالیف این کتاب نہایت واگیر نمود و پیوستہ استدعای آن سیکروہن این کار را برادر زود فرمای انداختیم تا آنکہ جلیسان من مولوی حبیب الدین احمد مدرس اول و مولوی خادم حسین مدرس دوم و سید ظل الرحیم امین مدرسہ جلالیہ بوبار نمودند خواہش برادر دم شدہ متفق شدند و دیگر بعض احباب نیز استدعای جمع و تالیف این چنین کتاب نمودند و چون از ہر جانب استدعا و امر فرمودیم و خاطر این اغوہ برین عزیز بود و خاطر از اندیشہ فراغ ساختہ متوکل علی اللہ درین عظیم شرم نمودم</p>	
چو بازار تمنا گرم تر گشت توکل کردم و چشم بزارے	دلم ز اندیشہ بے آزارم تر گشت ز بازار وی توکل ست یاسے
<p>وزر شاہسپر کتب تفاسیر و احادیث و سایر تواریخ و اسماء الرجال و تصوف و ادب و عقائد نقل و نقل نمودم و چون بکجول گویان از ہر دے نغمہ اندوختیم و چون مرقع صوفیان اہم جملے بارہ بردوختیم و برشت مناسبت بر یکدیگر کشیدیم</p>	
شیخ زہر گوشہ یافتم	زہر خرنسے خوشہ یافتم
<p>و تھماس از ناظرین آنکہ ہمہ نظر کرد در مذاق شان خوشگوار آید ذائقہ و چاشنی بردارند و آنچه بلیغ نماید میندازند و شروع این تالیف در سلخ شعبان ستائین ثلثائہ بعد الاالف و تمام آن یوم الاثنین ثلث و عشرين من فی الحجہ ثلث و ثلثائہ و االف من الحجۃ اتفاق افتاد الحمد للہ علی ذلک و کتب ہائیکہ وقت تالیف این کتاب پیش نظر بود و چند برادر کہ تمنا ناظرین معلوم نمایند کہ ماخذ ان کیست کہ درین فائدہ ہست کہ بعد معلوم نمودن ماخذ اگر بدانند کہ قابل مطالعہ ہست بر غبت نامہ بطالعہ مشغول شوند و الا جسرا مفتی کسب اوقات نمایند مگر۔</p>	

و لغات الناس من حضرات القدس ایضاً الجہامی و در فضیلت الیامین فی حکایات الصالحین للامام عبد اللہ العباسی
و کملہ آن و علامتہ المفخر فی مناقب الشیخ عبد القادر الفیاض الیامی و تذکرۃ الاولیاء للشیخ فرید الدین عطار الدمشقی
و کتاب الطبقات للشعرانی و کتاب الطبقات حنا بلہ الحافظ ابن ربیع و کتاب طبقات الخفیفہ للملا علی قاری و
بیان المودۃ سلیمان الحسینی البلیغی القندوزی اعلام الانجاء لجمود الکفوی و اعراس و منتخب السیر و شجرات عدین لبحر
علی بن الحسین الواعظ الکاشفی و جوہر الجوہر فی تاریخ مصر للعبیدی و منتخب التواریخ لیدوسف الانکی و خزینۃ الاولیاء
لفتی غلام سرور لاہوری و تاریخ فرستہ لجمہور قاسم و اثنین الکبری و اکبرنامہ لابن الفضل العلومی و ذرات الخصال لشیخ
مودے و غیرہ و از کتاب تصوف حقیتہ الطالبین للشیخ عبد القادر الجیلانی و کیمیای سعادت للامام محمد الغزالی
و اجامہ العلوم ایضاً و کشف المحجوب علی الغزوی الجویری و تحوارت المعارف للشیخ شہاب الدین السہروردی
و فتوحات مکہ لابن العربی و از کتب عقائد اہل سنت و جماعت تمیید ابو شکور سالمی و شرح فقہ اکبر للملا علی
قاری و شرح عقائد نفسیہ للملحد سید الدین التفازانی و اتمام الدرایہ لفرادۃ التفاسیر لسیوطی و عقاید جلالی لملہ
جلال الدین الدوانی و تکمیل الايمان للشیخ عبد الحق الدہلوی و تحفہ اثناعشریہ لاشاہ عبدالغفر الدہلوی و از کتب
ادب الکمال لجمہور قلیوبی و مستطرف و از کتب امامیہ کشف الغو فی معرفۃ الائمہ علیہ السلام و ارشاد شیخ مفید و
حقائق المصیبتہ لجمہور انور موحی الشیعی چون از ارشاد شیخ مفید و کشف الغمہ دیگر مستفیدین اہل سنت و اخذ روایت
نمودہ اند و حقائق کتابے ست کہ مولف آن اگرچہ شیعی ست مگر اکثر اخذان کتب اہل سنت و جماعت ست
و مولف تعصب مذہبی را راہ نہاد و لاجرم در بعضی مقام مضامین کہ مخالف مذہب اہل سنت نیست ازین سر
کتاب نقل نمود شد و چون این کتاب فقط در ذکراحوال اولاد مرغوسی کہ دران بیشتر فرع مصطفوی اند بودہ است
لاجرم این کتاب را وایع المصطفیٰ من از ہار التفسی نامیدہ شد باینکہ التوفیق التماس از ناظرین بکرمین
آنکہ بر قلت بضاعت این مجیدان نظر نمودہ این کتاب را از باب اعتبار ساقط نمازند بلکہ بدان نظر کنند کہ
ماخذ ان کیست و نقل صحیح شدہ یا ناظرانی ما قال لا متظرانی من قال

نشانید برین متذکرہ شکست	کہ از دست بقدری آید بدست
کہ اخذ با عیانت قرآن شکست	اگر خواندش بے خرد و دوسکت

ہر چند کہ این کتاب دلائل از کتب معتقدین اہل سنت و جماعت ست و خلاف عقیدہ اہل مذہب چیزی نیست امید
چنان ست کہ کسی نہ با اہل بیت نبوی عقیدہ صافی دارند بمطالعہ این کتاب خوشوقت خواہند شد مگر گناہ

سینه شان بولای نبی امیر مملو است ناخوش خواهند شد و جاپلان قاطبه کتاب نخواستند که در پس درین مقام سخن حکمتناهی نقل کنیم.

نشو و نما از حدیث من ساداتان مصطفی را روان زمین آسود غضب او بگو مرا چو زبان وز سحر جمل رشیکند کنند ایچو مترا آن نهد و رانقیم مصطفی مجد را با فک قدیم	مخورم عشم گر آل بوسفیان چون زمین شد فدای من خوشنود مالک و دنخ اربو غضبان جا بلان جمل ناپسند کنند ایک باشد سخن شناس حکیم خواندگان سز جدول پریریم
---	--

مقدمه کتاب باید دانست که امام هر چند مفتی استعمال میشود اول خدمت که آنرا امامت گویند چون امامت خلفای راشدین و دوم امام فی العلم مانند امام ابوحنیفه و شافعی و احمد حنبل و مالک و محمد بن سنان بخاری و نسائی و غیرهم سوم امام فی الصلوة که او را امام مسجد نیز گویند پس مراد از این شاعشر که امام است بدانکه نزد امامیه امامت کبر است مراد است فخر و اهل سنت و جماعت بعد از حضرت مرتضی و حسین با وصف استحقاق و قابلیت خلافت امامت فی العلم و التقوی مراد است و در حق زید شهید و محمد بن عبداللہ که لقب نقیس زکیه است و حسین بن علی صاحب فخ اهل سنت متوقف اند و در کتب اهل سنت تصریحی بان دیده نشد مگر از عبارات متقدمین چنان مستفاد میشود که ایشان را نیز خلیفه پندار داشته اند و اگر امر ایشان انتظام نیافته مگر چونکه بیعت ایشان شده و کبرای وقت اطاعت ایشان نموده و ایشان خروج نمودند و دیگر شروط امامت در ایشان موجود بود ایشان هم امام بودند و مخالفان باغی بودند و بحث این طول و طویل است و آن خارج از وضع این کتاب است باز هم در حق امیه اثنا عشر بعد از حسین زن که مانند زاول ایشان علی بن الحسین و آخر ایشان محمد بن الحسن العسکری است اگر ایشان امام فی العلم بودند پس در کلام حق امام بودند و تعداو ایشان در کلام طبقات است جوابش اینست که چون ایشان در جمیع علوم دینی افضل وقت خود بودند لهذا ایشان را علی العموم امام گویند و ابوحنیفه و امثال ایشان را امام فی الفن گویند چنانچه شاه عبدالعزیز در تفسیر اثنا عشریه تصریح بران نموده باجماع اهل سنت بران قائل اند که این زن بعد از مصحاب کبار افضل بشر اند و در وقت خود چنانچه در مقام خود مذکور خواهد شد و استحقاق خلافت در ایشان

بر وجه آنکه اکل حاصل بود و گمراه ایشان دعوی امامت نکردند و جمیع ایشان نیز واقع نشده و قاطب طبرستان را میبرد
و بعضی اهل سنت ایشان امام بودند و گمراه تصرف منوع بودند چنانچه ابن صبیح مالکی کتابی درین امر تألیف نموده و آنرا
فصول المسمیه معروفه الاثمه نام نهاده و آن کتاب را دوازده باب قرار داده هر بابی برای اثبات امامت و مناقب یکی
از ائمه دوازده گانه که اول آن ترضی و آخر آن محمد بن الحسن العسکری است مقرر داشته است و امام شافعی را بمیل تشیع
متهم ساخته اند و همچنین ابن خلکان برای امام ابو عبد الرحمن نسائی نیز گفته کان تشیع و سبب این اتهام کثیر متنب
ایلیست است و الا ایشان ازین اعتقاد و بر آنند و درین زمان نیز هر کسی که زبان بنماقب اهل بیت می کشاید یا کتابیک
در آن مناقب ایشان بنویسد یا مصلحت آن را نیز تشیع متهم می سازند یا بخدا قرم حروف از اعتقادات تشیع و مذهب
که مخالف مذهب اهل سنت است تبرئه نمایند و در حق خلفای اربعه که یکی از آن بصدر و سدا موصوف و دومین ابو
وداد معروف و سومین حکم و چهارمین علم و شجاعت شده است و از اولین عمرادان عرب برادر است باز آمدند
و آورد و من کفار عم اسلام یافتند از سومین مسلمانان مرده الحال شدند و از چارمین مشرکان عرب و خواج هر دو آن
شدند و بدست یکی فتح یامه و از دیگری استیصال کیا مرده و از دیگری جمع قرآن و از دیگری فتح خیبر مرده آمد اعتقاد
ایک دارد و هر یک را معتقد به خودی پندارد و الحمد لله و الله باز باید دانست که چون حکم پیغمبر تسک با اهل بیت نمودن
واجب است چرا مقتدایان اهل سنت و رفقه و علوم دینی از ایشان کم تسک نموده اند و حال آنکه ایشان علم آن س بودند
چون بگفتند که سبب تسلط بنی امیه و بنی العباس از ایشان کم این تسک نمودن توانستند چنانچه حسن بصری را
پرسیدند که در حدیث انقدر ارسال جزایمی و نام را دی را چنان می بری گفت این نیست که ایچکس تا این زمان از من
نپرسیدند بعد از آنکه حدیثی که احوال میگویم انهم از حضرت ترضی روایت و در جمیع اهل بیت و دست مگر از خوف بنی امیه
انکار کن کردن نیست و کم گمانی انهم از امام مالک زمان بنی امیه از امام جعفر صادق روایت ننمودند تا آنکه زمان بنی العباس
در آن وقت از وی روایت کرد و مگر دیگر را هم با و فهم نموده گمانی میزان الذی فی آفرای و نهی فقط یک یک صریح در مناقب
اهل بیت روایت نموده آمد چرا که انبنی امیه میسریدند گمانی اسد الغاب و بنی امیه و بنی العباس در تظلیل مناقب و تفضیل اهل بیت
سیکوشیدند و آن امر رفته رفته باعث رفعت شان نشان گردید که گمانی الاستیعابان بنی امیه را باطل معلوم شد که واقعی مناقب
اهل بیت هم بسیاری خود مندریس شده باز رسیده و حال تسک نیز انجا معلوم توان کرد هر قدر که سوخت و غیبت متذخر بود که در امام فی
الجبیل اجده در اعتقاد و حق اهل بیت میداشتند و ایشان روزی که در یک شهر سکونت نموده اند و مگر تب توابع بنی امیه پیش نظر است و آن
نشد که با ایشان اتفاقات اتفاق افتاد و آنه میانشان محبت مگو که گذشت این چو معنی در دیگر این شیوه که چون در کلام بعضی مذهب

جلد اول و روح المصطفى من از بار المرسته

باب اول

امیر المؤمنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنه وی امام اول است از ائمه اثنا عشر نام وی در اسلام و جنت علی است و کینست و ابو الحسن و ابو السطین و ابو المرحا ثنین و ابو تراب است و القاب او بسیار است بحکم آن بادی و متدی و امین مرتضی و شریف و ذی الاذن الواعیه و محسوب للاحیه و الدین و حمید و بیغیته الیل و صدیق اکبر و فاروق و امیر النخل و کار غیر فرار و سید العرب و اسد الله الخالف است و غیر ذلک است و نامش آورده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم او را صدیق نام نهاد و در خصائص نسائی آورده که آنجناب فرمود که انا لصدیق اکبر الله یقول لمان غیره و بعد از او که کاذب او منکر و سیوطی در تاریخ بخلاف گفته که بخاری و ابی زر سهل بن سعد روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم او را با تو تراب کنی کرده بود و ازین سبب حضرت مرتضی را چون کسی با تو تراب خواند سعادمان شد احب کنی نزد یک او را تو تراب بود او را پس او طالب ابن عم و داماد حضرت رسالت است و برادر دست اندر دواغات و دود و با حضرت رسول در میان اصحاب موفات نمود و بهر دو با حضرت مرتضی را گفت که تو برادر منی در دنیا و آخرت است

دور و نه چو اختر و گردون	دو برادر چو موسی و هارون
--------------------------	--------------------------

شوم هر فاطمه زهرا سیده النساء العالین است مادر وی فاطمه زهرا است و او اول کسی است که از دنیا متولد شد چنانچه در اولیات او باید دلالت او و جوت که بعد بود بعد از عام الفیل سی سال روز جمعه سیزدهم ماه رجب شهادت او هفتم رمضان شب جمعه سنه اربعین بن الحجرت وقت الصبح و عمر شریف او اوقات و ۳ سال بود و اقوال دیگر نیز گفته اند و سال وفات او نیز بودند مناقب آنجناب بسیار است چون خدا و رسول می کسی گوید و از دوسه را می باشد دیگران را چه حد آن باشد که در آن میدان کیت قلم دو اندر ع برات آنجناب چو محتاج میقل است چو علی که بغیر از خود اصعب در هر فریق کتب و رسائل ساخته و پرداخته اند کتب سیر و تاریخ اندک را تر و سه ملو و شومون است که سائیکه از کید الهی است در مناقب و خصایص حدیث

و نفس خود را فدای سید کائنات نمود حق تعالی در مرجع او این آیه نازل کرد و فیروز یکریل و میکائیل فرمود
تا بحفاظت او قیام نمایند و ایشان آمده گفتند پنج ای پسر ابو طالب کیست شل تو که حق تعالی تو بمبارت
کرد بر ملائکه تفصیل این قصه در کتب مذکوره مذکور است و این قصه را چنانچه شعلی در تفسیر خود آورده و همچنان
ابن عقبه و ریمره و ابوالسعاداتی فیضال العشره و الغزالی فی الاحیاء با سنا و هم از او نموده اند که فی الشیخ
در سوره بقره کوفه سی و نهم پاره سوم الذین یقننوا اولئهم الایة و را سید الغایه لابن اثیر از چاه از ابن عباس آمد
که ای کریمه الذین یقننوا اموالهم باللیل و النهار سر او علانیة فلم یجرم عندکم لاخون و علیهم و لا هم یجرمون بخت
فی علی و در روضه الاحباب گفته که اتفاق جهور است که آیه در شان حضرت مرتضی نازل گشته و سبب آنکه
و سه از شماع خود چهار درم باز گرفته یکی در روز و یکی در شب و یکی در سر و یکی در علانیة تصدق نمود چون
صورت صدقه بیرون ازین چهار صورت ندید هر چهار طریق اقتضای نمود و بنامی آنکه یکی هم مقبول شود و حق است
قبول نمود و سید کائنات بشارت قبول ان صدقه بدو رسانید و سبب نزول آیه مذکوره گشته و موفق
بن احمد الحنفی و الشعلی و المالکی و ابو نعیم الحافظ بسند هم عن مجاهد از جابر انها نزولت علی رطل کذا فی الینابج آیه
کریمه و یطهون الطعام علی جبهه مسکینا و یتواذین و سوره دهم که انزل انی و انسان نیز گویند و نیز بسمت
و نهم است و در روضه الاحباب گفته که سبب طعام سه روز نتوانز مسکین و تیمم و اسیر رایة در حق حضرت
مرتضی نازل شده و در تفسیر فتح العزیز از واحدی و از دیگر تفاسیر آورده که این سوره در حق مرتضی نازل
گشته و قصه ان تفصیل تمام بیان نموده حکیم سنائی میگوید از پسر سائلی بیک دروغیت سوره هل اتی اول
تشریف و فی الکشاف و تفسیر الکبیر انها نزولت فی علی ابن ابی طالب فی العالم عن مجاهد و عطامن ابن عباس
انها نزولت فی علی بن ابی طالب در سوره مائده انما ولیکم الله و سوله الایة در روضه الاحباب گفته که این آیه
در حق مرتضی نازل شده و در تفسیر کبیر و نیشاپوری بر وایت ابو ذری ارد که در حق مرتضی نازل گشته و در
این آیه شیعیه و تنسی باهم اختلاف بسیار دارند و تفسیر کبیر و صواعق محرقه تحقیق ان بوده است اگر چه در
معنی ان اختلاف دارند مگر در نزول ان در حق وی رضی الله عنه قول مرجع است امتی -

و هم در سوره مائده الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کون در روضه الاحباب گفته که سبب
تصدق نمودن حضرت مرتضی خاتم ادر حالت صلوة این آیه نازل شده و در تفسیر عالم گفته اراد به علی بن
طالب مر سائل و هو الک فی السجده اعطاء فائده در کشاف و تفسیر کبیر و الکلیل للسیوطی و نیشاپوری و جامع البیان

لیسید عین الدین بردایت ابن عباس ابو ذر و عبد الصمد بن سلام آمد که انما نزلت علی رضی الله عنه للسبب المذكور
 و میان بخود و او نژد و در سور حج رکوع دوم پاره هفتم هم ای کریم بدان خصمان اختصاصی بهم با اتفاق مفسرین
 و نشان وی در تفسیری وی ناقل شد و یوم بدر و رازله الخفا آورده که قال قیس فیم انزلت بدان خصمان
 قال هم الذین تباروا و اوم بدر نزه و علی و عبیدة و ابو عبیدة بن الحارث و شعیبة بن ربیعہ و عذیرة و الولید بن
 عتبة و اخرج البخاری عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه انه قال انما اول من یخون بین یدی الرحمن للمضوء
 یوم القیامة و تفسیر کبیر و جامع البیان و تفسیر النیشابوری همون روایت مذکور است و در سورہ بعد از
 رکوع اول جزو سیزدهم ای کریم انما انت منذر و کل قوم با دورا اذله الخفا آورده که قال علی رسول الله
 وانا الهادی و فی جامع البیان عن بعض السلف الهادی علی بن ابی طالب رضی الله عنه و القیامة ذلک حد
 لکن قیل فیہ نکاره شد بیه و فی التلیل لیسوی عن ابن الجبیه موطی بن ابی طالب ذکر ابن جسر عن ابن عباس قال
 لما نزلت هذه الآية وضع علیه الصلوة و السلام ید علی صدره فقال انما المندر و او ما یهدیه الی منکب علی فقال
 انت الهادی یا علی یک بیت ید ایتمه دن من بعدی در سورہ بنی نضیر کبیر ای کریم یا ایها الذین
 امنوا فانا یمیتکم الرسول فقد و امین یدی بخوی کم صدقه و رازله الخفا آورده عن علی بن علقمة عن علی رضی الله
 عنه قال لما نزلت یا ایها الذین امنوا لایطیقون قال فیکم قال الشیخ فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم
 قال کم یا رسول الله قال بربار قال لا یطیقون قال فیکم قال الشیخ فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم
 انکم لیزید فانزل الله تعالی ان تصدقوا من یدی بخوی کم صدقة الایة کان علی رضی
 الله عنه بقول خفت لی عن هذه الایة و جامع البیان عن علی رضی الله عنه هذه الایة لم یصل بها احد قبله و لا احد
 بها بعدی کان عنده و یارب قمر قیة بعشره در اہم فکنت اذ اجئت الی رسول الله صلی الله علیه و سلم تصدقت
 برہم ففمخت فلم یصل بها غیر منہ و فی العالم عن مجاہد قال نمون المناجات حتی تصدق فلم تجاہد الا علی رضی الله
 ثم نزلت الرخصة فکان علی رضی الله عنه ليقول ایتة فی کتاب الله لم یصل بها احد قبلی و لا یصل احد بعدی و ہی
 ایتة المناجات و فی تفسیر الکبیر بعد ذکر روایت المذكور قال القاضی و الاثر فی الروایات انه علیه السلام انفرج بالصدقة
 قبل مناجاة ثم ورد النسخ و فی تفسیر الی سود روح البیان و کشف مشک در سورہ سجده جز بست و یکم
 رکعی اول ایت کریم فمن کان مومنا کن کان فاسقا لا یتوون در وقت الاحباب آورده که ما بین علی رضی
 الله عنه و ولید بن ابی معیط سخنی بود پس گفت ولی که تو داخل حبسائی زبانی من از زبان تو فصیح تر و سنان

فاقطع شمسونا فخذنا على الصليح فنهى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان كل من جلا بقل على اهل القرآن لما قال قلت على منزلي
 فاستشرف لما القوم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كنه فاصف النحل فجاء بنشرناه بذلك فلم ينج برسا كانه شي قد سمع
 من النبي صلى الله عليه وسلم وعن ابي سعيد الخدري قال امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم بقتال الناكثين وقاتل المسلمين وقاتلنا
 يا رسول الله ما قتالنا هو لا وقع من فقال مع علي بن ابي طالب وقاتلنا من ياروس عن نخت بن سليم
 قال تينا يا ايوب الانصارى فقالنا قاتلت بسيفك الناكثين مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم جئت قاتل المسلمين
 قال امرني رسول الله صلى الله عليه وسلم بقتال الناكثين وقاتلنا المسلمين وقاتلنا من ياروس عن نخت بن سليم
 ان اقاتل الناكثين وقاتلنا المسلمين وقاتلنا من ياروس عن نخت بن سليم
 لم اقاتل الغنم الباهية وفي اسد الغابة والاستيعاب عن ابن عمر قال قال النبي صلى الله عليه وسلم على بن ابي
 طالب البقية الباهية وما مات مسروق حتى تاب على ما فعله عن قتال مع علي بن عمر وبسند الاحبار طرق
 صحيح وفي الاستيعاب عن عبد الله بن عمر والناسي ان كان ليعزل مالي وقاتلنا المسلمين وقاتلنا
 بودوت الى مست قبل لما بنشرنا ثم يقول والله ما ضربت فيها سميت ولا ضمنت بجمع ولا راسيت بسهم بوجه
 الى لم احضر نهما شيئا واستقر السد غزوه من ذلك واثوب اليه الله ان ذكرنا كانت بيد الراية يومئذ فندم
 نراسته شديدة على قتال معوه جعل يستقر السد من ذلك ثوب اليه واعوذ من شدة وجهه فحين تم قسم ان لم يرم
 فيما يكبر مع سهمه وانما فاشهد بالعزلة اية وفي اسد الغابة في ذكر الحارث بن اسمر عن ابي هريرة بن عمار قال قتلت اربعة
 وروى عمار بن خزيمة بن ثابت قال شهد خزيمة بن ثابت النبي صلى الله عليه وسلم في غزوة بدر فقاتلنا
 لا اقاتل حتى يقتل ما فاناظر من اقية فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لقتل اقية يا خزيمة فقاتل
 عمار فقاتل خزيمة فمات لي الفضالة ثم تقدم فقاتل حتى قتل ولما عكس عمار جثرا واثوب اليه الله ان ذكرنا كانت بيد الراية يومئذ فندم
 قتلت فقاتل عمر بن العاصي والله ان يقيم الله في المنار والله بودوت الى مست خيل في اليوم بعشرين ستة
 وفي الزيناج من فارق عليا فارقته ومن فارقته فارق السد لابي داود ومن قال عليا على الخلافة فاقوله كينا
 من كان الله يلبي عليا امام البرة قال الفجر منصور من فخره فخره من فخره للحاكم في جامع الصغير للسويطي قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان في الدنيا ناسك ابغية تدعونهم الى الجنية ويدعونك الى النار واه البخاري
 في النسوة الاسمايين وبن قاضي وفي الاستيعاب آتت الاخبار عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يقتل عمار البقية
 الباهية وهو من اخباره بالنيب علام النبوة صلى الله عليه وسلم وهو من اصح الاحاديث وقال النوادي في تدمه ثبت

سقطا دقت از ظلم فقال السید استغفر الله و ذکرهما ما خرجت (فرج سن الحی الفک) دور در وقت الاحیاء
 که حضرت قرضی زبیر گفت بابا دادری که حضرت مصطفی صلوات الله علیه گفت ای زبیر علی دوست سید اری در جواب
 گفتے یا رسول الله چو زد دوست ندارم و او داخل آنکه پس فقال انست السید فرمود روزی بیاید که این دوستی
 را بر طرف کرده با وی بجنگ بیرون آئی و ابواب فتنه و تخریش و ستم و تشویش بر روی وی بکشای زبیر
 گفت اری ولیکن فراموش کرده بودم میاد سن اوردی و بار دیگر بطریق مذکور سوگند داد و نیز که بخاطر اسی که
 رسول خدا صلی الله علیه وسلم در فلان محله از محلات نبی هاشم با تو فرمود که من بخور نبوت می خورم که بشود ستم
 را همیشه خود ساخته بسبب حکومت و امارت خود در مقام عداوت با علی و اری زبیر ساعته سر و پیش انداخت
 بعد از آن گفت یا علی حدیثی از عهده قدیم با دین دادی که اگر پیش ازین ساعته از من سوگند گری بودم سر گزینان
 معرکه حاضر نمیشدم و سوگندم یاد کردم که بخار به دیگر با تو نمایم و انس رضی الله عنه را فرمود که بطل و زبیر حدیث مسموعه
 مسموعه خود را بر ساز و دان است که انکما مقاطلان علیا و انکما ظالمان و در ترجمه موافق آورده که بصحت
 رسیده از عالم بیتت از ام سلمه رضی الله تعالی عنها که رسول صلی الله علیه وسلم ذکر خروج اممات المؤمنین
 کرد انکما عایشه رضی الله تعالی عنها تسمی نو بعد از آن رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود انظری یا حبیبه ان
 لا کونے انت بنتی ای حبیبه انظر کن که ان زن تو باشد باز بجانب علی رضی الله عنه ملتفت شده گفت ان
 ولیست فی امری با شکیا فارقی بها اگر دیر تر می دای امر عایشه گری می با و در غی کن و ایضا را و همین من کورین
 از اسے الا سور دایت کرده اند که گفت حاضر بودم (یعنی در بوم مجمل که زبیر برون آمد و علی رضی الله عنه
 رجعت الی کاه علی رضی الله عنه گفت ای زبیر کذا سوگند میدهم که اگر از رسول صلی الله علیه وسلم نشنیده
 که گفت تقاد و انت لا ظالم اسے زبیر را با علی تقاطع خواهد افتاد و در آنوقت تو ظالم خواهی بود زبیر چون این
 سخن شنید باز گریه و در روایت ابوعلی و میثقی آنکه زبیر گفت بلی شنیدم و بے فراموش کرده بودم و زبیر از ابو
 نعیم از ابن عباس بن فرعون را وایت کرده اند که آنحضرت بازواج مطهرات خطاب فرموده گفت که ام یک از
 شما که صاحب محل حرم باشد خروج کند و در موضع جواب سگان انوقت بروی بانگ زنند و در حوائی او بسیار
 از مردم کشته گردند و در باب مار صحن و کار به نهران نیز احادیث آمده هاست در شواهد النبوة آورده که اگر کسی
 علی رضی الله عنه قتل اری زبیر ازین پیش رسول صلی الله علیه وسلم فرستاده بود و انجباب مصمم بر آن افتاده
 بود که انگاه شخصی چشم را بمفاصه فرو برده رخسار را برآمده باریش کشید بر موی او و گفت ای محمد از

خدای تعالی بپرسن رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که فرمان خدای تعالی که برود اگر من خاص شوم خالد بن الولید
 رضی الله عنه حاضر بود اجازت قتل دی خواست نیافت پس شخصی رموی بگذاشت و برقت رسول صلی الله
 علیه و سلم فرمود که انصاری بن شمر قوی پیدا شو که قرآن خواند اما از گلو می ایستاد و نگذرد و بل اسلامه
 بقتل از مد و عابدان مضام را بگذارد و بکوفه بن الاسلم که یارق السهم من الریته یعنی از دین اسلام بیرون
 آیند همچون بیرون آمدن تیر از شکاری و خواب از اصل دی بود و در لاجرم ایشان را مار قفس گویند و قوی الکمال
 لابن اثیر و مروج الذهب للسهو و شواهد النبوة للحماسی عن جنید بن عبد الله الازدی و در روضه الاحباب
 عن عیبه و سلیمان و العیارات للروضة عیبه و سلیمان گوید که من در رکاب نصرت انساب علی بودم که در
 نهر و ان رسید و در آن صحن شخصی خبر آورد که خواب از اب گذشته اند و آنحضرت نماز میگذاشت و در چون از نماز فارغ
 گشت فرمود ان خبر غیر واقع است قوم از اب بگذشته اند و مشاء ایشان درین طرفت ایست باز جمعی از لشکریان
 که پیش رفته بودند بعضی رسانیدند که مخالفان از اب غور نمودند آنحضرت فرمود که والله ایشان از اب نرفتند
 گذشته من هرگز دروغ نگفتم و یا من دروغ نگفتم اندکها ما سے قتل ایشان در بجانب نهر است و از شما
 از ده کس نکشند و ایشان هم زیاده از ده کس نکشند چون دیدند مخالفان را با بیظرت بافتند چنانچه حضرت مرتضی
 فرموده بود و در شواهد آورده که جنید بن عبد الله میگوید که در جبل و صفین من با علی بودم و مرا شک بود که حق
 بجانب او است لیکن در نهر و شک بجانب من افتاد چون این تکرار شد او را خود گفتم که الحمد لله که میزبان
 درست من افتاد و انکه از رسول صلی الله علیه و سلم خبر رسیده است با کذاب است ولیکن اگر مخالفان از
 نهر گذشته باشند اول کسیکه با دوسه مقاتله کنند من باشم چون دیدم که مخالفان را بیظرت اند و دستم که حق
 بجانب او است و حضرت مرتضی دست به پشت من رسانیده گفت ای فلان اکنون حقیقت کار بر تو
 معلوم شد گفتم ارے ای امیر المومنین گفت بر تکیه ثبات باش در روضه الاحباب آورده که حضرت
 پیوسته که امیر المومنین علی پیش از شروع بقتال بر زبان همایون گذاشتند که درین موقع که مستحکم مردم باز در
 اعدا و بر تیر عشرت نرسد از مخالفان ده تن جان بسلاست بیرون بفرزند همچنان شد که از مخالفان تن
 زنده ماندند و از لشکر حضرت امیر تن کشته شدند و فی الکمال و مروج الذهب مثله در روضه الاحباب مذکور است
 که حضرت مرتضی پیش از حرب نهر و ان فرمود که قوی از دین گریزند چنانچه خبر از کمان اگر چه قرآن خوانند اما
 قرآن از حلق انجاعت در نگذرد و دل ایشان را بر احکام فرمائی نشانے بنزد بان خدای که داور است

ابن المغازلي وموفق الخوارزمي وموفق بن احمد باسائيه ثم عن ابن مسعود قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم
 فصل من علم على فقال قسمت الحكمة عشرة اجزاء فاعطى على تسعة اجزاء والناس جزء واحد وهو اعلم بالمش
 الباقي واخرج موفيق بن احمد بسنده عن سلمان بنى الصدقة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اعلم امة
 على وفي الدنيا ما كانت السماوية يرجعون اليه في احكام الكتاب ويأخذون عنه القواعد كما قال علي بن
 بن الخطاب رضي الله عنه في عدة مواطن لولا علي لملك عمر وعمر بن عباس بن بغير ان عليا كان له ما
 من مرض فاطم في العلم وكان له البسطة في العشرة والقدم في الاسلام وانهم لرسول الله صلى الله عليه وسلم
 والفتنة في السنة والنجدة في الحرب والجود بالمال عن ابن عباس قال اذا ثبت لما انشئ عن علي لم
 تعدل الي غيره واخرج السيوطي في تاريخ الخلفاء عن ابن مسعود عن ابن عباس قال اذا حدثنا ثقة عن علي
 الفقيه ولا نعده وباعن سعيد بن المسيب قال كان عمر بن الخطاب يتوب فبالله من عصفه ليس لما اوجس
 وعن علي قال والله ما نزلت اية الا وقد علمت فيما نزلت واين نزلت وعلي من نزلت ان بابي وب
 بقلب عقدا لا ربنا طفا وعن ابي الطفيل قال قال علي سلوني عن كتاب الله فانه ليس من اية الا قد
 بليل نزلت ام بها ما في سهل ام في جبل وعن محمد بن سنان قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول
 ذلك الكتاب كان فيه العلم في الصواعق فيه علم طويل وفي الدنيا ما ذكر علي رضي الله عنه عن عائشة فقالت
 هو اعلم بالسنة من بقية من الصحابة وفي الاستيعاب عن جبر قال قالت عائشة من افتاكم يوم
 عاشورا قدام علي بن ابي طالب قال الناس بالسنة وعن سعيد بن وهب قال قال
 عبد الله بن ابي المدينية بالفرايض علي بن ابي طالب عن خير قال ليس احد منهم اقوى قولاني الفرائض من
 علي وكان من غير هذا صاحب الفرائض عن ابيه العبد قال ثبت عمر بن الخطاب فانه من ابن ابي بكر فقال
 عليا فاسألوا ذكر الميراث وفيه قال عمر اياها لك الا ما قال علي وعن سرج بن هانئ سالت عائشة ام المؤمنين
 عن المسح على النكفين فقالت ايت عليا فاسأل عن عبد الله بن ابي الطفيل قال شهدت عليا يعطى بوقيل سلوني فوالله
 لا تسألوني عن شيء الا انتم كنتم فيه انصافا كان هو يكتب فيما ينزل اليه لعل بني ابي طالب يرون ذلك فلما باذنه فقلت قال
 ذب النقمة والعلم موت ابن ابي طالب فقال له بعد ان هو لاسمع هذا منك بل الشام فقال له وعني عنك من ابن عباس
 عن خلفاء الراشدين فقال الثلثة الاول كان قهرا ثم قال علي كان والله قد علي علما ودارا والراشدين اوردوه
 واوروا جهادهم من النصف كجهدك وقرآن ما كفوا انهم صلى الله عليه وسلم وسلم وترتيب وادوه ودارا ليسكن

تقدیر ساعد شیخ ان تشذیج ابو عمر بن محمد بن کعب القرظی قال کان لمن جمع القرآن علی صدر رسول الله صلی الله
 علیه وسلم وجمی غنائی علی غیر ما جمی انما یحسن قرآن را از علی روایت کرده اند و روایت ان جمیع حاصلاتی
 است قال ابو نعیم فی شرح السنه والقرآن والعرفون اسندوا فرائضهم الی الصحابه فاستدعاهم وقرءوا علیه علی غیره
 واول وقرءوا علی النبی صلی الله علیه وسلم المزمع وعبادت وشیعته وسموات او معروف وشنهورست که یکس
 از انبای روزگار بغیر حضرت مصطفی از وی سب ابلت نعتوا است نو حضرت مصطفی لوای خود و موطن کثیر بود
 عطا فرمود و واحد و حسین شبات قدیمی نمود و جمی کثیر از مشرکان را بکنج فرستاد و فخر بیزر دست او بوقوع جمست
 و قد ثبت فی الصحیح انما اعطاه المراتب الیوم نیز و ان فی التفتح یكون علی بدیه و کجی و رسول و عبده و رسول الی اخر
 الی مرثی و قد ثبت فی حدیث بدر گو یا نو دست حضرت مرتضی واقع شد و ریت ابن هشام سطور است که در به رفتاد
 مشرک بقبل اند نه بنمایان سی و سه کس را خاصه حضرت مرتضی بلا شرکت احدی بقتل اورود و کس بیکت دیگر
 بقتل او و قال الکفوی کان علی بنی الله منه سبع النجابه و یکی النجابه و کان بجزه سن بجزه النبی صلی
 الله علیه وسلم تجر فی العلوم و شجاعت فی الفروع کان علیاً و متقاداً و مقراً و صلی الله علیه وسلم و فی
 تمذیب الفواوی اما علی نه کان من العلوم بالجمع الدالی ردی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ما نه شی
 و سنه و ثمانین حدیثاً اتفق البخاری و مسلم شمس علی و عشرين و افراد البخاری تسعة و مسلم ثمانین حدیثاً و سوال
 کبار الصحابه لرجوعهم الی قناده و قناده فی المواطن الکثیره و المسایل العشرات مشهوره اما نه و فی
 المشهوره التي اشترکت فی معرفتها الخاص و العام و فی السه و العین و استیعابا لانه انما قال معاویه
 بن حره السدی او الصداقی رضی الله عنه یا مزارعت لی علیا قال اعفی یا ابراهیم بنی قال لتصفه قال فلا بد
 من وصفه فكان والله بعد المدی شدید القوی یقول فسلوا و حکم عدلاً لا یخیر العلم من جوانیه و تنطق الحکمة من جمیع
 یتوحش من الدنیا و یرتد فی منی غیثاً یا من البلیل و حشته و کان فی البقرة و بول القنبر و یحب من الطعام حاضر و غایب
 ما نشر کان فینا کانه یحید اذا ساند و یناد اذا استینا و یتنا اذا و غناه و نحن و السدع نقربه یا ما و قریه سنا لا نکاد و کلک
 یمینه لیمظ اهل الدین و یقرب الساکین الی الطبع القوی فی باطله و لا یناس الضعیف من عدله و اشد بقدر رایت
 فی بعض موافقه و قد ارخی البلیل سدوله و غایت بنجوه قاضی علی محیه یملئ تملئ السیلم و ینکب کبار الخیرین یقول
 باو یا غفری الی تعرضت ام الی تشوقت هیات هیات قد بانیک ثلثاً لا رجعة فماتک تیر و خطر
 خطیراه من قائمه الزاد و بعد السفر و حثیه الطریق فیکبک معاویه و قال رحم الله ایا حسن کان والله که

قال فلیکف حزنک علیہ باضره قال حزن من فوج واحد بانی حجر یا یعنی معاویه مزار را که یکی از صحابه بود گفت که
 علی را وصف کن من را گفت که مرا معاف دار معاویه گفت هر آینه ترا وصف باید کرد و گفت اگر بالفرض باید گفت
 پس بود و الله تعالی به سستی تو منته قول او فصل بود و حکم او عدل علم از اطراف وی منفر میشد و بکلمت لسان
 و سه ناطق بیگشت متوحش و متفر بود از دنیا و نازگی و نیت آن و انس میگرفت در شب و وحشت تنهایی
 آن و اشک بسیار از چشم او منجبت بود و از فکر کننده بلباس تنگ طعام نیز قناعت و انقضا میکرد و بود و میان
 ما مانند یکی از ما هرگاه میخواهد بمجاوبت میکرد و هرگاه درخواست انتظار کشه میکردیم انتظار ما میکشید و ما الله
 با وجود قریب که بوسه میداشتیم نزدیک بان بود که از هبیت بوی تکلم کنیم اهل دین را تعظیم مینمود و مسکین
 نزدیک میشد و قول باطل مرد قوی را اطاعت نمیکرد و ضعیف از عدل او مایوس نیگشت و من گوهری
 میدیدم که هر آینه دیدم او را و بعض مقام که فرومشته بود شب و امان خود را و پنهان شده بود ستاره های
 او و علی رضی الله عنه ریش خود گرفته اغضب میکرد مانند اغضب مار گزیده و گریه میکرد گریه اندوهگین و
 میگفت ای دنیا قریب و دور یکریا بسوی من پیش آمدی یا من شتافتی بهیبتا بهیبتا تراسه طلاق و ادم
 الطلاق باین که هیچ رحمت ندارد و عمر تو کوتاه است و خطرتو بسیار است از اذلت زاد و دوری سفر و وحشت
 طریق پس بگریست معاویه و گفت رحمت کن خدا را و الحسن بود و یحییان پس گفت معاویه مزار را که پس
 چگونه است حزن تو بر او گفت حزن مادر یک که یک پسر دارد و او را در کنار مادرش فوج کنند و فی الاشیع فاب
 سئل الحسن بن الحسن البصری عن علی ابن ابیطالب فقال کان علی و انسهما صایبا من مرضی الله
 عزوجل علی عده و بانه بده الامه و ذانفعلما و ذانسا بقنما و ذانقرا بتهما من رسول الله صلی الله علیه و سلم لم
 یکن بالنوا مته عن امر الله و لا بالملو مته فی دین الله و لا بالسروق لمال الله اعطى القرآن غزایه فغانه من بایض
 من رفقه و تک علی ابن ابی طالب بالکعبه و عن عبد الله بن ابی البریل قال رایته علیا خرج و علیه قمیص
 ابزری افواهکم قمیصه بلخ الی النظم و اذا ارسله صارا لے نصف الساعه و عن ابن جریر عن ابیة قال املت
 علی ابن ابی طالب یخرج من مسجد الکوفه و علیه قطرتان من زبرابا و احده فزید یا بالآخری و ازاده الی نصف الساق
 و هو یطوف بالاسواق و مع و دة باهر هم قوی الله و صدق الحدیث حسن الذرع و الوفا و البکیر الذلیل و الزمان و عن
 عطاء قال رایته علی قمیص کر ابریس غیر عسلی عن ابی البزیر قال رایته علی قمیص کر ابریس کر ابریس کر ابریس
 اطراف اصابعه و اذا اطلقه صارا لے الریغ و فضله لا یحید بها

فصل فی خلافت آنحضرت خلافت او پس طول طول است کتب سیر و تواریخ از ان مملوک و شهنش است
 ابن اثیر در الکامل و مسعودی و در مروج الذهب و غیره کوفی در فتوح و سید جمال الدین محدث در کتائب فقه الاعجاز
 و خاندان شاه در روضه الصفاء و ذی بی در کتائب مل و محمد بن جریر طبری و تایخ خود و غیره مورخین کتب بای
 طو له و دفاتر عریضه ساخته و پدید آمده و مشهور و حاوی بسو ط احوال خیر مال و باستقلال حال خلافت با کمال
 او تجریر در آورده اند هر گرا حاجت بر اطلاع ان باشد بسوی کتب مذکور به رجوع نماید امین مختصر متحمل ان شدن
 نمیتواند و نیز از تحریر مشایخ و مجامع سید سید لاجرم عنان قلم از تفصیل ان سخن ساخته اجمالاً چند سطر بر
 روئے کاغذ می ارم

همه کرده شایع بنویسرام درین یک ورق کاغذ ارم تمام

گفت ابن سعد که بیعت خلافت علی رضی الله عنه وقت صبح روز دوم بود از قتل عثمان در مدینه و جمیع اصحاب
 رسول الله صلی الله علیه و سلم که در مدینه بودند بیعت نمودند و گفته شده است که طلحه و زبیر بیعت علی رضی الله
 عنه را کاره پندیدند بعد از آنکه بیعت نمودند از مدینه بیرون رفتند بکه آمدند چون عایشه رضی الله تعالی عنها در کعبه
 بود او را خبر داشتند بجانب بصره توجه نمودند و طلب خون عثمان رضی الله عنه چون این خبر رسید علی رضی الله عنه
 رسید عثمان غنیمت بجانب عراق عرب معطوف ساخت و در بصره بطلحه و زبیر و اتباع ایشان طاقی شدند
 و رجادی الاخر سینه سست و ثلثین میان و فریقین مجاربه واقع شد سیزده هزار کس که یکی از آنجمله طلحه و دیگر زبیر
 بودند و در آن واقعه که مشهور است بواسطه کج گشته شدند و علی رضی الله عنه با آنجده روز در بصره اقامت فرمود و نگاه
 نمود و کوفه شد باز معاویه بعد از استماع این اخبار از جانب شام خروج نمود و علی رضی الله عنه بجانب اودوم
 نمود و راه صفر سینه سب و ثلثین و حصین طاقی دست داد و در موضع ایام قتل مستحادی شد خلقه کثیر
 آمدند انگاه اهل شام با ستصواب و کید عمر بن العاصی رفع مصاحف کردند و تفرقه بین شد که عمر بن العاصی
 از طرف معاویه و ابو موسی اشعری از طرف علی رضی الله عنه باشند و در سال آینده فریقین در موضع اذین مجتمع
 شدند و در حال امت نظر کنند و باین غمخون و وثیق نوشته شده معاویه بجانب شام و مرتضی بجانب کوفه
 مراجعت نمود و بعد از ان جمعی کثیر از اصحاب حضرت مرتضی که بخوارج مشهور اند بر وی خروج کردند و گفتند لاکم
 الا الله و در حرور که قریه است از قریات کوفه شکر گشته نمودند و حضرت مرتضی ابن عباس را نزد انجماعت
 فرستاد و مباحثه و مخاصمه بانجام عت نموده ایشان را ملزم ساخت و بعد از ان تمام جمعی کثیر از ان عقبیده

جمع نمودند و قوی با اعتماد و ناسخ خود ثابت ماند و بنزدان رفتند انگاه حضرت مرتضیٰ بر سر نجابت رفت ایشانرا
 بقتل رسانید و فرمودند که رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از آن خبر داده بود و در میان گشتگان بدیدام و این قوم
 در سستہ عثمان و عثمانین بود و در شبان همین سال بموجب وعده مردم در انرج مجتمع شدند و سعد و قاس
 و عبدالمعز و غیرہا را صحاب و با نجای حاضر شدند انگاه عمرو عاص کمری نموده با ابوموسے گفت تو از من افضلے
 و بزرگترے باید کہ در محکم درین امر تقدم نمای ابوموسے فریب خورد و پیش دستی نموده مرتضیٰ را از امارت خلع نمود
 و چون نوبت عمرو عاص رسید معاویہ را امر بر ساخت و با ابوبیت کرد و مردم برین پنج متفرق شدند و حضرت
 مرتضیٰ از غایت غضب انگشتان مبارک خود میکشید و میگفت اے و بطلع معاویہ مردم من عصیان می نمودند
 و اطاعت معاویہ میکنند و قواحق و تاریخ الخلفاء السیوطی و تہذیب النوادرے و اساس الغالب ابن اثیر از
 سید بن المنسب آورده کہ چون عثمان رفیق مقتول شد آمدند صحابہ نزد حضرت مرتضیٰ و گفتند بیت تو یسکیم
 کہ تو احقے بان پس گفت این اختیار اہل بدر است پس ہر کسک ایشان برادر رضی باشند و غلبہ است
 پس نہ باتے ماند از اہل بدر کہستے مگر کہ آمدند نزد مرتضیٰ پس چون دیدم مرتضیٰ این امر رفت بسوے مسجد و
 بنیبر شد و ادلی کہیکہ بیت او نمود و طلحہ بود بعد از ان نہ بر بعد از ان دیگران انستی۔

فصل شہادتہ و کیفیت شہادت حضرت مرتضیٰ کہ سید علی و تاریخ الخلفاء
 از مستند حکام از سستہ نقل نموده کہ عبد الرحمن ابن بلجم المرادی برزنی قطامہ نام عاشق شد و از ان
 سہ ہزار دینار و قتل علی رضی اللہ عنہ نمرد و مقر نمود و انشتی قبول اینستے نموده و در تہذیب نوادی و دیگر تواریخ
 آورده کہ در تاریخ ہفتم رمضان وقتے سحر کہ انجباب براسے نماز برادرہ بود انشتی ششم سہم بر پیشانی
 ہایون او زد و در غش رسید و انجباب شب یکشت بہ متوجہ فردوس اعلیٰ شد و در انجباب در شب جمعہ
 ہفتم رمضان وقتے صبح سستہ اربعین بود و حسن و حسین و عبدالمعز بن جعفر غسل و تکفین او نمودند و در
 بارچہ کہ دکان سیرین و عمامہ زد و امام حسن علیہ السلام بروی نماز کرد و دو وقت صبح و نقش نمودند و گوید کہ
 نزوش بقیہ از جنود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود و وصیت نمود کہ او را بایان محنوط سازند و چون از دست
 افتاد شد گفت السلام علیکم رحمہ اللہ و برکاتہ و بعد از ان تکلم کرد مگر بلا الہ الا اللہ تا انکہ وفات یافت

قال الفرزوق

کمر قطب مہین غیسر معجم

قلم امر آسافہ دو ساحتہ

ثلاثة الاف وعبر وقينة	و ضرب على بالحسام المسمم
فلا مفر انك من علي وان علي	ولا فلك دون فلك ابن بلجم
وبعد از شهادت حضرت مرتضیٰ انشرف را مثله نمودند و در نو بره ساخته بسوزند و از بخا با نش جهنم رسید و حدیث اشقی الاخرین بروی صادق اندیکیم سنائی میگوید -	
مردم برز بهر عشق زنی	اندر انگشت در جهان جفتی
رفت ز می کو فی از پی انکار	انچنان خاک رسب و تدار
انچنان اهل جهنم منقلب	خیره بگزید خون چون عطش
شکله کردند مرد را پس از ان	رفت سوی جهنم و راجان
و فی الاستیعاب قالت عائشة رضی الله عنہا انما بلغنا قتل علی رضی الله عنه تنفع العرب بشارة فليس لها بعد فيها و عن ایبہ قیس الازد سے قال اور کت الناس و ہم ثلث طبقات اهل الدین بخوان علیا و اهل الدین بجوان معاویة و ذواج -	

فصل فی کونه لقبه الصدیق الاکبر و الفاروق

بر انکه لقب انجناب صدیق اکبر است و فاروق است فی خصائص انسانی عن عباد بن عبد الله قال
قال علی رضی الله عنه انا عبد الله و انور رسول الله و انا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی و فی نسخة غیره ان کاتب
مملکت قبل الناس سبع سنین سید جمال الدین محدث در روضه الاحباب گفته که مراد از قبل نام کسی است
انکه داخل سیاق نمیشوند چه در میان اسلام حضرت مرتضیٰ و دیگر سیاق ایقده زمان نبود و فی السیاق
تقلان المؤمنین بنده عن ابی رافع عن الی و قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لعلم
انت اول من امن بے و انت اول من یصانح فی یوم القیامة و انت الصدیق الاکبر و انت الفاروق الذی
یفرق بین الحق و الباطل و انت یسوب المسلمین و المال یسوب الکفار و روضه الاحباب آورده که اباب
سیر حم السد بروایت ابوذر غفاری و سلمان الفارسی رضی الله عنهما ایراد فرموده اند که حضرت مصطفیٰ صلی
الله علیه و سلم دست امیر المؤمنین علی گرفته گفت اول المؤمنین و فاروق الدنیه و یسوب المؤمنین و اول
من یصانح فی یوم القیامة هذا الصدیق الاکبر و هم در روضه الاحباب از مسند امام احمد حنبل روایت کرده که
گفت ابن عباس بقول علی رضی الله عنهما عبد الله و انور رسول الله و انا صدیق الاکبر لا یقولها بعدی لا کاذبا و انما

با بنی مازن گفت که برو خدا سے تعالے دعاے علی و عباس و حسین را درخواہد کرد پس این مازن روز
سیوم سحرگاه از شام مراجعت نموده نزد عمر رفت و جواب نامہ باد و او گفت عمر رضی اللہ عنہ کیست
این مرد گفت این مازن گفتہ تر اسے وزیر است بشام فرستادہ ہوا کہ گفت آری گفت پس این جواب
فرکجا اوروی او تمامہ قصہ بیان نمود بعد از تفقیش معلوم شد کہ او صادق است

کرامات حضرت علی رضی بسیار است

فی تاریخ اختلف السیوطی روایت کردہ است عبد الرزاق از جبرہ ری کہ گفت جبر کہ گفت مرا علی بن
ابیطالب چہ خواہی کرد و تیکہ ماور شوی بر اسے لعنت من گفتم ایایں چنین خواہد شد گفت اسے
گفتم پس جیکم انوقت گفت لعنت کن مرا و نہ نیز ار شوی از من (یعنی بزبان لعنت کن و از دل تبر کن
گفت جبر کہ پس ام کرو مرا محمد بن یوسف برادر جلال کہ امیر مین بود کہ لعنت کنم علی مرتضی را پس گفتہ کہ امیر
ام کرو مرا کہ لعنت کنم علی را پس لعنت کیندا و را کہ لعنت کردہ است خدای تعالی او را پس نہ دریافت
رضی بن یحیی مگر مردی و روایت کردہ است طبرانی در اوسط و ابو نعیم و رد لایل از زافان کہ علی رضی اللہ
عنہ مخفی گفت پس تکذیب کرد او امر دے پس گفت علی رضی کہ دعا کنم بر اسے تو اگر کاذب باشی گفت
کہ دعا کن پس دعا کرد بروے پس برخاست از جای خود تا آنکہ رفت بصارت او و نابینا شد و در
شواہد النبوة آورده کہ بروایت صحیحہ ثابت شدہ است کہ علی رضی اللہ عنہ چون پاسے مبارک بر رکاب
سے نہاد قتیح تلاوت قرآن میکرد و چون پاسے دیگر بر رکاب میرسید و بردایتے بر بالائی ستور است
سے نشست ختم تمام میکرد میگویی کہ ابن من تمیل قتیح بیدار مان است کہ نسبت بہ بعض اولیاء اللہ
واقع میشود چنانچہ در کلمات الالس در ذکر شیخ موسے سدرانی ابن را از شیخ الشیخ شہاب الدین
سرور کہ بالتفصیل بیان نموده روزے در کوفہ بعد نماز صبح شخصے را فرمود کہ بظان موضع رو و حاجا مسجد سید
در پہلوی مسجد خانہ است انجانان و مردے با ہم تراے دار تمان ہر دورا تروم حاضر کن چون ان ہر دورا
اور دنک گفت مشب نزل شام در انش روحان گفت اسے امیر المؤمنین ابن زن را نکاح کردم چون شیش
وے رقمہ از وے نفر تے امداز و دورے جسم با من آغاز جنگ و نزاع کرد تا از ان کہ فرمان نور سید پس
امیر کرم اللہ وجہہ روے حاضران مجلس کرد و گفت کہ بسیار بخنان ہست کہ انکس کہ بان مخاطب

میشود و خواهر که دیگران بشنوند همه بر قند و آبخوان وزن بماند روی بان زن کرد و گفت ایخوان را یمناسی گفت
 نه فرمود که من ترا بگویم اباباید که منکانشوی تو فلان بنت فلان هستی و این عی داشت با و س جج شدی
 و از ان البسن گشتی و این چیزها را خود گشتی و از پدر نمان داشتی چون وقت وضع حل رسید شب بود
 مادر تو ترا از خانه بیرون برد چون فرزند آمد در خر قحچیدی و در بیرون دیوار ها که محل تنصاع حاجت مردمان
 بود و انداخته سکه آمد و پیر ابو میگرد سکه بسوی ان سگ انداخته و بر زن کودک خود و بشکست مادر تو پاره
 از انداز خود برید و بر سر سست پس و پراگنداشتند و بر فقید و دیگر احوال دی نداشتند از زن گفت
 حال چنین است ای امیر المؤمنین بعد از ان گفت پس فلان قبیلان کج را به پروردند تا بزرگ شد و کوفه آمد
 و ترازن کرد این جوان همان کودک است پس انجا انرا بگفت سر خود بر بدن کن اثر شکستگی بران ظاهر بود گفت
 میسر خود را بگیر و برو و خدای تعالی انچه بر تو سحرام بود و از ان محفوظ داشت بار س اهل کوفه از غنیان س اب فرست
 پیش و س رضی المدینه شکایت کردند حضرت مرتضی جبه حضرت مصطفی بر دوش و بر دوش و بر دوش و بر دوش
 و س بر سر و عصابه و س در دست گرفته اسب سواره بکنار فرات رسید و اولادوی نیز همراه او بودند
 انجناب و کثرت نماز مخفف گذارد و به اسب پل برآمد و سنین با وی بودند پس با عصبای جانب اب اشارت کرد
 یک گز اب کم شد رسید که اینقدر نیست گفتند که س باز به عصبای جانب اب و دوبار اشارت کرد اب دوم
 گز دیگر کم شد چون س که کم شد مردمان او از برداشتند که بنقد پس سست س امیر المؤمنین مخفف س از احوال
 و س بنزداده بود که ترا انفلان موضع بر فلان درخت نرما صلب خواهند که میچای که فرموده بود بعینه واقع شد
 کیمیل بن زیاد را بنی المدینه چون چنان مستطی برای قتل حکم داد و گفت که حضرت مرتضی مرخص داده بود که قاتل
 من تو خواهمی بود بعد از ان قجاج گردن و س بنزد چنین چون عجاج قنبره لاس حضرت مرتضی را گرفت
 و حکم بقتل س نمود گفت که حضرت مرتضی مرخص داده بود که مظلوم کشته شوم و در سفر بهر قاتل از درویش
 گوید گفت که دهان ده هزار و یک مرده اینند چون شمرده بعینه بود س کم و بیش در وقت توجه بعضین اصحاب
 و س عجاج اب شد و در قریب ان اب نبود از انجا ناب و در فرسنگ بود بعد از ان چون قدر س برقت دیگر
 ظاهر شد حضرت مرتضی نزدیک ویرجائی اشارت کرد که انرا بجا وید چون قدر س خاک برداشتند سنگی
 بزرگ پیدا آمد که سح التی بران کار نمیکرد و کس را طاقت برداشتن ان شد حضرت مرتضی ان سنگ را در
 انداخت آب بے بغایت صفائی و شیرین و تنک ظاهر شد لشکر سیراب شدند و انقدر که خواستند برداشتند

باز حضرت مرفی انسگ را بالای چشمه نهاد و بفرمود تا خاک بر او افکندند را بهب ان دیر از دیر فرود آمد و پرسید که تو پیغمبر مری فرمود که من گفتم تو فرشته مقرب گفتم که من پس گفتم که تو جبرگست فرمود من و منی پیغمبر مری سلم محمد بن عبد الله خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم را بهب گفتم دست مبارک مسلمان شوم او بر حضرت امیر سلام آورد و گواهی بوجدانیت خدا و رسالت مصطفیٰ و وصایت مرتضیٰ بر او بعد از ان از وی پرسید که سبب اسلام آوردن تو چه بود گفت ای امیر المؤمنین بناسے این دیر از دیر اے کننده این سنگ است پیش از من بسیارے درین دیر بوده اند زیرا که در کتب خود دیده ایم و از علی سے خود شنیده ایم که در پیغمبر چشمه است که ظاہر بخند آنرا لکیر پیغمبر را می او پس چون من این را دیدم باز روست خود رسیدم حضرت مرفی از شنیدن این قصه بسیار گریست و گفت الحمد لله الذی لم یکن عنده منسیا و گفتم که کتبه مذکور را بعد از ان را بهب ملازمت حضرت مرفی و اختیار نمود تا بصغین شهید گشت و حضرت مرفی در حق وے بگفت که وے مولاے منست در شوا پادرد که خداے تعالی دوبار بر اے اور شمس کرد یکے در عهد رسول صلعم و یکے بعد از وفات وے ام سلمه و اسمانیت عمیس جابر بن عبد الله انصاری و ابوبکر خدرے رمز روایت کرده اند که وحی بر ان حضرت آمده بود و انس را وقت تکبیر بر ان مرفی رمز کرده بود و کز داشت تا که آفتاب غروب کرد مرفی رمز نماز عصر را شسته گذارد با شاره چون رسول صلعم این حال معلوم نمود بر تفسے فرمود که دعا کن تا خدا سے تعالی آفتاب را برگرداند تا تو نماز دیگر بروقت بگذاری مرفی دعا کرد و آفتاب با توفیق که نماز دیگری باشد باز گشت و مرفی نماز خود را در وقت بگذارد و اسما بنبت عیس گوید که از آفتاب در وقت غروب اواز سے می اند بخوان ادا زده و در جاسے دیگر شوا هر گفته که آفتاب بری مرفی پدعا سے حضرت مصطفیٰ صلعم باز گشت و مولف آن کتاب در قصیده نعتیه میگوید -

چون فوت شد عمر از علی انبهری از کمالی	گشت از دعایش بخیله از جبر شمس خاوران
<p>و حافظ ابن حجر عسقلانی در صواعق آورده که رسول صلعم دعا کرد که اللهم انی طاعتک و اطاعت رسولک فارو علیه الشمس فطلعت بعد ما غابت علی داسے و قاضی در شفا گوید که حدیث رو شمس صحیح است و شیخ الاسلام ابوزید گوید حدیثی حسن است و غیره از علما متابعت او نموده رد کرده اند قول جمعی را که گفتند این حدیث موضوع است و دراز الله انفا آورده که سیوطی در جزا کشف اللبس نے حدیث رو شمس گفته که حدیث رو شمس صحیح پیغمبر صلی الله علیه وسلم است و تصحیح کرده است این را طحاوی وے و غیره از فراط کرده است ابن جوزی</p>	

درین حدیث تا آنکه آورده است اتراد کتاب الوضوءات و گفته است شاگرد او محمد و مشتقی از او و غیره علی بن
 عن حدیث رضا شمس بر آنکه این حدیث را محامی و شرح مشکل الانارنا سما بن عیسی و در طریق روایت
 نموده و گفته است که این هر دو طریق ثابت است و روایات ان بخیر ثقات اند و نقل نموده است و اتفاقاً علی بن
 در شفا و حافظ ابن سید الناس فی بشری البیاض حافظ علاء الدین خلطانی در کتاب زهر الباسم و تصحیح کرده است
 از ابوالفتح از و س و تحسین کردند است ابو زرعه عراقی و سیوطی فی الدرر المنتشرة فی الاما دیث المشتهره و طبر
 در کیم گفته است حافظ احمد بن صالح ملو و از بیسته انکس را که اهل علم باشند که مخالفت کند از حدیث نبوی
 عیسی چرا که این از اجله علامت نبوت است و تحقیق که انکار نموده اند حفاظ بر این جزو سبب ایراد او
 این حدیث را در موضوعات انتہی دبر اسے ابن حدیث علما بحث و تکرار بسیار پیش آورده اند و از انکه
 و صواعق و تحفه اثنا عشر تفصیل ان بوده است من از اطالمت اندیشیدم بدانست مولف حدیث
 روشمس صحیح نیست چرا که بر اسے ابن وقع عظیم فقط دو چهار کس را وی بودند چه سنی و چه دوسے بایست
 که بود و نصارے نیز در کتاب های خود سے نوشتند که در فلان تاریخ این واقعه شد اگر چه ایشان معجزه گویند اگر
 از واقعه انکار کردن نتوانند و الله اعلم بحقیقه الحال و بار دوم در شواهد آورده که در وقت توجہ بصفین قریب
 بابل چون خواست که از فرات بگذرد نماز عصر از محاب و سے فوت شد بدعا سے حضرت مرتضیٰ با زعمود نمود
 تا سلمانان نماز گذاردند چون سلام باندا و ندا و از سے هولناک میگردد این قصه نیز مانند قصه اول است
 در تحفه اثنا عشر به از ان انکار نموده و الله اعلم در شواهد آورده که روز سے از روز با سے صفین نماز نمود
 یا با مسله یعنی ابو مسلم کجا است محمد حنیفه رضی الله عنه گفته که و سے در اخر صفوت است فرمود که اسے
 فرزند مرا دمن از ابو مسلم خوانے نیست مقصود من از صاحب چش است که از جانب مشرق باریات
 سیاه پدید آید چندان محرابه کند که خدا سے تقاسمے بواسطه و سے حق و کفر کنز قرار دهد و خوش وقت
 انکه با و سے موافقت کنند در اعلا و دین و مگوئسار سے ظالمان چه و بعد نمایند در روضه نیز از حکایت
 آورده را بلاخر بمیان شد که ابو مسلم روزی از جانب خراسان باریات سیاه برآمد و دنیا را از بوش
 شامت نے امیه پاک ساخت و ان مقام خوج حسین و وزیر شهبانو ظالمان بوجه احسن گرفت (گرفت)
 اهل کوفه تیار شدند بن ابی بکر در صف زخند و فرمان حضرت مرتضیٰ سے را اطاعت نکردند در حق ایشان
 دعا کرد که بار خدا یا کسے را برین طایفه مسلط گردان که هرگز بر ایشان رحم نکند یا گفته غلامی از انقیص

برایشان گمار همان شب بجای شولدر شد و بابل کو قدر رسید از روی انچه رسید گذانی اشوا هر سیوطی
در تاریخ انخلقا و جائے در شواہرا و درہ و عبارت للجماعی است کہ روزے گفت کہ دوشس حضرت
رسالت راستے السد علیہ وسلم بخواب دیدم گفتم یا رسول اللہ چہ نعمتہا و خصوصتہا کہ از است
تو بمن رسید فرمود کہ برایشان دعا کن گفتم خداوند مرا بہتر از ایشان عوض دہد و بدتر از من برایشان گمار
در همان ایام شہید شد انتہی بخنجر کرامات و خوارق عادت بسیار از دے سر زد شدہ بر من
قدر قلیل اختصار نمودیم

فاطمہ الزہرا بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

سیدۃ النساء العالمین مادر دے خدیجہ بنت خویلد است و شوہر دے علی مرتضیٰ دے
اصغر بنات واجب الاولاد حضرت سیدہ کائنات است و مادر جنین سیدہ اشباب اہل الجنۃ است
نکاح دے با حضرت مرتضیٰ حسب فرمان وحی بودہ و در وقتہ الاحباب اور دہ کرانس رضی اللہ عنہ
روایت مے کند کہ نزد حضرت رسالت نشستہ بودم کہ اشارہ وحی بران سرورم ظاہر شد بعد
از انجلاے ان فرمود کہ جبرئیل مین گفت کہ ان اللہ تعالیٰ یا مگر ان تزوج فاطمہ بن علی ابن عبد
در سند امام ضعیف نیز ایراد نمودہ و قلیل از درود دے ابو بکر و عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما و در سار
نشریش خطبہ فاطمہ نمودہ بودند ان سرور گفتہ بود کہ در باب فاطمہ افتخار دے میکشم و بعد
از نکاح و رقی دے و شوہر دے و عاہلے جنہ نمودہ بخدا ان این دعا نمودہ کہ مع اللہ سلیمان
و اسعد جبرک و بارک علیکما و احسبج سنکما کثیراً طیباً و شجج تزویج او طول و طویل ست و رقیہ العیوب
و معارج النبوة و ویکرتب بالتفصیل مسطور است التفصیل زمان و اہل بہشت است بقول صحیح
و احادیث افنیلست متعارض آمدہ از امام مالک پر سیدہ کہ عایشہ افضل ست یا فاطمہ گفت فاطمہ افضل
است و لا افضل علی بصیۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم احدی و فی تمام الدرر البسیوطی روی الطبرانی عن علی فرما
اذا کان یوم القیامۃ یقال یا اہل الجنۃ غضوا ایصارکم حتی تمر فاطمہ بنت محمد فی ہذا الاحادیث دلالت علی تفصیل
علی مریض خصوصاً اذا قلنا بالاصح انما لم تکن نبیۃ وقد تقررت فی الامتہ افضل من غیر ما دئی و وقتہ الاحباب عن جابر
بن عبد اللہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اہتدوا بالشمس فاذا غاب الشمس فاستہدوا

بالقر و اذا غاب القمر فاهندوا بالنزرة و اذا غاب النزرة فاهندوا بالفردان فقال الشمس ناو القمر علی والنزرة فاطمه
 والفردان الحسن والحسين و شیخ عبدالحق دهلوی در تکمیل الایمان از کتاب خصایص السیوطی نقل نموده که از امام
 علیم الدین عراقی منقول است که گفت فاطمه و برادر و سکه ابراهیم با اتفاق افضل اند از خلفاے اربعه
 و فی الینایع اخرج احمد و الحاکم عن المسو بن مخزومه فمر فوفا فاطمه بضعة منة یخطفه ما یطهها و میسطنه ما میسطنها
 و ان الانساب یتقطع یوم القیامت غیر نسیه و سبیه و صهری و اخرج المبرز و ابو یعلی و الطبرانی و الحاکم عن
 ابن مسعود و مرفوعا ان فاطمه احصت نفسها و فی الصواعق فرجها فمر ما السد ذریته علی النار و اخرج احمد و الشیخان
 و ابو داود و الترمذی عن المسو بن مخزومه فمر فوفا انما فاطمه بضعة منة یوزینها ما یوزینها ما یوزینها و اخرج احمد و الترمذی
 و الحاکم عن ابن الترمذی فمر فوفا انما فاطمه بضعة منة یوزینها ما یوزینها ما یوزینها و اخرج الشیخان و فی طه
 مرفوعا یا فاطمه الاتر فیض ان تکون سیده نسا اهل الجنة و اخرج الترمذی و الحاکم عن اساتین زید مرفوعا حب
 ابلی فاطمه در در دشت الاحباب از امام حسین بن علی المرتضی روایت نموده که گفت و یدم ما در خود فاطمه را که در شب
 جمعه در محراب مسجدی خانه خود نماز میکرد و تا زمانیکه صبح طالع شد شنیدم که مومنین و مومنات را بسیار
 دعا میخیز کرد و من نفس خود را بیخ دعا نکرد و گفتم ای مادر مهربان چگونه است که برائے نفس خود بیخ دعا نکرد
 گفت یا بنی الجارثم الدار کفینت ادام محمد و القاب او مبارکه و ظاهره و زکوة و راضیه و مرضیه بود و در کشف
 آورده که صد لقیته الکبری القب ادهست انتی و ولادت او در سال سی و پنجم بعد از واقعه قبل بیخ
 سال پیش از نبوت و نکاح او با علی مرتضی در سیال دوم از هجرت در ماه رمضان بعد از مراجعت زید و
 زفات در ذی الحجه و الوقت فاطمه پیمده ساله بود و وفات وی در سیوم رمضان شب شنبه سته
 احدى عشر و عرا و الوقت بست و هشت سال بود بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شش ماه در غایت حزن و غل
 زندگی کرده در یمت یکس از شادمان و خندان ندید و روز وفات خود بشم شده بود و دفن او حسب
 وصیت او در شب نموده و یکس از نامحرمان و تدفین و شریک بود و در روز دیگر او بکرم و سائر اثرات
 صحابه حضرت مرتضی را عتاب نمود و دیگر امارا نکر و وی تا شرف نماز بروی و در لقمه انتخاب معذرت نمود که
 حسب وصیت او چنین کردم کذا فی و حقه الاحباب جذب القلوب لیس و یا اللجوب بدانکه در تواریخ و ولادت
 و تزویج و وفات او اختلاف است آنچه مختار را تم ایخروف افتاد ثبت نمود و بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم واقعات بسیار گذشته مثل معامله فدک و سقط شدن حمل و و تمید نمودن عمر خطاب بی تا شرف

کہ درخانہ حضرت زہرا (علیہ السلام) نمودہ بودند و تامل و شیون نمودن حضرت زہرا پیش انصار طوع و اردو گذشت تا کردن
اولے تر است و صیت نمودن حضرت زہرا کہ یکپس بر جنازہ او حاضر نشود دلیل صریح است بر آنکہ حضرت زہرا
ارزودہ و ملول از دنیا رفت اکنون تاویل ہرچہ خواهند بکنند الغرض ما از شما جرات صحابہ عنان قلم تصرف نمودیم
و احادیث و در فضیلت و سہ رضی اللہ عنہما و اقوال علما در تفضیل و بر سائے آنان بسیار است ما براہ اختصار
بر غیر ہندے از تحقیقات ابن امر در فتاوا سہ سیوطی و تلمیذ الایمان شیخ عبدالحق دہلوی بودہ است و در قبر
او اختلاف است باقی یکپس معلوم نیست ارجح اقوال و در جنت البقیع نزد اہام حسن علیہ السلام بودہ است
و تفصیل تحقیق ان و در جذب القلوب اسے و بار الجوب کہ تاریخ مدینہ منورہ از شیخ عبدالحق دہلوی است بودہ
است و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال سلام اللہ علیہما و روضۃ الاحباب آورده کہ مر دیات وی در کتب مہترہ متذکر
ہیچہ حدیث است از انجملہ یک حدیث متفق علیہ است و تمہ در سار کتب مر دیت انہی و حضرت
زہرا بعد از وفات پدر بزرگوار خود خانہ و جنت البقیع گرفتہ از انبیت الحزن مقرر نمودہ اکثر ایام در انجا پیروز
و مرتبہ بر اسے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم انشا نمودہ یک بیت از اول ان قصیدہ این است

صبت علی مصائب لو انہا	صبت علی الایام صرن لیالیسا
-----------------------	----------------------------

و حضرت مرتبہ بعد از وفات حضرت زہرا رقت بسیار نمودہ و این دو بیت انشا کرد۔

لکل اجتماع من خلیلین فرقتہ	وکل الذی دون المصنوع اقلیل
وان افتقاد سہ فاطمہ بعد احمد	دلیل علی ان لا یدم غیلسل پ

و نامہ جنازہ وی حضرت مرتبہ گذاردہ و بگو عباس گذافی روضۃ الاحباب

الحسن بن علی الرضی عنہما	
--------------------------	--

امیر المؤمنین سبط رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ریحانہ و آخر الخلفاء فہ صلی اللہ علیہ وسلم مادر سہ
فاطمہ است بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سیدہ النساء العالمین و جدہ و خدیجہ الکبریٰ فضل زمان ہن
است مناقب و فضایل او بیشتر از ان است کہ استقصای ان توان کرد کہ ثبت او ابو محمد است و لقب ابو

مجتبے وسید و تقی و یکی از خلفا سے راشدین است و امام دوم است از ائمہ اثنا عشر و شش ماه و چند روز خلافت کرد و سیوطی در تاریخ الخلفاء اور دو کہ بعد از شهادت حضرت مرتضیٰ حسن رضی اللہ عنہ مباہمت اہل عراق خلیفہ شد بعد از ان خروج کرد بر دوسے معاویہ پس تسلیم امر نمود حسن معاویہ را بشتر طیکہ خلافت بعد از معاویہ حسن را با شتر و مطالبہ کنند کہے ساز اہل مدینہ و اہل حجاز و عراق انچی بود در زمان پدرش وانکہ دیون او ادا نمایند پس قبول نمود معاویہ پس صلح شد بر ان قرار داد و ظاہر شد مجزئہ بنویہ صلح اللہ علیہ وسلم در موفقتہ الاحباب گفتہ کہ حسن رضی اللہ عنہ بر اے خلافت این شرط نمود کہ خلافت بعد از معاویہ بر شتر دے گذرد و دیگر پس را دے عہد کنند و گفت حسن رہم کہہ اگر خواہش خلافت بودے اکنون ترک ان نکنمے و باید کہ معاویہ در بارہ حسن و برادرش حسین در سر و علانیہ بدی نیندیشد و کہے را گوید و مسلمانان از دست و زبان او سالم باشند و شیچہ علی از او مامون باشند و خراج فارس را سال بسال بدو رساند و حضرت مرتضیٰ را سبب نکنند معاویہ جملہ شرط و را قبول نمود و الاسبب و حسن موالے مومنین مگر گفت کہ در مجلس حسین باشند و ان مجلس سبب نکنند (ہما نا کہ خبر من سبب علیا فقد سببے با و تر سیدہ چنانکہ حدیث من اذی علیا) فقد اذانے با و تر سیدہ والاچہ مجال کہ در ایندے حضرت مرتضیٰ باقصی الغایت میگویند آرسے حدیث عالم یا سر کہ تقتلک الفیئۃ الباغیۃ با و تر سیدہ چون مجتہد بود تاویل نمود کہ اورا علی کشت) و آرسد الغایۃ اور دو کہ دلاو اور در نصف رمضان سنہ ثلاث من الهجرة بوده و قونی بالمذنبہ سنہ تسع و اربعین در روضۃ الاحباب فی حسین شب نخست بنیہ سبت و نیم صفر گفتہ و اقوال دیگر نیز ہست این اثیر و سیوطی و دیگر موزنین میگویند کہ او سموم مرد و زوجه او جودہ بنت اشعث بن قیس از زہر داو سیوطی میگوید کہ بفرمودہ یزید بن معاویہ زہر داو و جامی در شواہد النبوت و سید جمال الدین محدث در روضۃ الاحباب میگوید کہ بفرمودہ معاویہ زہر داو و جامے میگوید کہ بہین مشہور است و ابن عبد البر در استیعاب گفتہ کہ جماعت بر ان رفتہ اند کہ معاویہ جودہ را بفریفت تا او زہر داو و اسد اعلم و مروان انخوا سے این امر نمودہ حسب فرمودہ پدر باشد یا پس از باب ان امر شیخ تحریر نمودہ چہ حال از فغان ان بنی امیہ یہ و نیت حکیم ستانی میگوید۔

کہ بر او باد تا ابد لعنت

ان کہ بودہ کہ یافت این وصت

وہی بخیر سبقت اشر خلیفہ بالجاریہ یمن والعراق وخراسان وغیر ذلک وکان وصی الی انہما الحسن بن
 روحانی صحیح البخاری وسلم عن البراء قال رايت النبی صلی علیہ وسلم علی عاتقہ وهو یقول اللهم انی اجہ
 قاجہ وانی صحیح البخاری عن اساتہ قال کان النبی صلی علیہ وسلم یأخذہ فیقعدہ علی فخذہ ولقیعہ الحسن علی فخذہ
 الاخرے ثم یضمہما فیقول اللهم انی اجہما فارجمہما فی البخاری ایضا عن ابی بکر قال سمعت النبی صلی علیہ وسلم علی النبی
 والحسن الی جنبہ یظرا الی الناس مرة دایمہ مرة یقول ان ابنتی ہما سیدتھما لعلہما یصلح بہما بن نبیین
 عظیمتین من المسلمین وانی البخاری عن انس بنی المد عنہ قال لم یکن احد اسشبہ بالنبی صلی علیہ وسلم من الحسن
 بن علی وانی البخاری عن ابن عمر قال قال النبی صلی علیہ وسلم ہما یحیدان من الدنیا یعنی الحسن والحسین وانی البخاری عن
 ابن عمر قال قال ابو بکر رقبہ احمد فی اہل بیتہ وانی المسلم عن زید بن ارقم قال قال رسول اللہ صلی علیہ وسلم وانا ناکر
 یکم الشقیلین واما کتاب اللہ فیہ الہدی والنور فخذوا کتاب اللہ واستمسکوا بہ فحث علی کتاب اللہ
 ورغب ثم قال اہل بیتی ان ذکرکم اللہ فی اہل بیتی وعن اے سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی علیہ وسلم
 الحسن والحسین سید شباب اہل الجنة رواہ الترمذی وقال حدیث حسن صحیح وعن سائرین زید قال طرقت النبی
 صلی علیہ وسلم ذات لیلة فخرج وہو شل علی شئ قلت ہذا انکشفہ فاذا حسن بن علی وکریذہ فقال ہذان انباہی وانا نبی اللہ انے
 اجہما لاجہما واحب من ہما رواہ الترمذی وقال فی حدیث حسن فی تاریخ الخلفاء للسیوطی اخرج الحاكم عن ابن عباس
 قال قبل النبی صلی علیہ وسلم قد حل الحسن علی قبتہ فلقبہ بعل فقال نعم المركب رکت یا غلام فقال رسول اللہ صلی علیہ وسلم انک رکت وانا کریذہ

فصل در کرامت امام حسن

در خواہد انبوتہ اور وہ کہ در بعضہ از مومنین چہ پائے مبارک او بسبب پیادہ رفتن ورم کردہ بود یکے از
 موالے وے گفت کاشکے چندان سوار شوی کہ ورم پائے تو فرو نشیند انرا قبول نکرد وگفت چون
 بمنزل برستہ ترا سیاہی پیش خواہد آمد کہ مقداری روغن داشتہ باشند از وی بخبر وکاس کن مولای دوی گفت
 پدر و مادر من خدا سے تو بانا پرچ منزلے کسے را ندیدیم کہ ویرا این دو ابا باشد درین منزل از کجا خواہد بود
 کہ خواہد بود چون بمنزل رسیدند سیاہی پدید آمد فرمود کہ انکہ ان سیاہی کہ میگفتم بر دوازدهی روغن بخور وشن
 بودہ چون ان مولای پیش ان سیاہ آمد وروغن طلبید گفت ای غلام این را از برائے کہ میخواہی گفت
 از برائی حسن بن علی گفت مرا پیش وے ببر کہ من مولای دیم چون پیش وے رسید گفت کہ من مولای

تو ام دشمن نیکو گم لیکن خاتون مراد روزہ گرفته است دعا کن کہ خدا سے تعالیٰ مرا پیسے تمام تمام فرمادہ
 فرمود کہ بہتر لی خود باز کرد کہ خدا ہی تعالیٰ ترا چنان پیسے کہ خواستے داد چون ان سیاہ بجانہ خود رسید
 حال را چنان دید کہ فرمودہ بود و آرا بخلا است کہ روز سے بایکے اندا ولا دبیر رضی اللہ عنہ و سفری بود
 و بخلستان کہ خشک شدہ بود فردا داند برای امیر المومنین حسن عم در پاسے یک نخلہ فرش انداختند و برآ
 ز بر سے در پاسے نخلہ دیگر زیری گفت کاش برین نخلہ خرماسے تر بودی تا بخوردی امیر المومنین حسن عم
 فرمود کہ خرماسے تر میخوای زیر سے گفت آرسے دست بدعا برداشت و در زیر لب چیزے بگفت کہ
 کس ندانست فی الحال یک غل سبز شد و برک برادر و بجز ماسے تر بار درشت شتر بائے کہ بایشان بود
 گفت کہ این سحر است و السلام امیر المومنین حسن عم فرمود کہ این سحر نیست لیکن دعا کیست مستجاب کہ از
 فرزند پیغمبر سے واقع شدہ است و چون مردم اورا بسبب صلح با معاویہ ملاست کردہ گفت کہ رسول
 صلے اللہ علیہ وسلم مشک شفت شد کہ بنے امیہ بن مبراد بر سے ایندیکہ بعد از دیگر سے این برو سے دشوار آمد
 حق تعالیٰ بوی فرو فرستاد کہ لانا اعطیناک الکوثری یعنی فی الجنة وانا نزلنا فی لیلة القدر و ما در یک لیلة القدر
 لیلة القدر خیر من الف شهر ما در الف شهر مدت ملک بنے امیہ است راو سے گوید کہ بدیش کہ ملک
 ایشان را حساب نمودیم ہزار ہا و حسین بن علی الرضی عنہما بعد از رسول اللہ صلعم در یانستہ
 امیر المومنین و دشوار ہذا النبوة آوردہ کہ و سے ابو الامید است و کنیت آو ابو عبد اللہ و لقب او شہید و سید
 و ولادت او در مدینہ بودہ روز شنبہ چہارم شعبان سنۃ اربع من الهجرة انتہی و این اثیر از ابن سعد
 روایت نمودہ کہ ولادت او پنجم شعبان بودہ و شہادت او روز جہا عشر محرم سنۃ احد سے و سنین کہ بلا
 تاریخ شہادت او صاحب مراۃ الخیال چہ خوب گفتہ -

سال	تاریخ گفت غم گینے	سردین را برید بے دینی
	مولانا عبد الرحمن جامی گفتہ	
چون از میانہ رفت سر سالکان	گو خرقہ پاک بود کنند اہل خانقاہ	
سر سالک سبعین الف است و عدد ان شخصت و یک ہمت سالک رفت یعنی بسنہ شخصت و یک شہید شد و دوی کیے از مشہود و با بجنہ است و کیے از اہل کسا است و امام مظلوم نیز لقب او دست برین تقدیر کرد و وقت شہادت او پنجا و شش سال و پنجاہ و ہفت		

روز بود که بقول امام جعفر صادق علیه السلام وصال بود چنانچه ابن غیر در الکامل گفته که چون منصور عباسی امام جعفر را تسبیح
 بصلی و گفت عجل کن که عمر من بنصبت سال سیده و درین عمر پدر من با تو پدر را و علی پدر را و حسین پدر را و علی تقی زفات یافته
 بشواید و او را ده گونیکه مدت حمل و شش ماه بوده است چنانچه فرزندانش همه نیاست که زنده مانده گردی و بی بن زکریا علیه السلام
 و میان ولادت امیر المومنین حسن رضی الله عنه و علوق فاطمه رضی الله عنها با امیر المومنین حسین رضی الله عنه پنجاه و
 پنجره بوده است و فی الاما قال جعفر بن محمد لم یکن بین کل الحسین بعد ولادت الحسن الا طهر واحد قلت فاذا کان الحسین فی مضان
 ولد الحسین فی شعبان تحس ان یكون ولد له نسعه اشهر و لم تطهر من النفاس الا بعد شهرین و فی اسد الغابه
 لابن اثیر و الاستیعاب لابن عبد البر قال قتاده ولد الحسین بعد الحسن بستة و عشرين اشهر فولد له ست
 سنین و ثمنه اشهر و نصف شهر من الهجرة و فی الاستیعاب عقی عنده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کما عمن
 اثیمه و فی اسد الغابه عن علی بن محمد قال الحسن شجره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الحسن شجره
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من ذلک و سماء البی صلی الله علیه و سلم الحسین و لما ولد اذن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی اذنه
 سید شباب اهل الجنة و خاس اهل الکساء و رشوا به و او را ده که دیر اجماع بود که چون در تاریکی غلطت
 از بیاض جهنم و بر بوق رضای و سبوی راه بردند و دیر از سینه تابا مشابیه بود و بار رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم چنانکه امیر المومنین حسن ع از سینه تبارق در رشوا به از ام الحادث او را ده که گفت پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آدم
 و گفتیم بار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که پاره از تو بریدند و در کنار من نهادند رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و کنوید و فی طهر
 به سر آمد و در کنار تو باشد بعد از آن حسین ع در وجود آمد و در اسد الغابه او را ده که ام الفضل همین خواب
 دیده قبل از تولد حسین ع چون بار رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت همین تعبیر نمود و گفت تو مر ضحیٰ او خواهی بود انستی و در اصحاب
 او را ده که ابن سیرین گفت که حسن حسین شیبیه ترین مردمان بودند رسول صلی الله علیه و آله و سلم و عمر بن الخطاب بر بنر خطبه خوان
 و حسین رضی الله عنه بر بنر گرفت و گفت فردوی از منبر پدر من و بر و بسوس منبر پدر خود پس گفت عمر که پدر
 مرا منبر خود پس نشانید او را از خود و پس چون از منبر فرود آمد و رفت بکمان خود گفت او را که ام وخت ترا
 گفت حسین ع منم که اگر یکس نیا موخت و در تحفه ثمانه عشره که گفته که وقتیکه ابو بکر بر منبر رفت بود حسین رضی الله عنه
 گفته بود که این منبر پدر منست نه پدر تو گفت ابو بکر راست گفته این منبر پدر منست نه منبر پدر من که فرمود ترا
 یابن سخن پس علی رضی الله عنه برخاست و گفت نیا موختم او را گفت ترا منم منم که و فی الاصابه گفت
 حسین ع که ادم روزی نزد مرا و تو خود داشت بمعویه و این عمر برود دانه بر دپس برشت ابن عمر شتر

الشک السدان تصدق احد و ثمة معاویه و مکتوب اهدو ثمة ابیک فقال له الحسن اسکت انا علم بهذا الامر شک
 و در تحفه اثنا عشره آورده که انجناب بعد صلح حسن رضی الله عنه گفت لوجز انی لکان احب الی مما فعل انی و
 در سوره رحمن آیه کریمه مرج البحرین یلتقیان فیها بزرخ لایغیان یخرج منم اللو و هو و المرجان فی تفسیر مشهور
 السیوطی مرج البحرین یلتقیان علی و فاطمه بینهما بنیخ لایغیان رسول الله یخرج منم اللو و هو و المرجان حسن حسین
 و فی معارج النبوة در ذکر اسماعیل علیه السلام قول تعالی فدیاه بنیخ عظیم بقول امام جعفر صادق رضی الله تعالی
 مراد از ان حسین ابن علی است ورنه کشته چه قدر اندر ذکر حق تعالی و اوراق عظیم گوید و تفصیل آن کتاب مذکور است
 و آیه کریمه حمل و فعله ثلثون شهرا در حقائق آورده که نزولت فی الحسن بن علی الرضی رضی الله تعالی عنهما و ثلثون
 اسم الغابه و اصحاب آورده که حسن بن علی رسول الله گشتی میگفت رسول صلعم کبیر حسن را پس گفت
 که یار رسول الله چرا میگوئی که کبیر حسن را گفت انیکه حسن بن علی میگوید که کبیر حسین را و می گویند عن ابی بنی صلعم الله
 علیه و سلم و عن ابیه و اسره و خاله هند بن ابی مالک و عن عمر و عنه اخوه الحسن و نبوه علی بنی العابدین و فاطمه و
 سکینه و حفیده الباقر و الشعب و عکرمه و شعیبان الدوسه و کرزاتیمه و خردون میگوید مولد این اوراق
 در اسد الغابه حدیثی از طلحه بن عبید الله حسین بن علی مرویست و در استیعاب از سنان بن ابی سنان
 از حسین بن علی حدیثی مرویست از نجاشی معلوم شد که طلحه بن عبید الله و سنان بن ابی سنان از روی روایت
 دارند و فی الخلاصه روی عن جده ثانیة احادیث و عن ابیه و اسره و عمر و عنه ابیه علی و ابن ابی زید و نبوه سکینه
 و فاطمه پس از انجناب روایت حدیث امام حسن المجتبی و امام زین العابدین و امام باقر و زید شعیب و شعبه و عکرمه
 و شعیبان و دوسه و کرزاتیمه و طلحه بن عبید الله و سنان بن ابی سنان و فاطمه و سکینه نبوده اند احادیث در
 مناقب او و دعای سید کائنات و حق این و دوبرابر بسیار آمده قدس در ذکر برادرش گذشته و قدری
 و اینجا مذکور شد و قدری در ضمن احوال او در آخر فصل مسطور خواهد شد و باقی بسبب اطالت تدرک
 نموده شد و در قصه مقتل او اختلاف بسیار است و طول و طویل است اعظم کوفی در تاریخ خود و ابن اثیر در
 الکامل و مسعودی در مروج الذهب و محمد بن حریر طبرستان در تاریخ خود و سید جمال الدین محدث در روضه الانبا
 مشهور و حایمان نموده اند هر جایی که در روضه الاحباب است انقدر تفصیل بریج کتاب دیده نشد هر که اهل مطالع
 آن قصه باشد باید که در آن کتب نظر کند اینجا مختصر ابرام نموده میشود و باسد التوفیق فی الاصابه لکماله فی الجرح
 نبود و اقامت حسین در مدینه تا آنکه بیرون رفت باید بزرگوار خود بسو کوفه و حاضر شد در هر سه بخاربه

حمل صفین بنہروان وماندباؤ تاکہ شہادت یافت علی بعد از ان بماند باہر و خود حسن مہ تاناکہ تسلیم امر نمود و مجاہد پس
 باز مہر بار و خود و ہمینہ واقامت نمود و راجی تاناکہ مکر و معادی پس بیرون رفت بسوی مکہ پس اندر برای اہل عراق باین مضمون
 کہ بیعت نمودہ و ماند با و بعد موت معاویہ پس فرستاد بسوے ایشان پس عمر بنو مسلم عقیل را پس گرفت و بیعت
 ایشان و فرستاد خبر بسوے و سہ پس متوجہ عراق شد پس بود قصہ او اچھا بود گفت عمار ذہبہ کہ گفتہ امام تھو
 را کہ جزوہ مرا از مقتل حسین چنانکہ حاضر بودم و راجی گفت امام باقر کمر و معاویہ و ولید بن عتبہ بن ابی سفیان
 و اسے مدینہ بود پس طلب کرد حسین را تا بیکر و بیعت او در شب پس گفت حسین از راہ رفق کہ تاخیر کن مرا پس
 تاخیر کرد او را پس بیرون رفت بسوی مکہ و اندر رسولان اہل کوفہ کہ با تو تفہیم بیعت براے تو ما براے جمعہ
 حاضر نشویم یا ہوا سے یا بسوے ما و نعمان بن بشیر انصار سے والی کوفہ بود پس فرستاد حسین سلم عقیل را گفت
 بہین چہ نوشتہ اند من اگر راست باشم دوم بسوے ایشان پس رفت سلم و اندر مدینہ و گرفت از راجی دو دلیل
 یعنی راہ دان و رفت در خشکے و تشنہ شد نزد ایشان و یکی از راہ دانان بمر دو قدم آورد و کوفہ و در او شد
 بر نحو سجد چون اہل کوفہ بدین سلم خبر یافتند رفتند نزو سے و بیعت نمودند با و سے و وارہ ہزار کس پس
 برخاست مروسے کہ محبت نیک داشت بسوے نعمان و گفت کہ تو ضعیف و تحقیق فساد شدہ در شہر گفت
 نعمان در طاعت خدا ضعیف باشم دوست ترست نزد من کہ قوی باشم در معصیت او و افشاے
 از زمین کنم پس نوشت انور بنیزید پس بچو اندیزید مولائے خود سر چون را و طلب شہرت نمود از و در این امر گفت
 کہ براے کوفہ سزاوارتر از تعبید الدین زیاد و یحییٰ کس نیست و نیزید بروے خشنماک بود و مغزول نمودہ بود او را
 از بصرہ پس نوشت باین زیاد کہ را ضمیمہ از تو اضافہ نمود کوفہ را و بفرمود او را کہ مسلم را طلب کند اگر دستیاب
 شود بکش او را و ابن زیاد با عیسان بصرہ کوفہ رسید پس نگذشت بر کسے مگر کہ سلام کرد او را اہل مجلس کہ
 علیک السلام یا ابن رسول اللہ گمان بردہ بودند کہ حسین ۴ رسیدہ است و چون ابن زیاد بصرہ مارت کوفہ
 منزل گرفت غلام خود را سہ ہزار دم داد و گفت بردو پیرس از شخصیکہ اہل کوفہ با و بیعت مینمایند پس داخل
 شو بروے و گوی اورا کہ ازال حصہ ستم دیدہ مال او را و بیعت کن با و سے پس بود غلام کہ لطف لہوئی
 میکرد و امروم تا نیک نشان داد و اندر او را بچھیکہ کہ دوست مے داشت بیعت را چون شنید سخن او گفت
 خدا ہدایت کرد ترا خوش نمودم و حال اینست کہ امر باہنوز مستحکم شدہ و داخل کرد او را بر سلم پس
 بیعت نمود و مال نیز داد و بیرون رفت و اندر ز دین زیاد و خیر داد او را از سلم و حال انکہ سلم بعد رسیدن

ابن زیاد از مکانیک بود بمکان دیگر نقل نموده بود و دارو شده در مکان هائے بن عروه مرادی و عبید الله ابا اهل
 کوفه گفت که چنان است که هائے نزد من می آید پس محمد اشعث بارو ساسے کوفه نزد هائے رفت و او بر و نشست
 بود گفتند او را که امیر باد تو می کند و از نو شکوه دارد که نیرودی بسوی او پس بر و نزد او پس ارشد با ایشان تا آنکه
 او نزد ابن زیاد و نزدیک او شیخ قاضی بود چون سلام کرد بر و گفت ای هائے مسلم عقیل کجا است گفت
 نمیدانم پس بیرون آمد غلام او که مال سلم داده بود چون دید او را گفت ای امیر بجز کذا و را نخواهی ندیده بود و هم لیکن
 او نزد من و انداخت خود را بر من گفت بسیار او را نزد من چون هائے را نزد او و نزد بنزاد را بصدا و محبوس کرد
 او را و چون ابن خبر فاش شد بقوم هائے رسید مجتمع شدند قوم هائے بر و روانه قصر چون شنید ابن زیاد و او را
 ایشان را گفت قاضی شیخ را بر من و بسو سے ایشان و او آفت گردان قوم را که من هائے را بهت استیجی مسلم
 محبوس است ام و برای او هیچ نوع نیست چون بن خبر ایشان رسید همه متفرق شدند و مسلم عقیل شاعر خود را و دو چنان
 مسلم شنیدند و مجتمع شدند نزد او و چهل هزار کس از اهل کوفه و سوار شدند و خبر ستاد ابن زیاد و زور و ساسی کوفه
 پس مجتمع شدند نزد او و در قصر آمد و در آن زیاد ایشان را که قوم خود را بگردانند چون سخن گفتند متفرق شدند
 مردم تا وقت شام نزد مسلم شمره قلیل ماندند چون تاریکی دریافت ایشان هم راه خود گرفتند باقی ماند مسلم
 تنها و نزد او شد و راه بشب آمد بد و از و زنی و گفت آب ده مرا چون اب اشامید الیما ده باز آمدن
 گفت اسے بنده خدا چه حالت است ترا که نیر و سے گفت من مسلم عقیل ایما نزد تو جاسے سکونت من خواهم شد
 گفت ار سے داخل کرد و او را بجان خود بود و او را پس سے از موالی محمد اشعث پس رفت نزد محمد و بنزاد و او را
 پس بناسوده بود مسلم که مکان محاصره شد مسلم چون این دید بیرون آمد باقی خود و دفع سے نمود ایشان را از
 خود پس امان داد محمد و او و نزد ابن زیاد پس حکم کرد با بالاسے قصر بگشتند مسلم را د هائے را و بردار کشیدند
 ایشان را گفت شاعری حق ایشان

فان كنت لاتدین الموت فانظری	اسے ہانی فی السوق و ابن عقیل
<p>یعنے اگر نیدانی کہ موت چہ چیز است پس بینید در بازار بطرف هائے و مسلم عقیل و این خبر بحین نرسیدہ تا آنکہ از قادیسیہ مسل فاصلہ بود کہ بن نزد با و طاقی شد گفت باز گرد و خبر کوفه بگفت پس اراده باز گشتن نمود و برادران مسلم کہ ہمراہ او بود نگفتند کہ باز نیکو دیم تا انتقام خود نگیریم یا کشته شویم و روان شدند و ابن زیاد کہ لشکر فرستاده بودہ طاقی شدند بکربلا و ہما بخافرو آمد و بود با حسین و چہل و پنج اسپ</p>	

سوار و قریب صد کس پیاده و امیر لشکر ابن زیاد و ابی بن زیاد و اوسے رمی ساخته بود و پس
 او عهد نامه نوشته شده که چون از حارث بن حسین برگردد و به خود رود پس چون با حسین ملاقات نمود و گفت حسین
 که اختیار کن از من یکی از سه امر یا آنکه بشهرت از شهر ما یا مسلمانان بروم یا آنکه بکبریا برگردم یا آنکه دست
 خود بردست یزید بستم پس عمر قبول نمود و نوشت ابن خبر با بن زیاد و گفت قبول میکنم آنکه دست خود بردست
 من نمودن کار نمود حسین این را پس مقابل نمودند با و نوشته شد اصحاب و هفده کس از جوانان اهل بیت
 که یکصد شهادت یافت حسین ۴۰ بود و سرانزد ابن زیاد و از ندیس مراد با اهل بیت او که یکی ازان علی بن حسین
 بود و عمه او زینب بنت علی رض بود و زید فرستاد برید ایشان را بر عیال خود داخل نمود و بعد از آن عقیقه
 نموده بکبریا فرستاد و اتسی کلام را صابر باید دانست که آنچه بیان نموده شد نهایت مختصر بود و وقایع دیگر بسیار
 بود که امر از ذکر کرده شلا مشع اب نمودن و اسپان را بر نفس انجناب و دایندن و بستن اهل بیت را مانند
 اسیران و بر نیزه نمودن سرها و شهادت و کوچ و کوچ گردانیدن ان سرها را و چوب زدن ابن زیاد و ربیب حسین
 و زید را و قتل که صحابی مشهور بود و در مجلس حاضر بود بگریست و گفت دور دار ابن چوب را از آنتایه حسین بخدا
 شمار نمیتوانم کرد که چن بار دیده ام که رسول خدا برین لب دندان بوسه داده بود و گفت ابن زیاد که همیشه چشم تو
 گریان باد اگر تو پیر خرف نمیکشتی گرونت یزید دم پس زید از مجلس برخاست و گفت ای معشر عرب خدا از شما
 نشنود و نباشد که پس فاطمه را بکشد و پس هر چانه را بر خود اسپرید و نه یید و اندک بیکان شما بکشد و بعد از آن با
 دار و دو پنجین و مجلس بر نیزه چون انچوب خیزان بر لب حسین میزد و میگفت حسین چه لب دندان خود
 داشته سمرقین جنبد که صحابی مشهور است از حاضران مجلس بود پس نوع گفتگویش آمدنی نیزه
 من قباح الاعمال این هر دو وقایع اعظم کونی و طهری در تاریخ خود و ابن اشیر در الکامل و مسعودی در مروج
 الذهب آورده اند از هر جمیع تر و روضه الاحباب است و فی دول لا خلا لله هب متع من معیت الیه نذر آستان
 عظیمان الحسین بن علی سبط رسول الله صلی الله علیه و سلم و عبداللہ بن الزبیر ابن عتبه رسول الله صلی الله علیه و سلم
 سبعة کا بر اهل المدینة نسو و سیرت و قبل کان بشری الخ و البعضوه لما جری من قتل الحسین رض فان الحسین کاتبه
 اهل الکوفة یخونون علی القدر و فارس فی سبعین فارسا من المدینة الی الکوفة ظلم قتل له امیر و سار قتل الخ و اهل فارس
 فاحاطوا بظلم فیعل فیا قلم و لایس فیفسیل قال حتی جاءه سهم فی حلقه فسلط و اجتر و ارسعه فاما الله و اما
 الیمر احون ذلک فی یوم عاشور اسنة احدی و ستمین بارض کر بلا و نقد و اولاده و حرمله الی

یزید بشتق فاکرم اہلہ و نساہ و نعمتہم الی الدینہ و فی تاریخ الخلفاء للسیوطی لما قتل الحسین و بنوا امیہ بعث ابن زیاد
برو سہم اے یزید فہم یقلعہم اولائہم فہم لما مقتہ المسلمین علی ذلک بالغضوہ و حق لہم ان یرفعوہ اتہی و روضۃ الاحباب
آوردہ کہ بشیر بن مالک نزد یزید سباحت نمود و ابن زجر بگفت -

المأرک ابے ففتہ و ذہبہ	انے قتلے الملک المحجب
ومن یصلی القبلتین فی الصبا	و غیر ہم اذ ید کرو ن النسا
قتلت خیر الناس اما و ابنا	فی الارض بخدا و جہر او بخر با

و چند بیت دیگر کہ شتہل بر شرف نسب و حسب حسین ع بود بخواند یزید و خشم شد و گفت اگر سہل راستے
کہ حسین باین صفات موصوف بود چرا گشتے از من تو بچیز سہل کہ نزا با دیر سہل نم پس بفرمود تا گردش
نزد و دوا بن اثیر و الکمال گفت کہ سنان بن انس شخصی بنشین او لین در کر بلا گفتہ بود و در
اسد الغابہ و استیعاب آوردہ کہ خوئے این ابیات نزد ابن زیاد گفت و اسد اعلم و فی الاصناف صحیح

عن ابراہیم الخفصہ ان کان یقول لو کنت فمیر قاتل الحسین ثم دخلت الجنة لاستحیت ان انظر الی وجہ رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم عن ابن عباس راایت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فیما یری النایم نصف النہار

اغیر سیدہ قارورہ فیہا دم فقلت بانی دایمی یا رسول اللہ ما ہذا قال ہذا دم الحسین اصحابہ لم ازل انقط منہ

الیوم و کان ذلک الیوم الذی قتل فیہ و عن ام سلمہ انہا سمعت الحسن یقول علی بن علی فی الصداق

عن ام سلمہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را بخواب دیدم کہ میگردد و سر و دلیہ مبارکش خاک اودہ است پریدم

کہ سبب این گریم چیست گفت احوال حسین را گشتہ درادہ اتر ندی و فی تاریخ الخلفاء للسیوطی اخرج و تلعب

فی امالیہ عن ابی جناب الکلبی قال اتیت کر بلا فقلت لرجل من اشرف العرب اخبرنی بما یلینک انکم تمون

نوح الجن فقال لائقہ احد الا انجر کہ انہ سمع ذلک قلت فاجبرنی بما سمعت انت قال سمعتم لقیہ لکون -

صح الرسول جبینہ	قلہ بریق فی الخد و د
ابوہ من علیا قریش	و جدہ خیر الحب و د

ور و فتنہ الاحباب و دہ کہ چون بل قرعہ غامضہ بران چہا و شہد اشغول شد ندانوز نوحہ شنید و کسی نرید ندانانجلد یک بیت ابن

نسا و الجن اسعدن مع نسا و الماشیات	نبات المصطفیٰ احمد امام الکبریات
------------------------------------	----------------------------------

و فی الکامل لابن اثیر فی سہم بعض اہل الدینہ لیکتہ قتل الحسین مثا و یا نیادی -

ایمانها قلون جملنا حسینا کل اهل الساء یذو علیکم قد لغنتم علی لسان ابن داؤد	ابشر وبالغذاب والفتکلیل من نبی و ملائک و قبیل و موسی صاحب الانجیل
در شواهد و دفته الاحباب آورده که در یکی از کتابهای روم نوشته یافتند که	
اترجو امته قتلتم حسینا	شفاعة جبره یوم المعاد
<p>چون پرسیده که که نوشته و چه نوشته یافتند بنیدانم و در دفته الاحباب گفته که در بعض کتب میر نهست که قبل از بیعت محمد مصطفی علیه السلام نوشته بودند تاریخ نوشن ان در تحت این بیت بوده و فی الاستیعاب از عمو از ابیست یعنی ترجوا قد یالایدی قابله و فی الصواعق عن منصور بن عمار که در راه شام تعقی که حسین بن را میر و در هر عهده اول که نزول کردند از دیوار دست پیرون اند و قلمی از این به اندست بود انجا بخون بیت مذکور را نوشت یعنی ترجو و در و بست که بیه صد سال قبل از بیعت رسول صلی الله علیه و سلم و تفسیر از مرض روم یافته اند که این بیت بر سنگی نوشته بودند و کتاب ان معلوم نیست و در منابع آورده که طبرانی در کبیر نسبت بیت نه یعنی ترجو بآدمان دست از دیوار چنانکه بالا گذشت از قبیل روایت نموده و طبری گفته که و تفسیر که حسین ۴ را میر و در از راه او از سینه اند که کسی نگوید ترجو امته قتلتم حسینا شرف عهده یوم المعاد و فایل را ندید و طریق جمع نیست که این همه بوقوع آمده یعنی میتوان که در تفسیر روم نوشته یافتند و از دیوار هم برآمده بقلم آن بخون نوشته و از دیوار صدامی شنیدند که این بیت بخون و فی اسد الغاب عن سلسه قال و قتلتم علی ام سلمه بنی تکیه قتلتم یا مکیک قالت رايت رسول الله ص فی المنام و علی راسه و محمته التراب و قتلتم مالک یا رسول الله قال شهدت قتل الحسين انفا و عن الاعمش عن عماره بن عیمر قال لما جئنا براس ابن زیاد و اصحابا فحدثت فی المسجد فامتیئت الیهم و هم یقولون قد جاءت قد جاءت فاذنتم قد جاءت فتملأ الروس حتى و قتلتم فی منبر عبید الله بن زیاد و تمکنت منینة ثم خرجت فذهبت حتى تفعلت ثم قالوا قد جاءت قد جاءت ففعلت و ملک مرثین او ثلثا قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح اخرج التلثمه و در دفته الاحباب آورده که از امام شافعی در کتاب مرات الجنان آورده که این مکافات ان فصل بود که یا سر امام حسین نموده بود و این نشانها غدا اشکاره او است و بلا شک این عبرت است از برای اولی الاعباد و عبید است از برای این دار و غیره است نسبت بانچه ماده کرده خدای تعالی</p>	

برین نکلے از غلاب نار۔

فصل فی علامات الشہادت والا احادیث الواردة فیما فی البیان فی نکلے عن الشکاکة عن ام
ام الفضل زهلت بوما علی ابنه صلی اللہ علیہ وسلم وضعت الحسین فی حجر ثم خانت منی اتفانہ فاذا عینا
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تریان الذی مع فقلت یا رسول اللہ یا بے وای مالک قال تانی خبرک
فاجبرنی ان اتی متقی بنی ہذا فقلت ہذا قال نعم واتانی تریہ ثم اراه البیعة و فی جمع الفوائد عن عائشہ
رفعتہ ان جبرائیل ان بنی حسیناً مقتول فی الارض الطفت وان اتی متقی بکد و فی الاصابہ عن
انس بن الحارث قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان ابی ہذا یعنی الحسین لقیل باض یقال
لما کر بلا من شہد فلک تنکلم فیصر فخرج انس بن الحارث اے کہ بلا قتل بہا مع الحسین و فی الاصابہ عن
احمد روایت نمودہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ فرشتہ نزد من ملا کہ قبل ازین نزد من نیامدہ بود و گفت
کہ این پیغمبر تو حسین کشتہ خواہد شد و اگر خواہی از خاک ان زمین کہ قتل و بست بشما نیاہم را وے گوید
بعد از ان خاکے منجہ بیرون آورد و نبوی و برعم ان حدیث انس رضی اللہ عنہ روایت کردہ کہ فرشتہ کہ مولا
بباران ان خداے تبارک و تعالیٰ اذن خواست کہ زیارت پیغمبر کرد و ان نوبت ام سلمہ بود انحضرت م
ام سلمہ را گفت کہ دروازہ خانه را بگشاید کہ کہ یکسکس نیاید و بن اثنا حسین را نمودار و پیغمبر صلی اللہ علیہ
وسلم انداخت وان حضرت ویرانشا نید و بر سر و روی او بوسہ میداد انگاه انفرشتہ گفت اورا دست
میدار فرمود بلی گفت زدو کہ است تو اورا خواہند کشت و اگر نخواہی مکان قتل اورا بتو نیاہم و بعد از انکہ
مکان را نمودنستہ رل با خاک سبزه آورد و ام سلمہ را در جامہ بست ثابت گوید و انوقت میگفت ان من
کہ بلا است و ابوجہاتم و صحیح خود و احمد مانند این نیز روایت کردہ و عبد بن حمید و ابن احمد نیز این حدیث
روایت کردہ اند لیکن درین دایت مذکور است کہ انفرشتہ جبرائیل بود و در روایت ثانی مذکور است کہ پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم ان خاک را بویید و گفت بخ کرب و بلا و بوسے محنت و بلا ازین خاک سے آید و در
روایت ملا و ابن احمد و زیادت السنہ چنین آمدہ کہ ام سلمہ گفت بعد از ان کفی از تراب احمر بن واد کہ ابن
خاک ان زمین است کہ در ان کشتہ خواہد شد و ہر گاہ این خاک بخون منتقلب شود بدانکہ او کہ ہتہ شدہ
است ام سلمہ گوید کہ ان خاک را در تار در کہ درم و نزد خود نگاه داشتہ و با خود گفت کہ روزیکہ این خاک
بخون منتقلب شود و روزی عظیم خواہد بود و در یک روایت انکہ ام سلمہ گفت کہ روز قتل حسین را در یا فتم کہ

کہ ان خاک بخون متعلق شد بود و این سوار شصت روایت نموده که وقتی که مرتضیٰ مصطفیٰ بن میرفت زمین بجا
 گذشت گریه بسیار کرد و بعد از آن گفت که وقتی نزد رسول صلی الله علیه و آله رفتم دیدم که آنحضرت گریه میکند
 گفتم سبب این گریه چیست گفت که جبرئیل بن خرد داد که ولد من حسین در حوالے فرات که آنرا کربلا گویند
 کشته خواهد شد و قدرے خاک از آنجا بمن داد چون بویکدم بے اختیار اشک از چشمانم جاری شد
 و احمد مختصر از حضرت مرتضیٰ همین روایت کرده و طار روایت کرده که حضرت مرتضیٰ بوضع قبر حسین فرمود
 و گفت لشکرے انزال نمود و در جمره گشته خواهد شد که آسمان و زمین برایشان گریه
 کند و اصحاب خود را نمود که این موضع جاسے خوابیدن شتران ایشان خواهد بود و این مقام جاسے
 رجال ایشان است و این مکان جاسے ریختن خون ایشان است در شواهد آورده که امیر المومنین علی
 مرتضیٰ بر این عازب را گفته بود که فرزند من حسین را بکشند و تو زنده باشی و دیر انصرت نکنی و بچنان شد
 که گفته بود و بر این سبب اظهار اندامت میکرد و از آنجا انصاف که در بعض سفرهای خود کربلا رسید و برآست
 و چپ نگر نیست و گریان گریان از آنجا گذشت پس گفت و السلام بیت محل خوابیدن شتران ایشان و
 موضع مردن ایشان و اینجا قومی را بکشند که بے حساب بهشت در آیند هیچ کس تاویل آن ندانست تا آنکه
 واقع حسین هم واقع شد و در وقت ملا حجاب از قیوم اعظم کوفی مثل این نقل نموده و زیاده کرده است و آن
 که بعد از آن حضرت مرتضیٰ فرمود چه افتاده است مرا بال ابو سفیان و حسین را طلبید و گفت اے
 پسر ترا بر طلا با خیمه بیا که و در رت انزال ابو سفیان چه دیده است و بینید و تو نیز خواهی دید و ایضا طلا
 و امام جعفر بن ابی شیبہ روایت نموده اند که جبرئیل و فرشته که قبل ازین نیامده اند و پیغمبر را خبر دادند که حسین در کربلا
 شمشیر خواهد شد و قبضه خاک از مقتل و سے بانسور و داند ابو نعیم حافظ در کتاب دلائل النبوة از
 نصرت از وی روایت کرده که گفت در وقت شهادت حسین بن علی رضی الله عنهما خون بارید چون وقت
 صبح رسید دیدم که چاه یا دهجوه با کوزه های آب پر از خون بود و چنین درین باب احادیث دیگر غیر
 این حدیث مرئیست و از جمله علمائے کرام در روز شهادت و سے رن ظاهر شد آن بود که در اسلامیه
 پیغمبر پدید آمد چنانچه روز ستارهای سیدیند و هیچ سنگ بر نداشتند مگر آنکه در زیر آن سنگ خونی تازه پدید
 آمد و بی تاریخ اختلاف السیوطی و صابو برس الکذبی فی عسکرهم را و او خردا ناته فی عسکرهم نکا نوایر چون
 نے کما مثل النیر ان طنجو با فصارت مثل العلقم و فی الصدوق ابو شیخ روایت کرده که قافل ازین در انوار

بجانب اقیس رفت چون لشکر نرید نیز به ان جانب میرفت ایشان در آنوقت نمودند بجز و همین رفاعتی
 از شتران اهل قافله که درس بار داشت تمام آنها بجا گستر متقلب شد و آن عینی از جده خود نقل کرده که
 بعضی از شتر داران که درس ایشان در ان قافله فاکستر شده بود ویرا زمین خور داد و در ان لشکر شتر می
 گشتند و گوشت غیر یافته بود بعد از آنکه بچند تلخ بود شل علم که گیاه است در غایت تلخی و آسمان ان
 روز سرخ شده بود و آفتاب منکشف گشته بود و چنانچه در روز ستاره با سید بد مردم غن ان کردند که قیامت
 قائم شده و در شام پنج سنگی بزدل گشتند مگر آنکه در زیر ان خون تازه بود و عثمان ابن ابی شیبہ و ابی
 کرده که آسمان بعد از قتل حسین نصف روز گریه کرد و گریه او سرخی او بوده بمرتب که از شدت سرخی آسمان
 و یوار با س عمارت در زمین شبیه بلجات با س معصف شده بود و شمشیر و کواکب از آسمان چند نانزل
 میشد که بر یکدیگر می افتادند و این جزو س از ابن سیرین روایت کرده که گفت دینا سه روز تاریک بود بعد
 از ان سرخی در آسمان ظاهر شد ابن سیرین میگوید که خبر ما چنین رسیده است که سرخی آسمان قبل ازین
 نبود و تا وقتیکه حسین را شمشیر کردند بعد از ان ظاهر شد و ابن سعد گفته که ابن سیرین قبل از قتل او نبود و
 این جزو س گوید حکمت دین است که اثر غضب ما از سرخی وجه ظاهر میشود و چون خدا س تعالی
 منزله است از جسمیت اثر غضب خود بر قاطلان حسین را در سرخی افق ظاهر ساخت از جهت اظهار انکار و کذا
 ابن ام جریته عظیم و گناه بزرگ است ابو نعیم و ثعلبی و ابو سعید گفته که از آسمان خون بارید و وقت صبح
 دیدیم که ظروف و چاه با پر از خون است و فی تاریخ اختلاف السیوطی لما قتل الحسین مکث الدینار بته ایام
 الشمس علی الجحطان کالملاحض العصفرة و الکواکب یضرب بعضها بعضاً و کان قتل یوم عاشوراء و
 کسفت الشمس ذلک الیوم و حرمت افاق السماء ستة أشهر بعد قتلهم لازلالت الحمره تری فیما بعد و
 و لم تکن تری فیما قبله و قبل ان لم یقلب حجر بیت المقدس یومئذ الا و جرحته دم عبیط و صار الورس
 الذی فی عسکرهم را د و نخر و ناقه فی عسکرهم فکانوا یرون فی الجحاشیل البزبان و طنجوها فصار مثل
 العلم و نکم رجل فی الحسین بکلته فرماه الله بکوکب من السماء فطس لهره و فی الصواعق از دهر س مر و سیت
 که گفت از قاطلان حسین بکسب باقی نماند مگر آنکه در دنیا خدا س تعالی ایشانرا عقاب کرد و قبل عقاب ازین
 باقتل یا یعی یا رب سیاهی روسه با نروال ملک در اندک زمانه و ابو الشیخ روایت کرده که حجج با یکدیگر میگفتند
 که بکس بر قتل حسین را اعانت نکرد مگر آنکه خدا س تعالی او را اسلامی مبتلا ساخت قبل از موت اتفاقاً

پیری گفت که من اعانت کردم هیچ بلائی مبتلا نشدم و بین اثنا برخاست که اصلاح چراغ کند و حال
 انش در وی افتاد هر چند فریاد کرد که آتش انش سودی ندارد نگاه خود را در آب فروات انداخت و مع ذلک
 از آن بلا خلاصی نیافت تا دقتیکه مرد و سبط ابن الجوزی از سده نقل نموده که شخصی مردی را در کربلا ضیافت
 کرد و جمعی که در آن خانه بودند میگفتند که یکس در خون حسین شتر یک نشد مگر آنکه با قیج و سنج بر دهنش همان
 آنکار را میخس نمود و مکتوب انجماعت نمود و گفت که من از آن بگذردم و آنگاه آخر شب برخاست که اصلاح چراغ
 کند نه آنحال آتش در جبهه افتاد و سوخت سدی آتش علیهم السلام که والد که حبلا و ادیدم مثل قدم شده
 بود و مقصود بن کار روایت کرده که بعضی از معاندان قتل حسین را بر من تشکیک گرفتند و من در تبه که اگر یک
 را و یا بپنجه زدن میباشند و بعضی ذکر ایشان و رازش بطریق دیگر در وقت سواری مثل ریسائی برگردان
 نمودی بسست و سبط ابن الجوزی از واقعه روایت کرده که مردی پیر در قتل حسین حاضر شده
 بود و پیچیده آنکه معاونت بر قتل و سکه کند یا در خطی در آن داشته باشد بگوید همین حضور در آن ایام نابینا
 شد و آنگاه مردم از سبب آن پرسیدند گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را در خواب دیدم که دست بای مبارک
 خود بالا برده بود و شمشیر داشت و نزدیک آنحضرت نطع افتاده بود و دود کس از قاتلان حسین را
 مذبح ساخته نزد آنحضرت اقل بود چون نظرش بر من افتاد مرا سب و لعن کرد و بواسطه آنکه سیاهی شکر
 قاتلان حسین شده بودم میله از خون حسین را در چشم من کشید چون روزش را می بر جاستم و ایضا روایت
 کرده که شخصی از قتل حسین سر مبارک و برادرش کو به زمین خود او بخت بود و بعد از چند روز روزه او سیاه
 شد و اقربا به او گفتند که تو در میان عرب تازه روزه و نیکو منظر بودی ترا چه واقع شد گفت
 از آن روز که سر حسین را برداشتم هیچ شب بر من نگذشت مگر آنکه دو کس آمده مرا میگرفتند و من گون و میان
 انش افروخته می نمودند بازیردن می ایستاد و این حال که می بینید بعد از آن آن شخص باقی و جمعی
 مرد و ایضا روایت کرده که مردی پیر آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در خواب دید که طشتی پر از خون نزد
 نهاده بود مردم را بر آنحضرت عرض میکردند و ایشان را بان خون آلوده می ساخت تا دقتیکه نوبت
 من رسید گفتم یا رسول الله من در قتل حسین حاضر بودم گفت پس ان داشته و از او دست پیدا
 آنگاه به انگشت خود اشارت بمن کرد چون بیدار شدم نابینا گشته بودم و احمد روایت کرده که شخصی
 گفته بود که خدا می تواند فاسق بن فاسق حسین را بکشت آنگاه خدا می تواند از آسمان دود

اندرخت بر چشم وے زد تا اورا بنیاساخت و بعض کتب ویرہ شدہ کہ شخصے رسول صلے اللہ علیہ وسلم
را بخواب وید کہ حسین ۴ در دوانوش سہہ بالتفصیل حال ان ظالمان بیان میکنہ ویک یک فرزند ان
خود را بنیاید کہ بچہ طور مقتول کشتہ و انسرورہ میگود کہ افریویم باسیف و احر قویم بالنار در صواق آوردہ کہ
حاکم بطریق متعددہ روایت کردہ کہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم گفت کہ جبرئیل علیہ السلام گفت کہ حق تعالی
مے فرماید کہ من بوض خون یحیی بن زکریا علیہ السلام ہفتاد ہزار کس را کشتہم بوض خون حسین بن
علی ہفتاد ہزار کس را خواہم کشتہم و این جوری کہ حکم بوضع این حدیث نمودہ در موضوعات شمرہ
درین حکم صیغہ نیست و قتل این عدد بسبب فضل حسین ۴ استلزم انہست کہ بقدر حد و قاتلان دی
باشد زیرا کہ قتل و کشتہ بہ تبعات و مقالاتی کہ وفای این عدد میکرد و در وصفہ الاحباب
گفتہ کہ حق تعالی گفت کہ بوض خون حسین دو بار ہفتاد ہزار کس را خواہم کشتہم۔

اما کرامات و خوارق و اات انہما بسیار است بخدا انہست حافظان چہ نبی در صواق آوردہ کہ سر در ضلع
اب از حسین رضی اللہ عنہ و محاب او کردند و ان ایام تحفے از لشکر اعدا و ہر اگفت بہین کہ خود را
چنان مے دانند کہ گویا جگر گوشہ آسمان است و قطرہ آب از آسمان نئے بار و بکشتند تا بہ تشنگی
توانند مر حسین ۴ گفت اللہم استعطف انا بار خدایا اورا تشہ میسران بعد از ان ان شخص ہر چند اب
میخورد از آب سیر نمیشد تا و فیکہ مرد و ایضا مردیست کہ حسین ۴ ابے طلبید کہ بیا شاید انگاہ مردے
حائل شد میان او و خوردن اب بہ تبریکہ انداخت و برچپک وے زد حسین ۴ در حق افر و نیز دعا کرد
کہ بار خدایا اورا برض تشنگی گرفتار ساز کہ از اب ہرگز سیر نشود انگاہ حرارت و رشکم او پیدا مدد و دوست
در پشت او بر تکیہ برت و با و بنزل از پیش روی او نہادہ ہمیشہ تہہ بر میگردد و از عقب او تورا تہش بودہ
فریاد و لعشش میزند و سولق و اب شیرین این مقدار نزد او مے آوردند کہ اگر تہج کس میخورد نہ کافی بودے
ان شخص تمام انہما را میخورد و فریاد لعشش میزد تا و فیکہ تشکش مشق شہید و در وصفہ الاحباب آوردہ کہ
حسین ۴ در شب تا سحر با و از بانہ گفت چنانچہ ہر دو لشکر لبشندند کہ خدایا ما اہلبیت و ذریہ رسول
تو ایم و امارا ظالمان بستان ابن اشعث اواز داد و گفت کہ ترا چہ خویشے است پیغمبر کہ ہر ساعت
لافت میزند حسین ۴ از ر وے غیرت بر اشفت و از سر نیاز با حضرت بے نیاز مناجات کہو کہ خدایا کہ
اشعث قتل نسب من میکند و مرا فرزند پیغمبر تو نمیداند فارغیتہ فی الیوم ذلایع جلائیے بار خدایا تا تو مرا روز

ذلت و خواری اور بشتابی و عای و می سنجاب شد و علی الفور باطن ان ناپاک تعاضد سے حاجت ظاہر
 شد از مرکب فرو داده بجابت انسانی مشغول شد کہ ترمی سیاه با حضرت الدینشے برالت او و ذوالان
 سبب مکشوف المورت در میان بنجاست سیکر وید و انش جنان و دم نش کہ کسے شنج و دہواران
 بنجاست جان از تن او جدا شد دیگر جگر مرئی پیش آمدہ او از دوا کہ اے حسین این اب خرات
 را سے بینے کہ چگونہ میز مذبحا سو گند کہ از قطرہ بخشنے ناز تشنگے ہلاک شوے حضرت حسین ۴۰ این
 سخن شنید اب در ویدہ بگردید و گفت اللہم منہ عطش تا بار خدا با ورا تہتہ ہیران فی الحال اسپش بے
 بسے در رمید و او برخاستہ و پے پیش میدید تا تشنگے برا و غالب شد و اعطش اعطش
 سیکفت و ہر چند اب بلب او میرسید نمیتوانست کہ بنوشد تا ناز تشنگے برونی الکال لابن اثیر
 اشہد عطش الحسین فدنا من الفرات یشرب فراہ حصین بن نمیر بسهم فوق فی ذہ فجل تلقی الدم بیدہ می
 بے اے الساء ثم حمد اللہ و اشعی علیہ ثم قال اللہم انی اشکوا لیک ما یصنع باہن بنت نیک اللہم حصم عدو
 و اقلہم بد و اولا بق ثم احد اویل الذے راہ رمل من بنے ابان بن دارم و اکت ذلک الرجل یسیر ثم
 صلب اللہ علیہ الظا فجعل لایروسے فکان تیر و ح عنہ و یبرولہ و الما و فیہ السکر و عساس فیہا اللین بقول
 استقون فیعطی القلتہ او الحس فیشر بہ فاذا شر بہ ظننتم ثم بقول استقون فیقلنہ الظما فمالیت الایسر
 حتی انقدت بطنہ نقد او بطن البعیر و نادی عبد اللہ بن ابی المحصین الازدی و عدادہ نے بجملہ بن
 اما نظر اے الماء لا تروق منہ قطرة حتی تموت عطش فقال الحسین اللہم اقلہ عطش و لا تقفر لہ ابرا قال ثم
 فیما بعد فکان یشرب الماء القلتہ ثم یقی ثم یعود یشرب حتی تیفرغ ثم یقی ثم یشرب فایروسے فمال لہ کہ لک
 حتی مات و نرج ابن جوزہ فقال انیکم الحسین قلم عجیبہ احد فقال ما تلو تا فاعلوا ثم فاما جنک قال یا حسین
 ابشر بنا قال لک کذب بل اقدم علی رب جیم و شفیع مطلق فمن انت قال ابن جوزہ فرقع الحسین یدہ
 فقال اللہم حمہ اے النار فغضب ابن جوزہ فاعلم فرسہ فی نہنہا فقلعت قدمہ بالکرکاب و حالت
 بہ الفرس فسقط عنہا فاقطعت فخذہ و ساقدہ و قدمہ و بقی جنبہ الاخر معلقا بالکرکاب بفرب بکل حجر فحرق
 حتی مات و در و رفتہ الاحباب او ردہ کہ چون بفرمان حسین عم خندق و گرد و خمیہ کندہ بہنم دران ساختہ
 بود و وقت غبارہ انش دران زدند تا اہل حرم از تعرض بیگانہ امین باشند و ریجالت مالک بن عدہ
 در حالت سوار سے اسپ را پیش راندہ گفت اے حسین پیش از انش ان سوار ابن انش مہود کہ

امام مظلوم گفت دروغ گفتے اے دشمن خدا گمان داری کہ من بدو نوح روم دتو دیہشت پس روی
 بقبلہ دعا اور وہ گفت اللہم اجزہ اے اللہ تعالیٰ بحکم انکہ دعوت المظلوم استجاب دعاے او استجاب شد
 پاسے اسپش بسو رانخی فرو رفت او بجانب اسفل میل کردہ تماثل شد و عنان نش از دست رہا شد و پائی
 او در رکاب بماندہ اسب بہر سو میدوید تا بکنارہ خندق الش رسیدہ در انش افگندہ خود حابنہ دیگر
 اگر خیت در روضۃ الاحباب او رہ کہ جابر بن یزید عامہ حسین ۴ بعد از قتل برداشتہ بر سر سنا و مجنون شد
 تا انکہ اور اسبلاسل مقید سے داشتند و ہمدان قید برد و اسود بن منطلہ شمشہ اور اگر تہ مجزوم شد و خود
 در تمام اعضائے دے افتادہ سقط گشت و ملک بن یسار جوشن او گرفتہ از عقل بیگانہ شد و یادہ
 گوے کشت مردم بادے سخر تہر میکروند سنگ بابر وے میزدند عاقبت کسے ببازے سنگ بروی
 انداخت کہ بران سبب نعرش پریشان گشت و بعد دوشے الکامل لابن اثیر مالک بن النسیہ مرزب الحسین
 علی راسہ بالسیف قطع البرقس و آدمی را استلزل البرقس و ما قعال لہ الحسین لا اکلک بہا و لا تلت
 و حشرک المدیح الظالمین و اتقی البرقس و لبس الفلسفہ و اخذ الکندی البرقس فلما قدم علی ابراہیم الخدیر
 فیصل الدم عند فقالت لہ امرۃ اسلب ابن رسول اللہ تزل تہی اخرجہ عنی قال فلم یزل ذلک الرجل
 فقیرا بشرحتے مات و لما قتل الحسین سلب قمیص الحسین اسحاق بن حیوۃ الکھفرتے قبرص بعدہ رشوا بہنوۃ
 و دیگر توایخ آورد کہ چون حسین نزد این زیاد رسید انملعون سر بہارک را بر زانو سے خود نہاد و قطرہ خون
 از وچکب زبا و جبک و از ار اسوراخ نمودہ بگوشت ران او رسید و از دیگر طرف بیرون آمدہ بخت
 رسید و تحت را سورایخ نمودہ یزیدین افتادہ غائب شد بموضع سورایخ ران او جراتے پیدا کردہ
 اصلا علان پدید نشد و بوسے بدیرون آمد بکینچکس را طاقت تحمل ان نبودے لہذا بیوستہ
 بموضع جراحت مشک و زعفران مالیدے چنانچہ ابراہیم بن مالک اشتر در شب تاریک باین علان
 اور اشتناختہ بقتل آورد و رشوا بہانوۃ آوردہ کہ چون حسب فرمود این زیاد سہرامام حسین ۴ را
 بر نیزہ کردہ در کوچہ ہاسے کوفہ میگردد ایندزد من در غرقہ خان خود بودم و سورہ کہفت میخواندم چون برابر
 من رسید از سہرے شنیدم کہ میخواند نام صحبت ان اصحاب الکف و الریم کا نوامن ایانا عجا از
 ہیبت ہوے برا ندانم من برخواست نذا کردم کہ والہا بن سہرست باین رسول اللہ و نام عجیب
 تراست صاحب روضۃ الاحباب میگوید کہ اکثرے ارباب میر این حدیث را از زہد ارقم رواایت

کرده اند و در وصفه الاحباب آورده که چون سر را برادر کوشک ابن زبادر ساینده غریزی دید که کلب مبارک حسین میبجند چون گوش فرا داشت ابن ایتہ تلاوت میکرد التحسین المد خافلا عابعل النظارون چون سر را بحران رسید بجه حراے که بیودی بود دیدن الشکر اید و کلب مبارک حسین میبجند نزدیک رفتہ گویند فرا داشت ابن ایتہ بشنید سبعلم الذین ظلموا ای متقلب بقلبون و قدرے زور بار باے حسین مبنند چون خواستند که با هم تقسیم نمایند انما خرف شده بود و یک طرف ان نوشته بود که التحسین المد خافلا عابعل النظارون و دیگر طرف نوشته بود سبعلم الذین ظلموا ای متقلب بقلبون۔

من اجناره و اخلاقه در وصفه الاحباب امام غم الدین نسفی نقل نموده که تفسیر تزیل آورده که روزی حسین مصلی از شمران عرب را خبیانت نموده بود همه بر خوان نشسته بودند که خادش کاسه اش گرم و مجلس آورده از غایت دہشت پایش بجاشیہ بساط بلغزید و کاسه بر سر شاه زاده افتاد و بشکست و اش بر سر و روی مبارکش فرود ریخت حسین م از روی نادید و روی نگریت خادم تبر سید ناگاہ از زبانش برآمد التحسین الغیظ حسین م فرمود و فرود خوردم خادم گفت و العافین عن الناس حسین م جو ابے او عفو کردم خادم گفت و المد یحب التحسین م گفت از مال خودت ازاد کردم و مؤنت و محبت تو بر ذمہ کردم خود لازم گردانیدم حضرات مجلس منجب شده گفتند المد اعلم حجت یجعل رسالت علامہ شہاب الدین قلیوبے حکایت کرده است کہ زوجه عدی بن حاتم ام خالد نام داشت زنی بود جمیله بزیربن معاویہ اورا بدید و بروے عاشق شد و مرض عشق چنان دانمش گرفت کہ ذسے فراش شد مردمان عبادت اوست نمودند و مرض اوست شفا نداشت نمیشد۔

علت عاشق و غلبت با جد است	عشق اسطرلاب اسرار خدا است
بعد از تفتیش بمشورہ عمر و عاص مادرش انوسے پرسیده حال را معلوم نموده معاویہ را اطلاع داد و معاویہ بفرمود گفت کہ چه چیلہ است براسے حصول ابن ام گرفت بذل اموال و خلعت تا عدیے از مدینه بر شقی پاییز	از رخورد اواله و شیدا کند
خاصه مجلس را که خوش رسوا کند	

پس معاویہ بر طبق فرموده عمر و عل نمود تا عدیے بد شق رسید بعد از ان پاز معاویہ از عمر و پرسید کہ اکنون چه چیلہ است گفت چون فرود بیاید بر تو پیرس ازوے کہ ایازن داری چون بگوید کہ اری طبایخ بروے او وزن دیگر پنج مگو چون معاویہ همچنان کرد و عدیے بیرون رفت عمر و عاص را وید کہ برو و فرود

ایستاده است عدسہ پر سید کہ این چه معاملہ بود کہ خلیفہ ہامین پیش برو گفت اسے عدسے او ارادہ دارد
 کہ دختر خود با مال خزانہ نہودہ و تو میدانی کہ دختر آن ملوک برضہ پر و انباغ داخل نشو نہ گفت عدسے کہ
 پس چه باید کردم گفت عدسے کہ چون فردا نزد او بروے فلانکہ از تو باز پرسد بگوے کہ اسے امیر المؤمنین
 زن ندارد پس روز دیگر باز معاویہ پرسید کہ اسے عدسے زن داری گفت نہ گفت معاویہ کہ بگوے
 اگر زن داشتہ باشم او بطلاق باین مطلقہ است عدسے گفت ارے پس گفت معاویہ بکتاب خود
 کہ بنویسد این سخن عدسے را پس نوشتند انرا بعد از آن چون عدسے متعفی شد معاویہ ابو ہریرہ را
 با مال کثیر نزد ام خالد فرستاد تا پیغام نکاح بخیرید نماید چون ابو ہریرہ در مدینہ رسید نخست عبداللہ بن عمر خطاب
 برین ماجرا واقف شدہ ابو ہریرہ گفت کہ پیغام نکاح من ہم رسان بعد از آن عبداللہ بن عمر نیز پیغام
 شدہ ابو ہریرہ گفت کہ پیغام نکاح من ہم رسان بعد از آن حسین بن علی مرتضی علیہ السلام نیز پیغام نکاح
 خود بنویسد ابو ہریرہ فرستاد و چون ابو ہریرہ نزد ام خالد رفت قصہ طلاق داوین شہرہا و عدسے بیان نمود
 ہر چہ از پیغام بدو سناید گفت ام خالد کہ احوال این چہا کہس بیان نماند گفت کہ زید و دنیا دار و بلادین ابن
 عمرو ابن زبیر دین و دنیا ہر دو دار و حسین دین دار و دنیا ندارد گفت کہ تزویج کن مرا یکے ازین چہا
 باہر کہ خواہی گفت این اختیار تست گفت ام خالد کہ اگر تو نے امدی ترا براسے مشورت طلب میداشتیم
 چہ جاسے انکہ خود اسے طریق موافق بمن بناسے پس گفت ابو ہریرہ والدہ کہ تقدیم و ترجیح نمیدہم بر سنجہ
 کہ رسول خدا و ابو سیدہ با شہر دین حسین عم است پس تزویج کرد اورا با حسین عم و مال نیز بحسین
 داد و نزد معاویہ مراجعت نمود و از قصہ ام خالد خبر داد گفت معاویہ ہر مال براسے بفر خود نمود و گفت
 ابو ہریرہ کہ این احوال از پدر خود میراث بنا فتے مال اذان خدا و رسول او بودہ پس انرا براسے بسر
 او صرف نمودے بعد از آن عدسے نیز از وجدان دختر معاویہ مایوس شدہ بچہ باز آمد و نزد حسین عم
 نشست و اوہ سردار ذول برد و برابر و پس گفت حسین عم مگر ام خالد را با و نمودے گفت اری پس
 حسین عم ام خالد را بجا اندو گفت ایبا ترا مس نمودہ ام گفت نہ پس گفت حسین عم کہ تو مطلقہ اکنون نکاح
 کن عدسے را و بدان اسے عدسے کہ مرا درین غرضی نبود نکردم این مگر فقط جہت حمیت تو و مصلحتی است
 این قصہ را اورہ بانہ کے اختلاف کہ در آن گفتہ کہ رسول ابو موسیٰ اشعرے بود نہ ابو ہریرہ
 و ابو موسیٰ خود اسرا دہ نکاح داشت با ام خالد وقت پیغام ذکر قبضہ خود نینمودہ ام خالد

گفت اے ابو موسیٰ تو پاسے طبع از میان در کن و شیرین شو کہ ازین چار کہ امرا اختیار کنم سب از من
 احوال ہر یک بطوریکہ مذکور شد بیان نموده گفت دیگر پنج نیکو کم اکنون تو اختیار و ارمی ام خالد
 گفت من بالضعف رسول دیگر را برابر نیکم و برادر دیگرے بزرگتر نیم پس با حسین مکلح نمود بعد از ان چون
 عدسے از معاویہ استدعا سے و ختر نمود گفت این امر بے مرضی بنزد شدن نے تو اند چون نزد بنزد شد
 نمود گفت کہ تو با ام خالد کہ اب از خواہم میلہ بود و فاکر دے با خواہم کہ وفائے تو لایق و امانیستی
 و بعد از ان چون حسین عازن عدا بعد علی با زوایرہ غضب بنزد مشتعل شد و گفت اگر بر حسین دست
 با ہم موضع این کار بکشم اورا عداوت حسین م و دل خود ہاے داد و عداوت بنزد بر حسین م فقط
 حسرت خروج بود بلکہ وجوہات دیگر نیز بود و ہمہ ان کیے ابن بود دیگر گرفتار بد رواہد نیز بود و خیال
 بتفصیل در فصلی ملحدہ بیان نموده خواہد شد سیکوید مولف کہ قصہ عدسے نہایت ضعیف و از غفل
 بنیات بعد است چرا کہ مراد ازین عدسے کہ کم کس است عدسے بن حاتم طائی ست با دیگرے
 اگر عدسے بن حاتم طائی باشد غالباً قصہ غلط است چرا کہ عدسے بن حاتم طائی مسکن و قبیلہ طی
 داشت از تواریخیکہ انیک پیش نظر است معلوم نمیشود کہ مسکن در مدینہ داشتہ دیکرا کہ او از کبار اصحاب
 رسول صلی اللہ علیہ وسلم است و از باب کیا است و فرست بود از خصوصان حضرت مرفوضی بودہ و در ہر
 جمل و صفین نہروان با حضرت مرفوضی بودہ و یکی از ارکان انجذاب بودہ چہ جای اندازد کہ با فسون م و خاص فریفتہ شود
 و بیزار و کتاب مذکور بن کہ محض غیر معتدست در سچ تواریخ کہ انیک پیش نظر است و بدہ نمیشود و اگر دیگر کہ مدعی
 حاتم باشد کہ مسکن در مدینہ داشت احوال او معلوم نمیشود و الدائم حقیقہ اکال فی القلیولی کہ حسین بن علی علیہما
 شینہ کہ مردی بر کرسی نشستہ میگفت کہ بر سید از من از ما شے عرش پس گفت حسین م یا ہناموی مای
 ریش تو حجت است یا فرد پس او خاموش و متحیر ماند پستہ گفت ان شخص کہ خبر دہ مرا سی پس و ختر رسول خدا
 از ان پس گفت حسین م کہ او حجت است بقولہ تعالیٰ و من کل شی خلتناز و حین در روضۃ الاحباب اور دہ
 کہ شہر بانور کہ بنزد کے بود شیرین نام حسن و جمال در غایت کمال داشت روزے حسین م با شہر یا تو گفت کہ
 شیرین چہ جمال نیکو دار شہر بانو گمان برد کہ شاید انجذاب را بد و میلہ بودہ است گفت کہ شیرین را تو بخشد
 حسین م دانست کہ او چہ گمان کردہ است گفت من اورا سدا از او نمودم و فیہ ایضا کہ چون معاویہ
 خواست کہ خلف نافعلت خود بنزد بر اوے عہد گرداند با حسین م گفت کہ من اگر دیگر را بشا ایستہ این

ابن امریدانستم اور ابوے محمد سے میگزیم حسین م گفت اہستہ باش اسے معاویہ کہ مردم ہستند کہ منہ را
 ابن کارند ہم تہیں خوش دہم بہ مادر ہم بہ پدر بر پیر تو رجحانی دارند معاویہ گفت مگر این سخن خود را میخوانی
 حسین م گفت اگر خود را خواهم و در نیست معاویہ گفت آنچه گفتی کہ مادر و پدر تو بہتر از مادر و پدر نرید است
 درین شک نیست اما بخدا سوگند کہ انقامت تو از من سلطنت و قوا عد غلات نیز بہتر است حسین م
 گفت طرفہ جالتے است کہ نماز و فاش و فاجراست از من یہ باشد معاویہ گفت اہستہ باش اسے
 حسین اگر تو نزدیک و دور گوی بغیر نیکوی و ہمارہ تو نگویہ حسین م گفت من آنچه در باب او میدانستم غم
 آنچه از من بداند بگوید اسے آخر القصہ در وقتہ الصفا اور وہ کہ بعد از وفات معاویہ و یسیدین عتبہ چون
 حسین م را بر اسے بیعت بزد گفت و انجناب انرا موقوف بر وقت دیگر گذارشتہ بیرون رفت روز
 دیگر مردان بن الحکم با حسین م ملاقات نمودہ گفت یا ابا عبد اللہ صلح حال تو در انست کہ باز بیعت
 کئے تہا ضررے تو نرسد و از وی احسان و انعام بیشمار تو رسد حسین م فرمود و یلیک با مردان ملاقات
 و مباہلت کئے دعوت مینامی کہ ظلم و فسق و فساد اور میدانے و از تو چہ توقع توان داشت کہ پیش از انکہ
 تو متولد شوے رسول صلی اللہ علیہ وسلم تو را لعنت کردہ است و نسبت معاویہ و نیز بر ہنہائے شہوت
 این گفت تمام در ان گفت باز بیعت کنی و از تو باز دارم حسین م فرمود کہ دو شہوار نزد من اسے پلید کہ ما از ہر بیت
 طہارتم و در شان ما بن ایتہ نازل شدہ و انما یرید اللہ لیتذیب عنکم الرجز اہل البیت و بطہرکم تطہیرا
 مردان بیج جواب نداد بعد از ان حسین م فرمود لے پیر ز فافر خدا اسے تعالے تو را ویزیر او واخذہ
 خواہد نمود کہ چرا میان حسین و حق او جائل شدید و فیہ ایضا بعد از کشتہ شدن حجر بن عدیے چند کس از
 اہل عراق بعد از بیعت حسین م بسر میر و ندو اسے مدینہ صورت حال را بمعادیہ نوشت کہ من از فتد ایشان
 از ایشان کہ معاویہ در جواب نوشت کہ بیج حال متعرض حسین م مشکو کہ او با مباہلت نمودہ و غالب ظن انکہ
 در نقض عمدہ خواہد کہوشید و مکتوبے بحسین م نوشت باین مضمون کہ از تو خبر ما بن رسانیدہ اند کہ لانی حال
 و طور تو نیست و ہر کہ دست بیعت کیسے و او من را و رجحان است کہ بان وفا کند متوقع و مامول از تو چنین
 است کہ ما دام کہ مکر و ہے از جناب تو نرسد از تو امرے کہ موجب تنفر من باشد صادر نگردد و وظیفہ
 انکہ بقول جمع سفہا کہ طالب فتنہ اند علی بنماے و اسلام حسین م در جواب نوشت کہ من بیج نوع میں بیج
 و مخالفت تو ندارم ہا یکہ خاطر جمع داری و در تحفہ اثنا عشر یہ آورده کہ زیاد بن ابیہ کہ از قبل معاویہ اسے

عراق بود در پی اندازی سعید بن شریح که از غصه و صان حضرت مرقضوی بوده افتاد سعید بمیدین گریخت و بجز دست
 سیدانشندار رسیده پناه گیر شد زیاد خانہ او نقد و جنس او ضبط نمود بعد از ان حکم داد که خانہ او بشکنند و بسوزند چون
 این ماجرا بگوش حضرت امام حسین ۴ رسید مکتوبے در سفارش سعید باین عبارت نزد زیاد طلی مخرمود بن الحسین
 بن علی اسے زیاد و اما بعد نقد عدلت الی رجل من المسلمین کہ ما ہم و علیہ ما علیہم فہدست دارہ و اخذت مالہ و عیالہ
 فاذا تاک کتابے ہذا فان دارہ و وار و اولیہ مالہ و عیالہ فانی فدا جرتہ شخصنی فیہ یعنی از حسین بن علی مسکوز یاد انامید
 بس قصد کردی تو بسکومردی از مسلمانان کہ اور انابت است حتی کہ ثابت است ہمہ مسلمانان را و بر زکوات
 انچہ بر ذمہ ہمہ است پس ویران کردے خانہ او و گرفتے مال و عیال او پس چون رسیدہ امرا بن خطین پس
 و گذار خانہ او را و بازوہ بسوی او مال و عیال او پس بدرستی کہ من پناہ دادہ ام و را پس سفارش من قبول
 کن در حق او ان سفی در جواب نوشت من زیاد بن سفیان اسے حسین بن فاطمہ ما بعد نقد اتانی کتابک
 تبدانیہ باسمک قبل اسی و انت طالب للحاجۃ و اما سلطان انت سو قد و کتابک فی فاسق لا بودیہ لافاسق مثلہ
 و شمر من ذلک اذ انما و قد اویتہ اقامتہ منک علی سوا الرای و فی ذلک و ایم اللہ لای بسقنی سابق و
 لو کان بن جلدک و لحکم فان احب لحم الی ان اکلم اللہ انت فیہ فاسلمہ تحریرتہ اسے من ہوا و سے بہنک
 فان عفوت عنہ لم کن شفعک فیہ و ان قتلتہ اقللہ الا بحبہ اباک یعنی از زیاد بن اسے سفیان بسوی حسین
 ابن فاطمہ ما بعد رسید نامہ تو بمن کہ ابتہا کردے در وے بنام خود پیش از نام من و حال انکہ تو طلب دار می
 مطلب را و من حاکم تو رعیت و نوشتن تو مرد در مقدمہ فاسق کہ اما نہ ہا و را مگر فاسق ہیچنان و برتر ازین
 انکہ ادیش تو و جاسے وادی اور ایستادہ از تو مرد بہر زشت خود و راضی شدہ باین کار قسم بخدا است کسی
 نخواہد رسید بروے پیش از من اگرچہ پاشد در میان گوشت و پوست تو پس بدرستی کہ خوشتر من
 مرا انکہ بخورم از ہرایتہ گوشتہ است کہ تو در میان انی پس بسیار اورا با گناہ آو بسوے کیسکہ و قفرن زیاد
 دار و بردے از تو پس اگر عفو کردم از وے نخواہم بود شفاعت تو قبول کردہ در حق وے جا کہ بکشم اورا
 نمشتہ باشم اورا مگر بسبب محبت او پدر ترا چون مکتوب نامرغوب ان ناپاک بان پاک رسید بنفایت
 براشت و از رکنس نزد معاویہ فرستاد و نوشت کہ من زیاد و ایچسان نوشتہ ام و داو بحکم
 چنین داو معاویہ ابن نامہ را دیدہ براشت بود دست خود بر اسے زیاد نوشت من معاویہ ابن ابی سفیان
 اسے زیاد و اما بعد فان الحسین بن علی بعث الی یکتا ہک الیہ جواب کتابہ الیک نے ابن شریح فعلت الیک

بین رئیسین رای من الی سفیان و زی من سمیه اما ایک من ابی سفیان حکم دفرم و اما الذی من سمیه فلک یکن
 رای شلم و من لک کتاب الی حسین شتم باه و تعرض له بالنسق و عمری انت اولی بالنسق من حسین
 و الاولو کذا کفحت نسب اے عبد اولی بالنسق من ایہ و انکان محسن بدو با سہمہ ارتقا عامک فان
 ذلک لم یضیک و اما نشفیو فیما شفع فیہ فقد دفعہ عن نفسک الی جہوشی برنگ فاذا انک کتابے
 ہذا غل بافی یک بمعید بن شریح و ابن لہ دارہ و لا تعرض لہ و اردو علیہ مالہ و عیالہ فقد کتبت اے رئیسین ان
 بخیر صاحبہ ذلک فان شاد و اقام عندہ و ان شاد و رجح اے بلکہ فلیس لک علیہ سلطان بید و سانی اما کتب
 اے رئیسین با سہمہ و لا تنسبہ الی ایہ بل الی اسمہ فان محسن و لیک من لایری ہرجوان افاتصنعت ایاہ
 و ہو علی بن ابی طالب ام الی امہ و کلتہ وہی فاطمہ بنت الرسول قلک محضر ان کنت منقل و الاسلام منی
 از سعاد و ی بن ابی سفیان بسوے زیاد و اما بعد پس تحقیق رسیدنا حسین بن علی نزد من بانامہ تو کہ فرستادی
 بسوے او جو اب خطا کہ بسوی تو بود و مقدمہ این شریح پس دانستم کہ تو کشاکش داری در میان
 دو عقل یک عقلان طرف ابی سفیان عقل دیگر از طرف سمیہ اما عقلیکہ داری از طرف ابی سفیان پس بیاری ہیبت است
 اما عقلی کہ از سمیہ داری پس بچنان است کہ می باشد عقلان مختصی کسانی از انجمله است خطا تو بسوے حسین شتم میکنی بدو
 و تعرض میکنی بروے بنام فسق و مجحمان من تو اولی تری بفسق از حسین ہر چند پرتو قتی کہ نسبت دای بسوی عقلی
 است بنام فسق از پدر او و اگر حسین ابتدا کرده باشد بنام خود بلند شمرده خود را بر تو پس بدو سیتیکہ ازین سبب
 پست نشوی اما قبول سفارش او و انقدر کہ سفارش کرد پس این نیکی را وضع کردے از خود و حوالہ
 کردے بسوی کسی کہ اولی تر است بانکار نیکی از تو پس چون رسید این نامہ من نزد تو بگذار ہر چه هست
 در دست تو از ملک سعید بن شریح و راکن خانہ او را و متعرض شو او را و باز دہ مال دعیال او پس
 بدو سیتیکہ من نوشتم حسین را کہ خبر دہد اشنا سہ خود را باین نوشتہ من کہ اگر خواہد اقامت کند نزد او مگر
 نخواہد بازاید بسوے شہر خود پس نیست ترابر دے تعریفی نہ ہیبت نہ زبان و اما خط نوشتن تو بسوی حسین
 محض بنیاد او انکہ نسبت نیلے او را بسوے پدر او بلکه بسوے مادر او پس ہر انہ حسین دای بر تو یاد
 انکے است انگندہ نمشو داور او در بدیہا با یکم شمر دے پدر او کہ او علی ابن طالب است تا بسوے
 مادر او حوالہ کردے او را کہ ان فاطمہ دختر رسول اللہ است پس ابن زیادہ خود است اگر ترا عقل باشد
 و الاسلام و فی الکمال لمبر وقدے مال ازین نزد من و چو بد مشق میرفت چون گذر حمالان بر زمین افتاد

حسین بن علی گرفت انمال را و تقسیم نمود بر اهل بیت خود و نوشت معاویه را که من حسین بن علی بن معاویه
 بن ابی سفیان را بعد فان غیر امرت بنا نقل مال و عطلا و غیره و طیباً الیک لتودهم اخرا من و شق و نقل به بعد
 و نقل نبی الیک وانی تجتبت ایها فاخذت ما و السلام یعنی از حسین بن علی بن معاویه بن ابی سفیان
 اما بعد بدستیکه شتران چند میگذاشت بر آکه بار داشت مال و زیور و جزو بود به ما بنه خوش میرفت
 نذر تو تا که تو دوبرت کنی بخزانده و شق و بیکار گذارے انرا من محتاج بودم بان پس اگر نعم من او را و السلام
 پس نوشت بسوی او معاویه بجاوب او من عبد الله معاویه امیر المومنین ابی حسین بن علی سلام علیک
 اما بعد فان کتابک ورد علی تذکران غیر امرت بک من المین کل مال و عطلا و غیره و طیباً الی لاد و عمار بن
 و شق و اعل به بعد النسل نبی ابی و انک تجتبت ایها فاخذت ما و لکن من جدیر با فاخذ ما و نسبتها الی لان
 او اے اعلی بالمال تم علیه الخرج منده و ایم الله تو رکعت ذلک حتی صار الی لکم فبک خطک منہ و لکنی طمنت
 یا این نامی ان فی را سبک نذر تو دیویدی ان کیون ذلک فی زمانے فاسف کک قدرک و انجا و در عن ذلک
 و لکنی و الله و خوف ان تبلی بمن لا یبزرک فواق ناقه و کتب فی اسفل کتابه یا حسین بن علی ایس ماجت
 فی اسباب یومانی اعلی خذ کل مال لم تومر به ان نذر من حسن نقل قد اجز ما و لم تنصب لسا و اقلنا من حسین
 ما فعل یا حسین بن علی و الال لک بعدے و بقیه لا نقل و یودی اننی شاهد با فالیها منک با علق الی اعل
 اننی ارباب ان تصیله بمن عنده قد سبق السیف العدل یعنی از معاویه امیر المومنین بسوی حسین بن علی
 اما بعد بدستیکه نامه نو بین رسید که نوشته بودے تو و دان که شتران بگذاشت بر تو ازین که بار کرده شده
 بود بران مال و زیور و جزو بودی خوش مے الله بسوے من تا که و و یعت نعم بخزانده و شق و بیکار گذارم انرا
 بعد بخشیدن پسرا ن پدر خود و تو محتاج بودی بدان پس گرفتنے تو از او و بودے تو سستی ان چون نسبت
 کردے انمال را بسوے من چرا که دایم سزاوار است بمال بعد از ان بروے است صرف ان و
 سوگند بخدا اگر میگذاشتے از آتا که رسید بن نیاز داشته نصیب ترا از ان مگر گمان کردم ای پسر از تو که
 میشود بخشنی و در زمان من چرا که میباشم قدر ترا و تجا و ز نمودم از ان مال مگر سوگند بخدا که میترسم که بتلاش
 بکسی که نه بنده بسوے تو و نوشت و در بر نامه اے حسین پسر علی نیست آنچه او روے
 تحقیق که اجازت دادم انرا و غضب نکردم بر اے ان و نقل نمودم از حسین آنچه کرد اے حسین بن علی
 ابن ایسرا تو بعد از من نقل کرده نشو ~~بهره~~ شود من شاهانم

و میترسم کہ با کیسه نرد او دست شمشیر بران و فی الحقیق چون تجربن عدس و محاب او شسته شدند پس اتفاق ملاقات افتاد و در انسال از حسین ع با معاویہ بس گفت معاویہ یا اباجبد اللہ یا نرسید ترا آنچه کردم با جحر و یاران او از شعبه بدر تو گفت زگفت که شتم ایشان را و کفن و اودم ایشان را و نماز گذاردم بر ایشان پس بخندید حسین ع و گفت خصوصت گفت انعم ترا در قیامت اے معاویہ سو گند بخند اگر من و اے یک شتم بر شیعہ تو نہ کفن پیدا دم و نہ نماز میگذازم بر ایشان و تحقیق رسیده است بمن افتادن تو در پی علی مرتضی و ایستادن تو در ان و اعتراض تو بر بنی ہاشم در عیوب و سو گند بخند که شدمی که آن کزہ و تیر انداختے بے نشان و رسیدے بعد اوت بمکان فریب و اطاعت نمودے مردی اگر نہ سبقت در اسلام دارد و نہ از اتفاق میراست و نہ دید بسوے تو پس بہین بر اے خود و بعت تعرض نمودین سخن عمرو عاص را و من خطبتہ فی مجلس معاویہ بعد النبی محمد و اتی علیہم علی بنی صلی اللہ علیہ وسلم سمع رجل یقول من ہذا الذی یخطیب فقال الحسن بن علی بن حنظل اللہ الغالبون و عمرہ رسول اللہ و الاقر بون و اہل بیتہ الطیبون و اہل العلمین الذین جعلنا رسول اللہ ثانی کتاب اللہ تبارک و تعالی الذی فیہ تفصیل کل شیء لایا بتہ الباطل من بین یدیه و لدین خلفہ و المعلوم علینا فی تفسیرہ و لایبطاننا و اولیہ متبع حقایقہ فاطمہ و اہل خانہ طاعتنا مفر و نہ اذا کانت بطاعتہ اللہ و رسولہ مقرونہ قال اللہ عزوجل الطیبون اللہ و الطیبون اللہ و اولیہ الامم کلہم فان تنازعتم فی شیء فردوہ اے اللہ و لے الرسول و لورودہ اے الرسول و اولی الامم شہم معلہ الذین یستنبطونہ منہم و لولائہم اللہ علیہم و رحمۃ لا یتبعم الشیطان الا قلیلا و احدکم الا صغار اے ہوت الشیطان یکم فاندکم عدو سین شکونوا کا و لیا ئہ الذین قال لہم لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جاکم فلما تراءت الغنیان کس علی عقبیہ و قال انی بری لکم فملقون للسیوف من با و الراح و ردوا للعمد خطا و لہما م عہدنا ثم لا یقیل من نفس یا ما نالم لکن انت من قبل او کسبت فی ایا ما خیر قال معاویہ یا اباجبد اللہ فقہ المذت

من کلامہ علیہ السلام

باد ہرات لک بن مجلس خیلے	کم لک بالاشراق والاصل
من صاحب و طالب و تقبل	والدہر لا یقش بالنبیل
انکلام اے مجلس	وکل حی سا لک سبیل
تاقیل کان بیتہ بن علی علیہ السلام کلام نقل حسین ای	

بقول ایما سنین خبری متیها کلام طلب احدی ما فی الاثر کان سابقا لی الخیر وانا کسر ان اسبق فی الکتاب علی
 تو الکس فاما عاجلا یعنی بود در میان او برادرش حسن مع سخی پس گفتند حسین را که بر تو در برادر خود که او از تو
 بزرگتر است پس گفت حسین که کشیده ام از خود تو که گفت هر جا که میان من و کس سخنی در میان آید که یک
 اول طلب رضا و دیگر بنام او اول در بهشت داخل خواهم شد پس بن مکرده دارم که سبقت کنم بر برادر
 خود پس چون این سخن بحسن رسید از نزد حسین نقل کنند و کتب الیه الحسن یلو من علی اعطایه الشجره و کتاب الیه
 انت اعلم منی بان خیر المال ما فی العرض و از کتاب انس الجالس فیکلموه که چون فرزندی مشاعر را مدح
 حکم که امیر مدینه بود حکم با خرج از بلایه نمود بامید خرج راه بخدشت او حاضر شد آنجا ب چهار صد اشترس
 با کمال عذر خواهی بوی انعام فرمود یعنی از حضار کس گفت این قدر دروغ را بر اے یک شاعر خاستی و با جبر
 مرزا و از بهشت حسین فرمود که بهترین اموال آنست که مردم عرض خود را از سر و ساق محفوظ دارند و بچند که جبر بگویم
 و باره عباس بن مرداش شاعر فرمود که زبان او را از من قطع کنیده فی المناقب لاین غمرا شوب در میان
 حسین م و ولید بن عبت بر اے زمین نماز عت بود پس کشید حسین عمامه و لید را از سر او پیچید و در گردن او
 و از نوشت و لید را میزدند بود پس گفت مردان ندیدم مثل این روز و جرات مردی بر این فرمود پس گفت ولید
 که نمکته تو این سخن از راه شفقت بلکه بد بروی تو بر علم من و پدریست که زمین اندان حسن است پس
 گفت حسین که زمین از ان ناست اے ولید و بر خاست و از خطب خواند و از سر قطع نموده که در کتاب
 مقتل ال رسول آورده که اعدا اے نزد حسین م و گفت اے پدر رسول خدا من مدیونم و زادای آن
 عاجزم با خود شکم که سوال کنم از سخی ترین اومان و ندیدم از اهل بیت رسول سخنی تر کس را پس گفت حسین
 م اے برادر عرب بر برسم از تو سئو مسئله پس اگر جواب دهی یک مسئله را عطا کنم ثلث دین تو و اگر از
 دو مسئله جواب دهی عطا کنم دو ثلث دین تو و اگر از کل جواب دهی عطا کنم کل دین تو پس گفت اعدا اے
 اے پدر رسول خدا تو از من مسئله میپرستی و حال آنکه تو اهل علم و شرف هستی پس گفت حسین م که
 اے کشیدم از خود که مردی نقد و معرفت هست پس گفت اعدا اے بر برس آنچه خواهی یا جواب دهیم با
 یا موزم یا تو میس گفت حسین م که ام اعمال بهتر است گفت اعدا اهل ایمان با من پس گفت حسین پس چه
 چیز باعث نجات است از مملکت گفت اعدا اے که خون خدا پس گفت حسین م پس کدام چیز نیت مرد است
 گفت علم یا حکم گفت اگر نباشد گفت پس مال یا مرد گفت حسین م اگر این هم نباشد گفت پس

فقر بامبر گفت حسین ام اگر نباشد این گفت اعرابی که از آسمان صاعقه بیاورد و سوزد و او را که اولاق نیست پس
 نخبه یزد حسین ۴ و انداخت کیسه هزار دینار بسوی او و داد انگشتری که قیمت آن دو صد درهم باشد و گفت
 حسین ام که دینار بمانیان خود و انگشتری را صرف خود کن پس گرفت اعرابی و گفت السلام علیکم
 بحمل رسالت و از عمر بن دینار منقول است که اسامه بن زید مدعی که از شاه هر مجاهد است مرضی شد و حسین
 ۴ بعد از او رفت اسامه اظهار غم و الم نموده گفت یا ابن رسول الله شصت هزار درهم مدیونم و از ادای
 آن عاجز و بیشتر سم که درین مرض مدیون میهم حسین ام گفت ادای دین و تو قبل از موت تو بر من است پس
 از آن مجلس برخاست گویا که دین او تمام شد و نام خوانی و در کیمای سعادت آورده و در حقایق از فیض علی
 نقل نموده عن سعده که حسین ۴ بر جماعتی از مساکین بگذشت و حال آنکه ایشان گلیم خود انداخته فانه سا
 انداخته بودند پس گفتند یا ابن رسول الله اینجا بیا پس رفت نزد ایشان و بخورد با ایشان بعد از آن ابن ابی
 تلادت نمود که ان الله لا یحب المتکبرین یعنی خدا دوست نیدارد متکبرین را پس گفت شما دعوت نمود بر من
 اجابت نمودم اکنون شما اجابت نمائید دعوت مرا گفتند بلی یا ابن رسول الله پس برخاستند با او تا آنکه او را
 بنزل و س پی گفت حسین ام بکنیز خود که بیار آنچه داری و از ابو الحسن مداینی روایت نموده که در ساسی
 از سالمه حسن و حسین و عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنهم عزیمت سفر حج نمودند و در ساسی راه
 در احوال و انتقال خود جدا گشته تشنه و گرسنه بخانه عبوز که در ساسی بود و در کمال بے تابی آبی طلب نمودند
 عبوز که سفسند شیر دار اور و تا ایشان بدو نشاند و بنو نشاند و گفتند دیگر از کالوات چه داری گفت که بجز
 این گو سفسند چیزی ندارم او را فوج کثیر و پوست کینند تا من طبع کنم و میبایست سازم چون طعام میبایست صرف
 نمودن زمانه در خانه عبوز به سر بردند و وقت عصر از خانه و بر آمدند و با گوشتند که ما از قریشیم اگر خداوند سالمه
 ما را با و طمان خود که مدینه است برساند و تو اگر اینجا بمانی پادشاه حیل خواهی یافت چون شوهر او بخانه آمد
 گو سفسند را ندیده این ماجرا شنیده زن را عتاب کرد که ما بجز همین یک گو سفسند نداریم از اینم با شخصی غیر من
 تلفت نمود پس بعد از آن پس از مدتی بسبب فقیق مشیت ناقه و جلی که داشت زن و شوشه بفرموده
 آن بدمید و نقد و در کچه با س مدینه میگردانند که گذرش بر در خانه حسن ۴ افتاد چون چشم آنجناب بر آن
 زن افتاد او را بشناخت و او را طلب داشته پرسید که مرا می شناسی گفت لا والله نهی شناسم فرمود که یکبار
 محامان تو هستم لکن گفت پدر و مادرم فدا می تو با پس آنجناب هزارا شرف و هزار گو سفسند با و عطا فرمود

نزد حسین ع فرستاد و انجناب نیز همون قدر عطا فرموده و بعد از آنکه فرستاد و انجناب دو برابر ان بداد و پروا تپتے
 دیگر حسن حدیث شریف حسین هزار گوسفند و بعد از آنکه یکصد هزار درویش بداد عطا داد و در مناقب از شعیب بن عبد الرحمن
 خزاعی مرویست کہ گفت در روز کربلا یافتہ شدہ داغ بر پشت حسین ع پس پرسیدند امام زین العابدین از ان
 گفت ابن سبیب انست کہ بلحاظ بیوہ کان و یتیمان و مساکین را بر پشت خود و بیکان شان میرسانند
 و عبد الرحمن سلمی کی از فرزندان حسین ع را سورہ فاتحہ تعلیم نموده بود ان پس چون از بار برد خود خواہد حسین ع
 ہزار و دینار و ہزار عطا و عقد و مراد یزید علم انعام فرمود پس گفتند مردمان اورا ان امر بخنان گفت حسین ع کجا
 میرسد انعام من بمقابلہ تعلیم او بعد از ان ابن شمر گفت -

اذا جادت الدنيا فاجد بها	على الناس طرا قبل ان تغفلت
فلا تجوز فيها اذا رى قبلت	ولا النخل يتقيد اذا ماتوا لت

وفی المناقب روایت کردہ است صوئے از صادق ع کہ فیما بین محمد بن الحنفیہ و حسین ع سخن ناخوشی واقع شد
 پس نوشت محمد حنفیہ بسوئے حسین ع کہ اسے برادر برستی کہ چرمین و پدر تو کی ست و ان در جوابت
 جوئی بر من و ز من بر تو مگر او تو فاطمہ زبنت رسول اللہ است اگر بودی تمام دنیا پر زر ملک ماور من اینہ
 برابر می نیکو دم با مادر تو پس چون بخوانی نام من یا بسوی من تا رضی کنی مرا چرا کہ تو دے بالفصل ہستے
 از من و اسلام علیک و رحمۃ اللہ و بر کاتہ پس علی خود حسین ع را بچہ کہ نوشت محمد حنفیہ و بعد از ان در بیان

ابن ہر دو برادر چہیزے واقع نشدہ و فی کشف الغمہ قال انس بن مالک کنت عند الحسن فدخلت علیہ جارتہ

محببتہ بطافۃ ریحان فقال لہا انت حرة لوجہ اللہ فقلت تجنیک بطافۃ ریحان لا خطر لہا فمقتھا قال کذا قال

اللہ اذا جمعتیم تحتہم فجوہا با حسن منہما و ردو با و کان الحسن منہما عتقا و فی المناقب روایت کردہ است ابن

بن علی ع کہ گفت حسین ع کہ صحیح شدہ است نزد من قول نبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ افضل اعمال بعد نماز

و خل کردن سہ و راست در قلب مومن بان چیزیکہ گناہ در ان نباشد پس بدستی کہ دیدم غلامی

را کہ بخورایند سگے را پس گفتم او را چہ میکنے پس گفت سبے پسر رسول خدا من غلام کمیطلم خوشی را بخوشی

سگ چرا کہ مالک من یہودی ہست از دے مفارقت میخواہم پس احمد بن عمار صاحب اوباد و صدقیا

براستہ تممت ان غلام پس گفت یہودی کہ غلام فدائے مقدم شریف تو با و این بستان نیز بغلام بخشیدم

و مال را گرفت پس گفت حسین ع کہ این مال را تو بخشیدم گفت یہودی کہ قبول نمودم و بغلام بخشیدم پس

گفت حسین عمو که من غلام را از او نمودم و این مال در بستان بجا میفروشم پیشم پس گفت زن آن یهودی تحقیق
اسلام آورد و دین خود بشوهر خود بخشیدم پس گفت یهودی من هم اسلام آورد و دین مکان خود و بن زن خود
و در آن خانه با او انصرح اصفهانی از این کلبی منتول است که قیس بن فیروز بن طریف اللیثی که معروف بخون
است برادر رضاعی حسین عمو بود و او قیس را بنجاب را بشیر داده بود و بعد از آنکه پدر و عشق لیلیه بنت جناب
بکلیه بیکدیگر دید و اشعار آورد و این باب شلیع شد و بجا بر پدر قیس رسید پس را طلبیده گفت لیلیه پس دختر
در نهایت حسن و جمال و صاحب ثروت و مال است مناسب چنان است که او را بچیت تو خطبه کنم قیس
از شنیدن این مقال برایشان خاطر بدو بصحرا نهاد و در فکر و حال غم بود و چهاره کا خود و بدان شخصه
که توسل حسین عمو نماید و بعد از آنکه احوال خود پیش آن مقتداست زمانه عرض نمود و بنجاب بلاتو گفت
بنحانه پدر لیلیه رفت و در مقام خواستش قیس برآمد و لیلیه عرض کرد که جان پدر و مادر خود و دختر من را
مقدم شمر لیلیه تو با دو لای از آن میترسم که پدر قیس از این انکار نماید و مارا تنگ و عار است بود

دایه که عرب چه عیب جویند	اگر این چنین کنم مرا چگویند
--------------------------	-----------------------------

اگر دایه مبارک بران قرار یابد که پدرش را بچیت خواستگار است و انبست است بنجاب
متوجه حنا و زردی که پدر قیس است شد و در مقام خواستش برآمد و پدر قیس اشتیاقا لامر اطاعت نمود
بنحانه پدر لیلیه شافته دخترش را خطبه ساخت اما زهد و عیال او سابق بر این بود که شکره کین عبد الله
استیاب و نوادای و تمیز میباید گفت که حسین عمو بست و بنیج حج پیاده گذارد و در اسد انخاب مذکور است
که مصعب میگویی که حسین بست و بنیج حج پیاده گذارد و تنبیک در مدینه بود قبل از غل اربعه کیم گذارد و باشد
چرا که از عراق بیاید و بعد از آنکه از عراق بمدینه آمد و نوزده سال و چند ماه زندگانی کرد و چون که بمکه رسید
از عراق بمدینه مراجعت نمود و بادل سینه شفت و یک شصت یافت و کان الحسین رضی الله عنه فاعل
مکینه التمدیم و الصلوة و الحج و الصدقة و انحال الخیر جمیعاً و در حقایق از کتاب عقد از ابن عساکر و در مدینه
از سید بن طاووس روایت نموده که از علی بن ابی طالب بن عبد الله بن عمر از قسطنطین و در مدینه
که یک شبانه روزی هزار رکعت نماز گذارد و حاسه تعجب است که کثیر الاولاد باشد و کتاب جامع الاخبار
تقلید کرده که چون حسین عمو و نوادگان او و تنبیک شد و در عتبه بر مقام ادا و قادی پس گفتند او را که
که این چه حالت است گفت حق است بر من که چون در پیش جبار بایستد رنگ او زرد شود و عتبه

برانعام دے افتد و از مناقب ماثر در انانی غفلت نموده که پرسیده شد حسین که چرا اینقدر خوف خدا داری گفت
 در قیامت امن نیاید یکسکه در دنیا از خدا نترسد و در روضه الاحباب آورده که حسین ۴ در کربلا گفت ایها
 الناس حق سبحانہ تعالیٰ کذاب را احترام گردانیده و من هرگز دروغ نگفتم ام و نیگویم و وعده خلاف نکرده ام
 و بیعت مسلمانی را نیاورده ام و تا قلم حکیمت بر من جاریست گشته فرایض الهی را ترک نکرده ام و ان نسب
 عائے که من دارم ام از کسی نزارد و من مردی بودم از دنیا احترام کرد و ملائم رفقه چند بزرگوار خود گشته مرا بخوار
 نکرد و بعضی در ترک مدینه که در پناه بحرم کعبه بروم و بعبادت پروردگار خود مشغول بم و تار سولان عثمانی
 عثمان رسید اے انرا خطبه بعد از اتمام خطبه عمر سعد حیرت سے بسوی حسین انداخت و گفت گواه باشید که اول
 تیر بجای حسین بن ابی اترم حسین ۴ محاسن مبارک خود پرست گرفت و گفت که غضب خدا بر پرورد و وقتے منوب
 شد که گفتند غیر پس خدا است و بر نصاری وقتے متوجه شد که گفتند عیسیٰ ابن المرست و غضب الهی بر
 بر اے عثمان محدود میا است که قصد قتل فرزند پیغمبر و میساری انتی لشکر مخالفان بقول صحیح بست و دو هزار
 و لشکر حسین ۴ بقول اکثر و اشهر مقتاد و دو تن سواے انتخاب بودند از جانب جماع کسان شریعت شهادت
 نوشیدند و این اثبر گوید که از لشکر مخالفان هشتاد و هشت تن مقتول شد سواي فجر و جان که علاءه ان
 بودند رضی اللہ تعالیٰ عنہ و عن اهل بیت بعد ویدن قصبه پر غصه و بدون دیدن قصه مختار تقفے دلی و تسان
 ابلبیت گاہے ارام نپذیرد و آنکه مختار را ہنم سازند کہ دعوی نبوت نموده بدانست مولعت سخن است
 دروغ بے فروغ و سبب این اقرا انست کہ چون حق تعالیٰ اورا بران ظلمت و غیر فرزی داد و حافظان
 کر بارابر ہر کہ دست یافت بنوسے انلا عین را بد فروغ فرستاد کہ باعث عبرت عالمیان گشت و عثمان
 او بسیار شدند و آنچو انست در حق او افترا بازی نمودند تا از چشم مردم بپندد و چون محمد حنیفہ را امام میدانست
 شیعہ جان غیر کیسایتیہ نیز مخالفت او شدند و ابلبست بسبب این و در فریق در و رط غلط افتاد و سخنان
 دشمن اورا باور نمودند و را لعن و طعن نمودند اگر خود او دعوی نبوت نمودی محمد حنیفہ را چگونه امام خود میدانستے
 و طلب خون حسین ۴ چراند و دے دروغ گوارا حلقہ نہا شد بہر حال حق تعالیٰ بر د کس رحمت کند کی مختار
 تقفے کہ انظار ان تمام حسین ۴ کشید و دیگر ابو مسلم مروزی کہ دنیا را از لوٹ حکومت نبی امیر پانچ و چھ سالہ
فصل بارید انست کہ بسیار کسان از راه تعصب و عناد بعضی از مذہب جہالت میگویند کہ خروج حسین
 ناجایز بود و قتل انتخاب مباح بود معاذ اللہ من ہذا القول و من ہذا الاعتقاد لہذا اتوال منقبتے بہا ابلست

چندی درین مقام نظر نمود و مآویدگان در ورطه ضلالت میفتند و باسد التوفیق فی شرح فقا الاکبر للشیخ ملا علی قاری
 قتل غیر الانبیاء و کبیره عند اهل السنة و الجماعة الا ان یکون استخلا و هو غیر مقتضی بالحسین و نحوه مع ان الاستخلا
 امر لا یطلع علیه الا ذوالجلال و انما کان قتله نظیر قتل عمار بن یاسر اما تفوه بعض الجملة من ابن الحسین کان
 باغیا فباطل عند اهل السنة و الجماعة و عمل هذا من بذیانات الخوارج الخوارج عن المجاد و تم قال و الفقهاء علی
 جواز اللعن علی من قتل او امر به او اجازة و ارضی به فقیه بحث لان مع کونه بظا هر منافضا لما قدم من بیان
 اختلاف من ارا و جواز اللعن الاجمائیة یان یقال لعنة الله علی قاتل الحسین او الراضی به فلا کلام فی قتل او ارضای
 الا لعنة الله علی الظالمین و فی شرح عقاید النسفی للعلامة سعد الدین التفتازانی التفتازانی علی جواز اللعن علی
 من قتل او امر به او اجازة و ارضی به ان هذا یقتضی الحسین و استثنی له بذلك و ابا نته اهل بیت النبی ص ما تواتر
 عنه و ان کان انفا صیلا احاد و ممن لا یتوقف فی شأنه بل فی ایمان لعنة الله علیه و علی انصاره و اعدائه
 و فی تمیید ابی شکو راسا لم یقال بل السنة و الجماعة بان الحسین من کان الحق فی یدیه و قد قتل ظلما و قال
 بان حسینا کان باغیا لان خرج علی امامه تم قتال خلاصته و اکانست الخلافة بعد من معاویة و تخلف معاویة و بنی
 یزید فکان خلافتهم مخالفا معاویة و اهل السنة و الجماعة معاویة فی یزید و یسجد لیسجد معاویة و بان الحسین لو کان مخالفا لمکان
 لا یحتاج الی البیتة ثم انها تارة و المسلمون لم یحقق علی یزید بنیثل عبد الله بن زبیر و محمد الخنیفة و الحسین بن علی رضی الله
 عنهم و کثیر من اهل البیتة لم یتفقوا علیه فلم یکن امام عادلا و لا معجزة ان حسینا رضی الله عنه لم یکن باغیا و لم
 یخرج علی امام الحق و الدلیل علی ما روى عن النبی ص الله علیه و سلم انه کان یکسب حسین و ولد الحسین فقیل له
 ما یکسبک یا رسول الله فقال قتل الفیئة الباغیة فانی صلی الله علیه و سلم ساهم باغیین دل ان حسینا
 کان علی الحق ثم اختلفوا فی اللعن علی یدیه قال بعضهم یجوز لانه کفر باله تعالی حیث اجاز قتل الحسین بن زبیر
 بذلك و قال بعضهم بان یزید لم یامر القوم بقتل الحسین و انما یامرهم بطلب البیتة او باخذها و حملها الیه و هم مملوون
 من غیر امره و ما رضی بذلك و الاصح ان نقول بان یزید لم یقتل الحسین رضی الله عنه او قتل من غیر امره و
 رضی بذلك او جواز اللعن علی اهل البیتة فان یجوز اللعن علیه و الا فلا و درصواعق الخ و اورد خلاصه ان نیست
 که علیا بعد از اختلاف و کفر یزید و اتفاق منین و اختلاف کرده اند و چون بر او فخر پس سجدی توجیه من او
 کرده اند از جمله این جوزیست که از امام جعفر و غیره نقل کرده چنانچه در کتاب سجدی ابی الرواحی تصحیح عبد الملک
 من ذم الزبیرین آورده که سیالی از من سوال کرد از حال یزید بن معاویة گفت که فیت امر چندی که با و است و

و تباہی اعمال گفت ایامین بروی جائز است گفت علمای مشرعی تجویز کرده اند از آنجا احمد بن حنبل است کہ در حق
 بزرید چیزے گفتہ کہ زیادہ بر من است باز ابن جوزی کا قاضی ابو یعلیٰ نقل نمود کہ او در کتاب معتود و اصول
 از صالح بن احمد حنبل روایت کردہ گفت از پدر خود پرسید کہ قوسے نسبت میدهند مادر اتولا سے بزرید
 ابن حبیب پدرم گفت لم یسر یا اتولا سے بزرید میگوید کہ یکراہمان بخدا داشته باشد و چرا من نیکند کہ یک
 خدا سے تعالیٰ اور اور کتاب خود من کردہ گفتم کجا است در کتاب اللہ گفت و قوله تعالیٰ فہل مستقم
 ان تولیتہم ان تغدو فی الارض و تقطعوا الارحام و لکن الذین امنوا منہم و اعلموا انہم منہم و اعلموا انہم منہم
 ایامی اذی اعظم از قتل ہست و بر روایتے امکہ اسے یہ میگوید کہ در شان کسی کہ خدا سے تعالیٰ اور امین کردہ
 در کتاب خود بعد از ان آیت مذکورہ بخواند قاضی ابو یعلیٰ کہ کتابے تصنیف کردہ در ان کتاب ذکر کسانیکہ
 مستحق من اندودہ و بزرید انما بخلمشودہ و این حدیث روایت نمودہ من اخاف اہل المدریۃ ظلموا خافہم
 و علیہ غنۃ اللہ و الملائکۃ و الناس امین و اسلم و اح خلافتے نیست و اینکه بزرید شکر بزرید فرستادہ
 اخاف اہل مدریۃ نمودہ با جملہ علما اتفاق کردہ اند بر آنکہ کسی کہ قابل حسین است با امر قبیل سے نمودہ با بخویرا
 کردہ یا بان را منی شدہ من برا و جائز است بے انگہ نام بزرید بخصوصہ بر منشیع عبد الحق دہلوی و تکیسلا لایان
 اور دہ کہ بعضے در عنایت بزرید شکی نیز توقع کنند و بعضے براہ غلو و افراط در شان و سے و موالات دی
 رد و نہ گویند کہ و سے بعد از آنکہ با اتفاق مسلمانان امیر شد اطاعت و سے بر امام حسین واجب شد نمودہ
 با سہر من ہذا بقول و من ہذا لاعتقاد کہ با وجود امام حسین او امام و امیر شود و اتفاق مسلمانان بردی کی شد
 بھی از صحابہ کہ در زمان او بود و دلا صاحب ہر منکر و خارج از اطاعت و سے بود و نہ نم جہا سے از مدینہ مطہرہ
 ہشام نزد و سے کہ با و جہا رفتند و او جایزہ ہا سے سنی دامنہ ہا سے ہنہ نزد ایشان نہادہ بعد از آنکہ حال
 قباحت مال اور او یہ نہ بدیدہ با از مدینہ طبعیت و سے کہ زند و گفتند کہ و سے عدو اللہ شراب الخمر
 و تارک صلوٰۃ دزانی و فاسق ریحل محارم است و بعضے دیگر گویند کہ و سے امر قبیل انحضرت نکردہ ہذا
 را منی نبود و بعد از قتل و سے اہل بیت دی سرور و متمیز شدہ و این سخن نیز مرد و دبا طلست چہ
 عداوت ان لے سعادت با اہلبیت نبوی م و استبشار دی قبیل ایشان و اذلال و ابانت او را نشان
 بدرجہ تو اتر منوی رسیدہ و انکا دان تکلف و مکارہہ است و بعضے دیگر گویند کہ قتل امام حسین گناہ کبیرہ
 است چہ قتل نفس موسن با حق گناہ کبیرہ است یا کفر و عنایت مخصوص یا کفر است و بیت شعرے

الباب این آقاویل با حدیث نبوی که ناطق اند با کمال نجف و عداوت و ایندا و ابانت فاطمه و اولاد و حب
 بعض و ایندا و ابانت رسول الله است چه میگویند و ان سبب کفر و موجب لعن و خلود و نار جهنم است بک
 موجب این ان الدین یوزن الله و رسول الله نعم الله الی دنیا و الاخرة و اعلم عذا با همینا و بعضی دیگر گویند
 که خاتم و س معلوم نیست شاید که او بعد از آن کتاب ان کفر و مصیبت توید کرده باشد و در نفس
 آخر بر توید رفت باشد و سل امام محمد غزالی در احیاء العلوم باین حکایت است مگر و س بعد از قتل امام حسین
 و ابانت اهل بیت لشکر بن خزیب مدینه منظره و قتل اهل انجا فرستاده و قیدار صحابه و تابعین را امر بقتل کرده
 و بعد از آن خزیب مدینه امر با حاکم مکه مخفی و قتل عبدالل بن زبیر کرده و در اثنای این حال از دنیا بگریخته
 دیگر احتمال توید و رجوع او را خداوند انتی و در وضع الاحباب آورده که زبیر و زکریا و خرویه با و کشتن کربلا
 نموده و قصص میگوید و در انحال پایش بلغزید و بر یکدیگر پیچید و بقیاد و در تاج بر کمر اسفل پیچ جا قرار گرفت
 و بعضی گویند که و س بر من ذات الحجب بنجم رفت و طریق جمع باین دور و ایت است که گویند عارضه
 ذات الحجب که بدین نومی از شد سلطان است برو س مستولی شده بعد از ان فرخورد و بیا کشته گان
 کربلا شادی نموده قصص نموده چون ضعف داشت پایش بلغزید و بقیاد و بگریخته پس حال توید از دنیا
 معلوم و شیخ جلال الدین سیوطی که از شام علمای شافعیه است و از حفاظ حدیث بوده نیز زبیر را هفت
 نموده و حیث قال فی تاریخ الخلفاء و لما قتل حسین و بنو ابیه بعث ابن زبیر و یزید و سمی الی غیره و تسلم اولاد
 نعم لما مقته المسلمون علی ذلک و البغض الناس و حق لهم ان یقتلوه و لعن الله قاتلوا بن زبیر و زبیر را
 میگوید مولی علی المدینه که چندین در این است نهایت غریب سعه و باعث استعجاب اول انکه ابوطالب
 را کافر گویند ابو سفیان را مومن و حال انکه در اصول مقرر نموده اند که اگر کسی در حق و س و در و ایت وارد
 شود یکی بطرف کفر و یکی بطرف اسلام تعبد او و اسلام باید نمود و نیز شیخ معین را کافر خوان گفت ایضا بزرگوار
 عباس بن عبدالمطلب ثابت است که ابوطالب و نفس انرا کان آورد و تکلم بکلام الله الله الله شد و س
 انکه بنی زبیر و ابن زیاد و عمر سعد را هفت نکند و مختار تقی را لعنت کند سیوطی که با وصف بودن علمای
 اهل بیت تمسک باین با کنند و از دیگران تمسک نمایند باین با نقطه سبب شود دولت نبی امیر بود و
 اگر این اشعار او دولت و شرف نبود و س که نام انقوم زشت هم زبیر و س انتی بعضی درین زمان
 اعتراض دیگر بر جناب سید الشهدا میکنند میگویند که او نیست و خلافت مسلم که چون او را نیست بنویسند

منعت چرا بخار برزفت و بمقتضای ایہ کریمہ لائقوا باید کہ اے تسلکتہ عمل نموده خود را در تملک نہ اخت با بن
 سخن نیز ناشے از غایت جهالت و حماقت است و مشط است از قلت بحسب البصیبت نبوی و از اطمینان
 نبی امیم چون دیدند کہ جواب ہائے ہز بانات دیگر علمائے اہلسنت با حسن و جودہ و نہ اعتراض دیگر بزرگوار
 تا بہر نوعیکہ بمسرا بید اعتراض حسین ع متوجہ شود جواب این بچہ وجہ است اول انکہ انجناب بقصد کلام
 بکبر بلانرسیدہ چون اہائے عراق و ارباب امانت دعوت نمودند انجناب ملتس قوم را قبول نمودہ بطوریکہ مذکور
 شد روانہ کردہ گشت تا انجا رسیدہ احوال را سمایہ نماید اگر مردم بروی مجمع شوند او خلافت را قبول نماید و اگر
 منعت او را حاصل گرد و بخار بہ اعدا پر داند و در اثنا سہ راہ انقوم غر نموده و را بکشتند و انجناب در ہر سہ
 امور تسلیم نمود چنانچہ سیمو طی و دیگر موضوعین ایراد نمودہ اند کہ عرض علیہم السلام و الرجوع و انقضی لے
 بزرگتر قیض پرہ فیہ فابوالاقل پس چون انجناب بیچ چارہ نہ بد مجبوراً جنگ دافعه نمود و برای فحاش
 جان و مال و اولاد و ناموس خود ناتوانست کوشش نمود و اتفاق نہاہیب حرب دافعه جائز است
 بل ضرور در روضۃ الاحباب آورده کہ وقتیکہ حسین تم نہا شد پیش صف مخالفت بایستاد و گفت اے
 قوم بترسید از خدا یک شب بر دور و زار و دوزخ گردانید و بپایان گرفتارید و بر رسول و مصلحت معلوم
 کہ جدمین بہت تصدیق میکنید بر من تتم میکنید و بیدار سے رار و امداد دید و باز میشد کہ در قیامت جد و جہد
 مادرین بر شما خصم کنند و شمار از جوش کو خراب نہ ہند اینک ہفتاد و دو تن از بزرگان و خویشان انصاری
 و اولاد من کشتید و اکنون قصد ما دارید اگر نزل شما از برائے مملکت است سہراہ مرا بگذرید تا
 بچشمایم یا ترکستان روم و اگر راہ نہ ہمد مرا قدرے اب و ہمد کہ عیال مرا از تشنگی بیسے حال خراب است
 تا فرداے قیامت بشما خصم نکند و اگر چنین نکنید و از حرکت خود باز نیاید فاحکم لحد و ضیاع بقضای اللہ انکہ
 انجناب میدانست کہ مال این چه باشد و بار پایش ازین گفتہ بود باز ہم عادہ ان نمودہ برائے انعام
 حجت پس چون حسین ع دانست کہ قوم از عداوت باز نخواہند آمد و در میان دو صف امدہ نہائے بل من
 مبارزہ و داد و ستیم بن تحملہ کہ یکی از امرائے شام بود پیش آمد و گفت اے پسر علی تا کے خصوصت کنی
 فرزندان و بزرگان و یاران تو زہر ملاک نوشیدند و فوت نہا ماندہ ہنوز خیال جنگ دارے تو بک تن نہا
 با بست ہزار کس جنگ نتوانی کرد حسین ع فرمود اے شامی من بچک شما نہا مدہ ام بلکہ شما بچک من
 امدہ ام من سہراہ شما گرفتہ ام بلکہ شما سہراہ من گرفتہ و بزرگان و فرزندان مرا بقض رسائیدہ

اکنون میان ما و شما خبر شنیدیم چو آن دو بد سخن بسیار گویند چون بجنگ آمده باز تا چو داری و نه انکلاک لابن تیر
 حسین ع با لشکر مخالفان خطبه ای خواند که خلاصه اش اینست که من قوم نسبت کنید و برینید که من کیستم و
 بانفس خود مراجعت کنید که آیا احلال است شمار اقل من و بیش جماعت من آیا منستم من پسر دختر پیغمبر
 و پسر وصی او و ابن عم او و اوست المومنین بالحد و تصدیق کنند بر رسول او آیا نیست حمزه سید الشهدا
 پدر من و باجنت جعفر طیار در بهشت عم من آیا نرسیده است شمار اقل من و بیش که گفته بود بر اے من و برادر
 من که شما هر دو سید جوانان اهل بهشت هستید و باعث خلق چشم طسنت هستید پس اگر تصدیق بر
 کنید آنچه گفتیم بدان این راست است سوگند بخدا دروغ نگفتم تا که دانستم که خدا اے قمارا
 خشم میگیرد بسبب دروغ و اگر تکذیب من کنید پس اگر در میان شما کسی هست که اگر بر پسرید از ان خبر
 و در شمار انبیا و اولاد بر سید از جابر بن عبد الله و ابو سعید یا سهل بن سعد بازید بن اثم یا انس را تا خبر
 دهند ایشان شمار اگر شنیده اند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس اگر شما شک دارید آنچه گفتیم که پسر پیغمبر شما
 پس سوگند بخدا که از شرق تا غرب هیچکس نیست که پسر دختر پیغمبر باشد غیر از من اکنون خبر دیدم که چه
 چیز از من طلب میکنند یا کسی را کشته ام که قصاص با نامان از من بخواند یا مال کسی گرفته ام که از
 من طلب دارد یا کسی را زخمی کرده تا بداند ان از من یکبیر یا پس یکبیس جواب ندانند بعد از ان گفت
 اے نبی بن رقیه اے چهار بن ابجر و ابی قیس بن الاشعث و اے زید بن الحارث با نام کرده ام
 شما بمن بر اے ندوم من گفتند که نه کرده ایم گفت حسین ع که البته کرده ام و توبه ایضا گفت حسین ع
 مخالفان را که اختیار کنند از من یکے از سه کار را یا انکه برگردم من بکاینکه از اینجا ابراهام یا انکه دست
 بردست یزید نهیم یعنی ملازمت یزید بریز تا بیعت او کنم یا در شهر اے مسلمانان مرا برید بر نهیم که نخواهد
 پس با ششم من کی از اهل ان شهر آنچه برای اهل ان شهر است بر اے من نیز باشد و از عقبن
 سمعان مرد و بست که هیچ خطبه باے حسین را شنیدم من همراہ او بودم از مکہ تا انکه شنید شد پس سوگند
 بخدا که نگفته بود که دست خود بردست یزید نهیم بلکه بنقد میگفت که بگذارد مرا از مکانیکه ابراهام یا باجی باز گردم
 یا بگذارد مرا تا مریدین زمین و عیض نم و بنجم که امر مردمان پرچم قرار میگردد پس نکرد مخالفان پس ازین روایت
 را و ان ظاهر شد که قره امین رسول بقصد بخار به بکار گرفته و اصلا میل بخار به نداشت چون انکلاک
 سبع نوع دست بردار نشدند و عازم قتل او و اولاد او شدند تا چار در حالت اضطرار تا نوبت

[illegible]

فدہ بکت لیس فی توفیقہ فیئیس من جزمہ السد ونبہک فی المعاصی فمنا ہم السد تعالیٰ عن ذلک فانزل السد
 انہ لا یأس من رزق السد الا القوم الکافرین و فی الکشاف المعنی النبی عن ترک الانفاق فی سبیل السد لانه
 سبب السلاک و عن الاسراف فی النفقۃ حتی یفقر نفسه و یفیع عیالہ و عن الاستقلال و الاخطار
 بالنفس و عن ترک الفروادے ہو توفیقہ لاعدوہ و روی ان رجلا من المهاجرین حمل علی صفت العبد و صلح
 بہ الناس القتی بیدہ الی اہم لکتہ فقال ابو ایوب الانصارے نحن اعلم بہذہ الامیرہ و انما انزلت فینا نجینا
 رسول السد علیہ وسلم فہزناہ و شہدنا مہ الشاہد و اثرناہ علی ہالینا و امواتنا و اولادنا و انقلب
 فشت الاسلام و کثر اہلہ و دفععت الحرب و اوزار ہار جینا لے ہالینا و اولادنا و امواتنا فصلحنا و نقیم فیہا
 امکانت اہم لکتہ الاقامتہ فی الازل و المال و ترک الجہاد پس از تفسیر ابن ایتہ صاف ظاہر شد کہ انجیسہ
 متحصین از معنی ابن ایتہ خمیدہ اندر غلط است بلکہ مراد ایتہ بر خلافت مدعایے شان ست پس جناب
 سید الشہداء بر خلافت فرمان ترانے عمل نکرد بلکہ موافق ان عمل نمود کہ ترک جہاد نہی عنہا ست و جہاد عام
 ست خواہ بانفات باشد یا کفار و چون بانفاق علماے اہلسنت ثابت شد کہ انجینا بر حق بود و لا محالہ
 ادبائی باشند و قتال باباغی ضرور ست بلکہ اگر ترک قتال نمودے عاصی شدے بعضے متحصین این
 زمان اعتراف نہ دیگر میکنند بگویند کہ چون بحدیث صحیح مشہور ثابت شدہ کہ خلافت را شدہ بعد بنی صلی السد علیہ وسلم
 ہا سی سال باشند بعد از ان ملک و امارت ست بقولہ علیہ السلام اختلافت بعدے ثلثون سنۃ ثم یموت علیہا
 عضو ضا پس چون زمانہ خلافت نمود حسین ہم جزو الطلب ان برخواست بالفرض اگر یا و رسید از جملہ ملوک
 عضو من شدی دوم انکہ چون خلافت نمود سلطنت بود و سلطنت ارث جاری است پس بزرگوار
 ملک پدر خود بود حسین ہم جزا در میراث او مشارعت کرد جواب انیمت کہ این اعتراف ہم از جہالت و تعصب
 مغرض است میراث چنانچہ در خلافت جاری نیست بچنان در سلطنت ہم جاری نیست بہر چیز کہ میراث
 جاری میشود ان ملک است بکسر ہم و ران ہج و ہم ہمہ جائز است اگر در سلطنت حکومت میراث
 جاری شدے ہج و ہمہ نیز جائز بودے و ان باطل است بالاتفاق۔

ملک میراث نیاید کہے	تا نزد تیغ دو دستی بے	نت
<p>و انچہ گویند کہ دورہ خلافت متعینی شدہ بود معنی ان ہم غلط خمیدہ اندر معنی ان ان نیست کہ اگر کسی قابل خلافت ہم باشد او ہم ملک عضو من است پس لازم خواہد آمد کہ ممدی اخر الزمان و عیسیٰ علیہما السلام نیز ملک</p>		

عضوض باشند و هو باطل بالاتفاق بلکه معنی آن نیست که خلافت راشده تا سی سال باشد بعد از آن
دوره ملک عضوض است گاه خلیفه باشد گاه ملک لمافی شرح عطاء النسیف للتقفازان المراءوان الخلفه
الکامله التي لا یشوبها شی من الخلفه و یسل عن المتابعه بکون ثلثین سنه و بعد یا قد بکون و قد لا بکون
و اگر گویند که چرا امام حسین ع در مکّه اقامت نمود و تا زین بلاء بارستند در دباغت قتل اهل بیت نشد
جواب آنست که خود حسین ع معذرت این امر بیان نموده و قیام با بن زبیر او را شورت داد که در مکّه ساکن باش
گفت آن ابی حدیثه ان لما کثرت قتل حرمتها فما احب ان اکون اما ذلک الکیش و الله لان اقل منها
بشبه احب اے من ان اقل فی سادلان قتل خارجا سنا بشبه بن احب اے من ان اقل فی سادلان قتل خارجا منها
بشبه و ایم الله لو کنت سفح جبر ما یر من هذه المواقف لاستخرج من حتی یقفوا لے حاجتم و الله یعدن لکما
اعتدست لیسود و نئے السبت که فی الکمال لابن اثیر و یحیی بن چون عثمان رف و وقت محافره غیور بن شعبه
مشورت داد که در مکّه ساکن شو گفت نمیتوانم چرا که از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده ام که در مکّه شخصی مقرر
شود که او را عذاب نصف عالم باشد که زانی روضه الاحباب بن سید انجیاب اقامت در مکّه توانست نمود و بنی

باب دوم

علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رف در شواهد النبوه و روضه الاحباب آورده که و س امام
چهارم بهیست از ائمه اثنا عشر کثرت ادب و محب و ابوالحسن و ابوبکر و ابوالقاسم نیز گفته اند انقالب انجیاب زین العابدین و
سید العابدین و سجاد و ذوالنقیات است و ابن حاتم مرقوم ساخته که زک و ابن نیز از جمله انقالب او است
ابن خلکان گوید که یقال له علی الاصف در شواهد آورده که ولادت او در مدینه اتفاق افتاد سه ثلث و ثلثین و ثلث سنه
ست و ثلثین و در روضه الاحباب آورده که ولادت او بر وایت اصح نجم شعبان و در ثلثین بن خلکان مدینه در جمعه ششم
و ثلثین و ثلث سنه و ثلثین و ثلث سنه و ثلثین و ثلث سنه اتفاق افتاد در روضه انصاف آورده
و در یوم الجمعه و یقال له یوم الخمس فی النصف من جمادی الاخره و قبل تسع خلون من شعبان و فی روضه الاحباب و ان
انجیاب بر وایت اول که مختار اکثر ارباب اخبار است در زمان شهادت ائمه اربعین علی رف نه و سب الیه بخود

و از این حسام مرویت که نام او خوله دی التی سبابا امیر المومنین علی شاه زمان در توجیه فوق بع المواتدی
آمده که چون ششهر بانو در میان سبابا مخصوص: عمر رض رسید و از وقت کبرای صحابه از مبارج
و انصار در آن محفل حاضر بودند و شهر بانو باطل و طلل شایان در بروی امیر المومنین عمر ایستاد و بختاب
فرمود که زیور باسه و س از دوسه باز گیرند و او را در بیج من بیزید و از دست شخصه از حاضران مجلس نزد دوسه
رفت تا زیور با از وی باز گیرند و شهر بانو ششته بروی زد که شخص بروا افتاد امیر المومنین در غضب شد و
گفت که تعصام ابن ازین دختر باید گرفت امیر المومنین علی که از حضار مجلس بود برخاست و گفت که کن
از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده ام که اگر تو آتلا تا غریز قوم ذل و غنی قوم افتقر دعا لما یحب الی جمال
و شک نیست که این دختر از غریز قوم خود و غنی ایشان است این زمان ذلیل و فقیر کشته میس حب
فرمان نبوی مورد مراحم است امیر المومنین عمر این تفریح خوش آمد از سران مقام او در گذشت بعد از آن
گفت این دختر را بگویم و آن اثنا لکابه بجانب دختر نمود و دید که پوشیده نگاهت بحسین ابن علی را
دارد امیر المومنین بخندید و گفت این دختر نفیست خود خود پسند نوده که دیدم که پوشیده نگاهت بحسین میدارد
ارسه خوب پسند نوده که حسین درین فتنل نسبت بر کس حسن و ملاسته دارد که دیگران ندارند و نسب
عائله سیرت پاکیزه دارد پس بحسین علیه السلام نمود و گفت این دختر تر زبورت و لباس دین
کینرکان پهلای اواز جانبی هر پست بسوئے تو حسین علیه السلام از شرم سر پائین گذاشت امیر المومنین
علی رم برخاست شکر از امیر المومنین عماد افرومود و اندر ترانجا خود برد و حسین سپرد و فی تاریخ بن فلکان
و بی عماد بن یزید بن ولید الاموسه المعروف بالناتقص و کان نیتیه بن سلم الباهلی امیر خراسان لما متع
و دلت الفرس و قتل فرید بن یزید و المذکور بحث با نیتیه لے حاج بن یوسف النخعی و کان یومئذ
امیر العراق و خراسان و قیمته نایب بنجر اسان فامسک الحجاج احدی البتین نفسه دار صل الاخری
اے الولید بن عبد الملك فاولد بایزد الناتقص و اسمها شاه فرید و عک المبر و فی کتاب الکامل قال
یردے عن رجل من قریش لم یسم لثا قال کنت اجالس سعید بن المسیب فقال لے یومئذ من فوالک
فقلت ای قفاة نکانه نقصت فی غیمه فامملت حتی دخل سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب فلما
خرج من عنده قلت باعم من هذا فقال یا سبحان الله العظیم لم یحل شئ هذا من توک هذا سالم بن عبد الله
بن عمر قلت فمن ار فقال قفاة قال ثم اتاه انقاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق فجلس عنده ثم مضی

قلت یا نعم من هذا قال الجبل من اهلک قلنا ما عجیب هذا القاصم بن محمد بن ابی بکر قلت فمن امره قال فضاة
 فامملت شکیا حتى جاهد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام فسلم علیه ثم مضی قلت یا نعم
 من هذا فقال هذا الذی لایسع مسلما ان یکلمه ذرا علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام فقلت
 من امره قال فضاة فقلت یا نعم راغبی نقصت من عینک من قلت لک امی فضاة انما لے یولاد اسوة
 قال فقلت فی عینی جدا یعنی شهر بانو عماد بن زیدنا تص است بود و قتیبه بن مسلم الباهلی میر خراسان
 هرگاه آخرش از دست فرس و کشته شد فیروز بن یزید و در فرستاد و دخترش را بسوسه حملج بن
 یوسف الشقیق که بود انوقت امیر عراق و خراسان بود قتیبه نائب او و خراسان پس نگاه داشت حملج
 و دختره را برای خود و فرستاد و دیگرے بسوسه و لید بن عبد الملک پس انکید بن زید ناقص را و نام ان
 دختر شاه فرید بود و حکایت کرده است مبر و دست شل ان از مردے از قریش و ز نام برد او را گفت
 بودم من بنشین سعید بن المسیب پس گفت سعید روزے بمن کیست ان خوال تو پس گفتم مادر من جاریه
 است پس گویا ناقص شدم و در چشم او پس مملت دادم حتی که داخل شد سالم بن عبد اللہ بن
 عمر بن الخطاب پس هرگاه بیرون رفت از نزد او گفتم سعید را لے عمر کیست این شخص گفت سبحان اللہ
 ایامیدانی شل نکلیں بن کس از قوم تست این سالم بن عبد اللہ بن عمر است گفتم پس کیست مادر او پس
 گفت مادر او جاریه است گفت فرشی کی پس ان قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق پس نشست یزید
 بعد از ان رخصت شد گفتم لے عمر این کیست گفت ابانید اسے نویشا و ندان خود را اماندین مقام
 است این قاسم بن محمد بن ابی بکر است گفتم کیست مادر او گفت مادرش جاریه است بعد از ان مملت
 دادم زمانے ما انکه آمد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام پس سلام کرد و بروے بعد از ان
 رخصت شد گفتم لے عمر این کیست گفت ابن انکس است که مسلمان را گنجایش نمکند نا و اسکن او این
 علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است علیه السلام گفتم کیست مادر او گفت مادر او جاریه است پس
 گفتم یا نعم دیدم که ناقص شدم و در چشم تو و قتیبه گفتم تو که مادر من جاریه است ای نیست مرا یا ایشان
 افتد گفت پس بزرگ شدم و در چشم او هر ایندونی کتاب الحارث لابن قتیبه ان ام زین العابدین سندی
 سبہ بقال لما سلفه و بقال لما غزاه خلف لما بعد الحسن بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب فقلت لے عبد اللہ
 بن زید فمواخو علی بن الحسین الامیر و علی بن محمد بن عثمان بن عثمان قال یزید علی بن الحسین امه من مولاه

امام ساقی

قال ابن خلکان مناقبه کثرت من ان تصحروا کان اهل المدینه یکرهون اتحاداً حمات الاولاد بینه نشاء فیهم علی بن الحسین ۴ وقاسم بن محمد وسالم بن عبد الله فقاوا الناس فقما وورعاً فرغب الناس فی السرازی یعنی مناقب او پیش تر از این است که حکمر کرده شود و بود و نمازل مدینه کراست میداشتند از گرفتن ام ولد تا آنکه پیدا شد در میان ایشان علی بن الحسین وقاسم بن محمد وسالم بن عبد الله پس فائق شد بر مردمان از راه فقه و موعظه و باغب شد بزرگتر من جاریه در صواعق او رده که زین العابدین بن الحسین رضی خلف صدق اباء و اجداد خود بود و از روستای علم و علم و زهد و عبادت در رفته الاحباب او رده که علمای اعم و فضیلتی بنی ادم اتفاق دارند که امام همام علی بن الحسین رضی نجاسن ذات و مکارم صفات و وفور دانش و بزرگواری و کثرت طاعت و پرهیزکاری از کاف و سادات عالم و منتسبان حضرت خاتم الانبیا امتیاز تمام داشت و بهواره همت عالی همت بر تشیید قواعد شریعت و تمییز ممالک حقیقت و اشتاعت جو دو خجابت و اضافت طبع و حرمت یگانه شد امارات فضل و سیادت علامات علم و سعادت از نامه به یافیش ساطع و انوار سروری و امامت انار دین پروری کرامت انجین معیش لایع سنت سینه مطهره یا زحرکات و سکنا تشنه فیه و مرصیه تقوی و فاعل و اتوالش با حسن اخلاق امام حسن احسان فردانش پیدا و لطف گفتار امام حسین از الفاظ فصاحت نشانش پیدا

سر و گلزار دین امام علی	باطش پیر فیض لم بنرے
ذات او منظر صفات رسول	بر در و مجرزه علی و بتول
بود بچون حسین عرفانش	شاد جان حسن را حسانش

اما جلوس ان پسر کرامت بر منند مشید امامت بموجب وصیت ابای بزرگوار مقرر بود و در وقت الاحباب از مستقصه و در رفته الصفا نقل کرده که ابو علی زیاده بن رستم گفته که در مجلس امام جعفر صادق حاضر بودم که ذکر امیر المؤمنین علی در میان آمد گفت صادق که یکچکس را طاقت عمل رسول الله صلی الله علیه و سلم از امامت نباشد که علی را اگر چه آنکس عمل مروی کند که روی او در میان بهشت و فیض باشد یعنی از ثواب او امیدوار و از عذاب او خائف باشد یکچکس از فرزندان دالمیت انحضرت باد انقدر مشاهبت نداشت در لباس و علم و تقوی که علی بن الحسین داشت در صواعق معرفت و باطن خلکان در رفته الاحباب و غیره در بسیارے از کتب معتبره مع گفتن فروق شاعر و بروی هفتم

بن عبد الملک مشهور است و مولانا عبد الرحمن جامی تمامی قصص را مع ترجمه قصیده نظم در آورده و الا قصیده فزونی
نقل کنیم بعد از آن ترجمه او و قصه او از نظم مولانا جاس که در سلسله الذمیب موجود است نقل کنیم تا شرح و بسط
ان ظاهر شود اصل قصیده از این خلکان نقل افتاد

<p> هذا الذي تعرف البطحا و طائفة هذا ابن خير عباد الله كلهم اذا رآته فترش قال فاهلها يمني لى ذروة القراتى قصرت يكاد يسكه عرفان راحت فى كف خيزران رحيه عنق يفض حيا و يفض من مهابته نشق نور الهدى عن نور غرة منشقة من رسول الله رقيقة هذا ابن فاطمة ان كنت جابله الله شرفه قد ما و عظمه فليس قولك من هذا ايضا زده كلتا يدى غياث عم فقصا سهل الخيفة لا تخشع بواديه حال اقبال اقوام اذا قد حوا ما قال لا قط الا فى نشيده لا يخلف الوعد ما مون يقبته عم البرية البرية بالاحسان تقبته من مشعر جهم دين و بغضهم ان عد اهل النقي كانوا يمتهم </p>	<p> و البيت بعزة و اخل و الحرم هذا النقي النقي الطاهر العلم الى المكارم هذا نبى الكرم عن نيلها عرب الاسلام و النجم ركن العظيم اذا ما جاء يستلم من كف اربع فى غزيرة شمس فما تكلم الا حسين قيسم كاشمس كحباب عن اشرفنا انظم طابت عناصره و النجم و الشيم بجده انبياء الله قد ختموا جبرى بذاك لى بوحد العظم العرب تعرف من ما كبرت و النجم تستوكفان و لا يعرف بها عدم يزينه اثنان حسن الخلق و الشيم حلوا اشبايل تحلو عنده نعم لولا التشديد كانت لاؤه نعم رجب الفناء و يب عين يقزيم عنما انبياء و الدلاق و المسم كفر و قريهم سبخ و تقصم او قيل من خيل الارض قبل هم </p>
---	---

لاستطیع جواب بعد غایتیسم
هم ایفوت اذ انا از ته از مت
لا تیقص العسر بطلان الکفر
مقدم بعد ذکر السد ذکر هم
یابے لم ان کل الزم ساقتم
ای الخلاق لیست فی رقابهم
من بعن البدیون اولیته
پور عبد الملک بنام هشام
مینزد اندر طواف کعبه قدم
استلام حجر نذارش دست
ناگمان نخبه بنه دوسه
در کار بها وصله نور
هر طرف میگذاشت بهر طواف
زه قدم بهر استلام حجر
شاهی کرد از هشام سوال
از جهالت در ان تعلق کرد
گفت شناسش ندانم کیست
بوفراس ان سخن در نادر
گفت من س شناسم نیکو
انکس است اینکه که دجل
حرم محل دیت در کن حلیم
مرده مسه صفا حجر عفات
هر یک اد بقدر او عارف

جاء

ولا بد انهم قوم وان کر مواد
والا سدا سدا قری والباس خرم
سیان ذلک ان اثر ودان عدم
فی کل بدیهه و معنوم به الکلم
حق کریم و اید بالندسه و یم
لا ولیته حمدا اولیته
والدین من بیت هذاماله الام
در حرم بود با امانه شام
لیکن از اردو هام اهل حرم
بهر نظاره گوشه نبشت
زین عباد بن حسین علی
بر جریم حرم فخر عبور
در صف خلق فی فدا شکاف
گشت خالص ز خلق راه گذر
کیست این با چنین جبال و جلال
در شناسایش تجر بل کرد
مدنه یا یکانی با کس است
بود در حج شامیان حاضر
زدچ پر سے لبوی من کن رو
نعمه تو نبیس و خیف و منسا
نادوان مقام ابراهیم
طیبه و کوفه کر بلا و فرات
بر علو مقام او واقع

قرۃ العین سید الشہد است
 میوہ باغ احمد مختار
 چون کند جاس در میان نیش
 کہ بدین سر در ستودہ شیم
 ذرہ عزت است منزل او
 از چنین غرور دولت ظاہر
 جدا و ابرسند تمکین
 لایح از روی دی فروغ ہدی
 طالعش افتاب روز افروز
 جدا و مصدر ہدایت حق
 ز جیانی شش پسندیدہ
 خلق از و نیز دیدہ خواہانند
 نیست بے سبقت تبسم او
 در عرب و در عجم بود مشہور
 ہمہ عالم گرفت پر تو خور
 شد بلند افتاب براعلاک
 بزنگو سیرتان و بدکاران
 فیض ان ابر بر ہمہ عالم
 ہست ازان منشہ بلندائین
 حسب ایشان دلیل جدی نفاق
 قرب شان پایہ علو و جلال
 گر شمارند اہل نفوس را
 اندران قوم مقتدا باشند

ز ہر کہ شاخ و و حد ہر است
 لالہ راغ حیدر کرار
 رود از خیر زبان قریش
 بنہایت رسید فضل و کرم
 حامل دولت است محل او
 ہم عرب ہم عجم بود اصیب
 خاتم الانبیاء است نقش بگین
 فایح از غوسے و سیم وفا
 روشنائی خزای و ظلمت سوز
 از چنان مصدری شد مشتوق
 کہ کثابت بر و سے کس دیدہ
 کز مہابت نگاہ نتوانند
 خلق را طاقت تکلم او
 کو دانش نعل و مغسور
 گر ضربی نید از ان چہ ضرر
 بوم از ان گریافت بہرہ پاک
 دست او ابر ہو بہت باران
 گر بریزد نگر دد کم
 کہ گذشتند از وج طمین
 نبض ایشان سبیل کفر و نفاق
 بعد شان مایہ عتو و ضلال
 طالبان رضاے مولے را
 و اندران خیل پیشوا باشند

گرچه پرسند از اسمان بفرز
 بزبان کواکب و انجم
 هم غیوث الهندی آذایسوا
 ذکرشان سابق است در افواه
 سر بر نامہ راج افرا سے
 خجہ بر نظم و شعر را الحق
 چون ہشام ان قصیدہ غوا
 کرد از آغاز تا باخر گوشش
 بر فرزدق گرفت حالے وق
 ساخت در چشم شامیان خوارش
 اگر گزین چشم راست بن بود
 دست بیداد و ظلم نکشادی
 ز اسان مہر می دہر پر تو
 ز اسان شمس در خشد فاش
 قصہ مدح بونہ اس رشید
 از درم بہلوان نیکو گفتار
 بوخراس ان درم نکرد قبول
 بود از ان مدح بے نوال و عطا
 ہمہ جاز برا سے ہر سبج
 تا فتم ہوے این مدح عنان
 قلۃ ظالمہا لوجب السد
 قال زین العباد العباد
 زانکہ ماہل بیت احسانیم

سنایی من خیار اہل الارض
 بیج لفظیہ نیاید الا حسم
 ہم لیوٹا شری اذنبوا
 بر ہمہ خلق بعد ذکر السد
 نام ایشان است بعد نام خدای
 باشد ازین نام شان ردوق
 کہ فرزدق ہمین نمود انشا
 خوش اندر رگ از غصہ بوش
 ناچو بر مرغ خوش تو اعتیق
 جس فرمود بہر ان کارش
 راست کردار و راست دین بود
 جاے ان جس خلقتش دادی
 بر زمین سگ ہمین زند و عو
 بر زمین کورے شود و خفاش
 چون بدان شاہ حق شناس سید
 کرد حالے روان دہ و دہ ہزار
 گفت مقصود من خدا و رسول
 زانکہ عمر شریف را ز خطا
 کردہ ام صرف در مدح و بیج
 بہر کفارت چنان سخنان
 لا لان استفیض ما اعطاه
 مانو دیہ عوض لا زتا و
 ہر چہ دادیم باز نستانیم

<p>اے جو دیکم بر شیب و فزانہ اقتناہیم بر سپہر سلامہ چون فرزوق بان و قواد کرمہ از برای خدا سے بڑو رسولہ بود از ان ہر دو قصدش الحق حق ریشہ زان سحاب طعنت و نوال زان حرفیم اگر رسد خزنفہ صادقے از مشایخ خرمینہ گفت نیل مرا ضعی حق راہ گر خیزیش زو فرزند جنات مستعد شد رضاے رحمن را زانکہ نزدیک ساکم جایہ</p>	<p>نظرہ از ماہما نگرود بازہ نفتد عکس ماوگر سوی ما گشت بینا قبول کرد درم ہر چہ آمد ازو چہ رد چہ قبول میکنم من ہم از فرزوق و حق کر سیدش از ان خستہ مالوہ ایندم از دولت ابد طرغہ چون شنید ان نشید درازش بس بود این عمل فرزوق را بر نیاید نجات یافت نجات مستحق شد ریاض رضوانرا کرد حق را برا سے حق ظاہرہ</p>
--	---

و در سوا حق آورده کہ فرزوق در ایام حبس ہشام را بچو کرد چون واقف شد بانہی کسی فرستاد تا او را بیرون کرد
اما حکم فرمود بعبادت و سخاوت او رضا بن محمد در موافق آورد کہ نام زین العابدین
عفو بسیار سے فرمود از کسیانکہ باو سے خصومت دیے او بے سبک و بدخیاچہ مر دیست کہ شخصے و براب
کرد او تغافل نمودہ اورا برو سے خود نیاورد ازو سے اعراض نمود ان شخص بنا بر از او سے گفت کہ تراب
کردم امام فرمود من نیز از ان اعراض نمودم این اشارہ است بقول خدا سے تعالیٰ خذ العفو و امر بالمعروف
واعرض عن الجاہلین و از سخنان و سے است کہ گفت اگر مذلت و خواری یا بکم از کسی شادی و مسرت
من بیشتر است از انکہ شتر سخی مویا بکم در رفتہ الصفا آورده کہ ابو محمد حسن بن علی روایت کردہ کہ شخصے
از اہل بیت نزد علی بن الحسین رم آورده باو سے سفاهت بسیار کرد و او را بمجائب منوت گردانید اما علی
بن الحسین رم باو بیچ نوع سخن نگفت و بجواب و سے قیام نمود و بعد از مراجعت ان شخص با جمعی کہ در مسجد
او بود گفت بخوان کہ با من نیاید تا جواب انرا دیکویم ہم قبول کردند امام نعلین در پاسے کرد پیاوہ میتر
و میگفت الکنا طین العنقا من الناس و الدیحب الحسین یا ران الزین من و استند کہ بیچ آخر

از انجناب ظاہر بخوابد گشت کہ موجب از رموزی باشد چون بدو مذاق اور سید مذکور کہ اسے خزان
 انشخص با قاطر بریشان بیرون آمد چه تصور کرد کہ امام جنت انتقام آمده امام زین العابدین فرمود ای برادر
 در شان من آنچه گفتے اگر در نفس من موجو و باشد از ان استغفار میکنم و دست و دامن تو بردار تا
 میزخم و اگر موجو نیست خداے تعالیٰ ترا بیاوراد و از تو عفو کناد و رموز دے چون ابن سخن شنید در میان
 هر دو چشم او بوسه داد و زبان شناسے او کشاد و گفت بل قلت فیک بالیس فیک انما حق به
 و بامره تو گفتیم چنانکہ تو موجو نیست و من بدان سرور تررم و ادوی گوید کہ این شخص کی از اولاد من علی بود
 اما سخاوت انجناب کہ شمره از ان و رتبه فرزندی گذشت کہ بر اسے قصیده کہ در مہج انجناب
 گفته بود و از دہ ہزار درم عطا فرمود فی اعلام الاخبار للکفوی کان رضی اللہ عنہ کثیر الصدقات و قرمانی
 و اخبار الدول اور دہ علی بن الحسین تصدق سیر و یقول صدقہ السرطانی غضب الرب و قال محمد بن
 اسحاق کانوا ناس من اہل المدینۃ یمشون لاجل رون من این معاشم خدمات علی بن الحسین رضی
 اللہ تعالیٰ عنہ فقروا ما کانوا یو تون لیلہ اسے منازل ہم فعلوا ان معاشم کانت من علی بن الحسین رضی اللہ
 عنہ یعنی علی بن الحسین رم صدقہ میداد بخف و میگفت صدقہ خفے فروسے نشان غضب پروردگار را و
 گفت محمد بن اسحاق کہ بود در دوران اہل مدینہ کہ زندگی میکردند و نیدانستند کہ از کجا معاش ایشان
 ہم میرسد پس چون برو علی بن الحسین رضی اللہ عنہ گم کردند انچہ میافتند شب در منازل خود پیشانستند
 کہ بود معاش ایشان از علی بن الحسین رضی اللہ عنہ۔

اما عبادت انجناب بجزی بود کہ یکس از انہای روزگار از مسابقت نہتہ نیست نمود و خود حق آوردہ کہ ابن ربیع از عابدان روتا
 کردہ کہ نزد رسول صلی اللہ علیہ وسلم نشسته بود و حسین در کنار آنحضرت بود و مرا گفت اسے جابر حسین
 ما پسرے خواہد شد کہ نام او علی باشد چون روز قیامت در یابند و مینادی اندر انکہ یابید کہ سید عابدین عزیز
 پس حسین کہ نام او علی است برخیز و اے اخر الحدیث در تحف السیر و روضۃ الصفا آوردہ کہ ذوالنقیات
 اور بجنۃ الگویند کہ از کثرت عبادت موضع سجود دے مانند زانوئی شتر درشت بود و در شواہد البہوتہ و تحف السیر
 و روضۃ الاحباب آوردہ کہ سبب آنکہ و بیا زین العابدین نقب کرد کہ یکشب در نماز تنہا بود و شیطان
 بصورت آرد ہا تمثیل شد تا ویر از عبادت مشغول سازد و بوی میچ التفات نکرد اما در انکشت پاسے
 ویرا بگرفت نیز التفات نکرد پس چنان کرد کہ دردناک شد ہنوز نماز خود را قطع نکرد پس خداے تعالیٰ

بروی منکشف گردانید کہ ان شیطان ہست بدو شام داد و طہا پنچہ زدو گفت دور باش خوار و ذلیل ای ملعون
چون دور شد بر خاست تا در خود داد ساز و تمام کند اواز سے شنیدہ قابلی را ندید کہ میگفت انت زین
العابدین سہ بار در شواہر النبوۃ اور وہ کہ در میانہ شب سیلی میگفت ابن الزاہدون فی الدنیا والآخرۃ
فی الآخرہ از جانب بقیع ہاتھے اواز داد کہ اواز دیرانے شنیدند و دیرانیدہ یکہ و ہوسلے بن الحسین در صواعق
وشواہد وغیرہ آمد کہ ہر گاہ وضو سانچے گونہ دے زرد شد سہ ولزہ بر اندام و سہ افتادی چون پیرا
از ان پرسیدند سہ فرمودے کہ میدانید کہ پیش کہ خواہیم ایستاد و در شواہد گفتہ و حقہ در خانہ نماز میگزارد
انش افتاد و دے در سجہ بود ہر چند فریاد کرد کہ بابن رسول اللہ انار الناس رسول اللہ و از سجہ بر نشست
چون آتش نشست از دے پرسیدند کہ چہ چیز اغافل گردانید ازین آتش گفت انش آتش و
نے اخبار الدول للقرآن و سقط ابن لہ نے یہ فزع اہل الدنیتہ لذلک حقہ احسہ جوہ و
کان قایما یصلے فی المحراب فما زال عن مکانہ فقیل لہ نے ذلک ففعل ما شرت
لہ نے کنت انا حی ربنا عظیمائے قربانی در اخبار الدول اور وہ کہ افتاد پیر دے در جاہ پس جہنم فزع
نمودند اہل مدینہ براسے اذنا کہ براوردن اوارا بود کہ ایستاد و نماز میگزارد و در محراب پس بخیمہ از مکان خود
پس گفتہ شد بر ای او در ان اور گفت مرا خبر نشد چرا کہ ہوم من کہ مناجات میکردم رب عظیم ما و فی
دول الفرمانے و روضۃ الصفا کان یصلی فی الیوم واللیلۃ الف رکعتہ یعنی در ہر شب بار و زی ہزار رکعت
نماز گذاردی و در خلاصۃ لفظ صنف الدین و روضۃ الصفا از سفیان بن عیینہ منقول است حج علی
بن الحسین فلما احرم اصفروا تنفص دارتہ و لم یستطع ان یلبے فقبل ما لک لا یلبے فقال اثنے ان اول
لبیک فیقول لا لبیک فقبل لا لبین ہذا فلما لبی غشی علیہ و سقط من راحلۃ فلم یزل یترنم ذلک حتی قضی
تجربہ کہ گفت امام زین العابدین قصد حج کرد و چون ہنگام احرام خواست کہ تلبیہ کند رنگ او زرد
گشت لرزہ براعضاے اواقفا و لبیک گفتن دست نہاد و پرسیدند کہ چرا لبیک نیگوئی فرمود انہ
انکم لبیک گویم و جواب لبیک آید این سخن گفتہ بگریہ و راقا و گفتند از بلیغ گفتن چارہ نیست چون یکبار
زبان لبیک بکشد و بخود گشتہ میفتاد تا قضاے جمیع ارکان حج و طواف ابن حال از دے کہ نشد و فی
تاریخ ابن خلکان کان زین العابدین کثیر البراۃ حتی قبل لہ انک من ابرائیم بابک و سنا نراک
تاکمل مما نے محققہ فقال اخافت ان سبق یدمی اے ما سبقت الیہینما فاکون قد عقیقما یعنی بود

زین العابدین کثیر نیکی کنندہ یا مادر خود سے کہ گھنٹہ اور کہ تو از نیکی کار ترین مردمانے یا مادر خود نسبتیم
 ماکہ دیدیم ترا کہ بخوری یا مادر خود در یک خان گفت میترسم باینکہ پیشہ کیہ دست من بخیر نیکی پیشہ
 گرفته است کچشم او پس شوم من کہ نافرمانی کردم اورا و فی طبقات الشعر نے وکان یعنی الصدعہ یقول
 اذا نصح العبد لہ تعالیٰ فی سرہ اطعہ لہ تعالیٰ علی مساوی علمہ فتشغل بذنوبہ عن معائب الناس
 وکان یقول کان المصاحف لا تباع الا باقی الرجل بوترہ عند البر فیقوم الرجل المحب فیکتب لہ من
 اول البصر فیکتب بغير حق یم المصحف وکان اذا مشی لا تجاوزہ و فی ذلک لا یخیر بیدہ وکان اذا باعہ علی احد
 انہ یقتضیٰ بیز سب الیہ فی منزله ویطلب بہ ویقول یا ہذا ان کان ما تلبثہ فی حقنا فیغفر الہ لہ و ان کان
 باطلا فیغفر الہ لک والاسلام علیک ورحمۃ اللہ وبرکاتہ وکان الرجل یقف علی السہ فی المسجد فاتبرک
 شیئاً الا ویقول فیہ وہو ساکت لا یرد علیہ رم فلما ینصرف یقوم الرجل وراہ ویلزمہ من خلفہ ویکتب فیقول
 لا عدت تسمع منی شیئاً لک فقط وکان ینشد اشعہ حب الیوم اذا شتم الکریم من الجواب وکان رم یقول
 فقد الا جتہ غربتہ وکان یقول عبادہ الاجرار لا یكون الا شکر لہ لا خوف ولا رغبۃ کان یقول
 کیف یكون صاحبکم من اذا تختم کیسہ فاخذتم منہ حاجتکم فلم یشرح لذلک وکان رضی اللہ عنہ یقول لا یصحابہ
 احبوا حب الاسلام لہ عروہل فاندہ باجہ بجا حکم تہ صار علیہما عار وکان رضی اللہ عنہ یحب ان لا یمنہ
 علی طہورہ احد وکان یستی الما و یطہورہ و یخبرہ قبل ان ینام وکان لا تبرک قیام اللیل لاسفر ولا حفر او
 کان یقول ان المرحب المؤمن المذنب السائب وکان رضی عنہ علی ابی بکر و عمر و عثمان و تیر حم علیہم وکان
 یصلیٰ فی کل یوم ولیلۃ الف رکعتہ وکان الی شیح فخر منشیا علیہ ولسا حج قال لیک فوج منشیا
 علیہ شتم و استطال علیہ رجل مضطاد ففانل عنہ ففانل لہ الرجل ایاک معنی فقال لہ علی زین العابدین
 و عنک اذا غصبتہ وخرج یوئامن السبی فلیقہ رجل فسیہ و بالغ فی سبہ فبادرت الیہ البعیدہ والوالی
 فکفہم عنہ وقال معالی الرجل ثم اقبل علیہ فقال استر عنک من امرنا لکثر لک حاجۃ فینک علیہا فاستفی
 الرجل فالتی البیعتہ النبی علیہ و امر لہ عطا فوئق الف ورم فقال الرجل لشد انک من اولاد الرسول علیہ
 الصلوٰۃ والسلام اما علم ان جناب سراد علمائے زمان خود بود و حق سبحانہ و تعالیٰ اورا علم
 کیسے دلہو نہ ہر دو عطا فرمودہ و و سے از کبار تر ما بعین است و در وقتہ الاحباب اور دکر وقتیکہ
 امام حسین ابن علی رضہ و کربلا تہا نادبا اور اوقت بغیر زین العابدین کسے نبود چون ہمدہا متناہد خواست

کہ بھصاف روئے از غایت یاری و بر بخوری کہ تواتر میکشید و از ضعف بے نہایت و ناتوانی بنیایت
 بدن مبارکش میلزید با چنین حالے روئے بھصاف نہاد پریش اور مانع آمدہ گفت اللہ العزیز جان
 پیاکار و در بحر شتابے مکن کہ از جہر و پرو واد و خود شنیدہ ام کہ نسل من از تو باقی ماند و تو پدر باقی بمانی البتہ
 تو ہی شد و نسل تو تا قیامت منقطع نخواہد شد اکنون من ترا وحی خود کردہ ام بر بہر بلبیت میگزارم
 و عورات را و امانتے کہ از جہر و پدر بمن رسیدہ است بنومی سپارم و ان محافظت قرآن کہ کلام الہی و مجمع
 حقایق نامتناہی است و دیگر احادیث رسول صلی اللہ علیہ وسلم است و علم الہی و خبرین و مصحف فاطمہ
 و جنو ابیض و جامع و جہر و علم قیامہ و مذہب و باقی علوم کہ غیر از ایمہ البتہ گئے برابر ان اطلاعی
 نیست بد و سپرد و بقوی و طلب رضاے موسیٰ و هیت کردہ و فی اعلام الاخبار للکفوی عن محمد بن سنان
 زین العابدین ثقتہ ما من اکثر الحدیث عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عالم یکین من اہل البیت
 مثله روئے الحدیث عن ابیہ و عمہ و جابر و ابن عباس و المسور بن مخرمہ و ابی ہریرہ و صفیہ و عائشہ
 دام سلمہ اہمات المومنین یعنی روایت است از محمد بن سعد کہ بود زین العابدین ثقتہ و
 دما من و بسیار حدیث گفتہ از بنی علیہ السلام و عالم بنو دینے در زمان او از اہلبیت ماندہ
 اور روایت حدیث کرد از پدر و عم خود و جابر و ابن عباس و مسور بن مخرمہ و ابی ہریرہ و صفیہ
 و عائشہ دام سلمہ اہمات المومنین و منتخب السیر آوردہ کہ از اعیان سادات اہل
 بیت و غلباے تابعین است و ابن السیب و غیرہ از روئے روایت کردہ اندایات
 و علامات شرف و بزرگواری و از خیر تعداد پیروان است و تے تہذیب النبوی علی
 بن الحسین رضی اللہ تعالیٰ عنہما ذکر فی المختصر فی باب ائمة المرأۃ ہو ابو الحسن و قیل ابو الحسن و قیل
 ابو محمد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الباشی المردی التامی المعروف بزین العابدین رضی اللہ
 عنہ سبع اباء و ابن عباس و المسور و ابیہ و عائشہ و دام سلمہ و صفیہ و اہل البیت صلی اللہ علیہ وسلم
 و مروان بن الحکم و سعید بن السیب و آخرین من التابعین روی عنہ ابو سلمہ بن عبد الرحمن و یحییٰ
 و الزہری و ابو الزناد و زید بن اسلم و حکیم بن حمیر و ابنہ ابو جعفر محمد بن علی و غیرہ علی جلالتہ نے کل
 شیء کان فی الامتداد ہو افضل ہائے رایتہ بالمندینہ و قال الزہری لم ادرك بالمندینہ افضل منه و قال
 حماد بن زید کان افضل ہائے اور کتہ و قال ابو بکر بن ابی شیبہ اصح الاسانید کما الزہری عن علی

بن الحسین عن امیہ عن علی و فی زہد المسک علیہ خلافت و قال احمد بن صالح ولد الزہری و علی بن الحسین نے
سنۃ واحدۃ سنۃ حسین و قال یعقوب بن سفیان ولد سنۃ ثلاث و ثلاثین و روایع بن محمد بن
سعد قال کان ثقیفۃ مامونا کثیر الحدیث عالیہ فاوہ وینا عن شیبہ بن نعمان قال لما توفی علی
بن الحسین وجدہ یقول ما یتاہل بیت بالمدينة بالسرقون بالمدينة سماع و تسعین و فی تقریب
الاستقلا علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب زین العابدین ثقیفۃ ثبت عابد فقیہ فاضل
مشہور قال ابن عیینہ عن الزہری مارایت قرشیہ افضل منہ فی علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
زین العابدین بود ثقیفۃ ثبت عابد فقیہ فاضل مشہور و روایت است از زہری ہرے ندیم من قرشیہ
افضل از دو اخرج الشیخ ملا علی قارے فی شرح الشفا للقاضی عیاض فی حدیث الشاہل علی بن الحسین
ہذا زین العابدین روے عن ابیہ و عایشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہما و ابی ہریرہ و جمع و عند بنوہ محمد و
زید و عمر و الزہری و ابو الزناد و خلق قال الزہری مارایت قرشیہ افضل منہ اخرج لہ الایۃ است
قال السعدی کل عقب الحسین فهو من علی بن الحسین و اورودہ است شیخ ملا علی قاری و شرح
شفاے قاضی عیاض و حدیث شاہل علی بن الحسین ہمن است زین العابدین روایت کرد از بنوہ
و عایشہ رضو ابی ہریرہ و دیگران و از روے پسران او محمد و زید و عمر و زہری و ابو الزناد و خلق گفت
زہری ہرے ندیم من قرشیہ ہتر از روایت کرد و اندازوی صاحبان صحاح ششگانہ گفتہ است
سعدی جمع اولاد حسین از نسل علی بن الحسین است و فی خلاصۃ التہذیب لہذا خط صلی الدین
علی بن الحسین ابن علی ابن ابی طالب الماشی ابو الحسین زین العابدین المدنی
عن جدہ مرسلہ عن ابیہ و عایشہ و صفیہ بنت حمی و ابی ہریرہ و ابن عباس و طاہفۃ و عند بنوہ محمد
و عمر و عبد اللہ و زید و الزہری و الحکم بن عیینہ قال الزہری مارایت قرشیہ افضل منہ و مارایت
از ثقیفۃ منہ و قال ابن المسیب مارایت اروع منہ و قال ابو جعفر عن ابیہ انہ قاسم لہ تعالیٰ
و شواہد البیوہ اورودہ کہ ثقیفۃ ہر علی بن الحسین را یاد میکرد میگرفت و میگفت و سے زین العابدین است در
صواعق آورودہ کہ ثقیفۃ از ہرے گناہے سرزد از ہول ان ترک اہل و عیال گفتہ او را ہشد علی
بن الحسین یعنی المدنی اورا گفت نامید شدن تو از رحمت و اسعالمی گناہے از ان بزرگتر است
زہری گفت المدنی علم چہ شد بحیل رسالتہ و بخاند خود باز گشت پس و سے رضی اللہ عنہ روایت کردہ

از پدر و عم خود و جابر و ابن عباس و مسور بن مخزوم و ابی هریره و صفیه و عائشه و ام سلمه امات المؤمنین و جماعتی و از وی پس از آنکه محمد و زید و غیره را علی المسیب و زهرے و ابوالزنا و علقا و دیگر و امام مالک و موطن
 اخراج حدیث از وی کرده است و شاه و علی السدور از آنکه اخفا در تفسیر قول تعالی فما اوتینهم من
 شیء اے قول تعالی و لمن صبر و غفر گفته اشارہ است بچند از علمای اخبار که رئیس ایشان امام علی
 بن الحسین الملقب بزین العابدین است رضی اللہ عنہ و عن ابانہ الکرام

و در صواعق آورده که طبرانی نے از امام

زین العابدین روایت کرده که چون بعد از واقعه پدش حسین رضوی را سپید کرده بجانب شام برود شخص
 از اجلات شام و شهر با وی ملاقات کرده گفت الحمد لله که خدا سے تعالیٰ شمار مقتول و متاصل
 گردانید و قطع فتنه شد را امام زین العابدین مر آن شخص را گفت یا غوث اندر قتل لا اسالک علی اجر الا الموده
 نے القربے ان شخص گفت قریبے درین ایام شما را یگفت بے مراد ازین قریبے ایام دور و قریبے الاحباب
 آورده که چون اہلبیت و شهر و شوق آمدند گذر ایشان مسجد جامع افتاد و برور مسجد پیرے بود با جماعت
 سفید چون پیشش بر امام زین العابدین افتاد و ان عورات آورد و چون بدید گفت شکر مر خدا را که کار
 شمار اہلک گردانید و مردمان را از فتنه شما سالیس داد و بزرگ را بر شما مستول ساخت امام زین العابدین
 روئے بوسے کرد و گفت ای پیر قرآن خواندہ گفت آری گفت ابن ابی ایت را از قرآن دیدہ کہ قتل لا
 اسالک علی اجر الا الموده نے القربے گفت دیدہ ام امام زین العابدین فرمود سخن دو القربے
 یعنی ما یم ان خویشا و ندان رسول کہ دوستے ما بر مسلمانان لازم است شاہ زادہ بار دیگر گفت ای
 شیخ ابن ابی ایت را نیز خواندہ کہ نمایرید اللہ لہد ہب عنکم الرحمن اہل البیت و بطرکم تطہیرا پیر گفت اری
 خواندہ ام شاہ زادہ گفت ما یم ان اہل بیت کہ بایت مہارت اختصا ص یافتہ ایم پیر چون ابن
 سخن بشنید زمانے از شرمندگی سرد پیش آمدند و گریہ بر او غلبہ کرد و گفت اسے فرزند رسول خدا
 مغرورم دار کہ نہ دانستہ بودم کہ شما چک اینداز گفتم خود پیشیان شدم و زان گفتار بیودہ تو یہ
 کردم پس روئے بقبلہ آوردہ گفت الہی از دشنے این قوم تو بر کردم و بیزار شدم از دشمنان ایشان
 و تو لا دارم بدوستان ایشان پس بر ناست و خود را در پاس شتر امام زین العابدین انداخت

و در خاک بنعلیق و میگفت خدایا اگر تو بین قبول کرده و از من خوشنود گشته باشی بگو از جہانم برادر دعا
بیر تقضاے ملک قدر موافق افتاد و نعرہ زود و درم جان برادر خوش از اہلبیت برادر و امام
زین العابدین بر حال و سے بگرمیت و نے دول الاسلام للذہبے مات الامام زین العابدین علی
بن الحسین بن علی بن ابی طالب عالم اہل زمانہ سستہ اربع و تسعین و اما عنایت ایزدی
وے بسیار بود چنانچہ چند بار ویر از ترنم نگاہ داشت نے اعلام الاخبار للکفوسے کان زین العابدین
مع اہلبیت بکریۃ استبقی عنقریب لہ انہم قتلوا کل من اتیت کما یفعل بالکفار قاتل السد فاعل ذلک
واجترہ و عنہ و اقدم صید الدین زیاد بقتلہ ثم صر فوالد عنہ و اشار بعض الفجرۃ علی زید بن معاویہ
بقتلہ ایضاً ثم جاء السد منہ ثم ان زید بن معاویہ صار یکرمہ و یعظمہ و یکلمہ معہ و لا یأکل الا و ہو عنہ ثم بعثہ
اے المدینۃ فکان معظما محترما و تفصیل ابن اجمال انکہ اولاد کر بلا محفوظ اند در روئے الاحباب و ہ
کہ بعد از شہادت حسین رحم شمر ذی الجوشن علیہ اللعۃ دست بغارت اصحاب امام حسین بر کشود و خوا
کہ امام زین العابدین را بقتل رساندان بے دین نعرہ میزد کہ انقلوہ علی فراستہ یعنی بکشید
این پسر را بر ہمین فراش کہ تیکہ دارد و حمید بن مسلم نگذاشت و گفت دست ازین کود کہ بیمار باشد
کہ او خود نزدیک موت است امام زین العابدین او را دعاے خبر گفت کہ خبریت با حمید خیر او
یعنے گویند کہ عمر بن سعد مانع شد و گفت کہ مناسے کنند تا نیمہ زنان پنج احدے از سپاہ نجات
در نیاید و تعرض این صبی نشود و دست از غارت باز دارند و آنچه برودہ باشند باز دهند این سخن
کے نشید و غارت برودہ باز نداد و دست از غارت باز کشیدند و دوم چون بحفل علی بن
زباو رسیدند و ان شقے متوجہ امام زین العابدین شدہ پرسید کہ این کیست گفتند بن الحسین
است گفت کہ شنیدہ ام کہ خداے تعالیٰ بکشت علی بن الحسین را گفتند ان علی اکبر بود کہ بقتل
رسیدہ امام زین العابدین نمود ان لم مطالبایوم القیامۃ ارے ان برادر بزرگ من بود کہ گشتہ
شد بخدا کہ کس اورا خواہد بود کہ مطالبہ خواہد کرد خون دیر این زیاد در غضب شدہ گفت کہ این
را برادر کو شک برودہ گردن زیند و برش نزدیک من آرید موکلان قصدا و کردند زنبب بر ساق
و بر و چسید و گفت اے پسر زیاد هنوز سیر نگشتہ از کشتن اہلبیت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و پس
نمود ان خون ہاے ناحق کہ ریختے کہ این کود کہ را بکشتن میفرمائی اگر اورا خواہی کشت دہر چند چون

لاحق اقدام خواہی نمود نخست مرابطہ رسالہ امام زین العابدین گفت اسے عمر تو زمانہ فانی خاموشی باش
 تا جواب او من بدہم پس روی بابن ربا و کردہ گفت تو مارا از کشتن بیتر سانسے و بقتل تمہدیر میکنے و
 نمیدانے کہ مارستین و مروان را از تقدیر بحق تقدیر میدانیم فرج و راحت را برابر ادوات او سے شناسیم
 قتل و قتال از عادات ما است و در یافتن شہادت عین سعادت ما است پس ابن زیاد چون ابن
 سخن از زین العابدین بشنید زمانے در فکر شدہ ملازمان خود را گفت کہ مرا از گفتگوی این جماعت خلاص سازید
 و ایشانرا قتلان سرفرویدارید کہ فی الردضہ در روضۃ الصفا آوردہ کہ ابن زیاد از زین العابدین پرسید کہ توییست
 جو ابراہ و کہ علی بن الحسین ابن زیاد گفت چونست کہ خدای تعالیٰ تو را نکشت امام زین العابدین جوابے
 نمود ابن زیاد و گفت چرا چو سخن نمیکنے امام زین العابدین فرمود برادری داشتہم از خود بزرگتر کہ بردست شما
 بقتل رسیدہ و من خود اسے قیامت خون ادا ساز شما طلب خواہم کرد و عید اللہ گفت اورا حضرت باریتعالیٰ
 کشتہ نہ اما امام زین العابدین فرمود اللہ تو سے النفس صحت موتہا و امکان لنفس ان تموت الایاؤن اللہ
 عید اللہ من زبا و گفت انت واللہ انہم انکاء گفت احتیاط کنید کہ این پسر من بلوغ رسیدہ است بانے
 از حاضران مجلس مروان بن معاویہ الاحمر سے شرط نفخس بچاسے آوردہ معروفہ داشت کہ باغ شدہ است
 ابن زیاد و گفت اورا بقتل رسالہ بعد از ان بطوریکہ مذکور شد از سرخون او در گذشت سیوم در روضۃ
 الاحباب آوردہ چون اہلیت در محفل نیز ہر رسیدند و سے متوجہ امام زین العابدین شدہ ہر رسید کہ ابن
 کیست گفتند کہ ہمیں را علی بن الحسین گویند گفت شنیدم کہ علی بن الحسین کشتہ شدہ گفتند اورا ست
 پسر یزد علی اکبر و علی اصغرا من ہر دو شنید شدند و این علی اوسط بیمار بود اورا گرفتہ اور ویم نیز گرفت
 اسے پسر کہ تو میدانے کہ پدر تو بخواست کہ بر من بنا بر اخطیہ بنام او خوانند و مسند خلافت تمام
 او باشد شکر مر خدا را کہ بمقصود نرسید امام زین العابدین گفت اسے بزرگوارین منبر با پدر ان بنامادہ اند
 یا پدر ان تو خلافت از پدر ان مایہا تر بود کہ نبی و ولی خدا بودند و در ساہ فدا جہاد و اجتہاد میکردند یا از
 پدر ان تو کہ بدر گاہ الہی شہر کہ سے آوردند ما خاطر جمع دار کہ ہم ما و تو در قیامت پر سیدہ خواہ شد
 و سیعلم الذین ظلموا اسے منقلب بظہون یزید از بن سخن در غضب شدہ سہ ہنگے را گفت کہ ابن
 کوک را بیرون بردہ سرش بردار و دوسر ہنگے دست امام زین العابدین را گرفتہ خواست کہ بر خیزد و
 بیرون بردام گفتیم فریاد بر آورد و گفت سے پسر زادہ ہند دست ازین کوک بردار کہ اللہ بکس

نمازہ است کہ دختران و اہل بیت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم محرم باشند لابن کو کہ پس عمر یاد برداشت

حسینک تقول و نساک ضائع

انا و بک یا جدہ خیر مرسل

چون یزید علیہ اللعنتہ این نوہ ہشید لرزہ برا اعضا سے ادا افتاد و فرمود تا دست از وہ باز داشتند و فرمود کہ
خودش بخواند و در پہلو سے پس خود بنشان و فی الکمال لابن اثیر کہ چون ابن زیاد و ہلبیت را بدشتیقت و
غل بردستہای و گردن امام زین العابدین نہاد و انجناپ وراثتہاے راہ چیزے نگفت چون بحفل یزید
گفت کہ اگر سبیل اخدا مرا مغلول ویدے ہر اینہ سیکشت و این را از من گفت یزید کہ راست گفتم
بس ایفرمود کہ بدہاے او بکشا و ند بعد از ان زین العابدین گفت کہ اگر رسول خدا را بد در بدیدی ہر اینہ
دوست میداشت کہ مرا نزدیک کر دے پس یزید اورا نزدیک نو و طلبید چہارم در و اتو حترہ در و فطیہ
اور دہ کہ چون مسلم بن عقبہ از قتل و نہیب اہل مدینہ فارغ شد امام زین العابدین را طلب کرد
انحضرت حاضر گشتہ مسلم اورا تعظیم و محمل نمود و باو سے در بگفتاش نشست گفت امیر ترا سلام
میدہرساند و میگویہ کہ نیکو کردے کہ از اہل فتنہ اجتناب و احترام نمودے و یقین بدان کہ جزاے علی تو نوز
من ضائع نخواہد شد امام زین العابدین فرمود کہ اے گنت لما فعل بالمدینہ کار با و چون انجناپ
غرم رفتن کرد مسلم رکاب استرا و اگر فتنہ تا سوار شد و فے مروج الذہب لمہو و سے با بیع الناس
انہم عبید بن ہر دمن ابی ذکامہ مسرف علی السیف غیر علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
السجاد و علی بن عبد اللہ بن العباس بن عبد المطلب و نظر الناس اے علی بن الحسین السجاد
وق لا یال قبر و ہوید عوفاتی ہاے مسرف و ہو متعلق علیہ قبر اے منہ و من ابایہ فلما راہ و قد شرف علیہ
ارتعد و تمام لہ واقعہ اے جنبہ و قال لہ سلنے حوایک فلم یال فی احد الامن قدم اے السیف
فشقتہ نمہ ثم انصرف عنہ فقیل لعلے رایناک تحک شقیک فما الذی قلت قال قلت اللهم رب
السموات السبع و اطللن و الارضین السبع و اطللن رب العرش العظیم رب محمد و آلہ اطہار بن عبد
من سرشہ و اورا یک فے نحو اسالک ان تو تینہ خیرہ و یکفینہ شہرہ و قبل مسرف رایناک تسب
ہذا الغلام و سلفہ فلما اتی بہ الیک رفعت منزلة فقال ما کان لرائی منی لحد ملی طلیعہ منہ عبداً
یعنی بیعت نمہ و نہرمان برانیکہ ایشان علامان یریدند و کسیکہ انکار کرد ان حکم کرد مسرف بر شمشیر
اسوای علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و علی بن عبد اللہ بن عباس بن عبد المطلب و ویدند

مردان بسوی علی بن الحسین مجاہد تحقیق کہ چاہا گرفتہ بودند و قبر سے دو عالمیگر دپس اور وہ شد اور ابوسے
 مسرت وادخلت میکرد ہوا و تبرا میکرد از نو و پرنش پس چونکہ دید اور از مشہ گرفت اور او بر خاست
 بر اسے اور و نشانہ اور اہلو سے خود گفت اور اسوال کن حاجت خود را پس نہ سوال کرد و در حق کے
 مگر از کسیانکہ پیش کردہ شدہ بودند بسوی شمشیر تا شفاعت کرو اور در حق اول پس باز گشت از
 و سے پس گفت شد علی را و دیدیم کہ بچند لیان تو یا چہ میگفت گفت فتمم اللہم رب السوات الی اخر الدعا
 اللہ کو و گفتہ شد مسلم را و دیدیم کہ دشنام میدادی ابن پسر را و پدرش سائپس چون از بیسی تو بلند
 سائپس منزلت اورا پس گفت بنودان از اسے من تحقیق کہ پر شدہ بود دل من از رعب او چہ تو را
 و نہ و حق از ابن احمد از ہر سے اور وہ کہ ہر سے گفتہ است کہ علی بن حسین رضی اللہ عنہما کہ عبد الملک
 بن مروان فرمودہ بود کہ بندہ اسے گران بر پاسے و سے نہادہ بودند و غل بردست و گردن و سے
 نگاہ بنان برو سے گماشتہ از ایشان اجازت خواستیم کہ برو سے سلام کنم و دواع کنم برو سے در اہم
 و و سے در حیم بود چون دیر ابدان حال دیدیم بگریستم و ختم چہ بود سے کہ بجائے تو من بودنی تو سلامت
 بودی فرمود کہ اسے نہ ہر سے تو نہ داری کہ ازین کہ بردست پائی برگردن خست من در بنجم ہر ائمہ اگر من
 بخو اہم این دور شود و سے باید کہ اگر بتو و امثال تو اند و سے بر سر عذاب خدا ی تھائی یا کوئی تا
 ان بر تو اسان شود بعد از ان دست خود را ز غل بیرون کرد و پاسے خود را از بند و گفت ای نہری
 و منزل پیش با ایشان بچنان خواہم رفت چون چہار روز ازین برآمد کہ شنگان کہ بروی بودند، بندیہ
 باز گشتند و ویرا در مدینہ سے طلبیدند نہ یافتند بعضیہ از ایشان گفتند کہ در منز سے فرود آمدہ بودیم و ما
 ہمہ گرد برگرد و سے پیدا بودیم و ویرا نگاہ میدادیم چون ما را در دیم در میان محل و سے غیر از قیدی
 پنج نیما ختم ہر سے حمد اللہ گفتہ است کہ بعد از انکہ پیش عبد الملک بن مروان ختم مرا ز حال علی
 بن الحسین پرسیدیم گفتیم انچہ دہتم گفت ہما نوقت کہ گماشتگان من اورا گم کردہ بودند بر من و ما در وقت
 میان من و توجہ افتادہ است و ویرا گفتیم پیش من اقامت نہای گفتیم خواہم پس بیرون رفت و ما مد
 کہ من از خون و صیبت و سے برآمدہ بودم

من اخبارہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ

از بخلاف است چنانکہ در وقت الاحباب اور وہ کہ چون نیرید از سرخون امام زین العابدین علیہ السلام

گزارش یافت و گذشت به پهلوی پسر خود نشان داد و گفت که یا علی وسط میتوانی که با پسر من که در سجن نزدیکی است کشته گیرم امام زین العابدین گفت کشته گرفتن سهل کار است هر یک را آنچه بخواه بدو تا در نظر تو محاربه کنم هر که غالب آید مغلوب را بکشد و تو تماشا میکنی زید ازین سخن فروماند و برادریه این سخن با پسر من که برادر خود را امام زین العابدین بود و واقع گشت درین محل تقاره شام فرو کو فتنه پسر زید گفت ای پسر حسین ابن نوبت پدر منست که میتوانم نوبت پدر تو بجا است امام زین العابدین فرمود زمانه تا مل کن تا جوع تو باز دهم ناگاه او از تقاره فرو شست موزن آغاز بانگ نماز کرد امام زین العابدین گفت اسب پسر زید بدان و آگاه باش که نوبت جد پدر من است که پنج وقت همین نواخت می نوازند تو بنوبت پنج زوزه فنا غوری از سر دور کن و غزه شو که درین سراسه فاسع هر کس پیخ زوزه نوبت او امانت ناما قیام قیامت باقیست و در دارالضرب امامت سکه سعادت بر نام ناخواهند زد و بر منابر عزت و کرامت خطبه فضیلت بنام ناخواهند خواند

تا دور روزگار بود و دور و راست	تا نام کانیا بود نام نام است
--------------------------------	------------------------------

پسر زید چون این کلمات بشنید خاموش شد و حاضران مجلس از فصاحت زبان شاه زاده زین و زمان تعجب ماندند و در وقت الاحباب آورده که میان امام زین العابدین علیه السلام و پسر زید بسیار مباحثات واقع شد که تفصیل آن موجب تطویل است القصه سخن بجای رسید که علی بن حسین گفته که ای زید در خانه با جبرئیل فرود آمده یاد رخا نشما و ابیت بطهر کرم تظیر ادر حق مانا دل شده یاد و حق نشما و نوازشما و دوسه القربیه در باره با است یاد باره شما همچنین میگفت تار عشه بریزید افتاد و سستی بر اعضا و اطوار گشت گفت با ابن الحسین ازین سخنان و در گذر فارغ من حاجتی بخدا تا روا کنم امام زین العابدین گفت قائل پدر مرا بمن ده تا انتقام پدر از و بکشم زید پسر دران کو فورا طلب نموده دران امر گفتگو با کرد که تفصیل آن در وقت الاحباب است عاقبت خود شش فصل شده و روک بزین العابدین کرده گفت حاجتی دیگر نخواه گفت حاجتی دیگر انست که سر پدرم را با سر براس برادران و خویشان بمن ده تا بدم و با تن باس ایشان محقق سازم گفت این حاجت رواست حاجتی دیگر نخواه امام زین العابدین گفت مرا با بل من اجازت فرما که تا بمردم و بدم و بر سر و منده چند نیکو را خود با شیم و خود را بعبادت و طاعت حق بجانم تعالی مشغول سازیم زید گفت ابن مرا دم

حاصل است از اسانے داشتند و سے دیگر حیثیت گفت فردا روز ادینیہ است مرا اجازت فرمای تا بر
 منبر حدیث بزرگوار خطبہ شکر حمد و ثناءے باری تعالیٰ جل و علا و بیج و نعمت رسول صلی اللہ علیہ وسلم باصفا رسانم
 نیز گفت این از دوسے تو نیز بر ارم و امر خطابت فردا تو بگذارم چون روز دیگر شد نیز از وعدہ خطا
 امام زین العابدین بشیان گشت و خطیب ضعیف شافی را مقرر کرد کہ خطبہ بخواند و منادی کرد کہ مردمان
 در مسجد جامع حاضر آیند چون مردمان نماز حاضر شد خطیب بر منبر رفت زبان بسائیش الی ابو سفیان
 بکشود و در خدمت ال ابو طاہر گفت بسیار نمود و بطلان امامت امام حسین را بیان کرد بحیثیت و ولایت
 نیز بر اعمیان کرد امام زین العابدین بی طاقت شد و خود را نگاہ نتوانست داشت اواز داد کہ یکتا
 انت تقوم یعنی اسے مرد شائے تو بہ خطیب ہستے مرا بن قوم را کہ رضاے مخلوق را اختیار کرد سے
 بر غضب خالق و دین بدیناے دون از دست دادے۔

پیر دے نفس مہو اسیکنے	راہ حق انیت خطا میکنے
در حق اختیار نگوی سخن	مرحت اشہار ادا میکنے
ال عباد از ہمہ فاضل ترند	وہم چنین قوم چرا میکنے

پس امام زین العابدین رو سے نیز بزرگوارہ گفت وعدہ کرده بودے و سے روز مرا بفرمود و فاکن و
 دام عمدے کہ بر خود بستہ از دفرمود ادا کن اجازت دے تا بر منبر ایم و چنان خطبہ کہ رضاے خدا و رسول
 بدان باز بستہ باشد بخوانم و کلماتے کہ ستمان مست معانے ان گشتہ شتاب و ناجور شوند ادا کن
 نیز گفت کہ بر منبر رفتن حاجت نیست ہم بخا بر پا ایستادہ سخن کہ خوابی بگوی بعد از ان حسب استدعا
 اہل و عشق و اشرف شام اجازت داد امام زین العابدین ببالاے منبر برآمد و خطبہ شش بر حمد الہی و
 نعمت حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ وسلم ادا فرمود و بروجے کہ ہمام ادا ہم صفحائے شیرین زبان
 بہدت تعریف ان نرسد و بصا برضا بر بلنایے زیبا بیان با سر توصیف ان راہ نیابد بدایع الفاظ و کلمات
 چون و دایع مسائل اہل دین بر غوامض بلاغت محتوی و حقائق معانے جان فزایش مانند دقایق
 و لایل ارباب یقین بر لطایف براعت و فصاحت شش و منطوے۔

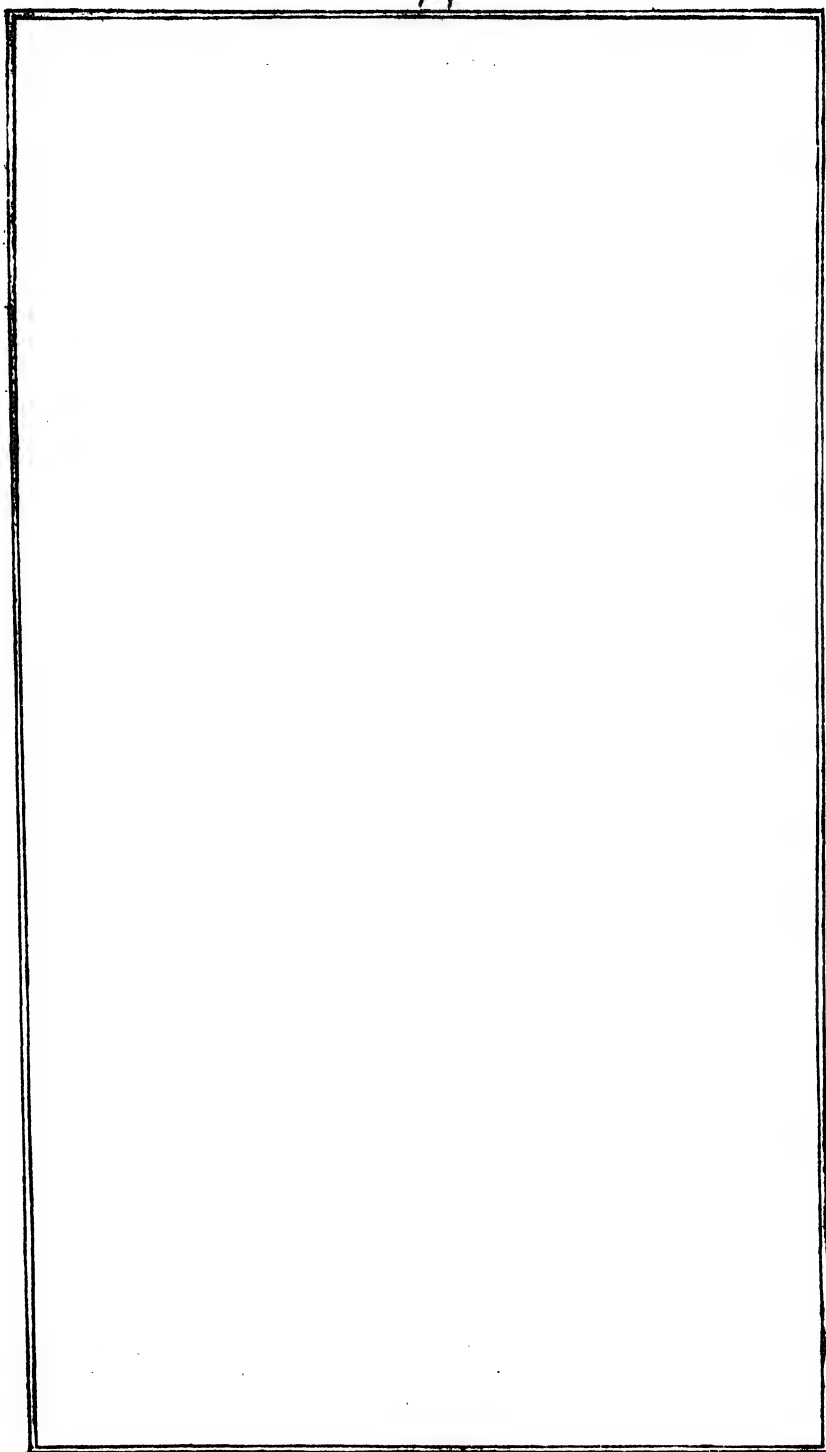
لواع کلا تش چہ مرا عالمگیر	نظر ایست سخنانش چہ ماہ نور افزاے
بدین لطافت و خوبی ادا کردے	سپاس نیز دواوصاف خواہم دوسراے

بعد از حمد و صلوة و غلبتے فرمود کہ ہر راولیغ از تاثیران نرم و مجیع سینما از شعلہ نصرت و سے گرم شد پس
از آنکہ دید ہا شکبار و دلہا بے قرار و بے آرام گشت فرمود کہ اے اہل شام ہر کہ مرا خداوند اندو
آنکہ خداوند اندو۔

انا ابن المصطفیٰ سید انیسار

انا ابن رسول اللہ مختار

نعم پیر صاحب موعج و خداوند تاج و دوج و نعم فرزند را کب البراق و انقل ہم پیران بالاتفاق و نعم
پیر مسافر بویح الذلی سرے و پیر مجاہد حرم قلاب تو سین ادا و نے و نعم پیر خطیب نادجی الی عبد
ما و جی و نعم پیر غنایب گلشن علمہ شدید القوے و نعم پیر خواجہ شرب و بلجام نعم پیر صدر سندا مصطفیٰ
و نعم پیر حبیب الدین محمد بن رسول اللہ و نعم پیر شمسوار بنشار ہل اتی و شہر یار تخت گاہ لافنے و نعم پیر
صاحب مناصب و منظر غرائب علی ابن ابی طالب و نعم پیر وصی و فی بہاد و منقل خزائن امارتہ اعلم
و علی بابا ہر گاہ کہ ابن شاہزادہ زین العابدین گفتے انا ابن حسین غریو از خلق برادر سے و بعد از آن
جد و پدر فرمود و نعم پیر فخر خیر المرسلین سیدہ نساء العالمین نعم پیر گوہر برج فاطمہ بفقہ سننے و اختر
برج من اذا با فقہ ادا سے نعم پیر مادر سادات و شیخہ عمرہ عرسات قبول عذرا بیٹنے فاطمہ زہرا و نعم
برادر زادہ سبط رسول و قرۃ العین قبول امام متقی بیٹنے امام حسن و نعم پیر شہید نظام و غریب محمود نوثر
مصطفیٰ و سرور سینہ مرتضیٰ تبارکے کرب و بلا بیٹنے کربلا و رحیل خروش و فغان از اہل نابلس بہ است
و از اوار گریستن مردمان غریو در شہر و مشق افتاد ازین غلغلہ بزم تہر سیدہ و از بیم غوغا بر خود بلزیز و زون
را اشارہ کرد تا بانگ نماز گوید و سخن را برابر امام زین العابدین منقطع کرد و ناموزون بجا ست و گفت اللہ
اکبر اللہ اکبر امام زین العابدین گفت نعم لاشی اکبر منہ موزون گفت اشہد ان لا الہ الا اللہ امام گفت نعم
سیدہ و و سے و بعض روایت گفت شہد یحیی و وحی موزون گفت اشہد ان محمد رسول اللہ امام
زین العابدین گفت نعم محمد رسول اللہ و علماء از سر برداشت و نرو موزون انگند و گیسو ہاسے تنگیں پر لگند
کردہ گفت اے موزون بحق یقین محمد تو سو گند کہ بجزمان تو وقت کن موزون خاموش شد شاہزادہ رودی
پیرینہ کردہ فرمود کہ اے پیر معاویہ این رسول صلی اللہ علیہ وسلم جد تو بود یا جد من اگر گوی جد تو
بود و رنج صریح است و تمام عالم میدانند کہ دروغ گفتہ باشی و اگر گوی کہ جد من بود پس ترا چہ خبر بران داشت
کہ پدرم را کہ بہترین عزت روحانی صلی اللہ علیہ وسلم فرمودی تا شہید کردند و محذرات سر و قات عصمت



ع و درمواختی اور دہ کہ امام زین
العابدین علی بن الحسین رحمہ اللہ و اولیاءہا الناس اجمعین حب الاسلام
فوالہ باج نہا حکم حق صابر علینا عار و فخر و راجع نفعتنا مالے الناس یعنی اسے مردمان دوست
دارید مارا مثل دوستے اسلام یعنی این نوع دوستے کیند باما کہ خدا اور سونخی ابان امر کردہ اندو از حد شرع
گذرنا پیدا اسلام را پس بخدا سوگند کہ این دوستے با فرط شایعہ تیرہ رسید کہ عیب و عار شد بر بادورید
دیگر انکہ دوستے بحدی رسانند کہ نقص دوم را دیدند و مردم یعنی نسبت دادید باہل بیت خیرے چند
کہ ایشان از ان برنجی عری بودند و از ان نقص خود میدانستند۔

اما کرامات و خوارق عادات او بسیار است در شواهد النبوة از بعضی نقارات آورده که
روز سه بدر خانه علی بن الحسین رحمت فرموده که او از دهم بیستم تا بیرون آمد و دهه سلام
کرد و دو عاقلتم جواب من باز داد پس بیای دیوارے آمد و گفت اے فلان ابن دیوار را می بینی
گفتم بله یا بن رسول الله گفت روزی تکیه برین دیوار کرده بودم و اندوه گین بودم ناگاه دیدم که
مردی خوب منظر با جامه های نیکو در پیش روے من ایستاده و درین نظر میکنند بعد از آن گفت
یا علی بن الحسین چرا ترا اندوه گین می بینم اگر اندوه تو از برای دینا است دنیا فخرتے است حاضر
که بخور و از آن برف و فاجر گفتم اندوه من از برای دینا نیست و دینا چنانست که تو میگوئی پس گفت اگر
اندوه تو از برای آخرت است این و عذر ایست صادق و حکم خواهد کرد و در آن پادشاهی حاضر گفتم
اندوه من از برای آخرت است و آخرت جهان خواهد بود که تو میگوئی پس گفت اے علی اندوه تو از

برآید چیت گفتیم برسم از فتنه ابن زبیر گفت اسے علی بچکس را دیدے کہ از خداے تعالے
 چیزے خواست کہ بوسے مذاو گفتیم بچکس را دیدے کہ از خداے تعالے ترسید و کفایت
 کار دے نکرد گفتیم سنے بعد از ان غایب شد مر گفتند یا علی بن الحسین این خضر بود و علیہ السلام کہ
 بانوار میکشند این قصه را بنحی عقلانی نیز در اصابه و زده و از انجمله است کہ حسین دی گفتہ است کہ در پیش علی بن الحسین بود بعضی
 اند عنہ جوئے از عصافہ نگر دے میگشتند و بانگ سنے کردند فرمود کہ اسے فلان بیچ میدانے
 کہ این عصافہ نیز بگویند گفتیم نے گفت تقدیس پروردگار خود میکنند و قوت امر و خود سے طلبند و
 از انجمله است کہ روزے با جمعی از اولاد و مواسے و غیر ایشان بصرایرون آمدہ بود سفرہ نہادند و نہاد
 چاشت خوردند اہو سے آمد و نزدیک ایشان بالیتاد و سے بوسے کرد کہ علی بن حسین بن علی بن
 ابی طالبم و مادر من فاطمہ بنت رسول اللہ است بیا و با ما چاشت بخوران اہو آمد و با ایشان خیرے
 خورد چندان کہ خواست پس بکسوفت بعضے از غلامان و سے گفتند کہ باز در اینجا خون فرمود کہ دیر از خفا
 خواہم داد زہار مرا باز اند گفتند نیا مذاو ہم گفت من علی بن حسین بن علی بن ابی طالبم مادر من فاطمہ بنت
 رسول اللہ است بیا و با ما چاشت بخوران اہو باز آمد و بامیدہ بالیتاد و با ایشان خیرے خوردن
 اعانہ کردیکے از انجاعت دست بر پشت و سے نہاد و سے بر مید علی بن الحسین رضی اللہ تعالی
 عنہما با و سے گفت بر انداختے زہار مرا ہرگز دیگر با تو سخن نخواہم گفت و از انجمله است کہ روزے نافہ
 و سے در راہ کاہلی میکرد و سنے رفت و در اینجا بانیہ و تازیانہ و عصافہ بوسے نمود و گفت تیر تر برو و اگر نہ
 ترایا این تازیانہ و عصافہ ہم ان ستر نیز رفتن گرفتہ و بعد از ان دیگر کاہلی نکرد و از انجمله است
 کہ روزے با صحاب خود و صحابہ شستہ بود تا گاہ اہو سے آمد و در برابر و سے بالیتاد دست خود برین
 میزد و بانگے میکرد و حاضران گفتند یا ابن رسول اللہ این اہو بچہ چہ میگیدہ فرمود میگوید کہ فلان قرشے
 دیر و بچہ مرا گرفتہ است و من از دے بازویر اشیر نہادہ آم در دل بعضے حاضران انکار سے دآمد
 کسے را بفرستاد تا ان قرشے را آورد و فرمود کہ این اہو از تو شکایت میکند کہ دیر و بچہ ویرا گرفتہ
 و از انوقت و ہر اشیر نہادہ اکنون ازین درخواست میکند کہ از تو درخواستم بچہ ویرا بوسے یا زدی تا شیر نہاد
 و چون شیر دہد تو بازگردانند ازین قرشے بچہ ویرا حاضر کرد و ہر اشیر داد علی بن الحسین رضی اللہ تعالی
 عنہما از ان قرشے سوال کرد کہ ان اہو بچہ بوسے بخشد بخشید و علی بن الحسین نیز ویرا باورش بخشید

اویا بچہ خود روان شد و بانگے میکر و گفتند یا ابن رسول اللہ چہ میگوید فرمود که شمار او عا می کنند و میگوید جزا
 کم اللہ خیراً و از آنجمله آنست که در شبیکه وفات میکر و فرزند خود محمد باقر را گفت اے پسر بر اے من اب
 وضو بیا را و گوشت اب دیگر بیا که درین اب جانور سے مرده است شب تاریک بود چراغ آورد و حقیقتاً
 کرد و موشے در ان اب مرده بود اب دیگر آورد و وضو ساخت و گوشت اے فرزند اشب و عده من سید
 است و ویرا وصیت کرد و از آنجمله آنست که در بر نایاب بود که چون بکله میرفت تا زمانه پیش پلان وے
 می او بخت جمع حاجت بان نے شد که در بر نایاب بود که چون بکله میرفت تا زمانه پیش پلان وے
 کروان نافه بر سر قبر وے آمد و سینہ بر زمین نهاد و ناله می کرد اما م محمد باقر بنی اللہ غنم آمد و گوشت بر نر
 که خدا سے تعالیٰ برکت داد و تراب ریخت گفت ویرا بگذرید که میر دوست روز انجا بود بعد و بر دوازده
 آنست که در طواف دست زدن و مر وے بر حجر الاسود چسبیده بود هر چند بعد که در انجا باز نشد و دم
 گفتند و ستمای ایشا نر اے باید برید ناگاه در ان میان علی بن الحسین رضی اللہ تعالیٰ عنہما
 رسید و انرا وید پیش آمد و دست مبارک بر ایشان مالید و ستمای ایشا نر کشاده شد و بر
 و از آنجمله آنست که منال بن عمر گوید که حج رفتم بودم بر علی بن الحسین رم در آمدن من پرسید که حال خیر
 بن کامل الاسدی چیست گفتم که ویرا در کوفه زنده گذارشته ام دست بدعا بر او و گوشت اللهم اذقہ تراب النبی
 اللهم اذقہ تراب النبی یعنی بار خدا با بچش ان او را گرمی اهن و اے خدا سے من بخشان او را گرمی نش
 چون بکوفه باز گشتم مختار بن ابی عبید خروج کرده بود با وے سابقه دوستی داشتم سوار شدم
 تا با وے ملاقات کنم چون بوے رسیدم سوار میشد با وے همراه شدم بهوضی رسید و بایستاد
 و انتظار کسے بر دناگاه خرمید را حاضر کردند مختار گفت الحمد لله که خدا سے تعالیٰ مرا از تو دوست
 داد و جلا در طلب کرد بفرمود تا دست با وے ویرا برید و پاسے با وے ویرا برید بعد از ان
 آتش بیارید آتش او زنده و خرمید را در میان ان کردند و آتش در انجا زنده تا وے بسوخت چون انرا
 مشاهده کردم گفتم سبحان اللہ مختار از من پرسید که چرا سبحان اللہ گفتمی قصه دعاے علی بن الحسین را
 رنم با وے گفتم مرا سوگند داد که تو خود شنیدے انرا از وے گفتم بی فرو و آمد و دو رکعت نماز گذارد
 و بعد از ان ساعتی وزنگ کرده سجد سجد و نماز و تلوید سے در سجده بود پس برداشت و روان شد
 در منینادی روان شدم ماهه بر مرغانه من افتاد ویرا احرا عه کردم که فردای که طعانی حاضر کنم گفت اسی

منال مازخودا کے کہ خدا سے تعالیٰ دعا سے علی بن الحسین راہم اجابت کر دیس میگونی کہ یہاں
 چیزے خوبیم امروزر و فرانت کہ روزہ داریم شکرانہ آنرا کہ خدا سے تعالیٰ مرا این توفیق داد و در
 روضۃ الاحباب و شواہد النبوة و بسیارے از تواریخ آورده کہ بعد از قتل امیر المومنین حسین رضی اللہ عنہ
 بن الخنیفہ رضی اللہ عنہ پیش علی بن الحسین آمد و گفت من عم تو ام و بہن از تو بزرگترم و بامامت سرفراز
 ترم سلاح رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مین دہ علی بن الحسین رم گفت اسے عم از خدا سے تعالیٰ
 تہرس و دعویٰ بنی حق تو نیست مکن دیگر بار محمد بن الخنیفہ مبالغہ کر دفرمود کہ اسے عم بیات پیش حاکی
 دیدم کہ میان ما حکم کند گفت ان حکم کیست فرمود کہ حجر الاسود ہر دو پیش وے آمدن فرمود کہ اسے عم سخن
 گوئی سخن گفت چہ جواب نیامد بعد از ان امام دست بدعا برداشت و در بعضی روایت دو کعبت
 نماز گزار و خدا سے تعالیٰ را با سما سے نظام بخواند و طلب ان کر و کہ حجر الاسود را بسج او دیس
 روسے بحر الاسود کر و گفت بحق انخدا یکے موافق بنی گمان خود را در تو نماودہ است کہ ما را خبر کن کہ امانت
 و وصایت بعد از حسین بن علی حق کیست حجر الاسود ہر دو بچند چنانکہ نزدیک بود کہ از جاسے خود بچند
 و بزبان مہلبے فصیح گفت کہ ای محمد مسلم و ار کہ امانت و وصایت بعد از حسین بن علی حق علی بن الحسین است
 و در صواعق محرقة و شواہد النبوة آورده کہ عبد الملک بن مروان بکجاح نوشت کہ از قتل نبی عبد المطلب
 اقتضاب غامی کہ ال ابو سفیان و ان مبالغہ نمودند مدت ملک ایشان زود منتقطع شد و ان نوشتہ
 را پنهان بکجاح فرستاد علی بن الحسین رضی اللہ عنہ اگاہ شد بعبد الملک نوشت کہ فلان روز
 فلان ساعت بکجاح مکتوبے چنان و چنین نوشتے رسول صلی اللہ علیہ وسلم مرا خبر
 او داد و ان نوشتہ را بغلامے داد و بر رجا بسلہ خود سوار کر دہوے فرستاد چون عبد الملک
 سمیع آنرا موافق کتابت خود یافت دانست کہ ان حق است بسیار شد و مان شد و ان را حلقہ
 را انقدر و را ہم کہ طافت داشت بار کر دہوے فرستاد و در صواعق گفت کہ چون کتاب بعبد الملک سید
 دید کہ تاریخ ان موافق تاریخ کتابتے است کہ او بکجاح نوشتہ وہان و تنقے کہ رسول خود را نزد بکجاح
 روانہ کر دہوے غلام امام نیز بیرون آمدہ بنا برین بروئے ظاہر شد کہ زین العابدین علی بن الحسین
 رحم صاحب کشف است و اینتنے برو منکشف شدہ انکاہ ویرا خوشحالی دست داد و یکبار علوار قماش و از
 پندہ غلام امام کر دہ جبت و فرستاد و التماس نمود کہ از دعا خیر اورا فراموش نکند رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔

الاطلاق ثناب نقش خاتم دینی و معیت و سے نے اخبار الاول للقرمانی کان اسمہ قیقا قصیراً و نقش
خاتمہ و ما توفیۃ الابلہ و کئے روضۃ الاحباب نفی قابل الخیر و نے دول القرمانی کان رضی اللہ عنہ یقول
لاولادہ یا بنی اذما صابکم مصیبتہ من الدینا و نزل کلم فاقۃ او امر قان فلیتوفھا الرحل شکم وضو للصلوۃ لیس
اربع رکعات او کتین فاذا فرغ من صلوۃ فلیقل یا موضع کل شکوی یا سلت کل بخوی یا شائے
کل بلوس یا عالم کل خفیۃ یا کاشف ما یشاؤ من کل بلیۃ ادعوک دعاؤ من اشدت فاقۃ و صغفت نوت
و قلت حیلۃ دعا و الغریب الفرق الفقیر الذرے لا یجد کشف ما ہو فیہ الا انت یا رحمہ رب العالمین لا الہ الا انت
سبحانک انے کنت من الظالمین قال رضی اللہ عنہ لایدعوہ احد اصابعہ بلہ و الا فرجہ اللہ عنہ
ومن دعا رضی اللہ عنہ الم کما سات فاحسنت اسے فاذا عدت قعد علی اما اولادہ انجناب
از باب اخبار در ان اختلاف بسیار کردہ اندیشے را عقیدہ انکہ انجناب را پانزدہ فرزند بود و ہشت
پسر و ہفت دختر و کمال الدین محمد بن طلحہ و عبد اللہ بن جناب اعتقاد کردہ اند کہ انام بن العابدین را اولاد و دختر
بنودہ و تریان گزیدہ مسطور است کہ بروایتی ان امام عالی گمر یازدہ پسر و نہ دختر داشت و از اسات
اولاد کوثر انجناب ہشت اسم در اکثر کتب اہل خبر است بر بموجب کہ مذکور بگرد و محمد الباقی کہ از نام علیہ
فاطمہ بنت الحسن تولد شدہ بود و زید کہ در کوفہ سعادت رسید و عمر و عبد اللہ و حسین
و علی کہ بقول گزیدہ فطس لقب داشت و نام مادرین ہفت نام از محمد بن محمد بن ابی شیبہ و صفیہ و زیدہ
انست کہ نوشتہ میشود و زید و فاطمہ و ام کلثوم و از تریان گزیدہ چنان مستفاد میگردد کہ نام اسم
طایفہ از جلا ساسے نبات امام زین العابدین است سلام اللہ علیہ کذا فی روضۃ الاحباب
للسید جمال الدین محدث -

محمد بن علی بن الحسین رضی اللہ عنہ

در شواہد البیوہ اورودہ کہ وہ امام نجم است کینت آداب و جفا است و لقب و سے باقر و سیدہ زکریا
لبنجرہ فی العلم و ہو تفسیر فی تاریخ ابن خلکان انما قبل الباقی لا یتقر فی العلم اسے توسع و اتقر
التوسع و غیر بقول الشاعر -

و خبر من یبے علی الاجل

یا باقر العلم لاہل التقی

و انما عدل قرمانی کہ ابن شمر طبری گفتہ و ہواحد الایۃ الثانی عشر فی اعتقاد الائمہ علیہ السلام باقر و ہفت از بقیر الارض

گرفتند یعنی شگاف زمین و مخفیات انرا بیرون آورد و ظاهر ساخت و او را با قرآن جہت میگفتند
کہ انہا مخفیات کتور معارف و حقایق احکام و لطایف حکم میفرمود و چنانچہ مخفی نیست مگر بر کسیکہ بصیرت
وے نفس و سہریت وے فاسد گشتہ باشد و انان جہت در شان او گفتند کہ وے باقر
و جامع دشا ہر و ران عالم بود و صفائی قلب و ذکاے علم و طہارت نفس و شرافت خلقت و است
عمر شریف خود و اطاعت خداے تعالیٰ صرفت سے نمود۔

و تے روضۃ الاحباب نقیش باقر لقب بذلک لقبقرہ اے تو سونے العلم و قبول کمال اندین بن طلحہ
ہاوی تیز زجملہ القاب انتخاب است و فی الشواہد و اخبار الاول للقرآنے و روضۃ الاحباب مادر وے
فاطمہ بود و بنت الحسن بن علی بن ابی طالب رم و ابن خلکان گفتہ امام عبدالمذنبت الحسن
بن علی بن ابی طالب علیم السلام در منتخب السیراوردہ کہ مادرش ام عبدالمذنبت الحسن بن علی بن ابی
طالب رم با بچہ امام محمد باقر باشے است از دو ماشے تولد نمودہ و علوی است از دو علوے بوجود
آمدہ کذا نے روضۃ الاحباب در شواہد و روضۃ الاحباب اوردہ کہ ولادت او

روز جمعہ سیوم صفر سنہ سبع و خمسين من الهجرة در مدینہ
اتفاق افتاد و پیش از قتل امیر المومنین حسین رضی اللہ عنہ بیسہ سال و وفات وی در سنہ اربع
عشرۃ فی تاریخ ابن خلکان نو نے نے شہر ربیع الاول سنہ ثلاث عشرۃ و مائتہ و قبل فی الثمان عشرۃ

من صفر سنہ اربع عشرۃ و قبل سبع عشرۃ و قبل ثمان عشرۃ بالحیمۃ و نقل اے المدینہ و دفن
بالقیع نے القبر الذی فیہ ابوہ و عم امیر الحسن بن علی صلوات اللہ و سلامہ علیہم نے القبرۃ الے قبت

قبر العباس رضی اللہ عنہ و نے دول الاسلام الذہبی نے سنہ اربع عشرۃ مات الامام ابو جعفر محمد
بن علی بن الحسین العلوی الباقرا فقیہ و لہ ثمان و خمسون سنہ و نے روضۃ الاحباب و شواہد
ابو جعفر و وقت شہادت امام حسین سے سالہ و در زمان وفات پدر خود امام زین العابدین عی و
سالہ بود و در سنہ اربع عشرۃ و مائتہ فوت شدہ برین روایت کہ اصح اقوال است مدت عمر غریب نجباء
و ہفت سال باشد و غیر بن نیز گفتہ اند مختص السیراوردہ کہ وفات وے و ردی ایچہ سنہ اربع عشرۃ و مائتہ
و مدت عمرش نجباء و نہ سال بود و در ترجمہ صواعق گفتہ سن او نجباء و ہشت سال بود و فی روضۃ الاحباب
زمان امانش نوزدہ سال در تاریخ گزیدہ مسطور است کہ بروایت علمائے شیوہ ہشتام بن ابی الملک

بن مروان ابن امام عالی مقام از ہر دو مدرّس ہما نوش باتفاق علمائے ملت گورستان بقیع است
نزدیک مرقد ہشت ائین امام زین العابدین سلام اللہ علیہ اسے یوم الدین و رقبہ کہ عباس ابن
عبد المطلب مدفونست و وفات وے و زمان ابراہیم بن الولید واقع شدہ کہ اسے اخبار الدول
للقرمانہ در عمر وے سے قول است پنجہ ہفت و پنجہ ہشت و پنجہ نہ الاول ہوا ص ۴۰۴ *

فی مناقبہ

نے روفتہ الاحباب علوشان ابن امام ستودہ انجام نذران مرتبہ است کہ ظلم و زبان شیخ
ان تو اندر دوسو مکان ابن قدو ۱۵۰ و ایل و او از زمان نہ بنیاد ایست کہ زبان قائم فیصل ان را
تحریر تو اندر دوفو فضل و کماش در اکثر کتب مطول سیرہ مطور است و غارت مجید و عیالاش در بطون
صحائف مذکور حقیقت امانش بموجب نص ابای عالیشان متعین و کثرت کراتش در منشآت
محبان خاندانش مبین و نے تنزیب النوادے محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیہ
الہاشمۃ المدنی ابو جعفر المعروف بالباقری سے بزرگ لانا بقول علم اسے شہد غفرت اصد و علم خیمہ و امام
عبد المذنب الحسن بن علی بن ابی طالب و ہوتا ہے جلیل امام باقر علیہ جلالہ معد و فی فقہاء
المدنیۃ و ایتیم سمع جابر آو انسا و سمع جماعت من کبار التابعین کا بن السیّد و ابن الحنفیہ و غیر
و روے عنہ ابو اسحاق السبّعی و عطاء بن ابی ریح و عمر بن دینار و الاعمش و ہوا سن منہ الزہری
در جمعیتہ و خلائیق انرون من التابعین و کبار الایمہ و روے لہ البخاری و مسلم قال الزہری یونی
ستہ اربع عشرہ و ماتہ و قال یحییٰ ابن معین ستہ و ثمان عشرہ و قال المذائبی ستہ سبع عشرہ و ہوا
ابن ثلاث و سبعین سنہ و قال ابو نعیم ابن ثلاث و سبعین و نے تاریخ البخاری عن ابنہ جعفر انہ
توفی و ہوا بن ثمان و عین ستہ و حمہ المدد و نے اخبار الدول للقرمانہ لم یظہر عن احد من ولد الحسن
و الحسین من علم الدین و السنن و علم القرآن و السیر و فنون الادب ما ظہر عن ابی جعفر الباقری و نے
عنہ نے معالم الدین بقایا الصحابہ و وجوہ التابعین یعنی نہ ظاہر شدہ است از احدے از اولاد و نے
از علم دین و سخت و علم قرآن و سیر و فنون ادب انچہ ظاہر شدہ است از ابی جعفر باقر و روایت
کرده اند از وے بقایا کے صحابہ و اعیان تابعین و کماطے فارے در شرح شفاے قاضی عیاض

وحدیث شمایل گفتہ محمد بن علی ابو جعفر الباقری سے بلقیعہ نے العلم اسے تو سوغیہ روئے عن ابویہ و
جابر و ابن عمر و طاہفہ و عن ابی جعفر الصادق و الزہرے و ابن حنیف و الادارعی و اخرون انج الامت
استہ فی محمد بن علی یمن است ابو جعفر باقر نامیدہ شد بان سبب تبرأ و در علم یعنی توسع در
روایت کردہ است از پدر و مادر خود و جابر و ابن عمر و گروہی و از دوسے روایت کردہ اند پس ابو جعفر صادق
و زہرے و ابن حنیف و از اسے دیگران و روایت کردہ اند براسے و صاحبان صحاح شنگانہ پس
امام باقر جابر و انس و ابن عمر و ابی سعید خدرے و از پدر خود امام زین العابدین و مادر خود ام عبد اللہ
بنت الحسن و کم پدر خود محمد بن الحنفیہ و سید ابن السبب و غیر ہم روایت دار و از دوسے پس شرح جعفر
و ابو اسحاق سیع و عطاء بن ریح و عمر بن دینار و ارج و زہرے و ربیعہ و ابن حنیف و از اسے و مخول ابن
راشد و غیر ہم روایت دارند و در ترجمہ صواعق گفتہ کہ باقر رضی اللہ عنہ در مقامات عارفین چندان
رسوخ داشت کہ استہ و اصفین از وصف ان گنگ و لال است و در سلوک و معارف بخوان بسیار
دارد و یمن شرف و برکاتی است کہ ابن ہر نے از جابر روایت کردہ کہ ابو جعفر باقر اگفت و وقتکہ
صغیر بود کہ پیامبر ترا سلام میرساند خصا مجلس گفتہ اسے جابر کیفیت از براسے ما واضح کن جابر گفت
تر در رسول صلی اللہ علیہ وسلم نشستہ بودم و حسین در کنار انحضرت بودم اگفت اسے جابر حسین را پس
خواہد شد کہ نام او علی باشد چون روز قیامت در آید مناد سے ندا کند باید کہ سید عابدین بن زینر
پس حسین کہ نام او علی است بنیزد باز فرمود کہ ابن علی را پس سے خواہد شد نام او محمد خواہد بود اگر
زمان اورا در بابے سلام من یاد رسانے و شواہد البتہ و در وقتہ الاحباب ^{و البازۃ للوفیۃ} شفعلا
قداح کہ روایت میکند از جعفر صادق رضی اللہ عنہ و از پدر خویش باقر رضی اللہ عنہ نقل میفرماید کہ گفت
روزے پیش جابر بن عبد اللہ انصار سے درآمد و او مکفوف البصر بود سلام کردم بہ جواب مبارک
نمودہ پرسید کہ کویتے گفتیم محمد بن علی بن حسین اگفت نزدیکی پیش اورقم سے دوست مرا سپرد
و چون خواست کہ پاسے ما بہو سد و ترشہم گفت حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم میرساند
گفتم علی رسول اللہ السلام و رحمۃ اللہ وبرکاتہ انی صورت چگونہ بود یا جابر و یک کیفیت انحضرت مرا یاد
کردہ گفت روزے در خدمت رسول صلی اللہ علیہ وسلم بودم فرمود کہ بعلک بتقے حقے لقیے رجلا من
ولدی بقال لہ محمد بن علی بن الحسین سبب اللہ النور و الحکمتہ فاقرہ منی السلام یعنی اسے جابر شاہد

ہائے اہل زمان کہ ملاقات کنی با کیے از اولاد من کہ اور احمد بن علی بن الحسن
 گویند خداے تعالیٰ ویرانور حکمت دید پس اور اسلام از من برسانے و بعض
 از فضل اخبار جنین روایت کردہ اند کہ جابر بن عبد اللہ گفت کہ رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم با من گفت او شک بقی حتی تلقی ولد آمن الحسین بعث الی محمد
 یبعث علیہم الدین یقرآن اذ القیۃ فافتراہ منی السلام یعنی اے جابر شاید
 کہ تو بمانے تا باقر نزد من کہ از نسل حسین باشد ملاقات کنے کہ اور احمد گویند علیہم
 دین را بکشاید و تھے کہ ملاقات کنے اور اپس برسانے اور از من سلامے دے
 و رفت الاحباب کہ احمد بن محمد بن عیسیٰ روایت کرد کہ جابر بن عبد اللہ
 انصارے در مسجد رسول صلی اللہ علیہ وسلم نشست بود و عمامہ سیاہ بر سر بست
 و گاہے نذایس کرد کہ یا باقر و مردم مدینہ میگفتند کہ جابر سخن بہودہ میگوید و اسے
 کہ مسے نذر دہ زبان میسرا ند جابر میگفت بخدا سوگند کہ این سخن بہودہ نیست
 زیرا کہ از رسول خدا شنیدہ ام کہ با من میگفت ستر در رکعتا منی احمد اسے
 و شمالیہ اشمالی میقر العسلم یقراینے در بابے مردیر از من نام من نام او ست
 و خصات و خلعت من است گافہ علم را شکافنے و در شواہد آورده کہ در بعض روایات جنین
 آمدہ است کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم جابر را گفت کہ بقاے تو بعد از ملاقات
 و بعد از کے خوابد بود ہم در ان چند روز جابر وفات کرد رضی اللہ عنہ این حدیث
 را بسیارے از اہل سیر و تواریخ در کتاب خود آورده اند چنانچہ صاحب
 روضۃ الصفا و اخبار الدول للقرانی و منتخب السیر و غیرہ انتہی و فی توفیق
 المستقلا نے محمد بن الحسین بن علی بن ابی طالب ابو جعفر السافرقیۃ
 فاضل من المربۃ مات سنۃ بضع و عشرۃ و فی خلاصۃ التذہیب للشیخ فاضل الدین
 محمد بن علی ابو جعفر المدنی الاسام المعروف بالساقی من ابیہ و ابی سید
 و جابر و ابن عمرو و طافقتہ و عتہ ابنہ جعفر و التہذیب و نحوہ ابن راشد خلق قال
 ابن سعۃ ثقتہ کثیر الحدیث و وثقہ العجلی قال ابو نعیم تو نے سنۃ اربع عشرۃ و یاتہ۔

فصل در اخبار امام محمد باقر علیه السلام و نیزی از کلمات او فی مطالب اهل
 لامام کمال الدین الشافعی علی جابر یعنی گفت جابر گفت مرا محمد باقر روزی ای جابر بن
 مشغول قلبم گفتن چیست شغل قلب تو گفت ای جابر کسیکه داخل شد در قلب مناس
 دین خدا مشغول نگردد اند او را غیر او ای جابر هیچ میدانی که دنیا چیست نیست
 آن مگر محب که سواری می کند برو و پارچه کمی پوشد آزا و زنی که عاشق او شده است
 ای جابر مومن بر قباے دنیا اطمینان ندارد و از خوف آخرت مامون نباشد و از
 ذکر خدا غافل نماند آنچه شنیده است اگر گوش خود از اخبار رفته و با بینا نگردد از خود
 آنچه دیده است بچشم خود از بینیت آن پس رسیده اند ثواب برابر بر رتبه که اهل تقوی
 بکترین مردمانند از راه مومن و اکثر اند براسه شما از راه مومن اگر از مومن گنی
 تو یاد کنند ترا و اگر یاد کنند تو اعانت کنند ترا بسکه گویانند براسه حق خدا
 بسکه قائم کنند گانند امر خدا را پس بساز دنیا را که وارو شده تو در آنجا و رفتی
 از آنجا یا مانند ماله که رسید تو در خواب و چون بیدار شدی نیست با تو چیزی
 از آن نگاه دار خدا تعالی را و چیزی که طلب رعایت تو کند در دین خدا و حکمت او
 و گفت علی السلام که غنا و غرت حلال می کند و طلب مومن پس چون سیدند
 در مکان توکل و طمن گرفت در آنجا و گفت زید بن خثیمه که گفت امام باقر که شما
 می رسد مومن و غیر مومن را و نمی رسد ذاکر را و روایت کرد مسمی از امام باقر
 گفت که شنیدم کمی گفت پس خود را که دور باشی از سستی و تنگدلی
 که اینها کلید بر شر اند اگر تو سستی کنی از اداسه حق بازمانی و اگر تنگدلی
 شو بر حق صبر نتوانی کرد گفت اقلع مولی ابی جعفر که با مردم با امام با
 برای حج پس چون داخل مسجد شد دید بسوی مسجد پس بگریست تا آنکه بلند
 شد و آواز کرد یا و پس گفت قسم پر و ما درم خداست تو با مردم و ان می بیند بسوی تو

در این کتاب
 عبادت
 صبر
 و پایداری
 صفت
 عابد
 بنده
 و علی بن ابی طالب
 و علی بن ابی طالب
 و علی بن ابی طالب
 و علی بن ابی طالب

اور وہ کہ امام باقر از حال شیخین رضی اللہ تعالیٰ عنہما سوال کر ذمہ گفت انے اتولا ہما من ایشا کربیت
 دیار سے خود فرار کرتے ام نگاہ مخفیہ از حضور مجلس گفت شیخہ زعم کردہ اند کہ مدح و تولا شیخین از شا
 بسبیل تقیہ صادر میشود فرمود انما یجات الاحیاء ولا یجات الاموات فعل اللہ بہشام بن عبد الملک
 کذا و کذا مردم از زندگان سے ترسندہ از مردگان خدا سے تبارک و تعالیٰ بہشام بن عبد الملک
 چنین و چنین بخبر داد و الدار فطنے فی الصلوٰۃ عن السفیان برداتی صحیحہ و در شدہ کہ وقتیکہ عمر رضی اللہ عنہ نبویہ پوشیدہ
 شدہ بود علی رم گفت صلی اللہ علیک یا عمر و دعا کرد برو سے بعد از ان از امام باقر پرسید کہ ای چنین نیست
 کہ صلوٰۃ بر غیر بنیامنی عنہ است گفت این چنین شنیدہ ام و برین کام قابل اعتراض دارد است پس
 توجیہ ان باین طریق است کہ محتمل است علی رم قایل بعہد کراہت باشد و بقول رسول صلی اللہ
 علیہ وسلم کہ فرمود انکم صل علی ال ابی اذ نے عمل کردہ باشد

اما کرامات و خوارق عادات از وی بسیار شدہ در شواہد النبوتہ و در فتہ الاحباب روزہ نصف
 اور دہ کہ ابو بکر کہ مکفوف البصر بود گفتہ کہ روزے مرا قرار مئی اللہ عنہ گفت کہ شما ذریت رسول اید و فرمود
 کہ ارے پرسیدم کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم داشت علم جمیع البینا بود و جواب داد کہ ارے گفتم کہ شما
 نیز میراث گرفتہ اید علم پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت ارے گفتم شما اقدرت ان است کہ مردہ را
 زندہ گردانید و کور مادرزاد و ابرص را مبرک کنید از کورے و برص و غیرہ کہ مردم را از انچہ دغا نہامی خود
 بخورند و ذخیرہ سے منہد فرمود کہ ارے باذن اللہ تعالیٰ بعد از ان فرمود کہ پیش نشین پیش نشین است
 مبارک برو من فرود اور دو گفت یا شائے چشم من میاشد چنانکہ کوہ دشت و آسمان من
 را دیدم بعد از ان دست بردو سے من فرود اور و حال خود باز گشتم فرمود کہ ازین دو حال کد ام را
 میخواہے انرا کہ چشم تو بینا باشد و حساب تو بر خدا باشد و اگر خواهی کہ چشم تو نابینا باشد و چنان
 در بہشت و راسی گفتم ان میخواہم کہ چند روز نابینا باشم و عیاب و ربہشت و راسی در شواہد اوردہ کہ
 فیض بن مطر گوید کہ ابو جعفر محمد بن علی رضی اللہ عنہما در آدم و میخواستہ کہ دیر از نماز شب و عمل سوال
 کنم چون در آدم بے آنکہ سخن گویم فرمود کہ کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصل علی الراحۃ فیما
 توجبت یعنی بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ نماز میگذازد بر راحلہ ہر سو کہ متوجہ میشد و از آنجہ
 انست کہ جعفر بن محمد رضی اللہ عنہما گفتہ است کہ روزے پدر من فرمود کہ از مدت عمر من پنج سال مشای

نمانده است چون دس وفات یافت حساب کردیم راست اربے زیادت و نقصان و آنرا انجمله است
 که محمد بن علی بن الحسین رضی الله عنه برار هشام بن عبد الملک بگذاشت در انوقت که تناسل آن میکردند
 فرمود که والدین دار خراب کرده شود والد که خاک ابن را از اینجا نقل کنند و والد که هر انچه سنگها
 بنامه ان ظاهر شود چون هشام وفات یافت بفرموده وید بن هشام از خراب کرد و خاک را بر سر او نبردند
 چنانکه سنگها آن نمانده شد چون برادر کوچکتر رضی الله عنه بر ابا بگذاشت فرمود که والدین کو ذریع خروج کنند و بر ابا بگذاشتند
 و سدی را بر گزیدند و با اینجا آمدند و بر سر قصبه کنند مردمان تعجب کردند که در مدینه قصبه نمود مگر چون
 سرور آوردند قصبه نیز آوردند و آنرا انجمله است که جعفر بن محمد گفت رم که پدر من وصیت کرد که چون من
 بمیرم تو مرا غسل کن زیرا که امام راجز امام نشوید دیگر گفت که برادر تو عبد الله زود باشد که دعوی
 امامت کند و مردم را بخود خواند و بر ابا گذارد که عروسه کو تا خواهد بود چون پدر من وفات کرد برادر دم
 عبد الله دعوی امامت کرد و چندان نترسیت چنانکه پدرم گفته بود و آنرا انجمله است که دیگر
 گفته است که اجازت خواستم تا بر ابا جعفر رضی الله عنه در ایام گفتند تعجب کن که نزد یک دس
 جماعتی انداز انخوان تو چندان بر نیامد که دوازده مرد بیرون آمدند قبا با سه تنگ در بر و موزه با
 سلام کردند و بگذاشتند بعد از ان من بر دس درآمد و تقیم انجماعت را که از پیش تو بیرون آمدند
 نیشناسم ایشان چه کسانی فرمود که این برادران شما انداز قوم جن پرسیدم که ایشان
 بر شما ظاهر میشوند فرمود که ارسه همچنانکه شلپیش ماسه آید و از حال و حرام سپر سید ایشان
 نترس آید و سپر بر سهند و آنرا انجمله است که دیگر گفته است که با محمد بن علی رم میان که مدینه
 میرفتم دس بر بنبله سوار بود من بر دراز گوشه ناگاه دیدم که گرگ از بالا که فرود آمد از نزدیک
 محمد بن علی رم رسید دس بفلخ خود نگاه داشت و گرگ دست خود بر پیش زین بفلخ نهاد و تا دس
 با دس سخن گفت دس گوش میکرد پس با گرگ گفت برو که چنان کردم که بخوایسته گرگ رفت
 و با من گفت میدانی که گرگ چه میگفت گفتم الله و رسول و ابن رسول اعلم یعنی خدا و رسول او
 پس رسول او را تا نزد فرمود که دس میگفت که جفت مرادین که در دوزخ سخت شده است عا
 کن تا خدا سے تعالی ویرا خلاصی دهد و سچ تن را از نسل من بر شیعہ تو مسلط نکرد اند من گفتم که عا
 اگر دم و آنرا انجمله است که یکس از سلف گوید که در مکه بودم اشتیاق محمد بن علی بن الحسین رضی الله عنه

بر من غالب شد فاصه از براسے و سے بعد نیت رقم در ان شبیکه بعد نیت رسیدم مر باران و سرما
 سخت گرفت نیت شب بود که در سراسر و سے رسیدم و در فکر بودم که همان ساعت در کوچه یا مکتب یا بازار
 بیرون انید ناگاه او ز سے آمد که گفت اسے جاریہ از براسے فلان در را بکشاسے کہ دے اشب
 سدا و باران رسیدہ است جاریہ آمد و در را بکشاد و من در آدمم و از آنجملہ انست کہ دیگر سے گوید
 بدر سراسے و سے رقم مراد دستور سے ندا و و غیر مراد دستور سے داد بسیار اند و گیسن بخانه خود رقم
 و مر خواب نے آمد و در فکر شد و با خود گفتیم بکہ باز گردم اگر جماعت مرجعہ باز گردم ایشان چنین میگویند
 و اگر بقدریہ باز گردم ایشان چنین میگویند اگر بخود یہ چنین و اگر بزیہ چنین سخن ہیجے کے بے فساد ہی
 نیست و برین فکر بودم نا بآنگ نماز با مبداد گفتند ناگاہ او از آمد کہ سے در میگوید گفتیم کیست گفت
 رسول محمد بن علی بن احمین برون رقم گفت اجابت کن کہ ترا بخاند جہاد پس رسیدم و بر رقم چون
 برو سے در آدمم گفت اسے فلان نہ بمرجعیہ باز گرد نہ بقدریہ و نہ بزیہ بکہ باز گرد و از آنجملہ
 انست کہ دیگر سے گفتہ است کہ از باقر فرزند پسر رسیدم کہ لاحق المؤمن علی الصنی حیبت حق مومن
 بر خدا رو سے خود را از من بگردانیدہ بار تکرار از ان سوال کہ یوم بار سیومم گفت حق مومن بر
 خدا سے تعاسے انست کہ اگر ان نخلہ را گوید کہ با بیا پد چون در ان نخلہ اشارہ کرد نظر کردم و دیدم در
 حرکت آمد نا بیا پد بسو سے و سے اشارہ کرد کہ بجاسے خود قرار گیر کہ باین سخن آمدن ترا بخواسم
 و از آنجملہ انست کہ دیگر سے گفتہ است کہ بدر خانه باقر رضی اللہ عنہ رقم و در کوچه رقم کیز کے بیرون آمد
 کہ پستان و سے در آغاز خاستن بود دوست بر سر پستان و سے زدم و گفتیم کہ مولا سے خود
 را بگو سے کہ فلان برو راست آمد و در ان خانه او از داد کہ در ان ای کہ ما در صباد ترا در و ن رقم
 و گفتیم کہ من بان بد سے نیند لیشیدہ بودم فرمود کہ راست میگوی اما اگر شما گمان سے برید کہ این
 دیوار کہ پیش ابصار ما حجاب میشود چنانکہ پیش ابصار شما است پس میان ما و شما جہ فرق باشد
 ز شمار کہ دیگر چنین کنی و از آنجملہ انست کہ دیگر سے گفتہ است کہ جناب والیہ بر باقر ہم و آمد فرمود
 کہ چرا پیش ما دیر سے ای حبابہ گفت کہ بر سر من سفید سے پیدا شدہ است کہ خاطر مشغول
 میداد و باقر فرمود کہ از این مگاہی نمود دوست مبارک بان فرود او دسیاہ شد پس فرمود کہ اینیہ بوی ہید او ند
 دید کہ سو سے دسیاہ شدہ است و از آنجملہ انست کہ دیگر سے گفتہ است کہ قریب بچاہ تن بودیم در

رزم ناگاه شخصی از کوفه درآمد که کار و سوانه بوده است که دانه فرما میفرودخته است. و سوار باقر فرم
 کرد که فلان کس در کوفه چنین گمان دارد که با تو فرشته است که با فرما از مومن و شیعه ترا از اعدای
 تو جدا میسازد و ترابان شناسا سائے گرداند باقر فرم از دسے پرسید که ترفه تو چیست گفت گندم میفرود
 فرمود که دروغ میگوید گفت گاه گاه جو نیز میفرودم و ششم فرمود که چنین نیست که بیگویی بلکه حرف تو راست
 که دانه فرما میفرودشے آن شخص گفت که ترابان که خبر کرد فرمود که فرشته است زمانے که در شناسا
 میگرداند به شیعه مومن و عدد مومن و تو خواهی مرد مگر بفیلان علت را و سے میگوید که چون بگونه باز شتم
 از احوال آن شخص پرسیدم گفته سه روز است که و سے مرده است بهمان علت مرده بود که باقر فرم
 فرمود بود از آنجا نیست که دیگری گفته است که روز سے باقر فرم سوار شد و مومن نیز با و سے سوار
 شد مچون اندکے بزخم دو شخص شیش آمدند باقر فرم فرمود که اینها زوان اند اینها را بگیر و محکم
 بندیز غلامان و سے هر دو شخص را محکم بستند یکے از معتمدان خود را گفت باین کوه براسے و بر بالای
 ان غار است با بنجا در اسے هر چه پیایبے بیاران مقدم برفت و دو جامه و ان پر از رخت آورد و یک
 جامه و ان دیگر از موضعی دیگر بیرون آوردند باقر فرم فرمود که از صاحبان این جامه و انهایکے حاضر است
 و یکے غائب چون بمردنیہ باز شتم صاحب ان دو جامه و ان نخستین جامتے را تمّت کرده بود و دو
 اینها را عقاب میکرد باقر فرم فرمود که اینها را عقاب مکنید و ان دو جامه و ان را صاحب انما داد
 فرمود تا زوان را قطع ید کرد و یکے از ایشان گفت الحمد لله که قطع ید تو بمن بر دست فرزند رسول
 صلی الله علیه و سلم واقع شد باقر فرم فرمود که دست بریده تو به سبت سال پیش از تو به بهشت
 رفت و آن شخص سبت سال دیگر خبر نیست و بعد از سه روز صاحب انجامه و ان دیگر آمد باقر فرم فرمود
 که در جامه و ان تو هزار دینار راست از ان تو هزار دینار دزدان دیگر سے و از جامه ما چنین و چنین کرد
 گفت اگر بدانی که نام صاحب ان چیست راست یا شد فرمود که نام او محمد بن عبد الرحمن بود
 مردی صالح است کثیر الصدقه و کثیر الصلوة است و اکنون بیرون شهر است و از شرطه او شخص نمرا
 بود و گفت امست با الله الذی لا اله الا هو و ان محمد اعمده و رسول مسلمان شد و از آنجا نیست که
 که ابو بصیر روایت کند که باقر فرم فرمود که من مرو سے را شناسم که اگر بکنار دریا برسد همه دواب
 بحر اجمعات و غلات و خالات ایشان را بداند ظاهر که از ان مرو نفس خود گرفته و الله اعلم و از آنجا نیست

کہ دیگر سے گفتہ کہ باجمعی بدہیز خانہ باقر رحمہ ورا دیم و شنیدیم کہ کسے بلنت سر یانے چیز سے بخواند
 باوان خوش و میگردد گمان برویم کہ نگرا اہل کتاب چیز سے بخوان چون ورا دیم یکس نو دقتم شنیدیم
 کہ کسے بلنت سر یانے چیز سے بخواند باوان خوش گفت مناجات فلان بنے ریا کرد و دم و خوانم
 مرا ریا نید و از انجملہ انست کہ دیگر سے گفتہ است کہ ابن عکاشہ اسد سے بر باقر رحمہ ورا آمد و فرزند
 وے جعفر رم پیش وے ایستادہ بود ابن عکاشہ با باقر رحمہ گفت جعفر مان سن رسیدہ است
 کہ دیر از ان نبی چرا دیر از ان نیدہ ہے و پیش باقر رحمہ ورا سر بہر تہادہ بود فرمود کہ دین نزدی
 از بر برخاستہ خواہد آمد و در فلان موضع نزول خواہد کرد چون دیگر بار بروے ورا دیم فرمود کہ شمار انگشتہ
 بود کہ تخاخی اہر مدامہ است بروید و باین صرہ جاریہ را بخیر بد چون پیش نخاس رفتم گفت ہر چہ دہشتم
 فرو ختم کرد و کینک کہ ہر یکے از دیگر سے بہتر است گفت ہمہ را تا نیم ہر دور را ہر دور را
 اختیار کرد و دم و گفت کہ بخند میفروشے گفت کہ ہفتاد و دینار گفت کہ چیز سے کم کن گفت کہ بیج کم شنیدم پس
 ما گفتیم کہ ہر چہ دین صرہ با شمدے خرم و نیدانیم کہ در بخا چند است و نزدیک کاس مردے بود
 ایض الراس والیجہ گفت کہ صرہ را بکشاید و وزن کیند نخاس گفت بکشاید کہ اگر یک جہ
 از ہفتاد و دینار کم باشد بخوام فروخت دیگر بار آن پیر سالخور کہ وزن کیند صرہ را بکشایدیم
 و وزن کردیم ہفتاد و دینار بود بے زیادت و نقصان پس جاریہ را گرفتیم و بر باقر رحمہ ورا و دیم و جعفر
 پیش وے ایستادہ بود باقر رحمہ را از انچہ گذشتہ بود خبر کردیم شکر خداے تعالیٰ گفت پس از ان
 جاریہ پرسید کہ نام تو چیست گفت حمیدہ فرمود کہ حمیدہ نے الدنیا و نمودۃ نے الاخرۃ یعنی در دنیا و
 اخرت ستودہ پس گفت مرا خبر کہ بکر سے با شیب گفت بکر فرمود کہ ابن چون بودہ است
 کہ بیج جاریہ از دست نخاسان سلامت نے جہد گفت ہر گاہ کہ ابن نخاس پیش من سے آمد و قصد
 من میکرد پیرے ایض الراس والیجہ سے آمد و پرا طبا نچہ میزد و از پیش من دو میگرد و ایضا ہر وقت
 تکرار واقع شد پس باقر رحمہ جعفر گفت گیارہ کینک را از وی تولد شو خیر اہل الارض موسی بن جعفر
 و از انجملہ انست کہ روزے در مدینہ با جاعلے نشستہ بود کہ ناگاہ سہ خود در پیش انگشتہ بعد از ان
 سہ را و رو گفت حال شما چون خواہد بود و تم سے کہ مردے بمدینہ شاماید با جہار ہزار مرد
 روز قتل کند مقابلان شمارا و از وے بلا سے عظیم بنید کہ نتوانید کہ دفع ان کیند و این در سال

اینده خواهد بود این خبر گنبد و یقین بر اینند که آنچه گفتیم راست است ایمنه اهل مدینه سخن و سه انفات
 نکردند و گفتند این هرگز نمی باشد مگر نفری اندک و بنو هاشم خانه میرا که ایشان میدانستند که هر چه
 و سه میگوید حق است چون سال دیگر آمد باقرم و سایه بنو هاشم عیال خود را گرفتند و اند مدینه بیرون رفتند
 و نافع بن الارنق آمد و کرد آنچه فرموده بود پس اهل مدینه گفتند بعد ازین هر چه باقرم گوید ازین تجاوز
 ننمایم که اینان اهل بیت نبوة اند هرگز هیچ گویند مگر حق و صدق و آرا بخلافت که دیگر گفته است
 که با باقرم در مسجد رسول م بودم و در آن روز با که علی بن الحسین رم وفات کرده بود ناگاه دادا و دو بن سلمان
 و منصور و ائمه و آندند و او پیش باقرم آمد و دانی جاسه دیگر نشست باقرم گفت که
 که دو ائمه چون پیش ما نیامد او و دختره گفت فرمود چندان بر نیاید که دو ائمه و اسے
 اعر خلق شود مالک شمرق و غلب گردد و در آن روز با پدر و چندان کنوز جمع کنند که پیش از دسے که نکرده باشد
 دادا و بر خاست و از آبادا ائمه گفت دو ائمه پیش و سه آمد و گفت مرا هیچ از آمدن پیش
 تو باز نداشت مگر عظیم و اجلال تو پس پرسید که ان چه سخن بود که دادا و گفت فرمود که راست است
 و چنان خواهد شد دیگر پرسید که ملک ما پیش از ملک شما خواهد بود فرمود که ارے دیگر پرسید
 که بعد از من هیچ یک از فرزندان من رسد فرمود ارے دیگر پرسید که مدت ملک ما بیشتر باشد
 یا مدت ملک بنی امیه فرمود که مدت ملک شما درازتر باشد و هر انید بگریز ملک را کوکان شما
 و بان باز سه کنند چنانکه با گوی کنند اینست که آنچه از پدر من رسیده است و چون ملک بدو ائمه
 رسید از قول باقرم تعجب مے نمود و این قصه در صد اعی نیز مذکور است و قرآنے در اخبار دول و
 جاسے در شواهد النبوة آورده و حدیث بعضیهم قال کنت من کمة و مدینه فاذا انابشی یلوح تارة و یخفی
 اخرے تحت خرب خناتة فاذا هو غلام سبائے او ثمانی تسلیم علی فردت علیه السلام فقلت
 من انت قال جل عری قلت ابن مے قال قرئت قلت ابن مے قال علوی ثم انشأ
 و جاسے گفته است که اول پرسیدم من این قال من الله فقلت اے این قال اے
 الله فقلت ما زادک قال التقوی فقلت من انت قال انارجل عری قلت ابن مے
 قال انارجل قرئت قلت ابن مے قال انارجل با شمس فقلت ابن مے قال انارجل
 علوی ثم انشأ

[illegible]

آوردہ از امام جعفر بن روایت است کہ سیف مود حدیثی حدیث ابے وحدیث ابے حدیث جدی حدیث
جدی حدیث امیر المؤمنین علی بن طالب وحدیث امیر المؤمنین علی بن طالب وحدیث امیر المؤمنین علی بن طالب
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وحدیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قول اللہ عزوجل فی الصلوات
از اولاد امام محمد باقر شش کس کہ ماند افضل واکمل ایشان امام جعفر بود و از انجبت ویرا خلیفہ دومی نمودند
در علوم ظاہر و باطن مکمل بود علم و در جمیع بلا و اتشاریافت و اکابر علمائش یکی بن سید و ابن جریج مالک
و سفیان بن ابی حنیفہ و شعبہ و ابوب سبستانے رحمہم اللہ تعالیٰ تمام ایشان نقل علم از امام جعفر صادق
رحمہم اللہ و نے اخبار الہدای کان را سانیہ احدث روی عنہ یکی بن سید و ابن جریج مالک ابن
انس و الثورے و ابن عیینہ و ابی حنیفہ و شعبہ و ابی یوسف سبستانے و غیر ہم دینے و فتنہ الاحباب
طایفہ از مشاہیر علمائے ملت احمد کے از وے روایت میکنند چون یکی بن سید انصاری و سفیان
ثوری و سفیان بن عیینہ و شعبہ و یکی بن سید القنطاری و غیر ہم از ائمہ اسلام و بر بنا ہمت ذکر و فحاشست
قدر و اتفاق دارند پس امام جعفر از پدر خود امام قاسم بن محمد بن ابی بکر و خطا و فتنہ و محسن النکیر و دیگر
و عہدہ و غیر ہم روایت سے وارد و از ہر سبے پر انش موسے کاظم علی و یکی بن سید انصاری
و یکی بن سید قطان و سفیان ثوری و سفیان بن عیینہ و شعبہ و ابی یوسف سبستانے امام ابی حنیفہ و ابن
جریر و ابی یوسف سبستانی و غیر ہم روایت میدارند و نے تابع ابن خلکان کان من سادات اہل بیت
لقب بالصادق بعدہ نے مقالہ فضلہ اشہر من ان نذر کہ کلام نے منۃ الیہ و الزہد و الخصال و کان
تلمیذہ ابو موسے جابر بن جہان الصوفی الطرسوسے قد العت کتابی شتمل علی الف و رتہ تفسیر بر سایل
جعفر الصادق فی خمس مائے رسالہ یعنی شاگرد و ابن جہان الصوفی کتابے تالیف کردہ است محتوی
و مشتمل بر سایل ان بزرگوار عالم قد رحمہ و منطوقے بر یا بقدر رسالہ اور کم گزافے در ختمہ الاحباب
و ایضا فیہ بخارے و تاریخ خویش آوردہ کہ کاظم فیس در علم توحید و تحقیق در علم از و صا و گشتہ و در کتاب
کشف المحجوب مسطور است کہ امام جعفر صادق عالم قد رحمہ و بلند مرتبہ و نیکو سیرت و صافے سر پرست بودہ
و اور اشارات و دقیقہ جملہ علوم و شہور است در میان مشایخ بدقت کلام و متانت مینے و دیرا
کتب معروف است و در میان ارباب طریقت و اصحاب حقیقت و نے تفسیر
العسقلانی جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الماشی ابو عبد اللہ المعروف

بالصداق صدوق نقیہ امام من السادۃ مات سنۃ ثمان واربعمین و ستمیزان الذی مے
 جعفر بن محمد بن علی بن الحسین الماشی ابو عبد اللہ الامتۃ الاعلام برصاوق کبیر الشان
 لم یجتمہ البخارے قال یحیی بن سید جالدا حب الی منہ فی نفسہ منہ شکی وقال مصعب عن الدواد
 قال لم یرد مالک عن جعفر بن محمد بن العباس بن مصعب بن عباس کان مالک
 لابرودی عن جعفر بن محمد بن محمد بن احمد بن سید بن ابی مریم سمعت یحیی یقول کنت
 اسال یحیی بن سید عن جعفر بن محمد فقال لے لم تسال عن حدیث جعفر قلت لا یریدہ فقال لے
 ان کان یحفظ حدیث ابیہ المسند وقال ابن معین ہو ثقۃ ثم قال خرج حفص بن غیاث اے
 عبیدان و ہو موضع رباط فاتبع الیہ البصریون فقالوا لا تحذرنا عن ثلثۃ اشعث ابن عبد الملک و عمر بن
 عبید و جعفر بن محمد فقال اما اشعث فہو کلم انا ترکہ کلم و اما عمر فانہ علم و اما جعفر فلو کنتم بالکوفہ لافذکم
 النعال المطرقة و رے عباس عن یحیی قال جعفر ثقۃ مامون قال ابو حاتم ثقۃ لایسأل عن مثله
 فی تنزیہ النبۃ و جعفر بن محمد الصادق رضی اللہ عنہ مذکور فی المختصر فی قسم الصدقات
 و فی الشہادات و فی المذنب و فی اخر صدقۃ التطویع و فی باب تعین الاجیر ہو الامام ابو عبد اللہ
 جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہم الماشی المدنی الصادق
 امام فروع بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہم رے عن ابیہ القاسم
 بن محمد و نافع و عطاء و محمد بن النکدر و النہرہی و غیرہم و رے عنہ محمد بن اسحاق و یحیی الانفاری
 و مالک و السفیانان و ابن جریج و شعبہ و یحیی القطان و اخرون و الفقوا علی امامتہ و جلالتہ
 و سیادتہ قال عمر بن ابی المقدام کنت اذا نظرت الے جعفر بن محمد علمت ان من سلا النہین
 قال البخارے فی تاریخہ و لد جعفر سنۃ ثمانین و قوی سنۃ ثمان واربعمین و مایۃ و فی خلافتہ
 التمدید للحافظ صفی الدین نے ذکر جعفر بن محمد ہوا امام الصلوۃ المدنی احد الاعلام عن ابیہ و جدہ
 ابیہ امام القاسم بن محمد و عروہ و عنہ خلق لا یحصىون شہم ابنہ موسے و شعبہ و السفیانان و مالک
 قال الشافعی و ابن معین و ابو حاتم ثقۃ و تذکرۃ الاولیاء فرید الدین عطار و رے اسے کہ اگر
 صفت او نمنا گویم بزبان و عبارت من راست نیاید کہ در جمیع علوم و اشعارات بے کلف
 یکمال بود و قدہ جملہ مشایخ بود و اعتماد ہر بر وے بود و مقتدای مطلق بود ہم ایسا نرا شیخ

بود و ہم محمد یا نرا امام و ہم اہل ذوق را بہر شہر و بود و ہم اہل عشق را بہر شہر عباد را مقدم بود و ہم ہزار ہا
مکرم ہم صاحب تصنیف تحقیق بود و در لطافت تفسیر و سرائر تزلزل بنظر بود۔

من اجارہ و کلمات و وصیت

نہ طبقات الشرائع کان رم یقول اربع لاینبی لشہرین ان یانف منہا قیام من مجلسہ لابنہ و خدمتہ لصفینہ
و قیامہ علیہ و اتبہ و لو ان لہ ماتہ بعد و خدمتہ لمن تعلیم منہ و کان رضی اللہ عنہ یقول لا یتیم الموعود الا بکلمات
خصال ان تصغرہ اذا صنعتہ و تشرہ و تجدد و ذلک لانک اذا صغرہ غلظ و اذا سترہ اتمتہ و اذا مجلتہ ہنتہ و کان
رم یقول اذا قبلت الدنیا علی الانسان اعلمتہ محاسن غیرہ و اذا دبرت عنہ سلبہ محاسن نفسہ
و کان یقول اذا یلتک عن اخیک ما کثر بہ فاطلب لہ من عذر و احد اے سبعین عذر ا فان لم تجد عذرا
اقطع لعل عذرا لا اغفر و دخل علیہ الثوری رم فری علیہ حیۃ من خرف قال لہ انکم من میت نبوہ تلمسبون ہذا فقال
ما ترے ا و دخل یک فاذا تحتہ سبع من شتر خشن ثم قال یا ثوری ارسنہ ماتحت جبک فوجدہ تحتہ قیصاصا
من بیاض البیض لیل سفیان ثم قال یا ثورے لا کثر الذول علینا یفرا و تفکر و دخل علیہ ابو حنیفہ رم
فقال یا ابو حنیفہ یلغی انک لقیس لا تفعل فان ادل من قاس الییس و کان رم یقول اذا ستم عن
سلم کلمۃ فاحملوہا علی احسن ما تجدون حتی لا تجدوا لہا مغلطوہ و انفسکم و کان رم یقول لا تأکلوا من بریقا
ثم شبحت و قال لرجل من قبیلۃ من سید نہدہ البقیلہ فقال الرجل لا فقال کوکنت سید ہم ما قلت انا و
کان یقول اذا ذممت فاستغفرنا ہی خطایا مطوۃ فی اعناق الرجال قبل ان یخلقوا و ان المملک کل
المملک الا امرار علیہا و کان رضی اللہ عنہ اذا احتیج اے شی قال رب اہ انا محتاج اے کذا فایستمر دعا و ہ
الا و ذلک الشیء بمعنی موضوعا و کان رم یقول من استبطا و رزقہ فلیکثر من الاستغفار و کان رم
یقول من اعجبہ شیء من اموالہ و ارباقاہ فلیقل ما شاہ و اللہ لا قوۃ الا باللہ و کان لمیس النجیہ یطیئہ
القصیرۃ من الصوف علی جسدہ و الحلبۃ من الخبز علی ظاہرہ و یقول لمیس کجۃ کفہ و الخبز کفہ فکان لہ
انفیاء و باکان لکم ابدیاء و کان رضی اللہ عنہ یقول اوحی اللہ الی الدنیا ان اخذ سے من خدمتی
و انجیہ من خدمک و کان یقول الفقہاء و المناء و الرسل نالم یا تو ابواب السلاطین و کان یقول لہم
ازرقنہ مواساۃ من فقرت علیہ رزقک و کل ما نافیہ من فضلك رضی اللہ تعالیٰ عنہ
و روضۃ الصفار و روضۃ الاحباب اوردہ کہ سفیان ثوری گوید کہ از ابو عبد اللہ جعفر بن محمد الصادق

انہاس کروم کہ مراد صیغہ کن تا بحال فطرت ان قیام نہایم شاید کہ بواسطہ ان از عنایت الہی منتفع کروم
 گفت اسے سفیان دروغ گوئی را مروت نیست و حضور اراحت منے و بد خوئے را برزگے
 سیاست منے و ملوک و سلاطین را اخوت نے گفتم اسے فرزند رسول خدا زیادہ کن فرمود کہ نفس
 خود را از محارم حضرت الہی باز دار تا عابد باشی و با پنجہ خداوند جل ذکرہ فیصیب تو کند راضی باشی یا بصفت
 خدا مصعب باشی و بر حسن مجاورت خلق اقدام نماے تا فرین بر نیت اسلام کروے و با بیع ہاجرے
 مصاحبت مکزیبہ یا با بیع کتاب گناہ مبتلا نہ کروے گفتم زیادہ کن اسے نور ویدہ رسول خدا و ای منتقد
 رہنا فرمود اسے سفیان ہر کہ خستے خواہد بے عشرت و ہمتیے جو بد بے سلطنت باید کہ بیرون آید از
 مصیبت گفتم زیادہ از بن بیخہ گفتم مصاحبت نمودن یا ہمیشہ بد خروج از جادہ سلامت است
 و محالست نمودن بابے باکان استلزم تمہمت و علامت و عدم محافظت لسان موجب شامت
 و ندامت باشد و در وقتہ الصفا اور وہ کہ روزے امام تہی ناظم جعفر صادق نشہ بود بر زمین
 و یسار خویش و فقیر اجاے دادہ و دانشاے ابن حال از تو نگران کی مجلس وے و را مد شخص
 را در مقابل نبشاند و رعوت تو نگراے فرود را بران داشت کہ از انجہ کھاتے شکایت امیر بنیاد
 کہ و امام فرمود کہ اے فلان ابن فقیران سرداران و لشکر کشان حضرت بادشاہ علی الاطلاق اند
 و بیج پیے نباشد کہ رعایا در مقام خدمت باشند و در مقابل امر اے خویش بزانوے ادب
 بنشینند و خے اخبار الدول للفرمانی بن کلامہ سفیان النورے یا سفیان اذ انعم اللہ علیک بنعمتہ و
 اجبت بقادہا فاکثر من الحمد و اشکر علیہا فان اللہ عزوجل قال فی کتابہ انما یزیدکم
 و اذا استبطات الرزق فاکثر من الاستقفار فان اللہ تعالیٰ یقول استغفروا لکم ان کان غفارا
 یرسل السماء علیکم مدرآلایہ و اذا خرک امر من السلطان او غیرہ فاکثر من قول لا حول ولا قوۃ الا باللہ
 فانہا مفتاح الفرج و اکثر من کنوا لمحیتہ یعنی ای سفیان ہر گاہ انعام کند ترا خداے تعالیٰ بنعمتہ و دوست
 داری بقادہا از پس بسیار کن ثنا و شکر بر او چو کہ اللہ تعالیٰ فرمودہ اگر شکر کنی ہمہ اتیہ زیادہ کنم
 مر شمار او ہر گاہ درنگے کند رزق تو پس بسیار کن استغفار چو کہ اللہ تعالیٰ گفتہ طلب امر زش
 کہند از بر و در گار خود بر سیکہ او بسیار امر زندہ است میفرستد اسماں بر شما بازندہ اسے آخرہ
 و ہر گاہ نمکین شوے بر اسے امرے از جانب سلطان یا غیران پس بسیار بگو لا حول ولا قوۃ الا باللہ

چرا کہ این کلید کشادگی است و جوهر نیست از جوهر نبوت و کان رضی اللہ عنہ بقول لاتبلم العرف
 الا بکلمات تعجیلہ و تصغیرہ و سترہ یعنی امر بالمعروف تمام نمیشود مگر بسبب خبر طبری بان نور و شمع و ان
 و مخفی داشتن انرا و نے اخبار الدول للقرمانی در وے ان وقع الذباب علی وجه المتصور مراراً
 مکملما ذبه عادتے انجبره فدخل علیه ملک اسمعنه جعفر بن محمد الصادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ فقال یا
 ابا عبد اللہ لم خلق اللہ الذباب فقال لیلیدل بہ ابماثره فسکب المتصور یعنی واقع شد مگس بر روی
 منصور عباسی بار بار و هر بار که میزد باز اعاده میکرد تا آنکه برہم شد منصور پس در اندر بروے و زانو
 امام جعفر صادق رہ پس گفت اے ابو عبد اللہ چرا پیدا کرد خداے تعالیٰ مگس را پس گفت صادق
 رہ تا اینکه ذلیل کند بان ظالم را پس خاموش شد منصور و روی ان قال لمولاه نافذ اذ اکتبت
 رقعته او کتابا نے حاجتہ واردت ان فخرج اللہ حاجتک فاکتب نے اس الرقعة فعلق غیر مدید
 بسم اللہ الرحمن الرحیم وعد اللہ العاصمین بالخروج مما بکرمون والرزق من حیث لا تحسبون جلدنا اللہ
 وایاکم من الذین لا خوف علیہم ولا هم یخزنون قال نافذ فاکتبت افضل ذلک تقضی حوائجی یعنی گفت یا جعفر
 بسلام خود کو نافذ نام داشت کہ ہر گاہ کہ بنویسی قہ بلیطہ و حاجت خواہی کہ روا کند خدای تعالیٰ حاجت ترا پس
 بنویس در سر رقعہ بقللم بے سیاهی۔

بسم اللہ الرحمن الرحیم وعد اللہ اے بخزنون گفت نافذ بودم من کہ میکردم انرا پس روا شد حاجت
 من و فے تاریخ ابن خلکان و کان المنصور را و اشخاصہ اے العراق مد عند مسیر من المدینہ
 فاستغفاه من ذلک فلم یغفہ فاستاذنہ فی المقام بعدہ ابی ایاصلح امور محمد فابے علیہ فقال لہ
 جعفر الصادق علیہ السلام سمعت اے یحییٰ بن عبد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
 ان الرجل یلقی الکلمة ینقضی اجلہ فلیصل رحمہ فیزاد نے عمرہ قال تا اللہ تعد سمعت ذلک عن ابیہ
 عن جبرک عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اللهم ثم فاعفاه من الشؤم و اقرہ بالمدینہ و اجازہ
 و وصلہ یعنی بود منصور کہ ارادہ نمود کہ حاضر کند جعفر صادق را بسوے عراق ہمراہ خود وقت رفتن اودا
 مدینہ پس استغفانمود از ان پس عفو نکردا و را پس طلب اذن کرد کہ بگذردا و اورا در مقام چند روز
 بعد ان تا اصلاح کار ہاے خانہ خود نماید پس انکار کرد منصور پس گفت جعفر صادق علیہ السلام کہ سنیدم
 از پدر خود کہ حدیث میکرد از پدر خود از جبر خود از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بدرستی کہ موباتی کند

خوش خود را و متقاضی کند اجل خود را پس گو کہ صلہ رحم نماید خود را پس زیادہ کند و عمر خود گفت منصور گویند
 بہ پرو و کار ہر آنہ تو شنیدے انرا زیدرتوانید تو از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت با خدا یا
 اے پس سہاف کرد و اسرا حاضرے و برقرار داشت و در دنیا و اجازت داد و اورا صلہ رحم کرد اورا
 و حکم کشا جم نے کتاب المصابید و المطار و ان جعفر المذکور سال ابا حنیفہ فقال علیہ السلام ما تقول نے
 محرم کسر رباعیہ طبعی فقال یا ابن رسول اللہ ما علم با فیہ فقال لانت تتباہی ولا تعلم ان انبلی لا یكون لہا
 رباعیہ و ہوشی اپنی آئینے حکایت کرد کشا جم و کتاب مصابید برستی کہ امام جعفر صادق سوال کرد ابا
 حنیفہ را پس گفت علیہ السلام چہ میگوئی و در محرم یکہ بشکست و در ان رباعیہ ہورایس گفت ابو حنیفہ
 یا ابن رسول اللہ نبی انم پس گفت جعفر تفاخر میکنے و نیند انے کہ ہور و در ان رباعی نبیا شد و
 نئی میباشد حکم القاضی ابو علی الحسن بن ابے القاسم التتو نے نے کتاب الفتح بعدا شد عن
 یونس عن ابے یعقوب قال حدثنی جعفر بن محمد بن مینہ الی فنی قال لائل ابراہیم قال عبد اللہ بن حمزہ
 اسما منصور من الدنیہ نامہ ترک احد بنی محمد سے فدنا لکوفہ فمکنت شہرا متو تع القتل ثم خرج الینا
 البیج الحاجب فقال ابن ہولاء العلویہ و اخا و اعلم امیر المؤمنین جلیس منکم قد قلت انما و ہنس
 بن زید فلما صرت بین یدیه قال لے انت الذی تعلم الغیب فقلت لا بلعلم الغیب الا اللہ جل ثنا و قال
 انت الذی یحیی البیک ہذا الخراج قلت البیک یحیی امیر المؤمنین الخراج قال اندرون لادعواکم قلت لال
 انما دعواکم لان اہدم ربکم اغور فیکم و اتہل فیکم و انزلکم البوۃ لایحکم احد من اہل الحجاز و اہل العراق فقلت
 یا امیر المؤمنین سلیمان علی فشرک و ان یو با ایلہ فیہ و ان یوسف ظلم نفیہ و انت بن کل النسل قال
 فقبسم قال اعد علی فاعدت فقال شلک فلیکن زعم القوم قد عرفت عنکم و دہبت لکم الخراج حدثنی
 الحدیث الذی حدثنی عن ابیک عن ابانک عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقلت حدثنی ابی عن
 ابایہ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان قال صلی اللہ علیہ وسلم انما یرو تطیل الاعمار و کثر الاعمار و ان کا نوا
 کفار فقال لیس ہذا فقلت حدثنی ابے عن ابایہ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال الرحم معلقہ
 بالعرش ینادے الیہم من وصلنی قال لیس ہذا فقلت حدثنی ابے عن ابایہ عن رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم قال الرحم سجدۃ من الرحمن قال اللہ تعالیٰ خلقت الرحم و نسفت لہا اسماء من سمای
 فمن وصلہا وصلنہ و من قطعہا قطعنہ قال لیس ہذا فقلت حدثنی ابے عن ابایہ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

قال ان ملکا من ملوک الارض بقى من عمره ثلاث سنين وصل رحمه جلما اشد ثلثين سنة قال بذا
 بالحديث الذی اردت این البلاد احب الیک فوالله لا صلن رحی الیوم قلت المدینہ فترینا اسے المدینہ
 وکفانا الله مؤنته وکان من دعا به علیه السلام حین وصل علی النصور اللهم یک استفتح ویک استفتح ویک
 عندک ورسولک التوجه واعوذ بحجرتک من شره اللهم سهل اخرونه وذل بے صوبته واطمنه من الخیر اکثر
 مما وجودا کفتم من الشر اکثر مما اخاف فی حکایت کرد قاضی ابوعلی حسن بن ابی القاسم سنونی در کتاب
 فنج بعد الشده از یونس ارا بے یعقوب گفت حدیث کرد مرا جعفر بن محمد از ابن خود بنو سوسے گوش من
 گفت ہر گاہ قتل شد براہیم گفت عبدالمد بن حمزہ قید کرد مار انصور از مدینہ پس نگذاشت کسے از
 فرزندان محمد تا آنکہ داخل شدیم بکوفہ پس توقف کردیم ماہی ترس قتل داشتیم پس بیرون آمد بسوے
 ماربع حاجب گفت کجا یندان علویان داخل شوید براہی الموینین دو کس پس داخل شدیم
 من و حسن بن زید ہر گاہ شدیم روبرو سے او گفت مرا توئی کہ میدا نے غیب را گفتم بچکیس نمیدانند
 غیب مگر الله تعالی جل جلالہ گفت توئی کہ خواہد آمد بسوے تو این خراج گفتم بسوے تو خواہد آمد یا
 امیر الموینین گفت میدا نیز برای چه شمارا خواندم گفتم نگفت بخوانم شمارا اگر نمیدم کنم رابع شمارا غارت
 کنم فی شمارا و فرو دارم شمارا ۴ نہ دوست دار شمارا بعد ازین ازہل تجار تاہل عراق پس
 ضم کنم پس گفتم لے امیر الموینین سلما نرا عطا دادند شکر کرد و ابوب را قبلا ساختہ پس صبر کرد
 و بریو سفت ظلم کرد و غفونو نوسل تو با ایشان سے پیوند دین تبسم کرد و گفت اعادہ کن بر من پس اعادہ
 نمود پس گفت نسل تو پس شو ضامن قوم تحقیق غفور کردم از شما و بخشیدم شمارا جراح اکنون حدیث کن
 مرا بخدیجی کہ حدیث کرد سے تو مرا از پدر تو از پدران تو از رسول الله صلی الله علیہ وسلم گفتم حدیث کرد
 مرا پدر من از پدران خود از رسول الله صلی الله علیہ وسلم گفت رسول خدا صلواتم میسکند و بار او را میسکند و بار او را
 میسکند عمارات را اگر چه باشند کفار گفت این نصیت گفتم حدیث کرد مرا پدر من از پدران خود از رسول الله
 صلی الله علیہ وسلم گفت رسول الله صلی الله علیہ وسلم است بعرض ندا میسکند بار خدا یا پیوند با کسیکے سے
 پیوند دین گفت این نصیت گفتم حدیث کرد پدر من از پدران خود از رسول الله صلی الله علیہ وسلم گفت
 رسول خدا رحم چا در خدا است گفت الله تعالی پیدا کردم من رحم را و شفیع گرداندم بر اسے نامی از او
 خود پس کسیکے با پیوند من با پیوند من و کسیکے قطع کرد او را من قطع میکنم و اگر گفت این حدیث نیست

گفتم حدیث کرد پدر من از پدران خود از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت رسول خدا بر سستی که باو شاهی
بود از پادشاهان که باقی بود از عمر و سه سال پس او صلوات رحم نمود پس گردانید الله سبحانه تعالی عمر او گفت حدیث
است که بیستم از کدام ملک دوست تراست نزد شما پس سوگند بخدا که هر ایزد صلوات رحم نمود بر من و گفتم بر من
پس مراجعت کردم باو کفایت کرد ما را الله تعالی محنت او بود و بعضی دعاے او علیه السلام و قتی که
داخل شد بر من صور اللهم کب استغاثه الی اخره و عن بعض اصحاب جعفر قال دخلت علی جعفر و موسی بن
یبریه هو یوحیی بنده انوسیت و کان ما حفظت منها قال یا بنی احفظ وصیتی و قبل مقالتی فانک ان
حفظت ما نقیض سید الموت سید ایا بنی از من تمنع با قسم الله استغنی عن مدینه الی غیره تا
فقیرا و من لم یرض با قسم الله انهم الله فی قضا و من استصغرت نفسه استعظم قیمت غیره و من کان
کذلک ملک و من کشف حجاب غیره انکشف عورات میت و من سل سیف نبی قتل به و من اتهم را حیه
بیرا وقع فیها و من دخل سینما و حق و من خالف العلماء و قرو من دخل داخل السوء انهم یا بنی قال الحق
ک و علیک و ایاک و الیمیة فانما توزع الشخانی قلوب الرجال یا بنی او اطلبیت الجود علیک و منک
اشهر من ان یذکر یعنی روایت است از بعض اصحاب جعفر گفت داخل شد من جعفر و موسی بر روی او بود و وصیت
میکرد و او را بن وصیت و بود من که یادداشت من بعضی از ان گفت ای پسر من یاد کن وصیت مراد
قبول کن سخن مرا اگر تو یاد کنی کنی سید و پسر سید ای پسر من انکسک قناعت کن با آنچه
قسمت کرده است و را خدا غنی شد و انکسک کبش چشم خود بر دست غیر خود نیفرد هر کس که را می
نیست بدانچه قسمت کرده است الله تعالی بر او اتمت نهاد بر خدا در قضاے او و هر کس که فقیر
و ذلیل کرد نفس خود را تعظیم نمود بر غیر او و او کیسکه انچنان کرد مالک شد و کیسکه کشف کرد پرده دیگر را
منکشف شود پرده خانه او و کیسکه تیغ بغاوت کشید از کشته شرابان و کیسکه چاهے
کند بر او برادر خود را و خود را بقتل بدان چاه و کیسکه داخل شد با احمقان بنی دوستی
نماید با احمقان و جاهلان حقیر شود و کیسکه دوستی نماید با علما مغرور شود و کیسکه داخل
بدوار دهم شود ای پسر گفتن حق بر او واجب است بر تو و باید که دور باشی از
غمازے چسب که میکند تقسیم عداوت و در دل مردمان ای پسر من هرگاه طلب
کنی خود را پس مفر شود ترا و عطار و زمره الا اولیا و رده که او دوطای علیه الرحمة و پیش صادق رضا

آمد و گفت ای پسر رسول خدا مرا بپند بده که دلم سیاه شده است گفت یا اباسلیمان تو نولد بزنا ترا
به پند من چه حاجت است گفت ای فرزند پیغمبر خدا شما را بر همه فضل است و پند دادن تو بر همه واجب است
گفت یا اباسلیمان من ازین میترسم که بقیامت جدم در من دست زند که چرا حق متابعت من نگذارم
اینکار به نسب هیچ نیست اینکار به عالمه شایسته است و حضرت حق تعالی داود و داوود و یسوع و یسوع و یسوع و یسوع
خدا یا انکه بنوع طینت او از آب نبوت است و ترکیب طبیعت او از اهل برهان و حجت و جبرش رسول
خدا است و مادرش قبول او بدین حیران است داود که باشد که به عالمه خود و محب نبود و روزی
نشسته بود یا مولا با سه خود گفت بیا یکتابعت کنیم و عهد بندیم که مرکز ما بقیامت رستگار سیاه
همه را شفاعت کند ایشان گفتند یا ابن رسول الله ترا شفاعت ما چه احتیاج است که جد تو شیخ جلاله
است صادق گفت من بدین افعال خود سرم دارم که بقیامت در روزی جد تو و بگرم و نفیست که
چون جعفر صادق خلوت گرفت و بیرون نیامد سفیان ثوری رحمه الله علیه در پیش و آمد و گفت یا ابن
رسول الله در مان از نفایس تو محروم مانده اند چرا عزت گرفته صادق گفت که اکنون را سه چنین دارم
و این دو بیت بخواند

ذوب الوفاء ذهاب النسل الداهب	والناس بین نحایل و مارب
یفشون بنیم المودة والوفا	و قلوبهم محموشة بعقارب

نقل است که جعفر صادق را دیدند که جامه زرین گرانمایه پوشیده بود و گفتند یا ابن رسول الله لیس بلبان
بشاک یعنی این پوشاک خاندان تو نیست دست آنس را گرفت و در استین کشید پلاسی پوشیده بود
که دست را میخراشید گفت هذا الخلق وهذا الحق یعنی زرین براسه خلق است و پلاس برای خداست
تفلسست که صادق از ابو حنیفه رحمه الله علیه پرسید که عاقل کیست گفت انکه تیر کند میان خنجر و صادق
گفت سبایم نیز تواند کرد میان انکه او را نوازند یا نزنند ابو حنیفه گفت نزدیک شما عاقل کیست گفت انکه تیر
کند در میان دو خنجر و دو شتر از دو خنجر یا خنجرین اختیار کند و از دو خنجر یا شترین برگزیند تفلسست که صادق را
گفتند همه هنر ها داره ز باوت و در کم باطن و قره العین خاندانے اما بس تشکیرے گفت من تشکیر نیم
لیکن مرا که یابی هست که چون از سر بر خود بر فاستم که یابی او بیاید بجای که بر من نبشت بکی خود که شایه
کردن از کبر یابی او که شاید کردن تفلسست که همان ز از کسے برده بودند آنکس در صادق او بخت که تو

بروہ وادراشتاخت صادق گفت چند بود گفت نہار دینار و لاجانہ بروہ نہار و نیارش و او بعد از ان مرد
 زن خود را بجای دیگر یافت ز صادق را باز برگشت من غلط کردہ بودم صادق گفت ما ہر چہ وادیم با یکدیگر
 بعد از ان از یکے پرسید کہ او کیست گفت مجھ صادق رضی اللہ عنہ مروان بن جمل شد و برفت کہ پیش
 صادق آمد و گفت خدا من نما کے گفت آخر تو نشیدہ کہ موسیٰ را گفتند من ترانے یعنی ہر اینہ بیبنے
 مرا گفت ارے اما بن ملت ملت موسیٰ است کہ یکے فرمایا می کند کہ اسے قبلے بے بینے دید دل
 من رب مراد گیت سے غورہ میزد کہ اجدہ رہا و لہ ارہ یعنی عبادت میکنم پروردگار خود را نئے بنیم اور صادق
 گفت اورا بنزدید و در جلد اندازید رہا بستند و در جلد انداختند اب اورا فرود باز بر انداخت گفت
 یا ابن رسول اللہ انیثا انیثا صادق گفت لے اب فرود برش فرود و دیگر ہمارا و چند کرت
 پنجین فرومے بروہ برے اور و او پناہ بصادق مے اور و تا از ہمہ در ماند چون در جلد غرق شد
 امید از خلق منقطع کرد این نوبت کہ اسلاد بر انداخت گفت الہی انیثا انیثا صادق گفت
 اورا پناہ بریا و رند ساعتے بگذاشتند تا بقرار آمد پس گفت حق تعالیٰ را ویدے گفت تا دست
 و خلق میزدیم حجاب میبود چون بگلے پناہ بدو بروہ و منقطع شدیم روز نہ روزن دلم کشادہ شد اینجا
 فرونگریستم بدیدم تا مضطر نبود ان نبود کہ ام من بحیب المضطر اذا دعاہ صادق گفت تا صادق را پہنچانے
 کاذب بودی اکنون ان روز نہ را نگاہ مے دار و گفت ہر کہ گوید خدا سے بر نیز است یا نیز است او کافر
 بود و گفت ہر ان معیست کہ اول او ترس بود و آخر او عذر بندہ را بحق نزدیک گرداند و ہر ان طاعت
 کہ اول ان امن بود و آخر عجب ان طاعت بندہ را از خدا باز دار و طبع با عجب عامی است و عامی
 با عذر مطیع از دے پرسید نہ کہ در ویش صابر فاضلہ را تو نکرش کر گفت در ویش صابر کہ تو انکر را دل
 با کیسہ بود و در ویش را با خدا سے تعالیٰ و گفت عبادت خبر تو بہ را است نیاید کہ خدا سے تعالیٰ
 تو بہ را مقدم گردانیدہ بر عبادت کا قائل اللہ تعالیٰ الثابون العابدون و گفت ذکر تو بہ در وقت ذکر
 خدا سے تعالیٰ غافل ماند نہت از ذکر خدا سے تعالیٰ و خدا را بحقیقت با و گردان ان بود کہ فراموش
 کند و جنب خدا سے تعالیٰ جملہ اشیا را از بہت انکہ خدا اورا عوض بود از جملہ اشیا و گفت در سنے
 اب و یحییٰ بر مہمن اشیا و خاص گردانہ بر حمت خویش ہر کرانوا ہر واسطہ و سبب از میان
 ہر داشتہ است تا بداند کہ عطا محض است و گفت مومن است کہ ایستادہ است یا نفس خویش و عارت

انست که ادای ستاده با خداوند خویش و گفت هر که مجاهده کند نفس بر نفس برسد بکرامات خداوند و
 هر که مجاهده کند نفس برای خداست تعالی برسد بخدا و گفت الهام از اوصاف مقبولانست و
 استدلال ساختن که بے الهام بود از علامت زندگانست و گفت مگر خداست تعالی
 در بنده نشان تراست از رفعت مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک و گفت عشق الهی نه بندگانست
 استم و نه محمود و گفت سر معانی مرا انگاه مسلم شد که رقم دیوانگی بر من کشیدند و
 و گفت اینکینجه مردیکه انست که نعم از خود منداست و گفت از صحبت خج نسل حذر کن یک
 از دروغ گوی که همیشه با و در غرور باشی و دو ماحق که هر چند سود تو خواهی زیان تو بود
 و خداوند سیدم نسل که بهترین وقت از تو بهر چهارم بدول که در وقت حاجت ترا ضایع گذاردیم
 فاسق که ترا بیک لقمه بفرود شد و بکتر لقمه طمع کند و گفت حق تعالی را در دنیا بهشت است
 و دوزخ بهشت عافیت است و دوزخ بلا عافیت بهشت انست که کار خود بخدا
 بگذاری و دوزخ آنکه کار خود بنفس خویش باز گذاری و گفت من کمین بستر فو مفرد
 و گفت اگر صحبت اعدا مضر بودی اولیا را اسیر را مضر بودی از فرعون و اگر صحبت
 اولیا مانع بودی اعدا را منتفی بودی زن لوط را و زن فوج را و لیکن بیش از تنبیه و بسط
 بنود و تحفه شاعریه ادره که از رئیس الفقهاء اهل سنت ابو حنیفه کوفی مرویست
 که گفت قلت لابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق یا ابن رسول الله اهل قوض الله الامر الی
 البس او فقال البس من ان یفوض الی ربوبیه اے العباد فقلت بل جبرهم علی ذلک
 فقال بین بین لاجر و لا تقویض و لا کره و لا تسلیط یعنی ایما هو الکره است خدا کار بسوی بندگان
 پس گفت خدا بزرگتر است از آنکه او را کند ربوبیت بسوی بندگان پس گفتم ایامجور کرده است ایشانرا
 بران کار پس گفت خدا عادل تر است از آنکه مجبور کند ایشانرا بران کار پس گفتم این چگونه است گفت
 بین بین است زبردستی است و نه حواله اختیار است و نه خواسته است و نه برگزیده است
 نه بر اهل سنت و جماعت برین فعل است فی قلبی و فی حیاة الی حوان الکبر القاضی و سیر فی ذکر النبی قال ابن قتیبه
 و قلت انما ابو حنیفه علی جعفر الصادق فقلت له هذا رجل من فقهاء العراق فقال لعنه الذی یقتس انهم یرو
 اهو النعمان بن ثابت و کنت لا اعرف اسم فسکت انما فقال ابو حنیفه نعم هو انما ذاک اعلماک

انسہ فقال اتق الله ولا تقس الدين بمفك فان اول من قاسه براءه ابليس حيث قال انما خير مني خلقا و
 في قياسه وفضل فقال لا تحسن ان تقس راسك من جسك قال لا تم قال له يا هذا خبرني لم جعل الله
 في العينين والمرارة في الاذن والماء في الالف والعذوبه في الشفتين فقال لا ادرى فقال جعفر
 ان الله جعل ذلك منا على عباده لان العينين شتان في العلم والحال والامرارة الاذن للموام فلو لم تمرر الاكلتها والنجس
 لا شئنا في الریح الطيب والردى فلو لا الماء فيها لم يشموا والشفتين للطعوم فلو لا العذوبه فيهما لما
 حصل الذوق من نعم الله قال له يا هذا خبرني عن كلته ولما شكر واخر بايمان فقال لا ادرى فقال هي
 لاله الا الله ثم قال له خبرني امي الامرين اعظم القتل او الزنا فقال ابو حنيفه القتل قال فلم ان القتل
 نعم القتل شاہدین ولم یقیل نے الزنا قتل من اربعۃ فسكت فقال لا جعفر ای الامرين افضل الصوم و
 الصلوة فقال ابو حنيفه الصلوة افضل قال فلم وان الله جب علی الحایض قضاء الصوم واستقطعت عنها
 الصلوة فسكت ثم قال يا هذا اتق الله ولا تقس فی الدين برایک فانما تقف عندا بین بدی الله بقول
 قال الله وقال رسولہ وقل انت واصحابک شفاء وایا وایقعل الله بنا ویکلم ما یشاء یعنی گفت این
 شیرہ داخل شدہ من و ابو حنیفہ بر جعفر صادق رحمہ پس گفتم این شخص یکے از فقہا سے عراق است
 پس گفت شاید نکس است این کہ قیاس سیکند دین را برای خود یا این نعمان بن ثابت است
 و بودہ من کہ نینداستم نام اور پس خاموش گشتم پس گفت ابو حنیفہ ارے نعم نعمان صلاحیت و ہر گز
 تو را پس گفت تبرس انضاد و قیاس مکن دین را برای خود بد رستی کہ اول کیسکہ قیاس کرد براس
 خود ابلیس بود کہ گفت من بہترم پس خطا کرد و قیاس خود و گمراہ شد پس گفت اورا یا پسند سیکنے
 بانیکہ قیاس کنی نہ خود را از حسبہ خود گفت نہ پس گفت اورا مر اخر دہ چہ الله تعالی ساخت ملوحتہ را و دور
 چشم و بینی و دو گوش و اب درینے و شیرینے و دلب پس گفت نینداستم پس گفت جعفر بد رستی کہ
 الله تعالی نہادہ است منت بر بندگان خود چہ اگر دو چشم از گوشت از نم است اگر نہ بودی ملوحتہ و
 گرداختہ شدہ و دو گوش براسے حشرات الارض پس اگر نے بود یعنی دران بخود می و دودینی
 برای شمعیدن بوسے خوش و بوسے پس اگر نبودے اب دران نہ شمعیدہ شدہ و دلب برای
 طعام پس اگر نبودے شیرینی در میان انما ہر اینہ حاصل نیشہ لذت با نہا پس گفت خبر دہ مرا از کلمہ
 کہ اول ان شرک است و آخر ان ایمان پس گفت ابو حنیفہ نینداستم پس گفت ان لاله الا الله است

پس گفت صادق خبر ده مرا از دوام کلام عظیم است قتل یا زنا پس گفت ابو حنیفه که قتل عظیم است
پس گفت صادق پس چرا الله تعالی قبول کرد قتل دو شاہد و برائے زنا قبول نمیکند کمتر
از چهار پس خاموش شد ابو حنیفه پس گفت امام جعفر از دوام کلام افضل است صوم یا صلوٰۃ پس
گفت ابو حنیفه که صلوٰۃ افضل است پس گفت صادق که چرا الله تعالی واجب ساخت جلالین
اقضای صوم و ساقط کرد قضاے صلوٰۃ پس خاموش شد ابو حنیفه پس گفت صادق رضای مد
تبرس از خداے تعالی و مگرددین برای خود پس بد رستیکه من ایستاده شوم فردا پیش خداست
و گویم گفته است خداے تعالی و گفته است رسول خدا و گوئی تو و یاران تو یمنین دیدیم و نمیدیم
و بکنده الله تعالی با و شما با کچ که نه و صاحب کتاب التوید نے مسائل النقلیہ از مضمرات نقل نموده
که امام محمد باقر از ابو حنیفه پرسید که شنیدم تو در مسائل دینے بقیاس عمل میکنی گفت
ابو حنیفه که یا ابن رسول الله از تو سه سوال دارم گفت ان کلام ست گفت زن مورد
مراحم است یا مرد گفت که مرد بعد از ان گفت سنه زیادہ ناپاک ست یا بول گفت بول
گفت صوم افضل ست یا صلوٰۃ گفت صلوٰۃ گفت اگر من بقیاس عمل نمودم بایست
که زنا را دو حصہ داوم و بعد بول غسل کردم زنا را بقضاے صلوٰۃ فرمودے حال
آنکه این چنین نمیکند پس مذہب من بنیے بر کتاب و سنت است بعد از ان باقر رضی اللہ عنہ
از دے معذرت کرد و قول مخالفان در حق او ترک نمود میگور مؤلف کہ این قصہ بصحت
تر سجدہ و سند ان مجبول است و قصہ امام جعفر با ابو حنیفه صحیح است یعنی از حنفیان
متعصب برائے وقع عیب از ابو حنیفه این قصہ را وضع ننوده اند و الله اعلم بحقیقۃ الحال و راجعہ آشنا
عشریہ اور وہ کہ روی ابو الحسن الحسن بن علی با ستادہ الی الی البخاری طبعی قال فضل ابو حنیفہ علی الی
عبد اللہ اسلام فلما نظر الیہ الصادق قال کانی انظر الیک وانت یحییٰ ستمجدی بعد اندر ست و
مکون مغرًا لکل لمون وغیاثا لکل مہوم یک میلک التجر و ن اذا و تقوا و تدبیرم اے واضح الطریق
افاتیخ و انا ملک من الله العون و التوفیق حتی یسلک لربانیون بک الطریق یعنی روایت کرده است ابو الحسن
شیعہ کہ گفت داخل شد ابو حنیفہ با ابی عبد الله جعفر صادق پس چون نگاہ کرد بسوے او امام گفت چنان خیم
ترا کہ تو فرزند خواہی کہ دست جدم بعد از انک نموشدہ باشد و خواہی بود کہ رگاہ ہر مضطر و فریاد تنہا بخردن بسوے

تو خواهند رفت چهرت زده گان چون ایستاده بماند و راه نمائی ایشانرا بطریق واضح چون تیر شونده پس ترا
از طرف خدا بد و توفیق با و تا بر دند خدا طلبان بسبب تو در راه و انقیادیه نقل از من کتب الامامیه ان
ابا حنیفه کان جالساً فی المسجد الحرام و حولہ زحام کثیر من کل الافاق قد اجتمعوا لیسألونه من کل جانب
فیجیبهم و کانت المسائل فی کما تخرج بها فینا و لما توقف علیہ الامام ابو عبد اللہ یحییٰ بن عیسیٰ بن ابی حنیفه فقال
قال یا ابن رسول اللہ لو شعرت بک اولاً ما وقفت لالامانے الہرجاس و انت قائم فقال لہ ابو عبد اللہ
اجلس یا ابا حنیفہ و احب الناس فیلے ہذا و رکت آتائی یعنی بود ابو حنیفہ نشستہ در مسجد حرام و گرد او ہوا
بسیار بود تمام مردم اطراف جمع بودند کہ سے پرسیدند و از ہر طرف پس جواب میداد و نشانرا
بودند سوالات و راستین او پس بیرون میکرد و ترا و میداد بر مردم پس ایستاد بر سر او امام جعفر صادق
پس آگاہ شد بروے ابو حنیفہ پس ایستادہ باز گفت لے پسر رسول خدا اگر خبر سے یا قائم بایستاد
تو بیشتر تو ایستادہ نے ماندے ز بندہ مرا خدا کے تعالیٰ نشستہ و تو ایستادہ باشے پس گفت
امام جعفر بن شعیب لے ابو حنیفہ و جواب دہم ہمہ ایس سہین شغل یا قیۃ اہم پران خود را سے گوید و گفت
ابن ہر دو قصہ غلط و موضوع است چرا کہ باقصہ عبد اللہ ابن شہر مرہ مطابقت ندارد و عبد اللہ را کتب
اسماء الرجال صدوق وثقہ گفتہ اند و رومی بن تصدیقی مجہول الاحوال است قدین و کتاب التریخ فی سایل التقليد
اوردہ کہ صاحب بحر السعادت و کیفیت وضع مذہب و تہذیب و ترتیب احوال ابو حنیفہ گفتہ کہ
اول کسیکہ قرع باب ارشاد نمود و ہزار گنج اجتہاد برداشت و راہ دین و روی خلائق کشود و تدوین
کتب فقہ کرد و بنا و مذہب و درس و فتوے نہادہ و احکام شریعت منتشر گردانید امام ابو حنیفہ کوئی
بود رجتہ اللہ علیہ و او شکر و امام ائمۃ المسلمین زبدہ اہل بیت المطہین الطاہرین سر کردہ مومنان
صادق و موحدان سابق امام شیخ ابی جعفر صادق بن محمد بن زین العابدین بن حسین بن علی رضو بود و انحضرت
بنور علم و ہدایت از انہاسے عمر شریف و گمانہ دور ارشاد و تعلیم طریقت ممتاز زمانہ بود و ہر اولیا النجا باحضرت
اوردہ متہدی میشدند و اکثر حالات و بیشتر اوقات بار بار باب جلال میر میر و وقش از ان غیر تر بود کہ
تہذیب و وضع مذہب پر دندو۔

انکہ او بود جعفر صادق فاضل و خصل زمان بودہ	لقب او است ثابت و وثاق کامل و اکمل جہان بودہ
---	---

بر سر دشمنان دین قاهر

عالم علم باطن و ظاہر

و ابو حنیفہ رحمہ اللہ نے ملازم انجناب بودہ از و اخذ علم میگرد و امام باوے نظر سے خاص داشت و همیشه
توتیش طبع نظر داشتہ اندر سر شریط علم خود و علمشان اورا سیراب می ساخت چون علم و فضل ان امام بحق
ناطق در عالم اشتہار گرفت جسے از علمائے یہود و نصاریے با ہم شوری نمودند کہ دین محمد صلعم و فرزند
توت میگرد و بیکرے و قدرے ابن دین ہم بزرگ تیم و اختلاف فاحش میان اہل اسلام در انگیزم باشد
کہ دین ایشان ہم براید انحرارے این مجمع فتنہ آرا برین انعقاد یافت کہ کتابے تربیت دادہ چیرہ
از ادیان زائفہ و مذایب باطلہ با دلایل چند از قرآن و حدیث دران دین گردند و ان کتاب و رکیسہ نمودہ
و کس از جماعت بسبیل امانت بدست ان امام دقت پسرند و باز نیا مدنتا اند کہ ان امام ہمام وقت
و دواع فراسید فرزندان را وصیت کرد کہ دست از قرآن و حدیث باز ندراید بعدہ ازین عالم فانی بجوار
رحمت یزدانے انتعال فرمود و در واقع مدفون گشت و از ترک غیر از کتابے چند چیرے گذاشت فرزندان
انحضرت کہ خود قدوہ اہل علم و عالم بودند احتیاجا کتب میگردند و ان کتاب امانت بدست افتاد و دران
چند نمان غیب دیدند کہ گاہے مثل ان از پدر بزرگوار خود نشیندہ بودند ابو حنیفہ رحمہ اللہ گفت کہ من است
و قدرست انحضرت بودم ہرگز کلمہ ازین کلمات نشنیدم و نیدانم کہ این کتاب از کجاست جسے از بنیاد
کہ بخیرست و صحبت امام نورسیدہ ہنوز تحصیل علم و معرفت جناب او نگردہ بودند تصور کرد کہ کفر بدینہ خاص
او چنین بودہ است و این سخن در میان مردم انداختند امام موسے کاظم با چندین برادران و ابو حنیفہ
انکار ان کتاب کردند انکار بنیاست ان کتاب مخالفت بسیار پیدا شد امام موسے کاظم با برادران و خو
از حجاب غمیت مدینہ کردند و باینیکہ از پدر بزرگوار دیدہ و شنیدہ بودند عبادت و ریاضت اشتغال
گرفتند و جماعت مذکورہ کتاب مسطورہ را در میان آوردہ و دران بحث و جدال و قیل و قال شروع کردند
جسے از نادانان جاہل و کور و لان غافل را درین امر باخود یار ساختہ خاک ادا بار برفرق روز کا خوش
بہمقتد بشنیدن این اخبار کہ خلاف دین و شریعت بود امام ابو حنیفہ بسیار میرنجید چون دید کہ اکثرے
از جاہلان و فلفیہ ان سخنان میشوند غیرت دین و امن دل او حکم گرفت و رس قرآن و حدیث و تفسیر
بنیاد ہند و موعظت ان کتاب و بعض کتب تواریخ معتبرہ دیدہ است مگر وقت تا بیست
ان کتاب نلم ان کتاب از خاطر بکلی رفتہ کہ مصور عباسے چون خواست کہ امام ابو حنیفہ را قاضی کند

و او زین امر با نمود و گفت که من قاتل ابن امیرم اگر درین قول صادقم ملائق را تقضا بنماید و او اگر کاذب
 کاذب را قاضی نبایست کرد و انوقت منصور او را با نمود و بعد از روزی چند حیل نموده زنش را تعلیق نموده
 نزد ابوحنیفه فرستاد و از زن نزد ابوحنیفه زننه گفت شوهر من مرده است و طلاق فرودان گذاشته
 و بمن وصیت نموده که ایسی بهتر و شمشیر لایق و هنر دینار یکسے دی که افضل زمانه باشد پس
 از تو مشورت میکنم که ان اموال بکدام قسم بامام جعفر صادق بدهم که افضل زمانه خود است آنمی داخل
 شد ابوحنیفه بامام جعفر صادق و گفت یا ابن رسول الله تو از ابو بکر و عمر ترا نموده و بیزار حسبه
 گفت معاذ الله گفت ابوحنیفه که اهل کوفه این گمان دارند گفت دروغ میگویند گفت اگر بایشان از
 مستقد خود در حق شمعین خبری نویسی شاید ایشان براه راست باز آیند گفت لے ابوحنیفه اگر بگویم
 ایشان هرگز قبول نخواهند کرد است و امام ابوحنیفه همیشه بیح و ثناء امام صادق نمودی و گفتی
 بولایستان الملک النعمان و در تحفه اثنا عشریه آورده که این قول از وی مشهور است مگر اقامت حرم
 گوید که ازین قول چگونگی بیح حضرت صادق را در هر چه که لفظا اگرستان بضم سین و تشدید نون
 باشد یعنی ان دوست باشد و اگر بکسر سین فتح نون باشد مراد و سال باشد پس معنی
 این سخن آنست که اگر بنودی دوست یا دو سال هرگز نیاید بلکه شند یعنی همان گنجینه قصه
 بالا که ان بوده باشد که دلالت کند بر بیح صادق بیح و این قصه بنظر اقامت حرم نیاید و بنیسه
 بدانکه در ملاقات نمودن ابوحنیفه با صادق رم روایات متنوعه دارد گفته بقول صاحب بحر السعادت ابوحنیفه
 از طفلی ملازم امام صادق بوده اخذ علم نمود و بقول ابن شهر مروتی ملاقات ابوحنیفه با صادق رم
 اتفاق افتاد که انوقت ابوحنیفه بقنوی و اجتماع داشت حال بنمود و در تحفه اثنا عشریه آورده که ابوحنیفه تلمیذ
 امام باقر بود و اجازت فتوی و اجتماع از ان جناب گرفته و از زید شمس میر اخذ علم نموده و بقول صاحب
 مضمرات و تقی ابوحنیفه را با باقر ملاقات اتفاق ملاقات افتاد که ابوحنیفه انوقت بقنوی و اجتماع مشغول بود
 انکه ابوحنیفه تلمیذ امام صادق بود و از وی روایت حدیث نموده و اخذ علم کرده و درین شک نیست چرا که
 سوزن و کلک شنبه و سنه هجری و منفق آن در برین دسے تواند که بصحبت امام باقر و برادر زید شهید و
 برادر جعفر صادق رسیده از هر اخذ علم نموده باشد مگر از طفلی ملازم صادق رم چون قول ضعیف
 است شاید بعد از تحصیل علوم تکمیل ان از حضرات مرقومین نموده باشد و الله اعلم بحقیقه الحال

و نیز باید دانست که پنج صاحب بحر السعادت گفته که بعد از وفات امام جعفر صادق بسبب بیرون آمدن کتاب
 اختلاف در امت پذیر آمد پس و امام موسی کاظم را برادران خود غیبت مدینه نمود و انقیول نیز هیچ معلوم
 نمیشود چرا که انقیول مقتضی آن میشود که وفات انجمناب در شهر دیگر بوده باشد تا کتب خانوادہ و راجع
 بود و فرزندان او را انجمناب مدینه آمدند و حال آنکه خود صاحب بحر السعادت گفته و باتفاق مؤرخین ثابت
 است که وفات انجمناب مدینه و قبر او در بیق اتفاق افتاد لاجرم غیبت مدینه از مدینه صورت نبرد
 شاید در اصل کتاب عبارت چنان بوده که امام موسی بعد دیدن اختلاف سکونت مدینه اختیار فرمود
 و از سهو ظلم کتاب بجای سکونت لفظ غیبت برآمده علاوه ان این قصه خود غلط فاحش است فوق
 و اعتماد انشاید چرا که سپردن کتاب نصاری بدست امام جعفر اصلاً بی ثبوت نرسیده فرزندان امام جعفر
 بوجیهه یکپس و اتفق بنو نذر اگر وقت بودند بر مردم اعلام نمودند و اختلاف پذیر نیامدی پس
 صاحب بحر السعادت از کجا دانست که این حادثه پیش آمده تا این قصه را بیان نمود و الله اعلم انشی
 در معارج النبوة آورده که ای کریم و قد بنا و بنی عظیم در قصه حضرت اسماعیل مراد از بنی عظیم چه باشد
 گویند یا چو فعل که حق تعالی او را بنی عظیم گوید بقول امام جعفر صادق که تفصیل ان در معارج مذکور است
 مراد از بنی حضرت حسین است علیه السلام انشی و انجمناب چنانچه مرجع علمای شریعت بود و چنان
 مقتدا سبیل طریقت بود و هر صوفیہ نسبت خود با انجمناب میرسانند میگویند که ابو الحسن خرقانی از بنی
 ابی زید بسطامی تربیت شده و ابو زید نیز از روح پر فوج امام جعفر صادق فیضیاب گشته و امام جعفر را
 و نسبت است یکے از پدر خود و او از پدر خود همچنین تا سلسلہ رحم و او از رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 و دیگرے انجد مادی خود قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق عن سلمان الفارسی عن ابی بکر الصدیق
 رحم عن ابی بنی صلی اللہ علیہ وسلم گذارنے الرشحات و قوت القلوب و قول الخلیل با بجلد در هر فن بدو
 داشت و همیشه اوقات خود را استحکام شریعت معروف سے ساخت و عمر گرانایہ را از اول تا
 آخر بقناعت و تقوی و عزت و از رو گذرانید و هرگز منقول نشدہ کہ از انجمناب گاہے امرے
 صادر شدہ کہ موجب اعتراض از جانب شریعت باشد رحمۃ اللہ علیہ۔

ابن یوسف بن لیث ابی الفج بن جوزی و ہیروسے من مولفہ اجازت کانت قرأتے قی شعبان من سنہ
ستہ و ثمانین و ستمائتہ بدری المطلقہ نے بعد اودعما اللہ تعالیٰ غرض اینکه امین حدیث از جملہ
صحاح و در کتب میر سلف منقول است از علما سے برگوار و اعلم عند الفقار در شواہد البتوۃ و در
الاجاب از مفصل بن عمر روایت کردہ کہ گفت روزے با صادق رحمہ در مکہ میر فرم ناگاہ بڑے بگڑ شیتیم
کہ پیش وے گا دے جودہ افتاد و ان زن با جے از کوکان خود میگرایستند صادق رحمہ از وی پرسید
کہ حال چیست گفت من و فرزندان من باین گاہ و شیر دے معاش میگردانیدیم و دے بردون
در کار خود حیران شدہ ام صادق رضی اللہ عنہ فرمود کہ بخوای کہ خدا سے تعالیٰ انما زندہ گردان گفت
با من سخن یہ میکنے این مصیبت کہ مرا رسیدہ است فرمود کہ سخن یہ میکنم بعد از ان دعا کرد گا و شرباے زود
اواز داد و روانے برخاست نذرست صادق رحمہ بیان مرم در ادوان زن نہانت کہ وے کے
بود و در شواہد البتوۃ در وقتہ الاجاب از علی بن خزہ روایت کردہ کہ گفت من با امام صادق رحمہ حج میر
در پائے نخلے خشک فرود آمیم صادق ال محمد علیہ السلام لب سے جنبانید و من نینداستم کہ او
چہ میگوید ناگاہ دے بان خرمابن آورد و گفت مرا طعام کن از پنچہ ایزد تعالیٰ در تو دو یعت نہادہ
است از روزے بندگان خود من دیدم کہ خرمابن بسوے وے سیل کردہ و از دے خوش ہا
او نینتہ بود از خرمابے تر مرا گفت پیش اے و بسم اللہ الرحمن الرحیم بگو و بخور من بموجب فرمودہ عمل
نمودم ہرگز خرمابی ازین شیرین تر و خوشتر نخوردہ بودم اے ابے انجا حاضر ہو و گفت من ہرگز سخن کہ
امروز دیدم ندیدہ بودم جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود کہ ما و از انان پنچہ نیم در میان ما سگ
و کاہنے نیباشند اما دے یاسکنم کہ خدا سے تعالیٰ اجابت میکند اگر خواہی دعا کنم تا حق تعالیٰ ترا
مسخ گرداند و سگ سازد اے ابے از جملہ کہ داشت گفت دعا کن امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ
دعا کرنے الحال ان اے ابے سگے شد و دے بخانہ خود نہاد و امام صادق رحمہ فرمود کہ و عقب
دے برو من بر خرم دیدم بخانہ خود را مدہ و پیش اہل و الدودم سے جنبانید چو بے برداشتند و او را
بازدید من بارگشتم و انچہ دیدم بفرض امام علیہ السلام رسانیدم ان سگ نیز باز آمد و در پیش امام رضی
اللہ عنہ در خاک میں غلطید و اب از چشم او میرفت امام صادق رضی اللہ عنہ پر دے تر خرم فرمودہ دعا
کرد تا بصورت خود عود کرد ناگاہ گفت اے ابے انچہ تو گفتیم ایمان آورد دے جواب داد کہ ای ہر دو

بلکہ دو ہزار بار در شواہد النبوة و روضۃ الاحباب از یونس بن عیینہ روایت کردہ گفت با جماعتی در سلاط
صادق رضی اللہ عنہ بودیم پرسیدیم کہ چون خدا می تعالیٰ ابراہیم علیہ السلام را گفت کہ خدای بعتہ من الطیر
نصر من الیک ان مرغی منس بودند یا از اجناس مختلفہ پس فرمود کہ میخواہی کہ کش ان شمار بنمایم گفتیم
ارے فرمود اے طاؤس نے الحال طاؤسی حاضر شد پس فرمود کہ اے غراب غرابے حاضر شد پس
فرمود کہ اے بازبانے حاضر شد پس فرمود کہ ای کبوتر کبوترے حاضر شد پس فرمود تا ہم را بکشند
و ریزہ ریزہ کردند یکدیگر را میقتند و سر اے ایشانرا نگاہ داشتند بعد از ان سہ طاؤس را برداشت
و فرمود کہ اے طاؤس دیدم کہ گوشت و دانتخوان و پر ہاے و سہ از یکدیگر جدا شد و ہر سہ را چسبید
و بدن و سہ راست شد و زندہ گشت و بان سہ مرغ دیگر ہمین معاملہ کرد و ہر زندہ شد و زندہ شد و ہر زندہ
و روضۃ الاحباب و صواعق آورده کہ منصور خلیفہ بروج را فرمود کہ جعفر بن محمد را حاضر گردان چون بروج و با جعفر
ساخت منصور گفت قلنے اللہ ان لم افعلک یعنی بکش مرا خدا اے تعالیٰ اگر بکشم ترا چند بخیلہ فتنہ می
آید کہ بے و دیواری کہ خون مسلمانان ریزے صادق رضی اللہ عنہ گفت و اللہ من حج نکردہ ام و نحو استہ ام
اگر تو چہ رسیده است از زبان مرغ گوئی رسیده است و اگر عیاذ باللہ ایچہ گفتے کردہ باشم بر یو
علیہ السلام ظلم کردن مرغو کرد و ایوب علیہ السلام بیلا قبلا شہر پیش اور و سلیمان را اعطا دادند
شکر گذاری نمود و ایمان بخواند و نسب تو بایشان باز میگردد منصور گفت راست میگوئی و ویرا بالا
خواند و بر پہلوے خود بنشانند پس گفت فلان بن فلان ابن سخن از تو بمن رسانیدہ است پس فرمود
تا ویرا حاضر کردند از و سہ پرسید کہ تو خوشی ندے این سخن را از و سہ گفت ارے گفت سو گند
یتوانے غور گفت بلے پس آغاز سو گند کرد کہ باللہ الذے لا الہ الا ہو عالم الغیب و الشہادۃ صادق رضی
اللہ عنہ گفت یا امیر المؤمنین بن ویرا سو گند میدم گفت تو سو گند و بان شخص گفت گوے بر بہت من
قول اللہ و قوتہ و انجاتی علی ذوقی تقدس کرد و کہ جعفر قال کن و کن جعفر نے کہ متناع نمود و آخر سو گند و دم و مجلس بناد
و ہر و منصور گفت بامی بر ایشہ و از مجلس بیرون بر رفتہ اللہ علیہ با صادق گفت تو میرا دمنتر ہے از انچہ
در حق تو گفته اند و عند خواہی تمام کرد و در وقت رفتن بروج کہ خادم خلیفہ بود خطے فاخر و جایزہ نیکو برداشتہ
ہمرا صادق دم آمد و سالما و غامنا بمنزل تشریف اور و بروج گوید کہ چون صادق رضی اللہ عنہ بر منصور درآمد
خود و مجنبا نید و ہر چند لب خود و مجنبا نید غضب منصور فرو سہ تشست تا ویرا نزد یک خود نشاند و از وی

خشنود شد چون از پیش روی بیرون آمد از دوسو پرسیدم که این مرد خشنک تر از هر کس بود بر تو چون
 تو در این لب بے جنبانید بے چوین خواند بے کوم بدم غضب و بے فروختست گفت دعای
 جندو حسین بن علی را یعنی الدعای بخواندم که یا عدنانی عند شدت و یا غوثی عند کربت و یا حسن بن علی
 التی لاتمام و کشف برکنک الذی لایرام بجمع گوید که بن دعا را یاد کردم هرگز مرا شدت بپیش نیامد مگر
 ابن دعا خواندم و از آن شدت فوج یا قثم و قثم بجمع گوید که از صادق رم پرسیدم که چرا نگذاشته که آن شخص
 سوگند خود را تمام کند و ویرا سوگند داد بفرمود که چون بنده خداست تعالی را بیک گلی و نه در گوار بے
 باد میکند با و علم و زرق و تیر غنوت و بے میکند و ویرا سوگند داد و ما پنج شیند بے خدای تعالی
 ویرا زد و گرفت و رصا عقی و شواید آورده که داود بن علی بن عبدالمدر بن عباس رضی الله عنهما یکی
 از مومنان صادق را یعنی الدعای قتل کرد و اموال ویرا گرفت صادق رضی الله عنه بروی در آمد و در
 خود در زمین میکشید و فرمود که مولا بے مرا گشته و مال ویرا گرفته و الحمد که بر تو دعای بنو ابراهیم کرد و او
 بر سبیل استنار گفت مرا از دعای خود بے ترسان صادق رضی الله عنه بخانه باز گشت و همسب
 مابسی بریدار بود در قیام و قعود چون وقت سخن شد شیند که بر داود دعای بکر در ساعته بنیاد که ویرا
 بکشتند و از آنجا انست که در شواهد و اصابع تیز الصحاب آورده که چون زید را رضی الله عنه کشتند و ویرا
 کردند حکیم بن عیاش بگوید این دو بیت گفت

سلبنا لکم زیداً علی جبر کلاته	ولم ارمید یا علی بجمع یهیل
تقیم نعمان علیاً سفا به	و عثمان نیر من علی و اطمین

چون این دو بیت صادق رضی الله عنه رسید دست بدعا برداشت و فرمود اللهم ان کان عبدک
 کاذباً فاعط سلط علیہ کلین کلابک بارخدا یا اگر بنده تو کاذب است پس سلط گردان بروی سگ از
 سگان خود را بنیامید و ویرا بگوید فرستاد شیر ویرا در راه بدرید چون ابن جبر صادق رضی الله عنه رسید
 در سیره افتاد و گفت ای عمر الله الذی انجز ما باعدنا یعنی شکر خدا را که وفا کرد ما را با آنچه وعده کرده بود
 آورد که از جمله مکاشفات صادق رضی الله عنه آنکه ابن عم و بے عبد الله محض که شیخ بنی هاشم بود
 پسر بے داشت طعنه بنفس ذکیه و در آخر دولت بنیامید و نصف ایشان بنو هاشم بخوانند
 که یا محمد و برادر و بے بیعت کنند صادق رضی الله عنه از بیعت ایشان ابا کرد و مردم تمت بوس کردند

که از روی حدیث نیکند صادق رضی الله عنه گفت والله که خلافت زمین خواهد رسید و زبانشان
 بلکه خلافت از صاحب قبا عیسی زرد خواهد بود که صهیان و غلامان ایشان بران باز میگردانند باشند
 و منصور عباسی در آن روز حاضر بود و قبا عیسی زرد پوشیده بود چون این سخن از صادق شنید همیشه
 این سخن در خاطر او بود تا وقتی که خلافت باور رسید و والد جعفر محمد باقر هم تبرقیل از روی از این سخن خبر داده
 بود که منصور عباسی مالک شرق و غرب روی زمین خواهد شد و مدت او بطول خواهد انجامید اے
 آخره کامر چون خلافت منصور رسید از قول باقر و جعفر محمد تقی که در حاکم و دشواری او روزه که روزی منصور
 با حاجب خود گفت و تقی که جعفر بن محمد بر من در آید پیش از آنکه من رسد ویرا بخش روزی صادق
 رضی الله عنه بروی در آمد و پیش و نه نشست منصور حاجب را طلبید آمد دید که صادق رضی الله
 عنه نشسته است چون صادق رضی الله عنه بر رفت حاجب را طلبید و گفت ترا چه فرموده بودم حاجب
 سوگند خورد که من ویرا ندیدم گر پیش تو نشسته ز در وقت در آمدن ویرا دیدم ز در وقت بیرون رفتن
 و آرا نجله انست که یکی از مقرران منصور گوید که روزی پیش و س در آمد ویرا متفکرا یافتیم گفتیم یا ابی جعفر
 موجب تفکر تو چیست گفت لے فلان جمعی که از علویان فانی ساختیم و میشوای ایشا زنگنه استم
 گفتیم ان کیست گفت جعفر بن محمد گفتیم و س مراد است مشغول بعبادت خدا می آید و اصلا نظر بر دنیا ندارد
 گفت من دانسته ام که تو با ما است و س اعتقاد دارم اما ملک عظیم است من سوگند خورده ام که
 بشب ویرا بایتم تا خاطر خود را از و س فارغ نسازم سیاف را بجا اند و گفت چون جعفر بن محمد حاضر شود
 هرگاه که من دست خود بر سر خود نهیم باید که ویرا قتل کنی پس بفرمود که تا صادق را رضی الله عنه حاضر
 کنند در وقت در آمدن بوسی بپرستم دیدم که لب می جویاند اما ندانستم که چه میخواند لیکن قصر منصور
 را دیدم که بخشیش در آژون کشته از تلاطم امواج بجز منصور را دیدم سر دیاس برهنه و لرزه بر اندامهای
 و س افتاده استقبال و س کرد باز و س ویرا گرفت ویرا ساد و خوش اند و گفت یا ابن سول
 الله باعث آمدن تو چیست فرمود که چون مرا خواند ایدم گفت حاجت که در اے بخواد فرمود حاجت
 من انست که مرا بخوانی تا من بختیار خود هر وقت که خواهم حاضر شوم انگاه بر خاست چون بیرون
 رفت منصور جامه خواب طلبید و تا نیم شب بخسپید و نماز باز و س فوت شد چون بیدار شد نمازها
 را قضا کرد مرا پیش خواند و گفت در آنوقت که جعفر بن محمد حاضر شد و دانی دیدم که یک لب و س

بر زمین و یک بر بالا سے تھری زبان فصیح باسن گفت کہ مراد اے تعالیٰ فرستادہ است کہ اگر
 بصادق یعنی المدینہ گزندے رسائی ترا و تھرترا فرو برم حال بر من متغیر شد چنانکہ دیدے من گفتیم
 کہ این سحر است گفت ملکو کہ این سحر است کہ این خاصیت اسم اعظم است کہ بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 آمده بود کہ ہر چہ بچھا ست چنان میشد و آرا بجلال است کہ ابو نھر گوید کہ بعدینہ در آدم و کینر کے ہمراہ بود با
 جمع شدہ چون بیرون آدم کہ بجام روم دیدم کہ جانتے آرا مصحاب بزیارت صادق رضی اللہ عنہ توجہ
 نمودہ اند بایشان ہمراہ شدہ چون بجا نہ صادق رضی اللہ عنہ در ادیم و چشم و سہ بر من افتاد
 فرمود کہ اے ابو نھر گزندہ است کہ در خانہ پیغمبران و فرزندان ایشان بجمہت در سنے باید اگر گفتم با
 ابن رسول اللہ مصحاب را دیدم کہ سنے آمدند تر سیدم کہ این دولت از من فوت شود تو بہ کہ دم کہ دیگر
 ہرگز چنین کنم و بیرون آدم و آرا بجلال است کہ دیگر کے گفتہ است کہ دوستے داشتیم کہ منصور ویرا
 جس کردہ بود صادق را رضی اللہ عنہ در موسم حج در عوفات دیدم بعد از نماز عصر از من پرسید کہ حال
 دوست تو کہ در جس منصور بود چہ شد گفتم بچھا نمان و جس سے است دست بر عا برداشت چون سنے
 بر آمد گفت داند کہ دوست ترا بگذاشتند را و سنے گوید کہ چون انج بآر کشتیم از دوست خود پرسیدم
 کہ ترا کے گزاشتند گفت روز عرفہ بعد از نماز عصر و آرا بجلال است کہ دیگر کے گفتہ است کہ دیگر کے
 خریدم و بان جنم کردم کہ انرا از دوست نہ ہم مابعد وفات کفن من باشد چون از عوفات بزدلفہ باز
 گشتم از من غایب شد بسیار نوم شدہ چون بآرا بجلال بزدلفہ سنے ادیم در سنی خیف ششم
 کسے از پیش صادق رضی اللہ عنہ اند کہ ترما یہ طلبید زود پیش و سنے رقم و سلام گفتم و ششم و سنے
 بن کرد و فرمود کہ بچھا ہی کہ ترا بردے وہیم کہ بعد از وفات کفن تو باشد گفتم اے کہ برد من شایع
 شدہ است غلام خود را آواز داد و غلام دے آمد بروے اور دیون دیدم ہاں بردن بود بچھا
 فرمود کہ این را بگاہ و خدا سے تعالیٰ سپاس گوے و آرا بجلال است کہ شفعے پیش و سنے نہ ہر آدم
 اور دو گفت کہ من حج میروم این براے من سراے بحر کہ چون انج باز گردیم باہل عیال خود
 در انجا متوطن شویم چون انج باز گشت و پیش صادق رضی اللہ عنہ فرمود کہ براے تو مرا ہی خریدم و ششم
 کہ اول ان منتہی رسول صلی اللہ علیہ وسلم سنے شود و ثانی بے علی و ثالث بحسن و رابع بحسین
 رضی اللہ تعالیٰ عنہم و ایک مک نوشتہ چون ان شخص انرا بآرا بجلال گفت رضی اللہ عنہم باہل عیال

بسنده چون بمنزل خود رسید بیا رشده وصیت کرد که ان صک را باوے در قبر سنده چون وفات کرد و انصک را بادی در قبر نهاد دیگر روز بامداد دیدم که صک بر روی قبر وے است و بر پشت و نوشته که جعفر بن محمد دفنا نمود با بنچه و عده کرده بود و از انجمله است که ششصد ازوے اتناس و عا که در خدا نیاید ویرا چندان پیرسے و هر که بسیار حج گذارد فرمود که خداوند را ویرا چندان برده که بنجاه حج گذارد و ششصد بنجاه حج گذارد و در حج بنجاه و یکم بجهت رسید و خواست که غسل کند سیل ویرا ویرا بود و در ان بمرد و ان نقش خاتم امام جعفر بن است انت غیثی من الناس کذا فی روضه الاحباب و المدا علم

موسی بن جعفر رضی الله عنه

در روضه الاحباب و در شواهد النبوة و تاریخ ابن خلکان گفته که وے امام هفتم است از امیه اشعه عشر در روضه الاحباب گفته که کینست و ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو عبد الله و ابو اسماعیل و ابو علی نیز از جمله کینست و است و در شواهد آورده که لقب او کاظم است و در روضه الاحباب آورده که صاحب ریز لقب او است و قال ابن خلکان نقل عن تاریخ خطیب البغدادی کان موسی بن عبد الصالح یس نام وے موسی و کینست و ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو عبد الله و ابو اسماعیل و ابو علی و لقب او کاظم و عبد الصالح و صاحب و صالح و زین العابدین است و در روضه الصفا آورده که در زین العابدین میگفتند در مدینه و مادر وے اجم ولد بود و حمیده بر بریه نام و ولادت وی در ابو ابو میمان که و مدینه یوم الاحد سبع خلون من صفر سنة ثمان و عشرين و مائة و مات فی حبس بارون الرشید بنجد و یوم الجمعة خمس خلون من رجب سنة ست و ثمانین و مائة کذا فی الشواهد و در روضه الاحباب آورده که امام موسی در وقت فوت امام جعفر بیست ساله بود و بروایت اصح و اکثر در رجب سنة ثلث و ثمانین و مائة در بغداد از عالم نقل نموده و بدین روایت مدت اما متش سی و پنج سال باشد و زمان حیاتش بنجاه و پنج سال و در روضه الصفا آورده که بقول صاحب بیع الابرا مروت حیاتش چهل و پنج سال بود و قال الشیخ طاعی قاری نقل عن السعودے ات سنة ست و ثمانین و هو ابن اربع و خمسين و فی تاریخ ابن خلکان کانت ولادته یوم الثلاثاء قبل طلوع الفجر سنة تسع و عشرين و مائة و قال الخطیب سنة ثمان و عشرين بالمدينة و توفی عن خمس و ثمانین من رجب سنة ثلث و ثمانین

و مایه و قبل سنت ست و ثمانین بعد از و قبل از تو نے مسموماً و قال الخطیب تو نے نے الجس و دفن
 نے مقابر الشؤیز تین خاج القبۃ و قبر ہناک مشہور نیز او علیہ شہید عظیم فیہ قنادیل الذهب و الفضة
 و انواع الالات و الفرش الایعد ہونے بجانب الغربی و در روضۃ الاحباب اور وہ کہ بقول اکثر بابا
 اخبار کاظم رضی اللہ عنہ ابفرمودہ ہارون الرشید سعد بن شامک بیاجی بن خالد برکے زہر داد
 و بدان واسطہ ان جناب روی بفر دوس اعلیٰ نما و فیر ایضا نقلاً عن تاریخ گزیدہ کہ عقیقہ بعضی
 از علما ی شیعہ سرب و خاقوم ان امام ریختند و بدست بے ثمر نے رشتند عمر غزنیہ شہار الگبستند
 مدفن پر نور امام کاظم رضی اللہ عنہ در خط بغداد مشہور است مطاف طوائف جمہو فی الخلق نزدیک
 و دور و نے اخبار الدول للقرمانی کانت و منات سنہ ثلث و ثمانین و مایہ فلما توفی لمرکز

بوضع نقشہ علی الجسر بغداد بنادی علیہ بناموسی بن جعفر الذی یزعم الشیعۃ انہ لایوت فانظر و الیہ
 بیتانم و من نے مقابر قریش و لہ من المؤمنین خمس سنہ و شیخ عبدالحق دہلوی در شرح مشکات
 اور وہ کہ امام شافعی گفتہ کہ قبر امام موسی کاظم تریاق مجرب است مرا حاجت و عاراً -

اما مناقب ان جنابات العزیز پند شریعت بود و بیچ روایت نہ بطریق صحیح نہ بطریق ضعیف مروی
 نشدہ کہ از انجناب امر کہ موجب عراض از جناب شریعت باشد صادر شدہ و در شواہد البیوۃ
 اور وہ کہ عابدترین اہل زمان خود بود و فقیہ ترین ایشان و سنی ترین و دکریم ترین ایشان و قال ابن

خلکان نطاعن حلیب البغداد کان موسیٰ مدعی عیداً صالحاً لعبادۃ و اجتماعہ و انما لقب بالکاظم
 حلم و تجاؤزہ عن المعتدین و در روضۃ الاحباب اور وہ کہ نسیم مکارم اخلاق ابن امام عالی شان

ا طراف جہان را و شام جہانیاں را معطر گردانیدہ بود و اشعہ نخاصن ادب ان مقتدای
 بلند مکان شام ظلمت اندوز طوائف انسان را بصبح عالم افروز رسانیدہ و وفور ہر عبادت
 افزون از قوت و طاقت بشر و کمال علم و فضیلتش بیرون از احاطہ استطاعت علمای دانش
 پرورد عجائب کراماتش حجاز مجزات رسول و غایب خوارق عادتش معجز طبع عقول و تقویٰ طیت

برای عالم را بیش مخصوص با تشرف ابی و مشہور بود فی اخبار الدول للقرمانی جو الامام الکبیر القدر الاوحد الحق الساہر
 لیلہ قاتکا قطع نہادہ صایماً لیسے لفظ علم و تجاؤزہ عن المعتدین کا ظہا و ہوا المعروف عند اہل الخلق
 باباب الجوالج لانہ ما قاب المتوسل بہ فی فضاء حاجۃ قلوکان کہ کرامات ظاہرہ و مناتب باہرہ

آنحضرت محمد الشریف و علا ہا سنا اے ابو الزبیر یا فیلیغ علما ہا و وصوا حق اور وہ کہ موسے کاظم رحمہ دارث علم و فضل و کمالات پذیر خود گشت و دیر کاظم ازین حجت گفتند کہ علم بسیار داشت و خشم فرو سے بردوار مردم تبا و عفو سے نمود و نزد اہل عراق مشہور بود و در باب انصافے جوایح نزد خدا سے تعافے بعد از اہل زمان خود بود و سخاوت و سے نیز از ہمہ ایشان زیادت بود و فی تاریخ ابن خلکان روی انہ و کل مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مسجد سجدة فی اول اللیل و سبع و ہویہ قول فی سجودہ عظم الذنب عند فلیس العفو سے عند کیا امام اہل الفتویٰ اہل غافر المنقذہ فعمل برہو با حقی صبح و کان تجا کر کجا دلہ اخبار و تلوار کثیرہ و فی اخبار الدول للقرائے وقد اکثر الادبا و نے برایہ قمن ذلک قول ابی الفتح۔

حقینا کان فیلیغ سلا سے
فانا الحز وال زمان علما می

انا للسید الشریف غلام
واذا کنست للشریف غلام

و در وقتہ الصفا آوردہ کہ امام موسے قرآن را بغایت نیکو خواند سے و در قرآن خواندن بگریستے و اسنان نیز بگریستند سے و در ان زمان تجوید و ترتیل او بچکیس کلام الہی را قرات نمیکرد و در مدنیہ و ازین الجہدین میگفتند و از امام جعفر صادق منقول است کہ اشارہ با ولاد خود کردہ گفت اینا فرزندان منند موسے سید ایشان است و ہم امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ در بارہ امام موسے فرمودہ کہ موسے بابے است از ابواب الہی و از دوسے بیرون خواہد آمد کیسکہ خوش این امت و نور ہر ملت با و بہترین کل مولود و فاضل ترین جمیع موجود بود و مامون از پدر خود روایت کند کہ در شان امام موسے کاظم با پسراں خود گفت کہ این مرد امام و دم است و حجت حق بر خلق و خلیفہ بر کافہ عباد و بن امام جماعتی ام بحسب ظاہر از دوسے قہر و غلبہ و بجا سوگند کہ امام موسے نرا و تراست از من و از سایر خلق بجای رسول و من این سخن نہ بجنبہ ان میگویی کہ ہم ملک و کار خلافت را سہل می انکارم و اسان مے شمارم و اند کہ اگر عزیز ترین اولاد من در حکومت با من منازعت و در چشم اورا از حد قد بیرون کنم کہ ملک عظیم است لیکن اسے مامون ابن موسے وارث جمیع انبیاست اگر علم صحیح خواہی از و سے باید خواست مامون گوید کہ چون این سخنان از پدر خود شنیدم نہال محبت الہییت در روئے جان نشاندم و جان شیرین باز بر اسے طلب مرضات ایشان نشاندم و فی طبقات الشرا نے کان رضی اللہ عنہ قول او محبت رجلا و کان موافقا لک ثم غاب عنک خلقتہ فاضطرب طبقتہ

فابح الی نفسک فانظر فان کنت اعوججت فنتب وان کنت مستقیما فانظر انہ ترک الطريق وتعب
عند ذلک ولا تقطع منه حتی یستبین لک ان شاء اللہ تعالیٰ وکان یکنی بالعبید الصالح اکثر عبادہ
واجتہادہ وقیامہ باللیل وکان اذا بلانہ عن احد انہ یؤذیہ بیعت الیہ کمال وکنہ لقبہ یب
المستقلانہ موسیٰ بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ابن علی ابو الحسن الماسی المودق کاظم
صدوق عابد من السابقتہ مات سنۃ ثلث وثمانین وقال الشیخ علا علی الفارسی نے شرح اشفا
للفاضل عیاض موسیٰ بن جعفر بن محمد العلوی الکاظم روئے عن ابیہ وعبید اللہ بن دینار واپس
وعنه ابنہ علی الرضا وخواہ علی ومحمد بنوہ ابراہیم واسماعیل وحسین قال ابو صالح کاظم نقیہ امام
نے جس الرشید انرج لہ الرزق دین باجہ وکنہ میسزان الذنبیہ موسیٰ بن جعفر بن
محمد بن علی العلوی الملقب بالکاظم عن ابیہ قال ابن ابی حاتم صدوق امام وقال ابو جعفر
نقیہ امام قلت روئے عن بنوہ علی الرضا وبراہیم واسماعیل وحسین وخواہ علی ومحمد واما اور دہ
لان العقبیہ ذکرہ نے کتابہ وقال حدیثہ غیر محفوظ یعنی نے الایمان قال اکل فیہ علی ابیہ الصلت
الہر وکنہ قلت فاذا کان اکل علی ابیہ الصلت فاذا بن موسیٰ نے تذکرہ وکنہ مسند شمس
باسناد مظلم الی سہل بن ابراہیم عن موسیٰ بن جعفر عن ابیہ عن جدہ متصلاً قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم الوضوء قبل الطعام یغنی الفقر وبعدہ یغنی الہم ویصح البصر وجار عن موسیٰ بن
اباہ مرفوعاً عنہم المال اکل الراسخات نے الوصل المطہات نے الجبل وقد کان موسیٰ من ابو حکماء
ومن عیاد الانبیاء ولہ شہید معروف ببغداد مات سنۃ ثلث وثمانین ہایہ ولہ خمس ونسول
سنۃ و حدیثہ قلیل جداً نے خلاصۃ التذیب لہما فی صفۃ الدین موسیٰ بن جعفر بن محمد بن علی بن
بن علی بن ابی طالب الماسی ابو الحسن الکاظم المدنی عن ابیہ وعنه ابنہ علی الرضا وخواہ
ومحمد ابنا جعفر بن محمد واما نقیہ قال ابو حاتم نقیہ صدوق امام من ابیہ المسلمین قال یحییٰ بن الحسین
العماد روئے بلانہ عن رجل یؤذیہ بیعت الیہ بصرۃ فیما الف و دینار -

اناسخاوت وحلم انجناب

ورسوا عن اور وہ کہ سخاوت اور اہل زمان اور زیادہ بود وکنہ تیار بن خلکان کان سخیا کر یاد کا

جملہ عن الرجل ان یؤدیہ فی بیت الیہ بصرۃ فیما لفت و بنار و کان بصرہ لثماۃ و بنار و بصرۃ و بنار
 ثم یقسمہا بالمذنیۃ و در وقتہ الصفا و ذکر کاظم ثم آوردہ کہ اکبر اولاد امام جعفر صادق او بود و باو
 حمیدہ راستہ و باخلاق پسندیدہ پیراستہ بود و احسان شہور بہ بڑا متنان مذکور توتیہ سبع
 شمرین دے رسانید کہ فلاکس پیوستہ بغیبت تو مشغول است نے الحال ہزار و بنار
 برسم انعام نرو او فرستاد ابو محمد ابن یحیی علوی روایت میکند کہ شخصے از اولاد عمر بن خطاب
 رحمہ وامام موسیٰ یثینیدے دایر المومنین علی را دشنام دادے بعضے از متشیبان ابن بیت
 باو گفتند کہ مارا حصت فرمائے تا ابن شخص را یکشم و انتقام اہل بیت ازوے یکشم چنانچہ
 امام بیانغہ تمام و الحاح مالا کلام ایش از ابن حرکت منع فرمود و پرسید کہ انہر دیکجا است گفتند
 بر سر ضیعت خود رفتہ است امام بیانغہ تمام بجانب ابن ضیعت روان شد و چون بدانجا
 رسید مرکب و فرعرعہ اوراند ابن عمر از دور فریاد برآورد و تشنیع آغاز کرد کہ مرکب و رکشت
 زار مردمان مران امام موسیٰ التفات بہ سخن او نکردہ و چنان میرانہ نابہر رسید و از مرکب فرود
 آمدہ پیش او نشست و دروے او تبسم گشتہ پرسید کہ تو را درین زراعت چند چغ
 شدہ باشد گفت دو بیت و بنار باز امام استفسار نمود کہ چند امید میدارے کہ از ابن
 مزرعہ بتورسد جواب داد کہ دو بیت و بنار امام بز فورۃ مشتعل بر سید و بنار بیرون آوردہ
 پیش او نہادہ فرمود کہ ابن سید و بنار را بستان و امید از زراعت خود منقطع مگردان نمود
 بر خاست و سر امام را بوسید و اکیانہان گذشتہ عفو و اغماز طلب نمود و گفت پیچکس در
 فضیلت و کرم ہر اولاد بنی دو بے مسابقت نتواند حبست و امام موسیٰ کاظم چون بتزل خود با
 گشت با مخصوصان خویش کہ قصد انشخص داشتند صورت حال را بیان کردہ فرمود کہ ابن مزل
 کہ از من صادر گشت بہ بود یا انچہ شما تصور کردہ بودید۔

اما اتقادہ سہ بار در انجوس نمودہ اول انکہ در شواہد النبوتہ و اخبار الدول للقرانی در وقتہ الصفا و صواعق محرقہ و تاریخ نو
 خلکان آوردہ فی ذکر الکاظم ثم کان لیکن المدنیۃ فاقدہ المذیۃ بوجہ انجسہ فراسے فی النوم
 علی بن ابی طالب رحمہ و ہو بقول یا محمد فمل عینم ان تولیم فی الارض و نقطوا ارا حکم قال البرج
 فارسل اسے لیلا فرغے ذلک فحیثہ فاذا ہو بقراۃ الایۃ و کان احسن الناس موتا و قال علی

موسیٰ بن جعفر خجندیہ بر فعاثہ و اجلاسہ اسے جنبہ و قال یا ابا الحسن انے رایت امیر المومنین علی
 بن ابی طالب رضی النعم بقبر علی کذا فتوئے ان تخرج علی او علی احمد بن اولاد سے فقال والدہ
 لا فعلت ذلک ولا ہوں شانے قال صدقت اعطی لکۃ الاوت و بنار و رودہ اسے المدینہ قال الحج
 فاحکمت امرہ لیلانا صبح الا و ہوں نے الطريق خوف العواقب یعنی مہد سے بن منصور ویرا از مدینہ
 بنجد او رد و جس کرد شبہ امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ و خواب وید کہ فرمود با محمد فضل عظیم الایہ
 یعنی ایاشاید و توقع انست از شما اگر بخود گیرید امور مردمان را یعنی حاکم خلق شوید انکف با و کیند وزیر
 از روستے تکر و غنم قطع رحم نماید بنا بر تیر و غنم بیع گوید و شب بود کہ مر اطلبید چون پیش وے رقم
 شنیدم کہ امین رایت را بخواند با و از خوش گفت حالے برو و موسیٰ بن جعفر را ببار رقم واحد و دم
 ویرا معافہ کرد و بنشانہ و خواب را با وے بگفت پس گفت مع تو انے کہ مرا ابن گردانے از انکہ
 بر من و فرزند ان من خروج کنے فرمود کہ والدہ ہرگز نگردہ ام و از نشان من نیست کہ کلمہ گفت
 میگوشی پس بیع را گفت کہ ویرا ہزار و ہزار دینار بدہ و ساختگے وے کن تا
 بدینہ رود بیع گوید کہ ہم و شب کار وے بس ختم و ویرا و ان کردم پس نہ بیع کرد مگر او در راہ
 از خوف انکہ بیاد مانے پیدا شود انتہی دوم نے مروج الذهب للسعودی ذکر عبد اللہ بن مالک
 الخزاعی و کان علی دار الرشیدہ و شرطہ قال اتانے رسول الرشیدہ نے وقت اجابہ فی قبۃ
 فاسترخے من موضعی و منعی من تغیر ثیابے فراغنے ذلک فلما مرث اسے دار سبغنی الخادم فوفت
 خبرے فاذا ن یے نے الدخول فدخلت فوجدتہ قاعداً علی فراشہ فسلمت فسکت ساعتہ فلما
 عقلی و تقصاعف الخزع ثم قال لے با عبد اللہ اتمد رے لم طلبتک فی ہذا الوقت قلت لا والدہ یا
 امیر المومنین قال انے رایت اساعۃ نے منانے کان حبشیہ یا قد اتانے و مع حرتہ فقال لے
 لم تکل عن موسیٰ بن جعفر اساعۃ و الا تخرجتک بہذہ المحرتہ فاذهب فکل عنہ فقلت یا امیر المومنین
 اطلق موسیٰ بن جعفر تلاما قال ثم امض الساعۃ حتی لطلق موسیٰ بن جعفر و اعطی تلامین الف
 درہم و قل لہ ان اجبت المقام قبلنا فلک عندے ما تحب و ان اجبت المصی اسے المدینہ
 فاذا ن نے ذلک البک قال فقبضت اسے الحبس لانخرجه فلما راسے موسیٰ و ثب الی قایما
 و نطن انے فدا مرث فبہ بکروہ فقلت لا تخف فدا مرث امیر المومنین با طلائک و ان واقع الیک

تلاشیں الفت درجہ ہو یقول لک ان اجبیت المقام قبلنا فلک ماتحب وان اجبیت الانفراق فلالم
 نے ذلک مطلق الیک و اعطیتہ التلاشیں الفت درجہ و خلعت سبیلہ و قلت کہ القدر ایت من امرک عجبا
 قال فانه انبرک بنیانا تا نیکم اذا تاسے النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال موسیٰ حببت مظلوما نقل ہذا الکلام
 فانک لاتبت ہذا الیلۃ نے الحبس قفلت بابے و امی ما قول فقال قل یا ساح کل صوت و یا
 سابق الفوت و یا کاسے انظام کما و نشہر ابعد الموت اسالک با سمانک الحسنہ و با سمانک الاعظم
 الاکبر الخیرون الکفون الذی لم یطلع علیہ احد من المخلوقین یا حلیم ذواتا لا یقوسے علی انانیتہ یا ذالموت
 الذی لا یقطع ابد او لا یحییٰ عدو و افرج عنی فکان ماتری یعنی ذکر کرد عبد المہد بن مالک انخر اعلیٰ و بود و بان
 رشید و صاحب شرط وے گفت امد مرا فرستادہ رشید و رقیقکہ نیامد مرا در وقت گاہی پس
 کہ رشید مرا از جاسے من و شہ کرد مرا از تغیر لباس پس رعایت کرد مرا و در ان پس ہر گاہ شہم بسوے
 خانہ سبقت کرد مرا خادے پس دانست رشید خبر من پس اولن داد مرا در دخول پس داخل شہم
 یا نعمت و در ان شستہ بر فراش خود پس سلام کرد مرا پس ساکت ماند ساعتی پس بر پرید عقل من و
 گو نہ شد خجہ پس تر گفت مرا اے عبد اللہ یا مہد اے کہ ترا بر اے چہ درین وقت طلب کردم گفتم نہ
 بخدا یا امیر المومنین گفت ویدم درین ساعت در خواب کہ حبشی امد مرا و با و حریہ است پس گفت
 اگر نیکدارے موسے بن جعفر را و در وقت اگاہ باش کہ ترا فرج میکنم باین حربہ پس برو و بگذر او پس
 گفتم یا امیر المومنین ابا بگذر مرا موسے بن جعفر را بارینے کر رہ بار پر سیدم گفت اری بگذر
 و در این وقت دیدہ اورا سے ہزار درہم و بگو اورا اگر خواہی مقام کن نزد ما قبول کردم کہ بر اے است
 نزد ما پنجہ تو دوست داری و اگر خواہی کہ بروے بسوے مدینہ پس اجازت است ترا و ان گفت
 عبد اللہ پس نعم بسوے زمان تا نیکہ بروں کم اورا پس چون دید مرا موسے بر جست بسوے من
 ابستادہ و گمان کرد کہ مگر من مامور شہم باد بکر و ہے پس گفتم کہ ترس تحقیق کہ امر کرد مرا امیر المومنین
 با طلاق تو دانکہ ہم ترا سے ہزار درہم و میگوید ترا امیر المومنین کہ اگر خواہی مقام کتے نزد من قبول کردم
 کہ بر اے تست آنچه تو دوست داری و اگر خواہی کہ مراجعت کنے بسوے مدینہ اختیار تراست و دادم
 اورا سے ہزار درہم بگذر شتم اورا و گفتم اورا کہ تحقیق ویدم در بارہ تو امری عجیب گفت پس من خبر کنم
 ترا کہ من در خواب بودم کہ ناگاہ امد مرا پیر صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت موسے نبوس شدہ

مظلوم پس گویان کلمات را بدرستی که نباشته تو اشب و ز زندان پس بگویم پدر و مادرم فدای تو
 با و چه بگویم گفت بگو با سماع کل صوت الی آخر الدعاء المذكور پس بود آنچه دیدی سیوم در صواب
 او و ده که چون بارون الرشید کج آمد بعضی از مردم سعادت دید گویان امام موسی کاظم نزد وی کردند
 که از هر جانب احوال از جهت و سستی او و زندان کج کالاسی از هر دو بنا را تخرید نموده باین
 بارون الرشید ویرا گرفت و نزد امیر خود عیسی بن جعفر بن منصور که او را بهره بود فرستاد و مدت
 یکسال ویرا حبس نمود آنگاه بارون الرشید در باب قتل و سستی که تاسی بود از سبب بهره نوشت او
 از نیکیه ابا کرد و گفت او ادعای نداد و بحال خود است و بهارون الرشید اعلام نمود که کسی را
 بفرستد تا امام موسی را تسلیم و سستی و اگر کسی را ندانست او را خواهم گذاشت که هر جا که خواهد
 برود بارون الرشید چون کتاب دید که برادرید سبک بن شاکم را فرستاده تا امام موسی را تسلیم و
 نماید و سفارش و سستی کرده بود که با و سبک بن بعد از آن هم در طعام کرد و بعضی برانند که سبک در طب کرد
 و سبک کرده بعد از سه روز وفات یافت و عمرش شصت و پنج سال بود و در تاریخ ابن خلکان انام الک
 بالمعدنیته اے ایام بارون الرشید از نرسنه رمضان سنه تسع و سبعین و مائة قتل سحالی بغداد
 و حبه بهای اے ان تو سستی سبک بن شاکم یافت کرد موسی در مدینه تا زمان بارون الرشید بفر
 کرده شد در رمضان سنه یکصد و هشتاد و نه پس برادر او را هم او خود در بغداد حبس کرد و او را
 تا آنکه وفات کرد و ز زندان درین دور روایت سنافات دارد از عبارات صوابی متبادر میشود
 که در زندان بهره وفات یافت و از روایت ابن خلکان و غیره موافقین بالافتاق معلوم میشود که در زندان
 بغداد وفات یافت پس شاید خراج یا طریقی نشود که سبک بن شاکم از زندان بهره گرفته در بغداد بوده
 باشد اگر چه صاحب صوابی تعییر بیان نکرده و نیز اختلاف است در آنکه صاحب صوابی میگوید که
 او گرفته در بهره فرستاده و یکسال در آنجا محبوس ماند و ابن خلکان میگوید که بهره خود گرفته در بغداد
 انظر بوجه باشد که بهره خود گرفته از مدینه روان شده از انشای راه و بهره فرستاده بعد از یک سال از آنجا بفرستاده
 بن شاکم در بغداد طلب کرد و در صورت لا سنافات و اندر علم عبارت ابن خلکان نیز اندک
 غیر موطوع شده شاید از سهو قلم کاتب و دو یک لفظ فرو گذاشت شده باشد و سستی درج
 الذی به السعوی و بعضی موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بغداد

سمو ہائے عشرہ سنہ فلت من ملک الرشید سنہ ست و تمانین و مائتہ و ہوا بن اربع و تمانین
سنہ و قد ذکرنا فی رسالتہ بیان اسواء الامینۃ القطیعۃ من الشیعۃ اسماء محمد و اسماء ستم و مواضع قبولہم
و متغذیرا عارہم و کم عاش کل واحد شتمت ابیہ و من اورک اجدادہ علیہم السلام و لکن شوم العالی فی الرشید
من اجبات -

امام کہ گفت بضم نباشا	عصا الدین موسیٰ بن البرعدہ
وعین خبط بالبرئینہ ظہما	سواء علیہ فیہا و بعید ہا
واسع یقطا تابیت ہما جہا	لہ فی الخشا و ستودعا بکید ہا

موتف گوید باعث محبوبیت امام کاظم بارسیوم فقط ہمیں یک سعایت نبود بلکہ وجوہات دیگر نیز بود و ان
انیت کہ درصواعق ادرہ کہ ہارون الرشید امام کاظم را دید کہ نزدیک کعبہ شستہ باو گفت کہ توئی کہ
در سہ از مردم بیت بیگیری کاظم رفہ گفت تو امام حبسو سے و من امام قلوبم دیگرانیکہ -

فی تاریخ ابن خلکان و صواعق محرستہ ان ہارون الرشید حج فانی قیرالبینہ صلی اللہ علیہ وسلم
زیرا و حولہ من قریش و انفی القبایل و موسیٰ بن جعفر فقال السلام علیک یا رسول اللہ یا

ابن النعم فقال موسیٰ السلام علیک یا اب فتیر و جہ ہارون الرشید و قال ہذا ہوا الفخر یا اب الحسن
یعنی حج کرد ہارون الرشید پس اندر نزو قرینہ صلی اللہ علیہ وسلم و گرد او قوسے از قریش بودند و ہلاک

کرده بود قبایل را و بود ہمراہ او موسیٰ بن جعفر پس گفت ہارون السلام علیک یا رسول اللہ یا ابن النعم
و کاظم رفہ گفت السلام علیک اے پدر من پس متغیر شد چہرہ ہارون و گفت ابن فخر است

اے ابوالحسن و درصواعق ادرہ کہ ازین منہ درج شد و یابن سبب اورا ہمراہ خود بخدا و
برود و در انجا مجوس ساخت و بیرون نیاد و تا وقتیکہ وفات یافت موتف گوید کہ در قلعہ جس

سیوم امام کاظم موضعین را طر فخطب بے ضبط واقع شدہ چہ صاحب صواعق یکبار گفت کہ بسبب
سعایت بدگوی ازکما اورا بسوے بصرہ فرستادہ و انجا تا یکسال مجوس ماند بعد از ان سکہ بن یک

اورا سموہ گردانید و انجا میگوید کہ از مدینہ اورا بخدا و برود مجوس کرد و بیرون نیاد و تا وفات یافت
علی ہذا القیاس عبارت ابن خلکان نیز در مقام اندکے غیر مروط است بر ناظر مخفی نخواہد بود و ابن خلکان
یکبار گفت کہ در زمان مدسہ مجوس شدہ بسبب دیدن خواب امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ و اورا ہا کر و بعد

از ان تا زمان هارون الرشید در مدینه بود که هارون ویرایان مجوس کرد و در زندان برد ازین سبب معلوم میشود که قید و دبار اتفاق افتاد بازنخودشان از مسعودی نقل میکنند که هارون ویرایان مذکور خواب حبسے او را با کرد و چنانچه بالا گذشت بعد از ان خودشان نقل میکنند از حطیب که امام کاظم در حبس بغداد بود پس با نفور قید سه بار با شد یکبار در زمان ممدی و دو بار در زمان هارون الرشید که یکبار بیدن خواب او را با کرد و بار دیگر را با کرد و در باب حبس سیوم نزد مولف اقرب بعد از آن چنان می نماید که اینطور گفته شود که هارون بر اسے گذاردن حج یا عمره بکده آمده بود و حبیب غازی بگوید گوی که اگر گفت کاظم رضی الله عنه مال فراوان جمع نموده کالاسے سے هزار دینار طلا نرید و ازین سبب هارون متوهم شد بعد از ان چون کاظم رضی الله عنه را نزدیک کعبه دید گفت که تو بی که در سراز مردم بیت میگیری کاظم رضی الله عنه گفت که تو امام جودے ومن امام طلوعیم ازین سبب هارون در خشم شد و او را همراه خود گرفته بمدینه رفت و در اینجا چون بمقابل فیر شریف نبوی صلی الله علیه وسلم رسید هارون گفت السلام علیک یا رسول الله یا ابن العم کاظم رضی الله عنه گفت السلام علیک یا ابنت جهره هارون متوهم شد و گفت ابن فخر است اسے ابو الحسن خشم اذ زیاده شد و حبس او فرمان داد و همراه خود گرفته روانه بغداد شد از شناسے راه او را در زندا بصره فرستاد و در اینجا یکسال مجوس داشتند پذیرایه کن شاک و در بغداد طلب کرده مجوس ساخت و در اینجا سبب مسموم شدن امام موسے موسے بغدادی و سعلی نهاد و در نصیرت جمع بین الاتا ذیل ہم میشود و بی ربطے عبارت ہم بر میخیزد و الله اعلم بحقیقه الحال -

من اخباره در صواعق آورده که هارون الرشید کاظم را رضی الله عنه گفت چگونہ شما سیکوید که ما ذر بت رسول صلی الله علیه وسلم ایم و حال آنکه شما اولاد علی ابن ابی طالبید امام موسے این ایت برخواند و من ذر تیر داد و دو سلیمان اسے قولد و عیسے چون بنام عیسے علیه السلام رسید گفت عیسے را علی نبینا و علیه السلام پدر بنود و حال آنکه خدا اسے گمالمے او را از ذریت ابراهیم خواند و اینها خدا اسے تبار کن تماسے فرموده من حاجب فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالی و انباء و انباء و کم الایة یعنی و تنبیکه خدا اسے تماسے و فرمود که پیغمبر صلوٰه الله و سلامه علیه بانصاری میباشد کند انحضرت غیر علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم بمابله بخواند پس حسن و حسین رضی الله تعالی

عنہما پیران رسول المصلیٰ علیہ وسلم اندیکہ ابن حجت کہ گفتیم و ما از اولاد حسینیم نرم و تنہ اخبار
 الدولہ لایق رہانے سالار رشید بودہ فقال یا موسیٰ تم غلتم ہمہ اکرم اقرب اے رسول المصلیٰ علیہ وسلم
 منافقال یا امیر المومنین ہواں رسول المصلیٰ علیہ وسلم خطیب اے کرتیک ہل گنت بحمید
 فقال سبحان اللہ و گنت انخیزند کہ علی العرب و البحر فقال لکنہ لا یخطیب اے ولا از وجہ لانہ والدنا
 لا دالہ کہ فلذک نحن اقرب الیہ منکم تم قال و ہل کان یخولہ ان یدخل علیہ حرک و ہن مشکفات
 فقال لا قال لکنہ کان لہ ان یدخل علی حرمی و یخولہ ذلک فلذک نحن اقرب الیہ منکم یعنی پر سید ہونے
 ہارون از دے کہ اے موسیٰ چرا ایسگویند کہ شما قریب ترید بسوے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 از ما پس گفت یا امیر المومنین اگر رسول خدا خطبہ نمودے بسوے تو و نہرت را ایا میدا وے و اجابت
 میکردے تو ادر گفت سبحان اللہ اگر چنین میشد فخر میکردم بر عوب و عجم بدان گفت موسیٰ کہ خطبہ
 نمکند رسول خدا بسوے ما و نہ ہم ما و را چرا کہ او پدر ماست پدر شما پسرین سبب با قریب تریم بسوے
 او از شما باز گفت کہ ایا جایز بود رسول خدا را کہ در اید بجرم شما و زن شما شما نکشت با شد گفت نہ
 گفت موسیٰ لیکن داخل شدن بر حرم یا جایز بود او را بدان حالت پسرین سبب با قریب تریم با و از شما و
 نے روضۃ الصفایا یوب بن حسین الماسی ر وایت میکند کہ نفع انفادے کہ مردے پدر نفس
 ہرزہ گوے بود تعرض مردم شکر روزے با عبد الغزیز بن العمر بن عبد الغزیز و جمع دیگر بر دفر
 ہارون الرشید نشستہ بودند کہ امام موسیٰ بر مرکبے سوار طالع گشت و حاجب رشید بقیدم از از
 و اجلال پیش آمدہ با استقبال اورفت و سایہ مردم نیز شرابہ تعظیم و تجلیل بجایے اور و نہ و حاجب
 بے توقف زحمت ملاقات حاصل نمودہ امام موسیٰ بجای رشید در اندفع با عبد الغزیز گفت
 کہ من عاجز تر از عباسیان ندیدم کہ باشخصے کہ دشمن ایشان است و ہم ان دارند کہ ملک ایشان را
 بزبان اور دانیئمہ تلقی و فروتنی نہانید و ہمین لحظہ کہ امام موسیٰ از نزد رشید بیرون آید من اورا
 بخطابے ناالایق مخاطب ساختہ خاطرش را نکین گردانم عبد الغزیز نفع را نصیحت کردہ گفت
 تعرض او مشو و ادب را نگاہ دار کہ انبطا بقدر اہل بیت پیغمبر اند گاہ باشد کہ در جواب کسی
 کہ بایشان تعرض نماید سختی گویند کہ تا قیام قیامت عماران بر صفحات روزگار با ندو چون امام موسیٰ
 از پیش ہارون الرشید بیرون آمد بر مرکب سوار شد نفع از جای خود جہتہ انجام مرکب امام را

را بگرفت و از روی غنطت گفت تو کیستی و از کجائی کاظم با و فرمود که اگر مقصود تو آنست که نسب
خود بیان کنم من پسر محمد مصیب الدین اسماعیل بنیج الدین ابی راسیم خلیل الدام و اگر از شهر من پسر
شهر من آنست که حق سبحان تعالیٰ بر کافه مسلمانان و بر تو اگر از زمره ایشان نباشی بشرطی که میدانم که
نیدانم واجب گردانیده که بزمارت و طواف انجاردند تا در آخرت با حراز مشروبات اختصاص یابد
و اگر اظهار امانت غرض است و مفاخرت پیش خلق بخدا سوگند که مشرکان و یار ماراضی نشدند که
مسلمانان مدینه در برابر ایشان در این تازگفتند که اسے محمد کفای مارا بیرون فریست و این سخن
امام موسے اشاره بیان بود و در وزیر که عتبه و شیبیه و ولید از صف خود بیرون آمده مبارز
طلبیدند و کس از انصار در مقابل ایشان رفتند بعد از آنکه مشرکان دانستند که ایشان مردم
مدینه اند گفتند آنچه مذکور شد اگر استفسار از شرف و منقبت ماست ما نمکسان هستیم که چوب
فرمان اهل ایمان و ایقان بر ما صلاوة میفرستند و اگر تو مسلمان میگوئی اللهم صل علی محمد و آل محمد
اکنون دست از مرکب من بازدار تا بر دو دل زهره بر اعنای نفع انصار سے افتاده رسوا و فضیحت
بارگشت در رفته نصف و در ذکر عزیر پیغمبر نقل نمود ه که امام موسے کاظم رحم در وقتیکه از
اعداد اگر بخینه پوشیده و پنهان در اطراف جهان میگشت گذار و بزقرع از قرعے شام افتاد و در آن
محل کوهی دید بغایت عالے که جمعی انبوه از انصار سے متوجه طلة الجبل شده بودند از ایشان
پرسید که این چه جای است و شما کجا میرید گفتند برین کوه دیرے است و در انجا راهیست که
بر سال یکبار بیرون سے آید و مار از خللال و حرام شریعت عیسے م آگاه میکند و شکلی که باشد مل سازد
امام موسے هم بایشان مراجعت نموده بر بالای کوه رفت چون بر رسیدند پسر سے عمر
بیرون آمد و بر موضعی مرتفع بنشست و همینکه چشم راهب بر موسے بن جعفر افتاد نور سے دید که
از فرقهای یون تا آسمان مرتفع شده و از نیصورت تعجب شده پرسید که اشنائی یا بیگانه
گفت از شنائیم گفت مگر از امت مرحومه گفت بلے راهب باز پرسید که از علمای ایشان یا
از جهال موسے جواب داد که از جاهلان نیستم راهب گفت اسالک ام تسالنے یعنی من پرسم از
تو یا تو پر سے از من موسے گفت ذاک الیک اختیار تراست راهب گفت من پرسم
امام فرمود هر چو خواهی پرسس راهب گفت ما و شما میگوئیم که در بهشت درختی هست که نازل و بلبل گویند

و ما یگوئیم که اصل ان در سحر عیسی است و در علم شما انکه در منزل محمد است و علی کلا التقدیرین در بهشت بقعه و غرض نیست که شانه از ان درخت نیست اکنون بگوئید که مثال ان در دنیا چیست امام گفت مثال ان در دنیا آفتاب است که چون بوسط السمار سدج بقعه نباشد که شیا ع از اشعه ان در انجا نیفتد راهب گفت راست گفته و در سینه را نیکو سفت و از هر جانب او را کسین بر اعدا بنیزد و بر پرسید که میان ما و شما اتفاق است که اهل جنت و بهشت طعام و شراب میخورند و از مطبوخات و شروبات کم نمیشود و اگر میدانست بگو که مثال ان در دنیا چیست امام گفت مثال ان در دنیا کتاب خدا است و جو بل که هر چند اهل تفسیر و مایل در بطون ان سخن گویند و در حقایق و قایق ان نکته پاره از نذاینها میرسد بچنان بر حقیقت خود باشد راهب استخوان نموده گفت ما و شما میگوئیم که اهل بهشت طعام و شراب میخورند و ایش از بول و غایط نباشد مثال ان در دنیا چیست امام جواب داد که مثال ان در دنیا جنین است که در شکم مادر از طعام و شراب که مادر میخورد و از این قبیل باشد و بول و غایط از او صادر نگردد و راهب گفت راست بیان کردی اکنون مرا خبر ده که کلید بهشت از زر است یا سیم امام گفت از هیچکدام بلکه زبان بنده مومن است که در دهن بگرداند و بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله راهب گفت اکنون مسئله دیگر پرسم که در جواب ان فرومانی امام گفت اگر جواب با صواب بگویم بدن ما و رای گفت بلی و برین عمل کردند انگاه بر راهب گفت مرا خبر ده از ان دور دار که در کیشت از مادر متولد شدند بیک روز بجز رحمت الهی بپوستند و در صحن موت اند و برادر یکدی و دلبست سال عمر داشت و دیگر صد سال امام در جواب گفت ان دور برادر یکدی و دیگر غریب و دزد پسران شهر حیا که بیک شکم متولد شدند و بعد از پنجاه سال که با هم بسر بردند غریب و دزدی میرفت و با دوسه قدری انچه را نگور و صمیر و شیر بود گذارد بر قرینه از قراسه شام افتاد که خدا س تعاف اهل انرا هلاک کرده و در بران ساخته بود و غریب و خرابی ان نظر کرد و گفت انی یکی بنده الله بعد موتنا پس در انجا خواب رفت و باری تعاف روح او را قبض فرمود و جدا و از چشم مردمان پنهان داشته و گوشت او را بر سبعاء و وحوش حرام گردانید و ان طعام و شراب بچنان تازه ماند که هیچگونه تفسیر بدان راه نیافت و مرکب او نیز هلاک شده و بعد از وفات غریب چندین سال حق غرور علما با تمام کبک از ملوک ان قریه را ادا داشت و بعد صد سال

غزیر ازنده گردانید و فرشته آمده از وی سوال کرد که کم لبت یعنی چقدر روزنگ نمودی جواب داد
که لبت بوما و بعضی یوم یعنی توقفت نمودم روزی یا بعضی روزان تردید و جواب بود اسط ان بود که اول
پنداشت که انقباب غروب کرده است بنابراین گفت که یک روز توقفت بودم و چون ملاحظه نمودم که خود
فوق الارض است فرمود که بعضی از روز روزنگ کردم و انفرشته گفت که بل لبت مایه عام فالظر
اے طعامک و شرابک لم ته ته و انظر اے حمارک یعنی بلکه توقفت نمودی صد سال بین بسوس
طعام و شراب خود که بنو سید و بنکر بسوس خر تو و چون غزیر نظر بر استخوانهای سیده مرکب خود
انداخت و دید که عظام ان با هم متصل شده و عصاب و مروق و لحم بر او رسنن گرفت بعد از ان
تا در مختار پوست درو و یک پوشانید قال الله تعالی انظر اے النظام کم کیف تشنه با تم کسو بالما فلما بین
له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر انگاه غزیر بر چهارپایه خود نشست بخانه آمد و با برادر خویش
غزینجاه سال دیگر زندگانی کرد و هر دو برادر در یک در یک در ده لبت سالگی و دیگر در صد لبت
وفات یافتند چون موسی بن جعفر سخن بانتمار رسانید راهب گفت هر چه گفتی راست گفته و من
گواهی میدهم که خدایکی است و محمد بنده در رسول ادا است و حضار مجلس نیز بموافقت راهب ایمان
اورند در تحفه اتنا عشر بهر در کید شتاد و دوم آورده و حکم صحت برین قصه نموده که لا و ضل ابو حنیفه
زار قبر النبی صلی الله علیه و سلم ثم اتی دار الصادق فجلس فتنظر خر و جی فخرج این موسی و بهوضی فقام له
و دتره ثم قال ابن یض الغریب حاجتیه ش بلدر کم فاجاب تیوارس خلفه الحجار و یوقی عین الحجار
و شطوطا الانهار و سافط النمار و لایستقبل القیلة و لایستدبرها فخذ یض حیث شاء فقال ابو حنیفه
الله اعلم حیث یجعل سالتی ترجمان این باشد و قیله داخل شد ابو حنیفه در مدینه زیارت کرد و قبر نبی را صلی الله
علیه و سلم باز آمد بخانه صادق رضی الله عنهما پس نشست منتظر بر آمدن او پس برآمد سپرد موسی حال انکه از خبر و سال
بود پس ایستاد و تعظیم او کرد و باز او را گفت کیا فضا کند غریب حاجت خود و شهر شاپس جواب داد او را که پاره گیر و در
پس یاور و پرور و از چشم همه اید و از گناه نه را و از عبادان میوه باور و کند بقبله و پشت کند بقبله پس انگاه
فضای حاجت کند بهر جا که خواهد پس گفت ابو حنیفه خدا بهتر میداند چا که مقرر کند رسالت خود را -

اما کرامات و خوارق عادات او

در شواهد البیوة و روضه الاحباب اگر تب معبر و مبرور و موافق و اخبار الدول للقرانی آورده که ابن حنیف یعنی راهب است

کہ گفت در یایح تسع واربعین و مائتہ از ہجرت بر اعینہ حج بیرون آمد چون بقاوسہ رسیدم جو اسے دیدم خوب روئے گندمگون بالائی جامہای خود پشیمینہ پوشیدہ و شکلہ برکت زدہ و عظیم و پر کار و دانا میان مردمان بیرون آمدہ و تنہا شستہ با خود گفتم این جوان از صوفیہ میناید ہماناکہ میخاند کہ در بن راہ برگردن مسلمانان بار باشد بر دم و دیر اسرزش گنم تا از بن باز ایستد چون نزدیک دی رسیدم فرمود کہ یا شقیق اجتنبو اکثر ہن النطن النطن انہم پس مرا بگذاشت و بر رفت با خود گفتم انہی کسے شد نام مرادمانی خیمہ مرا بگفت ہر اینہ بندہ ایست صالحہ بوی رسم و ازوے کلی خواہم ہر چند تیز بر ختم بوی نرسیدم چون بنزل دیگر رسیدم دیدم کہ در نماز است از رہ بر اعضاے دے افتادہ و اشک از شہمای دی روان شدہ گفتم بر دم و ازوے بجلے خواہم صبر کردم تا فایح شد چون روی بوی نہاد مگفت اے شقیق بخوان این ایت را کہ انے انقار لمن تاب و امن و کل صاحب کائنات اہدے پس مرا بگذاشت و بر رفت گفتم این جوان از ابدال است دوبار شد کہ از سر باطن من خبر بے دہ چون بنزل دیگر کہ انرا زبالہ میگفتند رسیدم دیدم کہ بر سر چاہے ایستادہ و در دست دے رکوہ ایست یخا کہ اب بگرہ ان رکوہ از دست دے در چاہ افتادہ با سمان نگرست و گفت۔

انت ربی اذ طلت المسار

و قوتے اذ اردت الطعما

اللہم سیکر ماے غیر باطلہ قہمما والہد ویدم کہ اب چاہ بالا آمد دست دراز کرد و رکوہ را پر اب گرفت و وضو ساخت و چہار رکعت نماز گذارد و بعد از ان بجایب تودہ از ریگ میل کرد و بدست خود ریگ میگرفت و در کوہ میخفت دے جنبانید دے اشامید پیش دے رنقم و سلام کرد و م جواب داد و گفت مرا اطعام کن انذیاوتے انچہ خداے تعالے ترا انعام کردہ است گفت اے شقیق ہر نعمتہاے خداے تعالے چنظاہر و چہ باطن بایر سدر ظن خود را با خداے تعالیٰ نیکو گردان بعد از ان رکوہ را بمن داد و بیا شامیدم سوپ و شکر بود و الد کہ ہرگز از ان خوشتر و لذیذ تر چیزے نیاشامیدہ بودم سیر شدم و سیلاب شتم چنانکہ چند روز عمر با اطعام و شراب حاجت نیفتاد بعد از ان ویران دیدم تا کہ چون بکر رسیدم دیدم کہ در نیمہ شب در نماز ایستادہ بود و بخشوع تمام دزارے و گریہ میکرد ہمہ شب چنین بود چون صبح دیدم نماز گذارد و طواف کرد و بیرون رفت و رپے دے بر ختم دیدم کہ بر خلاف نکتہ در راہ بود و دیرا مواے و خدم بود و مردمان گرد دے و درآمد و ہر دے سلام

سیکته پر سید بن علی بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین گفتند
 اینجانب غریب از مثل این سید عجیب غریب نیست نمی نمائی تا که نیز نشستی که در غایت قبول تمام شب که در زاری
 که در این زمان بقدر مضمون در شواهد و رؤیة الاحباب زیاده است در دیگر کتب مذکوره نیست و نام من از آن که
 و بالاسات در صواب مذکور است در دیگر کتب مذکوره مذکور نیست فقط در رؤیة الاحباب که کلام علی بن موسی الرضا
 رضی اللہ عنہ بود نقل کرده که گفت روزی اسحاق بن عمار و آمد و نزد موسی بن جعفر نشست
 و در آن وقت شخصی از مردم خراسان نیز اذن دخول طلبید و مجلس شریفین رسید و اینجانب بختی
 نکلم نمود که کلام بزرگوار شد و مثل من مسجع نشد و بود امام کاظم رضی اللہ عنہ بهمان زبان اودا
 جواب داد و اسحاق اینجانب را گفت من هرگز تا ایندم این کلام شنیده بودم امام فرمود که این کلام
 الهی پسین و ثبت است پس گفت اسحاق تعجب نمود و از این اسحاق گفت مثل تعجب است
 فرمود که ترا خبر دهم از آنچه ازین عجب تر باشد بدستیکه امام میداد منطق الطیر منطق هر دو
 روح را که از دماغ او اخراج کرده است و مخفی نیست بر امام چیزه و غیره ایضا عن مفضل بن
 عمر که چون صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ وفات یافت و عبد اللہ بن جعفر بخانات و نصیبت پدر دعوی
 اوست کرد و کاظم رضی اللہ عنہ نیز هم بسیار در ساحت سوائے خویش جمع ساخته عبد اللہ را طلب
 داشت و فرمود تا آتش در آن هیزم بزدند تا همه هیزم سوخته شد و کشت گشت انگاه موسی برخاست
 با ثواب خویش در میان آتش در آمده پرشت و بجانب حاضران متوجه شده آغاز بکلام نمود
 و بعد از سائے از آنجا بیرون آمده جام خود را پیشان زد و کاس رجوع کرد و عبد اللہ را گفت اگر تو گمان
 میبری که اوست بعد از پدر تو رسیده نشین درین آتش چنانکه من نشستم را و سگویی که رنگ عبد اللہ
 از شنیدن این سخن متغیر گشته برخاست و از مجلس کاظم رضی اللہ عنہ بیرون رفت و در شواهد و رؤیة
 که بارون الرشید علی بن نقیطن را جامه سائے فاخر داد و از آنجا بیرون آمد و از ترسیاه زر بخت علی بن
 نقیطن بنابر کمال محبت که نسبت بر کاظم رضی اللہ عنہ داشت چیزی از اموال بجا چاهها فرود و همه
 را پیش و سے فرستاد و هر را قبول کرد جز در آنکه را که رو کرد و گفت که این را انگاه و از آنجا آمد و بعد از آن
 بخند و زر علی بن نقیطن بریکه از غلامان خود عصب کرد و از پیش سائے انعام پیش رشید آمده گفت
 سید بن موسی بن جعفر امام میدارد و براس و سائل بسیار میفرستد از آنجا در اعداست

کہ امیر المومنین ویرا بان اکرام و احترام کردہ است چون رشید انرا شنید غضب بروے مستوی
شد فی الحال گماشتہ بطلب وے فرستاد چون حاضر شد ازوے پرسید ان دراعہ را کہ ترا
پوشانیدہ بودم چہ کردے گفت نزدیک منست یا امیر المومنین فرمود کہ ویرا حاضر کن غلامے را طلبید
وگفت بظہان خانہ رود از سراے من بکلیہ انرا از فلان کینرک بطلب و در انخانہ صندوقے است و
سر را بکشائے و در ان صندوق نظرے است سر بہ انرا بیا غلام زدود انطرف را حاضر کرد رشید
فرمود تا مہر انرا برداشتند ان دراعہ را دیدہ بویہیاتی خوش بطلب ساختہ غضب وے فرو نشست
وگفت ابن اسحاق وے باز فرست و خوش باش کہ من بعد سخن بچکس را در حق تو نخواہم شنید و
انرا بخوانست کہ شفعہ گفتہ است کہ در کرت اول کہ مدرسہ کاظم را یعنی المدعہ بنجد و طلبیدہ مرا فرمود
کہ بعضے از حوایج را از بازار بخرم چون بمن نظر کرد و را بسیار مغموں و محزون دید گفت ای فلان چیست کہ ترا
مغموں مے بینم گفتم چون مغموں نباشم کہ پیش این ظالم میرود و معلوم نیست کہ سرانجام چہ خواہد بود فرمود کہ بیچ
باکے نیست کہ در فلان ماہ و فلان روز باز خواہم آمد تو در اول شب منظر من مے باش وایم ماہ
و روز مے شمرم تا انروز کہ موعود بود رسید انتظار میروم تا نزدیک غروب بچکس را ندیدم شیطان
و سوسہ در خاطر من انداخت تبر سیدم کہ شکے در دل من راہ یابد اضطرابی عظیم در من افتاد ناگاہ دیدم
کہ از جانب خاق سیاہ مے پیدا آمد و کاظم یعنی المدعہ در پیش ان سیاہ بر نیلہ سوار اواز داد کہ
فلان گفتم لبیک یا ابن رسول اللہ فرمود کہ نزدیک بود کہ شکے در دل تو افتد گفتم چنین بود پس گفتم اچہ بعد
کہ ازین ظالم بسلالتے خلاص شدہ فرمود کہ یکبار دیگر مرا خواہند برد کہ خلاص نیامدم و انرا بخوانست کہ
دیگرے گفتہ است کہ در مدیتہ مجاور بودم و خانہ بکرایہ گرفتہ بودم ملازمت مجلس کاظم یعنی المدعہ مے کردم
روزے باران عظیم مے آمد احرام ملازمت وے بستم چون بروے درآمد و سلام کردم جواب داد
فرمود کہ اے فلان بچانہ خود باز گرد کہ خانہ تو بر بالائے سماع تو فرو آدہ است باز گشتم دیدم کہ خانہ فرو
آدہ است جمعے بکرایہ گرفتہ تا سماع مرا از زیر خاک بیرون کردند بیچ چیزے گم شد مگر مطلق چون بآمد
پیش وے آمدم فرمود کہ بیچ چیز از خانہ تو گم شد گفتم مگر مطلق کہ بان وضو میساختم زمانے سرد پیش آگندہ
سرد راورد وگفت کہ کان مے برم کہ تو انرا جانی فراموش کردہ برو و از کینرک صاحب سہ سوال
کن و بگوئی کہ مطلقے را تو برداشتہ بمن باز دہ کہ تو باز خواہد داد چون باز گشتم پیش کینرک صاحب

سراسر آمدیم و نفقہ ملے سلطان جاسے فراموش کردہ بودیم تو در آمدہ و برداشتہ بمن باز دہ کہ می طلبیم
 کہ وضو نماز نمے الحال برفت و بیاورد و از آنجا انست کہ دیگرے گفتہ کہ در آنوقت کہ ویرا بصرہ بردند
 نزدیک ہمدان باوے و رفتے نشستیم و در عقب ما کشتے بود کہ دروے زنی بود کہ باشو ہر خود ز قاف
 کردہ بود و در آنجا شور و غوغاے بود فرمود کہ اینچہ شوراشت گفتیم کہ عروسے بے برنج چون ساعتی برآمد
 شنیدیم کہ فریادے برآمد پر سید کہ اینفریاد چیست گفتند کہ ان عروس خواستہ است تاشے
 اب بردارد و ستوانہ زمین از دست او در اب افتادہ است فریاد کردہ است فرمود کہ کشتے
 را نگاہ دارید نگاہ داشتند مگر فرمود کہ ملاح ایشانرا نیز گوئید کہ کشتے ایشان نیز نگاہ دارید نگاہ داشتند
 بکنار کشتی آمد و زیر لب چیزے بخواند پس فرمود کہ ملاح ایشانرا بگوئید تا فوطہ بند و باب در آمد و ان
 و ستوانہ بگرد چون نظر کردیم ان دستوانہ بر روے زمین نیمود و اندک ایلی بر بالاے ان ملاح در آمد و
 گرفت و از آنجا انست کہ دیگرے گفتہ است کہ یکے را صاحب صمد دینار با من ہمراہ کر کہ پیش کاظم خلی
 عندہ برم و مرا نیز چیزے بود چون ہمدینہ رسیدیم اب بر خود نیم و بضاغت خود را بشستم و از ان از نیز
 شک سودہ برانچا پاشیدیم چون بضاغت انہ را شمر دم نمودنہ دنیا بود دیگر بار شمر دم ہمان بود یکدینا
 دیگر از خود بستیم و بان شمر دم و در صرہ کردم بچانکہ و شب بروے آمدیم گفتیم جان من خداے تو باوند
 بضاغتے دارم کہ بان تقرب میجویم بخداے تعالی گفت بہار و تانیز خود پیش دے بردم پس گفتیم مولاے
 تو فلانکس چیزے با من ہمراہ کردہ است گفت بیار صرہ و نیار را پیش دے بردم فرمود کہ بر زمین
 بر خیمہ بدست خود از ایرا گندہ ساخت و دینار مر اجدا کرد فرمود کہ دے وزن را اعتبار کردہ است نہ عدد
 را و از آنجا انست کہ دیگرے گفتہ است کہ علی بن نقیون دس دیگر مرا گفتند کہ بکوز دو فلاسنے را با خود ہمراہ
 کن و در حالہ بجزید انیال را و انیکتوبات را ابو سے بن جعفر رسانند بن بکوز نہ رقم و باد دس و در حالہ
 خریدم چون ہمدینہ نزدیک رسیدیم جائے فرود آمدیم و چیزے میخوردیم ناگاہ دیدیم کہ موسے بن جعفر بغداد
 سوار ظاہر شد بر خاستیم و بروے سلام کردیم فرمود کہ بیا دید اینچہ باشما است ہرچہ داشتیم پیش
 بردیم پس مکتوبات را بوے دادیم مکتوبی چند از استین خود ویردن کرد فرمود ان جواب ماے
 مکتوبات شما است بانگردید و حفظ خداے تعالی گفتیم کہ زاداتا تمام شدہ است و مدینہ نزدیک
 است اگر اجازت باشد زیارت رسول صلی اللہ علیہ وسلم کنیم تو شہ نیز بردایم فرمود کہ باشما

[illegible]

علی بن ابی الرضا رضی اللہ تعالیٰ عنہ در شواہد النبوة اور دہ کہ وہ امام ہشتم است و فی تاریخ ابن خلکان جو احادیث الاثنا عشر علی اتفاقا دلائلہ کثیرہ و کثرت ادب و احسن است و لقب اور رضا است و فی اخبار الدول للقرآن صابر دز کے نیز از انقباب او است و در روضۃ الصفیاء اور دہ کہ کہ مرتضیٰ نیز لقب او است و فی روضۃ الاحباب فاخر لقب ہو است پس نام او علی و کنیت او ابو الحسن و لقب اور رضا و صابر دز کے و مرتضیٰ و وفا نام رضا و زام و کنیت و لقب موافق نیز علی مرتضیٰ است رضی اللہ عنہ اور دہ از کلام رضی اللہ عنہ ارشد کہ فرمودہ است کہ او را عطا و آدم کنیت خود و فی الشواہد و روضۃ الاحباب نقل عن فضل الخطاب قبیل لابی جعفر محمد بن علی الرضا رضی اللہ عنہ

السد عن ابن اياك سماء المامون الرضا ورضيه بولامية حمده فقال بل السد عن سماء الرضا لانه كان في
 غز بل في سماء ورضار رسول صلى الله عليه وسلم في امره وحض من بين اباية المايين بذلك
 لانه في باب النافون كما في باب المواقف وكان ابو موسى الكاظم رضي الله عنه يقول اذ عولني لذي
 واذا طلبة قال يا ابا الحسن وفي تاريخ ابن حلكا كان كانت ولادة علي الرضا يوم الجمعة في بعض
 شهر سنة ثلث وخمسين ومانته بالمدينة وقيل بل ولد صباح شوال وقيل ثمانية وقيل ثلث
 سنة احدى وخمسين ومانته وفي روضة الاحباب بروايت اكثر علماء ولادت ابو رزي الكج
 سنة ثلث وخمسين مانته بمدينة اتفاق اقصاد وفي روضة العفا ولادت ابو رزي ثمان المبعين

و مایه و قبائل از ولد واحد عیسی علیه السلام خلت من ذی القعدة یوم الجمر سنه ثلث و خمین مایه و فی الشوال
ولادت او در مدینه بود روز پنجشنبه یازدهم ربیع الآخر سنه ثلث و خمین و مایه بعد وفات جد و اجداد
بجس سنین و قبل از ذلک در منتخب السیر آورده که ولادت علی رضار در شنبه یازدهم ذی قعدة
سنه احدى و خمین و مایه بمدینه بوده و وفات او در روز دوشنبه پنجم شوال سنه ثلث و اربعین
بطوس بوده باین تقدیر عمر او پنجاه و یک سال و ده ماه و هفت و هشت یا شش روز باشد چنانچه خود
صاحب منتخب بدان تصریح نموده پس در تاریخ حسن رفزد دلالت و چند قول آمد جمعا پنجاه و یک سال سنه
اربع روز جمعا است شهر ذی الحجه یازدهم ربیع الآخر یا شوال اربع یازدهم ذی الحجه است سنه
ثلث و خمین و مایه او عثمان دارالهمین و مایه الاول هو الامح اما وفات او در شواهد
آورده که وفات دس در ولایت طوس بوده است و در قریه سنا با و از روستاق نوتقان و قریه
در بنده قبر بارون الرشید است در قبور که سراسر جمیع بن تحفیه الطای است ذلک فی شهر رمضان
تسع یقین منه یوم الجمعة سنه ثمان و مائین و ننه روضه الاحباب سنه ثلث و مائین و قبل سنه
ثمان و مائین و ننه منتخب بر یوم الاثنين سابع شوال سنه ثلث و مائین در طوس بوده و فی تاریخ
ابن خلکان توفی فی آخر صفر سنه اثین و مائین و قیل بل توفی فی خاس ذی الحجه و قبل ثلث
عشر ذی القعدة سنه ثلث و مائین بمدینه طوس و مملی علیه الامون و وفه ملاصق قبر ابیة الرشید
مختار اتم حروف روز جمعه بیست و یکم رمضان سنه ثلث و مائین بود برین تقدیر عمر بر شش
چهل و نه سال و نه ماه و دیگر در کم و بیش با شش علی اربع الاقوال مگر در روضه الاحباب گفته که عمر شش
چهل و هشت سال و بقول صحیح قریب پنجاه سال و ننه اخبار الدول عمر خمس و خمسون سنه و الله اعلم
و روضه الاحباب گفته که علی رضار وقت وفات امام جعفر پنج ساله و در وقت وفات امام کاظم سی ساله بود
و الله اعلم و در سبب وفات ذی اختلاف است فی تاریخ ابن خلکان کان سبب موته انه اکل غنما
فاکثر منه قیل بل کان مسوفا غافل منه و مات رحمه الله تعالی مایه قصه وفات او در فصل دلی محمد
از خواهر آندانشا و الله تعالی و در شواهد و روضه الاحباب آورده که مادر وی باتفاق مورخین ام ولد
بوده است و لها اسماء منها و دس و بنجد و سمانه و ام البنین و استقر اسمها علی کتفم و فی روضه الاحباب
نقل عن حافظ محمد الغزیز که ناشی سبب کتفه بود و بعضی خبر رومان مویه گفته اند و بعضی شفا است

و قبل غیر ذلک و فی الشواہد و روضۃ الاحباب گویند کہ و سہ کنیزک حمیدہ بود ماور کاظم رضی اللہ عنہ شبہ حمیدہ
مصطفیٰ راضی اللہ علیہ و سلم خواب دید فرمود کہ تجہ را بہ پسر خود موسیٰ بخش کہ زود باشد کہ از وی فرزند
بوجود آید کہ بہترین اہل زمین باشد و از امام رضا رضی اللہ عنہ روایت کنند کہ گفت چون بضاحا ملہ سم
ہرگز از خود نقل عمل در نیافتیم و در خواب از شکم خود اواز تسبیح و تہلیل میشنیدیم ہول و ہیبت بر من علیہ
نیکو و چون بیدار میشدم بیچ او از من آمد و در زمان ولادت دست ما بر زمین نہاد و رو بہ آسمان
کرد لب مبارک مہجبتہ چنانکہ کہسے سخن گوید و مناجات کند و ہر شام بن احمد کہ از خواص کاظم رضی اللہ
عنہ بود روایت کردہ کہ مرا گفت کہ بیچ دانستہ کہ از تاجران مغرب کسے آمدہ است گفتند انستہ ام
فرمود کہ آمدہ است باو سوار شدیم و بر فتمیم تابان مغربہ رسیدیم ہفت کنیزک برا عرض کرد و بیچ
کدام را قبول نکرد فرمود کہ دیگر عرض کن گفت دیگر غاندہ است مگر کنیزک بیمار است فرمود چہ شود کہ ویرا
عرض کنی قبول نکرد پس باز گشت روز دیگر مرا فرستاد و گفت ویرا بگویی کہ غایت من و سہ
چیست ہر چہ بگوید بان بخرم پیش و سہ نفتم گفت از چنین و چنین کم میکنم گفت کہ با بچہ گفتے خریدم گفت کہ
تو فرو ختم ما بگویی کہ ان مرد کہ دی باوی ہمراہ بود کہ کیست گفت مردیست از بنی ہاشم گفت از کد اقمیل
بنی ہاشم گفت پیش ازین نمیدانم ظاہر ادا وہ افتاد است گفت ترا خبر سہ گویم چون این کنیزک را از اقصا
بلاد عرب خریدم زننے از اہل کتاب مرا دید گفت این کنیزک چہیست گفت کنیزکے است کہ از براے خود خریدہ
ام گفت این کنیزک از ان قبیل نیست کہ از ان تو باشد میباید کہ این نزدیک بہترین اہل ارض باشد
کہ از و سہ در اندک و متعہ فرزند سہ پیدا آید کہ از شرق تا غرب شمل و سہ نہا شد را و اسے
گوید کہ چون ویرا اوردم اندک روز کار سہ پیش و سہ بود کہ رضا رضی اللہ عنہ متولد شد میگوید
مولعت کہ توفیق باین دورہ ایت باین ثروت میشود کہ گویم کہ امام موسیٰ کاظم رضی اللہ عنہ اولان جاریہ سہ
فرمودہ ماور خود براے خدمت ماور خود حمیدہ خریدہ بود بعد از ان حمیدہ حسب فرمودہ پیغمبر صلی اللہ
علیہ و سلم ان جاریہ را بہ پسر خود موسیٰ بخشید بعد از ان امام رضا متولد شد و ائمہ اعلم بحقیقتہ انکا
اما منما قبہ فی الشواہد و روضۃ الاحباب عن موسیٰ کاظم رضی اللہ عنہ قال روایت رسول اللہ صلی
اللہ علیہ و سلم فی المنام و امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہما قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم علی انک
بینظر نور اللہ عزوجل نطق بکلمۃ یصیب ولا یخطئ و یعلم ولا یجہل فذلک علی حکماء و علما یعنی روایت است

و تصواتی و اخبار الدول للقرانی تقاضا من تاریخ نیشاپور آورده که امام علی بن موسی الرضا چون بنیشتاپور
 آمد باز نیشاپور شکسته شد و بیخ خلافت حجت زیارت و سه بیرون آمدند و امام حجت و فتح آفتاب
 پرده بر سر کشیده بود که یکس ویرانمیدید و از جلای کابر علما و محدثین شیخ ابو زرعه رازی و محمد بن سلیمان
 دوران شهر بود و ایشان با فاطمه بے نهایت از طلبه علوم و اهل حدیث بلازمیت انحضرت شناسانیه التماس
 نمودند که روی مبارک خود را ایشان نماید و حدیث از بابا و اجداد خود و حجت ایشان را روایت کند بعد از تفرغ
 بسیار امام قبول این منته نمود و استری شنبها که بران سوار بود و باز داشت و غلامان را امر فرمود تا پرده
 از روی مبارک کش برداشتند و چشم خلایق را برودیت طلعت مبارک خود روشن ساخت و نظر مردم
 چون بدو کیست و دسکه که بدو پیش خود انداخته بود افتاد و تفرغ و زاری در آمدند بعضی گریه و فریاد مینمودند و بعضی
 خود را و رخاک انداخته بودند و بعضی سم استرش را بوسه میدادند انگاه علماء فراد بر او روزه گفتند اما شمس
 ماس زمانه ساکت با شنید چون ساکت شدند شیخ ابو زرعه و محمد بن سلیمان که هر دو حافظ حدیث بودند
 باز اعادة التماس نمودند امام گفت خبر داد و مرا پدر من موسی کاظم پدر خود خبر صادق و از پدر خود میآید نزد
 زمین انعام بدین علی الحسین از پدر خود حسین و داد و از پدر خود امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله تعالی
 عنهم که رسول صلی الله علیه و سلم گفت خبر داد و مرا پدر من علیه السلام گفت از رب العزت جل جلاله شنیدم
 که میگفت لا اله الا الله حصنی لمن قاله داخل حصنی ومن دخل حصنی امن من عذابی یعنی لا اله الا الله که
 کلمه توحید است بمنزل حصاریست از جانب من هر کس که این کلمه را تصدق کند گفت و حصاری من داخل شد
 و هر کس که در حصاری من داخل شد محفوظ ماند از عذاب من بعد از ان امر فرمود تا پرده انداختند و روان
 شد هر کسی است که بعد و جمیع کتلم و دووات آورده این حدیث را نوشته اند قریب به بیست
 هزار میشد و در روایتی آنکه حدیثی که در آن وقت روایت کرد این حدیث بود که الا یامان معرفه بالقلب
 و اقرار باللسان و عمل بالارکان و احتمال دارد که دو واقعه باشد میگوید بنفیر که شاید هر دو حدیث یکو
 گفته باشد چنانکه حدیثی نقل نمودند از امام احمد بن حنبل رح منقول است که گفت اگر این اسناد بر من
 میخواندم هر اینه انان مرض خلاص میشد و رسالتی نقلی اخبار الدول للقرانی قال القیصری
 الفصل فیما یحدث بهذه السنه فی بعض امراء الاما مینت حکمته بالذریع و اوصی ان بدفن معنی قریب و نزدیک
 بعد موت قیصل مافعل الله بک قال غفر لک بلفظ لا اله الا الله و تصدیق بان محمد رسول الله است

و شل این حدیث کہ مروی است سلسل بن ابی ایوب البیت و علیہ شریف حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم
 نے صفہ الصلوٰۃ علی البنی صلی اللہ علیہ وسلم لہذا شیخ ملا علی قاری در شرح شفا کے تاحی عیاض آورده
 قال التلمسانے ہذا اسناد شریف لانہ مروی عن اہل البیت و مثملہ الاسناد المروی فی صفہ الصلوٰۃ
 علی البنی صلی اللہ علیہ وسلم حتی قال فیہ الامیۃ الاسناد و ذکر علی ذی علۃ اوجی لبری او علی مصاب
 لافاق دلو رقی بہ ماسوع لبری یعنی ابن اسناد شریف است کہ مروی است از اہل بیت ایہ
 اسناد گفتہ اند اگر یاد کردہ شود ہر مرتبہ ہر اینہ شفا یا بدیا اگر ہر مصیبت زدہ ہر اینہ شفا کہ سمعیہ یاد
 و اگر توفیق نویسند ہر وقت زدہ ہر اینہ نجات یابد بعد از ہذا الاسناد الشریف العالی پس امام علی رضانیہ
 از پدر خود موسی کاظم روایت دارد و از موسی ابوالصلت المروسی و علی بن محمد بن محمد بن القاسم
 و ابی احمد عامر بن سلیمان الطائی و الدارود بن سلیمان القرظینی و الحافظ ابو زرعۃ الرازی الحافظ
 محمد بن اسماعیل الطوسی و عبد السلام و حجج کثیر و سیکوید فقیر احتمال دارد کہ میران و برادران انجذاب نیز ذوی
 روایت دارند و انجذاب نیز از امام خود و دیگر مشایخ روایت دارد اگرچہ کتب ہائیکہ درین وقت پیش نظر
 است و ان تصریحی بدان نکرده و اللہ اعلم و در شواہد النجۃ و روضۃ الاحباب از مولف ماوندی نقل
 کردہ کہ ابو اسماعیل شمس گفت کہ شنیدم و مرار رسید کہ خدای تعالی را بچہ است در میان عرب
 از سند مقدم طلب بیرون آمدہ مرا بعلی الرضا و دلالت کرد پس بلا رقتش رفتہ بزبان شمس بروی
 سلام کردم زیرا کہ عربی نمیدانستم و امام بہمن زبان جواب فرمودہ ہرچہ بلغت سند بروی عرض
 کردم بہمان لغت جواب شنیدم و در ان اثناء عرض کردم کہ من در سند استماع نمودم کہ حضرت ابوہریرہ
 بچہ است و رجب و یطلب و از وطن بیرون آمدہ ام فرمود کہ رسید کہ مطلوب و غنم آنکس پس
 ہرچہ بخواہی پس من ہرچہ ارادہ داشتہ ام از سہ سوال کردم و در وقت برخاستن گفت کہ من بلغت
 و انما نستم میخاکم کہ دعا کنی تا خدا سہ تعالی بدان زبان ہم کرد و اند تا با احوال ہرچہ سخن تو ائمہ گفت ہم
 دست خود را بر ہر دو لب من بایند از ان وقت بلغت عربی مشکلم شدم و نہ روضۃ الاحباب عن ابی
 الصلت زبان المروسی کہ گفت علی الرضا رضی اللہ عنہما ہر دو ہم سخن کے کرد بلغات ایشان و اللہ اعلم
 فیح ترین دم و دو دانہ ترین ایشان ہر زبانے و لغتہ و من روزے اورا گفت کہ یا ابن رسول اللہ من
 تعجب میکنم از معرفت تو بلغات مختلف پس گفت یا ابوالصلت اما بچہ اللہ علی خلقہ و نیست و اندک از تو گفت

کسے را بر خلق خود محبت سازد که عارف بلغات ایشان نباشد لایا تو زرسیده است که امیر المؤمنین
علی رضی اللہ عنہ گفت او دنیا فصل الخطاب و بل فصل الخطاب الا معرفة اللغات و در شو الہدیۃ
آورد کہ دیگرے گفتہ است کہ غریبت حج کردم جا رہ من برا سے من و دتوب لم
ترقب کردم بود کہ و ان احرام بندم چون وقت احرام رسید مرا در خاطر و غنہ پیدا
شد کہ احرام و ثوب لمم جا تراست بآنے ترک ان کردم و جامہ دیگر پوشیدم چون بمکہ
رسیدم بسوئے رضا رضی اللہ عنہ کتابتے کردم و ہمراہ ان چیز بابوے فرستادم و فراموش کردم
کہ در اینجا ازو سے سوال کنم کہ احرام و ثوب لمم جا تر بہست بآنے با وجود انکہ در خاطر داشتیم چنان
بر نیامد کہ فاصد آمد و جواب مکتوب من آورد و از انرا نوشتہ کہ حج با کے نیست اگر محرم جامہ لمم پوشید
انتہی و انجناب مدت العمر بجا دہ شریعت ستقیم بود و چیزیکہ موجب اعتراض شریعت باشد ہرگز
انجناب منقول نشدہ و سلاسل جمع طرق اولیا و اللہ بغیر حقیقتی کہ ایشان سلسلہ خود بذریعہ من بجز
حج با سیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ میرسانند انجناب منتہی میشود و کرامات انجناب بسیار است
برنے زمان مذکور شد و ما بقیہ در فصل کرامات مذکور خواہد شد انشاء اللہ تعالیٰ۔

امام دلی محمد بن نجاب و زمان مامون عباسی و ما تعلق بہا نے تواریخ الخلفاء للعلامہ جلال الدین
الاسیوطی نے سنتہ احدی و ما تبیین خلق المامون اخاہ المؤمن من العبد و جمل ولی العبد
من بعدہ علی الرضا بن موسیٰ کاظم بن جعفر الصادق علیہ السلام علی ذلک افراط فی التشیع حتی قبل ان
یعم ان یخلع نفسه و یفوض الامر الیہ و ہوا الذی لقبہ الرضا و ضرب الدرہم باسمہ و زوجہ انبتہ و کتب الے
الاتفاق بذلک و امر تبرک السواد و لبس الخضر فاشتمد ذلک علی نبی العباس جد او خروا علیہ و بالجمہ
بن الممدی و لقب المبارک بنجر المامون تقالہ و جرت امور و حروب و سارا المامون الی نحو العراق
فلما نشب علی الرضا ان مات فی سنتہ ثلث یعنی در سند و صد و یک خلق کرد مامون
برادر خود مومن را ازو سے عہدے و نمود دلی عہد بعد خود علی رضا بن موسیٰ کاظم بن جعفر صادق
را آورد و ابیرین افراط و در تشیع تا انکہ گفتہ اند کہ ارادہ داشت کہ خلق نماید خود را و غویض نماید
امر بسوے دے و دوست کہ مقب کر و اورا رضا و بز و را ہم بنام او و ترویج کرد و تر خود را با و دوست
بسوے اتفاق بدان و امر کرد تبرک شعار سیاہ و پوشیدن لباس سبز پس ہر اینہ گران آمد ان

[illegible]

الرضا افتاد که ادا نه و قاضی انصافیت و تقدیم ادا اعتراف داشتند و اقارب و اجانب در بزرگی و سخاوت او سخن نداشتند و در سینه ماینین مامون خال خود رجاء بن خجاک و دیگرے از مخصوصان خود را که هر دو بفضاحت بیان و طلاقت لسان از تو اور دوران بودند بطلب امام رضا بیدینه فرستاد و درین سال هم کسان با طرائف و اقطار دیار اسلام روان کردند اکثر اولاد عباس را از صغیر و کبیر برد آورده و سی و سه هزار کس از فرزندان عباس بن عبد المطلب منطل را بیت مامون متجیح گشتند و امام رضا در کتف محمد در سلامت و عزت و حرمت بمرد رسید بعد از آن مامون با اولیای دولت گفت که برخیزد و اولاد عباس بن عبد المطلب و فرزندان علی بن ابی طالب نظر کردم بکس از سزاوارت بخت از علی بن موسی الرضا درم نیافتم و چون مامون در دل خلیف جاسے گیر آمد و او را دلسے عمر گردانید و دختر خود ام الفضل را به لیسر و سے محمد داد و فرمود تا حاضران موقع خلافت اعلام و انواب اسود را بر ایات و لباسها سبز بمبدل گردانند و امشله و احکام تمامت دیار اسلام فرستاد و حکم کرد تا نیز لباس کرده بچاسے رایات سیاه علیها سے بفرستد و سبب فرمایند دوست مبايعت در آن متابعت علی بن موسی الرضا از نذر مار و زخمش در سایه علم حضرت خیر البشر جاسے داشته باشند مجموع قطان امصار و سکان بلدان و اقطار فرمان مامون را بقدیم رضایش آمدند مگر جمعی از بنی عباس و بعضی از علوات شیعیان ایشان که بر بعد او ستملا داشتند و چون ان جماعت خبر ولایت عبد امام شنیدند بر مامون را شنفتند و بابر ابراهیم بیعت نمودند و واقعہ بادیش اور دند که تفهیس ان در رونقده انصافا مذکور است مگر فضل از مامون این اخبار را راجحے میداشت و کسے را یارای ان نبود که بامون بگوید تا روزی امام رضا با مامون خلوت کرد و هر دو تهم که از بدایت امارت حسن بن سطل این غایت و بر بعد او روے نموده بود بشیخ و بیضا درخیز تو تیر اور و مامون گفت که فضل با من چنین گفت که ابراهیم اتفاق حسن بن سطل در کار امارت دخل کرده امام رضا فرمود که فضل یا تو دروغ گفته و حیات کرده سخن نیست که من میگویی مامون پرسید که بکس غیر تو برین تهمایا و قوت و ادرا امام جواب داد که یحیی بن معاذ و عبد الغفر بن عمران و خلف مصر و فلان و فلان از ثقات و معتقدان تو برین و قلیع اطلاع دارند و مامون انجماعت را در سبب طلبداشته از ایشان استکشاف احوال نمود و متفق الکلمه تصدیق امام رضا نمودند و گفتند که ما از خوف فضل تا این زمان نگفته بودیم چون گاهی

حالات واقعت گشت غریمت بغداد نمود و فضل از سعایت سیاحان گاه شده تبادل ایشان شنول
گشت و امام رضا ششم از جرات فصل بسع مامون رسانید مامون گفت همت من بعد ازین تبارک
انافات مفرودت خواهد بود بعد از ان مامون ابنرس آمد و از انجا بعد واقعه فضل بطوس آمد و در انجا
امام رضا از دافنا بدار بقار حلت فرمود در شواهد القیوة آورده که چون مامون بروی عرض خلافت سار
وے قبول نے کرد و این استدعا و ابادت و وادیر داشت اخرا لام چون مبالغه از حد گذشت
دو عید و تهنید انجا مید قبول کرد و در ان باب فصلی نوشت و در آخر ان ثبت کرد که انظر و الجا معنی ملا
علی ضد ذلک و ما درمی بالفضل کولا بکم ان الحکم الاسلامی حق و هو خیر انفا صلین لکنه انتقلت الی یومین
و اثرت رضاه و الله یعصی و ایاه و در روضه الصفیاء آورده خلاصه ان انست که چون بیعت رضا فرمود
نهی قرار یافت که بعد از مامون او خلیفه خواهد شد و بلال عید روی نمود مامون بر رضا پیغام فرستاد که
بعید گاه رود و نماز عید و خطبه رضا بخواند امام رضا انکار نمود و بعد از امر مامون قبول نموده گفت
چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم میرفت اگر اجازت شود بهمون طریق روم مامون رخصت داد و
حکم کرد که ارکان دولت و اعیان مملکت بر سر کار رضا میج حاضر شوند بر طبق فرموده او و جمعی
کثیر حاضر شدند و زنان و کودکان بر جامه و اوقار گرفته انتظار مقدمه شریف او بیدار امام رضا
غسل کرده جامه های مطیب پوشیده و دستار بر سر مبارک بسته علاقه و پیش دو گرے در میان
دو کتف همایون خود بگذاشت و عصای بنین دست گرفته فرمود تا جمیع مواعی او بدین سباز
عمل نمودند و فرمود تا مواعی پیش پیش روی روان شدند و خود پا سے برهنه و حرکت آمد و از آن
ساق بر کشید و خود را چست کرده اندکے برفت دروے سوے آسمان کرده نگرفت و موالی
باوے موافقت کردند و باین هیأت بر در سر اے خود آمده بایستاد و مراجون ویرا باین صورت دیدند
همه از مرکب بر زمین آمدند و موزه کوفش از پا سے بیرون کرده برهنه پا ایستادند امام یک گفت خلق
موافقت نمودند و غلغلہ و شهر مرد افتاد مامون را از انجالی خبر شده متوهم شد و امام را از انجالی
منع نمود امام رضا باز آمد و نماند و نظام نیافت نے موج الذهب سکو و نئے سنته نابین
مبث المامون بجای ابن ابی الصمک و یا سرانجام الی علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن الحسین الرضا
لا شفاء من الیه مکرما و فیما امر المامون باحصاء و له العباس من جالم و بن بنم صیرم و کبریم فکان

بعد ہجرت ثلاثہ قطا میں انفاً و وصل الی المامون علی بن موسیٰ الرضا وہو بمدینۃ مروفا نزل المامون الحسن بن علی
 و ام المامون یجمع خواص الاولیاء و خبر ہم انہ نظری ولد العباس و ولد علی رحمہم کبکب فی وقتہ احداً مفصل
 و لاحق بالام من علی بن موسیٰ الرضا فباع لبولایت العمدة و قرب اسمہ علی الدینار و الدراہم و زوج محمد بن
 علی بن موسیٰ الرضا بانیۃ ام الفضل و امہ ابنا لعمدة السواد من اللباس و الاعلام و بنی ذلک الی من العراق
 من ولد العباس فاعظمہ اذ علموا انہ فی ذلک خروج الامم و جمیع باناس ابراہیم بن موسیٰ بن جعفر
 انہوا الرضا با ملامون و اجتمع من بمدینۃ السلام من ولد العباس علی خلق المامون و مباہیۃ ابراہیم بن محمد
 المعروف بابن شکیک فوجع لہ یوم الخمیس خمس خلون من المحرم سنۃ اثنتین و مائتین و قبل ان ذلک سنۃ
 ثلاث و مائتین و فی سنۃ اثنتین و مائتین قتل الفضل بن سهل فی حمام غیلۃ و ذلک بمدینۃ حرس
 من بلاد خراسان و ذلک دار المامون فی سیرہ الی العراق و قبض علی بن موسیٰ الرضا بطوس
 لعصب اکلمہ و اکثر منہ و قبل انہ کان مسوماً و ذلک فی صفر سنۃ ثلاث و مائتین و صلی علیہ المامون
 و ہوا بن ثلاث و خمیس سنۃ و قبل سبع و اربعین سنۃ و سنۃ شہر و کان مولدہ بالمدينة سنۃ
 ثلاث و خمیس و مائتہ للہجرۃ و کان المامون زوج ابنتہ ام حبیبہ علی بن موسیٰ الرضا و کانت احدی
 الاخاتین تحت محمد بن علی بن موسیٰ والاخری تحت یحییٰ بن القاسم بن مامون ازادہ علی الرضا و در وقتہ اصفہا
 و وقتہ الاحباب اور وہ کہ بعضی گفتہ اند کہ سبب بغیر مامون بنام رضاء ان بود کہ چون مقرر کرد کہ بعد از
 وفات او امام رضا خلیفہ باشد عباسیان پریشان خاطر و غمناک شدند و گفتند کہ مامون بنی قبی
 بچہ تو ہے اولاد عباس و اہلبیت خود را از نعمت حکومت محروم کرد ایند و کان بجای رسید کہ طالبان از
 ہوا خواہان خاندان عباس سے سلوک سطر لقی بنی و عناد نمودہ با عم مامون ابراہیم بن محمد بیت کردند
 و نام مامون را از خطبہ و سکہ بنگینند و مامون این واقعہ را از فضل بن سهل میلہ است چہ او در استخفاف
 امام رضا مباہفہ و الحاح تمام نمودہ و حین توجہ بعد از او با اشارہ مامون فضل بن سهل در حرس قتل
 آمد و بعد از انہم نفرمودہ او امام رضا سمو گشت و بر سقہ از مورخان چنین گویند کہ امام رضا بمقتضای
 قول الحق و ان کان مراد نصیحت مامون مباہفہ نمودہ و مد اہتہ جائزہ نداشتہ چنانچہ روزی امام رضا
 بنجانہ مامون درآمد دید کہ وضو میساخت و غلامی اب بردست و پاس او میریخت فرمود کہ با امیر المؤمنین
 در عبادت خدای عز و علا یکجسا با خود شریک مگردان مامون بختہ انکار امام رضا علام را ازان کاہلہ

و ضروراً با تمام رسانید و نماز گذارد و هر چند مامون بحسب ظاهر متابعت مامون نمود اما مغایر طلال
و تقاریر حاشیه ضمیر او در نه نشست تا بعد از ترک آن ای حرکت شبنم از او در وجود آمد و دیگر آنکه
اگر چه بواسطه تحریک فضل بن سسل مامون علی بن موسی الرضا را در عهد گردانید اما هر گاه که مامون
ذکر فضل و حسن برادر او کرد و مامون از کمال دیانت و نیک اندیشی فضایل اعمال و قبایل افعال ایشان را
مامون گفت و او را منع کردی که سخن این دو برادر و را مور ملک و ملت نشنود ایشان را بنیضه اطلاع پیدا
کرده بواسطه وی و بواسطه نفوذ مامون مشغول شدند تا بواسطه آن بدکیشان اندیشه بد بخاطر مامون راه یافت
و عاقبت بحسب اتفاق امام رضا و مامون با هم طعامی خوردند و امام بنخوردند مامون نیز اظهار مرض
کرده عبد الله بن شیر را فرمود که دست از ناخن چیدن باز دار تا در از شو و عبد الله گوید که چون ناخن های
من طولی پیدا کرد مامون چینی مانند تمر مندی بمن داد و فرمود که این را بهر دو دست خود خیر کن و بال
من چنان کردم بعد از آن بوقت من در آن مکان امر فرموده برخواست و پیش امام رضا رفت از حال او
پرسید امام رضا فرمود امیدوارم که بهتر شوم مامون گفت ای محمد لعل که من امر و بتر شده ام و اکنون
کسی پیش تو نخواهد آمد که بمجاوب قیام نماید امام گفت هیچکس پیش من نیاید مامون در خشم شد و گفت ای مرد
اب انار باید آتش امید انگاه مرا طلب داشته گفت مقدار سه انار بیا و من با خود انار آوردم
گفت که در مناسی این انار را بهر دو دست بقیشار بر موجب فرموده عمل نمودم و مامون بدست پیش
آن انار را با مامون داد و تا بخورد و بعد از دو روز وفات یافت در روضه الصفا و روضه الاحباب و شواهد التوفیق
آورده که ابو الصلت هر سه گفته که روزی پیش رضا رفتمی المدینه ایستاده بودم با من گفت عین
قبیره که قبر بارون الرشید در آنجا است از چهار جانب آن خاک بیار و تمام و خاک آوردم بوی زاندا
گفت زود باشد که اینجا بر آید من حفر کنند و سنگی ظاهر شود که اگر هر کسندی که در خراسانست بیازند
آنرا نتوانند کند بعد از آن فرمود که از فلان موضع خاک بیا و آوردم فرمود که از بر آید من درین موضع حفر
کنند و بگوئی تا بهفت درصه فرزند و در میان قبر شق کنند و اگر نگذارد بفرمای تا متحد کنند و از او ذراع و
ششبر سازند که آنرا خدا فراموش گرداند چنانکه خواهد در وقت حضرت ابوالاسه سر من ترسید پیدا خواهد شد
بکلامیکه ترا تعلیم میکنم بکلام که اب بچشده و بی پر آید و در اب ماهیان خورد و بیخه ابناز که تو میدهم خود کن
و در اب انداز تا آن ماهیان بخورند چنانچه هیچ نمائند پس ماهی بزرگ بیرون آید و آن ماهیان خورد و را بر صند

چنانکہ پہنچ نمازنگاہ غائب شود چون غائب شود دست برآید و با پنجم گفتیم نیکو کن تا اب کم شود پنج نماز پنجم
گفتیم نیکو کن مگر حضور مامون بعد ازان فرمود کہ اسے ابو الصلت فرما بر مامون و نخواہم آمد اگر چنانچہ بدایم
و چہیز بر سر خود بنوشیدہ باشم با من سخن گوی و اگر چیزے بر سر خود انداختہ باشم با من سخن
نگوی ابو الصلت گوید کہ چون رضارضی الصدعۃ بآمد او کرد جامہا پوشیدہ و منتظر نشست تا غلام مامون
بطلب آمد چون بر مامون درآمد پیش مامون طہمتا سے میوہ نہادہ بودند و نوشہ انگور و دست
داشت و بخور چہیز ویرا دید اذ جامے خود بہ جست ویرا معافقہ کرد و بر میان و چہشم بوسے بود و او را
نہ نشاند و انگوشتہ انگور را بوسے داد و گفت یا ابن رسول الصدائین انگو خوبرویدہ رضارضی الصدعۃ
فرمود کہ انگو نیکو در بہشت باشد پس مامون گفت کہ ازین انگو بخور رضارضی الصدعۃ فرمود مراعات
دار مامون مباغفہ کرد و گفت من چہیت مگر بار انتہم پیدا کرد و انگوشتہ را بہیتہ بعضی ازان بخورد و دیگر
بار بر رضارضی الصدعۃ داد رضارضی الصدعۃ دوسہ دانہ ازان بخورد و با نداشت و برخاست مامون گفت
ایکجا میرے فرمود با نجا کہ فرستادے و چیزے بر سر مبارک خود پوشیدہ بیرون آمد با و بی سخن
گفتیم بسرا خود درآمد و بفرمودہ مادر سرا بہ بندہ بر فراش خود نخت و من در میان سکہا البتہ ہم نکلین
تا گاہ دیدیم کہ جوآنے درآمد خوب رک و وشک بوسے بسیار شہیدہ بر رضارضی الصدعۃ پیش وے و دیدیم کہ گفتیم
از کجا درآمدے کہ در بستہ بود فرمود کہ انکس مراد را در د کہ بیک ساعت از مدینہ اور در پرسیدیم
کہ تو کیستے فرمود کہ منم حمبہ الصدعۃ بن علی و پیش پیر در آمد و مرانہ گفت و ما سے چون رضارضی الصدعۃ
عنه ویرا دیدہ بر خاست و معافقہ کرد و بے نشہ خود کشیدہ و میان و چہشم وے پوشیدہ ویرا در بستہ
خود بہر دوسے نیز رو سے بردی پر خور و نہاد و بادے سخمان پنهانی گفت کہ من ندانستم بعد ازان بر
دولب رضارضی الصدعۃ کھے و دیدم سفید تر از برف و محمد بن علی رضی الصدعۃ انرا سے یسید بر بان خود
پس دست در میان جامہ پدید رسیدہ او کرد و چیزے مثل عصفور بیرون اور د و فرود و رضارضی
الصدعۃ در گذشت محمد بن علی ہم گفت ای ابو الصلت بر نیزہ از خزانہ تخبہ بیا گفتیم ترانہ داشت و تخبہ فرمود ہجرا
نیکو ہم بجا آورد از خزانہ تخبہ یا تخبہ بیرون آوردیم کہ ویلہ دوم فرمودی ابو الصلت با من کے
دیگر ہست کہ مدید ہد و بر غسل کرد فرمود کہ در خزانہ جامہ دانی ہست و روی کفن و وضو طہیرون از تخبہ
داجا جامہ دانی دیدیم کہ ہرگز ندیدہ بودیم بیرون اور دم ویرا تکفین کرد و نماز گذارد پس گفت تا بوی بیار

گفتم بروم و بخار را بگویم تا بابت ہر اشہ گفت و نخواستہ فرستم تا بوقتے دیدم کہ ہرگز نذرہ بودم اور دم
 دیر از تابوت کرد و رکعت نماز آغاز کرد و ہنوز تمام نکرہ بود کہ تابوت انجا سے خود برخاست و سقفت خانہ
 متشکافت و تابوت انجا بالا رفت گفتم باین رسول اللہ مامون ہم درین ساعت بیاید و ویرا طلب
 دارد و ماچہ گویم فرمود کہ خاموش باش کہ تابوت زود باز خواہد گشت پس فرمود کہ اے ابوالصلت پیچ
 پینہرے نیست کہ در مشرق مردہ باشد و وضعی دے در مغرب باشد و میر و مگر کہ خدای تعالیٰ
 میان اجساد ایشان و ارواح ایشان جمع کند این سخن تمام نشدہ بود کہ باز سقفت خانہ متشکافت تابوت
 فرود آمد و ویرا از تابوت بیرون آورد و بر فراش خود بنجا بایند چنانکہ گویا ویرا تاشستہ اند و کفن نکرہ
 پس فرمود کہ بر نیزہ و رکبتاشاے بکشاد مامون و غلامان بر و رو بودند و آواز مذکر بیان و اندو گہن گریان
 مید رسیدند و طباغچہ بر سر میزدند مامون میگفت با سید داد بعد از ان تکفین و تجہیز وے مشغول شدند
 بفرمودہا بجز قزوے اشتغال نمایند در ان موضع حاضر شدم ہرچہ رضای رضی اللہ عنہ گفتہ بود ہنظر ہا
 شد چون مامون ان اب و ماہیان بدید گفت رضای رضی اللہ عنہ چنانچہ در حیات خود ما را عجائب مے نمود در
 مات خود ہم مے نماید یکی از مقرران مامون گفت میدانی کہ ابن اشارت بحیست اشارت بانست
 کہ ملک شما اے بنی العباس با وجود کثرت شما و طول مدت شما مثل این ماہیانست چون وقت
 اجل ہاے شما داید و زمان انقطاع آثار شما نزدیک گردد خدا اے تعالیٰ مردے از ما بر شما مسلط
 گرداند تا شمار افانے سازد مامون گفت کہ راست میگوئی و دیگر ابوالصلت گوید کہ چون مامون از دفن
 رضای رضی اللہ عنہ فارغ شد گفت الکلام کہ گفتے عرض علی کہ گفتم کہ انرا همان ساعت خاموش
 کردم و راست گفتم فرمودہا منہر بس کردند مدت یکسال و حبس با مذم عیش بر من تنگ شد گفتم با چند
 بخت محمد وال محمد کہ مرا فرجی روزی کن ہنوز عمارا تمام نکرہ بود کہ محمد بن علی الرضا را دیدم و را مدو
 تنگ دل شدہ اے ابوالصلت گفتم اے والد گفت بر نیزہ و بیرون رود و دست بر بندہای کہ برین
 بود و زوہر بکشاد دست مرا گرفت و از ان سترہ بیرون آورد و حارسان و غلامان مرا میدیدند و ہنوز
 کہ با من سخن گویند پس گفت بر دور نما ان خدا اے تعالیٰ دو و بعت او کہ دیگر تو
 با و ترسے و او بتو ترسے اختلاف است در انکہ انجا باب موت بطعے و فاسق
 یافتہ یا مسوم و نیز ناید دانست کہ اگر مسوم بود و بفرمودہ مامون مسوم شد یا بسبب عدوات دیگری

اکثری از شیعہ و بعضی از اہلسنت فابل آنکہ بفرمودہ مامون مسموم شدہ و فوات یافت و قول صحیح نزد اہلسنت موت طبعی است کہ سبب ان این فلکان بنوشتہ کہ انگور زاید نخوردہ و مریض شدہ مردن و مولف انیکتاب مسموم نمودن مامون انجناب را بنجاب بعید مے نماید چہ مامون نہایت عقیدت و محبت با بنجاب داشت و دختر خود ام حبیبہ را بوسہ داد و ولی عہد خود گردانید پس بحکس و ادا و عزیز خود را کہ او را بجای سے پسر دے عمد خود ساز و بلا وجہ معتد بہ قتل اردو باور نمیشود و آنچه گویند کہ سبب امیرالمعروف نمودن انجناب مامون از رده شدہ بر تقدیر صحت ان ادنی ممانعت در ان کافی بود فی تقدیر صحت مسمومیت انجناب شاید دیگر سببے اطلاع مامون ابن فضل بنعلی آورده باشند و المدا علم بحقیقۃ الحال -

اما اجزاء ہ

درصواعق اور وہ کہ زید بن موسے کاظم بر مامون کہ یکی از خلفائے نبی عباس بود خروج کرد مامون برو سے ظفر یافتہ اور گرفت و نزد برادرش علی بن موسی الرضا رضی اللہ تعالیٰ عنہما فرستاد و علی بن موسے و براتونج و سزانش بسیار کرد از انجلا بن بود کہ گفت ایا اگر تو خون مردم بریزی و را ہ ہارا محوف سازے و مال مردم بگیرے بناحق خود را جواب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم چہ خواہی دو دیگر امتحان اہل کوفہ ترا مغرور ساختند دیگر انکہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فاطمہ زہرا رضی اللہ تعالیٰ عنہا گفت ان فاطمہ احضرت فرجہا محرم اللہ ذریعہ علی الناری یعنی بواسطہ پاکدامنی فاطمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا خدا ہی تبارک تعالیٰ حرام گردانید و ریت ویرا براتش و منہ و این در باب حسن و حسین رضی اللہ عنہما است کہ نہ لظن دی بیرون آمدند و مخصوص بالیشان نہاست نہ از برای من و تو و بخدا سوگند کہ ایشان این مرتبہ نیافتند کہ بطاعت خدا سے تعالیٰ و اگر تو خواہی کہ بمعصیت حاصل کنی انچہ ایشان بطاعت حاصل کردند پس لازم آید کہ تو نزد خدا سے تعالیٰ از ایشان گراسے تر باشی و فی تاریخ ابن خلکان و کان قد فرج انوہ زید بن موسے علیہ السلام بالبصرۃ علی المامون و فکک بالہیاء فارسل اللہ الیہ افاہ علیاً انکہ کوریرہ عن ذلک فجاہ و قال لہ و لیک یازید فقلت بالمسلمین بالبصرۃ ما فعلت و تزعم انک ابن فاطمہ بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و اندک لاش اناس علیک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یازید یعنی لمن انکہ ہوا لہ ان عیثہ فیبلغ کلامہ المامون فیکلی و قال ہکذا یعنی ان کیون اہلسنت

در روضۃ الصفا از باب سرودایت میکند که مامون با امام رضا یقیام کرد که تو را با ما بجایم باید رفت امام از حقین
 تمام با او امتناع نمود بار سے دیگر مامون رفقہ نوشت و التماس خود را کرد امام رضا جواب داد که دوست
 رسول خدا را در جواب دیدم که مرا از نقس گریا به درین روز منع فرمود و حال آنکه تو را وفضل تو را نیز نمی پذیرفت
 مامون نوشت که صدقت یا ابا الحسن و صدق رسول الله من نیز نخواهم رفت اما فضل در کار خود وانا
 ترست با من گفت که در شب پیش امام رضا حاضر شتم فرمود بگوئید نعمو با سعد من شد ما نیز ل هذه الیسیات
 و چند نوبت این کلمه را بر زبان بگذازید چون نماز با باد بگذارد و مرا گفت بر امام رود و معولم کن که چه واقع
 است من بموجب فرموده عمل نمودم که ناگاه او از گریه بگوش من رسید که هر خطب زیادہ تر میشد درین اثنا
 مامون از راهی که میان منزل او و امام متقی بود درآمد و گفت با سید یا ابا الحسن خیر داری که بتی
 فضل بن سهل را در حمام کشته اند و سہ کس را کشتہ اند کیکی انانما پس خال اداست و فضل است
 که مردے با امام رضا گفت که تو بهتر من مردے فرمود که خلافت واقع میگویی بہرگز من پرہیزگار تر باش
 از من بہتر است و این آیت منسوخ نشده کہ ان اگر یکم عند الله الفکرم دیگر سے باوے گفت کہ پنج کس
 از روے آب شریف تر از تو نیست جواب داد کہ شرف پدران ما با واسطہ تقوی بودنی تیاریخ این خلیفان
 قال الامامون یو المصطفی بن موسی الذکور الیقول فیما یک فی جہا العباس بن عبد المطلب فقال ما تقولون
 فی رجب فرض الله طاعة نبیہ علی خلقہ و فرض طاعة علی نبیہ فافزله بالغت الف و رہم یعنی روزے
 مامون از علی بن موسی الزنار رضی رسید کہ ابنا سے پرتو در شان جدا عباس چه میگویی نیز فرمود
 چه گویند در شان کسی کہ خدا سے تعالی بہرہ خلائق اطاعت رسول خود را منقرض ساخته و انحضرت
 را با طاعت ما امر کرده مامون کہ ابن سخن شنید مقدار ہزار ہزار در ہم تخفہ فرود امام فرستاد امام فرما
 در قول خود تعمیہ نموده کہ فرض الله طاعة نبیہ علی خلقہ و فرض طاعة علی نبیہ انکو ضمیر طاعة بدو نظر
 راجع شدن میتواند یعنی فرض نمود خدا سے تعالی طاعت خود را بر پیغمبر یا فرض نمود طاعت
 ان فرد را بر پیغمبر فتدیر در روضۃ الصفا آورده کہ مامون برادر امام را کہ بچہ خروج محبوس داشت
 مطلق العنان گردانیدہ بخدمت او روان کرد و گفت یا ابا الحسن بگوئید کہ جرم اورا بخت خاطر شریف تو
 بخشیدم در روضۃ الاحباب از ابوالصلت ہر روے مرویست کہ گفت از و عجل شنیدم کہ گفت
 چون ابن و و بیت را بر امام رضا رضی الله عنہ خواندم

<p>خروج الامام لا محالة مناج یسیر فبنا کل حق وباطل</p>	<p>بقوم علی اسم المدد والبرکات وتجری علی النمار والنفاس</p>
<p>بکرست گریسته سخت بعد از ان سر بالا کرده گفت با خزا می نطق روح القدس علی سنانک بهذه بن البتین ایامیدانی که گیسست ابن امام وکی بیرون خواهد آمد گفتم نمیدانم مگر آنکه شنیده ام که امامی ظهور خواهد نمود و شما که زمین را از عدل پر کن پس گفت ای و جعل ان امام بعد از من خداست پس من و باز پس از محمد پس و است علی و بعد از علی و بعد از حسن و بعد از حسن اینها آنچه القا کنیم نظر نمی یابید الطبع فی ظهوره لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد طول المدد و کل الیوم حتی یخرج فیلاً الارض عدلاً لا ملکت جوراً و هم در روضه الاحباب ندکواست که در دس از خراسان امام رضا رضی الله عنه را گفت که این سول الله دیدم رسول خدا را در خواب که گویا میگوید که یعنی انتم اذان فی الصلوة الطبیعة و انتم فی الصلوة الحقیقیة پس امام رضا را و گفت نعم که مدفون خواهیم شد در زمین شما و نعم ان پیغمبر شما و نعم ان دولعت و نعم پس انکس که قبر را زیارت کند در حالیکه بر انداخته واجب گردانیده خداست تعالی از حق من و طاعت من پس من و پدران من شیعیان او خواهیم بود در روز قیامت انکس که با ششم ما شیعه او در روز قیامت نجات یابد اگر چه باشد بر و گنا بان بقدر جن و انس و تقدیر حتی اسب عن چندی عن ابی سلا ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من رانی فقد رانی فان الشیطان لا تمیل فی صورتی ولا فی صورة احد من اوصیائی ولا فی صورة احد من شیعتهم و ان الروایة الصادقة خبر من سبعین جنز من الجنة یوشیه بما نذکره این روایات بر اصول اهل سنت مطلق قابل اعتماد نیست اوکل آنکه ابو الصلت هر چه شنیده است روایت او اعتماد را نشاید دیگر آنکه خروج امام مهدی اگر چه مقبول فریقین یعنی شیعه و سنی است مگر اهل سنت بحدیث امیر المؤمنین علی رضی الله عنه تمسک شده میگویند که ان امام از نسل امام حسن محبته رضی الله عنه پیدا خواهد شد و غیبت را نیز منکر اندر چنانچه بنده ی اذان و ذکر امام دوازدهم محمد بن حسن عسکری رضی الله عنه خواهد آمد اما روایت خراسانی که حدیثی از امام رضا را نقل نموده که من رانی فقد رانی فان الشیطان لا تمیل بے او فی صورتی انقدر نزد اهل سنت مقبول است بعد از ان ان الروایة الصادقة خبر من سبعین جنز من البیوة این نیز مقبول است مگر دلالتی بر صورت احد من او هیای و لا فی صورة احد من شیعتهم نزد اهل سنت مرود است بر تقدیر صحت نقل از امام رضا رضی</p>	<p>بکرست گریسته سخت بعد از ان سر بالا کرده گفت با خزا می نطق روح القدس علی سنانک بهذه بن البتین ایامیدانی که گیسست ابن امام وکی بیرون خواهد آمد گفتم نمیدانم مگر آنکه شنیده ام که امامی ظهور خواهد نمود و شما که زمین را از عدل پر کن پس گفت ای و جعل ان امام بعد از من خداست پس من و باز پس از محمد پس و است علی و بعد از علی و بعد از حسن و بعد از حسن اینها آنچه القا کنیم نظر نمی یابید الطبع فی ظهوره لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد طول المدد و کل الیوم حتی یخرج فیلاً الارض عدلاً لا ملکت جوراً و هم در روضه الاحباب ندکواست که در دس از خراسان امام رضا رضی الله عنه را گفت که این سول الله دیدم رسول خدا را در خواب که گویا میگوید که یعنی انتم اذان فی الصلوة الطبیعة و انتم فی الصلوة الحقیقیة پس امام رضا را و گفت نعم که مدفون خواهیم شد در زمین شما و نعم ان پیغمبر شما و نعم ان دولعت و نعم پس انکس که قبر را زیارت کند در حالیکه بر انداخته واجب گردانیده خداست تعالی از حق من و طاعت من پس من و پدران من شیعیان او خواهیم بود در روز قیامت انکس که با ششم ما شیعه او در روز قیامت نجات یابد اگر چه باشد بر و گنا بان بقدر جن و انس و تقدیر حتی اسب عن چندی عن ابی سلا ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من رانی فقد رانی فان الشیطان لا تمیل فی صورتی ولا فی صورة احد من اوصیائی ولا فی صورة احد من شیعتهم و ان الروایة الصادقة خبر من سبعین جنز من الجنة یوشیه بما نذکره این روایات بر اصول اهل سنت مطلق قابل اعتماد نیست اوکل آنکه ابو الصلت هر چه شنیده است روایت او اعتماد را نشاید دیگر آنکه خروج امام مهدی اگر چه مقبول فریقین یعنی شیعه و سنی است مگر اهل سنت بحدیث امیر المؤمنین علی رضی الله عنه تمسک شده میگویند که ان امام از نسل امام حسن محبته رضی الله عنه پیدا خواهد شد و غیبت را نیز منکر اندر چنانچه بنده ی اذان و ذکر امام دوازدهم محمد بن حسن عسکری رضی الله عنه خواهد آمد اما روایت خراسانی که حدیثی از امام رضا را نقل نموده که من رانی فقد رانی فان الشیطان لا تمیل بے او فی صورتی انقدر نزد اهل سنت مقبول است بعد از ان ان الروایة الصادقة خبر من سبعین جنز من البیوة این نیز مقبول است مگر دلالتی بر صورت احد من او هیای و لا فی صورة احد من شیعتهم نزد اهل سنت مرود است بر تقدیر صحت نقل از امام رضا رضی</p>

غالباً یقیناً شیعہ باشند و اہل علم بحقیقت احوال و قی اخبار الدول للقرانی کان رضی اللہ عنہ
اسود اللون لان امه كانت سودا و فضل یوماً کما کنیا ہونی مکان من التماس اذ دخل علیہ مندی فزارہ
عن موضع و قال صب علی اسی یا اسود فصیرتہ اسود فضل من عذ نصاح یا جندی ہاگت ہاگت
استخرم ابن نبوت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و امام المسلمین فاشتہی الجندی فیقول رطلیہ یقول
ہلا عیسیٰ اذ فرک فقال انما التوبہ و ما اردت ان اعصیک فیما اتاہ علیہ ثم انشا یقول

لیس لے ذنب ولا ذنب لمن	قال لی یا عبد ادیا اسود و
انما الذنب لمن البسہ	ظلمتہ و هو الذمی لا یخمد

و امام غزالی و کیمیای سعادت ہمین حکایت رات قلیقہ تفرقہ آوردہ و ان انیکہ علی بن موسی الرضا
یعنی اللہ عنہ را رنگ سیاہ چہ بود بر رخانہ او در نیشا پور گریاہ بود چون او برگریاہ شکر خابے
کردند یک روز خالی کردند و او در گریاہ رفت و حامی غافل ماند و ستانی در گریاہ ادا و رادیہ پند آ
کہ ہندی است از خادمان گریاہ گفت بر خیز و آب بیا و بیا و گفت بر خیز گل بیا و بیا و بخین
اوراکا و میفرمود و او میگردید و چون حامی بآمد او از روستائی شنید کہ با وحدیث سیکر و تبر سید و گریخت
چون بیرون آمد گفتند حاتم گریخت از بیم این واقوہ گفت بگو مگر بزرگرم ان راست کہ تخم فرزندان
کنیز کے سیاہ بنما و جی جذب القلوب الی میا المحبوب للشیخ عبد الحق الدہلوی ہو کتاب فی تاریخ

المدينة فی علی بن موسی الرضا رضی اللہ عنہ علمنی قولاً بلیناً کامللاً اذ ازرت واحدکم فقال اذا
صرت الی الباب نقف و اشہد الشہادین و انت علی غسل و اذا دخلت و رایت القبر فقف و قل اللہ
اکرمین مرۃ ثم انش تلیلاً و علیک السکینۃ و التوقار و قارب من خطاؤک ثم فف و کبر اللہ ثین مرۃ
ثم ادن من القبر و کبر اللہ ربین مرۃ تمام لہ مرۃ ثم قل السلام علیکم باہل بیت الرسالۃ و تکلمت
الملائکۃ و مہبط الوحی و خزان العلم و منشی الحکم و معدن الرزق و اصول الکرم و قواد الامم و عامر الاربار
و دایم الاخبار و البواب الایمان و مناد الرحمن و سلالۃ خاتم النبیین و عرقہ صفوۃ المرسلین و حرۃ اللہ
و برکاتہ السلام علی امینہ الہدی و مصابیح الدجی و اعلام التقی و ذی النجی و الہدی و حرۃ اللہ و برکاتہ السلام
علی خال رحمۃ اللہ و مساکن برکتہ اللہ و معاون حکمتہ اللہ و حفظتہ سر اللہ و حملتہ کتاب اللہ و رتہ
رسول اللہ و رحمۃ اللہ و برکاتہ السلام علی الذعاعۃ الی حکم اللہ و اولادہ علی مرضاتہ اللہ و المنظرین اللہ

و نسیہ و الخالصین فی توحید اللہ و رحمة اللہ و برکاتہ انہی استشفع بکم و مقدمہ کلم امام طبعہ و اراد تے وسیلئے و حاجتے اشہد اللہ انی مومن بربکم و علانیہ بکم و انی ابرأ الی اللہ تعالیٰ من عدوہ و ال محمد من الجن الانس صلی اللہ علی محمد و آلہ الطیبین الطاہرین و سلم سلیم اکثر اکثر فی تاریخ ابن خلیکان ان بعض اصحاب ابو تواس قال لما رايت افعی منک ما ترکت خمرک و لا طردک و لا معنی الا نلت فیہ شیئا و ہذا علی بن موسی انقرضانی عنک لم اقل فیہ شیئا فقال و اللہ ما ترکت ذلک الا اعطانی مالہ و لیس قدر شئ لی ان یقول فی مثلہ ثم انشد بعدہ ہجوتہ ہذہ الابیات

قصیلے افوت احسن الناس طرا	نے فون من المقال البلیہ
کک من جید العریض مدیح	بمردہ نے بدی محبتیہ
نعلے ما ترکت مدح ابن موسی	و انحصال التی جمع فیہ
قلت لا استلیع مع امام	کان جبریل خادما لا بیہ

وفیہ یقول ایضا

مطہرون انقبأت جوہرہم	تجرى الصلوة علیہم انہما ذکر و
من لم یکن علویا حین تنسبہ	قالہ نے قدیم الدہر متخبط
اللہ لا برا خلفا فالتقنہم	صفاکم و الصلطاکم ایہا البشر
فانتم الملاء الا علی و عندکم	علم الکتاب و ما جات بہ السور

اما کراماتہ فی اخبار الدول للقرمانی روى الحاکم باسنادہ عن ابی حبیب قال رايت النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی المنام نے سجد و میں بریطین فیہ تمہ صحنے فو قفت بین بدیہ تقیض یسے قبضتہ من التمر و ناولینہا فعد و نفا فوجدتہا ثمانے عشرۃ تمرۃ فناولت الی اعیش عدتہا ثم بعد ايام جاء علی الرضا من المدینۃ فمضیت الیہ فاذا ہونی الموضع الذی رايت النبی صلی اللہ علیہ وسلم فیہ جاب و الطبق و التمر بین بدیہ فناولنی قبضتہ عدتہا کقبضۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقلت زونی فقال یوزاؤک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم شیئا کثر ذاک و صواعق این عبارت است یعنی حاکم روایت کردہ از محمد بن عیسیٰ از ابی حبیب کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اور خواب دیدم و در منزلہ کرد و بلکہ

ماحتاج در اینجا نزول میکردند لگاہ باخفرت سلام کردم طبقہ دیدم کہ از غل مدینہ ساخته بودند پیش
 انخفرت نہادہ خرماسے صبحانی دارد و انخفرت ہشت خرازان بن دادومن از قناویل کردم کہ
 بعد و این خرمازندہ خواہم بود ہمیت روزارین حکایت گذشت ابو الحسن علی الرضا از مدینہ آمد و
 ہمان نسرل ترویل فرمود و مردم مسارعت نمودہ بسلام دسے آمدند من بخدست دی رستم دیدم کہ
 در ہمان موضع کہ رسول الصلی اللہ علیہ وسلم را بخواب ویدہ بود من شستہ و از طبق مذکور ہمان
 نوع از خرمادارد و نزد و سے نہادہ چون سلام کردم شستہ از ان خرمابین داد چون شاکم ہم ہمان مقدار
 بود کہ رسول الصلی اللہ علیہ وسلم در خواب بن دادہ بود و کفتم زیادہ کن اما تم رضا گفت اگر رسول
 الصلی اللہ علیہ وسلم زیادہ کردہ بود سے من تیز زیادہ میکردم در شواہد البتہ انقصہ را آوردہ
 باین طریق کہ یکی از اہالی بناج گفتہ ست کہ رسول الصلی اللہ علیہ وسلم در خواب دیدم کہ بناج آمد
 ست و رسی کہ حاجیان فردوے آیند فردو آمدہ است اے اخرد و رصوا حق آوردہ عالم روت
 کردہ کہ بامروے گفت اے بندہ خدا سے تعالے راضی شوبہ انچہ ارادہ خداے تعالے است
 و مستعد چیزے شو کہ از ان ناچار است و بعد از سہ روز از وفات یافت و فی اخبار الدول

للقمانے مرعلیہ جعفر بن عمر العلوی و ہورث الیئہ فضحک منہ بعض من حضرہ فقال رضی اللہ عنہ ترونہ
 عن قریب بخدم و چشم ظلم بعض شہر الا و قد و سے المدنیۃ محمدت حالہ یعنی بگذشت بروے
 جعفر بن عمر علوی و بودا و شکستہ حال پس خندید بروی بعض از حاضران پس گفت رضا رضی اللہ
 عنہ زود بہ بنیدہ اورا با خدم و چشم پس نگذشت ماسے مگر کہ و اے مدینہ شد پس احوال و خوب
 جائے در شواہد البتہ و فرمانے در اخبار الدول آوردہ کہ چون مامون دیرا و لے علی خود ساخت
 ہر گاہ کہ قصد ملاقات مامون کرد وے خادمان و حاجیان استقبال و سے کرد و سے و پردہ را
 کہ بر دربار گاہ مامون او نیختہ بود و سے بالاداشتند سے ماوے در مدی و اخر الامر بنا بر تعاقب کہ
 میان اصحاب نفس و ہوا و ارباب صدق و صفایا شد ایشانرا نفع از رضا رضی اللہ عنہ واقع
 شد با یکدیگر اتفاق کرد و کہ من بعد بقاعدہ و متوال و متقبال می کنند و پردہ را بالاندازند چون یکبار رضا رضی اللہ عنہ آمد و
 ایشان شستہ بودند بی اختیار جہتند و استقبال کردند و پردہ را بالاداشتند چون بی درون فت با یکدیگر گفتند
 اینچہ بود کہ ما کردیم دیگر با اتفاق کردند کہ کرت دیگران کنم چون کرت دیگر آمد بر خاستند و سلام کردند

اما در برداشتن پرده توقف نمودند خدای تعالی بادی بزرگبخت که ان پرده را برداشت پیش از آنکه ایشان
 برسد اشتند چون و سه درآمد ان باد ساکن شد چون قصد بیرون آمدن کرد باز ان باد برخواست
 و ان پرده را بالاداشت انجماعت چون انرا دیدند گفتند هر که را خدا سے تعالی غریز گردانید یکس خواستند
 و بعد از پنج خود بخود گردونی انشا اید کی یکی از کوفیان گفته است که ان کوفه بجز بیت تراسان بیرون آدم
 و ختر من حله بن واد که این را بفروش و برای من فیروزه بخر چون بگردید مدغم علامان رضارضی المدینه
 آمدند کی یکی از خبیان و سه فوت شده است حاکم دار سے بام فروش تا کفن وی سانیگم گفتم
 بیج جامه ندارم بخرند و دیگر باز باز آمدند که مولای ماترا سلام میرساند و میگید که تا تو حله هست که دختر تو
 تو داده است که بفروشی و فیروزه خرسه انیک بها سے انرا آورده ایم حله را با ایشان دادم و با خود گفتم
 که از و سسکه چند سیم بهم که چه جواب میداد چند سسکه بجای نوشتم و با او برد خانه وی ختم از انجام
 مردمان بحال ان نشد که ویرا بنیم چه جاسے آنکه بر سیم تحری استاده بودم ناگاه غلا سے بیرون آمد
 نام من برد و نوشته بن داد که اے فلان این جواب مسائل تست چون نگاه کردم جوابی
 من بود و از انجمله انست که دیگر سے گفته است که ریان بن ابی الصلت با من گفت که میخوام رضارضی
 المدینه دستوری خواهی که بروی و راجع و امید میدارم که مرا جامه پوشانند از جامه سے خود و در پی سے
 چند از انها که نام وی زود اند عطا فرمایند او سے گوید که چون پیش رضارضی المدینه و را دم منوین گفتم
 بودم که فرمود که ریان بن ابی الصلت بخواب که در آید و امید میدارم که ویرا جامه پوشانم و از و راه سے
 که نام من زود اند چیز سے بوس و هم ویرا در آید ریان در آمد ویرا دو جامه و سه و هم عطا فرمود و
 از انجمله انست که قطاع الطريق تاجری را در راه که مان و برت گرفتند و دمان ویرا برت کردند زبان
 و سه ای کار رفت پنجا که با سانسے سخن نمیتوانست گفت چون بجزا سان رسید شنید که رضارضی المدینه
 عنه در نیشاپور است با خود گفت که و سه از اهل بیت نبوت است پیش و سه روم شاید که این
 را علامه سے تواند کرد شب و خواب دید که پیش رضارضی المدینه آمد و طلب تنغا کرد فرمود که بستان کوفی
 و سعترا و لمع و انرا باب ترکن و دو سه بار در من گیر که تنغا یابے ان خواب و را مد و ان خواب
 اعتبار سے نگرفت چون نیشاپور رسید رضارضی المدینه بیرون رفته بود و بعضی را بطمان زول
 کرده ان تاجر بجزمت و سه رفت و قصه خود را باز گفت و کرد خواب نکرد رضارضی المدینه من بود که

دو آقو جان است که در خواب با تو گفته ام گفت یا ابن رسول الله بخواب که دیگر بار بشنوم فرمود که نشنایم
 کوئے و سقر و بلخ و باب ترکمن و دوستان که کشته شفا یابے ان شخص پنجانی کرد و شفا یافت
 و آنا بخله آنکه دیگر گفته است که روزی بار خضار منی الله عنه در حایطه بودم و باو سخن میگفتم نگاه
 عصفورے آمد و خود را پیش و سه بر زمین انداخت و بانگ میکرد و اضطراب مینمود و رضای منی الله عنه
 فرمود که میدانی که ابن عصفور چه میگویی گفتم الله و رسول الله و ابن رسول الله فرمود که در اینجا مارے و مارها
 و میوهها که فرزندان مرا بخور پس فرمود که بنزد پانچان واری و ان مار را بکشد برقا ستم بر پانچان و مارها فرمودیم
 که مارے بگردد و آنجا میگردد ویرا بکشد و آنا بخله است که دیگر گفته است که خاتون من حامله بود پیش
 رضای منی الله عنه و رادم و غنم دعا کن که خدای تعالی ویرا پسری گرداند فرمود که خاتون تو بدو و فرزند طاهر
 است چون بر گشتم و مضای من افتاد که یکے را عمید نام نهادیم و یکے را علی و آنداد که یکی را علی نام کن و یکی
 را ام عمرو چون آن فرزندان بر زمین آمدند یکی پس بود و دیگرے دختر علی و ام عمر نام کردم روزی از مادر
 خود پرسیدم که ام عمر چه نام بوده است مادر من گفت که نام مادر من ام عمر بوده است و آنا بخله است
 که دیگر گفته است که در خراسان از رضای منی الله عنه شنیدم که من فرمود که چون مرا از مدینه
 طبعیدند همه عیال خود را جمع کردم و ایشان را فرمودم که بر من بگریزد تا بشنوم بعد از ان و دوازده هزار
 درهم قسمت کردم و غنم که دیگر هرگز بسوے شما مساودت نخواهم کرد و آنا بخله است که عمل بن علی از غزای
 رحه الله علیه که از شتر اے فصیح ان عصر بود و گوید که چون من ان قصیده را لغنم که مدارس ایات خلعت
 من تلاوة از پیش رضای منی الله عنه بروم در خراسان و انوقت که دے عید ما من بود چون از
 بخاندنم استخوان کرد و فرمود که این را پیش من بچسب دیگر جوان گرانند من گویم و غیر من بامان سید
 مرا طلب داشت و احوال من پرسید پس گفت که مدارس ایات را بخوان من بخلل کردم فرمود که خدایا
 رضای منی الله عنه حاضر گرداند گفت یا ابابکسن و عمل را از قصیده مدارس ایات پرسیدم بخاندن رضای منی
 الله عنه فرمود که ای و عمل از بخاندنم استخوان نمودن بجا هر از دینار و بروایت روضه الاحباب
 بجا هزار درهم و او رضای منی الله عنه بمن قدر عطا داد من گفتیم با سید بخواب که مرا از جاهماے
 خود چیزی بختی تا مکن من باشد مرا برین داو که پوشیده بود و منشفه و او بغایت لطیف و خرمود
 که اینها نگاه دار که بان انافات نگاه داشته خواهی شد بعد از ان قصد وصحت بواجب کردم

در راه بعضی از گردان بیرون آمدند و قافله مرغان را که در دهن چنگا که با من چیرین گشته ماند و بس و بر من چیرین
تا مسافت نداشتم که بران چیرین و منته و دوران سخن که رضای معنی المدینه فرموده بود که این را نگاه دار
که بان نگاه داشته خواهی شد منتظر می بودم ناگاه دیدم که یکی از گردان بر اسب من سوار و جامه
بارانی من در برابر من و نزدیک من بایستاده و منتظر آنکه اصحاب و سعه جمع شوند و این بیت را خواندن
گرفت که مدارس ابیات خلعت من تلاوة و گریه آغاز کرد و بخود گفتم عجب است این که در وی از گردان
طریق محبت با بیت رسول صلی الله علیه و سلم می و زرد پس طبع کردم که شاید پیر من رضای المدینه
و منتظر و سعه بدست من آید ویر گفتم با سید این قصیده را که گفته است گفت ترا این حکایت گفتم
مرا و این سری هست که خواهم گفت گفت صاحب این از ان مشهور است که گس ندانم گفتم کیست
گفت و عیال بن علی شاعری صلی الله علیه و سلم گفتم اے سید و الله که و عیال بن علی قصیده
را من گفتم استبعاد بسیار کرد و اهل قافله را طلب کرد و از ایشان استفسار نمود و همه گواهی دادند
که این و عیال است هر چه از قافله گرفته بود همه را باز پس داد و پنج نگاه داشت و ما را بدرقه شد و از محل
خطر و گذر اندی پس من و قافله ببرکت الهی چیرین و منته از ان بلا بر ستیم و ناگاه داشته شدیم و نفیض
در بعضی روایات از پنجاه بیت زیادت است و در اینجا ذکر قبو را اهل بیت کرده است چنین روایت
است که در آن قصیده چون باین بیت رسید -

	و قبر یحییٰ و انفس و کیمیت	تقننما الرحمن فی العزفات
رضای معنی المدینه فرمود که ای و عیال پیرین موضع میقی دیگر الحاق کنم که قصیده تو بان تمام شود گفت بلی با این رسول الله فرمود که -		
	و قبر یحییٰ و انفس و کیمیت	الحب علی الاعشاء بالفرقات
و عیال پرسید که این قبر که خوانده بود با این رسول الله فرمود که قبر من زود بود که طوس محل آمد و شدن دوستان و حیان اهل بیت شود هر که از زیارت کند و برین عزیت با من باشد در درجه من در روز قیامت امرزیده و چند بیت از قصیده و عیال نیست -		
	و کبریت محل البرج من عنفات	و قل عی صبری و زادت صناتی و کسبت و ملعین بالجوهرات و سوم دیار اقرت و عوات

و منزل و حی تقف العرصات
و بالبیوت و التعلیف و البحرات
و حمزة و السجاد ذی النقبات
و لم تعف بالایام و السنوات
سلیل رسول السدوی الدعوات
و المصوم و التملی و المحنات
سبیل رشاد و اضع الطرقات
علی احمد الروحیات و العذوات
افاتین فی الافطار فخلفات
و هم خیر سادات و خیر حمایة
لقد شرفوا بالفضل و البرکات
بذکرهم لم یفیل الصلوات
و یوم من منہم زلمة العشرات
و زوجهم یارب فی حسرات
و دار زیاد اصبحت عمرات
وال زیاد زینوا لجلالہ
وال زیاد امنوا السربات
وال رسول السد فی القلوات
علیکم السلام و ایم النفات
وانے لارجوال امن من عذرات

دارس ایات خلعت من تلاوة
لال رسول السد بالخیف بالنس
و یارب علی و الحسین و جعفر
و یارب عفا یا جور کل معاند
و یارب بعد السد و الفضل صنوة
منازل کانت للصلوات و للبقیة
منازل و حی السد سعدان علم
منازل و حی السد نزل حولہ
فاین الاولی شطت بهم غریبة النوی
ہم ال میراث البنی اذا انتوا
مطاعیم فلا عار فی کل مشد
اذا لم تنج السد فی صلواتنا
ایمہ عدل یتکد بقعا لسم
تیارب زد قیلے ہدی و بصیرة
و یارب رسول السد اصحن باقعا
وال رسول السد حلت رقابہم
وال رسول السد یسج حریمہم
وال زیاد فی القصور مصونہ
قیادہ شے علم البنی و ال
لقد انت نفس بکونی حیاتنا

در روفۃ الاحباب ابن خند میت زیادت ست

<p>خریج الامام المجاہدۃ فایح یمیز فینا کل حق و باطل</p>	<p>یقوم علی اسم السد و البرکات تجرى علی السماء و النعمات</p>
---	--

<p>و قبر بغداد و نفس ذکیت الی انحر حتی یبعث المدائس و قبر بلوس یا لها من مصیبت</p>	<p>تغنمها الرحمن فی العوفات یفج عنا الهم و الکرباس الحب علی الاحشاء بالزورات</p>
<p>اما نفس خانم وی اما الی السرفه مولانا عبد الرحمن جامی در منقبت او گفته -</p>	
<p>سلام علی ال طه و یاسین سلام علی روضه حل فیسا علی ابن موسی رضا کز رضائش شکاف عوفان کل باغ احسان ز فضل و شرف بنی اور ابهای پے عطر و بند حوران بسته اگر جوابی ارے بکفت دامن بار چو جامی چشد لذت تیغ مهرش</p>	<p>سلام علی ال خیر النبیین امام یاسین به الملك والدين رضا شرف چون رضا بودین در دنج مکان مسیح تمکین اگر بودت تیر و چشم حسان بین نبار دیارش بگیوے مشکین برود امن از هر چه خواست چهرین چشم نازکے گر کشد خجسته کین</p>
<p>قدسی که از شعراے مشهور است در منقبت امام علی رضا قضاید و غزل بسیار گفته چنانکه نصف دیوان او بان مشحون است محمد بن علی بن موسی بن جعفر رضی اللہ تعالی عنہم در شواهد آورده که وی امام نهم است و کمینت و نام موافق باقر است و نه لند او را ابو جعفر ثانی گفته اند لقب او قتی و جواد است و فی روضه الاحباب نیز منتخب نیز گفته اند و فی مطالب السؤل قال فی زیار قبور او مادر کو بالفاق مورخین او مولد بوده که شواهد نامی خیران و قبل سجاد و قبل کانت بن اهل بیت القبطیه و فی روضه الاحباب قبل سکینه و قبل مکینه و قبله و ولادت وی در مدینه بوده و زوجه ده روز از جب گذشتہ سنه خمس و تسعین و یائیه گذانی الشواهد و فی روضه الاحباب ولادت و در همدوم رمضان سنه خمس و تسعین و یائیه و برنی برانند که در شب جمعه نوزدهم رمضان سنه خمس و تسعین و یائیه و یعنی در دوم جب سنه مذکور گفته اند و فی تاریخ ابن خلکان کانت ولادت و یوم المکمل خاص شهر رمضان و قبل منصفه سنه خمس و تسعین و یائیه و وفات وی بقول صاحب شواهد و زکات الاحباب در شنبه شش روز نازمی بخ گذشتہ سنه عشرین و در عهد خلافت معتصم و قبلات</p>	

مسموما و گله امح و فی تاریخ ابن خلکان توفی یوم الثلاثاء خمس خلون من دوی الحسنة عشرین باونین و
قیل قیس و عشرین مائتین بنجد اندر و راقم صحیح است که ولادت او در جمعه هفدهم یا نوزدهم رمضان
سنة خمس و تسعين و مائت و وفات دس روز شش بنده ششم دوی الحسنة عشرین و مائتین
و عمر نیش برین تقدیر است و پنجسال و دو ماه و شانزده یا هیجده روز باشد و اتفاق مؤرخین قبر
و س در بغداد است در قفا سجد او امام کاظم ع در مقابر قریش بعد از پدر هفده سال سده و ده
روز زندگی کرد شصت و هفت سال از زمان امامت او میگویند و ابن خلکان گوید چنان دی در گذشت
و اثن بن مقسم عباسی بر دی نماز گذارد و قیامک پدرش رضا ع در گذشت جو اثن المدعنه سال
عمر داشت مگر صاحب روضه الاحباب میگوید که بقول اصح هفت ساله بود این قول هرگز صحیح نباشد
نکته تو اندر آنکه وفات امام رضا در ستم رمضان ستمه شمس و مائتین و ولادت امام جو اثن و نوزدهم
رمضان ستمه خمس و تسعين و مائتین سال در میان باشد و الله اعلم حق سبحانه تعالی او را و فر
سن علم و ادب و عقل کرامت فرموده در شواهد النبوة آورده که از کمال علم و ادب و فضلی که داشت
با صغیرن مامون مشغوف وی شد و دختر خود ام الفضل را نیز به بوی داد و همراه وی بدرینه روان
کرد و هر سال هزار هزار در هر یک میفرستاد و در شواهد و صواعق و روضه الاحباب و اخبار الدول
للقرمانی آورده که بعد از فوت پدر خود رضا ع در سن یازده سالگی در بعضی کوچه ها سجداد با جمعی از
کودکان ایستاده بود اتفاقاً مامون بقصد شکار بیرون میرفت گذری بر اینجا افتاد همه کودکان از
سرا راه بگریختند و جو اثنی المدعنه بر جا س ایستاده بود چون مامون نزدیک رسید ویرا دید و بگریخت
ویرا در دل با قبول غنیم داده بود و بارگی خود نگاه داشت و پرسید که ای کودک تو چرا با کودکان دیگر از
سرا راه نرفتی بر خود جواب داد که ای امیر المومنین راه تنگ نیست که برفتم خود از راه بر تو کشاده و
و مرا جریمه نرود که از آن ترس بگزینم حسن ظن من تیرا است که بی جریمه از اینجا بکسی نرسانی مامون
را صورت و تکلم و بغایت خوش آمد پرسید که نام تو چیست فرمود که محمد پرسید که فرزند کیستی فرمود که فرزند
رضا رضی الله عنه بر پدر و سرحم و ترمیمی کرد و با نجانب که میرفت روان شد و با خود بازیهای شکار
و انشت چون فوهمات بیرون رفت بازی بر تروی انداخت ان باز غائب شد و غیبت وی
دوازده کشید بعد از آن از هو افرو داد و در وقت قاروی ماهی خو نیم نده مامون از آن تعجب بسیار کرد و آنرا

بدست خود گرفته باز گشت چون بانوضع رسید که جو ارضی السمرعنه باکو دکان ایستاده بود و کو دکان بدست
 پیشتر از راه بکیسوش نذر جو ارضی السمرعنه بایستاد و چون خلیفه نزدیک رسید گفت ای محمد فرمود
 که لبیک یا امیر المومنین گفت این چه چیز است و دوست من فرمود که ان السمرعنه اهل البیت یعنی خدای تبارک و تعالی
 قدرت بر همه کما صغار التعمید بازه الملوک و الخلفاء میخوان به اسلاک اهل البیت یعنی خدای تبارک و تعالی
 در بحر قدرت خود ما میان کوچک و بزرگ را فریده که بازهای ملوک و خلفا از او میگردیده باشند و اهل بیت نبوت
 را بان امتحان مینماید باشند چون مامون این سخن شنید تعجب نمود و بسیار بر او گریست و گفت
 انت ابن الرضا حقاً و منعم و احسانی که نسبت بوی داشت مضاعف ساخت و سواعی و اخبار و
 للقرماني و رفته الاحباب از ارشاد شیخ مفید نقل کرده که امام محمد تقی هنوز در مصر سن بود که در علم و کمال
 به تدریس ترقی نمود که در آن زمان با محمد یکس برابر سستی و است کرد و لاجرم مامون شیفته آن گل نوش گشته
 گشته خاطر بر آن قرار داد که دختر خود ام الفضل را در جماله نکاح آن جناب در اردو نوز و عباسیان این
 تقصیه بوضع پیوست تا نمره عقد و حرد و ربواطن ایشان اشتغال یافت و ترسیدند که بساوا
 مامون ولایت خود را بچا در نزد پدر و ملک از بنی عباس انتقال نماید تا بران نزد مامون رفته مانی انصیر
 خویش با وی نهادند و گفتند وصلت تو با ال ابی طالب موجب زوال ملک و خلافت رای خلفاء
 صاحب فطنت است و تو میدانی که میان عباسیان و علویان عداوت و دشمنی در چه مرتبه است
 مامون جواب داد که آنچه میان ما و اولاد امیر المومنین علی رض از کدورت و نزاع واقع شده از جهات
 شما بوده از انطرف و اگر انصاف در میان آرید ال مرفوضی تکفیل امر خلافت از ما نمره اولاد زائد و تمسید
 بساط عداوت که از خلفا سابق نسبت بدیشان وقوع یافته موجب قطع صلح جم است و پناه بکم
 بخدای تعالی ازین کار و ابو جعفر محمد بن علی با وجود نرسا و علم و فطیلت بر جمیع فضلا و عالمان
 است لاجرم در خاطر من آمده و قرار داده ام که دختر خود را با وی و در سلک از و اوج کشم عباسیان
 که تو غلط کرده او کو و که است که هنوز از رفتن و معرفت چیزی نیاموخته اگر البته او را و ما و خواهی خست
 چند گاه به صبر کن تا تحصیل نماید آنگاه متقیقاً صواب دید خود عمل فرمای مامون گفت من بحال
 امین جوان و انا تر من شما بد رسته که او را اهل بیت است و اگر میخواهید که این من بر شما ظاهر شود او را
 بجهت شما امتحان نمایم عباسیان را این سخن مقول افتاده گفتند بحال ترتیب کن و یا یکی از فقهارا

بیادیکم که از محمد بن علی مسئله از علم تشریعت سوال نماید اگر بر طبق صواب جواب گوید و دانش او ظاهر شود
 باو سه وصلت نامی و ملازمین کار اجتناب فرمای و سخن برین قرار یافته انجاست نزدیک بن اکتتم
 که قاضی زمان و فقیه دوران بود وقتند و او را بر معارضه جواد رضی الله عنه تحریفش نموده قبول کردند که
 خلاصه فائز ان علم و کرم را ملزم سازد از متاع و اموال آنچه خواهد بود و هند و مامون مجلس عظیم است
 امام محمد تقی را بر مسند پر پهلوی خود بنشاند و هر یک از علما و فضلا را در موضعی مناسب بصف جلوس
 از اسن داشت بعد از ان با شارت مامون و اجازت امام بیع مسکون ریخت بن اکتتم از ان
 امام مسئله چند پرسید جواب از جمیع مسائل داد اخر پرسید که چیست حکم حرمی که تقبل قصید
 اقام نموده باشند فقال له ابو جعفر رضی الله عنه قل فی صل او نه حرم عالما کان المحرم ام جالباً لک
 عمداً و خطاً و احراً کان المحرم ام عبداً صغیراً کان او کبیراً بتدبیر یا بالقتل ام معیداً سن ذوات الطیر
 کان الصیداً من غیر ما سن صغار الصیداً من کبیر ما صهر علی ما فعل او نا و ما لیل کان قتل الصید
 او نه را از شنیدن این کلمات فطنت التیام یک بن اکتتم یکم شده از غایت حیرت ندانست
 که چه جواب گوید خلیفه ازین مسئله به خوشحال شده گفت احسنت احسنت یا اباجعفر اگر توفیر سوال
 از یک کئی اگر چه یک مسئله باشد بسی خوب خواهد بود یک گفت پرس اگر دانم جواب گویم و اگر ندانم از
 و استفاوه کنم امام محمد رض گفت ای یک چه میگوئی در حق مردی که نظر کند بشهوة در زنی تا حرم
 و راول روز باناب زن در وقت ارتفاع افتاب بروی حلال شود یا ز نظر در طهر و سهان روز بر یک
 حرام شود پس چون عصر شود حلال شود و چون غروب افتاب نماید حرام شود بروی بعد از ان وقت
 عشا حلال شود در نصف شب حرام شود و وقت طلوع فجر حلال شود و وقت ارتفاع افتاب حرام شود پس در حلال
 و حرام شد گفت یکی نمیدانم پس گفت ابو جعفر از کبیر بود تنه را نظر کرد لبوس وی مردی اجنبی در اول
 روز بشهوة و بود حرام بروی پس چون ارتفاع روز شد خرید کرد و او را از مولای او پس حلال شد
 وقت ظهر از او حرام شد باز وقت عصر کراج کرد حلال شد پس وقت مغرب طهار کرد و پس حرام
 شد پس وقت عشا کفاره داد و حلال شد پس وقت نصف شب طلاق رجعه داد حرام شد
 و وقت فجر رجوع کرد حلال شد و وقت طلوع افتاب طلاق باین داد حرام گردید چنانکه در اول بود یکی
 تمیز شد فجر او را بل مجلس ظاهر گشته خلیفه را تقریر و سه بسیار خوش آمد و اعتقادش زیاده شد و

وگفت که بعد از این که از این نعمت و التوفیق فی فی الای می شکرم خدا را بر این نعمت توفیق من در رسد انگاه بسوی تو رجوع
 میگردم گفتم آنگاه آن کس که میگوید این نعمت که انکسار من میگوید و وجود رضی الله عنه گفتم خطب است فدک
 یعنی خطبه که ای میرالمومنین ذابت شوم فقال الامامون ضمنت لک ان ازوجک ام الفضل بنتی میگفت امون
 رضی الله عنه که از یزید کج کج و خضر خود ام الفضل را با تو و ابو جعفر رضی الله عنه بر زبان فصاحت بیان کرد و انکه از محمد
 اقرار از انبیه السلام الا ان الله اصابا لودانیه و علی بن محمد سید بر تبه و الا اصفا من خمره اما بعد فقد کان الفضل یسر
 علی الصاهران اعجابهم بالکلیع عن الاحرام فقال سبحانه و انکما الا ایامی شکم الا صامین من عبادهم و اما کم ان یکونوا
 اقرار انبیه من فضل الله و اسع علیهم ثم ان محمد بن علی بن موسی خطیب ام الفضل بنت عبد الله المامون و قد بذل لها
 من الصدقات هر حدیثه فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و سلم و هو حسناته و در هم جایزه و اهل زوجت امیر المومنین لها علی هذا
 الصدقات المذكورین نامون گفت ای بدستی کین بر کنی تو دوام ای ابو جعفر و خضر خود ام الفضل ابر صدقات مذکور
 اهل قبلت لکاح امم گفت قد قبلت لک ضمنت پس نامون خواص عوام را علی قدر تمیز خود از و صلوات کرد
 و ثوابش فرمود و نامون بعد از طعام و انعام خود میجو او گفت که ذابت شوم اگر وصلتی دانی بیان کن قدر ام الفضل از
 وجود قبل محرم صید تا بداند از او استفیده شوم از ان پس گفت ابو جعفر علیه السلام نعم ان الحرم او قبل صیدانی کلان
 الصید من ذوات الطیر و کان من کبار البلیه ثایان اصابعی الحرم فلیله یجزا رضا عفا فاذا قبل زحانی اکل
 قبل فکرم لبس و او اقله فی الحرم فلیله کل من ثیبه الفخ و ان من الحوش و کان حمار من فلیله قفرة و ان کان ثایه فلیله
 و ان کان طییا فلیله ثایه فان قبل ثیبه اس من ذکات الحرم فلیله یجزا رضا عفا بد یا باطن الکعبه و اذا اصاب الحرم
 ما یجب علیه المدی فیه و کان احرامه با کج خود میی و ان کان احرامه بخره بکده و جزا الصید علی العالم و اجمال سوا
 و فی العمود الماشی و هو موضوع عند فی الخطا و الکفارة علی الحرم فی نفسه علی السبب عبده و الصغیر لا کفارة علیه
 علی الکبیر اجبه و انما یسقط بنده عنه عقال الاخره و المصیر عبال العقاب الاخره فقال له المامون اجبت
 یا ابو جعفر حسن الله لیک است ابو جعفر رضی الله عنه و ام الحیات و مقام محبت رعایت بود و بعد از چند گاه و ازین
 مامون بخوابد ام الفضل خست توجه بجانب نیده ازانی داشت و اما نام با ایلست و خدام منور و من نشست
 استی شخصی نام که کیفیت اب سوال ام جواب را بخوبی و تزیین او بام الفضل در کتابت فضل مذکور نیست خلاصه بعضی
 فقط سوالی که مندرج ساخته و در بعضی فقط سوال مام جواب فرمود ساخته علی هذا القیاس کیفیت تزیین او نیز از کفری برام
 اختصار و نه اندر که موعظان کتابهای ربط کلام از کتابهای مذکور یعنی و فته الاجاب ترجمه صومعین محرمه

در آمد کہ لعین ان درخت سدر بود کہ ہنوز باز نہاد و روہ بود کوزہ اب طلبید و در بیخ انداخت و فرخواست
بعد از ان با مردم نماز شام گزار چون نماز شام گزار و بوقت بیرون آمدن پاسے اندرخت
رسید انداخت میوہ تازہ بار آورده بود میوہ شیرین بے دانہ مردم آنرا بہ تبرکے میگر فتند و
میخورد و تنے الشواہد للہ جائے بسجد مجبول کہ یکی از سلف گفتہ است کہ در عراق بودم شنیدم
کہ در شام کسے دعویٰ پیغمبر سے کردہ است ویرا بندہ آمین نہادہ اندہ اور وہ در ظان جای نموش
است بانجانہ و در بانان را پیغمبر سے دادم و پیش و سے رنتم ویرا با عقل و فہم تام یا فہم از تو کی سیدم
کہ قصہ تو چون بزدہ است گفت من حوسے بودم از شام بعبادت مشغول دران مسجد کہ میگفتند
کہ سید مبارک امیر المؤمنین حسین را رضی اللہ عنہ اینجا نصب کردہ بودند یکشب روی و تہنہ نشستہ
بودم و بیکر خدا سے تعالے مشغول ناگاہ دیدم کہ شفعہ از پیش روی من پیدا آمد و گفت بزیر خاتم
مرا اندکے راہ برو خود را در سجدہ کو فو دیدم فرمود کہ سیدانے کہ این کجا است گفت من مسجد کو فو است
در نماز ایستادم و من نیز در نماز ایستادم چون از نماز فارغ شد بیرون آمدن نیز بیرون آمدم و کمر
بر رفت من نیز پیغمبر خود را در سجدہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم یا فہم بر روفتہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم سلام
گفت و در نماز ایستادم و نیز در نماز ایستادم پس بیرون آمدن نیز باو سے بیرون آمدم اندکے فرت
خود را در مکہ یا فہم طواف کرد من نیز طواف کردم پس بیرون آمدن نیز بیرون آمدم از من غائب
و من خود را در موضع یا فہم از شام کہ بعبادت مشغول سے بودم از خیال و تعجب اندم و بیچ نہا ستم
کہ ان کہ بود چون سال آئندہ ہمانوقت رسید باز آن شخص پیدا شد و مرا ہمراہ بردہ ہرچہ رسال
گدشتہ کردہ بود بجائے اور چون وقت مفارقت رسید سو گند برو سے دادم کہ بانجا ایکہ
تلا برانچہ مشاہدہ کردم قدرت دادہ است مرا بگوئی کہ تو کیستے فرمود کہ من محمد بن علی بن موسیٰ بن
جعفرم چون ببادا شد نہ انقصہ را بانان کہ من ترود سے داشتند یا فہم خبر بوا سے شام رسید
مرا تہم داشتند بانکہ دعویٰ نبوت میکنے مرا بند بر نہادند و ہمراہ خود با نیجا اور دند چنین کہ می بینے
بان وائے رفو نوشتم و عرض حال و سے کردم بر پشت رفو نوشت کہ آنکس را کہ دیکشیدیرا
از شام بکوفہ وار کوفہ بدمیہ وار دندیکہ وار کہ بشام بردگوئی کہ ویرا از حبس مخلص و ہدان بسیار
بر من گران آمد منوم و مخزون شدم چون باہر آمدم کہ بجا نب حبس روان شدیم تا ویرا از محال آگاہ

کنم شکر یان و نگاه بانان ما در مضطرب تمام یافتیم پرسیدم که حال چیست گفتند این شخص که دعوی نبوت کرده بود ویرا جس کرده بودند و ش غائب شده است میند انم که ویرا زمین فرو برده است یا مرغان هسانی بر بوده اند و از آنجا نیست که چون مامون فوت شد فرمود که فوت ما بعد از سی ماه گذشتن او خواهد بود چون از فوت مامون سی ماه گذشت ویرا وفات رسید و از آنجا نیست که شخصی گفته است که بر جواد رضی الله عنه در آمدیم و گفتیم فلان صلاح و عار ساینده است و از جابجاها که شما جابجا طلبیده است که کفن و س کنند فرمود که وے از ان مستغنی شده است من بیرون آمدم و هیچ ندانستم که منی ان سخن چه بود ناگاه خبر رسید که وی پیش ازین بسزده روز یا چهارده روز مرده است و از آنجا نیست که دیگر گفته است که یا کی از اصحاب قصد سفری داشتیم بر جواد رضی الله عنه و را دیدیم که دواع کینم فرمود که امروز بیرون مروید و تا فردا صبر کنید چون بیرون آمدیم صاحب من گفت که من بیرون میروم که با من بیرون رفته است من بایستادم و وے برفت شب و را واد که فرو آمده بود سیل آمد و در ان غرق شد و بر د آما حلیه پنجاب و را خبرالدول آورده که کان ابیض اللون و معتدل القامه یعنی سفید رنگ و میان قد و نفس خاتم نم القادر الله خفیه غامد که پنجاب را علمای اهل سنت عالم مستقیم و جمیع صفات حمیده موصوف اعتقاد میکنند مگر در کتب اسما و الرجال که وقت تالیف این کتاب پیش نظر است اصلا ذکر پنجاب نکرده ازین سبب معلوم نشد که پنجاب روایت حدیث از که دارد و از پنجاب که نام که نام کس روایت کرده اند ظلم که پنجاب از پدر و اعمام خود روایت دارد و از وے پسران و وے و دیگران روایت داشته باشند چون پنجاب در عنفوان شباب انتقال فرمود و لا جرم اشاعه علم کاینچه از پنجاب برزود نشده و شهرت او در علم حدیث کمتر بوده باشد اگر چه پنجاب اعلم زمانه خود بود و بسبب کم عمری عدم استمار علی به نباشد و الله اعلم بحقیقه الحال -

علی بن محمد بن ^{علیه السلام} جعفر رضی الله تعالی عنهما در شواهد النبوة آورده که بی او هم است و قال ابن فلوکان هو احد الائمة الاثنی عشر عنه الامامیه و فی شواهد کینت وے ابو الحسن است لهذا ویرا ابو الحسن ثالث گفتندی و عقب وے باد وے و بعکس مشهور است و نے و رفته الاحباب پنجاب و را رسم و کینت با علی مرتضی و علی الرضا هم موافق بود و القاب شریفش نفی و با و می و

و ناصح و متوکل و قیاح و مرتضیٰ و قیہ ایضا نقل عن اعلام الوری کہ اعلم و فقیہ و امین و طبیب نیز از جملہ
 القاب او است و سنہ روضۃ الصفار کے نیز لقب او است پس نام و سے علی کنیت او الحسن
 و لقبہ فی ہادی و عسکری و ناصح و متوکل و قیاح و قیہ و فقیہ و امین و طبیب کی باشد مگر فی عسکری ہر دو مشہور است
 و در طالب السؤل گفتہ کہ اشہر القاب و متوکل است و جہ تسمیہ و بعسکری السنہ کہ در ترجمہ صواعق آورده
 کہ او را از مدینہ بنویہ سمرن راے بروند بہ امر متوکل عباسی در انجا ساکن شد و ان شہر بعسکر معروف
 بود و در شواہد البیوۃ و روضۃ الاحیاب آورده کہ ماور و سے ام ولد بودہ سمانہ نام و قیل ام الفضل بنت
 المامون و ولادت و سے در مدینہ بود سیزدہم رجب سنہ اربع و عشرۃ و مائتین و در روضۃ الاحیاب
 اوسط رجب سنہ مذکورہ را تصحیح نمودہ و وفات وی در زمان مستنصر بود در سمرن را می از او
 بغداد و روز و شب نہ از او خرمادای الاخرے سنہ اربع و خمسون مائتین و قیہ وی ہم در سمر
 ویت کہ در سمرن راے داشت و فی تاریخ ابن خلکان تو نے یوم الاثنين یمن یقین من جمادی الاخر
 و قیل لا اربع یمن سنا و قیل نے راہبا و قیل فی ثالث رجب سنہ اربع و خمسون و مائتین و فن
 نے دارہ انچہ اول نوشتہ شد صحیح است یعنی ولادت او سیزدہم رجب سنہ اربع و عشرۃ و مائتین
 و وفات او آخر جمادی الاخری یعنی خمس عشرین من جمادی الاخرے سنہ اربع و خمسون مائتین
 برین تقدیر عمر غریزش چہل سال و یازدہ ماہ و دو واردہ روز باشد و الحمد للہ مدت اقامت انجانب
 و در سمرن راے بروایت روضۃ الاحیاب وہ سال و بروایت ابن خلکان بست سال و نہ ماہ
 و تبر انجانب باتفاق مورخین و در سمرن راے است چنانچہ بالا گذشت و نے الشواہد قیل ان
 سنہ علی البادی رتہ یقہم و لیس یصح و انما یصح ان مشہد فاطمہ بنت موسیٰ بن جعفر بن محمد رضی اللہ
 عنہم بملکہ قم۔

فی خبر اخبارہ در صواعق آورده کہ علی عسکرے از میان اولاد پدر خود وارث علم و سخاوت پدر شد
 و نے میزان الذہب نے رتبہ عبد المدین محمد بن جعفر بن شاذان روی عتہ ابنہ الحسن العسکری شہی
 نلت و علی النقیہ و سے عن ابیہ محمد بن علی الرضا و در روضۃ الصفار آورده کہ وے از اکابر اہل بیت
 است و در روضۃ الاحیاب گفتہ کہ سیر حمیدہ و شیم پسندیدہ و حاسن الطوار و مکارم انارن
 امام عاے تقدرا بسیار است و شرف ذات و محامد صفات و علوم و مراتب و سہو مناقب

آن تیار و صفا و کبار و زیادہ انہما انحصار انوار باطن نجستہ میانش منبر محراب عبادت بود و آثار محاسن
 نقضائش مراتب اسباب سعادت بود و فی مروج الذهب للمسعودی حدث ابو عبد اللہ محمد بن عاتق النخعی
 قال حدثنا محمد بن نیر علی المرتضی قال قال المتوکل لابن الحسن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن
 بن الحسین بن علی بن ابی طالب منی المدینم بالقبول ولد ابیک فی العباس بن عبد المطلب قال
 و ما یقول ولد ابی یا امیر المومنین فی رجل اقرض المدینة بنیة علی خلقه و انتم من طاعة علی بنیہ
 فامرکم با تبرالک و دہم و انما را و ابو الحسن طاعة المد علی بنیہ فی بعض النسخ گفت متوکل بمسکینے کہ کہ یہ بیگویند
 اولاد پدر تو در حق جد من عباس بن عبد المطلب گفت اسے امیر المومنین چہ توانہ گفت اولاد پدر
 من در حق شخصے کہ خدا کی طاعت پیغمبر را بر ہمہ کس فرض ساخته و اطاعت اولاد پیغمبر فرض ساختہ
 پس فرمود کہ صد ہزار در ہم بھیکرے رہم دہند و نہ ارادہ کرد امام رہم مگر طاعت خدا یا پیغمبر پس
 تعرض کرد انتہی مخفیہ نماز کہ ہمیں سوال و جواب از مامون عباسی یا امام علی رضا بعینہ واقع شد
 چنانچہ در ذکر امام علی رضا گذشت و سنے مروج الذهب للمسعودی و تاریخ ابن خلکان
 کان قد سے بابے الحسن علی بن محمد اے المتوکل و قبل لہ ان فی منزلہ سلاحا و کتباً و غیرہا
 من شیعۃ و اوہوہ انہ یطلب الامر لنفسہ فوجہ الیہ لیلان الاراک و غیر ہم من ہم علیہ فی منزلہ
 علی غفلتہ من دارہ فوجہ فی بیت و جدہ معلق علیہ و علیہ درعتہ من شعر ولای طانی البیت
 الا لارل و الحصار علی راسہ لم یحکمت من الصدوق متوجہاً اے یہ تیر نم بابات من القرآن الوعد
 و الوعد فاخذ علی ما وجد علیہ و حمل اے المتوکل نے جو فی اللیل قتل میں بدید و المتوکل شہید
 و سنے یدہ کا س ظہارہ غم و اجلاسے جنبہ و کمین نے منزلہ شہید ماقبل فیہ و لا حالہ تعطل علیہ
 بہانہ و لا المتوکل الکاس الذہ نے یدہ فقال یا امیر المومنین یا خا مرمی دو سے فاشقے منہ فیا فافہ
 و قال انشد فی شعرہ استحیہ فقال انے لفیل الروایۃ للامام شاعر فقال لا بد ان تمسک فاشدہ

غلبہ جال فاشقہم القتل +
 فادد عواضرا با بس مانروا
 ابن الاستر و الیتجان و اکحلہ
 من دونہا قریب الاستار و اکحلہ

با تو اعلی الجبال تحرسم
 و استنزلو بعد عن معا قلمہ
 تا دہم صاخ من بعد ما قبروا
 این الوجہ اسے کانت شمتہ

فانصحب القبر عنهم حين سلسم قد طال ما اكلوا دهرنا مشربوا وطال ما عمرنا وادرا لتفصم وطال ما كنزنا والايموال وادخرنا انخت منازلم ففرا معطلت	ملك الوجوه عليها الدود يقتل فانصحبوا بعد طول الاكل مشربوا فقار قوا الدور ولا يمين وانفتلوا فخلوا على الاعداء وانحلوا وساكنوا الى الاجداث قد حلوا
--	--

قال فاستق من جعفر على على وطفوا ان بادره بدر منه اليه قال والد لقد بك المتوكل بكاء
طويلا حتى بليت ونوعه لحيته وبكى من حفره ثم امر برفع الشراب ثم قال ابا ابانسن اعليكم دين
قال نعم ارجع الالف ونيار فامر برفعها اليه وردده الى منزله من ساعته مكررا ليغني سعائيت نمودند نزد
متوكل خليفه كه در منزل امام على نفى سلاح وكتاب وغيره از شيعة او بسيار است و در وهم
انداختند او را كه امام رضه طالب خلافت است براى خود پس فرستاد بسوى او ترکان را
بشعب اكسا نيکه بچوم نمودند بروى در منزلش بر غفلت او پس يافته شد در خانه تنها او را كه ذرا سست
بود و بروى لباسه ليشمينه بود و نه بود لبساط و در خانه مگر بويار و بر سر او كاخنه بود از پارچه كرايس
توجه بود بسوى رب خود ترخم ميكرد بايات قراته در و عدد و بعد پس گرفته شد انچه يافته شد
بروسه و او رند او را بسوى متوكل در نيمه شب روبروى او و متوكل انوقت يشرب خمر قدام
مينمود و در دست پيال بود پس چون ديده او اعظم نمود و نبشاند بهلوسه خود و نمود در منزل او
انچه گفته شده در ان و خالت خيان بود كه جعل نمايد براو پس رسانيد متوكل او را پيال كه در دست
داشت پس گفت يا امير المؤمنين هرگز مخور نشد گوشت و خون من مرا معاف واپس حلق داشت
او را و گفت براى من شوى بگو تا نيكا استخوان كنم از او پس گفت كه من قليل الروايت و شوم
يعنى شوم نيگوييم و شاعر نيستم گفت كه البته بايد گفت خير پس فى البدية گفت اشعار مذكوره
بالا پس بترسيدند كه ساينك حاضر محفل بودند و بگريست متوكل گريسته سخت تا انكه ترش ترين
اناب چشم او و بگريستند حاضران مجلس پس او نمود به برداشتن شراب پس گفت ابي ابانسن يادين
وارى گفت ارى چهار هزار دينا رس بفرمود تا داند او را و باز گردانيد او را همون وقت بسوى
خان او اعظم و مكرم است و قريبت باين انچه جاسه در شواهد و سيد جمال الدين در وقت الاحباب

آورده که متوکل بیمار شد و چراغته بیرون آورده که اطباء از علاج ان عاجز ماندند و مشرف بر موت مشهور
 مادر متوکل نذر کرد که اگر متوکل شفا یابد مال بسیار از خاوند خود بهادی رزم فرستد روزی بن خاقان
 بفرمایان متوکل بود گفت که گشایش با دس رزمی باید فرستاد شاید که و سبب خیزد و اندک کمین را
 نفع رساند کسی پیش و س فرستادند بهادی رزم فرمود که نخلان پیروزانچا ننید که نفع خواهر رسانید با وزن
 اسد تعالی چون آنچرا مجلس متوکل آوردند بنیضه از حاضران استند که کردند و بختیدند نفع بن خاقان
 گفت که تجربه کردن زبان ننیداروان چیز را حاضر کردند بر جیح او نهادند متفرقه شد و آنچرا دران بود بیرون
 آمد و خبر شفا سے متوکل باورش بر رنده هزار و نیار در صحره کرد و معجزه بان نهاد و بهادی رضی الله
 عنه فرستاد و متوکل تمام شفا یافت چون ازین واقعه روزی چند برآمد کسی شکایت کرد و با
 متوکل گفت که در خانه هادی مال بسیار و سلاح بیشمار است متوکل سعید صاحب را گفت من باید
 که نیم شب بخانه و س و رای و انچه از اموال و سلاح بانی بگردی بر جایا رسد سعید حاجب گفته است
 که مرد بانے با خود همراه بروم و نیم شب پیام و س بالا رفتم و بدیدم که سادی فروید آدم مار یک بود
 نداشتیم که کجا میباید رفت ناگاه از درون سرا او را و س رزمی السعد عنه برآمد که ای سعید بچای خوش
 تا شعی بیاید زند چندان بر نیا که شمع او را فرو دادم پیش می ختم و برانچا ختم بر دلاطمین بر سر سجاده
 از حفیر زیر پائی تنوخیل نشسته فرمود که خانه امایش است درای بخانه دار آدم را انچه گفته بود من می ختم فرزان
 صحره که مادر متوکل بوی فرستاده بود و بچپان سر بر بود بعد از ان هادی رضی الله عنه فرمود که این مصلا پس نیست
 بهین انرا بالا داشتیم در زیران تسمیه بود و در غلات همه را گرفتیم پیش متوکل بروم چون متوکل ان
 صحره را بهر مادر خود دیدار کیفیت ان استفسار کرد گفتند که انرا در وقت عرض تو مادر تو نذر دی کرده بود
 متوکل فرمود که صحره دیگر بان ختم کنند و کیسه و شمیره را نیز بوسه باز فرستاد سعید حاجب گفت است
 انما امایش وی بروم شمر منده گفتیم یا سید برین بسیار دشوار بود که بے اذن بسرے تو در آدم
 ولیکن ما مور بودم فرمود که سیعلم الذین ظلموا ای متقلب یتقلبون انتبی و میان هر دو قصه آنچرا فرق
 است برناظرین غطف نخود بود و مولانا عبدالرحمن جاسی ابن مادر کرامت و س شمانموده و الله اعلم
 در روضه الاحباب از ابو العباس فضل بن احمد اسرائیل کاتب نفل کرده که گفت فضل که در این باب و ان
 که پدرم کاتب مستنصر عباسی بود روزی با و س مجلس مستنصر را دیدم و دیدم که متوکل بر سر

وزبان به علامت مستغفرت نشانه پس پدرم بایستاد من نیز در عقب او ایستادم مدت مدید و حال آنکه
متوکل پدرم را در مجلس خود بجلوس امر میکرد اما دادان روز که غضب بر او استیلا یافته بود گفت که
نشین و من میدیدم که ساعت بساعت رنگ او متغیر میشد و فتح بن خاقان را میگفت این
ان کس است که میگویی در شان او انچه میگویی فتح در تسکین کوشیده میگفت که این دروغ است
که شما گفته اند عاقبت اشتغال زائر غضب متوکل سمت از او باد گرفته گفت والد میگشتم این طریقی
زندقی را و او آنکه است که دروغ دعوای امامت مینماید و در دولت من طعن میکند بعد از آن
چهار کس را طلبید و تهریک را شمشیر داد و گفت هرگاه علی بن محمد این علی بر من در آید او را بکشید
و گفت والد که او را خواهم سوخت بعد از قتل و چون ابو الحسن بان مجلس در اندلیها مے مبارکش
میجند و آثار کرب و خزع و بشیر و هلاک نشمری میکرد و متوکل از براسه امام ز سر بر رخت
باستقبال آمده بجهت تفصیل دست بر آورده و در میان دو چشمش بوسه داده تغلم و تکریم بسیار
نموده گفت با سید یا ابن رسول الله یا خلیف الله یا بن علی با مولای ابو الحسن و دایمی نمی
الله عنه گفت ای عذک یا امیر المؤمنین بالله متوکل از انجناب پرسید که درین وقت چه اثری در او
جواب داده که قاصد تو را طلب کرد متوکل گفت دروغ گفته همین ساعت باز گردای سید من
انگاه فتح بن خاقان و جمیع الله بن خاقان را بشایعه داد و رضی الله عنه مامور نمود و بعد از آن
امام رضی الله عنه ان چهار شخص را طلبیده پرسید که شما چرا اینجا آمده بودم قیامت نمودید جواب
دادند که شدت هیبت ابو الحسن را از ان کار مانع آمد و در حواله او بیشتر از صد شمشیر دیدیم مان
گناه متوکل بتسم شده فتح بن خاقان را گفت هذا صاحبک قل الحمد لله الذی میض و جبهه و آثار عجزه
استه بعینه همین کرامت از امام بجهت صادق رضی الله عنه نسبت بمنصور عباسه واقع شده چنانچه
گذشت فقط فرق بین ست که همراه انجناب از دهای بود که منصور از ان ترسیده در وقت کشدگان
از هیبت او ترسیدند و صد کس همراه امام دیدند و الله اعلم بحقیقه الحال -
در اخبار الدول قرانی و شواهد النبوة و صواعق محرقة آورده که روزی یکے از پیدهاے که در نومی
سدر من رای بود رفته بود و اعزایه ویرا طلب کرد گفتند که بفلان ده رفته است و عقب وے
برقت چون بوسه رسید از نوا بے پرسید که بچه حاجت آمده گفت من از انام که بولایه جد تو علی

بن اسی طالب مسک نمود اندام را و بی غلیظ است که از ادا سے ان عاجز و غیور تو بچکس را نمیدانم
 که امر از گردن بن برادر فرمود که حفظ خوش را رویا فرود او در چون با دعا کرد و اعراضے گفت با تو سخن
 خواهم گفت میباید که در آن مخالفت من نکنی اعراضے گفت نکنم ہادی رضی اللہ عنہ بدست مبارک خود خط
 نوشت مضمون آنکہ اعرابی را مبلغ گذار زیادت از دین و سے بود در زمین دین است فرمود که بخاطر
 بستان و چون من بسر من را می مرا جعت کنم پیش من ای و چون در میان جماعتے نشستہ باشم طلب
 دین خوگون و با من سخن و شست گوئی البتہ میباید درین امر کہ مخالفت نکنی اعراضے گفت نکنم و خطرا گرفت
 چون ہادی رضی اللہ عنہ بتر من را می باز آمد و جسے کثیر از اصحاب خلیفہ و غیر ہم پیش دی حاضر آمدند ان
 اعرابے حاضر شد و خط را بر من اور و چنانکہ ہادی رضی اللہ عنہ وصیت کردہ بود مطالبہ نمود و ہادی رضی
 باو سے نرم نرم سخن میگفت و اعتدال میداد و وعدہ ادا سے ان میکرد و خبر ان رسید فرمود کہ کسی ہر چیز
 پیش من بجز چون پیش من برادر فرمود و نگاہ داشت تا ان اعرابی آمد فرمود کہ بکینین را و دین خود را ادا کن و ایچہ
 زیادت ابد بر خیال خود دفعہ کن دمارا معذور و اعراضے گفت یا این رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم میدستم
 از ثلث انچہ او دے کرتہ بود و لیکن اللہ علم حیث یعمل سالتہ انتی و انتخاب تمام عمر خود بر جادہ شہادت
 و حفظ سنت مستقیم بود و امر کہ موجب اعتراض از جانب شریعت بر او باشد ہرگز منقول نشدہ
 و انتخاب از کار بر علما و اعظم اولیاء اللہ و وقت خود بود و فقیہین سے و شیعیہ اور افضل زمان خود و عقائد
 مینا نیز علما و درماتقا و تکرار و نحو و تافقا و تواضعا و بسیار صفات حمیدہ و کات پسندیدہ و ہونیدند و اللہ اعلم
 اما کہ را تہ نہ برنے از ان بالا گذشت و بنہدی تکریمے شود در دفعۃ الاحباب آورده
 کہ جسے از اہل اصفہان کہ ابو العباس احمد بن النضر از ایشان است روایت کردہ اند کہ شخضے متوطنان
 موضع مذکور کہ عبد الرحمن نام داشت شیعو مذہب بود و از پسرید مذکہ سبب چیست کہ تو با ماست
 علی المادی اعتقاد دارے و نسبت بدیگرے از سادات این عقیدہ ندارے جواب داد کہ من
 از و چیرے شاہدہ نموده ام کہ دلالت بر امامت میگرد گفتند چہ دیدہ گفت مردے فقیر بود و طمہ بصفحت
 جرات و طلاقت لسان انصاف داشتیم و یکے از شہود ان مردم اصفہان مرا جسے را جعت
 داد و خواہی بدیگر گاہ متوکل خلیفہ فرستاد و روزے بردار و اختلاف استادہ بودم کہ ناگاہ حکم شد کہ
 علی بن محمد حاضر سازند پس از بیعتے نزویکان پرسیدم کہ کیست این شخص کہ خلیفہ با حضار او

حکم فرموده گفتند مرویست علوی که رفته اورا امام مینیدانند و بر زبان آوردند که ظاهر امتوکل اورا بنقل
خواهد رسانید من با خود گفتم که از اینجا هیچ طرفی سنه روم تا پنجم کاین شخص چگونه مرویست نگاه جناب
امامت پناه بر اوست سوار پیدا شد و خلاقی دین و بسیار در طریق ایستاده و در سه می نگریستند
و چون چشم من بروی افتاد بختش را در دل جا داده و نفس خود و عاگردم کاین شخص عجیب رنگ
است این دو عالمی شهر متوکل را از او مندرج سازد و با و سه رفی المد عنده پس از آنکه نزدیک رسید
بجانب من نگذرد و اقبال فرموده گفت استعجاب المد و عالم و طول عمر و کثرت مالک و دلک
و بعد از ظهور این سخن از عالم لرزه بر من افتاد چنانچه بعضی از حضار تغییر حال من و قوت یافته پرسیدند
که ترا چه شده است گفتم چیزی است چون با عفتان باز گشتم دایم بے منت ابواب رزق
بر من گشاد و کثرت مال من بر تبه رسید که آنچه در خانه دارم قیمت هزار هزار روم است سیوا
اسباب و املاک که در فاجح سیرک من است و خداست و خداست و خداست و خداست و خداست و خداست
و حالا بنقاد و چند سال از عمر من گذشته است و اما قول بامامت ذرا از من علم مانده قلیه و استعجاب
المد تعالی دعا و در شواهد النبوة و روضه الاحباب آورده که شهادت بیوسته که در زمان متوکل
عباسی و اے مرینه بن عبد المد بن محمد بر سیماسته بسبب مد او اے که میان اصحاب سعادت ارباب
شقادت میباشد قاصدا ای امام ابو الحسن علی نقی شهادت در آغاز سعادت کرده و عیضه
مشتمل بر غیبت و شکایت انصروا بل بادیات بعد از فرستادن ابران متوکل یحیی بن خزیمه بن ابراهیم
را بعد از ارسال داشت تا امام عالمی مقام البصرین را رساند و ابو الحسن جنی المد عنده مصحوب
یحیی البصرین را سه رفته ان جناب را در رخان الصفا لیک که موضعی ناخوش بود فرود آورد و صاع بن
سید که سعادت محبت الهیست مستحق بود و در رخان الصفا لیک بر امام علی نقی در آمده گفت
باین رسول المد تعلیت فدک این جماعت در پیرامور بجا و عذر و اطفا سے نور تو بخوانند لاجرم
ترا درین منزل موش فرود آورده اند امام فرمود که اے ابن سید تو هنوز درین مقامی پس بخت
مبارک خویش است که در ده باغهای خرم و جویهای اب روان و تصور فیما خیرات حسان
و ولدان کاظم اللو و الوالد المکنون ظاهر گشت صاحب گوید که از مشاهد این حال حیرت بر من غلبه کرد
امام فرمود اے ابن سید هر جا که هستم این منزل باما است و مادر رخان الصفا لیک نیستم

در صواعق آورد که زنی نزد متوکل عباسی دعوای کرد که من سیده ام متوکل گفت کسی بخوارم که تحقیق این معنی از دسے کرم انگاه اور اولاد لست گردند بر امام علی علیه السلام چون دیر اور مجلس خلیفہ حاضر گردند خلیفہ اور بر تخت نشاند پہلو سے خود دالتاس نمود کہ ازان زن سوال فرماید امام گفت کہ خدا سے بتارک و تعالے حرام ساخته است گوشت اولاد حسنین را بر سباع اگر راست میگوید باید کہ ملاقات سبع کند چون این معنی بران زن عرض گردند کہ احوال بکذب خود اعتراف نمود بعد ازان بچند روز بخلیفہ گفتہ کہ تجر باین امر باید نمود خلیفہ امر کرد تا سبب اور دہم جن تعذر دے کہ با گردند و کسی بطلب امام علی علیه السلام فرستاد چون امام تشریف آوردہ در آن قصر داخل شدہ دروازہ قصر را بستند و قبل از آمدن امام سباع از نوہ و فریادیکہ نیزند گوش مردم را گرفتہ بختہ بودند چون امام آمد نزدیک دے رفتند و خود را در دے میمالیدند و ازان نوہ و فریاد ساکت شدند و امام باستین خود ایشان را مسح نمود و بالا رفته ساعتی نزد متوکل خلیفہ نشست و صحبتی داشت و چون پاسین آمد بہمان طریق اول بان سباع علی نمودہ بردن رفت و متوکل جایزہ بیاختاریت دے فرستاد انگاہ بعضی از حضار با متوکل گفتند ہجھا نگاہ بن عمر تونیب باین سباع بفعل او زدند کہ تونیر بفعل او دے متوکل بران اعتراض بارت نمود و گفت مگر تونخوا ہید مرا القبل اربد و امر کرد کہ این را نہ را باکس نگونید صاحب صواعق میگوید کہ بعضی از حفا ظہدیت این فقہ را با امام علی رضائیت میکنند لیکن مستو کہ گفتہ کہ صاحب این قصہ نیرہ علی رضابود کہ علی عسکر سے باشد و علما قول اور اوصاف دانستہ اند کہ امام علی رضاد را با امام خلافت مامون فوت شدہ و زمان متوکل دریافت و علامہ شیخ شہاب الدین قلیوبی این قصہ را بحسن عسکر سے منسوب ساخته مگر راج علی نقی سے است و علامہ مولف این اوراق میگوید کہ صدور این کرامت از امام علی رضابا شد یا امام علی نقی یا شیعہ عجیب نیست مگر صدور این کلام کہ اللہ تعالے گوشت اولاد حسنین را بر سباع حرام ساخته مقام پس بحج بہت ضعف و کما کہتے کہ درین قول بودہ است برناظرین پوشیدہ نیست بر تقدیر تصدیق انقول شایہ مقید بر وقت با مشروط بشرطے خواہ بود و الا درین وقت اگر صدقتے فاطمہ را پیش سباع اندازند یکے رازندہ نگذارند پس تکذیب قول امام لازم آمد پس باید تا وایل نماید یا انکار را بنہد از انکہ این قول امام ست یا مقید یا مشروط یا ناید یا بکمالی از صحت نیست و اللہ اعلم۔

فرموده النبوة آورده که شخصی گفته که مرا فرزند می در راه بود از و سے استعد عا دعای کردم که ان فرزند پسر باشد
 فرمود که چون متولد شود و مرا بخوانم کن چون متولد شد پسر بود و مرا بخوانم کردم و از آنجمله است و بگری گفته است
 که مرا فرزند سے در راه بود از وی التماس ان کردم که دعا کند تا پسر باشد فرمود که بسیار دختر که از پسر
 بهتر باشد چون متولد شد دختر بود و از آنجمله است که شخصی از قاضی کو نمیش و سے شکایت کرد
 که مرا ایند سے بسیار میرساند فرمود که دو ماه دیگر میرکن چون انان دو ماه برآمد قاضی را عزل کردند و
 از آنجمله است که توحل را خانه بود و سے مرغان بسیار که هر کس که یا بجا درآمد سے از اختلاف فایز
 ما سے ایشان نه سخن کسے توانستے شنید و نه کسے سخن و سے هر وقت که با وی رضی المد عن بانخانه
 در آمد سے عمر مرغان خاموش گشتند و چون بیرون آمد سے آغاز او از مار کردند و از آنجمله است
 که مشعبه از هند پیش متوکل آمد و دوشعبه هاس غریب سے نمود و سے متوکل ویرا گفت که اگر
 شعبه ه پیش ار سے که علی بن محمد را قبل ساز سے ترا هزار دینار بدهم مشعبه گفت تا سے چند تنک
 سبک برآمد نه شنید و مرا بهر پهلوسے و سے بنشایند چنان کردند هاسے رضی المد عن دست و از کار و مانا
 برادران مشعبه علی کرد که ان نان ان پیش دست و سے پر پریرت باز نیل کرد مجلسیان بخندیدند
 در مجلس مسوره بود و بران صورت شیر سے کشیده هاسے رضی المد عن اشارت بانصورت کرد و بگر
 این را انصورت شیر سے شد و بر حسب مشعبه را فرود و باز مسوره آمد هر چند متوکل درخواست کرد
 که مشعبه را باز گرداند قبول نکرد و فرمود که و المد بعد ازین هرگز ویرا نه بنید و سخنان خدا بر ابر و ستان
 و سے مسلط میگردد اندیس از مجلس بیرون آمد و ان مشعبه را بعد ازین پنجکس ندید و از آنجمله است که
 روز سے در دیمه بعضی اولاد خلیفه بود و جمعه کثیر بتظیم و توقیری نشست بودند و در ان مجلس جوانی بود
 که حق تعظیم وی بجای آورد سخن بسیار میگفت بخندید که رضی المد عن و بوی کرد و گفت هانک و لایک تمل عن
 ذکر المد فانت بعد ملت من اهل القبور انخوان از ان بی ادلس هاناز امینا و اما چون طعام خوردند و بیرون
 آمدند روز دیگر بخار شد و در زیوم وفات یافت و از آنجمله است که روز سے دیگر در دیمه یک س از
 اهل ساسامر بود و شخصی بے ادب در مجلس سخنان بیوده میگفت و حق تعظیم و سے رعایت نمیکرد
 فرمود که این شخص ازین طعام خواهد خورد و از خانه و سے خبر س خواهد آمد که زندگانی را بروی تلخ گرداند
 چون طعام حاضر آوردند و ان شخص دست بشت دست و خواست که انان طعام تناول کند غلام وی

گرمیان چاک و فریاد کنان از در و در اندک مادر تو از نام افتاده است و پر شرف موت است زود
تر خود را بخارسان باشد که ویران زنده دریابے آن شخص طعام ناخورده بر خاست و بر رفت
اما حلیه انجباب و رانجبار الدول للقرانی آورده کان اسمر و نقش خاتمہ المدرسے ہو عصمت من خلقة
و نے رونقہ الاحباب نقش خاتمہ دے المعکف یا مدیودہ است -

حسن بن محمد رضی اللہ تعالیٰ عنہم در شواہد النبوة اور دہ کہ وے امام یازدہم است دنی تاریخ ابن
خلکان احد الایمۃ الاثنی عشر علیہ السلام ہو والد المنظر صاحب السرداب یعرف بالعسکری
وابوہ علیہ الموت ایضا بہذہ النسبہ والعسکری یفتح العین المملیۃ و سکون السین المملیۃ و فتح الکاف
بعد بار او ہذہ النسبۃ اے سرین را می و لا تباہا المقسم و نقل الیہا بکسرہ قبل لما العسکر و انما نسب
الحسن الذکور الیہا لان المتوکل آنحضرت ایاہ علیاً الیہا و آقام بہا عشرین سنۃ و تسعۃ اشہر فغلب
ہو و دلدہ ہذا الیہا در شواہد او ردہ کہ کنیت دے ابو محمد است و لقب دے زکے است و خالص و
سبح و وی نیز چون پدر خود بکسرے مشہور است و نے رونقہ الاحباب امام یازدہم و کنیت و نام
یا امام حسن بن علی مرتضیٰ رضی اللہ عنہما موافق بود و قبش زکے و عسکرے و خالص و سبح نیز گفتہ اند
دنی رونقہ الصفا او ردہ کہ چون پدر خود بکسرے مشہور است و ویرا حدیث نیز میگویند پس نام او
حسن است و کنیت او ابو محمد و لقب دے زکی و خالص و سبح و عسکرے و حدیث است
یا اتفاق موزین مادر و ام ولد بودہ سماء لبوس و قبل عفان و قبل ہر نہ در رونقہ الاحباب شواہد
اور دہ کہ ولادت او سنہ احدے و ثلثین و مائتین و قبل سنۃ اثنین و ثلثین و مائتین و ثلث
وے در سنہ ستین و مائتین بودہ و نے تاریخ ابن خلکان تو نے یوم الجمعۃ قبل الاربعاء ثانی
لیال خلون من شہر ربیع الاول و قبل جادی الاول سنۃ ستین و مائتین بسرن را می در رونقہ الاحباب
فرماہیہ علیہ السلام پس ولادت او بقول اربع سنۃ احدے و ثلثین و مائتین و وفات او در سنہ
ہشتم شہر ربیع الاول سنۃ ستین و مائتین و عمر او بقول صاحب رونقہ الاحباب سی سال با
سبت و نہ سال اربع قول اخیر است در امام دولت معتمد علیہ السلام وفات یافت و وقت وفات
پدرش سبت و دو سال بود و ذہب کثیر من اصحابنا اے ان علیہ السلام مضی مسموماً و کذلک ابوہ
وجہدہ و جمیع الایمۃ علیہم السلام و الداعی حقیقۃ الحال در صواعق او ردہ کہ امام علی نقی چہار پسر داشت

افضل واعلم واصل الشان من طالع بود فی القلوب علی النقیض خلفت ایمن و ابیتین احسنم و احلم من
العسکر و صفت بزرگ لانه سکنه فی مدینه نمرین راهی و یقال لهما مدینه العسکر و کان مذورث اباه علما
و معرفتا و تبحرا و سنی میزان الذہبے فی ذکر عبد العزیز بن محمد بن جعفر بن شاذان کے احسن
العسکر کے عن ای علی عن محمد بن مهران الرازی دے روئے الاحباب صحاح الفیصل و ہمارہ بر قوم
محاسن الطوار و مفاخر آثار ان امام عباسی تقدیر پر دست و لطائف گفتار فضل اسے بزرگوارانہ افعال
و محاسن اعمال کی بر ستودہ معفات خبر است باطن خجستہ اش محیطہ انوار شاعت علوم ربانے
بود و ظاہر فرخندہ ماثرش منظر انوار کرامت عجازا بابت میمود انہی شدت خوف و خشیت حتی تعالیٰ
از زمانہ نمرین و اوان طفولیت بروئے غالب بودہ و حق تعالیٰ علم و حکمت از صفوں روزی او
نمودہ و اکابر علما از دوسے متغط و پند پر پر شدہ اند چنانچہ در معواحق اور وہ کہ درس طفولیت روزی
گریہ میکرد و بعضے دیگر اطفال بازی میکردند وین آشنا بہلول رسید و گمانش این بود کہ حسن فیضی السعدیہ گزیدہ
جست چنینیکہ دوست بازا افعال است می کنند یا و گفت گزیدہی شل این بری تو فرید کم تا نماز المعبدہ خود سار حسن فیضی
السعدیہ گفت یا تامل العقل المعب خلقا ای کم عقل ما از انجبت باز گردن خلق نکرد بہلول گفت از چه
جست ما از فریدہ اند گفت للعلم و العبادۃ از جست علم و عبادت از فریدہ اند بہلول گفت از کجا این
سخن میگوئی و دلیل قول تو چیست گفت قال السعدیہ انما خلقناکم عبدا و انکم الینا لا
ترجون ایامیند است شد شما از طرف غفلت کہ شمارا از فریدہ ایم باز سے یا از براسے عبادت و فریدہ
و مکافات شمارا مقرر کردہ ایم بہلول گفت مرا ید سے وہ حسن فیضی السعدیہ بتی چند مو غلط نہ فرمودند
تا و تعلقہ کہ از او افتاد و بیرونش شپنوں بہوشش باز آمد بہلول گفت تو در صغر سنی ہنوز گناہے از تو صادر شد
باعث این بہوش شے چیست حسن گفت اسے بہلول دست از من بردار کہ ماور خود را دیدم کہ آنش
سے از فرخت بہنرم بزرگ و از فرختہ غیشدہ بگریزم کو چیک و من سے رسم کہ از بہنرم کو چیک بہنرم ششم
در قلوبے و صواعق مقرر کردہ ان توکل جس الحسن محصل للناس مخط فاستسقوا لکائنۃ ایام
و لم یستقوا فامروا بالتوکل بخروج الیہ و الیہ و الیہ مع الناس فخرجوا و معہم راہ فرخ و ذلک الراہب یہ
اسے السماء مغطلت ثم فی الیوم الناس انہ لکک فتک بعض العابدین فی دین الاسلام و از بعضہم
و حصّل للناس بہر عظیم و شق و ذلک علی التوکل و امر باحضار الحسن الخجوس و قال لہ لو کہ امجدک

رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل ان يسلکوا فقال مرحباً بالخروج فنادى ویرول الاشکال ان شاء الله
 فکلم الناس الخليفة في الطلاق من السجن فاطلقه وخرج مع الناس في الاستسقاء فلما رجع الارباب يده
 مع النصاري حصل النعم في السما فامر حسن بقض يد الارباب فقبضت فاذا انيما عظم ادمي فافخذه من
 يده ثم قال له ارفع يدك فرفعها فزال النعم وطلعت الشمس فحبب الناس من ذلك ثم قال خليفه الحسن
 ما هذا يا ابا محمد فقال له هذا عظم بني من الارباب وظهر بهذا الارباب وانه ما كشت عظيم بني اسي السما بالاطلاق
 بالخط فاحتواؤك فوجدوه كما قال فزالعت المستبته عن الناس وعاد من كان ارتد الى الاسلام
 يرجع احسن اسي داره فويزا لمكر او وصلا الخليفة تنقي مات يعني جس کرد متوکل حسن را اتفاقاً در مری من
 رای قطعاً فنادی پس مردم سر روزا سستقا نمودند وباران بنبارید پس امر کرد متوکل که خلیفه بود که
 بیرون روند و در نصاست با مردمان پس بیرون شدند و بودو بایشان را به کپون دست بجای
 آسمان برداشته باران فور ریخته باز و در روز دوم همین عمل نمود و بارین شکے در دل بعضی بمل
 و عوام افتاد و بعضی از دین فرزند شدند و این امر بر خلیفه دشوار آمد و کس بطلب حسن خالص فرستاد
 و با حضاؤ فرزان داد و گفت بعد حاضر آمدن او که در یاب است جد خود را پیش از آنکه پاک شوند من
 گفت صباح بیرون خوابید رفت و انشاء الله تعالی ازاله این شک از مردم خواهد شد و خلیفه را
 مردمان گفتند که ویراز حبس را بائی و دل پس بائی داد و ستمها علق حسن رضی الله عنه گفت که اینجا
 ویراز حبس بیرون ارد خلیفه تمام ایشانرا از حبس آزاد کرد و از جهت استسقاء بیرون رفت چون
 را به بهمان طریق معمول دست بجانب آسمان برداشت ابر در آسمان پدید آمد و دین آسمان خالص
 رضی الله عنه گفت تمام دست را بگیرند و با نچه در دست وارد از دوسه ستمه بیارند چون انرا
 بیرون آوردند دیدند که استخوان او میست از گاه را به را گفت دعا کن چون دست برداشت
 ابر از آسمان بر طرف شد و اقباب طلوع کرده مردم را ازین حال تعجب تمام دست داد خلیفه ان حسن
 رضی الله عنه پرسید که کیفیت این تفضیه چیست حسن گفت این استخوان ینیمبر است که بدست
 این را به افتاده و مقرر است که هر گاه که استخوان یکے از پیبران در زیر آسمان بدانند باران می بارند
 چون امتحان این شے کردند چنان شد که گفته بود و دوسه مردم را بیل گشت و مرتدین بدین
 اسلام رجوع نمودند و حسن خالص رضی الله عنه عزیز و مکرم و محترم بخاند خود رفت و از ان تاریخ صلوات

وعطایاے خلیفہ درہمہ و تھے بومی میر سیدنا زما نیکہ وفات یافت در روضۃ الاحباب از ابو ہاشم
جنفری روایت کردہ کہ گفت ابو ہاشم کیکی از موالے حسن زکے رضی اللہ عنہ رقعہ بانجانب نشے
التماس نمود کہ دعائی براسے من تعلیم نماید امام ابن دعا قلمے فرمود۔

یا اسمع السامعین و یا اجمع البصرین و یا اعز الناصرین و یا اسرع المحاسبین و یا ارحم الراحمین و یا اعلیٰ المکین
صل علی محمد والہ و اوسع لے رزقی و دہے نے عمرے امین برحتک و اچھنے من تنصرہ بلد تیک ولا
تستبدل نے عیسیٰ ابو ہاشم گوید چون این دعا خواندم با خود گفتم اللهم السنۃ فی عبدک و فی زامک
پس امام رضی اللہ عنہ بجانب من توجہ فرمودہ گفت انت خبر البریۃ من نفعہ زیراک تو بخیرایمان داری
و رسول اور تصدیق مینامی و اولیاسے اور اینشاسے و متابعت سیکنے فابشرتم البشر و بشواہد
لسند مجبول در روضۃ الاحباب از حسن بن ظریف نقل سیکند کہ گفت دو مسئلہ در خاطر من
فخایان میکرد و خواستم کہ دو مسئلہ با محمد رضی اللہ عنہ نویسم یکے انکہ ہر گاہ ال محمد منہ و نماید
بچہ چیز حکم خواہ کرد و چگونہ خواہ بود و طریقہ حکم و در میان مردم کدام است دیگر انکہ بنویسم
از علان جمعی بیفتہ تیپ ربع پس در محل کتابت از ذکر حاسے ربع غافل شدم و رقعہ را بدو فرستادم
در جواب نوشت کہ سوال کردہ بودی از قایم بدانکہ ہر گاہ اظہور نماید حکم خواہ کرد در میان مردم علم خود
کہ قصدا و اولادہ لایبال البیعتہ و بودے تو کہ خواستے سوال از تیپ ربع کنی و نیز خوش کردی از
نوشتن بایکہ بر رتھ این ایت را کہ قلنا یا ناکو نے بردا و سلاما علی ابراہیم نویس دان رقعہ را برگردان
مخوم بیا و بزنا شفا یا بد من بمویب فرمودہ عمل نمودم ان بجای صحت یافت استے۔

بہشتین کرامات و خوارق عادات از وی بسیار ظاہر شدہ و در روضۃ الاحباب و شواہد البیوۃ آوردہ
کہ محمد بن علی بن ابراہیم بن موسے بن جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہم گفتہ است کہ معیشت برا
بنایت تنگ شد بدین گفت بآئینش اینم و یعنی ابو محمد زکے رضی اللہ عنہ رویم زیرا کہ در وجود
و ساحت وصف میکنند گفتم تو ویرایشناسی گفت من ویرایشناسم و ہرگز زیدہ ام پس بقصد و
در راہ ایستادم بدین در راہ گفت پس حاجت مندیکم بانکہ مارا پانصد درہم بدو و بست درہم را
جامہ سازیم و دو بست درہم را دو خریم و صد درہم را در سا بر اتر اجبات نفقہ کنیم و من یا خود نفقہ ہم
ما شد کہ ما صد درہم بدو صد درہم را جامہ سازیم و صد درہم را نفقہ کنیم و صد درہم را دارا گوش

بخرم و بجانب کوہستان روم چون بدرخانہ سے رسیدیم بے انکہ باکے سخن گویم غلام سے بیرون
آمد و گفت علی بن ابراہیم و پسر سے محمد و ون ایند چون در آمدیم و سلام گفتیم فرمود کہ اے علی ترا از
ماچہ بازداشت کرتا انوقت پیش مانیا سے پدرم گفت اے سیدے شرم میداشتہ کہ باخیال
پیش تو ایم چون از پیش سے بیرون آمدیم غلام سے و در عقب ما آمدید من مرہ داد و گفت درخجا
پانصد درہم است و دو بست و دیم از براے کسوت و دیت و ہم از براے ارد و صد درہم از
براے نفقہ و مرہ دیگر بمن داد و گفت این سیصد درہم است صد درہم از براے کسوت و صد درہم
از براے نفقہ و صد درہم بہاے دراز گوش اما میباد کہ کوہستان نزدی افلان بجائے روی بانجا
کہ اشارت کرد و رقم و کد خدا شد و رہان زود و نہار و دینار بمن رسید و در شواہد النبوة آورد کہ دیگری
گفتہ است کہ پدر من بظار بود و چہا پایان رکنے راضی المدعنے بظار سے میکرو مستعین را بغلہ بود کہ
بچکس از افلان ویرا رام نیتوانست ساخت و زین و لکام نتوانست کرد تا بسوار سے خود چہ سد
یکے از ما اورا گفت کہ چرانیکوی کہ حسن بن علی راضی المدعنے حاضر کنند تا وے این بغلہ را سواری کند
و رام گرداند یا ابن بغلہ ویرا کشد مستعین ویرا طلبید چون بسر اوے در آمد ان بغلہ را در صحن سراے
داشتند پیش سے رفت و دست برگفل سے مالید و ق از وے روان شد و از ان پیش
مستعین رفت مستعین ویرا تعظیم و توقیر بجائے آورد و ویرا نزدیک خود نشانہ پس گفت یا ابو محمد این
استرا لکام کن ابو محمد رضی المدعنے پدرم گفت کہ اے فلان ان استرا لکام کن مستعین باو
گفت کہ خود لکام کن ابو محمد رضی المدعنے طلبان بہا و برخواست و ترا لکام کرد و باز آمد و بجائے خود
نشست باز مستعین گفت کہ ویرا زین کن ابو محمد پدرم اشارت کرد کہ افلان ان بغلہ را
زین کن مستعین گفت خود زین کن ویرا بار برخواست و ان بغلہ را زین کرد و بجائے خود باز گشت
مستعین گفت چہ باشد کہ سوار شوی سوار شد و صحن سراے ویرا ہوا ہوا برانڈے انکہ بیچ
شہر کستے کند پس فرود آمد مستعین پر رسید کہ چون یافتے این بغلہ را فرمود کہ زین خود بر بغلہ ندیدہ
ام مستعین ازرا پیش سے کیشد زکے رضی المدعنے پدرم گفت کہ انرا بگیر و بر و پدرم انرا گرفت
بے انکہ بیچ سے کستے کند ویرا از بغلہ انست کہ دیگرے گفتہ است کہ پیش زکے رضی از فقر شکایت
کردم تا زین بدست داشت زمین را بان لکاوید و سکندر نواری پانصد دینار بیرون آورد

و بن داد و آرا بجملہ انست کہ دیگرے گفتہ است کہ در زندان بودہ از تنگ زندان و گرانے قید بزرگ
 رضی اللہ عنہ شکایتیہ نوشتم و بنواستم کہ از تنگدستی خود نیز چیزی بنویسم اما شرم و شرم و شرم
 در جواب من نوشت کہ امر فرزندانشین را در خانہ خود خواہی گذارد و نماز پیشین مرا از زندان بیرون
 آوردند و نماز در خانہ خود گذاردم ناگاہ دیدم کہ قاصد دے آمد و براس من صد و نیار آورد و ہمراہ
 ان کتابیہ و در انجا نوشتہ کہ ہر وقت ترا حاجتے باشد از اطلب کن و شہرم مار کہ انجی طلب
 کنی بان خواہی رسید انشاء اللہ تعالیٰ و آرا بجملہ انست کہ دیگرے گفتہ است کہ پیش و بیشتہ
 بودم جوآنہ خوبہ وی در آمد بانو و گفتیم کہ این کیست زکے رضی اللہ عنہ فرمود کہ ابن پسر ام غانم
 است صاحب سنگ پارہ کہ ابای من ہمہ خاتم خود بران سنگ پارہ نہادہ اند و مہر بارہ است
 پیش من نیز آمدہ است تا من نیز بہر خود بران نم پس روی بان جوان کرد و گفت سنگ پارہ خود
 را بارہ سنگ پارہ را بیرون آورد و بوسہ داد خاتم خود را بر موضع نہاد کہ سادہ بود نقش نہاشت
 مہر بر آورد گویا کہ حالانچہ انم ان نقش را و اللہ کہ احسن بن علی بود بعد از ان چون ان جوان بیرون آمد
 از وس پر رسیدم کہ تو بہر گویا دیدہ گفت نے واللہ و دیگر گاہ بود کہ از بوسہ دیدار وی دستم
 وین ساعت جوآنہ اند کہ ویرا ندیدہ بودم گفت بر نیز دوراے در آمدم و آرا بجملہ انست کہ دیگرے
 گفتہ است کہ بوسے کتابیہ کردم و در انجا از منے مشکوۃ پر رسیدم و خاتون من حاملہ بود و نہواستم
 کہ ویرا دعاءے خیر کند و فرزند ویرا نام نہد در جواب ان نوشت کہ مشکوۃ قلب محمد ست صلے اللہ علیہ
 وسلم و انحال خاتون و فرزند ہی نوشتہ و در ان کتاب این بود کہ اعظم العاجزک و اخلف علیک
 خاتون من فرزندے زاد و مردہ و بعد از ان حاملہ شد و پسے آوردنے اخبار الدول للقرمانے
 عن المیشیم بن عدے قال لا امر متزجج بل بے محمد احسن الے اللہ و قلب الیہ ما ہذا الخیر الایسے بلغنا
 فمما کلتب بقلک یا تکلم الفیج انشاء اللہ تعالیٰ فقتل معترنے ایوم الثالث یعنی روایت است
 از شیم بن عدی گفت ہر گاہ امر کرد کہ بردہ شودا بے محمد حسن اسکو کوفہ نوشتہ شد بسو او چیست
 این خبر رسید مار و نمناک شدیم پس نوشت حسن عسکری رض بعد سہ روز خبر کشادگی بسیار
 شد و اللہ تعالیٰ پس کشتہ شد و محمود روز سیوم و قہمہ ایضا سالہ رجل ان یرجولیا فی
 الفترۃ فقال البشرات ابن نمک و خلف ما بئہ الف و ہم و عن ترمیب یا تیکم الف و زواجر عن

قریب و المال مع کان کا ذکر نہیں ہے۔ استدعا نمود و س ازوی کہ براس وی دعای خیر کنند کہ رسیدہ
است مرا قمر پس گفت بشارت باد ترا کہ این علم تو وفات یافتہ صد ہزار مر میراث گذشت و قریب
کہ میرسد بخور و فلاح و خبر کہ باو مال است بود چنانکہ گفتہ بود۔

اما حیلہ و فیہ ایضا کان من السمرۃ و البیان من انافش قائم وی فی ایضا بحان من لمقایل السموات والارض انتہی منی لہما
عند و حمد و تحفہ نماز کہ انجنا ب علم واقف اہل زمان خود بود و در جمیع علوم مقول و مقول و فروع و اصول
علوم دین ایگانہ زمان و یکسای دوران بودہ خصوصاً در علم حدیث و تفسیر و فقہ ہر دانستہ و نصیبہ کامل
داشت تفسیر ہر کسے منسوب است مگر بسبب کم عمر و نجوسی او اشاعتہ علوم کا شیغہ ازوی
شد ان توانست مجتہدین در زہد و عبادت و تقوی نیز نڈ طولے داشت و بربادہ شہریت و عمل
بکتاب و سنت بنیاد ستقیم و راسخ بود و مانند ایسے کرام خود در علم و عبادت و تقوی و تواضع و خفا
و سایر صفات حمیدہ و سمات پسندیدہ موصوفہ معروف بود و مراد کی موجب اعتراف من از جانب
شہریت باشد از انجنا ب متقبل شدہ است و جماعت ادراک کبار اولیا و علمای صالح

یشارند قال اقرانے نے اجبا الدول و اما سنا قد رضی اللہ عنہ فاعلم ایا مہ فی الدنیا لیلہ للناس
ماثرہ و فرایہ کتب اسماء الرجال کہ وقت تالیف ایک کتاب پیش نظر است در ان کرا انجنا بلا استقلال بدہ
نشد و انجنا ب اتفاق موخین بغیر از ابی القاسم محمد اولادی نہ داشت سیخی ذکرہ انشاء اللہ تعالی
تیسیر ہر آنکہ قصہ را ب کہ گفتہ شد منواب است کہ در زمان معتقدہ گفتہ شود چہ کہ خط در زمان متوکل
نشدہ دوم آنکہ در ان زمان امام علی نفی دریات بود باوصف بودن پدرا و اورا در عرض مفید
داشتن و زوے در وقت معضلات استمداد نمودن بعد است الیہ تبحر در زمان معتقدہ و رسد
ستین و ماتین واقع شدہ باید کہ انقصہ را منسوب بسو معتقد نمایند متوکل شاید از سو قلم
کاتب بجا است معتقد متوکل برآمدہ و در قصہ بغل نیز ہمین شہد میشود چہ کہ در ان وقت پدرا و امام علی نفی

بقید حیات بود و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال

محمد بن الحسن العسکری رضی اللہ تعالی عنہما فی تاریخ ابن خلکان ہونانے عشرین الایۃ الثانی عشر
علی اعتماد الامایۃ المعروف بالحمۃ و ہوالذی بزعم الشیعۃ انہ المظفر و القایم و المدس و ہو صاحب
السرداب عندہم و افاد یلم فیہ کثیرہ و ہم منظر و ن ظہورہ فی آخر الزمان من السرداب میرسد ہر

و کانت ولادت یوم الحبتہ منتصف شعبان سنہ خمس و تیسین و دامتین و لما توئے ابوہ و قد سبق ذکر کان عمر خمس سنین و اسمہ خط و قیل نرجس و اشیعتہ لبقولہ انہ دخل السرداب فی وارہیہ و امہ منظر الیہ فلم یخرج بعد الیہا و ذلک فی سنہ خمس و ستین و دامتین و عمرہ بو مید تسع سنین و ذکر ابن الازرق فی تاریخ میافارقین ان الحجۃ الذکور ولد تاسع شہربیع الاول سنہ ثمان و خمین و دامتین و قبل فی ثمان شعبان سنہ ست و خمین و ہوا الصبح و انہ لما دخل السرداب کان عمرہ اربع سنین و قبل خمس سنین و قبل چہ دخل السرداب سنہ خمس و سبعین و دامتین و عمرہ سچ عشر سنہ و امہ اعلم ای ذلک کان سلام اللہ و رحمۃ علیہ و فی شواہد النبوتہ وی امام دوازدم است و کنیت و سہ ابو القاسم است و لقبہ الامامیۃ بالحجۃ و القایم و الممدی و المنتظر و صاحب الزمان و ہو عند ہم قاتم الاثنی عشر اما و انہم یزعمون انہ دخل السرداب الذی بسر من رای و امہ منظر الیہ فلم یخرج الیہا و ذلک فی سنہ خمس و ستین و دامتین و قبل فی سنہ ست و ستین و دامتین و ہوا الصبح فانتفی الان علی رجبہم ماوردی ام ولد بودہ است صیقل نام و قبل سوئی قیل نرجس و قبل غیر ذلک و ولادت و سہ در سر من رای بودہ است فی الثالث و العشرین من رمضان سنہ ثمان و خمین و دامتین و قبل فی لیلة النصف من شعبان سنہ خمس و خمین و دامتین حکیمہ ابو محمد زکریا رضی اللہ عنہ گفتہ است کہ روزے پیش ابو محمد زکریا رضی اللہ عنہ در اندام فرمود کہ اے عمہ امشب در خانہ ما باش کہ خدا تیعا ما را خلفہ خواہد داد من گفتم اے فرزند از کہ خواہد بود کہ در رجب بیج اثر محل نے نیم فرمود کہ ای عیسیٰ نرجس شل ام موسے است علیہ السلام کہ محل و سہ خبر وقت ولادت ظاہر نخواہد شد از شب انجا بودم چون شب بنیمہ رسید بر خاستم و تہجد گزاردم و رجب نیز تہجد گزاردم و بعد از ان بای خود گفتم کہ وقت فجر نزدیک رسید و انچہ ابو محمد گفت ظاہر نشد ابو محمد رضی اللہ عنہ از مقام خود اواز داد کہ تہجد مکن اے عمہ بانجامہ کہ رجب انجا بود باز گشتم مدر راہ پیش آمد لرزہ بردی اقتادہ ویرا بسینہ خود باز گرفتہ و قتل ہوا اللہ احد و اما از لرزہ و اتیانہ کر سہ بروئے خواندم از شکم و سہ اواز آمد کہ برچہ من خواندم فرزند و سہ نیز بخاند و بعد از ان دیدم کہ خانہ روشن شد نظر کردم فرزندے بر زمین آمدہ بود و در سجودہ اقتادہ ویرا گرفتہ ابو محمد رضی اللہ عنہ انچہ خود اواز داد کہ ای عمہ فرزند مرا پیش من از پیش و سہ بروم ویرا بر کتار خود نشانہ و زبان و ردہاں و سہ کرد فرمود کہ سخن گوی ای فرزند من باذن اللہ تعالیٰ

گفت بسم الله الرحمن الرحيم وزیدان بن علی الذین استغفوا فی الارض وجمہلہم ائمتہ وجمہلہم البوارشین
بعد از ان دیدم کہ مرغان سبز مارا فرود گرفتند ابو محمد رضی الله عنہ یکے را از ان مرغان بخواند و گفت ^{حفظ} آئندہ قاضی
حق یا ذن السد فیہ فان السد بالغ امرہ از ابو محمد رضی الله عنہ پرسیدم کہ آن مرغ کہ بود و این مرغان کیا نزد فرود
کہ ان جبرئیل بود و دیگر ملائک رحمت اند بعد از ان فرمود کہ یا مہدی را با درویشی بازگردان کہ تو صفتها ^{و لا تحزن}
و تعلم ان وعد الله حق ولكن اکثر الناس لا یعلمون ویرایش ماروی بر دم و چون متولد شد زمان زردہ
بود و خستہ کردہ و بزور اہامین وی مکتوب بود کہ جاوہ حق و برحق الباطل ان الباطل کان نذر و قاضی نذر بگوشت
کہ نزول جبرئیل و بزور اہام مکتوب بود ان جاوہ حق الایۃ نفس بعید است و رکاکت ان ظاہر و الله علم دار
دیگرے روایت کردہ اند کہ گفتہ است چون متولد شد بد زانو در آمد و انگشت سبایہ بجانب سمان
برداشت پس خطہ زد و گفت الحمد لله رب العالمین و از دیگری از اند کہ گفتہ است بر ابو محمد زکے رضی الله عنہ
در آمد و گفتیم یا ابن رسول الخلیفہ و امام بعد از تو کہ خواہد بود بخاندان و راہ پس بیرون آمد و کود کے برداش
گرفتہ کہ گویا ماہ شب چہارہ بود و در سن سہ سالگی پس فرمود کہ ایفلان اگر نہ تویش خدای تعالی گرامی
بودے اتیفر ز فرود را تو نمودی نام ابن رسول است صلی الله علیہ وسلم و کینت این کینت وی
ہو الذی یملأ الارض قسطا کما ملئت جورا و ظلما و از دیگرے از اند کہ او گفتہ است روزے بر ابو محمد رضی الله
عنہ در آمد بر دست راست وی خانہ دیدم پرودہ بان فرود گذار شتہ گفتم یا سید صاحب این امر بعد
ازین کہ خواہد بود فرمود تا ان پرودہ را برداشتم کہ کود کے پیرون آمد و رکال طهارت و پاکیزگی و بر زبناہ
راست وی خالی و کیسوان گذار شتہ آمد و بر کنار ابو محمد رضی الله عنہ نشست ابو محمد رضی الله عنہ فرمود کہ نیست
صاحب شما بعد از ان از زانوی سے برخاست ابو محمد رضی الله عنہ ویرا گفت یا بنی اذخل الی اوقت العلوم
بان خانہ در آمد و من بوی نظرمے کہ دم پس ابو محمد رضی الله عنہ گفت برخیز و بین کہ در خانہ کیست
بخاندہ در آمد و ہم چپکس را ندیدم و از آنجا نشست کہ گفتہ است کہ مقدم را با دو کس دیگر طلبید و گفت حسن
بن علی در سمن را سے قوت شدہ است زود بر دید خانہ ویرا فرود گیرید و ہر کہ در خانہ و
نشیند سر ویرا بمن آید بر قیم و سیرا دے در آمدیم سراے دیدیم و رعایت خوبی و پاکیزگی
کہ گویا حالے از عمارت ان خارج شدہ بودند در آنجا پرودہ دیدیم فرود گذار شتہ پرودہ را برداشتم
سر وایے دیدیم در آنجا دیدیم دریائی دیدیم در آنجا ایے ان حصیر بر رو اب انداختہ و درو بہ خوب

ترین صورتے بر بلای حصیر و نماز ایستاده بپایج التفات نکردی که ازان دو نفر که با من بودند یکی سبقت گرفت و خواست که پیش وی رود و اب حق شد و اضطراب میکرد تا آن زمانیکه من دست وی گرفتم و خلاص گردانیدم بعد ازان نفر دیگر خواست که پیش رود و نیز همان حال پیش آمد و نیز این خلاص کردم من حیران بماندم پس گفت ای صاحب خانه از خدای تعالی و از تو عذر میخواهم و الله که من ندانستم که حال چیست و بکجا می ایتم از آنجا که مردم بخداست تعالی باز گشتم هر چند گفتم بمن هیچ التفات نکرد باز گشتم و پیش مخد نفتم و قصه را باز گفتم گفت این سر را پوشیده دارید و الا بفراهم که شمارا گردن زنند چون بعضی احوال و ایراداتی بر آنکه شنیده ام امیہ مراد را در غیبت اثبات میکنند کی غیبت قهری یعنی کوتاه تر و ان از خان ولادت وے تا انقطاع سفارت است و دیگر غیبت طوبی یعنی دراز تر و ان از زمان انقطاع سفارت تا زمانیکه خداست تعالی ظهور و یا مقرر ساخته است و در قهری و یا سفيران اثبات میکنند کی بعد از دیگر که واسطه بوده اند میان وے و سایر خلایق که حاجات و سوالات ایشان را بوسع میکرده اند و جواب ان وے آورده اند و ان سفارت بر شخصی علی بن محمد نام ختم شده است و وفات وے در سنه ست و عشرین و ثمانی و تریست و از وے از آنکه پیش از وفات خود بخشش روز تو قیعه بیرون آورد که محمد بن الحسن العسکری رضی الله عنهما نوشته است که نسخه اش اینست بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد انظر لک جبر الان و انک فیک فانک میت ما بیک و بین ستمه ایام فاجع او ک و لا توفس الی احد یقوم مقامک بعد و فانک فتنه وقعت الغیبه التامه فلا تهور الا بعد اذن الله تعالی و ذلک بعد طول الال و قسوة القلوب استلاء الارض و سیاقه من شیعه من یدعی الشاهده الا فمن ادعی المشاهده قبل خروج السفیانی و انکته فیکذاب منقر و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم چون روز ششم رسید فوت شد و هیچکس دست سفارت نکرد بعد ازان و تحت غیبت طوبی وے وارد الی ما شاء الله تعالی و این طائفه را در مدینه غیبت قهری و از وے حکایات بسیار است فقط باید دانست که درباره محمد بن حسن عسکری رضی الله عنهما بین ششم و ستم اختلاف بسیار واقع است امیہ انچه اعتقاد دارند بالا گذارش یافت در بیان این مسئله نیز اختلاف است بعضی میگویند که حسن عسکری اولاد داشت و محمد بن حسن بوجود نیامد و بعضی میگویند که حسن عسکری الپیر است محمد نام متولد شده مگر در زمان سغری و در گذشت و بعضی میگویند که چند روز

غائب بوده در سن کولت در گذشت با محلا اهل سنت اتفاق دارند که محمد بن حسن وفات یافته غایب و زنده نیست و مسکه و راخبار و آثار خبر او داده اونیست مهدی اثر الزمان در وقت متولد خواهد شد و دلیل عقلی آن اینست که او لا یتقدّر زنده ماندن خارق عادت است و از حالات عادی است اگر انچه چنین میشد البته رسول صلی الله علیه و سلم خیرش میداد بلکه دیگر علامات مهدی که بیان نموده این را که امین علامت است ضرور بیان میکرد و دیگر اینکه از خلفه داشتن او چه فایده سیوم آنکه گونه عار با و لاحق میشود که امام زمان نقیضه جبان و زدن است که با وجود اسیستلا سینه و سینه در محالک هرگز و لا طینمان نمیشود و بر بران نیاید علاوه برین جعفر برادر حسن عسکری میراث چگونگی گرفت این میراث گرفتن ادوایل است از آنکه محمد بن حسن با وجود نیاید یا فوت شده انقل نقی شواهد النبوة نقل من جابح الاصول فی اثر اراط الساعده علامه اتمنا

عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو لم يبق من الدنيا الا يوم لم يلحقكم الله

کامنت ظلم و جور و فساد فیما بین اہل ایمان قال علی رضی اللہ عنہ لفراسے اپنے دشمن رضی اللہ عنہ
فقال ان اپنے ہذا سید کا سماء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و پیغمبر من صلبہ جل سیمہ باستمیکم صل اللہ

عليه وسلم يشبه في الخلق ولا يشبه في الخلق اترجوا بودا واولم يكر القصة وفي الفتوحات يشبه خلق الفتح ولا يشبه في المخلوق بالضم ارن دوجه ميت صافات ظاهر شد كه ممدى ان الزمان محمد بن حسن نسائي

نیست چرا که باید که مهدی از اولاد امام حسن باشد و محمد عسکری از اولاد امام حسین است و دوم آنکه باید که از اولاد امام حسن باشد و از این جهت نیست که نام در رساله احمد بن محمد است

و نام پدر محمد عسکری حسن عسکری است و در صوابی و در کتب قول علی بنی العبد عنہ کہ مولد الممدک بالمدنیۃ

ابن قولیہم روئے سیدہ عیسیٰ پران کو کھڑک دیکھ کر کہنے لگا کہ جو اب بیکہ روئے اہست و بجا
مہدی باید کہ فاطمی و سننے و دہنے باشد و نام پدرش عبدالمعز باشد و این ہر صفت و زمرہ عسکری

جمع میشود سواست بنی فاطمه بوزن و مجید نام بودن دیگر هم حضرت معصومه دست خیمه مسکری این سن است و حسینه است و در سمرقن است و تولد شده پس بعد از معصومه نباشد اما احوال او از بقی است

چیز است باید که منتها معلوم شود که آیا در وجود نیامده یا در صفر من گزاشته باشیم رشتن و بلوغ رسیدن
 بزرگوار احوال او محض مختلف است تحقیق و خبر هم تعیین در آن راه نیست اما با اعتقاد مولف انجمن

در سن رشد و بلوغ رسیدہ بسبب تعلیم که خودش میدانست منقود شد و روزی چند در آن اختفا بسر
برده بوقت طلوع ازین عالم درگذشت چنانچہ ابن خلکان گفته کہ برداشته وقت دخول سرداب عرش
ہفتہ سالہ بود و نئے روضۃ الاحباب اگرچہ ہلسنت بدان قابل نیستند کہ محمد بن حسن عسکری رضی اللہ تعالیٰ
عنه صاحب زمانست اما بظن شان و سمو مکان ان مقتدا سے طوایف انسان اعتراف دارند و او را
انجملہ کبار اولیا می شمارند و نئے شواہد البتہ و روضۃ الاحباب قال الشیخ علاء الدین ولاحمد بن محمد السمائی قدس
سرہ فی ذکر الانبیا و اقطاب ہم وقد وصل الی الرتبۃ القطبیۃ محمد بن الحسن العسکری رضی اللہ تعالیٰ عنه و عن
ابائہ الکرام ایتہ اہل بیت الطہارۃ و ہوا ذاتی و خفی و دخل فی دائرۃ الابدال و ترقی مستدرجا طبقہ طبقۃ الی ان
صار رسیدہ الا وادو کان القطب علی بن الحسین البغدادی فلما جاد بنفسہ و دفن فی شونیزہ صلی علیہ
بن الحسن العسکری رضی اللہ تعالیٰ عنہا و جلس خلیفہ و یقی فی الرتبۃ القطبیۃ تسع عشر سنۃ ثم توفاه
اللہ تعالیٰ بروج و ریحان و قام مقام عثمان بن یعقوب الجعفی الخراسانی و صلہ ہو و جمع اصحاب علیہ و
دفنہ نئے مدینۃ الرسول صلی اللہ علیہ وسلم لے قولہ و قبر ہم لاصقتہ بالارض فی مشرقہ و لا بنیۃ لایع
غیر ہم و ہم برز و نہا کل ستائمی و بر ظاہرست کہ در صورت منقود شدن در صفر سن این ہمہ صورت
نہ بند و علاوہ ان اگر طفلہ صغیر داب یا سرداب بقتد و مادرش بہ بنید کہ تحمل ارد کہ تماش کند پس
بقیاس چنان معلوم میشود کہ در سن ہفتہ سالگی منقوب شد بعد از ان پس از تکمیل و نزک نفس کہ بدیدہ
رفیعہ قطبیست رسیدہ نوزدہ سالہ بگردد بہ طبع و فی ثبات شیخ علاء الدین و محققین علما و کبار اولیا و اللہ
و در حفظ سنت کمال تشدد داشت احوال او در نفحات الانس و غیرہ کتب تواریخ مشر و حاتم
است سلام اللہ علی محمد العسکری اہل ملک کان و چند کرامات او از شیعیہ در شواہد و غیرہ نقل کردہ چون
مولف را اعتمادے نشد لہذا ترک ان نمود و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال -

باب سیوم

محمد بن علی بن ابی طالب المعروف بابن الخنفیہ رضی اللہ عنہ و کے از مشاہیر ولاد امیر المومنین
علی است و از میان انوخان خود بعد از حسین اعلم و اجمد و انج بود و در احوال او اختلاف بسیار
واقع شدہ کیسانہیہ او را ہمہ موعود اعتقاد میکنند و بعضیہ میگویند بعد از حسین امامت حق
سنت

و بعض میگویند بعد از امیر المومنین علی بن ابی طالب امامت حق اوست و امامیه و اہلسنت برین اعتقاد
نہ دارند و ایضا کیسانہ میگویند کہ او زمرہ و جہل رضوی تھے است علی ہذا التیاس در حال او مختلف
شدہ اند اکنون ترک انہما قایل نمودہ اند و انچہ نزد اہلسنت ثبوت رسیدہ نقل کنم و بالحدوث فوق
سنہ تہذیب النہاد سے محمد بن علی بن ابی طالب المعروف بابن الحنفیہ واسم امہ نولہ من سبے نبی
حنیفہ دی نولہ بنت جعفر بن قیس بن مسلم بن ثعلبہ بن ربیع بن ثعلبہ بن الدول بن حنیفہ بن زید
نہ ابو القاسم یقال ابو عبد اللہ ولد سنین یقیناً من خلافتہ عمر و قال ابن ابی عاصم اتم ثلث
بقین و ہوں کہ کبار تابعین و دخل علی عمر بن الخطاب و سمع عثمان و اباء یعنی اللہ نعم روی عنہ ہوہ
الحسن و عبد اللہ و ابراہیم و عون و حجامات من التابعین روایا عنہ عن ابیہ قال قلت یا رسول
اللہ ان ولدے مولود بعدک اسمیہ باسمک و اکنیہ لکنیتک قال نعم قال احمد بن عبد اللہ العقیلی الامام
الحافظ ثلثۃ یسعون محمداً خمس کنتہم ابے القاسم محمد بن ابے بکر و محمد بن علی و محمد بن طلحہ بن عبد اللہ
و قال ابراہیم بن عبد اللہ بن حنیفہ الحافظ لا أعلم احداً اسند عن علی عن ابیہ صلی اللہ علیہ وسلم اکثر
و لا صح ما اسند محمد بن الحنفیہ قال عمر بن علی و ابو نعیم نے روایات عنہ مات محمد بن الحنفیہ سنہ
اربع و عشر و ما یتہ و قال البخاری قال ابو نعیم مات سنہ ثلث و ثمانین و قال یحییٰ بن کثیر
احدے و ثمانین و قال الدانی سنہ ثلث و ثمانین و فی طبقات الفقہاء للشیخ ابی اسحاق
عن النعمان بن عدے سنہ ثلث و اثنین و سبعین و فی تاریخ البخاری عن ابے حمزہ الباقا
قال قضینا لکما صین قتل ابن الزبیر ثم جئنا الی المدینۃ مع محمد بن الحنفیہ ثلث ثلثۃ ایام ثم نونی
و ہذا توفیق قول النعمان فان ابن الزبیر قتل سنہ ثلث و سبعین و قیل سنہ اثنین یقال
لمحمد ہذا ابن الحنفیہ و یقال محمد بن علی و یقال محمد بن علی ابن الحنفیہ منسوب الی ابیہ و امہ جلیجہ
سئل ہذا یتہ طران نیون علی و یتہ ابن الحنفیہ بالالف و یتہ ابن الحنفیہ باللام و یتہ ابن الحنفیہ باللام و یتہ ابن الحنفیہ باللام
لمحمد لعلی و لہذا الظاہ انتہی و فی تہذیب التہذیب نے محمد بن علی بن ابے طالب
الما شے ابو القاسم بن الحنفیہ المدنی نے ثقہ عالم من لثانیات البیہائم فی الخلائق لکما صنفی الدین محمد بن علی
بن ابے طالب الماشی ابو محمد الامام المعروف بابن الحنفیہ امہ نولہ بنت جعفر الحنفیہ نسب الیہما و کانت
من سبے الیہامہ الذین سبوا ہم ابو بکر و قبل کانت امہ لینہ حنیفہ و لم یکن من انفسہم عن ابیہ عثمان

وغيرها وعنه بنوه ابراهيم وعبد الله والحسن وعمر بن دينار وخلق وفي تايخ ابن خلكان ابو القاسم
محمد بن علي بن ابي طالب عليه السلام المعروف بابن النخعي امره بخت جعفر بن قيس بن سلمة
بن ثعلبة بن ربوع بن ثعلبة بن الدول بن خنيفة بن حنيم ويقال بل كانت من سبي اليمامة و
صارت الى علي عليه السلام وقيل بل كانت سندية سودا وكان انت امته لبني حنيفة ولم يكن منهم انما صام
خالد بن الوليد على الرقيق ولم يصالحهم على انفسهم وذكر البغوي في كتاب شرح السنة في باب قال
ما نفي الزرارة ان طائفة ارتدوا وانكروا الشرائع وعادوا الى ما كانوا عليه من العجمية والتفتت
الصحابية على قتالهم وقتلهم وراى ابو بكر بسب ذرايعهم ونساءهم وساعده على ذلك اكثر الصحابة استولى
عليه عليه السلام جارية من سبي بني خنيفة فولدت له محمد بن علي الذي يدعى بمحمد بن خنيفة لم ينقل
عنه الصحابة حتى اجمعوا على ان المرتد لا يسب وانما كنية بابه القاسم فيقال انها رخصة من رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم وانما قال لعلي يولد لك بعدى غلام وقد نخلته اسمي وكنتي لا تحلل لاحد
من امتي بعده ومن سبي محمد بن علي اب القاسم محمد بن ابي بكر الصديق ومحمد بن طلحة بن عبد الله
ومحمد بن سعد بن ابي وقاص ومحمد بن عبد الرحمن بن عوف ومحمد بن جعفر بن بطالب ومحمد بن طرب
بن ابي بلقة ومحمد بن الاشعث بن قيس وكان محمد المذكور اكثر العلم والورع وقد ذكر الشيخ ابو اسحاق
الثيرازي في طبقات الفقهاء وكان شديدا القوة وله في ذلك اخبار عجيبة منها ما حكاه المبرور في
كتاب الكامل ان ابا عبد الله عليه السلام استطال مدعا كانت له فقال لنقص منها كذا وكذا فلقطه
فقبض محمد بن ابي عبد الله عليه السلام فقبضه من الموضوع الذي حده ابو
وكان عبد الله بن الزبير اذا حدث بهذا الحديث غضب واعتراه الفل وجوارحه لانه كان يحده
على قوته وكان ابن الزبير ايضا شديدا القوة ومن قوته ايضا ما حكاه المبرور في كتابه ان ملك الروم
يام معاوية وجه اليه ان الملوك قبل كانت ترسل الملوك منا ويجهد بعضهم ان يعزب على بعض
افئادهم في ذلك فاذا ن له فوجه اليه برجلين احدهما طويل سيم والاخر يد فقال معاوية لعمر بن الخطاب
اما الطويل فقد احسبنا كفه وهو قيس بن سعد بن عباد وانما الاخر لا يد فقد اجتمعا الى راك فيه فقال
عمر هات رجلان كلاهما اليك فقبض محمد بن الحنفية وعبد الله بن الزبير قال معاوية لمحمد بن ابي بكر
عليه السلام فدخل الرجلان ووجه الى قيس بن سعد بن عباد فقبضه فدخل قيس فلما مثل بين يدي معاوية

نزع سرادید در سے بہا الی الطبع قلبہا قبلت شد و نہ فاطمہ مظلومہ باقیل ان قیسا لامرہ فی ذلک
وقیل لہ لم تبدلت ہذا لتبدل بحضرة المعاولیۃ و ہذا وجبت الیہ غیر ہا فعال

اروت لکما یعلم الناس انہا	سراویل قیس والوفود شہود
وان لا یقولوا غاب قیس و ہذہ	سراویل عادی شمنہ نمود
واسے من القوم الیہ انین سید	وما الناس الا سید و مسود
وید جمیع اخلق اصلہ و منصبہ	و جسم بہا علو الرجال مدید

ثم و ہر معاویہ انی محمد بن الحنفیۃ مخضرم بادی لہ فقال قولوا لہ ان شاء ولی مجلس و لیطہر یرہ حتی اقمیہ او
یقعد فی وان شاء فلیکن جو اقامتہ و اما القاعد فاختار الرومی الجاوس فاقامہ محمد و عجز الرومی عن
اقعادہ ثم اختار ان یكون محمد القاعد فحجبه محمد فاقعدہ و عجز الرومی عن اقامتہ فانصر فامظلوم من کانت لہ
ایسہ لم الجبل یدہ و یحکم انہ توقف اول یوم فی حملہا لکونہ قتال المسلمین و لم یکن قبل ذلک شہد مثلہ فقال
لہ علی علیہ السلام ہل عندک شک فی حیث مقدمہ بوک فحملہا وقیل لہ کفایت کان ابوک لعمک المہالک یوبک
المضائق دون انحریک احسن و احسن فقال لانہما کانا عینیہ و کنت یدہ فکان لقی عینیہ یدہ من
کلامہ لیس حکیم من لم یعارض بالمعروف من لا یجبر من معاشرۃ بداحتی یجعل البدر لہ فرجا و لمداد عابن
الزہرا فی نفسہ و بایعہ اہل الحجاز بالخلانۃ و ما عبد البدر بن عباس و محمد بن الحنفیۃ الی البقیۃ فاباؤا
وقال لا لابا یعلک حتی یجتمع لک البلاد و یتفق الناس فاسا جوارہا و حصرہا و اذا ہما قال لہما لن تبایعا
اخر قتلہا بالنار و الشرح فی ذلک طویل و کانت ولادۃ لسنین یقینا من خلاۃ عمر و توفی رحمۃ فی او
الحرم سنۃ احدى و ثمانین للمہجرۃ وقیل سنۃ ثلاث و ثمانین وقیل سنۃ اثنین او ثلاث و سبعین
بالمدیۃ و صلی علیہ ابان بن عثمان بن عفان و کان والی المدینۃ یومئذ و دفن بالبقیع وقیل انہ خرج
الی الطائف باربأس ابن الزہر فمات ہناک وقیل انہ مات ببلا دایۃ و الفرقة الکلیانیۃ تقعد لاسنۃ
و انہ یمقیم بکمل رضوی والے ہذا اشار کثیر غرہ بقولہ من جملہ آیاتہ و کان کسبانۃ الاعتقاد

الا ان الایۃ من قریش	ولادۃ الحق اربعہ سوار
وسبط لایذوق الموت حتی	یقود و انخیل یقعد ہما اللوار
تغیب فلا یرے فیہم زمانا	برضوے عندہ عمل دمار

۴ علی و ثلاثه من نبیہ فبط سبط ایمان و بر	ہم الاسباط لیس بہم خفا وسبط غیبتہ کر بلا و
<p>وکان المختار بن ابی سعید الثقفی مدعو الناس الی امامتہ محمد بن الحنفیہ ویزعم انہ المہدی و قال الحنفیہ فی کتاب الصحاح کیسان لقب المختار المذكور و قال غیرہ کیسان علی علی علیہ السلام و کیسانیتہ زعمون انہم برضوے نے سبع منہ و لم میت و فل الیہ و معہ اربعون من اصحابہ و لم یوقف لہم علی غیرہم احیاء یرزقون و یقولون انہ یتیم فی ہذا محل من اسد و غر و عنہ عینان فصاحتان تجربان علا و ما و و انہ یرج اے الدینا یلوا بعد لا و کان محمد یخضب بالحناء و الکتم و کان یختم فی الیہ الحنفیہ ار مشہورہ رضی اللہ و انتقلت امامتہ الی ولده ابی ہاشم عبدہ السد و منہ الی محمد بن علی و الدار السفح و النصور و منوے لنفع الراد و بعد ما ضا تجوت و بعد الوادعت قال ابن جریر الطبری نے تاریخ البکیرہ و طالع سبتہ الربع و الغیبت و یامینہ رخصو جہل و یحییٰ یعمل قتیق و قال غیرہ مینما مسیرۃ یوم واحد و ہون الدنیتہ علی سبع مراحل میا مہ طریق الدنیتہ و میا سہ طریق البرلن کان مصعدا اے کذبہ و علیہ علیتین من البحر و السد اعلم و من رضوی تحمل حجارة السن الی سائر الامصار قالہ ابن حوقل نے کتاب المسالك و الممالک و ذکر ابو یقطان نے کتاب النسب ان ابن الحنفیہ لابن اسمعہ الشیم و کان مرفدا عن مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا بعد ان ہلک و الا بعد ان ہلک و الا بعد ان ہلک و الا بعد ان ہلک و الا بعد ان ہلک مسحور استیہ کلام ابن خلکان و نے طبقات اشعسانے کان رضی اللہ عنہ یقول من کرمت علیہ لم یکن اللہ یا عنہ قدر و لما کتب ملک الروم الی عبد الملک بن مردان یہ ہدیہ و ہدیہ و ہدیہ یختمن الیہ امیۃ الف نے البر و امیۃ الف نے البحر و یوی الیہ بنزیر کتب عبد الملک الی الحاج ان یکتب الی محمد بن الحنفیہ متہدہ و متوعدہ ثم علینے ہایر و علیک فکتب الیہ فاسل ابن الحنفیہ کتاب الی الحاج یقول ان السد و جل ثلثامیہ و سبعین نظرة الی خلقہ و اما ارجوان نیظر السد الی نظرة یعنی بہا منک فبعث الحاج بذک الکتاب الی عبد الملک فکتب مثل ذلک الی ملک الروم فقال ملک الروم ما خرج ہذا سنک فاکتبت انت بہ و لانہ الامن بیت النبوة رضی اللہ عنہ و یسجد مخار بہ یعنی جہل و مضین و نہر و ان ہمراہ پدر بزرگو از خود بودہ با عدلے او مقابلہ نمودہ اما و جل لول توقف نمودہ ہا و قال کہ و مکر و مضین و تصد جل اندک احتلا نے نمودہ اند قال ابن خلکان و کانت</p>	<p>و کان المختار بن ابی سعید الثقفی مدعو الناس الی امامتہ محمد بن الحنفیہ ویزعم انہ المہدی و قال الحنفیہ فی کتاب الصحاح کیسان لقب المختار المذكور و قال غیرہ کیسان علی علی علیہ السلام و کیسانیتہ زعمون انہم برضوے نے سبع منہ و لم میت و فل الیہ و معہ اربعون من اصحابہ و لم یوقف لہم علی غیرہم احیاء یرزقون و یقولون انہ یتیم فی ہذا محل من اسد و غر و عنہ عینان فصاحتان تجربان علا و ما و و انہ یرج اے الدینا یلوا بعد لا و کان محمد یخضب بالحناء و الکتم و کان یختم فی الیہ الحنفیہ ار مشہورہ رضی اللہ و انتقلت امامتہ الی ولده ابی ہاشم عبدہ السد و منہ الی محمد بن علی و الدار السفح و النصور و منوے لنفع الراد و بعد ما ضا تجوت و بعد الوادعت قال ابن جریر الطبری نے تاریخ البکیرہ و طالع سبتہ الربع و الغیبت و یامینہ رخصو جہل و یحییٰ یعمل قتیق و قال غیرہ مینما مسیرۃ یوم واحد و ہون الدنیتہ علی سبع مراحل میا مہ طریق الدنیتہ و میا سہ طریق البرلن کان مصعدا اے کذبہ و علیہ علیتین من البحر و السد اعلم و من رضوی تحمل حجارة السن الی سائر الامصار قالہ ابن حوقل نے کتاب المسالك و الممالک و ذکر ابو یقطان نے کتاب النسب ان ابن الحنفیہ لابن اسمعہ الشیم و کان مرفدا عن مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا بعد ان ہلک و الا بعد ان ہلک و الا بعد ان ہلک و الا بعد ان ہلک و الا بعد ان ہلک مسحور استیہ کلام ابن خلکان و نے طبقات اشعسانے کان رضی اللہ عنہ یقول من کرمت علیہ لم یکن اللہ یا عنہ قدر و لما کتب ملک الروم الی عبد الملک بن مردان یہ ہدیہ و ہدیہ و ہدیہ یختمن الیہ امیۃ الف نے البر و امیۃ الف نے البحر و یوی الیہ بنزیر کتب عبد الملک الی الحاج ان یکتب الی محمد بن الحنفیہ متہدہ و متوعدہ ثم علینے ہایر و علیک فکتب الیہ فاسل ابن الحنفیہ کتاب الی الحاج یقول ان السد و جل ثلثامیہ و سبعین نظرة الی خلقہ و اما ارجوان نیظر السد الی نظرة یعنی بہا منک فبعث الحاج بذک الکتاب الی عبد الملک فکتب مثل ذلک الی ملک الروم فقال ملک الروم ما خرج ہذا سنک فاکتبت انت بہ و لانہ الامن بیت النبوة رضی اللہ عنہ و یسجد مخار بہ یعنی جہل و مضین و نہر و ان ہمراہ پدر بزرگو از خود بودہ با عدلے او مقابلہ نمودہ اما و جل لول توقف نمودہ ہا و قال کہ و مکر و مضین و تصد جل اندک احتلا نے نمودہ اند قال ابن خلکان و کانت</p>

را تہا بیدہ کل بیدہ دیکھے انہ توقف اول ایوم نے علماء کو قتل السلیین ولم یکن قبل ذلک تشبہ
فقال لعلی علیہ السلام بل عندک شک فی حیث مقدمہ ابوک فحلماکامرونی تاریخ الکامل لابن
الجزیر و حضرت القوم اسے تولی تھی زحم علی نفس قضا بنہ محمد و کانت الرایتہ معہ وقال لا حمل مقدمہ
تھے کہ یہ مقدمہ مالاً علی سنان رخ فاخذ علی الرایتہ من یدہ وقال یا بنی بن یدی دینی مروج الذہب
للسمعودی بعث اسے ولده محمد بن الحنفیہ و کان صاحب رایتہ اہل علی القوم فانیلہ محمد علیہ کان
بازایہ قوم من الرایتہ نیز فاذ سماہم فاماہ علی فقال ہا املت فقال لا اجد سقہ مالاً علی ہم
اوستان دانستہ فاشترک فاذ سماہم و اہل فقال اہل من الاستہ فان الموت علیک جنتہ
فحل محمد منک من الراح والنشاب توقف فاماہ علی فخرہ بقائم سیفہ وقال اور ک عرق من
اک و اخذ الرایتہ منہ و فی روضۃ الاحباب جناب امیر المومنین ہوا سے نفیر سیما سے خود را بدست
قرۃ العین نوش محمد بن فہیمہ کہ مردم جو بیار حدت و شجاعت و کل بنجار شوکت و نہایت بود
و باد سے فرمود و مقدمہ پر نام را بموجب فرمودہ پر بزرگوار ہوا را گرفت و خط پیش پر انکاء و نہایت
راہ اتفاقا تابیہ و تا بل و تاخیر تعلیل فرمود و روایتی انکہ گفت ہذہ والمد الفتنۃ الطلۃ العیالی
نہیں امیر المومنین بانگہ بر سے زد کہ اقدم لہم لک آتوں فتنہ ایکہ قادیان

ایقما طبعین ابیک محمد	لاخیر نے الحرب اذا لہم توستہ
-----------------------	------------------------------

پس محمد بن حنیفہ ہوا بر دست کرتہ حملہ بجانب دشمن برو و طبعین نیزہ غمخور و مار از دہان کار اہل شمار
براورد و چنانکہ دوست و دشمن مراد و تحسین و افرین گفتند و جناب ولایت ماب ہا سیت و نصاب
در روسے او نگاہ میکرد و بر ناصیہ بتش اتار جلال و ولایت میدید و مضمون اشیل البشل
الاس در محیایے انورش مشاہدہ کردہ شکفت سے امداد سے گوید ساعۃ تہرین حنیفہ طبعین
سنان و نیزہ جان ستان جولان نمود و انگاہ تیغ از غلاف بر کشید و در میدان محاربت و مبارزت
داوم دے و دلاور سے بداد و بسیار سے از مبارزان اصحاب جل و بالقرب بران سراندر و حاکم
خون اشام بھمر اسے عدم فرستاد و بعد از ان بمقتضی خویش باز گشت و اما شجاعت و انجذاب و نصرت
بہم در روضۃ الاحباب مذکور است کہ گریب نام شخصہ کہ از شجاعان مشہور و ابشام بود و چندان قوت
داشت کہ نقش درم بلا ہمدین زایل گردانید و بعد از ان امداد چند تن از شجاعان عراق را بہ شہادت

رسانید و امیر المومنین علی رضی الله عنه متوجه او شده اولاد را نصیحت و از سخط و عذاب جبار
 حقیقتی تحویل نمود آن شنی گفت که باین شمیرے که بدست دارم مانند تو بسیارے را از باطنی آورد
 و بر امیر المومنین حمله آورد و سجناب حمله او را رد نموده بیک زخم فوالفقار او را بجهنم فرستاد و از زخم فوالفقار
 بچنان بر سر او زد که تا قریوس زین رسید او از تحسین و آفرین ازدوست دشمن برخاست و
 هر دو سپاه متعجب شدند انقصه بعد از کشته شدن او امیر المومنین علی رضی الله عنه بجای خود معاد
 نموده با محمد حنیفه فرمود که غلط و در محرم قرار گیر که طالب خون کریب خواهد آمد آن ولد رشید باشاره
 والد حمید خویش ثبات قدمی نموده یکی از ابناءے اعمام کریب متوجه محمد بن حنیفه شده چون نزدیک
 باور رسید بر سید که سوارے که پسر عم مرا بقتل رسانید کجارت شانه زده گفت اینک من بر نیابت
 او ایستاده ام خصم و غضب رفته بروی حمله کرد و باجم بر آویختند محمد حنیفه ادرا از پشت زین بر روی
 زین انداخت که بند بند او هم شکست و گجے آمد باو ملحق شد بچنین هشت کس که بنه اعمام کریب
 بودند راه جهنم پیوند تفصیل آن در کتاب مذکور است و فیه روضه الاحباب نقلست که حضرت
 مقدس نبوے صلی الله علیه و سلم روزے با امیر المومنین علی کرم الله وجهه گفت که حق عز و علا ترا
 از جاریه بنی حنیفه فرزندے خواهد داد اسم و کنیت خود را با و بخشیدم و چون محمد ابن حنیفه متولد شد
 امیر المومنین علی بموجب فرموده علی نموده بارے سبحانہ تعالی علم و شجاعت را که اکثر صفات
 ست بر محمد بن حنیفه ازانی داشت گویند که ابو اشتم که پسر محمد حنیفه بود علم اصول ازوے اخذ کرده
 و اصل بن علما که اس و رئیس معتزله است این علم از وی آموخت و بعد از آن از طریق مستقیم من
 شده معتزلی شد و فی روضه الصفا که در سن ست و شتین هجری که هم مختار در کوفه تمشیت
 پذیرفته عبد الله بن الزبیر محمد حنیفه را تکلیف کرد که با و بیعت کند و هر چند عبد الله رسید انست که محمد بطاعت
 و عبادت مشغول است و داعیه حکومت دریاست ندارد و اما غرضش آن بود که چون مختار بشنود
 که امام و معتزلی او عبد الله بیعت کرده ناچار در مقام متابعت و بیایعت آید و محمد حنیفه اتلع
 نمود ابن زبیر گفت اگر بیعت نیکنی دل از جان بر گیر و چون محمد مفسط گشت از عبد الله بیعت
 طلبید ابن زبیر گفت محال است که ترا یکسانعت مملت دهم محمد حنیفه گفت سبحان الله مصطفی صلی الله
 علیه و سلم صفوان مشرک را چهار ماه زمان داد و تو مرا یکسانعت زمان نمیدھے و بعد از گفتگوے

بسیار تفر بران شد که قضیه بیعت و داده متوقف باشد و محمد حنیفه تا انقضای آن مدت در محظوظ بود و این زیر آنحضرت را در خانه که بر سر چادر زمزم ساخته بودند مجبوس کرد و چهل کس را بجز است او متعین گردانید و محمد بااران و اهل بیت خویش که شریک و سهیم او بودند مشورت نمود و قرار بر آن گرفت که دین و اقصای ایل از مختار است و ادانایند لاجرم محمد حنیفه نامه مختار فرستاده و در آن آنصورت آگاهی داد مختار با تلفات آنجناب مقتدر و مبالغه گشت و با استحضار ظالمت فرمان داد و چون مردم مجتمع گشتند مختار نامه امام را بر ایشان خوانده گفت ابن زیر عدسه را بجای من باز داشته و اکنون بدین احتیاج دارد بخدا سوگند که من بنوعی مجادلت و مظاهرش و سه قیام نایم که عالمیان از شاهده آن حیران مانند بعد از آن تهرتیب و تخریب لشکر قیام نموده طبلیان بن عماره و شخصی دیگر از اعیان اشرف را چهار هزار درهم داد و با پانصد کس ستمگر لشکر گردانید و ابوالمعیر بن قیس و عمر بن ابی طارق و یونس بن عمران را با طبقات ششم در عقب هم روان گردانید و درین اثنا متابعان ابن زیر بغیران دی بر سر چادر زمزم هیزم جمع میکردند که اگر مختار بیعت نتخلف نمایند بسوزانند و چون پنجاه و هشت روز از مهلت گذشته و طبلیان بن عماره با پانصد کس در حریم حرم ظاهر گشت و مردم عبدالمد بن زیر بقدر آنکه لشکر مختار همان قدر پیش نیست خواستند که دست مختار بایشان دراز کنند و چون سر ملکان مختار واحد بعد واحد هر یک با نوحه کمل پدید آمدند سپاه ابن زیر تخریب شده و از غیر خائف شده و امرای مختار محمد حنیفه را از مجلس بیرون آوردند و قصد کردند که با مخالفان محاربه نمایند محمد حنیفه ایشان را از آن اندیشه مانع آمده و فرمود که در حرم قتال جائز نیست و مالی را که مختار با آنجناب فرستاده بود بر لشکریان قسمت نمود و میان محمد حنیفه و ابن زیر صورت صلحی ردی نموده محمد سپاه مختار را رخصت داد که با وطن خود مراجعت نمایند و چون مختار گشته شد و ابن زیر بر او عود را پیش محمد فرستاده پیغام داد که اگر با من بیعت نخواهی کرد آماده قتال باشم آنجناب در برابر سخنان خشنونت آمیز گفته شیعه خود را گفت که پراکنده شوید که من از حرم بیرون نخواهم رفت تا حاکم علی الاطلاق میان من و عبدالمد حکم فرماید و ایشان از مفارقت او استعجاب نموده و بپارحان این حال عبدالملک بن مروان مسرعان بکه فرستاده محمد را طلب داشت و محمد با جمعی کثیر از بیم و مالی خویش غریمت و شوق نموده و چون بمدين رسید شنید که عبدالملک با عمن سر

بنی الامیہ رضی اللہ عنہم راہی گزشتہ است ازین صورت خالیف شدہ در بعضی از حدود شام
ساکن گشت و درین اثنا چون عبد الملک مروان شنید کہ مردم بزرگ خیر محمد ضیفہ و فضل و زبان
سیکستانید از طلب دے پشیمان گشتہ رفعت بخندش ارسال نمود مضمون انکہ ہر کہ متقلد قلمادہ بیت
گشتہ باید کہ در قلم و سن نباشد و انجناب بکہ رفتہ در شعب ابیطالب نزول کرد و ابن زبیر نزد
او غیر فرستاد کہ برینہ و ازین دبار پیر و انجنا برین بے او بے شیوہ از دے رخصت طلبید بکہ
با ابنی ہر قتال کہ محمد رخصت ندادہ و در شان او دعا کرد کہ خدا بالہاس تولی و خوف و رکوع و نشان
و بر دے اتبع دے شخصہ بکہا کہ بشدت باس و مساوت قاب متصف باشد و بعد از ان
از شعب بیرون آمد بطاعت رفت و در زمانیکہ حجاج بجاہرہ عبد المہدی بن زبیر استغفال داشت
مراجعت نمودہ بار دیگر شعب ابے طالب را بنور جمال و حضور خود منور گردانید و حجاج از آمدن او خبر
پانہ قاہ دے فرستادہ پیغام داد کہ مطلوب و متوقع از تو انکہ از بیعت عبد الملک ایاد و متناع
انسانی محمد ضیفہ جو ابداد کہ ہر گاہ او را بخالتے نماندن با دے بیعت کنم و چون عبد المہدی بن زبیر شہادت یافت
محمد ضیفہ مکتوب انعام فرستاد و از عبد الملک براسے خود و متابعان خود امان طلبید عبد الملک اسے
بکجا حجاج فرستادہ او را تعظیم و توقیر و انجناب وصیت کرد و محمد ابن ازان متوجہ و شوق گردیدہ با عبد الملک
بیعت نمودہ از انجا معاودت نمودہ با دے دیگر بطاعت رفت بقولے در ان سہ زمین بجاہرست
رب العالمین پیوست و در صواعق آوردہ کہ چون علی رضی اللہ عنہما را ختم رسیدہ فرزند ان خود حسن و
حسین و غیر ہما را طلب نمودہ و مقبوسے و طاعت خدا سے تعالیٰ و ترک دنیا و غیر اخلاق حمیدہ
کہ تفصیل ان در ان کتاب مذکور است و بیعت فرمودہ بجاہر محمد ضیفہ القاتات نمودہ فرمود کہ وصیتہ کہ
برادران تو کردم حفظ نمودی گفت بے باز فرمود کہ ترا نیز وصیت میکنم بشان پنجہ برادران ترا و بیست
کردم و با انکہ تعظیم و توقیر برادران خود نمائی بواسطہ حقوق ضیفہ کہ بر تو و از دے با انکہ اعما و کفایت براسے
غیر ایشان باز بجاہر حسن و حسین رضی اللہ عنہما القاتات فرمودہ گفت وصیت میکنم شما ابو سے
زیر انکہ او برادر و پسر بر شماست و میداند کہ پدر شما او را دوست میداشت انہی ازینجا نایت شد
کہ جناب امیر المومنین را بعد از حسین نفسہ عثمانیہ کہ بجال او بود بجال دیگر فرزندان بود چہ کہ جناب
مرغوبے ما دے حسین و محمد ضیفہ فرزندان دیگر نیز داشت نسبت بکچس خبرے نفرمودہ و در

حدیث بنزدید شد که بغیر از من و حسین و محمد حقیقه نمی گزیدند و از اولاد انا و نجاب روایت ندارد و محمد بن
 فقط همین چهار پسر را رواه از انجباب نوشته اند و المده اعظم در مصواعن آورده که محمد بن حنفیه
 چون خبر توج حسین رضی الله عنه بجان کوفه شنید چندان گریه کرد که ششست که جفت و صومناختن پیش روی
 نهاد بود از اب چشم پر ساخت این غایب مبالغه است یعنی بشدت گریه نمود و در حقایق المصیبه آورده
 که چون حضرت سید الشهدا حسین ۴ از مدینه طبعه اراده سفر تقسیم داد همه اصحاب و خدا صراحت یافت
 نمودند که محمد حنفیه و سبیش ان بود که در چند سئیل ازین وقایع از عباس ز سر به جبهه سید الشهدا ۶
 یاد از زمان انرحیات و ادبیر گوازش هدیه آورده بودند که بجفت انحضرت فاضل دانست محمد بن حنفیه
 فاضل از ابدست خود و جمع نمود و بیک قوت پاره کرد این حرکت عظیم صدمه بدست لطیفش سایند
 که پس از ان قادر بر فتنه شیشه و نیزه و مانند آنها بدست نبود و علاوه ان دوران هنگام مرض شده
 بود و استی در حقایق و در وقت الاحباب آورده که در زمان غیمت امام حسین ع از مدینه محمد بن حنفیه بخود
 او سوارت نموده و اطمار شفقت و دل روزی و آنچه لوازم اخوت باشد بجا آورده گفت مل
 نصیحتی بخاطر میگذرد و اگر رخصت فرمای عرض دارم امام حسین ع فرمود که انکدام است گفت بصلحت
 انست که تو خود را از نیزه و بلا دس که یا از نزدیک باشد و داند از س و مردم را به بیعت خویش و حق
 نمائی و اگر بسایمت نمایند بسنت جد خود محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و سیرت خلفا و راشدین میان
 ایشان زندگانی کنی و اگر نترس و طغیان در زند و گنج خانه نشینی و با یکجاس اختلاط نفرمای و من از ان
 اندیشه ناکم که تو بشهر روی که بعضی از خلق با تو موافقت نمایند و بر سخته مخالفت و رزند و میان
 طایفه نزاع و جدال واقع شود و تو در ان میان ضلایم گردی ایمل المؤمنین حسین گفت که نیکو گفته شد
 مسامحت بجا و دس اکنون چه صلاح می بیند که بجا روم محمد بن حنفیه گفت که حالا بکه نشرفت فرمای
 اگر اهل حرم با تو بیعت کنند نموا المطلوب والا غیمت بمن نای که خلق ان دیار انصار و عمت معتقدند
 و پدر و برادر و اقارب و انرا که تم توان جانشینت پذیرد و فیما والا بطرف کوه پایا و شعاب جبال یل کن و هر فرد
 بمنزله پسر برادر و منتظر فرج باش ایمل المؤمنین حسین گفت اے برادر بخدا سوگند که اگر در دنیا هیچ طبعی
 و مقرر بنایم با نیزه بیعت کنم و در تحت اورد نمی او در نیایم که رسول صلی الله علیه و سلم در باب
 اداین دعا کرده است اللهم لاتبارک ثنی یزید بعد ازین سخنان هر دو بگریستند و امام حسین گفت

الحسن بن محمد بن الحنفیہ نے تہذیب النہایہ سے ابو جعفر محمد بن الحسن بن محمد بن علی بن ابی طالب
رضی اللہ عنہم القریٰ فی المائتہ المدنیۃ الثانیۃ سبع سلمہ بن الاکوع وجابر بن عبد اللہ الصہبانی سے
اباہ وغیرہ من الثانیین روئے عنہ عمر بن دینار والزہری داخرون والفقہا علی توثیقہ رومی
الانصار سے مسلم نو نے سنتہ مابہ اذ قس و تسعین و نے قریب السطانی الحسن بن محمد بن علی
بن ابی طالب المائتہ ابو جعفر المدنی وابوہ ابن الحنفیہ ثقتہ نقیہ یقال انہ اول من تکلم فی الامام
من الثانیات سنتہ مابہ اذ قبلہا بسنتہ رحمہ اللہ تعالیٰ و نے الخلامۃ ہو الفقیہ یوثق عن ابیہ
وابن عباس و سلمہ بن الاکوع و عن عمر بن دینار والزہری قال مصعب الزہری سے وغیرہ بن
مقسم حواہل من تکلم فی الارجاء وقال ابن جہان کان یقول من خلع ابابکر و عمر فقد خلع السنہ کل
ابو عبیدہ مات سنتہ نفس و تسعین

الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب المائتہ معروف بحسن شیعہ سے از شایعہ الہدیۃ است
فر روضۃ الشہداء و زیہ کہ کینت او ابو محمد است و بغایت جلیل بود او را و اعیان شد کہ
یکے از دختران عمر خود حسین بن علی رضی اللہ عنہ و عقد خود را در حسین رضی اللہ عنہ این امر معلوم
نمودہ و دختر خود فاطمہ و سکینہ را بر او عرض کرد و گفت اے پسر برادر من ہر کدام ازین ہر دو
و دختر را کہ خواہی اختیار کن تا بعد تو دارم حسن شیعہ شہم داشت کہ یکے را اختیار کند سر مبارک
و پیش از وفات و خاموشی تا یاد حسین رضی اللہ عنہ گفت ابن جعفر من از برای تو فاطمہ را اختیار کردم کہ بسیار بار در فاطمہ
زہرا مشابہت دارد پس دختر خود فاطمہ را حسن داد و خدا سے تعالیٰ حسن را از دختر حسین
سے پسر داد عبد اللہ بن علی و ابراہیم عمر حسن مثلث و ایشان دختر نمودند بر سادات دیگر کہ بعد از
ما حسین است و بعد پر سے حسن است انتہی انجباب از کبار تابعین است بعلم و دروغ مشہور
بود و نے قریب التہذیب الحسن بن الحسن بن علی صدوق من الراہنہ مات سنتہ سبع و تسعین
و لم یض و مسنون سندانتہ و نے الخلامۃ للمحقق صفی الدین روی عن ابیہ و عبد اللہ بن
جعفر و عنہ انما الحسن و عبد اللہ و ابراہیم و سلمہ و کان و می ابیہ تو نے سنتہ سبع و
تسعین قال انصار سے فی الصحیح اے نے انجایز منہ لامات الحسن بن الحسن بن علی و نے
ثم یفتی فمضوا صاخبی الال و جد و ما فقد و افا جاہرا خربل میوا فا تعلیو السعدیث و احدی کلمات الفج

در مقابل عصبت و کشت انتم نے معرفت الایمانی اریجے سے ارد کہ انجباب ہرماہ غم و بکر بلا حاضر شدہ
با بعد اتمام غم و زخمی شد و گرفتار مخافان گشت و اعدای خود استند کہ اور با شمع و طوطی ساز
تا خال او اسما بن خارجہ قراری بر سر وقت اور سیدہ بانع آمد و بلیشگر گاہ خود برد چوئی و یکے
از معارف کو فہود ابن سعد بن ابی حمزہ و نامزد این زیاد و بر و ابن زیاد نیز او را بد و خشیہ مد بعد از ان
سالما بزیست مگر این روایت دیگر کہ موزنین الہست تالیف نموده اند و انیک پیش نظر
است اصلاً بنظر نے آید و الہد علم حقیقہ الحال -

عبد الرحمن بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی اللہ تعالیٰ عنہم القلیض کنیت او ابو محمد بود
و نے العارف لابن قتیبة کان عبد الرحمن بن الحسن بن ابی محمد و کان خیرا و روی بو مانع علی
خنیہ فیصل کہ تسبیح قال نعم قد سمع عمر بن الخطاب و بن جمل تمر بنیہ و بین المد فقد استوفی و کان مع
ابے العباس و کان لہ مکراد بہ انسا و اخرج یو یا سقط جو ہر فقامہ اباء و الاء بناء قد نیاہ و قال لکیف
ترے ہذا قال -
قطعہ

المرحوا شیا اسے و مینی	قصو آنھما لبے نفیل
یو ل ان یوم عمر نوح	وامر احمد یحدث کل لیلہ

نقال لہ اتمل ہذا و قد رایت یحییٰ نقال و الہد باروت بہا سو و لکننا ابیات حضرت فان بائی
امیر المؤمنین ان یخس ما کان سے قال قد فعلت ثم رده الے الدینہ فی تقریب العسقلانی عبد اللہ
بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابے طالب الہاسی المدنے ابو محمد فقتہ جلیل القدر من الخاست
مات فی اوایل سنۃ خمس و اربعین و اتمس و سبعون و نے اخلاصہ عن ابیہ و امر فاطمہ بنت
و عنہ بن زید بن الہاد و لیث بن ابے سلیم و مالک و الثور و فقیہ ابن سمین و ابو حاتم مات سنۃ
تس و اربعین و ابنہ و روضۃ الشہداء و رزہ کہ عبد اللہ محض شیخی بنی ہاشم بود و رزان خود او را
محض گفتند یعنی فاطمہ و وسط بود و مادرش فاطمہ بنت الحسن و پدرش حسن بن الحسن و ابو
بقایت شہید بود و حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وسلم و از و پرسیدند کہ شما چہ جہت افضل مردمان
گفت با لکہ ہم کس را از و است کہ از با باشند و از و نمیرم کہ از دیگران ہاشم -

محمد و ابیہم عبد الرحمن بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی اللہ تعالیٰ عنہم اما محمد الملقب

بنفس زکیہ کنبت، ابوالقاسم و ابو عبد اللہ ست کے مہمان اللہ ہے محمد بن عبد اللہ حسن
 بن حسن العاصم العلوی کے الذی خرج علی المنصور بالمہذب فی سنۃ خمس و اربعین و ایاہ نقل فیہا
 فی المضاف یرد عن ابی الزناد حدث عنہ الدہم و غیرہ وثقہ النسائی و قال البخاری
 لا تابع علی حدیثہ قلت لا احادیث منہا اذا سجد فلیضع یدہ علی رکبۃ احدث قال البخاری لا یبلغ
 علیہ ولا یرد سے سمع من ابی الزناد ام لا و فی الخلاصۃ للحافظ صفی الدین محمد بن عبد اللہ بن حسن بن
 علی بن ابی طالب العلوی ابو عبد اللہ المدنی عن نافع و ابی الزناد و عنہ الدار قطنی و غلبہ العبد
 بن نافع الصلیغ وثقہ النسائی قال الزہری قتل سنۃ خمس و اربعین نایتہ و ہوا بن مس و یحییٰ بن اعین ہم
 حدیث و احدث تقریب المستطانی محمد بن عبد اللہ بن الحسن بن الحسن بن علی الناسی المدنی بلقب
 بنفس الزکیۃ ثقہ من السابقۃ قتل سنۃ خمس و اربعین و اثبت و حمون و کان خرج علی المنصور
 و غلب علی المدینہ و تمسک بالخلافۃ قتل و فی تاریخ الخلفاء طبع و فی سنۃ خمس و اربعین
 کان خروج الانحون محمد و ابراہیم ابی عبد اللہ بن حسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب شطرنجا المنصور
 قتلہا و جامعہ کثیرۃ من الالبیت فخانہا الیدراجون و اذی المنصور خلقا من العلماء ممن یج معہما
 او امر بالخروج قتلا و ضربا و غیر ذلک شہم ابو حنیفہ و عبد الحمید بن جعفر و ابن بجلان و حسن انقی بجواز الخروج
 مع محمد علی المنصور مالک بن انس یح و قیل لہ ان فی اعتنا فتابعتہ المنصور فقال انما بانتم مکرین
 لیس علی المکرہ مین و رد و ضمت الشہداء و ردہ اما محمد صاحب نفس زکیہ کہ اور ابوالقاسم مکیفہ
 و اکابر زمان او ائمہ کے لقب و اوند چہ نام او محمد و کنتش ابوالقاسم و نام پدرش عبد اللہ و
 حدیث مشہور امدہ کہ مد سے از فرزندان من باشد نام او نام من و نام پدر او نام پدر من و در
 دیگر ہست کہ کنیت او کنیت من و عطا ہے بنی ہاشم ہر بوسے شطرنج بودے و ذلانی نساب
 از جد خود نقل کردہ است کہ او چہار سال در شکم مادر بود و چون متولد شد در میان دو کتف او
 خائے سیام بود برابر برفیہ و او خروج کرد در مدینہ و امام مالک یح فتویٰ میدا و مردانہ کہ باو سے
 خروج کیند و باری و دو گارے و ہوا اگر و فرو گزارید ابو جعفر و دانقے لشکر میرا و فرستاد و او را لشکر
 خود با ستقبال بیرون امدہ بخار بہ واقع شد و او را چہار از زیت بقتل رسید و چون و حدیث پیش
 واقع شدہ بود کہ از فرزندان من نفس زکیہ با چہار از زیت کشتہ خواہد شد و انفس زکیہ لقب

اما بر اہم قتل یا حیرت نیست او ابو الحسن بود و قوت او تا حدی نقل کرده اند کہ دم شتر بر مندر گرفته
 و بر جاس بداشتنے دیو دے نیز کہ شتر بر نقتے دوم او در دست ابراہیم باندے و او اکبار علما بودہ
 و در شب دوشنبہ غرہ رمضان سن۶۰ نفس و اربعین و مایۃ مہرہ خرنج کرد و شبے از اکابر برود
 کردہ بودند چون امام شمس و عباد بن منصور و نصیر ربیعہ کہ امام اعظم ابو حنیفہ کوفے رحمہ العزیز
 و ربیعۃ او بودہ و بخروج باو سے و معاونت و نصرت دے فتوے میداد و پسر خود و طاوور یا چار ہزار
 و رم نزد و سلم فرستاد و نامہ نوشت و در انجا یاد کرد کہ اگر حفظ امانات و دوا و علاج مردم کز نزدیک
 منست و ادا من بیلک و الا بولا حق شدہ تقویت تو میکردم دین نامہ بدست دوا نفقہ نمود
 و بر ابو حنیفہ رحمہ اللہ شیر شدہ و اورا ایزاے کرد کہ سبب وفات وی گشت و آورده اند کہ غورہ بنز و امام اعظم
 حج آہ و گفت تو فتوے دادے پسر مرا بخروج با ابراہیم داورنت و کشتہ شد امام فرمود کہ کاشکے
 من بجای پستو بودی القصد و دانقے لشکر بہر دے فرستاد و ابراہیم نیز از بہرہ بیرون ابدی لشکر
 و دانقے حمار یہ نمود و بعد از انہم شکر و دانقے تیرے بر پیشانی ابراہیم اند شہید شد و در یہ
 یا حمیری و او قریب است قریب بکوفہ و این ہر دو برادر ہم را سے بنو دند و بیعت انبرای محمد بود
 دے تاریخ الکامل لابن اثیر الخیرسی نے ذکر صفۃ محمد و الاخبار بقبلہ کان محمد سید السرا و کان المنصور
 سید محمدا و کان سیدنا غیاث الدین المصوم و الصلوۃ شہید القوۃ کان خطیب علی الزہر فاعترض فی
 حلقہ بلغم فتخفق مذہب ثم عاود فتخفق مذہب ثم عاود فتخفق مذہب ثم عاود فتخفق مذہب ثم عاود فتخفق مذہب ثم عاود فتخفق مذہب
 اسید فالتقمنا فیہ و سلم جعفر الصادق عن امیرہ فقال قتلتہ اقبل فیما محمد و اخوہ لابیہ و امہ باعراق و افر
 فرسہ فی ما و لنا قس محمد بقبض حبیبے اموال نبی الحسن کلما و اموال جعفر فلق جعفر المنصور فقال ردو علی
 یطیعت من اسب زبا و قال اباسے نکم ہذا و المد لازم من نفسک قال فلا یجمل علی قد بلغت ثلثا
 و ستین سنہ و نیما مات ابی و جد و علی ابن ابی طالب و علی کذا و کذا ان ریکب بشی وان
 بقیت مہرک ان ربہ الذکے یقوم بہرک فرق لا المنصور ولم یر علیہ طبیعتہ فردا المدے علی ولده
 و قال یوم بعد المد من عام الاسلے نقشنا سحابة فان امطرنا طفرنا وان تجاوزتنا الیم فانظر الی دئی
 عند اجار الزیت قال فوالمد لقد اظلمنا سحابة فلم نطرنا و تجاوزتنا الی عیسے و اصحابہ فلم نطرنا و اوتلو
 بمرکت و مد عند اجار الزیت و کان قبلہ یوم الاثنين لاربع عشرۃ خلعت من رمضان سن۶۰

خمس و اربعین و مایه و کان یلقب بالمهدی و النفس الزکیه قصه خروج نمودن محمد و ابراهیم طوسه و در شهر
 اراده اطلاع انداز و پایدار و در روح الذیبه المسکونه و تاریخ الکامل لابن اثیر الجزیری که در شرح و اسباط تامل
 مسطور یافته مطالعه نماید چون آن قصه خارج از موضع انبیا است لهذا ترک نموده شد منصور عباسی
 هم کم از یزد نیست بلکه بالاتر است رحمت الله بر نباش اول در عهد اهل طوس که تاریخ در مدینه منوره
 است للشیخ عبدالحق و هلو و آورد که نزد مشهد مالک بن سنان که از شهدا است احد است
 معروف بنفس زکیه و هو السید الشریف الملقب بالمهدی محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن
 علی المرتضی سلام الله و حقه و بركاته علیهم اجمعین که در زمان ابی جعفر منصور مقتول گشته و ابن شد
 خارج مدینه منوره است و در شهر تاجیل سلج و بر وی بناسه عالیه و سجد کبیر و در قبل مسجد
 شریف است از عین زرقا که از جانب شرق و مغرب از درجات بسته اند و مشهور در بیان ان
 چهار س ساخته آورده اند که چون نفس زکیه یعنی محمد بن عبد الله بن الحسن الشافعی بن منصور عباسی خروج
 کرد و بسیار از مردم باو میبایست که در مدینه منوره و عجم عیسی بن موسی را بسیار هزارا کس بر سر
 فرستاد عیسی بن موسی بر جیل سلج آمد و توقف نمود و محمد بن عبد الله گفته فرستاد که ترا امان دایم
 بیا ما خلیفه بعیت کن وی گفته و الله مردان و عزت بهتر است از زندگانی کردن بخوابی پس وی
 و اصحاب وی که مقدار سیصد و چند تن بایست ماند و بودند عجم غل کامل بر آورده مطیبه شدند
 و بر عیسی و اصحاب او حمله آوردند سه بار و لا اله الا هو و او را سبب کثرت اعدا تا ناب و آورده
 مغلوب شد و سبط ابن جوزی در ریاض الانعام می آرد که عیسی بن موسی سر مبارک او را پیش
 منصور فرستاد بر آن را خواهر او زینب و دختر او فاطمه بطریق خفی و بقیع دفن کردند لیکن خبر صحیح که
 مستفیض و مشهور است و مطر و اتباع او ذکر کرده اند آنست که دفن او هم درین موضع است
 و قتل او نزد اجار الزیت بود که فریب مشهد سنان بن مالک است و حضرت رسالت صلی الله
 علیه و سلم در آنجا برای استسقاء دعا کرده گویند که ذوالفقار علی مرتضی سلام الله علیه باو
 بود عیسی بن موسی از وی کشیده بعد از قتل نزد منصور فرستاد و او را بر شمشیر رسیده است
 گویند که من از او دیدم شروه نفره داشت و فقره و رفعت استخوان پشت را گویند و این ذوالفقار
 بحضرت امیر المومنین از سرور انبیا رسیده بود چنانچه در کتب سیر و احادیث مسطور است و در خبر است

کہ در روز قتل با عبدالمعین بن عامر السملی کہ از اصحاب ابوہریرہ و کثرت کلمہ کے لیے بر سر ماسایہ خواہد کرد اگر باریا پید
فتح جانب است و اگر از باگدشت و بر سر دشمن رسید با انک خون بن بر ارجار الزبت افتاده است
عبدالمعین بن عامر گوید والدہ انجمن شد کہ وہی گفتہ بود ابر سے بر سر پیداشتہ و از باگدشت بر سر علیہ سیکہ و
انرا امر ایشان نظر یافتند و محمد را کشتند و خون او بر ارجار الزبت ریختند اور وہ انکہ بجمت وی سلام اللہ
علیہ عیسیٰ بن موسیٰ امام ملک حاضر سبے بلنج کر کہ در معاندست و موافقت وی دم نہ نقل
ذلک الامام الفخری انتہی رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ۔

حسن بن الحسن بن علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ الملقب بحسن الثالث کینت ادا ابو علی است
در وقتہ الشہداء اور وہ کہ ابو علی حسن الثالث از اکابر و زود بودہ ابو الحسن علی عابد از اولاد اوست
و از اولاد علی عابد حسین بن علی شہید صاحب فخر است احوال او در ذرا کہ او سے اید فی تقریب المستطانی
الحسن بن الحسن بن علی بن علی بن ابی طالب مقبول من السادۃ مات سنۃ خمس و اربعین ہجری
ابن ثمان سنۃ و ستین رحمۃ اللہ تعالیٰ و فی الخلاصۃ روی عن امیر و ماہ و فاطمہ بنت الحسن بن علی
و عن فضیل بن مزروع مات سنۃ خمس و اربعین و ماہیہ۔

موسیٰ بن عبدالمعین بن الحسن بن علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ الملقب باحون در وقتہ الشہداء اور وہ کہ
کنیش ابو الحسن است و چون ہون مبارکش اند کہ سیاست مائل بود مادرش اور چون لقب داد
در نحو الحق از سو سے نقل کرد کہ زبیر سے کہ از اولاد زبیر بود سعایت او زود ہارون الرشید کرد
و سخن میان ایشان بطول انجا رسید بعد از ان موسیٰ ویرا قسم داد کہ یکو بریت من حول الصدوق و توالیہ
اے جو سے قوتے فصل کذا و کذا و قال کذا و کذا بعد از ان موسیٰ گفت اللہ کہ خبر داد مرا پدر من از
ہدم داد و از پدر خود داد و از پدر خود علی مرتضیٰ رحمہ کہ پیغمبر علیہ السلام فرمود کہ ایچاس یا دینکندہ
ابن مینہ یعنی از حول و قوتہ خدا سے تعالیٰ بری شود و در حول و قوتہ خود و آید و در ان قسم کا ذب باشد
مگر انکہ خدای تعالیٰ و حقوبت وی تعجب فرماید بیشتر از سر روز و اللہ کہ من در دفع نیکویم و در دفع
با من گفتہ اند و درین نقل اے امیر المومنین کہے را بر من موکل گردان اگر سر روز بگذرد و حادثہ پیش
نہر سے نیاید خون من بر تو حلال است انکا ہارون الرشید کہے را بر دے گاشت و ہنوز وہ بن
روز گذشتہ بود کہ زبیر سے مرض جزا کہ گرفتار شد و اعضاے او درم کرد و شل مشکے کہہ را زبیر سے گرفتار

و در اندک وقتی فوت شد چون او را در قبر نهادند و فرو رفت و از کعبه و القن از ان بیرون آمد
 انگاه چند خبر و انص و فاشاک او روزه و بر قبر نهادند باز در مرتبه ثانی فرو رفت چون خبر سبار و ان
 رسید تعجب زیاده کرد و هزار وینا زلزلت موت فرستاد و از مرگ سوگند پرسید موت بن عبد
 حدیثی از حدیث خود علی رضی الله عنه ازین خبر صل الله علیه و آله و سلم نقل کرد که فرمود ما من احد کما کفتم
 مجبر الله فیما الاکبر من ثنویت و ما من احد کما کفتم من کاذبه تاغ الله فیما حوله و قوته الا کما الله عقوبته
 فیل ثلاث منی نیست یکس که سوگند یاد کند و در ان سوگند تجمید و تعظیم خدای تعالی نماید مگر آنکه خدای تعالی
 شهرم دارد که ویرا عقوبت فرماید یکس نیست که سوگند دروغ بخورد و نزاع کند و در ان سوگند قبول
 و قوه خدا سے تعالی نماید مگر آنکه بزودی خدا تعالی عقاب فرماید قبل از آنکه سه روز بگذرد میگوید مولف که
 مثل انی قصه است اندک یغز و زکر کرامت امام جعفر صادق رضی الله عنه در حضور منصور عباسی گذشت و فی
 میزان الذبیه موسی بن عبد الله بن حسن بن حسن العلوی عن ابی و عنه عبد الغزیز المدائنی و هو بن
 او را و مردان بن محمد الطاهر و ابراهیم بن عبد الله الهردی و جماعته و رواه یحیی بن معین و اشقیف بعد
 قتل محمد و ابراهیم دره ثم ظفر منصور و فرج ثم غفاعة قال یخطب مدی عن ابی شیبہ کثیرا قال ابن معین
 نقضه و قال البخاری فی نظر و له حدیث فی تحم الدبر
 حسین بن علی عابد بن الحسن بن الحسن بن علی القاضی نقضه شیعیه صاحب فتح است از اول
 حسن شملت انا کابر زمان خود بود اکثر علویان او را لایق خلافت دانستند با و سباست نمودند در
 رفته اشهد او را که در زمان هادی خروج کرد و جماعت سادات طلوی با و سه بودند با و کسی
 فرستاد تا همراهشید که در اندازا امام محمد تقی رضی الله عنه است که بعد از تقیید کر بلا بیج و اتها بلایت با و
 تر از او قهرخ بوده اما الله و انا الیه راجعون تفصیل این قصه نیست در رفته العضا و رده که با و ام
 دولت هادی که از خلفای عباسی است میان عمر بن عبد الغزیز بن عبد الله بن عمر بن الخطاب بیان
 حسین ابن علی الحسنی سببه از اسباب نزاع واقع شد و حسین مردم لیه بیت خود خوانده مخالفت
 با و سه اظهار کرد و عمر مذکور که از قبل هادی و اسل مدینه بود از نیغیه خبر یافت و شش و اولاد عباس با جمع
 نموده با حسین از وقت صلح تا وقت استوارب کرد و عاقبت منهرم شده اسباب حسین دست بغارت
 بیت المال بر او رند و بقا و هزاره و نیکار که در ان موضع بود در میان خود قسمت فرمودند و اهل مدینه و بی

بھوت خود بستی روز دیگر میان ال ابی طالب و تنایمان انبای عباس حربی صوب اتفاق افتاد و
 عباس سید منہم گشتند و حسین بعد از نظر یازده روز در مدینہ اقامت نموده الگاہ بیکہ رفت و چون
 بحر کمبہ رسید فرو قہ اندازد و اندک ہر ہندہ کہ بخدمت امیر حسین کمر بندہ اندازد باشد باین سبب مجموع
 عبید و مالیک در ظل رایت او مجتمع گشتند و چون این خبر بسمع ہادی رسید محمد بن سلیمان عباسی
 را با جمعی کثیر از خویشان خود کہ میستجج داشتند بدفع حسین نامزد فرمود و بعد از قطع مراحل منازل
 بذی طوی فرو وارد و انوشیروان را شاہ گاہ ساخت و در روز ترویہ میان ہر دو فریق محاربتہ روی نموده از
 طلوع آفتاب تا ہنگام نہال کشش و کوشش برداشت و دانشائے نزاع و جدال غباری قوی طالع
 شد و شیعہ ال ابی طالب فرار برقرار اختیار کردند چون کہ توکیسین یافت شخصے انہم دم خراسان
 حسین را در محو کشتہ دیدہ را و او پیش محمد بن سلیمان را و او محمدان سرافرد ہادی فرستاد ان شخص
 کہ سر حسین را پیش او آورد گفت این طاعی است انطفاست کہ در حساب نبود ہادی گفت از او نہ
 سر حسین طلع نہاید داشت و او را بچ نداد و نہ مرغ الذہب للسمو و طغرے ابام المادی الحسین
 بن علی بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہم و ہو المقول بفتح و ذلک ملے ستہ
 ایال من مکہ یوم الترویہ و کان علی الجیش الذی حارب جماعۃ من بنی ہاشم منہم سلیمان بن ابی جعفر
 و محمد بن سلیمان بن علی و موسی بن علی و العباس بن محمد بن علی نے اربعہ آلات فارس فضل الحسین
 و اکثر من کان معہ و اقاموا ملائمتہ ابام لم یوار و اتے اکلتہم السباع و الطیر و کان معہ سلیمان بن عبد اللہ
 بن الحسن بن الحسن بن علی فارسی ہذا لیوم و ضربت رقبۃ کاتبہ کعبہ او قتل معہ عبد اللہ بن اسحاق بن زبیم
 بن الحسن بن الحسن بن علی و الاسر الحسن بن محمد بن عبد اللہ بن الحسن بن الحسن بن علی و ضرب عنقہ معہ و اخذہ
 بعد اللہ بن الحسن بن علی و الحسین بن علی الان نجس عند حیف بن یحیی بن خالد بن برمک و قتل بعد
 ذلک صخط المادے ملے موسی بن عیسے القتل الحسین بن علی بن الحسن بن الحسن و ترک المیر بر الیہ
 بحکم فیمہ بایرے و قبض اموال موسی و انظر الذین اتوا بالراس الاستبشا ربکی المادی ذبیرہم و قال
 ایتہم نے راس رجل من الرک و الذین نے راس رجل من عمرۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم الا ان
 اقل شہادکم عندی الا بیکم شیئا و نے الحسین بن علی صاحب فیہ اقول بعض شعرا و ذلک المعص
 اس آیات -

عمر و اسد و عقب و از پیشتر شریعہ و ساج است و بس رحمہ اللہ تعالیٰ۔

زید بن علی بن الحسن بن علی المرتضیٰ الملقب بید شیعہ رضی اللہ تعالیٰ عنہم کنیت او ابو الحسین است و ولادت او سنہ ثمانین من الحجرت و شہادتہ فی سنہ اثنین و عشرين و مائتہ بالکوفہ و تالیف مشہور است

و امام جلیل القدر است از ائمہ البیت از طبقہ اربعہ فی تقرب اعتقالاتی زید بن علی بن الحسین بن علی

بن ابی طالب علیہ السلام است ابو الحسین المدنی ثقتہ من الراعیۃ و ہوالذی فیہ سب الیہ الزیدیہ خرج فی

خلافت ہشام بن عبد الملک قتل بالکوفہ سنہ اثنین و عشرين و کان مولدہ سنہ ثمانین

و سنہ اخلاصتہ زید احد ائمہ اہل البیت و ابو محمد و عبد اللہ و عمر علی بن علی و حسین من ائمہ و ابان بن

عثمان و عبد الزہری و ذکر این ابی نایدہ قال این حران نے التفات راسی جماعة من الصحابة قتل فی

اوایل صفر سنہ اثنین و عشرين و مائتہ قال الیث و الیثیم بن عدس و الزہری بن بکار و قال خلیفہ

سنہ احدس و بقیہ مصلوبانے سنہ ست و لم تر لعودۃ سترامن اللہ تعالیٰ و

فی رؤفۃ الشہدائنا قب و فضایل او و حد حساب بگنہ داو بسنہ یکصد و بست و یک و کوفہ خروج

کرد و یوسف ثقفی بفرمان ہشام بن عبد الملک باوی بخاریہ نمود و راستہ کہ مملوک یوسف بود تیرے

برسیان دوا بروکسے زو و بدان نغم شید شد و او را برہنہ بردار کرد و بفرمان الہی ان شب

عناک بروی تینہ زند چنانچہ عورت او را بہار و دم پوشیدہ گشت و فی تاریخ الدول للذہبی فی ذکر

حوادث سنہ احدس و عشرين و مائتہ و فیہ قتل زید بن علی بن الحسین بن علی الماسی بالکوفہ فی الصفا

و کان قد خرج و با یو خلق فخر بہ نائب العراق یوسف ابن عمر ثقفی یوسف و بقیہ مصلوبانے

دنے مروج الذہب للسکون و فی ایام الشام استشد زید بن علی بن الحسین بن علی کرم اللہ وجہہ

فی سنہ احدی و عشرين و مائتہ و قیل فی سنہ اثنین و عشرين و مائتہ و قد کان زید بن علی

شاد و اخاہ اباجعفر بن علی بن الحسین بن علی فاشار علیہ بان لایرکن الی اہل الکوفہ و کانوا اہل

عذر و مکر و قال لہ بہا قتل جدک علی و بہا طعن عمک الحسن و بہا قتل ابوک الحسین و فیہا و فی اعمالہا

ستتنا اہل البیت انجرہ باکان عنہ من العلم نے مد قہ ملک بنی مروان و مائتہ مقبہ من الدولۃ

العباسیۃ فابے الامام عمر علیہ من المطالبۃ بالحق فقال لہ انی اخاف علیک یا اخی ان یموت

عزائم المصلوب بکنہ سنہ الکوفہ و ابو جعفر و علم انہا لایتقیان و قد کان زید و فی علی ہشام

بالرصانة فلما مثل بين يديه لم يزد عليه في مجلس فيه مجلس حيث انتهى به مجلسه وقال يا امير المؤمنين ليس احد من
عن نقوي المد ولا يصعدون نقوي المد فقال هشام اسكت لا ام لك انت الذي تنازعك نفسك
نفي الخلفاء وانت ابن امي المؤمنين ان لك جوابا ان يصحبت اجبتك به وان اجبت
اسكت عنه فقال ان جب قال ان الاممات لا يقعدن بالرجال من الغفلات وقد كانت ام سائل
امه لام سحاق صلى الله عليه وسلم فلم يمتد ذلك ان بعثه الى سوريا وجعل للعرب ابا فخرج من ملبية في البصرة
محمد صلى الله عليه واله وسلم يقول في هذا وانا ابن فاطمة وبن علي وقام وهو يقول -

سترده الخوف واررسي به	كذلك من كره حرا محبسا و
منخرق الكفين بشكوا بوجه	تكنه اطراف مرو حداد
تدكان في الموت لراحت	والموت حتم في رقاب العباد
ان يحدث المدد دولته	يترك انار بعد اكارا د

لفي عليها اسي الكوفة فخرج منها ومع القراء والاشراف فخر به يوسف بن عمر الصفي فلما كانت
الحرب انزاعهم اصحاب زيد وبنو بني جاعة ليرة فقام لهم اشرفا قال وهو يقول تمثله

راذل الحياة وغزالمات	وكلا اراء طعانا وبيلا
فان كان لا بد من واحد	فيسر الى الموت سيم حبيلا

وحال المسابين الفريقيين فراح زيد يمتننا بالبحر وقد اصاب به سهم في جهة فطلبوا من منخرج النصل
فاتي به بجام من بعض القرى فاستكنه امره فاستخرج النصل فأتى من ساعة قد فوه في
ساقية ملو وجعلوا على قبره الزرابي الخيش واجر الما على ذلك وحضر الحجام مواراة ففوت الموضع
فلما صبح مضى الى يوسف فتمنوا فدل على موضع قبره فاستقر يوسف وبعث براسه الى هشام
فكتب اليه هشام ان يصلي عيا فاصلي يوسف كذا فقي ذلك يقول بعض شعرا وبن امية فاجاب
ال ابي طالب وشيخهم من ابيات -

صلينا لكم زيدا على خير كلمة	ولم اسجد با على ابي فخرج الصليب
-----------------------------	---------------------------------

و بنی تحت خشیتہ عمو واکثم کتب هشام اے یوسف با تراتہ و ذرہ فی الریاح فی روفۃ یغنا
 و سنہ احدی و عشرین و امیۃ زید بن علی رضی اللہ عنہم را بہ بیعت خویش دعوت کردہ مخالفت
 هشام اظہار کرد و در بعضی از روایات چنین گفته اند کہ سبب مخالفت زید ان بود کہ او دواؤ دین علی
 بن عبد المذنب بن عباس و محمد بن عمر بن علی المرتضیٰ بیدن خالد بن عبد المذنب سے رقتہ و ایشا را
 جو انکرا مندر وصلت و لپسند و او چون خالد از امارت عراق عزل شد یوسف بن عمر بجای او
 نشست و ہشام نوشت کہ خالد از زید ضیاعی خریدہ ہزار و ہجہم ذرہ تسلیم نمودہ ضیاع زید با و گذرا
 است و ہشام زید را با او و محمد ہشام طلبیدہ ازین صورت استفسار نمود و زید و فقیہاش سوگند
 یاد کردند کہ بغیر از جایزہ کہ از خالد گرفتہ اند هیچ صورت دیگر واقع نشدہ و ہشام ایشا را درین سوگند تصدیق
 نمودہ اگفت بعراق پیش یوسف باید رفت و بحضور یوسف و خالد درین قضیہ بین باید گفت و ایشا
 بکہ است بجانب عراق رقتہ چیزے بزیارت نشد و چون رخصت انہرا ت یافت بقاوسیہ سیند
 مراسلات کو میان زید رسید کہ بکوفہ مساودت نماید از نام خلافت و رقبہ کفایت او تہند و یازم
 کوفہ شد ہر چند یاران نصیحت کردند میفہمیتا و درواستہ انکہ چون یوسف بن عمر خالد بن عبد المذنب
 بن عباس و پیشتر زید را گرفتہ مطالبہ بنو دینہ بن خالد دعوی کرد کہ پیش زید بن علی دواؤ دین علی
 بن عبد المذنب بن عباس و غیرہ از قریش و بعضی چند دارم ہشام نیغہ دانستہ ایشا را طلبیدہ و ایشا
 اسنکشاف نمودہ انجماعت منکر شدند ہشام ایشا را گفت پیش یوسف باید رفت تا تحقیق
 پرواز و انظار لغتند کہ یوسف بر اناظم خواہد کرد ہشام بوسعت پیام داد کہ فلان و فلان را پیش
 تو فرستادم باید کہ ایشا را با زید بن خالد مواجدہ کنی اگر اقرار کنند مقرران تو من فرست و اگر انکار
 نمایند از زید محبت و بنیہ خواہد و بر تقدیر یکہ زید از اقامت بنیہ عاجز آید ایشا را سوگند و و چون نسیم
 یاد کنند دست از ایشا باز و را انجماعت بالفور ت بعراق پیش یوسف رقتہ و یوسف زید
 بن خالد را از زندان بیرون آوردہ با ایشا مواجدہ کرد و زید در مجلس گفت کہ میان من و ابیاطلیقہ
 پنج سالہ نیست و ناباردا فح و شکبہ و تغذیب این نوع بخنان لقمہ و یوسف در خشم رقتہ گفت
 بر من و امیر ہشام استنہا میکنی و فرمود تا زید را بزندان بردہ چندان عفو بت کردند کہ ہاگ شد
 و دوبارہ اسرا ت عرب نیکوے و احسان کردہ و ران امر زید بن علی را بر ہم ترجیح و تفصیل نمود و

زید و داود و محمد بن عمر بن علی المرتضی در کوفه متوقف شده باقی اصحاب بمدینه رفتند و کوفیان از آغاز
تخته کردند و زید بن علی بانکه میراث است که با او جدا او و چو نوع معامله در میان آمد بقول اهل عذر و
مگر فرقیه گشته بمید بساط دعوت قیام نموده و کوفیان بخدمت او آمدند و شد آغاز کردند و گفتند خلا
بارت داشت و استحقاق تو میرسد تو وقت را بجال نیاید و او که ماهم و در مقام اطاعتیم و زید بدعوت مشول
شده و بقول اکثر مومنین چهل هزار کس باو بیعت کردند و این قضیه بسبع یوسف که دایه کوفه بود
رسیده و پیغام داد که تو را زین شهر میاید رفت و زید در وقت تنهک بهانه چند شده یوسف
در باب رفتن او اصرار نمود و زید بقا و سیر رفته طایفه از معارف کوفه از عقبش رفتند و باو ملحق شده
گفتند که ما چهل هزار نفریم که در رکاب تو جان باختیم و پس داریم و از آنکه مردم شام که درین
ولایت اند میترسند که با ما بیعت نکنند

کسی که بهر تو جان باختن میترسند	چونم ز تخمه داندیش از عس و دارو
---------------------------------	---------------------------------

اکنون بمش آنکه بدست قوی دایمی فتح و راحت نمائی تا از ایشان انتقام کشیم و هر چند زید میگفت
که من میترسم که بعد خویش دفن نکنند و مرا با عدا سپارید ایشان پیمان خود را بایمان مغلطه مگردانند
و او که بن علی بن عباس بن عبدالمطلب گفت که یا ابن عم یکتا اهل کوفه مغرور نشو و بر عهد ایشان عمل
مناس که این جماعت از او جدا و از مردم آنکه بعلی مرتضی یو فایمیا کردند و بعد از بیعت رو از او دشمن
حسن و تیغ بر روی حسین کشیدند و کوفیان گفتند که داود بر تو صد میبرد و گمان دارد که اهل بیت
او به خلافت اهل حق و ادله اند و امثال این کلمات بسیار گفتند تا زید همراه ایشان بکوفه بازگشت و
داود بمدینه رفت و چون زید بشهر درآمد مسلم بن کعبیل باو گفت که تو را بچند سوگند میدهم که چند کس
با تو بیعت کرده اند گفت چهل هزار کس گفت با چه تو چند هزار کس بیعت کرده بودی گفت هشتاد هزار
کس مسلم گفت که چند کس از ایشان عهد بپایان برودند زید گفت که سیصد کس مسلم گفت پس با خود
که چه تو فاضله بودی و تا بانی فرمود که او افضل بود از من مسلم گفت انقرن بهتر بود یا ابن قرن گفت
انقرن مسلم گفت بعد از آنکه مردم انقرن با جد تو دفن کردند و تو ازینها چو طبع داری اکنون مرا
فرما تا زین دیار بیرون روم تا اسب تو را نه بنیم زید او را رخصت داده او بیام رفت
و درین اثنا عبداللہ بن حسن شهنیزه مکتوبی بنیست امیر زید فرستاد چون اراده از سیل شهادت

او متعلق شدہ بود و بیخ فایده بران مرتب نگشت و زید و کوفہ دعوت مردم مشغول میبود و هر چند
 گاه بپایان قبیلہ میرفت تا باطل مردم سنہ ثانی و عشرین و ماہ ذی قعدہ نو و درین سال زید مردم
 خود را گفت کہ با ستعد و خروج اشتغال نمایند و بعد خویش را فکند و درین اثنا سلیمان بن اسلم
 باہلی از کوفہ پیش یوسف بن عمر کہ در ولایت جزیرہ رفتہ بود رفتہ و از حال زید و اتفاق اہل
 کوفہ آگاہی داد و یوسف زنت بر وضع او مقصود داشتہ بکوفہ آمد و جمعی از سر ہنگام را فرمود تا در
 در جستوجو دے مشغول بودند و در خلل این احوال طایفہ از مہارت کوفہ کہ بازید جمعیت کردہ بودند
 پیش انجمن رفتہ گفتند چہک المہد و در شان ابو بکر و عمر میگوئی فرمود کہ من در بارہ اند و کس خبر
 نیکوئی چیزے نیکویم و بعضی از قوم ما پیش ازین گفتند کہ ما نہ را تر بودیم بخلاف از ایشان
 و اند و خلیفہ چون مقصد سے این امر شد کہ کتاب خدا و سنت رسول او صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم
 عمل نمودہ بر یکس ظلم نکردند شدہ گفتند کہ بنی امیہ میگویند کہ با کتاب خدا و سنت رسول علی
 میکنم و بر این تقدیر ایشان نیز بر شما ظلم نکردہ باشند زید گفت بنی امیہ نیستہ ابو بکر و عمر نرا ندید
 ای قوم ہم بر ما ہم بر شما ہم بنفس خود ظلم میکنند و ما شما را بقران حمید و سنت رسول ذی عرش حمید
 دعوت ینمایم کہ سنن او را احیا نمودہ بدینما را بر اندازیم اگر اجابت نمایند از اہل سعادت باشند
 و الا فلست علیکم بکلی و انجاعت بعیت زید را شکستہ گفتند کہ امام ما جعفر صادق است نہ تو
 زید را ایشان خطاب کرد کہ با قوم مقتدوئے بنابرین سخن از ہم انقضی بر شدہ اطلاق یافت و زید
 با اصحاب معزز فرمود کہ در شب اول صفر سنہ ثانی و عشرین و ماہ جہ خروج کنید و این سخن سمعہ بن
 بن عمر گشتہ حکم بن الصلت را کہ شتمہ شہر بود فرمود کہ مردم را بسجہ اعظم او رودہ محافظت نماید تا بایزید
 ملحق نشوند و حکم بموجب فرمودہ علمنودہ دیگران زید را طلب نمودند و زید و شب مذکور از سر
 حویر بن اسحاق بن زید بن حارثہ الانصاری باہمی بیرون آمدہ اٹھا فروختند و بشمار خویش
 زبان کشوند کہ با منصور است و بسیار سے از بقیان در سبجہ بخوس بودند و چون روز شد بقولے
 پانصد کس و بروایتے دو سبت و ہر وہ کس حاضر بودند زید را نیغے ملول گشتہ گفت سبحان اللہ
 من ویر و چندین ہزار کس شمر دم ہائے مردم کجا رفتند گفتند یا این رسول اللہ یوسف ایشانرا
 بسجہ بردہ طریق اندو شدہ را مسدود کردہ است فرمود لا حول ولا قوۃ الا باللہ پیدا است کہ

از ان جمیع کثیره مقدار مردم در سج باشند و یوسف و نظاهر کوفه بر سر تل ایستاده فوج فوج سپاه را از عقید کید گیر
 میفرستاد و باز بنی قریظ را گفتند و هر دو لشکر با هم اوخته زمانه محتمل کارزار کردند و صاحب راست یوسف بر
 زید حمله کرده خواست که شمشیر بر او زند اما نصر بن خزیمه پیشدستی کرده بیک ضربت او را از پای
 و آورد و زید بدشت صیادان آمده انجا لشکر تمام سلاح وید و حمل بر ایشان برده و جمیع را بقتل رسانید
 و دیگران منفرم شدند و از دشت صیادان بکناسه رفته گروته بانوه و انمو ضعیف یافتند و سربارک
 خود برهنه کرد و بیک حمله سنگ تفرقه در میان انجماعت انداخت و یوسف همچنان بر سر تل ایستاده بود
 و کیلیک سربازان را بحرب زید میفرستاد و زید ایشانرا بنی میت کرده نعره میزد که اے مردم کوفه بوعده وفا
 کنید که وقت مدد است و بعضی از ان بیوفایان او را را شنیده از جاسه خود حرکت نکردند
 و یوسف وعده کرد که هر که سری نزد من آورد هزار درهم بوی بخشم و شامیان بقتل خزیمه ترگشته
 اصحاب زید را گشته و اسیر کرده پیش یوسف میبردند و یاران زید کمتر شده نصر بن خزیمه گفت که مردم کوفه
 با من همان معامله پیش آوردند که با جدم علی بن ابی طالب پیش برده بودند نصر گفت جعلت فداک یا
 ابن رسول الله من باری تاجان دارم شمشیر منم اکنون جدم باید که تو را بدر سج حاکم رسیم و یاران خود را
 بنصرت خویش خوانیم چه پیشانی کرد اصحاب بیعت که در ان موضع اند بجا و نت مایه رون ایند و زید نفس
 نفیس حمله کرده بدر سج آمد و جمیع از شامیان را که در ان محل ایستاده بودند رانده او را و او کمانی اهل
 کوفه از دل بغر و از درویشی تو بگره و از پیرای بیطرفی صواب گرامید جمیع از ان گروه قصد کردند که در
 مسجد را شکستند بیرون ایند و مر و از مخالفان بر بام مسجد و دیده بلند و تیر ایشانرا مانع آمدند و بر در
 مسجد هم بصوبت و شدت انجا میدادند و سوار یاران زید نصر بن خزیمه و مومنین اسحاق بن حارثه
 و زیاد بن عبد الرحمن با شصت و هفت تن دیگر گشته شدند و سر اسه ایشانرا از بدن جدا کرد و پیش
 یوسف بردند و سائر اصحاب او خسته و مجروح گشته و زید پای ثبات افشرد و همچنان جنگ میکرد
 انرا لامر مخالفان تیر باران کرده از ان سهام سیم پیشانی همایونش رسید و هزار سپ
 بیفتاد و او را از سر که برداشته بخانه یک از شیخ بر دند جراسه آوردند که تیر از پیشانی سوار کش
 بیرون کشیده معالجه نمایند و او کیلان قضا کار خود کرده بودند علاج مفید نیفتاد و در عمر که قبری کند جسد
 همایونش را دفن کردند و یوسف هر چند جسد که از مدفن او نشان یابد میسوزند تا عاقبت یکایک خاک بکند

اور ایک ششمن تهدید کرد و انعام آنوقت جان بوضع و فن اور ایشان داد و یوسف جیش اش را از گور بیرون
 آورد و سر او را ز بدن جدا نمود و پیش هشام فرستاد و جسدش را در کناسه بر و ار کرد و دانتی مولف نکیتا
 در بعضی تواریخ دیده و اینوقت نام آن کتاب بخاطر نیاید که زید ششید و قتی با پدر خود مشورت نموده که
 خروج کنیم یا نه آنجناب فرمود که قتی هم که کشته شوی انتی در هوا حق محرقه آورد و که خلاصه ان اینست که
 زید بن علی بن حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہم امامی جلیل بود از طبقه سیوم از تابعین از ائمه الهیبت نبوی
 امامت کرد و چهره کس از اہل کوفہ باو بیعت نمودند و ہوا خواہان او را ہر چند نفیحت نمودند و مفید نیفتاد
 و شیعہ بسبب بدشتی اوبا ابو بکر و عمر خانیچہ بالا گذشت گفتند کہ امام ماجعفر صادق است نہ تو تو تاز
 ابو بکر و عمر تہر انکسے تر از نصرت نہ ہم زید گفت اویسوا فاقتم الرافضہ و از ان ذرا ایشان را نفی خوانند و بعد از ان
 جمعے دیگر کہ باو بیعت کردہ بودند ایشان نیز از خدمت تقاعد نمودند و باو بغیر از و دیت و بیت کس
 بچکس نام نہ یوسف بن عمر بالشکرے در مقابل او آمد بعد از ان بطوریکہ نہ کور شد آنجناب شہادت
 یافت و در زمین نہ روان ویرا دفن کرد و او اب بران قبر جاری ساختند کہ علامت قبر نایل شود و انگاہ
 یوسف ازین صحنہ خبر یافتہ اربعہ را ویرا آوردہ و سرش نزد هشام فرستاد و جسدش را در سنہ احدی او
 اشین و عشرين و مائتہ بردارند و بچنین مدتے مدید او بخیمتہ بود تا زانیکہ ہشام بن عبد الملک بمرد و وید
 بن زید بن عبد الملک بجایے او نشستہ جیش اش و فن کرد و بعضے گفتے کہ وید بجمال خود نوشت
 کہ اعمد اسے عمل اہل العراق فخرتہم انصفی الیم نسا قصد کن و بر و بجانب کوفہ سال اہل کوفہ و بسوزان انرا
 ویرا گذر ساز و را در ویرا پراگندہ ساختنی انگاہ آن عامل مہین عمل کرد و نقل ست کہ در زمانے کہ زید را
 رضی اللہ عنہ او بخیمتہ بودند رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مادر خواب دیدہ بودند کہ بران ساق نخلے
 کہ ویرا او بخیمتہ اند کہ زیدہ بود و یام دم میگفت کہ ان یفعلون بولدی یعنی بچہمین میکنند بفرزند من و بچہ از
 روات روایت کردہ اند کہ زید را بر ہنہ ساختہ او بخیمتہ بودند و در ہمان روز غلبوت بر عورت دی پردہ نمیداد
 تا نظر مردم بہ ان نیفتد و در تبرج تبارخ طبرے آمدہ کہ موسے بن حبیب چنین گوید کہ زید نے از خیابان حدیث
 کرد کہ ان شب خواب دیدم کہ پیش کشتن زید بن علی بس روز کہ گروہے از آسمان فرود آمدند بالباسا
 نیکو دگر دگر زید ایستادند و دستا بر روی میزدند و میگفتند ویکے زن از ایشان جامہ سبز
 پوشیدہ بود و گفت اسے زید ترا بکشتند و ترا بردار کردند و لاجرم شفاعت حدیث صلی اللہ علیہ وسلم

نیانند و این زن که گفت شفاعت جدت نیابند از یکے پرسیدم کہ ان زن کیست کہ جامہ سبز پوشیدہ
 است گفت فاطمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا بنت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و فیہ ایضا چون خبر شستن زید بن
 علیہ جعفر بن محمد صادق رضی اللہ عنہما رسید بگریست و گفت قال اللہ تعالیٰ جلال صدقہ اما عابد و اللہ
 علیہ نسیم من تفضی بنجد و نسیم من تظفر و ما بدوا بجمہ ملا از مردمان گروہی اندک وفا کنند بدینچہ با خدای عزوجل
 پیمان کنند بنیہ صاحب صواعق تھہر سوختن نعش زید را تضعیف نمودہ و حال انکہ ابن ثیرہ جز سے
 و تباہی کامل و مسعودی در موج الذہب آوردہ و البہارت للبخزے فلما بلغ الولید صل کی کتب
 اسے یوسف بن عمر خذ جمیل ال العزاق فانزل من جذعہ شیئہ زہدا و اخرجہ بالماثم السفہ بالیم نسفا
 فامر یوسف بفاحرق ثم رصده و حملہ فی سفینۃ ثم ذراہ فی الفرات اتی و نے الکمال للجزیری طایفۃ انت
 جعفر بن محمد الصادق قبل جرح زید فاخبرہ ببیتہ زید فقال یا یحیوہ نہو و اللہ انقلنا و سید تا پوشیدہ
 نماز کہ قصہ زید شہید رضی اللہ عنہ انچہ و کامل ابن ایفر نوشتہ گویا ترجمہ ان در روضۃ الصفا آوردہ
 چنانچہ بالا گذشت بخوف تطویل لا طایل ترک عبارت الکمال نمودہ شد و نے کشف القمۃ فی معرفۃ
 الایر عیسیٰ علیہ السلام کان زید بن علی بن الحسین عین اخوتہ بعد ابے جعفر علیہ السلام و افضلہم و کان عابد و
 قیما سخیا تجارنا فظہر بالسیف یا مہ المعروف و نبی عن المنکر و یطلب شہادت الحسین ع و عن ابے
 الہار و یأوی الہمذ قال قدمت الدنیرہ فجلعت کلما سلت عن زید بن علی قبل لے ذاک حلیف القرآن
 و روی ہشام قال سالت خالد بن صفوان عن زید بن علی و کان یجد ثمانۃ فقلت لہ لقیۃ فقال
 بالرضا فقلت ائی رجل کان فقال کان ما علمت یکے من خشیتہ اللہ حتی تخلط و موعہ بخالطہ و معتقدہ
 کثیر من الشیعۃ فیہ الاماتہ و کان سبب اعتقادہم ذلک فیہ خروجہ بالسیف یدعو اسے الرضا من
 ال محمد فظہر بزیبذک نفسہ و لم یکن یرید باہر نعرۃ باستحقاق انیہ الامامۃ من قبلہ و وصیتہ عند
 وفاتہ اسے ابے عبد اللہ و فیہ ایضا و ما قبل زید بلغ ذلک اسے ابے عبد اللہ الصادق کل مبلغ و
 حزن لہ حزنا عظیما حتی بان علیہ و فرق من مال فی عیال من اصیب مومن اصحاب الف و دینار و روی
 ذلک ابو خالد الاسطی قال سلم لے ابو عبد اللہ علیہ السلام الف و دینار و امر نے ان تقسمانی عیال من سبب
 مع زید فاصاب عیال عبد اللہ بن الزبیر فی فیصل الزمان منہا ربعۃ و ثانیہ و کان مقبل یوم الاثنين
 لیلۃین قلنا من صفر سنۃ عشرین دما تہ و کان سنۃ یوم قبل ثلثین وربعین سنۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔

یحییٰ بن زید بن علی بن الحسین بن ابی المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم درے بود عالم و عاقل و
 باو سع و تقویٰ و شجاعت و شہادت و صفات حمیدہ موصوف و سمات پسندیدہ معروف بحدیث و جاتی
 ویرا اطاعت نمودہ بخداقت قبول نمودند بالاخر در جہتیہ شہادت کہ میراث ابای کریم او بود رسید
 مادرش رطلہ بنت ابیہ ہاشم عبدالمہد بن محمد بن الحنفیہ شہادت او سنہ خمس و عشرين او سنہ ست
 و عشرين و دایمہ الاول ارج نے مرج الذہب المسکونہ طہری ایام الولید بن یزید یحییٰ بن زید بن علی بن الحسین
 بن علی بن ابی طالب علیہم السلام بالجوزجان من بلاد خراسان منکرا للظلم و اعظم الناس من الجور فمیر الولید
 نصر بن سیار و سلم بن خزاعہ المازنی قتل یحییٰ فی المورکہ بقرتہ یقال لہما رعونہ و دفن ہناک و قبرہ مشہور
 مرور ابے ہذہ الغایتہ لہی و قایع کثیرہ و قتل فی المورکہ بسبب اصابتہ فی صدقہ فولی اصحابہ غنہ یومئذ و اجرتہ
 اسے قتل اسے الولید و صلب سبہ بالجوزجان فلم یزل مصلوباً لے ان ترح ابو مسلم صاحب عوۃ
 الدولۃ العباسیہ قتل ابو مسلم سلم بن خزاعہ و انزل جنتہ یحییٰ فی مصلی علیہا و دفنت ہناک و انظر اہل
 خراسان النیاحتہ علی یحییٰ بن زید سبعتہ ایام فی سائر اعمالہا فی حال تنہم علی انفسہم من سلطان نبی ابیہم
 یولد فی ملک السنہ ہجر اسان مولود الادب یحییٰ ادبید و لما دخل اہل خراسان البخرن علیہ
 و کان ظہور یحییٰ فی اخر سنہ خمس و عشرين و قیل اول سنہ ست و عشرين و دایمہ و قد ابتدأ علیہ
 اخبارہ و ما کان من حرویی فی کتاب الاوسط و فی غیرہ ما سلف من کتبنا فان غنہ ذکا عن اعادۃ کان
 یحییٰ یوم قتل کثیر من المشور الخنثا۔

نہین النفوس و ہول النفو	سن یوم الکربیتہ اوفی لہا
<p>و فی الکامل لابن اثیر الجزری نے وقایع سنہ خمس و عشرين و دایمہ ہذہ السنہ قتل یحییٰ بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بخراسان و سبب قتلہ سار بعد قتل امیالی خراسان کا سبق ذکرہ فانتے لہج فاقام بہا عند الخرش بن عمر بن داؤد حتی ملک ہشام دولی الولید بن یزید کتب یوسف بن عمر اسے نصر سبیر یحییٰ بن زید و بمنزل عند الخرش و قال لاخذہ اشد الاخذ فاخذ نصر الخرش فطالبہ یحییٰ فقال لا طم لے بہ فامر بجلد ستمائتہ سوط فقال الخرش والدہ لو ان تحت قدمی ما زعمتا غنہ فلما اسے ذکب الخرش بن الخرش قال لاقتل ابے انا اولک علی یحییٰ قتل علیہ فاخذہ نصر و کتب لہ الولید بخبرہ ککتب الولید یا مردہ ان یومئذ و یحییٰ سبیلہ و سبیل اصحابہ فاطلقہ نصر و امرہ ان لہی بالولید و امرہ</p>	

بالفی در ہم نسا راے نمرس فاقام بها فکتب نمراسے عبدالمدن بن نسیس بن عبادیا مروان سیرو عنما
 نسا حتی انتی اے سیتی و خافت ان یقال یوسف بن نمر فاعاد اے نیشاپور و بہا عمر بن زید و کان
 مع یحییٰ سیون رجلا فراسے کی تجار افافخو ہوا و صحابہ و دواہم و قالوا علینا انما نهم فکتب عمر بن زید اے
 نصیر بنہ فکتب نصر بامرہ بجا ربہ فقتلہ عمرو ہونی عشرۃ الاف و یحییٰ بن سبعین بجلالہ نمرس کی و قتل عمر و
 و داب کثیرۃ و سارحتی مرہرا فلم یوصل من بہا و سار عنما و سیر نصر بن سیار سالم بن اعز نے طلب
 فخلعہ بالجوز بان فقتلہ قتالا شدیداً ففری یحییٰ بسم فاصاب جبہ راہ من غنفرۃ یقال لہ یسے فقتل اصحاب
 یحییٰ عن اخرهم و اخذوا راس یحییٰ و سلبوہ فیہ صلب بالجوز بان فلم یزل یصلو باجمعی ظہر ابو مسلم بن سار
 و استولے علی خراسان فانزلہ و وصلہ علیہ و وفتہ و امر بالینا قتہ علیہ نے خراسان و اخذ ابو مسلم
 دیوان بنی امیہ و دعوت مند اسما و من حضرت یحییٰ بن کان جبا قتل و من کان متینا خلفہ نے ہلاک ہو گئے
 و یحییٰ ریلہ بنت ابی ہاشم عبدالمدن بن محمد بن الحنفیہ و در ترجمہ تاریخ طبری اور وہ کہ یحییٰ بن زید ان کو زنگی گنیت
 باگروہے ارشید و بعدین رفت و انروز کاردار سے بود از دست یوسف بن عمر کہ نامش بنجر سے
 بود و نامہ یوسف بن عمر بنجر ہی ام کہ یحییٰ را طلب کن و نزدیک کن فرست کہ او بدین است و بنجر ہی
 او را طلب کرد و بیاقتش و وہ ہزار و رم و ادش و امر را گفت از بنجا برو و بجاسے دیگر شوہر جا کہ خواہی
 یوسف بن عمر فرمودہ است کہ ترا طلب کنیم پس یحییٰ از مدین بر رفت و از بنجا نفوٹش شد و نزدیک
 مروے فرود آمد کہ نامش زبا و بن القشیر سے بود پس از بنجا بر رفت و بنجر شد و از بنجا برو شد
 و نصر بن سیار انروز از بنجا بود و در سرے ابو نصر فرود آمد و سے چند از بنجا بود و نامہ یوسف بن عمر رسید کہ یحییٰ
 بنجر اسان آمد او را طلب کن نصر بن سیار اورانی جست و بنجر ہی رسیدہ ان خویش را گفت بنجر ہی
 و ہر گز پیش از گرفتن ہمہ پر گزند و نصر بن سیار را گفت کہ یحییٰ مرے ابو حفص است نصر مروے بنجر ہی
 از باران خویش کہ نامش عصیمہ بن عبدالاسد بود و او را بفرمودہ بنجر ہی ابو حفص و یحییٰ را طلب کن عصیمہ
 بر نشست با سوار سے چند بیاد و گرداگرد سے ابو حفص را بگفتند و بسیار کس اندران مرای
 بودند بفرمودہ تا لیک ایرون سے اور نہ و رہے ایشانان را سے مگر بیتہ تا یحییٰ بن زید رضی اللہ
 عنہما را دیدند و بشاقتند لباس لہشینہ پوشیدہ و کلاہ سے بر سر نہادہ و بالاسنہ بردوش گرفتہ عصیمہ
 تا زیانہ بران بالان زد و گفت اسے خداوند بالان انون شہر بیرون شو پیش از انکہ بکیر نہت یحییٰ

ہم اگاہ شد و بیرون رفت و روی بگرگان نہاد چون خواست کہ بشہر اندر شود و روئے از گرگان گفت
 نہ تو یحییٰ ابن زید کے گفت اسے یحییٰ بن زید گفت کہ مرا جگہ نہ دانتے گفت اکنون نامہ در سید بصفت
 و نصرت تو یحییٰ باز گشت و پہنچ شد و نزدیک مروے ارشامیان کہ نامش یوسف بن مسلمہ بود و او پہنچ از روز
 مروے بود کہ نامش عقیل بن مفضل اللہیے بود خبر یافت کہ یحییٰ بشہر است و مردمان را گرداوردہ بکشت خانہ
 ہاراجین گرفتند و مردم را تباریانہ میزدند و طلب سخت میکردند و زمانائی بیامد و پدر خود را دید کہ تباریانہ
 ہی زدن عقیل گفت اسے امیر پدر مرا کش کہ تزار ہنہوے کچھ اندر مرا کے کہ یوسف بن مسلمہ است
 عقیل کس فرستاد و یحییٰ را بیاورد و زندہ بند کردند و او را بزنڈان کردند و نامہ فرستاد و یوسف بن عمرو
 او را اگاہ کرد و یوسف نامہ ہشام فرستاد و ہشام بخان میرک بود چون روز سے چند برین برآمد ہشام پڑ
 چون خلافت پولید رسید بفرین سیار نوشت کہ دست از یحییٰ بن زید بردار و او را بنواز و خلعت
 دہ پس فرین سیاری یحییٰ بن زید رضی اللہ عنہما را خلعت نیکو داد و وہ ہزار درم صلت داد و ش و گفت امیر
 فرمودہ کہ بعراق روے و در اینجا بنشینے تا اگاہ کہ فرمان آید یحییٰ گفت سپاہدارم و از مرد و برقت نیشا
 رسید بر یک فرسنگے شہر فرود آمد و اگاہے بفرین نہارہ رسید بایران را گفت یحییٰ از زندان گر نیخند
 معلوم نیست کہ کارش بچہ رسید یا بید تا بحرب او رویم بادہ ہزار مرد روے بوی نہاد یحییٰ رضی اللہ
 چون ان بید بر جست دزرہ در پوشید و بایران را گفت مردانہ باشید و خود در پیش با استاد و گفت
 بحرب آمدہ آید و اللہ من نہ بحرب شما آمدہ ام و مرا را دہیزد تا بروم و ہج تخن با و نگفتند و ترے
 بیند اختند بایران یحییٰ گفتند تو حال خود را بایشان بگوی تا ترا معذور دارند یحییٰ سوگند بایشان
 داد و گفت از خدا سے غوہل تبر سید و باز گردید کہ بدستور فرین سیار بیرون آمدہ ایم بفرمان ولید
 بن یزید دست از من بازداشت و اگر با و زندارید نامہ نویسد بفر سیار و از او پرسید و من بخا
 با شما باشم تا جواب شما با آید ایشان این حدیث را شنیدند و بر بارانش حملہ بردند و حرب درین
 ساعتے حرب کردند و ابو الفضل برادرش حملہ برد بفرین نہارہ و او را بیک ضربت بکشد و ہنر
 بر لشکر افتاد و بشہر اندر آمدند و یحییٰ روی بایران خویش کرد و گفت ما غم داریم کہ بعراق شویم
 اگر میریم اگر نریم و لختے ہایاران باز گشت و این خبر بفر سیار رسید سخت تافتہ شد و گفت این
 گناہ ولید است و من دانستم کہ یحییٰ چہ کند و من خواستم کہ او را از زندان بیرون نکنم پس فرین

سیاراهنگامی کرد و بر مقدمه مسلم بن الاخضر المازنی را با سه هزار مرد روان کرد و خود از پس برفت تا پشت
 هزار مرد و یکی را یافتند بگورگان و منقصه مرد با و گرد آمده بودند و هر دو با یکدیگر فرار رسیدند و حرب با ندر
 پیوست و یحیی بن زید رضی الله عنهما میگفت انان بن علی و فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و رضی الله عنهما و حرب میگردانماز پیشین و رسید و گفت مانماز میبینم و شما نیز نماز کنید اگر اهل نمازید مسلم
 بن الاخضر گفت راست میگوشد بیا میدانماز کنیم پس یحیی بن زید با برادران بجایگشته شدند و وضو خوان
 و نماز بگذاردند پس بیرون آمدند و وصف برکشیدند و یحیی حمله برد و یاران و خلقه بسیار یکبشتند و تیر انداز
 روسه بد و نمادند و او بسیار جراحت رسید و کشته شدند و نچاه تن با یحیی بماند یحیی روی ایشان
 کرد و گفت اے یاران شما را بخل کردم از بیعت هر که خواهد با من با یسید و هر که خواهد با بگرد و دوزخ بنیاد
 مردمان شود که من اینجار شکار سے نیابم ایشان گفتند ملائین رسول الله ما از تو بد فتنویم تا انگاه که یک
 از مازنده ماند یحیی گفت چرا که الله خیر ا پس حمله کردند و یارانش همه کشته شدند و او تنها بماند و زیر انداز
 از هر سو می آمدند تا از اسپ اندر افتاد و مسلم بن الاخضر بیامد و بر سر یحیی ایستاد تا ان سگان
 میر یحیی رضی الله عنه بر دیدند و بنهر سیار فرستادند و بنهر نزدیک ولید فرستاد و تن یحیی و ابو الفضل
 بر او شش را بگورگان برادر کردند و همچنان می بود تا ابو مسلم صاحب زمان بیرون آمد و ایشان را از
 دار فرو داد و دو کفن کرد و بجاک سپرد و ولید نامه نوشت که ایشان را از دار فرو گیر و بنقطه اندر گیر و اوش
 بزن انما الله و انما الیه راجعون و بروفته الشهدا اورد که از یحیی عقب نمانده احوال اولاد سبطین مصطفی
 تا اینجا موتوف داشته باحوال دیگر فرزندان امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنهما بر دازم بعد از آنکه از ان
 عنان قلب را با من محبوب منعطف خواهد شد انشاء الله تعالی چرا که دیگر علوبان نسبت نمی فاطمه کتر اند پس
 مناسب چنان نموده که احوال ایشان اول بیان نموده شود و الله اعلم بالصواب

فضل ابن امیر المومنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنهما باید دانست که فضل نامی دیگر دارد که
 معلوم نشد چرا که کتب نوایح آنجا نبوت پیش نظر است و تفصیل اسامی اولاد امیر المومنین نام فضل
 یافته نمیشود مگر در قصه مقتل امام حسین علیه السلام در ضمن نام با سه برادران مقتولش یافته میشود
 پس معلوم شد که او نامی دیگر دارد و اینجا تصریح بدان نکرده اند همانا نام او جعفر الله باشد چرا که در کشف الخد
 سے ارجحید الله ابن علی مرتضی در کربلا شهید شد مگر در قصه که با نام او یافته نمیشود بلکه فضل ابن علی

مذکور است پس معلوم میشود کہ شاید عبید اللہ لقب فضل باشد برین تقدیر مادرش لیلی بنت مسعود الدارمیه باشد و اللہ اعلم بالجمله اول کسی کہ در کربلا از پسران امیر المومنین علی مرتضیٰ شہید شد و ابو و کذا نے روضۃ الاحباب در وفاتہ الشہدا -

محمد اصغر ابن امیر المومنین علی مرتضیٰ کنیت او ابو بکر است مادرش لیلی بنت مسعود الدارمیه است بعلم و تقوات و شجاعت موصوف و معروف بود ہمراہ برادر بزرگوار خود حسین علیہ السلام بکربلا رفت و شہید شد در کربلا چون اندر او خود اجازات حرب درخواست انجذاب اولاد او را مانع ادرا بوی کہ گفت ای برادر مدتی است کہ میخواستم تحت لایق خدمت تو پیش آرم مگر نیت استم کہ چه تحت لایق تو باشد امروز سے بنیم کہ ہج تحت لایق تراز جان نیست میخواہم کہ مشارقت سارم پس باجازات انجذاب بخار بعدا شد و محاربت عظیم نموده و بسیار سے از مخالفان از پای دراورد و بہت ویکہم خوردہ بود و عاقبت شہید نیزہ قدم موصلے یازجر بن برنخنے یا برنختم تیر عبید اللہ بن عقبہ عنوی از پنجان رخت بر بہت کذا نے روضۃ الاحباب -

عمر بن امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم مادرش ام حبیبہ بنت ربیعہ بودہ و مذکور بود عالم باورع و تقوات اختلاعات است و انکہ در کربلا شہید شد یا نہ صاحب روضۃ الاحباب یگوید کہ صحیح است کہ در کربلا شہید شد ہمراہ برادر خود و قتل خلاصہ الاما فی صفی الدین عمر بن علی بن ابی طالب اکبر

عن ابیہ و عنہ نبوہ مجربہ اللہ و علی و ثقہ الجملہ قتل بالعراق مع مصعب سنۃ سبع و ستین یا ثمانین

عبید اللہ بن محمد بن عمر بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم فی التقرب مقبول بن السک

مات فی خلافتہ المنصور فی خلافتہ بقیہ و افن عن ابیہ و خالہ ابی جعفر الباق و عنہ المبارک و ابو ہاشمہ

حامد و ثقہ ابن جناب قال ابن سعد کوفی فی خلافتہ المنصور رحمہ اللہ تعالیٰ و من میزان الزہد بن عبد اللہ

بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب ابو عیسیٰ العادی المدنی عن ابیہ و عنہ ابو السامہ و ابن ابی ندیک

قال ابن المدینی ہو وسط و قال غیرہ صالح الحدیث قال سعد بلقب و افن -

عبید اللہ بن محمد بن عمر بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ عنہم فی التقرب مقبول من انما مست

و من خلاصہ روی عن ابیہ و خالہ محمد بن علی بن حسین و عنہ ابن خالد حسین بن علی و ابن المبارک

رحمہ اللہ تعالیٰ -

محمد بن عمر بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم فی التقریب صدوق بن الصادق
روایتہ عن جده ورسلا مات بعد السلاطین فی الخلاصۃ روسے عن ابیہ وعلہ ابن جریج والنوری وثاقہ
ابن حسان -

عثمان ابن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما مادرش ام النہین بنت خزام بن خالد بن
دارم بود وبعنفات جسدہ معروف و معروف بود و ہمراہ برادر بزرگوار خود بکر بلا حاضر شدہ شہریت
خوشگوار شہادت نوش فرمود و در وقت محاربہ رجبہ گفت کہ ترجمہ اش اینست +

امہ عثمان بجنگ تیغ و نادر گین	خوردہ قبل شہادتش برادر یحییٰ
من ز برادر و یک خادم و چا کردیم	نشتہ دیدہ شہا خاریان تیر ذین
شناسے بی دین چہا تہ کشد حسین	نیست دوش لگہ وید کہ انصافین
صبح سعادت مید وقت بدو چو نیست	مست شوم و میدم از قوج جوین

بعد از حرب بکران بزخم گران نیزہ بطبی شمع حیات ان چراغ دومان با د اہل شطفہ شد و ان گنج زوہر
معانی نیزہ خاک فزات نفیشت گشت کذا سنہ روضۃ الاحباب

عوان ابن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما مادرش اسانت عیسٰی بن شعیبہ بود و ادب و
بود خوب صورت و زیبا سیرت صافے نیت و پایزہ طوہیت حاضر شدہ برادر بزرگوار خود بکر بلا و بعنفات
فایز آمد وراثتہ مقامہ رنجہ شدہ پیش حسین علیہ السلام آمد انتخاب اورا فرمود کہ مخرج شدہ
بخر روزنمای خود را بہ بند گفت اسے برادر بروح جدت کہ مرا از محاربہ مجاز بازدار کہ از تشنگی بہلاکت
نزدیکم و سے بنیم کہ ساقی کوثر جاسے پر از شراب بہشت در دست وارد بین اشارہ میکند و من زدو
میخواہم کہ خود را از تشنگی بہراہم و بعد و رفیق طریق شہادت کہ قافہ سالار کاروان سعادت است
بگر تشنہ خود را باب زلال فردوس رسانم با جازت امام حسین روسے بگو کہ نہاد بعد از محاربہ
غیظم یلعن نیزہ خالد بن طلحہ ابن عالم و گذشت کذا سنہ روضۃ الاحباب -

جعفر ابن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما مادرش ام النہین بنت خزام بن خالد
بن دارم بودہ حاضر شدہ و بکر بلا در روضۃ الاحباب اور وہ کہ بعد از شہادت عون ابن علی الزہری بادران
سلاسمہ و پریشان کشتہ با جازت امام حسین ۴۰ روی بکر قتال آوردہ و داد مرا لگی و جرأت بلاد

بعد از محاربت بسیار و راندن زمانے همان شریعت کہ برادران غریزش نوشیدہ بودند جرعه چشید و بیک چشم زدن در مقعد صدق بر نشان رسید۔

عبدالمدین امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما وی برادر حقیقہ جعفر بن علی مرتضیٰ بود حاضر شد و در کربلا کذا نے کشف النعم بعد از شهادت برادرش جعفر پیش شاہزادہ دو جهان آمد لقمہ احسن من قال۔

اے غمت تھم شاد ما نبھا	وصل تو اصل کا مرنے ہا
میر و م کوہ ہاے غم بردل	مے برم از درت گر اینہا

گفت اے برادر طاقم از فراق برادران طاق شدہ و تم از میدان ہجران پایال فراق گشتہ اجنامہ از زالی فرما شاہزادہ اورا دستور سے داد عبدالمدرروی بمبھات گاہ نہاد و صد و ہشتاد تن را از لشکر مخالف و مملکت نوات افگندہ بود و آخر الامر بر غم ہائے ابن شریب حضرتے از مرکب در افتاد و توجہ بدرجات جنت نمودند کذا فی روضۃ الاحباب۔

عباس بن امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما دس برادر حقیقہ جعفر و عبدالمدر و عثمان بودہ و باجم و تقوات آراستہ و بصفت طلائع لسان پیراستہ و در شجاعت بعد از حسین علیہ السلام داشت حقیقہ پدر بزرگوار خود بودہ و از شاہیر فرزندان حضرت امیر المومنین علی مرتضیٰ علیہ السلام بودہ حضرت امام حسین علیہ السلام با کمال محبت و خلوص داشت در موکد اعتماد تو سے براو میکرد و چنانچہ علم انحضرت در کربلا بدست او بودہ و آخر کسے است از برادران حسین علیہ السلام کہ پیش او جان فدا نمود و قصہ مبارک او در کربلا طوے دارد و در روضۃ الاحباب بالتفصیل مذکور است بالکل چون براے گرفتن اب بکنار فرات رسید طاغیان شام بمانعت پیش آمدند محاربت عظیم نمود و ہشتاد تن را از ان اشقیاکشت و جمعہ را متفرق ساخت و ہر چند ایشانرا نصیحت کرد و سود مند نیفا و جمعے کثیر بجا رہش آمد و بیک برایشان غالب آمدہ مشک پر آب نمودہ سے آمد کہ باز اغلا عین برو سے تجوم اور دندہ این انسان نفل بن ازرق بخیر خود را بوسے رسانندہ دست راست ویرا پیگندہ و انجناب مشک بہت چپ گرفت و برایشان حملہ کرد و این رجز بگفت

والد تو مطمئن مینے ہا	رضیت صابر اعین دینے
-----------------------	---------------------

اگر کاست دشمن منی ست راست ز تم تیغ نذیشم از مرگ پیچ اگر اب یاجم و گر نه کنون پ	ز دین زمریم چیزے نکاست کہ بے اب بر گشتن من خطا است مہ اندر سراب کردن رواست
--	--

پس دست چپ او نیز بیکند مذمشک را بزدان گرفت و دشمنان را بر کاب از پہلو دو سیکرد
وین اثنا تیرے بر شک رسیده - در آن شد و اب بقیاد و عباس نیز بقیاد و گفت با اخاء
ادک انک اسے برادر و اب برادر خود را و او از او گوش حضرت امام مظلوم رسید و راست
کہ عباس شہید شد ہے ازل انظوم برآمد و گفت الان انکسر ظہرے و قلت جیلے یعنی اکنون
پشت من شکست و چارہ من اندک شد انالہ و نا الیہ را چون پس بہین ہشت پسران
امیر المؤمنین علی مرتضیٰ کہ عبارت از فضل و ابوبکر و عمر و عثمان و عون و جعفر و عبداللہ و عباس
باشند کہ در کربلا برادر بزرگوار خود امام حسین علیہ السلام شہرت نوشگوار شہادت نوشیدند

قطوبی دینا لہم

فصل در ذکر علویانیکہ در کتب اسما و الرجال مذکور اند و این فصل عام ست مرتبے فاطمہ و غیر
بنے فاطمہ را بر بنے از ان مذکور شدند و بعضے مذکور میشوند -

اسحاق بن جعفر بن محمد بن علی ابن الحسین بن علی المرتضیٰ الماشی الجعفری کنیت او ابو

موسے است و مولد او مدینہ نے تقریب المستقلانے صدوق من الناحیہ و نے الاصلہ اسحاق

روی عن عبد اللہ بن جعفر الخمری و عن ابراہیم بن المنذر قال ابن معین ما راہ الاصلہ و قاضی

کشف الغم نے معرفتہ الامید کان اسحاق بن جعفر من اہل الفضل و الصلاح و الورع و الاجتہاد و روی

عنہ الناس الحدیث و الاثر و کان ابن کاسب اذا حدث عنہ یقول حدثنی الثقتہ الرضا اسحاق

بن جعفر و کان اسحاق رضی اللہ عنہ یقول با ماتہ اخبہ موسے ع و روی عن ابیہ النفس بالا ماتہ علی

اخبہ موسے ع و در وقتہ الشہداء آوردہ کہ او برادر اعیانے امام موسے کاظم بود و در صورت و ہیات

با حضرت رسالت م شاہ بہت تامہ داشتہ و شدہ حدیث سیکر و چون سفیان بن عیینہ انہ

و نقل حدیث کردے بدینوجہ ادا فرمودے کہ حدثنی الثقتہ الرضا اسحاق بن جعفر -

اسماعیل ابن جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہما کنیت او ابو محمد نقشب اعی کذا فی روضۃ الشہداء

و فی الخاتمہ اسماعیل بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الناسی الامام مات و بہو
 صغیر طبعیت لدرا تہ نے الکتب و نے کشف النور کان اسماعیل اکبر خوتہ کان ابوہ علیہ السلام شدید
 المحبتہ لہ والبریۃ والاشفاق علیہ و کان قوم من الشیعۃ یلقون انہ القایم بعد ابیہ و اخیفہ لمن بعدہ و ان کان
 اکبر خوتہ سنا و لیل ابیہ الیہ و اکرامہ لدنات فی حیۃ ابیہ ع بالعرض حمل علی رتاب الرجال الی ابیہ
 بالمدنیۃ حتی وفن بالقیق و روی ان ابابعد المد علیہ السلام خج علیہ خرا شہیداً و حزین علیہ خرا علیہا
 و تقدم سیرتہ بغیر خدا و دلار واد و امر بوضع سر رہ علی الارض قبل وفنہ مراراً کثیرۃ و کان یکشف
 عن وجہہ و یظهر الیہ یرید بذاک تحقیق امر وفاتہ عند النطین خلافتہ لمن بعدہ و اذ القۃ الشبستہ منہم فی
 حیۃ و الامات اسماعیل رح الفرح عن القول باماتہ بعد ابیہ من کان نطین و ذلک فیقتدہ من اصحاب
 ابیہ علیہ السلام و اقام علی حیوۃ شریفہ و متکم من خاتمۃ ابیہ و لا من الرواہ عنہ و کانوا من الابعاد و الاثر
 فامات الصادق علیہ السلام اتقل فریق منہم فی القول باماتہ موس علیہ السلام بعد ابیہ و انزل الباقی
 فرنین فریق منہم جو امن حیوۃ اسماعیل و قالوا باماتہ انیہ محمد بن اسماعیل نطین ان الاماتہ کانت فی
 ابیہ و ان الابن الحق بمقام الاماتہ من الاغ و فریق بقول علی حیات اسماعیل و ہم الیوم شہادۃ الیوم
 منہم احد یوما الیہ و ہذان الفریقان یسمیان الاسماعیلیۃ والمعروف منہم الان من یقول یقولون ان الاماتہ
 فی اسماعیل و من بعدہ فی ولدہ و ولدہ ولدہ اسے اخر الزمان و ردوفۃ الشہادۃ و ردہ عقب
 اسماعیل از دہ سہر و سہ محمد و علی است و عقب محمد از اسماعیل ثانی و جعفر شاعر است و بنو البغض
 از اولاد و بنو شاعر اند و عقب جعفر و بنو یوسف بودہ اند و اید معرکہ مستوی شہزادہ حکومت کردند از نسل
 جعفر بن محمد بن اسماعیل اند و بنو البر از و طرا و اولاد مستوی اند و حسن و حوچہ از نسل اسماعیل ثانی است
 و بنو التمام نیز در سوا نسل و نید اما علی بن اسماعیل اولاد و در شوق و عراق و عرب بسیار اند تہنیہ
 انچہ صاحب خلاصہ گفتہ کہ اسماعیل صغیر مرد است نے آید چرا کہ اگر صغیر مردے نسل او بدین کثرت
 چگونہ جاری بودے و انچہ گفتہ از دے روایتیہ در کتب موجود نیست شاید مراد از کتب کتب الہست
 باشد کہ پیش نظر ادب وہ والا اسماعیل از دے روایت وارند و معلوم نیست کہ در کتب الہست
 روایت از وی انہ یانہ چرا کہ ظاہر است کہ بر تاسے کتب الہست کتر کسے عبور نمودہ و احد اعلم
 بحقیقۃ الحال۔

وہ عقبہ اور سپہ سالار تھے۔

علی بن جعفر الصادق رضی اللہ تعالیٰ عنہما نے التقرب ہو انہوں سے مقبول من کیا انہوں نے

ساتھ عشر و مائتین و نے الخلاء و سے عن ابیہ و الثور و عن ابیہ و احمد و نصر بن علی الجعفی

ساتھ عشر و مائتین و نے میزان النبی علی بن جعفر بن محمد الصادق عن ابیہ و اخیرہ موسیٰ و الثوری

و عنہ عبد العزیز الاویسی و نصر بن علی الجعفی و احمد المزنی و جاعہ ماہون شہر و کتبہ لائے ما

رایت احد ائینہ نعم و لا من و لکن حدیثہ منکر جدا ما صحیح الترمذی و لاسنہ و رواہ عن نصر بن علی

عنہ عن غیرہ کسی علی بیہ عن اجدادہ انہوں نے ابن قدامتہ اجازۃ انہوں نے محمد انانہا بن مالوک و ابو بکر القاسمی

قالا ابوالطیب الطبرسی اما ابو احمد الغطری فی حدیثنا عبد الرحمن بن المغيرة فانقر بن علی انا علی بن
 جعفر بن محمد حدیثی انی سمعی عن ابی جعفر عن ابی محمد عن ابیہ علی عن جده علی رضی اللہ عنہ ان النبی صلی
 اللہ علیہ وسلم اخذ مید الحسن والحسین فقال من احبہن وابوہما کان امی فی وجبتی یوم القیامت
 قال الترمذی لا تعرفہ الا من یلا وجہہ فی کشف الغمکان علی بن جعفر رضی اللہ عنہ نے روایت
 الحدیث سدید الطریق شدید الوریع کثیر الفضل ولزم اخاه موسی بن جعفر علیہ السلام وروا عنہما
 کثیرا در روضۃ الشہداء اور وہ لقب ابو یوسف وکنت ابو الحسن ست عالم بزرگ بودہ در کودکی
 از پدر باز ماندہ و از برادر خود موسی کاظم علم اموختہ و نسبت بعرض است وان قریہ است جہاں
 میل اندر مدنیہ و اولاد او بسیار اند و ایشانرا عیسیون خوانند رحمہ اللہ تعالیٰ۔

عمر بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضی رضی اللہ تعالیٰ عنہم نے انخلاصہ ہوا کہ
 الاصفہن ابیہ و عنہ ابناہ علی و محمد و ثناء ابن جہان و فی کشف الغمکان عمر بن علی بن الحسین قاضی
 جلیلا و ولی صدقات النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و صدقات امیر المومنین علی و کان در حاشیہ روی
 الحسین بن زید قال رايت علی بن علی بن الحسین یشرط علی من اتباع صدقات علی علی ان یتلم
 فی الخاطی کہ او کہ تلمذہ و لا یمنع من دخلہ ان یاکل منہ و عن عبید اللہ بن جریر القحطان قال سمعت عمر
 بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب یقول المفراط فی صینا کا مفراط فی نقضنا الناقہ بقرابتنا
 من بنیائہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم حق جعلہ اللہ لنا فمن ترکہ ترک غلیظا ازرونا بالانزل الذی انزلنا اللہ
 و لا نقولہ انہما بالیس فینا ان یعدنا اللہ فہذا و ان یرتنا فی رحمۃ و فضلہ رحمہ اللہ۔

علی بن عمر بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضی رضی اللہ تعالیٰ عنہم نے تقریب
 ابن حجر مقبول من الثمانیۃ و ستۃ انخلاصہ روئے عن ابیہ و عنہ ابن ابیہ فدیک و ثناء ابن جہان و
 فی روضۃ الشہداء عقب عمر الاثر من انہما و علی اصفہ حدیث است و او از عم زادہ خود و جعفر صادق
 روایت کنند۔

عمر بن محمد بن امیر المومنین علی المرتضی رضی اللہ تعالیٰ عنہم نے انخلاصہ روی عن
 ابیہ و عنہ سبحان بن عثمان الشافعی۔
 محمد بن علی بن حمزہ بن الحسن العلوی البغدادی رح فی تقریب صدوق بن الثانیۃ

عشرۃ مات سنة ثمانین وفي الخلاصة روى عنه ابی حاتم وثقه ثوبی سنة ست وثمانین
 محمد بن عمر بن الحسن بن امیر المومنین علی المرتضیٰ المدنی رضی اللہ تعالیٰ عنہم فی القریب لثقة
 من الزیادة روى عنه الخلاصة روى عن ابن عباس وجابر وجاعة وعنه سعد بن ابراہیم ابو الجحش و
 طائفة وثقه ابو زرعة والنسائی

علی بن محمد ابو القاسم الشریف الزید بن الحرانی ح فی میزان الذہبی ہونج القراء و تلمیذ القاسم
 وثقه ابو عمرو الاصبغی و اتهم عبد الغفران الکتانی ذکرہ فی طبقات القراء۔

عمر بن ابراہیم العلوی الکوئی الزید بن فی میزان الذہبی ہونج القاسم الشریف الزید بن الحرانی ح فی میزان الذہبی ہونج القراء و تلمیذ القاسم
 اسحاق السبئی ولد سنة ثمانین واربعمین واربما بة و اجازہ محمد بن علی بن عبد الرحمن الطائی سمع
 ابان القاسم بن الشوری بن ابی بکر الخلیل و جاعة و سكن الشام سنة ثمانین واربما بة و سمع فی العریة
 والفضیل روى عنه ابن السعائی وابن عساکر و ابو موسی المدینی وکان مشارکاً فی علوم وہو
 قیض متبع غیر وین علی بدعة وکان متقی الکوفہ ویقول فنی بمذہب ابی حنيفة فاما ہر اکو بمذہب زیدنا
 و ابو طالب بن المراس الدمشقی عنہ اذ صح بالقول بحلق القرآن وبالقدر وقال ابن ناصر سمعت ابان
 الرسی يقول عمر بن ابراہیم جاردوی المذہب ولا یرى النفس من البنا بة مات سنة تسع وثلثین
 وخمس مة و دعی علیہ ثلثون الفا و قدر علیہ بالروایا ست بعیش بن صدقة الفراتی۔

محمد بن جعفر الصادق رضی اللہ تعالیٰ عنہما فی میزان الذہبی محمد بن جعفر بن محمد بن علی
 الحسینی عن امیہ کل فی حدیث عن ابراہیم بن التدر و محمد بن یحیی العدنی و فی الی نفسه اول
 دولة المامون و یومئذ بکیت سنة مائتین و ثمانین و جی حینئذ المتعصم و هو امیر نطریہ و اعتقل بیداد فبقی بہا
 قلیلاً و مات وکان لطلانجا عاصیوم یوما و یفطر یوما مات سنة ثلث و مائتین و قد یفطر علی
 السبعین و قبر بجر جان ذکرہ ابن عدی فی الکامل وقال النجاشی اخوہ اسحاق و فنی منہ قلت
 فمن الباطل الذی الصق بحدیث عن امیہ جعفر الصادق انہ قال نکلک سلیمان الدنیا بجا بة
 و سنة اشر و ذکر قصۃ منکرۃ اخرجہا الحاکم فی مستدرک فشان الکتاب بہا و باننا لما و فی شفت
 انہ کان محمد بن جعفر حیا شجاعاً و کان یصوم یوما و یفطر یوما و برے راس الزید بنی الخرج بالسین
 روى عن زوجه حذیجہ بنت عبد اللہ بن الحسن انہا قالت ما خرج من عندنا محمد یوما قط فی ثوب

حتی مکسودہ وکان یزیح فی کل یوم کبشا الا فی افاقتہ وخرج علی المامون فی سنة تسع ولسعین و ما یتہ
 بکاتہ و تبعہ الزمریۃ الجار و دینہ فخرج فقال عیسی الجلودی ففرق جمعہ و اخذہ فانفذہ اے المامون فلما وصل
 الیہ کہل المامون وادانہ مجلسہ منہ ووصلہ و احسن جائزۃ وکان مقیماً و بنجر اسانہ کہب الیہ فی موبکب بنہ
 عمہ وکان المامون قتل منہ مالاً یحمله السلطان من رعیتہ وروی ان المامون انکر کوب الیہ فی جماعتہ
 من الطالبین الذین خرجوا علی المامون فی سنة المائتین فاشہم فخرج التوقع الیہم لاکبوا مع محمد
 بن جعفر اکرکبوا مع عبید اللہ بن الحسین فابوا ان یرکبوا و لزموا منازلہم فخرج التوقع ان اکرکبوا مع
 من اجہم فلما لاکبوا مع محمد بن جعفر اذ اکرب اے المامون و یفر فون بانصرافہ و ذکر من موسے
 بن سلیمان قال اتے اے محمد بن جعفر فقیل لہ ان فلان ذی الریاستین قد ضربوا غلامک علی حطب
 اشترکہ فخرج متراً ابرو دین و معہ ہرادیہ و بویہ تجر ذیقول ع الموت خبرک اس من عیش و ذل و
 تبعہ الناس تھے ضرب غلامان ذی الریاستین و اخذ الحطب منہم فخرج الخضر اے المامون فبعث اے
 ذی الریاستین فقال لہ ایت محمد بن جعفر و اعتز الیہ و حکمہ فی غلامک قال فخرج ذوالریاستین
 اے محمد بن جعفر قال ہوی بن سلیمان فکنت عند محمد بن جعفر جاس احین اے فقیل لہ ہذا ذوالریاستین
 فقال لایجلس الاعلی الارض و تناول بساطاً کان علی الارض فزنی بہ ہو و من معہا حینہ و لم یبق
 فی البیت الا و سادۃ جلس علیہا محمد بن جعفر فلما دخل علیہ ذوالریاستین و سع لہ علی الو سادۃ فقال
 ان تجلس علیہ تجلس علی الارض فاعتذر علیہ و حکمہ فی غلامانہ و توسل محمد بن جعفر بنجر اسانہ مع المامون
 فکرب المامون لیشدہ فلیقمہ و قد خرجوا بہ فلما نظر اے السریرہ جیل و شعی حتی دخل من العمودین و لم ی
 یر بینہما حتی وضع فقدم فصلہ علیہ ثم حملہ حتی بلغ بہ اے القبر ثم دخل قبرہ فلما نزل فیہ حتی بنی علیہ ثم
 خرج فقام علی القبر حتی دفن فقال ببی اللہ بن الحسین و دعا لہ بالمرئیین انک قد بعثت
 فلما رکیبت فقال لہ المامون ان ہذہ رحم قد قطعت من باقیی سنة و و سے عن اسماعیل بن
 محمد بن جعفر انہ قال قلت لانی و ہوا اے حبیبہ و المامون قائم علی القبر لو کنا ہ فی دین الشیخ فلا
 نجد اقرب منہ فی وقتہ ہذا فتبرانا المامون فقال کم ترک ابو جعفر من الدین فقلت نمسہ و عمر بن
 العف و نیر فقال قد قضی اللہ عنہ و نیر اے من اوصی قلنا اے ابن لہ فقال لیکی بالمدنیہ فقال
 لیس ہو بالمدنیہ ہو بصرہ و قد قلنا بکونہ فیما و لکن کرہنا ان یعلیہ خبر و من المدنیہ لیکما سیوہ ذلک لعالمہم

بکرا ہوتا خروجم غار حرمہ الدنائلے۔

محمد بن الحسین بن الشیبہ العلوی عن عبد الغزیز بن اسحاق البقال وعنه علی بن الحسن ورسودہ
نود ابن نام یا یا تم مگر بنیدانم کہ از کجا نقل کردہ ام اصلا یا دنیا مد و در کتب اسما الرجال کہ اینوقت
بیش نظر است ذکر او بالا استقلال یافته نشد معلوم میشود کہ در میزان ذہبیہ در ضمن ذکر دیگر بود
باشد و الداعلم بحقیقۃ الحال۔

محمد بن علی بن الحسین الحسینی السمرانی الزیدی رح فی میزان الذہبیہ بل رتے اسماعیل
الصغار وشمسہ بن سلیمان قال الا دریسے کان یجازت فی الروایۃ فی انما یا مرامات سنۃ
تس و تسعین و ثمانیۃ۔

قاسم بن جعفر بن محمد بن عمر بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی فی میزان الذہبیہ روس
عن ابائس بن اکثر بن اساکیر قال الخلیف روى عنه الجعانی وغیره۔

باب چهارم

و ذکر اکابر علما و بانی کہ در زمرہ فقہا و علما و صوفیہ مروند

احمد بن محمد بن اسماعیل بن ابراہیم طباطبائی الشریف الری سے المعصرے مذ سنۃ کینت
او ابو القاسم است و لقب او طباطبائی و مسلک او معتزلست و وجه لقب این جماعت طباطبائی ان
باشد کہ جد او ابراہیم طباطبائی پیشوا سے قوم خود بودہ و سبب تلقیب او طباطبائی ان بودہ کہ در محل
طفولیت او پدرش خواستہ کہ براسے او جامہ بدوزد و او را مخیر ساختہ میان جبہ و قبا و ہنوز با نش
بر کلام فصیح جارے بنودہ فرمودہ کہ طباطبائی و بعضی گفتہ کہ او اہل سواد بن لقب خوانند و سنۃ
طباطبائی بلغت بخیلی سید سادات باشد اما وجہ نسبت او بر سے نسبت کہ جدش قاسم بحبل الریس
ترول فرمودہ او را رسے گفتند ہمچنین است در روضۃ الشہداء تحفے نامذ کہ در کینت او و نام جد او
اختلاف است بقول ابن خلکان کینت او ابو القاسم نام جدش اسماعیل بن ابراہیم طباطبائی

و بقول حسین کاشف که صاحب رونقه الشهدا است کینست او ابو عبد الله و نام جدش قاسم بن ابراهیم
 بدانست را قمر حروف قول کاشف مرجع است چرا که او تحقیق نسب اینجا معتبر دانسته و تاریخ ابن خلکان
 نیز غالباً از نظر او گذشته و میگویند که هر دو کینست یعنی ابو القاسم و ابو عبد الله وراثت باشد و
 همچنین جدش اسماعیل و قاسم هر دو نام داشته باشد و الله اعلم بالجله در میان سادات حسنی
 خانواده است مشهور و معروف و در تاریخ ابن خلکان کان من اکابر و سائما و شیوخ فی الزهد
 و الغزل و غیر ذلک ذکره ابو منصور الثعالبی فی کتاب الیتمه و ذکر له مقایع و من جمله ما آورده له

طیفی لینه للشریا الحاسد	و انی علی ریب الزمان لواجب
ایمقی جمیعاً شملها و هی سته	و انقص من اجبت و هو واحد

و ذکر الامیر الثمار المعروف بانسی فی تاریخ مهر و قال قمر فی سیه خمس و اربعین و ثلثمائیه حرر الله تعالی
 و زاد غیره لیلة الثلثاء یقین بن شعبان و وفن فی مقبرتم خلف المصلی الجدید بمصر و برع دستون
 و طبایع الطائین الملتئین و البائین الموحیدین و هو لقب جده ابراهیم و انما قبل له طبایع الاکاکان
 یعنی جمیع الطایف و طلب یو ثانیاً به فقال له غلامه اجی بدراة فقال له طبایع یعنی قبا قبا یعنی علیه
 لقبها و استمر به و الرسته یعنی الراود و السین المشددة قال ابن السمعانی به و النسبة الی بطن من السداد
 العلویة و الله اعلم

عبد الله بن احمد طبایع حرر الله کینست او ابو محمد است حجازی الاصل است و مصری الدار و انساب
 است و فی تاریخ ابن خلکان کان طایراً فیاضلاً صاحب رباغ و ضیاع و نعمه ظاهراً و عبید و خا
 لشر النعم کان بدلمیزه رجل کثیر اللوز من اول الثمار الی آخره برسم الخلو الی نیکه بالاهل مصر من الاستاذ
 کافور الاخشیدی الی من و وزه و لطلق الرضی المذکور و یارین فی کل شهر و کان یسل الی الکافور
 فی کل یوم جا ین حلو و رغبته فی سدر لیم ختم محمد بعض الاعیان و قال لکافور الخلو حسن فالله اعلم
 فانه لا یحس ان یقال ملک به فارسل الیه کافور یخبر فی الشریف فی الخلو علی العادة و یقصین من الرغیف
 فترکب الشریف الیه و علم انهم قد حسدوه علی ذلک و قصدوا ابطاله فلما اجمع به قال ایدک الله انا
 ما فقد الرغیف نظاً و لا اذلتها و انما هی صبیحة حنیة یخبر به و یخبر فرسله علی سبیل التبرک فاذا
 کرهته فلعنه فقال کافور لا والله لا تقطعه و لا یکون قوتی سواه فعاد الی ما کان علیه من ارسال الخلو

والرغیف وكان الشرفین المذكورین العمامتہ فیہما من الانفصال عنی من تعجیب ملائفہ المہم برب
 الیہم والے سایہ صدقہ و یقینی حقوقہم و یطیل اوس عندہم وائتے جامعہ وکان حسن العذیب وکانت
 ولادتہ سنۃ ست وثمانین وایتین و تونے نے الرابع من رجب سبتہ ثمان وایتین و ثلثمائتہ
 بمصر وصلی علیہ فی صلی العید و حفر جنازہ من الخلق بالاصحیہ مدوہم الا العتہا لے ووقن بقراعتہ
 مصر العفرت و قبرہ معروف و مشہور باجابتہ الدعای وی ان ثلاثہ و ثمانتہ زیارۃ البی صلی علیہ علیہ
 و سلم فضاق صدرہ لذلک فردہ فی نومہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فقال لہ اذا فاقک الزیارۃ قر قبر
 عبد الدین احمد بن طہالب وکان صاحب الروایا من اہل مصر وکی بعض من لعلہ احسان اہ ووقن
 علی قبرہ وانشد۔

خلفت الہوم علی اناس	وقد کانو یوشک فی کفات
---------------------	-----------------------

فردہ فی نومہ و قال قبر سمعت ماتلت وکیل نبی و مین الجواب و الکافات و لکن سرلی مسجدے
 و صل کتین و ان تعجب لک رحمہ اللہ تعالیٰ۔

عیسیٰ بن محمد الکماری قدس سرہ کہنت ابو جہا ست و لقب وسہ ضیاء الدین شہر اشرف

است ابتداء لا وزیر بن سبط الرسول حسن المجتہد ست رضی اللہ تعالیٰ عنہما از تقاسے زمان و اعیان

ووران بودہ فی تاریخ ابن خلکان کان احد الامراء بالدولۃ العلیانیۃ کبیر القدر وافر الحرمتہ مولای علیہ

سنۃ الاراء و المشورات وکان نے بہادر و امرہ شیعہ بالفقہ بالدرستہ الزجاریۃ بدریتہ حلب فاقسل بالایہ

اسد الدین شیرکوہ عم السلطان صلاح الدین و صار امامہ لعلہ بالفرائض الخمس و لما توجہ الامیر سید الدین

الے الدیار المصریۃ تو لے الوزارة بسا کان فی محبتہ و لما تونے اسد الدین اتفق الفقیہ عیسے الذکورہ و علوا

بہا و الدین قرا قوش فلما تونے صلاح الدین رای لذلک واعتمد علیہ و لم یکن یخج عن رایہ و کان کثیر الاول

علیہ یجالیہ بالایقذر علیہ غیرہ من الکلام وکان واسطہ فیہ الناس لفع لجا بہ خلقا کثیرا و لم یزل علی

مکانہ و توقیر حرمتہ الے ان تونے یوم الثناء و عند طلوع الشمس التاسع من ذی القعدہ سنۃ خمس

و ثمانین و نمسایۃ بالیغیم منبر لہ الخ و یتہ ثم نقل الے القدس ووقن بظاہر بارحمہ اللہ تعالیٰ وکان یلبس

زری الاجناد و یتیم بعمائم الفقہا و یتبعہم الباسین۔

محمد بن عبد المدین تو مرث المنووت بالمعدے الہدی قدس سرہ کہنت ابو جہا ست

از اولاد حسن شش بنی المد تعالی عنه ولادت اولیوم عاشوراست شمس و ثمانین و اربعه و اول ظهور
دعوت او سنه اربع عشره و خمسایه و وفات او سنه اربع و عشرين و خمسایه و دفن او جبل است
مشهور و فراراند ابرار مژده و نه سال بود مردی بود عالم و حدیث فقیه و شجاع از اصحاب امام ابو حامد
نوائی و طریلو سے دیگر بنا اخذ نموده و امر بالمعروف و نهی عن المنکر شعار آورده و ترک اسباب
دنیا و انزاع و معبودات لازمہ عادت شریف او بوده و شدید انکار زنی و دیر کیسکه مخالفت شریعت
مینمود و ذکر او در تاریخ ابن خلکان دراز است اما مختصراً بنویسیم حمد المد تعالی -

بجته المد بن علی بن محمد بن حمزه الحنفی المحدث بابن اشجره البغدادی قدس سره کنیت او
ابو السعادات است ولادت او شهر رمضان سنه ثمانین و اربعه و عشرين و اربعه و عشرين و اربعه و عشرين

سن شهر رمضان سنه ثمانین و اربعین و خمسایه و وفات او در سن الف و اربعه و عشرين و اربعه و عشرين

و اشجره بنج اشین المعتمد و الجهم بعد از او و نه النسبه له اشجره و هی قریه من اعمال المدینة

علی - کنیا انضال الصلوات و السلام و تحفه و ایضا اسم بل و قد سمیت بالعرب من بعد او و قد انساب

الیه خالق کثیر من العلماء و غیرهم و لا ادری اے من نسبت الشریع المذکور منها بل نسبت اے

قریه ام لے احد اجداده کان اسم شجره و المد عالم بالجمله مردی بود با علم و تقوی اے راسته امام است

در نحو و لغت و اشعار عرب صاحب تصانیف کثیره مثلاً کتاب الاله و کتاب الاقتصاد و شرح اللمع

و شرح التعریف و غیرهم و روایت حدیث از مشایخ متاخرین مثل ابی الحسن مبارک و علی بن محمد و غیر

همایسیدارد و حافظ ابو سعید و کتاب الذیل ذکر او نموده و در تاریخ ابن خلکان ذکر او دراز است و بقدر

از اینجا گرفته شد حمد المد تعالی -

سید محی الدین عبد القادر الجیلانی رضی المد تعالی عنه کنیت او ابو محمد است علوی بود حسن

الحسینی از جانب پدر حسن و از جانب مادر حسینی است بنیره ابو عبید المد الصومی است از جانب

مادر و مادر مدد و فاطمه ام الخیرة الجبار بنیت ابو عبید المد الصومی است اما نسب شریف او از جانب

پدر بنو حبه است که بعد القادر بن ابی صالح موسی بن ثعلبی دوست بن ابی عبد المد بن یحیی بن محمد بن و

بن دوسه الشان الملقب بالشایر بن عبد المد بن صالح بن موسی بن الجون بن عبد المد الحنفی

بن الحسن المشتهر بن امیر المؤمنین حسن المجتبی بن امیر المؤمنین علی المرتضی رضی المد تعالی عنهم انتهى

ولادت اوسنتہ احدی و سبعین و اربعہ و در و و او و بنجد اوسنتہ ثمان و ثمانین و اربعہ و اغانہ
مجلس و عطا اوسنتہ احدی و ثمانین و عشا و وفات اوسنتہ احدی و ستین و عشا یا بنجد اوسنتہ ثمان و ثمانین و اربعہ و اغانہ
و بنجد و ولادت و وفات و در و و او و بنجد اوسنتہ ثمان و ثمانین و اربعہ و اغانہ

سنیش کامل و عاشق توامد و فانش گشت معنوق ^{له}

وفاش گشت معشوق ہے

مناقب و محمد انجلیاب خاج احمد و حضرت و بہرہ دہ بر تفسیل و بزرگو ار سے او معرق و معتقد
اگر دزد مرہ او یامی نیم او را مر اس و یکس سے یا کم و اگر دہ فرقہ علمائے مکر م ہم انجلیاب ۔ اتقد او با کم یا کم
سبحان المد مجید و جب دارت با برکات است کہ علمائے شریعت حلقہ کبیرت اویند و مثل خلیفہ
قدم مبارکش بردوش دارند و او سلاطین نامدار بردوش پویان و غایبہ و قرا جو در کش شا گو یان
مرضیان از وصحت سے بایند مبتلایان بلا انصاف و براہ نجات می پویند اگر تبت است مطیع و اگر انس است
او اگر ملائکہ است از دہایت جو چنانچہ سفلیان از پر نور علویان نیز از و پا سر مر ہم روحانیان را امام
است ہم با قد سبحان ہم کلام اکثر ہر قسم طاہر ہند ان از و کا میاب محروم از عنایت و
فیض او کو یا نیاب از احوال و مناقب او علمائے کبار و موفخان عالی تبار کتب ای خودیہ
و زینت بخشیدہ اند خصوصاً کتابت امام عبد المدیان سے بدان فرین و شجون است و کتب ہای مناسبت
او نیز بسیار است چنانچہ روض الرباعین نے حکایات الصالحین و خلافتہ المفارغے مناقب الشیخ ابو القاسم
و سببہ الاسرار و غیرہ لاجرم عادہ ان میں قبیل تحصیل حاصل دانستہ عنان قلم از ان منعطف گرد آیند و تمنا
و تبرکات ختم اند کہ از بسیار و مانند شے نمود از خروا قدمے از احوال شریفین اودرج این کتاب نموده
شدہ تا این کتاب نیز از نام نامی او سر فراز باشد و از برکت ان غالی نباشد و بالمدد التوفیق ۔

نے انصاف سے لکھ لانا بعد الرحمن الجامی سے دسہ نمان تہمین و رباعیۃ بعباد رسید و بعد تمام تحصیل علوم مشغول شد اول بقرأت قرآن و بعد از ان لغت و حدیث و علوم ادبیہ پیش بزرگایک دران زمان متعین بود و باینکہ روزگار کے براقرآن خود و فایق شد و از اہل زمان خود متیز گشت و دسہ احدی و مشہرین و خمسائے مجلس و عظیمیاد و بزرگرمات ظاہر و احوال و مقامات عالی بودہ است و نے اخبار الاخیار للشیخ عبدالحق الدہلوی سے دسہ نمان و تہمین کہ سال عمر آنحضرت ہرزدہ بود و بعد از قدم سعادت لزوم ارنانے داشت و قصد اشیاخ و امیر و اعلام امت و علمای سنت و اعیان

دین نموده اول قرآن عظیم را بار وایت و درایت و سر علمین جمعت ایتقان تجوید فرمود و از اعلام محدثین و اعظم
 مستنیرین و علمائے معتقین استماع حدیث نموده تحصیل علوم و تکمیل آن فرموده در جمیع علوم اصول و فروع
 و ذریعاً و مفلاً از جمیع اعلام بغداد بلکه کانه علمای بلاد و گزشت حتی فاق اکثر فی الکمل و مصادرج الجمع فی الجمع
 بعد از آن حق عز و علا و بار خلاق ظاهر گردانید و قبول عظیم و عظمت تمام و قلوب خواص و عوام نهاد و بر مرتبه
 تعظیبت کبریه و ولایت عظمی خفیه و سر گردانید و جمع طوایف را از فقهاء و علما و طلبه و فقره از اقطار ارض عالم
 توجع بجناب عرش ماب او داد و نیایع حکمت از محیط قلب او بر سائل انسان جارس ساخت اما علم کرم
 نقل است که روزی قاری ایی از قرآن در مجلس او بر خواند و آنحضرت وجهی و تفسیر آن بیان فرمود و وجهی
 دیگر و دیگر تا یازده و بیست و پنج علم حاضران مجلس همراه او بود اجدان در بیان وجوه دیگر شروع نمود و با تمام بعین
 وجه افاده فرموده و هر وجه را سندی با اتصال رسانید و هر وجه را دلیل و هر دلیل را تفصیل داد و که موجب تعجب
 حاضران گردید نفیست که جناب آنحضرت مرجع علمای عراق بلکه خط رجال طالبان افاق بود از جمیع اقطار عالم
 فتاوی میش آنحضرت آمدی و بے سبق و طاعه و تقاضا و بیاصل با صواب مثبت فرموده و بیچکس را از خدا ق
 علما و کما عظمای مجال خلافت و تکلم در آن تصور نبود که استفتاء از جناب مبادی که صورت او این بود چه
 بیگویند سادات علما و مردمی که سوگند خورده بطلاق بر آن کجی تمناهای عبادت کنند که در وقت
 اشتغال او بان عبادت هیچ یک از افراد انسانی در هیچ مکانی او را در آن عبادت شریک نباشد که ارم عبادت
 او نماید که از عمد و حسن این حلف بیرون آید بعد از آنکه علمای عاقلین و جواب این سوال تحیر و بیخبر
 از دریافت آن موقوف گشته بودند پیش آنحضرت آوردند و بجز و نظر در آن فرمود و کجی را المطاف و لطف
 اسبوعا و وحده و کلین بمنین یعنی خالص ساخته شود برای انشخص جاس طواف خانه کعبه تا طواف کند تنها و
 از عمد و پیشه که خورده است بپایه نماز طواف عبادت است بیچکس از در میان در آن زمان باد و هر نسبت
 دهنه بلقات الخنا بذا لفظ این رجب قدم بغداد و شایسته بها الحدیث من ابی غالب الباطلانی
 و جعفر التمار و ابن بیان و ابی طالب و ابن الرسی و تفقه علی القاضی ابی سعید الخرمی و ابی الخطاب
 الکلوفانی و قیل انه قرا فیضا علی ابن عقیل و القاضی ابی الحسین و برع فی المنه ب الخلفاء و الاصول
 و غیر ذلک و قرا الادب علی ابی زکریا و ابی الفناکم الرسته التبریزی و صاحب الشیخ حماد الدباس
 الزاهد و درس بدرست شیخ الخرمی و اقام بهالی ان مات و دفن به قلیل ابن الجوزی کلنت

هذه المدرسة لطيفة فموصفت الى عبد القادر فكلّم على الناس لبساة الوغظا وظهر له صيت بالزهد كان
 سمعت وصفت المدرسة بالناس وكان مجلس عند سور بغداد استند الي الرباط وتوجّه
 عنده في المجلس خلق كثير فمرت المدرسة ووسعت وتصبّفت ذلك العوام واقام في مدينة
 بدرس الي ان توفي وذكره ابن السمعاني فقال امام الخليل في شيخهم في عصره فقيه صالح دين كثير الخير
 واكم الفكر مريح المذوّب عنه كثير او كان يسكن في باب الانج في المدرسة التي بنيت له وكتب
 است شيخ شيوخ الدين ابن قدامه داخل شيخهم در بغداد سنة احدى وخمسين وجماعة بين فتيمة
 شيخ عبد القادر اكرامها شده بودند وياست علم وعل وصال واستقاما بود و كفايت
 ميكره و طالب علم را از قصد ديگران از كثرات آنچه كه مجتمع شده بود در علوم و صبر بر مشغولين
 وسعت صدر و سير چشمة و جمع کرده بود الله تعالى در او اوصاف جميلة و اعمال عسيرة
 را و نديم بعدا و مثل او و في سيرة الاسرار على الشطنونى الشافعي كشيخ
 عبد القادر الجليلي اخذ فقه نمود از علي بن عقيل و ابى الخطاب كلوزاني و ابو الحسن
 نسرا و ابو سعيد مخزومي رزمه بها و خلافا و متروعا و اصولا و سماع حديث نمود از جماعته
 ابو غالب باقلاني و ابو سعد محمد و ابو الفتح محمد و ابو بكر تمار و ابو محمد جعفر و ابو القاسم كزخي
 و ابو عثمان صفهاني و ابو طالب ابن عمم و ابو طاهر و ابو البركات سقطي و ابو العزبا شمس و ابو نصر
 محمد و ابو غالب احمد و عبد الله يحيى پس ان ابو علي بن ابي و ابو الحسين ميرسني و ابو منصور متراز
 و طلحة عاتق و غيرهم و علم ادب خواند بر ابي زكريا بتر نيز و صحبت داشت با
 شيخ عارف حماد و باس و اخذ طريقت نمود از و و خرد گرفت از قاضي ابو سعيد مخزومي
 و گسائيد از اخفرت اخذ علم نموده اند امام ابو عمر قرشي و شيخ ابو دين مغربي و قاضي ابو يعلى
 و فقيه ابو الفتح و امام ابو محمد بن عثمان و امام ابو حفص عمر فارسي و غيرهم جماعته كثيره
 اما طريق اخفرت در ساو ك بحسب شدت و لزوم نظير نداشت و بچسب را از مشايخ عصر طاعت ان بنو كبا
 ساهمت جويد و شدت رياضت و قوت مجاهدت و طريق او تفويض بود و مواظقت و تبرى از حول و
 وقوت و ذبول و تحت تجاري اقدار مواظقت قلب درج و نفس و اتحاد ظاهر و باطن و انسلاخ از صفات
 نفسانيات از رويت نفع و ضرر و قرب بعد و فرج قلب روح و نفس و اتحاد ظاهر و باطن و خلوص سيرة و تجارب شكوك متنازع

انخیار و تشویش بقایا و بقای فقره و اتحا و قول و فعل و معانقہ اخلاص و تسلیم و تحکیم کتاب
 و سنت و زمرہ خطہ و لحظہ و وار و دو حال و ثبوت مع المد فی کل الاحوال و تجسید توحید و توحید
 نفس رب با حضور و موقع عبودیت کہ شہد است از لحظہ کمال ربوبیت و حفظ احکام شریعت
 با مشاہدہ اسرار حقیقت نقل است از شیخ ضیاء الدین ابو نصر موسی کہ گفت شنیدم از والد
 خود شیخ محمد الدین عبدالقادر رضی اللہ عنہ کہ در بعضی سیاحت بدشتہ افتادم
 کہ در آنجا سبب بود چند روز آنجا بودم و اب یافتم تشنگی غلبہ کرد حق سبحانہ و تعالیٰ
 ابر سے گماشت کہ بر من سایہ کرد و قطرات چند از او سے چکید کہ بر آن تسکین یافتم پس نور سے
 ساطع شد کہ تمام افق را در گرفت و عورتی عجیب از انبیان ظاہر شد و ندا داد کہ یا
 عبدالقادر ختم بر در گار تو کمال کروم بر تو ہر چہ حرام ساختم بغیر تو گنہ گنجہ طلبی و بکن ہر چہ
 خواہی گفتم اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم و در شوا سے ملعون این چہ سخن است ناگاہ
 ان روشنائی تباریکہ بیدل شد و ان صورت دو و گشت و گفت یا عبدالقادر
 نجات یافتی تو ازین بواسطہ علم تو با حکام پروردگار و فقرہ تو باحوال منازل خود و من
 بمثل این واقعہ مفاد حق را از اہل انیطرق از راہ بردم کہ یکے از انہا بجاسے خود نایستاد
 این چہ علم و ہدایت است کہ حق تعالیٰ ترا عطا فرمودہ گفتم اللہ افضل و اللہ منہ اللہ ایتہ فی
 البدایہ والنہایہ اما و غطا انحضرت فہم بود کہ در اول حال رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 و حضرت مرتضیٰ را علیہ رضوان اللہ ذواب دیدم کہ امر فرمودند مرا بتکلم و انداختند
 در دہن من لعاب دہن و بکشد بر من ابواب سخن و فرمود در ابتدا سے کار در نقطہ و نام
 نامور و منی میشدم و غلبہ میکرد بر من کلام ہی سے کہ بے اختیار میشدم و قدرت سکوت نہ آتتم
 و حاضر میشدم در مجلس من دوسرہ افراد ناس کہ از من سخن مے شنیدند ما قبت اجتماع و از دہان
 مردم بجاسے رسید کہ در مجلس جاسے نشست نماند در مصلائی شہر میر فخر و سخن میگفتم آنجا بگاہ
 نیز بر مردم تنگ شد کہ سے پیہرون شہر پروردن و خلایق بے شمار از پیادہ و سواری آمدند
 و ما در اسے مجلس را گرد گرفتہ مے ایستادند آنکہ عدد نزدیک ہفتاد ہزار میر سجدہ نکست
 کہ در مجلس و غطا انحضرت چار صد نفر دوات قلم گرفتہ مے نشستند و انی از وی مے شنیدند

املا میگردند و کلام آنحضرت نوے از سرعت و جہر بود کہ سامع را رعبی و ہیبتی و دل می افروزد و
جمله خوارتی کلام او ان بود کہ در شنیدن ان قریب و بعید یکسان بودند و بحسب قریب و بعد
مکان مجلس تفاوتی ظاهر نمیشد و در وقت تکلم او یکس را جز سکوت و انصات تجاویز
نداشت و نزو امر کردن بخیرے خبر مبارکت با مثال صورت نمی بست و وقتیکہ آنحضرت
بکمر سے بر می آمد بانواع علوم تکلم میکرد و حاضران همه از مشاہدہ ہیبت و عظمت ساکت
و صامت می بودند نقیضت کہ مجلس آنحضرت ہرگز از جماعت یہود و نصاری و اشغال ایشان کہ
بردست او بیعت اسلام آوردند و از طوالین عصاۃ از قطع طریق و ارباب بدعت
و فساد و مذہب و اعتقاد کہ تا نبی میشدند ظالی بودند از یہود و نصاری کے بیشتر از پانصد و از
طوائف دیگر بیش از صد ہزار بردست او نائب شدند و از سوسہ سیرت ہزار اندزد و از
اقسام دیگر خلایق خود چہ توان گفت و خضر علیہ السلام اکثر اوقات از حاضران مجلس شریف
اوسے بود و از مشایخ عصر ہرگز ملاقات میکرد و ہیبت سے نمود بجلالت مجلس شریف
او و میفرمود من اراد الفلاح فلیعلی بلازمۃ ہذا المجلس انتہی کلام اخبار الانبیاء و راسعۃ المعانی
شیخ الشکات للشیخ عبد الحق الدہلوی در ذکر مناقب امام احمد بن حنبل اور وہ کہ از انواسے
جمع دانستے براہین علوم مقام و رفعت مکان و قوت مذہب و اجتہاد ابن امام اہل دکریم
انست کہ شیخ الشیخ قدوة الاولیاء قطب الاقطاب فراجباب خوث اعظم شیخ فی الدین
عبد القادر رضی اللہ عنہ و ارشادہ حامل مذہب و تابع اقوال اوست و در بہجت الاسرار
توسستم است در مناقب و سے کان یعنی علی مذہب الشافعی و احمد بن حنبل و ازینجا
ظاہر سے شود کہ آنحضرت را اجتہاد سے بود کہ موافقت داشت بیکے ازین دو مذہب و
مشہور و مقبول است کہ ایشان جنبلے مذہب اند و ذکر ایشان در ضابطہ واقع و ثابت است انتہی
سلسلہ نسبت ارادت و بیس خرقہ او بدینو جاست فی التفحات الشیخ ابو محمد عبد القادر بن ابی صالح علیہ السلام
الجلیانی بیس الخرقۃ من ید الشیخ ابی سید المبارک بن علی الخرقۃ و ہو لبسہا من ید الشیخ ابی الحسن علی بن
محمد بن یوسف القرطبی الکامری و ہو لبسہا من ید الشیخ ابی الفخ الطرسوسے و ہو من ید الشیخ
ابی الفضل عبد الواحد بن عبد الغزیز التیمی و ہو من ید الشیخ ابی بکر الشبلے قدس اللہ تعالیٰ ارواحہم

وصاحب اعلام الانصار بعد ازین بن نسبت را بدین وجه بیان میکند ابی بکر بن الشبله و هومن جنبی بعد از
 و هومن بن السقطه من معروف الکافری من داود الطائی من حبیب العجمی من الحسن البصری من علی بن ابی
 طالب و صاحب رنجات و صاحب قول الجبل و صاحب قوه القلوب میگوید که معروف کرنی را دوست
 حاصل است یکے انکه بیان نموده شد دیگر انکه معروف عن الامام علی بن موسی الرضا عن ابیه الامام
 موسی الكاظم عن ابیه الامام جعفر الصادق عن ابیه الامام محمد باقر عن ابیه الامام زین العابدین عن
 ابیه الامام حسین سبط الرسول صلی الله علیه وسلم عن ابیه امیر المؤمنین علی المرتضی عن ابیه صلی الله علیه و
 سلم و الامام جعفر الصادق ایضا انتساب الی جده ابیه امام القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق عن
 سلیمان الفارسی عن ابی بکر الصدیق عن ابیه صلی الله علیه وسلم انتهی مصنفان کتب اسما الرجال اگر
 نام نامی انجناب را نیز کتب خود نموده باشند ازین منقصت انجناب لازم نمی آید بلکه کتاب
 نشان ناقص و نام نامی است که ازین نام نامی او خالی باشد۔

نعم هر نظم و نشر را الحق	باشد ازین نام شان و حق
--------------------------	------------------------

کتاب غیثه الطالبین و فتوح الغیب و دیوان غوثیه تصنیف اوست و ملفوظات قادری مکتوبات
 قادری اگرچه دیگر تصانیف نموده مگر کلام او است و سلسله عالیه قادریه که منسوب باوست درین
 سلسله بسیار است از کبراره و موصول الی الله باینتمه مقصود خود رسیده اند۔

قادر گزند این طایفه را طعن مقصور	حاشا مگر بر این زبان این گله را
بمشیران جهان بسته این سلسله اند	رویه از چیل چو سان بایسلین سلسله

انجناب عمر گرانمایه را از اول تا آخر بر استقامت شریعت و اتباع کتاب سنت صرف نموده و هرگز از علیت
 و هوای ملایمت اغویانه نموده بلکه سلاطین و اعرای محتاج فیض او بوده اند و اخبار انانیا را آورده که سلطان
 سنجار از انجناب التماس نمود که اگر بارے درین دیار تشریف آرند ملک بستان که از اینم روز گویند
 در نصارت خاقان نهادارم انجناب استدعاے او را قبول نمود و این قطعه نوشته بدو فرستاد۔

چون چرخ بزمی رخ بختم سیاه باد	خبر فقر اگر بود هوس ملک بنهرم
زانکه که با ختم خبر از ملک نیم شب	صد ملک نیم روز بکجای نیم فرم

اما اخلاق شرعی و اخلاق انحضرت نخبه بود از انک علی خلق عظیم و جود از انک علی بدی مستقیم

بان جلالت قدر و علو منزلت و سقو علم و رفعت محل که داشت باضعفا مجاست کرده و با فقر تواضع
 نمودی و توقیر کبر و ترم بر صغیر و اتید اسلام فرمودی و بر مجاست اضیاف و طلبه صبر کردی و از
 مساوی و زلات ایشان در گذشتی و هر که پیش آنحضرت سوگند خوردی هر چند دروغ گفته قبول
 کردی و علم و کشف خود را بپوشید و با همان و پنهان چندان خوش خلق و کناد و در دود و کبریا کس
 نبود و هر که عصاه و جبار را اختیار قیام نکردی و هر که بر در امیر و وزیر رفتی و بیجیکه را از شایخ مصر
 در حسن خلق و وسعت صدر و کرم نفس و علوفت قلب و حفظ و رور و دیانت عهدت مسا همت مشاکبت
 نداشتی نقلت که یکبار به آنحضرت بعد از شهرت حج برآمده بود چون بجای که موضعی است قریب بغداد
 رسید فرمود که در اینجا بنید که فقیر تر و بکس تر و گم نام ترا زوی نباشد تا اینجا فرود ایم هر چند اکابر و روسای
 انوع منازل و بیوت عالیه میاساختند و التماس شرف نزول نمودند قبول نینقاد بعد از انقص خانه یافتند
 که پیری و عجز و صبیبه و روی بود آنحضرت بعد از طلب اذن از ان پیر شب اینجا نزول فرمود بدایا و نذر
 از نقود و اجناس و حیوانات بسیار آمد فرمود من از حق خود که دین اسباب دارم بر آدم و برای این بر
 دادم حاضران نیز بوافقت آنحضرت از حق خود را بذر و تمام ان اموال و اسباب را تسلیم ان پیر کردند
 حق تعالی ان پیر را بر برکت قدوم او غنای و کفایت از زانی داشت که بچکس از ان موضع بود نقلست
 که روزی آنحضرت فقیر را دید که بخاطر شکسته در گوشت نشسته است پرسید که چه حال داری
 و در چه خیال نشسته عرض کرد که بجانب شطرنج رفتم بودم و چیزی نداشتم که بملاح و هم تا بکنتم نشستم و از آب
 بگذرم هنوز کلام آن فقیر تمام نشده بود که شخصی مره بخدمت او در و در کاسه و نیار بود مره را بفقیر داد که
 ازین را بر و بملاح و ده بختی از شایخ عمر او را و صاف آنحضرت نوشته اندکان الشیخ محی الدین عبدالقادر
 رضی الله عنه ظاهر الوضو و دایم البشیر کثیر البها شایع الحیا و زب الخطاب سهل القیاد کریم الاخلاق
 طیب الاعراق عطا فاروق شوقا گیرم الخلیس و بیضا ازاره مومگا و مالیت امین مساکنا و لاهم لفظا
 مند و بختی دیگر نوشته کان سید الشیخ محی الدین عبدالقادر رضی الله عنه سیر المع شایع الخیر
 کثیر المیت مجاب الدعوة کریم الاخلاق طیب الاعراق ابد الناس عن الفحش اقرب الناس الی
 الحق شدید الباس اذانتک محرم الله تعالی لا یغضب لنفسه ولا یغیر غیره لایرد سائلا و یأخذ ثوبا
 کان التوفیق رایده و التائید معاضده و العلم من ذی القرب مودبه و الخطاب مشیره و اخلا سفیره و الانس

ندیمہ والبسطہ تہنہ والتمسک رایتہ والفتح بضاعتہ والخلص ناعۃ والذکر وزیرہ وال فکر سرہ والکاشفۃ خداوہ
والمشاہدۃ شفاوہ واداب الشریعۃ ظاہرہ وادامہ صاف الحقیقہ سرہ رضی المدینۃ -

اما کرامات خوارق عادات از انجانب از زمان ولادت تا این زمان نہ چندان سرزد شدہ کہ بحساب
و تخمینال استقصای ان نمود نمودہ فی النفاخت نفاخت تبارخ الامام الیہ اسے -

واما کرامات یعنی الشیخ عبد القادر خا جتہ عن المحرر وقد اخبر فی من اورکتہ من اعلام الامیۃ ان کرامات تواتر
او قربت من التواتر بمعلوم بالاطاق ان لم یطرطو کرامات بغيره من شیوخ الافاق -

و از شیخ عبد الرحمن طغیوخی نقل نمودہ کہ الشیخ عبد القادر سلطان الوقت وصاحب التصرف فیہ واز

شیخ ابو عمر صریفینہ نقل نمودہ کہ خضر علیہ السلام اورا گفت با ابا عمر عبد القادر سید العارفین وقبایۃ الوافین
من ہذا الوقت فلیک بملازمہ خدمتہ و غیظہم حرمتہ و از شیخ ابو سعید قبلوے اوردہ کہ گفت الشیخ عبد القادر

سہ برسہ الاکمہ والابرص میجی الموتی باذن المدینۃ و در اخبار الانیاء از شیخ علی بن شہتی اوردہ کہ گفت
ندیمہ پنج یکے از اہل زمان خود اکثر الکرامات از شیخ عبد القادر ہر وقت ہر کہ از ناخواہ کہ از بوی کرانتے

مشاہدہ کنند میکنند خوارق ظاہر میگردد و گاہی از وسے و گاہی ہر بوی و نقاست
از شیخ ابو سعید و احمد بن ابی بکر خزیمی و شیخ ابو عمرو عثمان صریفینہ کہ گفتہ کرامات شیخ عبد القادر مثل عقد

منفوذ و ندیمہ کہ ہر کہ در پے یکہ در رشتہ کشیدہ شدہ اند ہر کہ از ناخواہ کہ بشمار و کرامات او را ہر روز
ہزار ہا بشمار و چیز ہاے بسیار از وی و شیخ بزرگ شہاب الدین عمر وسروردے فرمودہ اسے کہ

الشیخ عبد القادر سلطان الطرق التصرف فی الوجود علی تحقیق و کانت لہ الید المبسوطة من المدینۃ
والفعل الخارق الدائم و از آنحضرت از ہر جنس کرامات نقل کردہ اند از تصرف در ظواہر خلق و دیوانہ

ایشان و اجزائے حکم براس وجان و اطلاع ضایر و اظہار مراد و اعطائے مواہب غیبیہ و اندر او عظمای
لاریمید و تعریف و تعریف حوادث و دواہی و تعریف اکوان بحج و اثبات الہی و اتصاف بصفات الہیات

واجبا و تحقق بخت افنا و انشا و ابرائے اکہ و ابرص و تصحیح مرضی و تشفیہ عللا و طی زمان و مکان و
تھا و در زمین و اسماں و میریاب و طیر و در ہوا و تعریف ارادات مردم و تعریف طبایع اشیا و

احضار اشیا از غیب و اخبار از ماضی و آتی بلا شک و ریب و سایر انواع کرامات و خوارق
عادات بر سبیل اتصال و دوام بین الخاص و العام بر سبیل قصد و ارادہ مطلق بلکہ بر طریق انہار

دعوی برحق و در هر یک از این امور حکایات و روایات آمده است که قلم از تحریر و زبان از تقریر برائز
است و کتب مشایخ خصوصاً تصانیف امام عبدالعزیز یا شیخ بران فرین و شجون است و آنچه از مشایخ
واقاب وقت و بلکه از بعضی مشایخ متقدمین که بزرگان وی رضی اللہ عنہ بطریق کشف و اعلام الہی
از وجود شریفش خبر داده اند و در تعظیم و تکریم و رفع مکان و اعتراف شان انحضرت و انقیاد و اطاعت
احکام و ادوار و خصوصاً در قول او قدس ہندہ علی رقبۃ کل ولی اللہ و صدق او دین قول و ہون
او و امور من عند اللہ صادر شدہ است بیشتر از آنست کہ تصور توان نمود و جملہ ازان در ذوق الانسا کہ تخب
بجہ الاسرار است اورہ ایم رجاء للقبول و وسیلہ لا یموت الا یموت لایکون الا یموت و ان مشایخ بانکہ انجناب بگویند
قدس ہندہ علی رقبۃ کل ولی اللہ و ہما اولیایہ وقت وضع کتاب نمایند تسلیہ کنند بسیار است و در
تغیاب الناس در و من الریاضین ش حکایات السامعین للامام الیائشہ بالتفصیل مسطور است
حاجت با عا و نہار و مگر متاخرین اختلاف نمودہ اند کہ لفظ کل ولی اللہ عام است مراد اولیای وقت را
و غیر ان را پس چہ مراد باشد بعضی غلات گویند کہ مراد اولیای متقدمین و متاخرین میباشد و خفیفہ
میگویند کہ اولیایہ وقت مراد است این قول سالم است و ماویل ضرورت نیست و اشکالی
لازم نمی آید و در صورت شق اول لازم می آید کہ صحابہ و ائمہ اہلبیت و ممدی اخر الزمان و عیسے
علیہ السلام و خضر علیہ السلام در تحت قدم دے در آیند و ان بے ادبے است و اللہ اعلم بحقیقہ
الحال بالجملہ انجناب افضل البشر در وقت خود بودہ و درین ہیج شک و اختلاف نیست و با اعتقاد مولف
بعد از صحابہ و تابعین و تبع تابعین و ائمہ اہلبیت و ممدی اخر الزمان و عیسے و خضر علیہما السلام انجناب
افضل البشر است اے یوم القیامہ و شانہ فی الاولیاء و کسان الغنی صلی اللہ علیہ وسلم فی الانبیاء
و ابن عبد البر کہ از مشاہیر علمائے حدیث است میگویند کہ مردان اخر الزمان ممکن است کہ از صحابہ بزر
افضل باشند بدین دعوی حدیثیہ ایراد نمودہ گویند قول او مقبول نیست و اگر انیقول او بر سواب
باشد بیشک حضرت غوث از سیراے عام صحابی در مرتبہ قرب و ولایت افضل شدن می تواند
اگر چہ ان صحابہ بفضیلت صحابیت مخصوص باشند و اللہ اعلم بحقیقہ الحال چون کرامات انجناب بزرگان
جارسے است اہلے یومنا ہذا مردان ازان فیض یاب بشوئند پس کرامات سابقہ کہ ائمہ سلف و کتب
بہ خود ایراد نمودہ از انرا باز اعادہ نمودن بے فائدہ دانستہ ترک آن کردیم و انچہ خود از کرامت و شہادہ

نموده ام بے کم و کاست ایراد میکنم و بالذات توفیق مولف ان کتاب را معامله روی موشیج ان
طول ست مختصر انیکه با تمام غیا یا خود شده در عتاب سلطانے و در ادم ان عدالت نسبت بمن حکم
تید بدت ده سال با محنت شاقه مجبور دریای شور و ده هزار رویه جربانه صادر شد و نسبت
نبایب من همچون حکم الا انکه جربانه و سه پانصد روپیه صادر شد و زندگے و بال شریعہ بخود در مانیم و
ان زمانے بود که استغاثہ ان بعدالت عالیہ ہاسے کورٹ کم سے شنیدند بالجلد توکل برخدا نمودہ استغاثہ
بدانجا بروم و زار ادا پھیل ہزار روپیہ در ان اصرار من گردیدند روی رہائی و نہ پاسے گریز تو سل بھرت
غوث رضی اللہ عنہ بروم تا انکہ شبے بخواب دیدم کہ مکانے وسیع است و در ان تختے نہادہ و بر ان
تحت فرش ملکوت زلفیت انداختہ و تکیہ زرد و زری نہادہ بالای تخت شغھے خوش رو و خوش خوبر
و تکیہ زوہ من زیر تخت نزد پایہ ان نشستم حیرانم کہ این شخص با جلال کيست ناگاہ معلوم شد کہ
حضرت محبوب سبحانے و قطب ربانی و غوث صمدانی سید بعد القاد چیلانے اندیس انجناب انکمال
نوش خلقے و خندہ روی من نگاہے کرد و پرسید احوال و کردارم روز است گفتم روز پنجشنبہ گفت فضیلت
این روز چہ باشد گفتم این یوم است پس فضیلت او بسیار ایام چون فضیلت این است
بر سایر ایام باز پرسید کہ فضیلت روز جمعہ چہ باشد گفتم روز جمعہ یوم است پس فضیلت او بسیار ایام
مانند فضیلت خدای تعالیٰ بر مخلوقات باز پرسید فضیلت روز دوشنبہ چہ باشد گفتم دوشنبہ
یوم النبی است پس فضیلت او بسیار ایام چون فضیلت رسول صلی اللہ علیہ وسلم بر سایر براس
ازین جواب بسیار شادان شد و تبسمی نمودہ گفت تو مگر غنیہ اپو سستہ مطاعونگی گفتم ارے
بعد از ان فرمود کہ چون دوشنبہ یوم النبی است پس انروز بہتر است و این سخن را سہ بار تکرار فرمود
چون انجواب در ادم فرستے و سروری کن روی آورد مگر یہ تعبیر ان پے نبردم کہ چہ معنی باشد بعد از
تفکر بسیار اندک امید دار شدم کہ شاید خدای تعالیٰ بر روز دوشنبہ بر من فضل کند
افرمین در میان زندان بہین بیچ و تاب بودم کہ معاملہ نزد حکام ہائی کورٹ پیش شد
بعد از رو کہ بسیار داری مستر کوئینپ بران قرار گرفت کہ برای تجویز ثانی مقدمہ و الیس رو دو را سے
مستر کلور بران قرار گرفت کہ حکم عدالت ماتحت بحال و برقرار باشد چون دو حکام با ہم مختلف شدند
معاملہ با جلاس کامل تفویض نمودہ شد چون خبر بمن رسید نہایت ملول شدم و از ان خواب کہ

که ازین دیار سفر کنند من پیش انجناب رفته مگر یمنوده هم نگفتم که پشت پناه من جناب شما. دید چون از اینجا
بروید دیگر حال من چه باشد دست مبارک بر سر من فرود آورد و گفت که دل شاد و اگر سال هم قرض
تو او خواهد شد و برادران تو نیز بسبب تو نجات خواهند یافت و دیگر هم براسه امری خایف مباش
که هیچ کم و بیش تو نرسد بیدار شدیم غلطی هم کردیم کثارت ادای دین یافتیم مگر اینجکه که دیگر هم براسه
خایف مباش که کم و بیش تو نرسد اندیشیدم که شاید باسه دیگر یمن متوجه است مگر مال کاخیر است
بهر حال بفضل الهی ان دین همدان سال بسبب تمام ادا شد و دین انعام و امان نام شخصی ساکن
پیشا و ناگاه بیکرم جانگاه چوینستیس های کورث کلکتہ مسر نارمن صاحب راقش نمود و بان سبب
با شتابه آنکه شاید او حرفتی دارم و این بسیارش من بوقوع آمده حاکم مردوان تنکات نام را بوجه
ماند و کرد و اوقت دانستم که بخواهم من چه بود مگر الحمد لله بکلی تکلف بلاجج رهای یافتیم و دانستم از ان
تحت پاک برآمد و حق دیگر را شکله پیش آمد که برای دفع این هیچ چاره نماند انتم از هر طرف مایوس بودیم
و وسیله محضرت غوث بر دم شیشه خواب دیدم که انجناب بر تختی وسیع نشسته و نزاد و سرفراز است
و یک از ان شربت ایمان و در دیگر شربت علم و در دیگر شربت پیر است که یادم نیست مگر
انجناب چو ستم از نظر فیکه شربت ایمان ست مینوشد یکبار تو شیده ظرف بر تخت نهادن دست
فرز کردم و انرا گرفتم و قدری از ان نوشیدم بعد از ان با انجناب گفتم که این بود فضل شما که نوشیدم انجناب
بسیا بشادمان شدند و خندیدند بعد از ان از خواب بیدار شدم و تعبیر نمودم که حق تعالی ما را من برادر و بعد
از ان بزرگت دیدار ما چون او انکار شکل سبیل ترین صورته اسان گردید و مدعا بر حسب خواهش گشت
علاوه برین بار بار اسه امورات تشکل انجناب مابدرگاه باری و وسیله نموده ام و حضرت قاضی الحاجات
حاجتم را روا ساخته باز ویم ساییده لعل و المنة ایک هم میداد فضل و کرم فضل خود و کمال بیستیم
و حضرت غوث را وسیله ساخته ام و متصرف نشسته ام دیده باید از پرده غیب چه ظهور یابد و در و فل
آورده که صد کس از علما و اولیای عالم متفق شده و هر یک سوائی مشکل از هر قسم امان ساخته
براسه مناظره با حضرت شیخ ذر اند چون پیش و سه رسیدند هیچ نتوانستند گفت انجناب هر یک را
جهانگانه فرمود که سوال تو اینست و جواب ان این و هر یک تعجب و تعجب و متعجب بر گشتند و تفصیل ان قصه
در کتاب مذکور است رحمۃ الله علیه شایخ و علما و شعرا و مناقب انجناب تصاویر و غزلیات و رباعیات و

وقلعات انشانموده اند بعضی از ان در میان می ارم -

خواجہ بہاء الدین نقشبند بخارے گفتہ

موضع حسب سحالی مقدس قطب رہے قداد سرور دغانی لیش باقوت رہے بچنے پر کنائی بصورت یوسف ثمانے علا بخش جمبائی خطا بخش مریدانے مردیش شیخ لسانی بلکہ عقل خاقانی بود بر گزشت زانی بہاؤ الدین بریانی	علی سیرت حسن ثانی محی الدین جمیلانی حدیث فیض حقانی محی الدین جمیلانی بہمت شاہ مردمانی محی الدین جمیلانی شفاعت بخش مرصفا محی الدین جمیلانی چہ خاقان عرش الوانی محی الدین جمیلانی بقدر دین حقانی محی الدین جمیلانی
---	---

قدسی

بدہ دست یقین الی لہ دست شاہ جمیلانی ایک دست گیری خوش الاقطار قطب رہا نشان شان بچونی بیان سر کھونے کہ یگو تیرا در حسن بخوبی یوسف ثمانے نیا ناز جز بیا پاک اواز قدسی انانہ	کہ دست او بود اندر حقیقت ست یزدانی جدید سید عالم زہی محبوب سبحانے بصورت مثل پیغمبریت مفسی ثانی کہ او محبوب بقول است محبوب سبحانے بود یقین ویش گرا بشاد انجا ماہ کنعانی
--	--

والہ ایضاً

سرور کوان و مکان منظور انوار خدا سید و الانسب محبوب رب العالمین ہادی دوران نشان بادگار لمبیت عالم علم شریعت واقف سر خفہ یوسف مہر صداقت عیسیٰ دین بنی پادشاہ دین و دنیا مجمع فضل و کرم عالم دنیا منور شد ز نور مقدمت	منظر انواریزوان نوح چشم مصطفیٰ قرۃ العین علی عالی ہم مشکل کشا والے جمیلان سراج خانہ خیر النساء ساکہ راہ حقیقت پیشوائی آفتاب موسیٰ طوہد اوقت ہم مقام ایندیا نبیع جو دو سخاوت برج شاہ و گدا مرتبیا غوث الاقطار مرصفا صدر حیا
---	--

سید شرف الدین عیسیٰ بن قطب الاقطاب سید محی الدین عبدالقادر الجیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہما

در تزیین الاصفیا آورده که جمیع علوم را در خدمت بابرکت حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه کسب نموده
 درس حدیث و فقه و وعظ میفرمود و کتاب جواهر الاسرار در علم صوفیه که مشتمل بر حقایق و معارف است
 تصنیف حضرت وی است و حضرت غوث صمدانی کتاب فتوح الغیب بجمت وی تصنیف فرموده
 است و وفات انجناب سنه ثلث و سبعین و خمس مائه رحمه الله تعالی -

سید احمد رفاعی قدس سره کنیت دے ابو العباس حسینے است از اولاد امام موسی
 کاظم رضی الله عنه دے بود و فقیه صالح شافعی المذهب از کبار بیهونیہ سلسلہ خانوادہ قاعدہ بوسے
 منسوب است وفات وی یوم الخميس الثاني والعشرين من جمادى الاولى سنه ثمان و سبعین و
 خمس مائه بام عبیدہ و موفی فی السبعین فی تاریخ ابن خلکان ابو العباس احمد بن ابی الحسن علی بن ابی العباس
 احمد المعروف بابن الرفاعي كان رجلا صالحا فقيها شافعي المذهب اصلا من العرب وسكن في البطائخ
 من العراق بقرية يقال لها ام عبیده و انضم الى طائفة من الفقهاء و احسنوا الاعتقاد فيه و تبعوه لطلب
 المعرفة بالرفاعية و البطائحية من الفقهاء و فسو به اليه و اتبعوا احوال عجيبة من اكل الحيات و سے
 حيتہ و النزول في الثنايہ حتى تنقرم بالنار فيلقونها و يقال انهم في بلادهم يركبون الاسود و مثل هذا و
 ولهم مواضع يجتمع عندهم من الفقهاء عالم لا يعد ولا يحصى و يقومون بكفاية لكل و لم يكن له عقب فاما عقب
 الاخيه و اولاده فيواتون المشيخه و الولايه على تلك الناحية الى الان و امومهم مشهوره مستفيضة
 و الاحاديث التي لا طائل فيها و كان الشيخ احمد مع ما كان عليه من الاشتغال بعبادة شغوفة على ما قبل -

و اذن لم يلبى فيما مضى بذكر كم و نوتى كتاب يعطى اليهم و الاست سلامهم و كيف بات اسير با فلا هو تقول ففى القتل راحته	الروح كسائح الحمام المطوق و تحبى بجاء للموسى سند فنى نفك الاسكار و و نه و هو موقوف و لا هو ممنون عليه فيعق
---	---

و لم يزل على تلك الحال الى ان توفى و الرفاعي كبير الزاد و فتح الفاء و بعد الالف عين مملئة هذه النسبة
 الى رجل من العرب يقال له رفاعه كهذا القلعة من خط بعض اهل بتيه و ام عبیدہ بفتح العين المملئة و السباو
 الموحدة و سكن اليا و المشاهير من تلاميذهم باء مملئة و هي عدة قری مجتمعة في وسط الحماوين و اسط
 و اصبرة و لما شهرة بالعراق و المد العلم و فى النسخات للجامی سید احمد بن ابی الحسن الرفاعي قدس سره

ذوالمقامات العلیه والاحوال السیئه خرق المدیحانه علی یدیر العواید وقلب لالاعبان واطهر العجب
 ولكن اصحاب قبسهم الحید والرد سے دخل بعضہم الزیران ویلعب بالخیات وبذا ما عرفنا شیخ ولا علی دما بنحوذ
 بالمد من الشیطان وحی از اولاد بزرگوار امام موسی کاظم است رضی اللہ تعالیٰ عنہ ونسبت خرفه
 وسے برج واسطه بشیخ میر سدا سنک امام عبیدہ یوده از بطیاح ابو الحسن علی کہ خواہر زاده وی است
 گفته است کہ کروز بر دخلوت وسے نشسته بودم و پیش وی اواز کسی شنیدم چون نظر کردم پیش
 وسے کسے نشسته دیدم کہ ہرگز نشنیدہ بودم سستے دراز یا ہم سخن گفتند پس ان شخص از وزنے
 کہ در دیوار دخلوت شیخ بود پزدان آمد و چون برق خافت و رہو ابگذاشت پس پیش شیخ درآمد و پرسید
 کہ این مرد کہ بودہ گفت تو ویرا دیدی گفتم اسے گفت او کسے است کہ اللہ تعالیٰ بحر محیط را بوی مخافت
 میکند ویکے از رجال اربعہ است سر روز است کہ وی مجور شدہ است امانید اند گفتم یا سید سبب
 مجبوری وی پیست گفت وسے در یکی از خبر میر بحر محیط مقیم است اینجا سہ شبان روز متصل بابان
 بارید بخاطر وسے گذشت کہ کاش این بابان در عمارات بو وسے و بعد از ان تسفیر کرد و بسبب این
 اعتراض مجور شدہ است پس من گفتم یا سید ویرا بمجوری وی اعجاز کردے گفت نہ شرم داشتہ
 گفتم اگر فرمانی من ویرا اعلام کنم گفت میکنے گفتم اسے گفت سر در گریبان خود درکش و کشیدم و از
 گوشہ سید کہ یا علی سہ برابر سر برآوردم خود را در یکی از خبر میر بحر محیط دیدم در کا خود حیران شدم
 بر خاستم و اندکے بر ختم ان مرد را دیدم برو وسے سلام کردم وان قصہ را بآوی بگفتم سو گند بر من داد کہ چہ
 ترا بگویم خیال کن گفتم خیال کنم گفت خرفہ مرا در گردن کن و مرا بروی دندین میکش و منادی
 میکن کہ این مرز اسے است کہ بر خدای تعالی اعتراض کند خرفہ را در گردن وی کردم و خواستم
 کہ ویرا بکشم تا قتی اواز داد کہ اسے علی ویرا بگذر کہ ملایکہ آسمان بروی ہزارے درآمدند و گریان شدند
 و خداوند تعالیٰ از وی خوشنود شد چون ان اواز شنیدم بخود شدم چون بخود باز آدمم خود را پیش
 خال خود دیدم والد کہ نداشتہ کہ چون رفتم و چون آدمم و چون وقتے کسے از سیدے احمد عویذی طلبیدے
 و کاغذ یاوردے کہ بنویسد اگر سیاهی بنودے کاغذ را بگرفتے و بے سیاهی نوشتے وقتے بر اسے
 شخصے بے سیاهی بنوشت و مدتے مدید غائب شد و بعد از ان ان کاغذ را باز آورد و بر سیل استخا
 و گفت اسے شیخ براسے من دعاے بنویس چون در ان کاغذ نگریست گفت ای فرزند ان کاغذ

نوشته است و بوسے داد و روزی و دوتن از اصحاب وی البحر افتند و با ہم نشسته مستند و مکایت میکردند
یکی از ان دیگرے را پرسید کہ ترا درین مدت از ملازمت سید احمد چه حاصل شدہ گفت نہ ہر تھانیکہ
میخواہی بکن گفت اسے سید میخواستیم کہ نامہ ازادے ما از و نوح ہمین ساعت از آسمان فرود آید
ان دیگرے گفت کرم خدای تعالی بسیار است و فضل وی بحدیست درین حال کہ ایشان درین
مقال بودند ناگاہ ورتے سفید از آسمان فرود افتاد و انرا برابر گرفتند در ان میچ نوشتہ نمیدید پیش سید
آمدند (یعنی سید احمد کی) و از حال خویش ناگفتہ ورق را بوی داد و چون سید (یعنی سید احمد) در ان وقت
مگر سیت خدا تعالی را سجدہ کرد و چون سر از سجدہ برداشت گفت الحمد للہ الذی انی عتیق اصحابی من النار
نے الدنیا قیل الاخرۃ گفتند ای سید امین ورق سفید است گفت بد قدرت بسیار ہی نے نویسدین
نور نوشتہ شدہ است گفتہ اند ویرا با کمال اشتغال بعبادات اشعار لطیف بودہ است نسبتا شاعر
المذکور و بعضے گفتہ اند کہ این ابیات را از قوال شنیدہ است و بران رفتہ از دنیا دیکھا بعضی را این
ذکور است کہ بعضے سید عبد القادر جیلانی رحمہ اللہ رسیدہ و در ترقیۃ الاعفیاء اوردہ کرد و انرا بخیر است
حضرت غوث الاعظم حاضر شدہ فایده ہای عظیم برداشت و از غائب محبت والدہ اش راحۃ
غوث الثقلین ہمیشہ نو خواندے ویرا ہمیشہ زادہ خود گفتے و بار بار بارہ وی فرمود شعر

کذا ابن الرافع کان سنہ | لیسک لے طریقے و اشتغالی

ابو عبد اللہ الصومی قدس سرہ علوے بودہ حینے جدادری حضرت سید عبد القادر جیلانی
ست رضی اللہ تعالی عنہ و نجات اوردہ کہ وی از بزرگان مشائخ گیلان و روسای زہاد ایشان
بود و در احوال عالی و کرامات ظاہر بود و جماعتے از بزرگان مشائخ عمر را در یافتہ بود و مستجاب الدعوة
بود و متھے کہ در غضب شد حق سبحانہ تعالی از براسے وی زود انتقام کشید و ہر چه خواستے خدا تعالی
چنان کردے و ہر چیزیکہ پیش از وقوع ان خبر کردے چنانکہ خبر کردہ بودے واقع شدہ جانتے از
اصحاب وی بقصد تجارت بسر قند رفتہ بودند نزدیک بسر قند جانتے سواران لغارت ایشان بیرون
آمدند جماعت باجران شیخ ابو عبد اللہ را و ازادہ فرودیدند کہ در میان ایشان ایستادہ است و میگوید
سبحون قدوس ربنا اللہ و در شوی دای سواران از میان ما ہر سواران متفرق شدند و ہر کس
مواستے کا سپ خود را نگاہ اردو بعضے کوہ با افتادند و بعضے ہوا و بہا و دوتن از ایشان یکدیگر

جمع توانستند شد از شمر ایشان برستند بعد از آن شیخ را در میان خود طلبیدند و نیافتند چون گیلیان بازگشتند و قصد باز گفتند اصحاب شیخ گفتند شیخ هرگز از میان ما غایب نشد رحمة الله تعالی -

ابراہیم بن سعد العلوی الحنفی قدس سره کینت دی ابوالحاق است جامع بود در میان بیعت و طریقت و علم و ورع و در نفحات مذکور است که وی شریف است حسینی از قدما میان مشایخ است از اہل بغداد از انجا بنام رفت و انجا متوطن شد و صاحب کرامات ظاہر بود و نظیر ابراہیم او ہم شیخ الاسلام گفت که ہزار و دویست و اند شیخ شناسم از بن طایفہ و علوی بودہ انیکی ابراہیم بن سعد دیگر حمزہ علوی صاحب کرامات تنبیہ این قول متفقہ ان میشود کہ در میان علویان بغیر این دو کس کسے و سے صاحب کرامت نہ باشد و حال آنکہ چنین نیست این قول او اگر بظاہر بگیریم چنان مستفاد میشود کہ از میان مشایخ کہ با ایشان معرفت میدارم دو کس علوی بودہ اند و درین پنج اشکالے نیست کہ میتواند کہ مشایخ علوی بغیر این دو کس یادداشتنا بودند و اگر این مراد باشد کہ از نیطایفہ فقط ہمین دو کس تا زمان او و سے بودہ اند این قول خطای فاحش است فقہ برانتمی و ہم در نفحات آورده کہ ابراہیم سعد او سناد ابوالخارث اولاسی است ابوالخارث اولاسے در ابتدا سے را و تہ نماز خود خاکینہ خوردہ بود بے باران پیش ابراہیم سعد رفت و وی در راہ بود پاسے برابر نهاد و ابوالخارث را گفت دست بیا در دست بوی داد و پای دی در اب فرو شد ابراہیم گفت پاسے تو در خاکینہ او بختہ است باین سخن و ایرامطایبہ و عتاب کرد بآن کاریس گفت تو نہ جویندہ این کار سے برو و از خلق عزالت گیر و فراغت دل جوی و گرد و دار گرد و ہم ابوالخارث گوید کہ ابتدا سے دیدن من ابراہیم سعد را ان بود کہ در غیر ابراہیم و ہم از اولاس بغیر نیست کہ بیرون ادم در راہ بسدقن باز خوردم گفتم کہ من ہم با شما ہم ہم دو تن از ایشان جدا شد زدن نامدم دیک تن وان ابراہیم سعد علوی بود و شریف بود و حسینی گفت تو کجایم و سے گفتم بنام گفت من کہوہ نکام میروم بعد از ان جدا شدیم اما ہمیشہ کناہت وی بیش اند و ہم کہ گفتہ کہ روز سے با ابراہیم سعد علوی از کوہ نکام می ادم لشکر می دراز گوش زسنے را گرفتہ بود ان زن کما استفادہ کرد ابراہیم بان لشکر سے سخن گفت قبول نکرد و عا کرد ان لشکر سے وزن ہر و بیفتاد بعد از ان زن بظاہر است و لشکر می برو من گفتم دیگر باتو مصاحبت نکنم کہ تو مستجاب الدعوتے میترسم کہ از من بے ادبی ظاہر شود و بر من دعا کنے گفت ایمن نیستے گفتم نے بیس وصیت کرد

گفت تا بتوانے بکسر چہ سے از دنیا قناعت کن تو ہم وی گفتہ کہ روزے در اول اس نشستہ بودیم
بجست بیرون رفتن در حرکت آمد بیرون ادم ویدم کہ شخصے در میان درختان نماز میگزارد و توبت
او فرود گرفت چون نیک نظر کردیم ابراهیم سعد بود نماز را کوتاہ کرد و سلام داد و بکنار بحر آمد و لب بجنایند
ما بیان بسیار صفت کشیدہ روی بوی نہاد و نجای طر من گذشت کہ صیتا زان کجا اندر ہم متفرق شدند
پس گفت اسے ابو الحارث تو مرد این کار نہ میر تو باو کہ دین سیگما از خلق پنهان باشی و بفصلی از
دنیا بساز سنہ تا اہل توبہ رسد و غائب شد دیگر ندیدم و در انتہی قصہ ملاقات ابو الحارث با ابراهیم
در راہ شام و بعد از ان جدا شدن و سن بعد از کوہ لکام با ہم فرو آمدن تطبیق سنے باید شاید کہ چون ہم
بر کوہ لکام رفت ابو الحارث بسوے شام رفت بعد از ان ابو الحارث بکوہ لکام آمدہ و بجست وی
رسیدہ دستے تعلیم یافتن بعد چون از اینجا فرو دے آمد دیدن حالات و سے از تو بر رسیدہ جدا
شد و رفتند وی وقتہ خاکیند و غیرہ راست نمی آید و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال۔

حمزہ بن عبد اللہ العلوی الحنفی قدس سرہ کینت او ابو القاسم ست فی النقیات مسافر
ن البیادۃ علی التوکل سنین اقبال لم یضیع حینہ علی الارض سنین فی الخلد و کان الیوم مونس
اسفارہ رکوعہ ولای الفتر نے الذکر حمزہ علوی شاگرد ابو الحارث تینے است وی تسک اگر سنہ در بادیدہ وی
گفتے شک سیر از معلوم ست وی گفتہ صوفی را در بادیدہ ان لکام باید داشت کہ در جہر کہ صوفی در سفر
در حضر است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

امیر سید علی بن شہاب بن محمد الہمدانی الملقب بعلی الثانی قدس اللہ تعالیٰ سرہ
فی النقیات جامع بودہ است میان علوم ظاہری و باطنی ویرا و علوم اہل باطن مصنفات مشہور
است چون کتاب اسرار النقطہ شیخ اسما و اللہ و شیخ فیصل الحکم و شیخ قصبہ و زین العابدین و غیرہ الملوک
و غیر ان و سے مرید شیخ شریعت الدین محمود بن عبد اللہ المزدغانی بود اما کسب طریقت پیش صاحب
الربین الاقطاب تقی الدین علی و دستے کرد چون شیخ تقی الدین علی از پناہ رفت باز رجوع بشیخ
شرف الدین محمود کرد و گفت فرمان چیست وی توجہ کرد و گفت فرمان انست کہ در اتقای بلاد عالم
بگردے سہ نوبت پنج مسکن را سیر کرد و صحبت ہزار و چہار صد و سے را دریافت و چہار صد را
در یک مجلس دریافت و در ساوس دوی الچہ سنہ ست و ثمانین و سبعمائتہ نزدیک بولایت بگردے

فوت شد و از آنجا بختلانش نقل کرد در مرتبه السد تعالیٰ فی علام الانیاء للکفوی لسان العصر سیاق
 التسلیع عن البیاض الناسوتیة والمتوسل الی السجاسات الدماویة الشیخ العارف الربانی والعالم الصمد
 امیر سید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی قدس السد تعالیٰ سره کان جامعاً بین العلم والنظر الیه
 والباطنیة والمضغاة کثیرة فی علم التصوف مثل کتاب اسرار النقط وشرح اسماء الصمد الحسن وشرح
 قصص الحکم وشرح تفسیر حمزیه فارسیه وغیره و من خلفاء الشیخ العارف الربانی خواجا سحاق الحفصانی
 والشیخ السید الامیر عبد الدین برزش ابادی جد السید الامیر المحرم نعیم الحکیم الشیخ نیتہ کان القیاسی
 ودولة السلطان سلیم خان استاذ السد بروحه سبعة اربع وثمانین و تسعة مائة وکان السید علی الهمدانی
 جمع الادوار و اختار با من اورا و الشیخ الذین کانوا فی عصره و شرح فی بعض کتابه ایضاً فی السد السیة
 و تفسیر من النواریم القدسیة و تنجیم من جوامع کلماتهم الانبیة و سماها الادوار و الفحیمه و فی یوم
 اورا و الانوار الکبریة و الشیخ الجلیل السید علی الهمدانی اخذ بطریقہ عن نفی الدین علی دوسے و الشیخ
 محمود المزدغانی و تاج عن غفار الدولہ السنانی و هو عن نور الدین عبد الرحمن الاسفراہینی و هو عن شیخ جمال الدین
 احمد بن خانی عن نفی الدین علی الاغانی الشیخ الکبیر ابی الحجاب نجم الدین الکبیر عن الشیخ اسماعیل الفیصر
 عن الشیخ ابی النجیب سنیا و الدین عبد القادر السمر و دوسے عن ابی الفتح عن الشیخ احمد الغزالی
 عن ابی بکر النسیج عن ابی القاسم الکرکائی عن ابی عثمان المغربي عن ابی علی الکاتب عن ابی علی
 الرودبار عن السید الطائیف ابی القاسم حبیب البغدادی عن سری السقطی عن معروف الکرمی
 عن داود الطائی عن حبیب النجفی عن حسن البهری عن علی بن ابی طالب رضی السد عنہم انہی میگوید
 فقیر مولف ان کتاب کہ معروف کرخی را در نسبت حاصل است یکی کہ بیان شد تعجب است از
 کفوی کہ نسبت قوی را ترک نموده و ان اینکہ معروف الکرمی عن الامام علی بن موسی الرضا عن ابی الامام
 موسی الکاظم عن ابی الامام جعفر الصادق عن ابی الامام محمد الباقر عن ابی الامام زین العابدین عن
 ابی الامام حسین سبط الرسول صلی السد علیہ وسلم عن ابی امیر المومنین علی المرتضی عن النبی صلی السد علیہ
 وسلم الامام جعفر الصادق ایضا انتساب الی جدہ علی امہ القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق
 عن سلمان الفارسی عن ابی بکر الصدیق عن النبی صلی السد علیہ وسلم انہی ثم قال الکفوی سمعت
 شیخنا و سیدنا المولی العارف الربانی الشیخ محمد بن یوسف الکرمی السمر قدس یکے عن شیخنا و

عبد اللطيف الجاني عن شيخه الخدومي الاعظم حاجي محمد الجوشانی عن شیخ شیخ شاد بید اوری عن شیخ محمد
الملقب بالرشید عن شیخ السید الامیر عبد البززش ابادی عن شیخ المرشد اکمال والشیخ المصلح احسان
الخلعانی عن شیخ قدوة العارفين دلیل السالکین منبع المعارف الربانی معدن اللطف السبحانی السید
علی الهدانی التامج اولو الفقیه و آخنها من جوامع کلماتهم القدسیه علی حسب ما کتتم الانسیته ای
فمن سامه ان المملایکة فیروزه ناهے شعبته جبارگاه و لیطوفون حول العرش و فی ایدیه طوق من نور ملک
من اللای و الجواهر شریون ثم قال الشیخ محمد السمرقندی و لهذا شایخنا کان فی القرون فی شعبته جبارگاه
و من تصانیف و خیر الملوك و بکتاب لطیف و انشاء و سر لیس متشکل علی اوزم قواعد السلطنة القصور
و المعنوی و یسے علی ذکر احکام الحکومة و الولاية و تحصیل السعادة الدنیوی و الاخری و مرتب علی عشر
ابواب الی اخره ذکر سیر و سید محمد جدائی کر خلیفه وی بود در محل خود خواهد آمد۔

سید برهان الدین محقق الترمذی قدس الله تعالی سره وی جامع بود در میان شریعت و فقه و علم و عمل و دانشمندی بزرگ بود در نه نفحات دوی سید هست حسیفه از ترمذ است از مریدان و تربیت یافتگان مولانا سبأ الدین ولد و بسبب اشرف وی و خواطر و خراسان و ترمذ سید مرادان مشهور بود هر تا روز که مولانا سبأ الدین ولد فوت شد وی در ترمذ یا تنی نشسته بود گفت در ایفا که حضرت استاد و شیخ ازین عالم رحلت فرمود و بعد از چند روز بخت تربیت مولانا جلال الدین بقونیه متوجه شد و خدمت مولانا مدت نه سال در خدمت و ملازمت وی نیازمندی و تربیت یافت گفت اند که چون خدمت شیخ شهاب الدین سهروردی بر مردم اده بدیدان سید برهان الدین اند سید بر فاکستر نشسته بود از جای بچیند شیخ از دود غلیم کرد و نشست و سخن واقع نشد مریدان پرسیدند که جواب سکوت چه بود شیخ فرمود که پیش اهل حال زبان حال نباید نه زبان قال پرسیدند که ویرا چگونه یافت گفت که در ایامت مواج ریز روز معانی حقایق ندی بنفایت اسکار و بنفایت غایت پنهان و خدمت شیخ صلاح الدین محمد السرازلج مریدان سید بوده و سید میفرمود که عالم را شیخ صلاح الدین بخشیدم و عالم را مولانا و مرا بتر که سید و را الفتح فیضیه است سلام الله و تحیات علیه علی جمیع عباد الله الصالحین -

سید عید اللہ برزیش اباوی قدس سرہ علوی بود حسینہ شافعی المذہب اشعری العقیدت
وہ اعلام الانبیاء النجیہ و مناقب او اور وہ باخض ان ایست الشیخ الابرار الیائی والمرشد اکمال

انصافاً فی مجمع الفنون الجاهدة منع عیون المشاهدة فقال کنور الحقیق مصباح رموز الدقائق شریک العزیز
 السيد عبد السد البرز ش ابادی کان فخر زمانه و مقدم اوانساباً و حساباً و کان نقیب السادات الاشراف
 بمملکت خراسان و کان نقیب المملکة السيد المحترم المکون فیصل سجد الیه و هو جد ایچک ان الشیخ
 اعارف بالمد عبد اللطیف الحجامی الخدیو سے لما قدم هذه الیار طلبه السلطان الغازی سلیمان خان
 و دخل علیه یقال ان السلطان المذكور اخذ منه التلقین و کان مریداً کف اذ فی انشاء و الصیحة
 عن سبب سجد الشیخ الی مقلطینیه فقال جناباً الی هذه البلدة الیوایمة لزیارة
 فخر و مننا السيد محترم فانه نخل الشیخ الاعظم السيد عبد السد البرز ش ابادی و هو رجل عظیم القدر شریک
 النسب اخذ التلقین و ادب الطریقة عن خواجة اسحاق النخلی عن الایر السيد علی الهادی عن الشیخ
 محمود المزدقانی عن عبد الرحمن الکسری عن جمال الدین احمد الجوزقانی عن تنی الدین علی الالامین مجد الدین
 البقعة دای عن نجم الدین الکبری عن اسماعیل القیسری عن شباب الدین السهروردی عن احمد الغزالی عن
 ابی بکر السلاج عن ابی القاسم الجرجانی عن ابی عثمان المغربی عن ابی علی الکاتب عن ابی علی الرودبار
 عن حمید البغدادی عن سمری السقطنی عن سعید الکرجی الی اثر النسب کما مر فی حقه فانه ذکر سید علی همدانی
 این نسبت باینطور نوشته شد که اسماعیل قیسری از ابوالنجیب سهروردی و وی از ابوالفتح دوی از احمد
 غزالی و دینجایا سے ابوالنجیب شباب الدین نوشته و نام ابوالفتح ترک نووده مگر صحیح نیست که در ذکر
 علی همدانی گذشته و اما علم و شیخ رشید خرقه از سید عبد السد پاشیده بعد از ان گفت شیخ عبد اللطیف
 که بران ای سلطان که سید عبد السد صحیح النسب و بیشتر المحسوب بود و له مقامات عالیة و کرامات سامیة
 مع ذلک بود و نقیب الاشراف در دیار خراسان و بود کسی و اینجا نقیب محترم که یاده کند تعظیم و تفریح و برا
 نزد سلطان و ارکان السلطنة تا اینکه بلند شد امر او و کار او بالا گرفت تا اینکه نزاع نمودند و رباً افسین
 و را عیاد و شیخ الاسلام مفتی الانام مولی العظم استاذ العالم ابو السعد و العماوی و بود که اول ملازمت
 میکرد و در وازها و بلکه در وازها و خاشی او و بود من که در بعض از روزها و شب با حاضر میشدم و مجلس
 عالی و سپس شنیدم بارها که در میکوزبان خود را بروی و بیشتر طعن میکرد و او را و میگفت ای اعبان
 چه میگویی شیخ الاسلام و مفتی الانام و زکوة و حج بیت السد الحرام و بود شیخ الاسلام صاحب شریک
 عظیم طلب کرد اجازت برای حج از سلطان پس نزد دست داد و توفی السید احمدی و تا بنی تسماتیر

رحمة الله تعالى -

خواجه ابو احمد ابدال حشمتی قدس سره علوی بود چنانچه از علمای آتقیبای طایفه صوفیه ذوالمقامات العالیه
 والمالات السعیه صاحب سماع وجد و حال بود و در تزیین الاصفیا نسب او بدینگونه ذکر نموده که ابو احمد بن
 سلطان فرسان بن ابراهیم بن یحیی بن حسن بن مجد العالی المشهور بعد العالی بن ناصر الدین بن عبد الله
 بن الحسن بن الحسن بن امیر المؤمنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنهم مخفی نمائند که بعد از آن شخص پسری ناصر الدین نام
 نداشت تا اینکه در پنج نام چند کس دیگر فرو گذاشت شده باشد و صاحب خزینة در بیان سلسله نسب
 غلطی نموده مگر اینکه معلوم و حشمت است درین شک نیست چرا که دیگر مقتضایین درین قبایل اند فی النکاحات
 وی پس سلطان فرسان است که از شرفهای حسنا است و امیر نو لایست بوده و بر او خواهری بوده لقب است
 صالح شیخ ابو اسحاق شامی بنان دوی اندی و طعام وی خوردی و روزی ویران گشت که برادر ترافرنزی محمد
 بود که دیر نشانی عظیم باشد می باید که بمافطت حرم برادر خود کبکی تا در ایام حل چیزه که در آن حرسه
 و شبها باشد بخوردان ضعیفه صالحی بوجوب فرموده شیخ ابو اسحاق بدست خود میسلمان نیت و مبارار
 فرستادی و بفرستی و بمحتاج حرم برادر خود میا داشته تا در زمان خلافت مقصم الله خلیفه متولد شد
 و همان صالح او را در خانه خودش از جد حلال پرورش میداد و گاه گاه که شیخ ابو اسحاق بنان دوی اندی
 و در او ان محبه که خواجه ابو احمد بر میدی گفته که انزین کودک بوی ان می آید که از وی خاندانی بزرگ
 ظاهر گردد و او حال عجمیه و نا مرغیمه مشاهده افتد و ستی که خواجه ابو احمد بن سبست ساگی رسیده
 بود همراه پدر خود سلطان فرسان و بقصد سکار بجانب کوه رفت و در انشای تسکار از پدر و اتباع جدا
 افتاد و بمیان کوهی رسید دید که چهل تن از رجال الله بر سنگ ایستاده اند و شیخ ابو اسحاق شامی بمیان
 ایشان است حال بروی بکشت از اسپ فرود آمد و در پای شیخ افتاد و اسپ و سلاح هر چه داشت
 گذاشت و پیشه میند در پوشید و با ایشان روان شد هر چند پدر و اتباع وی او را طلب کردند تا
 بعد از چند روز خبر آمد که وی با شیخ ابو اسحاق در نملان موضع از ان کوه با بوده است پدرش حتی را بفرستاد
 تا او را در وند هر چند نبود و اند و بند نهادند و بر از آنچه در ان بود با نیت انست و او را گویند پدرش را فغان بود
 روزی فرصت یافت با نجا و او را مرد در ان محکم سبست و فغان را شکستن گرفت پدرش را نگاه کرد و ندید بام
 بر آمد و ان غایت غضب سنگ بزرگ برداشت که از دوزخ بالای بام بروی زندان روزنه فرستاد و او را

نگ را بگرفت باز سنگ و بهو اعلیٰ بایستاد و بر این نوعی رفتی رسید چون پدرش انحال مشا به کرد بر
 دست دی توید کرد و وزوی اشال این کرامات و خوارق عادات نه چندان ظاهر شده است که
 تبصیل ادا می توان کرد ولادت او در سنه سیستین و یاتین و وفات دی در سنه خمس و
 خمیس و ثلثماتیه و عمر شریفش نو و پنج سال بوده در خزینه روز ولادت را ششم رمضان سنه مذکوره روز
 وفات غره جمادی الثانی سنه مذکور گفته در خزینه آورده که خلاصه اش اینست دی چون بهفت سالگی رسید
 اکثر در مجلس سماع خواجہ ابواسحاق شامی حاضر شدی و تعلیم علم ظاهری حمیزا وی یافتی و بعد شازده سالگی
 از تحصیل علوم ظاهری فراغت یافت و مرید خواجہ شد از خلق خلوت گزید و مجاهده مشاقت پیش گرفت
 چنانچه بعد بهفت روز طعام خوردی و وضو کردی و زیاده از سه فقره بخوردی و بعد از چهل روز بقبضای
 حاجت انسانی در بیت انظار رفتی پس بهشت سال ریاضت شاکت کشید و تا سه سال پشت بر بستر
 خواب نه نهاد تا آخرت خلافت یافت چون کرامت او مشهور شد علمای عمده بر او قصد برادر داشتند
 سماع زبان طعن بر خواجہ بکشادند و مخفی درین باب نوشته پیش امیر نظر که حاکم عادل و خال حقیقه خواجہ
 بود بر دند و در خواست بحث نمودند چنانچه مجلس عالی ترتیب یافت پس از اکابر و علمای عمده و را بجا
 جمع آمدند و خواجہ را هم طلب کردند و او را دهنده نمودند که چون خواجہ باید ویرا تعظیم نکنند مجازان چون وی باید
 بے اختیار تعظیم و استقبال بجا آوردند و بر بالا سه صف نشانند و بخت مسکه سماع اعجاز نمودند و خواجہ
 محض اندام خامی داشت امی محض بود و باو مخاطب شده فرمود که جواب بده او خود را در آن وقت
 چنان یافت که محدث نرو فقه ترازوی در آن زمان هیچکس نبود و جواب شنائی داد که علما خاموش
 شدند و خجل و سرنگون گشتند و خواجہ بر هر که نظر انداخته صاحب کرامت شده و اگر مرض بودی
 شفا یافتی و چین سماع چنان نوری روشن از چین مبارکش طالع شد که بعد از آن تا باسمان رسید
 و حال بکدام این احوال حضرت شیخ زرار در وقت مخصوص و غلبه حالت بودند آنکه ما هم بود و الله اعلم بقسطه
 خواجہ سید محمد بن ابی احمد شیشه قدس الله تعالی سره ولادت او بقول صاحب خزینة الیلم
 عاشور الحرم سنه احدی و ثلثین و ثلثماتیه و وفات دی بقول مولانا جامی سنه احدی عشره و بجا
 روز وفات بقول صاحب سیر الایقاب چهاردهم ربیع الاول و بقول صاحب نهضه غره رجب
 بالجمده عشر شریفش بهشت سال که پیش و مولده و دفنش چیست است فی انفسات دی بعد از وفات

پدر قایم مقام وی بود و بوجوب فرموده پدر بزرگداشت و چهار سال پیش بنود تحصیل علوم دینی و معارف فقهی کرده بود و روز پدر و سر تمام داشت از دنیا داهل ان بغایت محنت بود همواره بزرگوار کنی تا آخر عمر بنویسند و چون اول و آخر بزرگوار دنیا خواهر بود و خود از غرور و فریب وی نگاه می باید داشت و فتنه نمود و جنگلیکن بغزو و سومات رفته بود و خواهر را و واقعه نمودند که بزرگاری وی می باید رفت در سن هفتاد سالگی با درویشی چند متوجه شد چون انبار رسید بنفس مبارک خود با مشرکان و عبده اصنام هموار کرد و روز مشرکان غلبه کردند و لشکر اسلام پناه به پیشه آوردند و نزد یک یو که شکست برایشان اید خواهر را در چشت مرید است بود اسیان نمود که کونام خواهر او از او که کاکو در یاب و در فانی کاکو را دیدند که اضطراب بسیار و چهار بنید و تاشکر اسلام نصرت یافتند و کافران نهیمت کردند و در همان وقت کاکو را در چشت دیده بودند که لکله سیار آتش شده بود و دیوار ستانی زواری سبب پر سیده بودند همین قصه را گفته بود استاد مردان ریزه اند علیه از قصبه بخان خواف از مردان خواجاست و سالها کلوخ استخوان و آب و نفوی و برامه میا میداشت روزی که او را بمر اجبت بوطن امر کردند بگریست و گفت که من طاقت مفارقت شما کجا دارم خواهر کرم نمود و گفت هر وقت که ترا از وی دیدار نماید باشد چرا سبای جسمانته و مسافت های مکانی مرتفع گردد و ما را از بهنجاییش و بهنجان بود و دایما آتش و سیگفته که من از بخان چشت را می بنیم رحم الله تعالی -

سید یوسف بن محمد بن سماعان چشته قدس الله تعالی سره وی بقول صاحب خزینه حسن الحسینه است و سلسله نسب او بدینجه بیان نموده که یوسف بن محمد بن سماعان بن سید ابراهیم بن محمد بن حسین بن عبد الله الملقب بعلی اکبر بن الامام حسن العسكري بن علی النقی بن محمد بن علی الرضا بن موسی الكاظم بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن ائمه المؤمنین علی الرضی بنی الله تعالی عنهم معین صاحب خزینه و بیان این نسب خطای فاحش نموده چرا که عبد الله را پدر حسن عسکری نموده و حال آنکه حسن عسکری بغیر از محمد که او را محمدی گویند اولاد دیگر نداشته و با اتفاق مؤرخین ثابت است که ائمه ائمه حسن عسکری باقی نمانده مگر محمد که بر عظم شیعہ منفقود و زودا است و وفات یافته و از وی نسل نمانده پس زودا است نسل او منقطع است و زودا شیعہ منفقود است شاید سلسله نسب او بزرگوار باشد که عبد الله را پدر امام موسی کاظم است الی انتر النسبه بالجملة علوی بود و عالم و متون و دورا کاکو بر صوفیه بود

است و صاحب سماع و وجد و خال بود و وفات وی ثالث رجب سنه تسع و خمسين و اربع مائتین فی النخبات
 وی خواهر زاده خواجہ محمد بن ابی احمد است و مرید تربیت یافته وی خواجہ محمد تاشقست و نجبال شابل
 نشده بود همیشه داشت که خدمت وی کرد و خور و دل و پوشیدن از دست رشتہ وی بود
 و سن وی پچاس رسیدہ بود و بسبب خدمت برادر داشتہ قال بطاعت خداے تعالیٰ میل نرؤج
 نداشت شبہ خواجہ محمد پیر بزرگوار خود ابو احمد را در خواب دید کہ گفت در ولایت شاقلاان مردی است
 محمد بن سمان نام تحصیل علوم کرده و روزگار بصلح گذرانندہ خواہر خود را با وی عقد کن خواجہ و برا
 طلب داشت و ہمیشہ را با وی عقد کرد و وی ہم در حقیقت متوطن شد خواجہ یوسف از ایشان
 متولد شد خواجہ محمد بعد از شصت و پنج سالگی شابل شدہ بود اما ویرا پنج پسر سے بزرگی نرسیدہ بود خواجہ
 یوسف را بنزلہ فرزند میداشت و تربیت میکرد تحصیل علوم و سلوک راہ خداے تعالیٰ ولایت
 ینمود بعد از وفات وی قایم مقام وی شد خواجہ یوسف را بعد از چار سالگی میل انزوا و انقطاع
 شدہ خواست کہ نزدیک بزر خواجہ حاجی مکی کہ بسیار بزرگ بودہ و شیخ ابو اسحاق شانی زیارت
 ایشان را بسیار میکرد و چاہے نماز و زمین بکند با شارت بالقت غیبی ان مونغ را کہ حال چاہے خانہ وی است
 اختیار کرد و چون بل و کلان آوردند زمین بغایت محکم بود چنانکہ یکس از انرا نتوانست کند خواجہ کلندہ برخواست
 و بدست مبارک خود انرا چاشتگاه نامناز پیشین انرا با نامہ رسانید و مدت دوازده سال در انجا بسر
 برد و چند ان سکر و و ہشت و ولد و حیرت بروی نمایاں شدہ بود کہ گاہ بودی کہ چو ان خادم اب و حضور بود
 وی ریختہ و نامناست و وضو از خود غایب گشتہ و یک ساعت کا پیش در ان غیبت ماندہ و باز حاضر
 شدہ و وضو را با نامہ رسانیدی در انوقت کہ شیخ الاسلام ابو اسماعیل عبد اللہ الانصار سے
 المر وی تقدس سرہ اللہ تعالیٰ بزار حقیقت رسیدہ بود با وی ملاقات کردہ است و بعد از عاودت
 بہارت در نجاس و مخاض استخوان وی میگردد و عمر خواجہ یوسف بہشتاد و چہار سال رسیدہ و در وقت
 وفات خود پسر زمین خود خواجہ قطب الدین مودود را تحصیل علوم و صیت کرد و قایم مقام خود گردانید
 رحمہ اللہ تعالیٰ۔

مودود بن یوسف پیشہ قدس اللہ تعالیٰ سرہ در خزینہ آورده کہ در عمر ہفت سالگی قرآن حفظ کرد
 و در عمر شانزده سالگی کمال تحصیل علم رسید و کتاب منہاج العارفین و خلاصۃ الشریعت تصنیف

کرد حق تعالی او را قبولی عظیم داده بود چنانچه از بیت المقدس تا نواحی حقیقت و بلخ و بخارا و غیره میسر نمود و هزار
 خلیفه داشت و مردانش را صدی و نه ماهیته نمود و فرار وی محل اجابت دعا است و اولاد او نیز شریف
 بوده اند چنانچه خطه حقیقت از اولاد وی معمور است ولادت وی سنه ثلثین و اربعه هجری و وفات وی
 سنه سبع و عشرين و ثمانیه و قریبیکه پدرش وفات کرد عمر او نوقت نسبت و نه سال بود
 در نوقات گفته که عمر او نوقت بست و شش سال بود و هذا هو الایح برین تقدیر ولادت او سنه
 ثلث و ثمانین و اربعه هجری باشد و مدت عمرش بقول ایح نو و چهار سال است و السلام علی النبی
 و آل و رسن مهنت سالکی قرآن را با وضوح ان حفظ کرده بود و تحصیل علوم اشتغال سیدانست چون
 و انچه بزرگوار وی خواجده یوسف از دنیا برقت و وزیر بجایه نو و بنشاند وی بخیال حمیده موصوف بود و
 با فعال پسندیده معروف و مردم از ولایت همه در مقام عقاد و محبت و انقیاد ارادت وی بودند و
 توفیق شرف صحبت و دولت تربیت شیخ الاسلام احمد الناصبی الجامی قدس الله تعالی سر و نیز بافتن
 در انوقت که حضرت شیخ الاسلام احمد از ولایت جام سبزه تشریف آورده بود و خاص و عوام مشاهده
 کرامات و خوارق عادات که از ایشان ظاهر میشد نمودند و همه مرید و معتقد وی شدند و این قصد در
 اطراف و اکناف از ولایت انتشار یافت و از نواحی هرات توجه فرماز متبرک حقیقت شد خبر آمد که خواجده
 مودود چشتمه مردیان بسیار جمع کرده است سیه آید ما شیخ الاسلام را از ولایت بردن کند انتخاب
 شیخ الاسلام از او پوشیده میداشتند و وی خود از همه بهتر میدانست چون روزی با برادر سفره آوردند
 گفت که ساخته صبر کنید که جماعت رسولان در راه اند چون ساخته برادر خادم در آمد که انجاعت رسیدند
 ایشانرا در آورند و سلام گفتند و جواب شنیدند و طعام خوردند و سفره برداشتند شیخ الاسلام گفت
 که شما سیکوئید یا با بگویم که شما بجا کار آمده اید ایشان گفتند حضرت شیخ بفرمایند فرموده که خواهی از راه بود
 شمار فرستاده است که احمد را بگوئید که تو بولایت بیا که کار ما در سلامت باز گردد و نه چنانکه باز باید گرداند
 ترا باز گردانیم رسولان تصدیق کردند پس فرمود اگر مراد از ولایت این دیهاست این ملک مردانست
 نه از ان اوست نه از ان سن و اگر مراد از ولایت این مرگمانند اثبات خود را عایا سبجزند
 پس شیخ انشیخ سبجز باشد و اگر مراد از ولایت انست که من میدانم و اولیا خدا است
 عزوجل میداند و با ایشان نایم که کار ولایت چیست و چونست چون این سخن گفت ابری

غظیم برآمد و شبانه روزی بسیار در هیچ منقطع نشد روز دیگر آمد و شیخ الاسلام گفت که ستوان ساخته
 کینذا برویم اصحاب گفتند که امکان ندارد که درین دوسه روز بعد از آنکه دیگر بنا بر او هیچ ملاحی از باب تواند
 گذشت شیخ فرمود که سسل باشد که امر در ملاحی کنیم پس روان شد ند چون به بحر ایرون آمد شیخ الاسلام
 نگاه کرد و بدید که جمیع انبوه سلاها بستره همراه ایشانند رسید که ایشان کینذا گفتند مردان و محبان شما
 اند شنیده اند که بجا عتقه بعد اوت شما می آیند فرمود که اینها را باز گردانید که تیغ و تبر کار سبزه است
 و سلاح این گروه سلاح دیگر است شیخ الاسلام بآتنه چند روی برآه نهادند چون بکنار آب رسیدند
 آب بسیار بود شیخ الاسلام فرمود که امر و زقرار است که ما لاسه کنیم سخی از معارف انما کردند
 چند ان ذوق بد لمار رسید که هر دو دال و حیران شدند ند پس فرمود که هر چه شما را بر بزم نمید و گویم
 بسم الله الرحمن الرحیم ناسد باز نگار کرد و هر کس که چشم زد و دیار کرد و پاسه افزا زد کرد و هر کسی که دیر کشاد
 خود را بر ان طرف آب یافت پس پای افزا ایشان خشک بود چون رسولان آنرا مشاهده کردند
 تعجیل میشی خواجهمود و رفتند و این حال را باز گفتند کس باور نداشت خواجهمود و دیار و هزار
 مرد سلاح بسته متوجه شدند و در راه شیخ رسیدند چون نظر شیخ بروی افتاد از اسپه پیاده
 شد و بوسه برپاسه شیخ داد و شیخ دست بر نپشت دی میزد و میگفت کار ولایت چون می نبی
 ندانسته که ولایت مردان چشم و سلاح نباشد بر و سوار شو که کودکی و نیندانه که چه میگفت چون
 بره در آمدند شیخ الاسلام با اصحاب خود در محله فرود آمدند و خواجهمود و با مردان در محله دیگر روز
 دیگر مردان خواجهمود و گفتند که ما آمده بودیم تا شیخ احمد از ولایت بیرون کنیم امر در
 با ما و یک دیدیم بهشت در نیمنه بهتر ازین اندیشید باید که خواجهمود و گفت مرا صواب چنان
 می نماید که با ما و بر خیم و خیمت دی رویم و اجازت خواهیم و باز گردیم که کاروی نه نقوت باز
 با است مردان گفتند که ما هم مشورت کرده ایم صواب است که جاسوسه بر کار کنیم چون وقت
 قیام و خلوت شیخ شود پیش دی کس نباشد تخته چند در خدمت تو برویم و دعای بنیاد کنیم و
 حالتی بر ایم و در ان میان چیزه بروی نزنیم خواجهمود و گفت که این صواب نیست که صاحب
 ولایت و کرامت است اما فائده نداشت چون وقت قیلوله شد اصحاب شیخ متفرق شدند
 خادم خواسته که جامه خواب بگستر و تا شیخ قیلوله کند فرمود که یک ساعت توقف کن که کاری در پیش
 است

ناگاه کسے دیکھتے خادم چون در کبشا و خواجہ بود و را دید کہ با منی ابنوہ در آمدند و سلام گفتند و آغاز
 سلامی نهادند و نمونہ زبون گرفتند شیخ الاسلام سر بر آورد و گفت ہی ہی سہل کجائی و این سہل کردی
 بود و سر نہشت از قضا سہ مجاہدین و صاحب کرامات او پیوستہ و خدمت شیخ الاسلام بودی ہمہ در خط
 حاضر شدہ و مانگ برایشان زد و ایشان کفش و دستار میگذاشتند و دیگر نچینند ہمین خواجہ بود و مانگ ہم
 غفل بر پائی خاصست و با ستغفار سر بر نہ کرد و گفت بر شمار و شن است کہ این نوبت من باین منہ
 نہماستم شیخ الاسلام گفت ما ست میگویی اما چرا بایشان درآمدن موافقت کردی خواجہ بود و گفت
 بکار دم غفو فرمایند شیخ الاسلام گفت عفو کردم بر دین قوم۔ باز گردان و دو خدمتکار نگاہ داکم
 روز تو قیامت کن خیال کرد پس پیش شیخ الاسلام آمد و گفت چنانکہ گفتہ بودی کردم دیگر چه میفرمایند تا
 چنان کہ ہم شیخ الاسلام فرمود کہ اول مصلیٰ بر طاق زد و بر دایمہ امور کہ زاہر ہے علم سحر و شیطان باشد گفت
 قبول کردم دیگر چه میفرمایند فرمود کہ چون از تحصیل فلان شوی ایضا سہ خانہ ان خود کن کہ ابا و اجداد تو
 بزرگ بودہ اند و صاحب کرامت خواجہ بود و گفت چون مرا با جہابی خانہ ان میفرمایند ہم شمار و دیگر
 زمین مرا اجلاس فرمایند شیخ الاسلام گفت کہ پیشتر از پیشتر آمد و دست دی گرفت و بر کنار چارباغ
 خود بنشانند و سہ بار گفت کہ بشرط علم پس سہ روز در خدمت شیخ الاسلام بود و خواجہ امر بسیار گرفت
 و نور شہایانیت و بارگشت و بعد از ان باز کہ فرصتہ بحجۃ تحصیل علوم و کسب جہان بجانب بلخ و بخارا و کاشغر
 برود مدت چہار سال بقدر وسع و اسکان در ان باب اجتماع نمود و در ان دیار ہر جائزوی آیات و معجزات
 و کرامات عجیبہ تفصیل ان بہ تطویل فی انجا مذکور شد بعد از ان بحجۃ مراجعت کرد و تہریت مریدان
 و مستفیدہ ان مشغول شد و از اطراف طالبان روی ارادت بصحبت و خدمت وی آوردند انہی منہ
 خزینہ قضا و کرامات خواجہ بود و با احمد جامی از ملفوظات مودودی بنوع دیگر نقل نمود کہ بسیار سخنان عجایب
 ایست چنان کہ در آئمہ مرفوع قول صاحب نجات مرجع است لاجرم ترک ان نمود و انچہ مرجع دانست
 نقل نمود و الحمد للہ بحقیقۃ الحال۔

احمد بن مودود بن یوسف الحششی قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی در علوم ظاہری و باطنی عالم دور
 ارشاد و ہدایت مقتدای وقت بود و بصحبت شیخ شہاب الدین سہروردی رسیدہ حضرت شیخ
 ویرانہ فیکرم نمود و فرمود و چہشت است و فی النقاہ و سہ بسیار بزرگ بودہ و بعد از پدر بمقام

وی نشسته و مقبول همه طوایف بوده و بر کافه انام شفقت عام و مروتی تمام داشته است گویند
 که شبی حضرت رسالت اصلی البد علیہ والہ وسلم در واقعہ دید که فرمود ای احمد اگر تو مشتاق اینیته ما
 مشتاق تو ایم چون بامداد شد سه یار موافق اختیار کرد و مجبور و از چنانکه کسی ویرانشا سب زبانت
 حرمین الشریفین زادها الله نشر نفاد کما متوجه شد چون اقامت ارکان و شرائط ج کرد بجزم مخرم
 مدینه و در مذهب مصلوفه علی البد علیہ وسلم طے زوار با تحت التما یا توجه نمود و مدت شش ماه مجاورت
 کرد و گویند که مدامت و موافقت وی بجای آورد و حرم خلوا مانرا گران ادنوا مستند کرد و برابر بنحاشه
 از روضه نشر نفاد و از ادخیا پنجه همه حاضران شنیدند که ویرام غایب که از جمله مشتاقان ما است و بعد از فرا
 از مدینه بنجد ادر رسید و در خانقاه شیخ شباب الدین سهروردی قدس البد تعالی سره فرود آمد شیخ ویرا
 تعظیم و احترام بسیار کرد و خلیفه بغداد بنابر خواهی که دیده بود ویرا طلب کرد و دو خالیت اکرام و احترام بجای
 او و خلیفه انصاری جایگیر و موافقت پذیر گرفت و همه در محل قبول افتاد و نفوس او و در بند محبت تمام ظاهر
 خلیفه محترم برداشت چون بیرون آمد بر فقر قسمت کرد و بجز اسان توجه نمود و اذیت وی در سینه
 سبع و خمساتیه بوده و وفات وی در سینه سبع و سبعین و خمساتیه رحمه البد تعالی -

سید محمد بن علی الهمدانی قدس سره و کرد و الدیر گواش غمغریب گذشت و داشت مال اباد داشت
 حال جمع نموده داشت تحقیق پدر بزرگوار خود گذشته جامع بود در میان شریعت و طریقت نسب عالی و حسب
 و اخرو داشت موصوف بود کمال زهد و علم و ورع و وفات وی در سینه تسع و ثمانیه ثمانیه بعد از پدر بست
 و چهار سال زندگی کرد در خزینة الامفیا و در ده که وی خلیفه اعظم پدر خود است و پدر بست و دوسال بعد
 وفات پدر عالیقدر در کشمیر آمد و زاد و از ده سال بعد ایت خلق و ترویج اسلام معروف ماند و سلطان
 قطب الدین و سلطان سکندر بیت شکن حلقه اطاعت وی بگوش بپوش خود انداختند و سیده عالمه
 سببه تلج خاتون بنت سید حسن بهادر البقره نکاح وی در دادند و ان عقیقه انچین سال تحت انحضرت
 مانده بر حمت حق موسیت و دختر ملک سبیه وزیر سلطان که بعد تشریف برمی انحضرت خاتمه اسلام
 پوشیده بخطاب ملک سیف الدین مخاطب شده بود بمقتضای نکاح وی در آمد و حضرت سید رساله
 در علم تحفه برای سلطان نوشت و کتاب شرح منطق در مدت یکشب بنام سلطان سکندر تقدیم
 فرمود و بدین غایت رواج احکام شرح و کشمیر مروج شد که ساء و غرا میر یکب قلم از ان خط موقوف کردند

و دهل سوای دروازه سلطانی هیچ جانی نواقند و سلطان سکندر با سنا طر انجناب خانقاسے
بر سر چشمه بون بنا کرد که آغاز نهارت در سال مقصد و نو و هشت و اتمام در مقصد و نو و نه بود و
حضرت سید کیدان بنوا هر صل پذیرفته که همراه داشت تبرکاً سلطان سکندر عطا فرمود و در سال شصت
سید محمد انکشمیر روانه بیت الله گردید و وقت خلعت سلطان برای ترویج اسلام اکید فرمود چنانچه
سلطان حسب انکار انجناب بدین فایت معروف بانیکار خیر شد که هزار باغخانه را مساکر کرد و خلق پیشا
را داخل اسلام نمود و دوح تویر بخ عظمی است که سلطان سکندر بت شکن سه خردار رسته بای زمار
اگر دان کفار برادر و سه باب دخت و چون سید محمد مدانی بعد از وی حج کعبه و خطبه کشید بر مقام کولاب
جای که حضرت امیر کبیر بر تخت حق پیوسته بود رسید دخت اقامت ازین دایره برافشید بر بست و
در جوار فرار پر بزرگوار و فتن گردید و رحمة الله تعالی -

سید ابوالحسن المغربي الشافعی قدس سره در نفحات الانس آورده که نام وی علی بن عبد الله است
شمره است حسینه ساکن اسکندریه بوده است و جمیع کثیر انجا بصحبت وی پیوسته اند از کبار اولیا
الله و عظامه مشایخ است توفی سنه اربع و تحسین و ستمایه سلسله عالیه شافویه بوی مشرب
است ذکر وی در نفحات طول است رحمہ الله تعالی -

سید شمره بن علامه جرجانی قدس سره کنیت او ابوالحسن است و علوی بود صحیح النسب در جمیع
علوم عقلی و نقلی یکان روزگار و فرزانه اعصار کتای زمان ولی تغیر و روان و حید عصر و فرد و هر بود
و جامع بود در علم و دوح و صاحب نصایف عالی کثیره بود در تفسیر و نحو و میر و شرح فارسی و کافیه و مضوی
و کبر و میر و سیاه غوی و میر بر قطب و غیره فی شرح سراجیه و غیره فی نفس و شرح موافقت و حاشیه کلمات
و حاشیه اسرار التنزیل و غیره از تصانیف او است ولادت وی سنه اربعین و سبعمائت
وفات وی سنه ثمان عشر و ثمانیایه اخذ علم از مولانا قطب الدین رازی که صاحب قطبی است
نموده و بصحبت اسی علمای کبار و مشایخ نامدار از کوفیه رسید و داخل طریقه ابوالخواجه علاء الدین
عطار نموده و وی از خواجہ بسا الدین نقشبند بخاری الی انوار النسب و بصحبت مولانا نظام الدین خاوش
و شیخ زین الدین علی کلال از کوفیه رسید و بیست و نوبه داشته در نفحات در ذکر خواجہ
علاء الدین عطار و صنعت کتاب میگوید که این فقیر از سبب غریزان شنیده است که قدوة العلماء

و اسوة الکبر و المتدقیین صاحب التصانیف الفایده و التحقیقات الرائعة السید شریف الجرجانی مدظلہ العالی
 کہ توفیق انجمن اہل درساںک اصحاب حضرت خواجہ علاء الدین عطار قدس سرہ یافتہ ہوئے است و نیاز و
 اخلاص تمام بنیادان و ملازمان ایشان داشتہ بارہا میگفتہ تاسن بعجبت شیخ زین الدین علی
 کلال کہ این شاخ شیر از است نرسیدم از رقص ترستم و ما بصحبت حضرت خواجہ علاء الدین نہ
 پیوستم خدایہ انشا تھم و تے الرشحات علی بن الحسین الواعظ الکاشف حضرت خواجہ علاء الدین
 قدس سرہ خدمت سید شریف را بصحبت مولانا نظام الدین خاموش امر فرمودہ بودند و خدمت سید
 شریف نیز بودند حضرت ایشان ملازمت مولانا نظام الدین خاموش علیہ الرحمۃ سنو دند و میفرمودہ اند
 کہ خدمت مولانا نظام الدین خاموش فرمودہ اند کہ چون خدمت سید شریف جرجانی بصحبت حضرت
 خواجہ علاء الدین پیوستند حضرت خواجہ ایشانرا قبول فرمودند ایشان از حضرت خواجہ اتھاس نمودند
 کہ مرا صحبت با کسے فرمایند از اصحاب خود کہ بواسطہ وی ہمیت این مجلس حاصل کنم و مناسبت باہل
 این نسبت پیدا سازم حضرت خواجہ ایشانرا بصحبت ما حوالہ کردند و خدمت سید بعد از فراغت درس
 سے آمدند و پیش ما سے نشستند و سکوت میکردند روزی نشستہ بودند مراقبہ کردہ آگاہی بخود
 و بی طاقتی از ایشان ظاہر شد چنانچہ نماز سہر ایشان افتاد بارفا سقیم و عامہ بر سر ایشان نالیم
 چون بحال خود آمدند سبب ان تیودی پرسیدیم گفتند ہم آرزو بود کہ یک ساعت لوح در کہن از نقوش
 علیہ پاک شود و زمانے دل من از اندیشہ معلومات خود خلاص یابد درین ساعت برکت این صحبت
 ان معنی دست و دوز غایت ذوق و لذت ان مرا بخودی روی نمودہ و از من بی ادبی صادر شد
 و نے اعلام الانجار الکافوی سید الدہر و سند العصر استاذ البشر و العقل الحادوی عشر فودہ المتحقین و
 اسوة المتدقیین افلاطون المالی تھان الحکمتہ بو علی المنطق فارابی الفطنہ صاحب النفس القدسیۃ
 الربانی المولے الفضل الکامل ابو الحسن السید شریف الجرجانی استر ابلو ولد سید شریف قدس سرہ بلدہ
 جرجان میں مع لایۃ استر اباد سنۃ ۷۷۰ ین سبعا تید و ات بیلدہ شیراز و فن سیالو م لا ربعا لسلوس من ربیع
 سنۃ ۷۷۰ عشر و تھان تہ و ہوا بن ست و سبعین سنۃ زکری بشیخ و بسط تمام و اعلام الانجار
 رحمہ اللہ نمائے -

معین الدین حسن الحسینی الشجرہ قدس سرہ درالین الکبری آودہ خواجہ معین الدین

حسن چشتی پور غیاث الدین مسن از سادات حسینی و حسن است در سال پانصد و ست
و هفت و در قصبه سنجر از داور سجستان بزاد و پانزده سالگی پدر او را ہی انجمانی شد و از بزم غنمیزی
را که از الهی زبندگان بود و بر نظر افاد و برق و اسونگی در خرمین و البتیکسا از زود و جستجوی تنهون
شد و بارون که دهمی است از نیشاپور بصحبت خواجه عثمان چشتی رسید و بر ریاضت گری نشست
و خرقه خلافت یافت سپس در فکا و بطله برآمد و از شیخ عبد القادر جیل و بسیار سبزرگان
فیض اندوخت و در سالی که مزال دین سام دلی برگرفت بدینجا رسید و بسکاش عزت گزینی
باجیر شد و فراوان چراغ برافروخت و از دم گبرائی او گروه بهره برگرفتند روز شنبه ششم ماه چپ
سال ششصد و سی و سه بملک تقدس خراش فرمود و دوامنه که ساران خواجگاه شد و از زیارت
خورد و بزرگ است سلسله طریقه و به پیروی است که معین الدین بن عثمان بارونی عن حاجی شریف زنی
عن مودود چشتی عن ابیه یوسف الحشتی عن خاله محمد بن ابی احمد عن ابیه ابی احمد ابیال چشتی عن ابی
اححاق الشاشی عن محمد والد یوسف عن سیمه البصری عن حذیفه المرعشی عن ابراهیم الاوهم عن
فیض بن عیاض عن حبیب العجمی عن حسن البصری عن امیر المؤمنین علی المرتضیٰ عن ابی هاشم علی بن
اسلم که از آن شجره مشایخ الحشت و دی تارخ فرشته آورده که وی بعد از منظر نظر شدن ابراهیم قدس
که بخند و بله بود در ته در محرقه و بنجا را ب حفظ قرآن و کسب علوم ظاهری مشغول بوده بعد از تکمیل آن تنویج
عراق شد و در قصبه بارون بصحبت خواجه عثمان بارون رسید و فیض یاب گشت بعد از آن
بصحبت شیخ او و همدلین کرمانی سهرودی و شیخ یوسف همدانی و شیخ ابو سعید تبریزی و غیر هم رسید
و ریاضات شاقه کشیده و بسبب آن کفار بیدایت او دین اسلام قبول نمودند کفار باجیر از برکت
او بشرف ایمان مشرف شدند و جویم سال بخدمت عثمان بارونی بسیر برد و ذکر او در آن کتاب طول
است اتمی و اخبار الاخیار آورده که وی سر حلقه مشایخ کبار و اقدم سلسله چشتیه اندیشه است
و اهل عصر او از خلفا و مریدان و غیر هم تعلیم پذیرفته بیست سال در خدمت خواجه عثمان بارونی
قدس المدرسه بود و در سفر و حضر جامه خواب او نگاه داشته آنگاه بخدمت خلافت مشرف
گردید و در زمان تیمور اساع هند و سمان باجیر آمد و بعبادت موسی مشغول شد و تیمورا
نیز در آن زمان باجیر بود و در تیمور اسلامان را از پیوستگان خواجه قدس سره بسبب از اسباب

رنجایند ان مسلمان التجا بخیر است او آوردن خواجه شفاعت بر او گفته فرستاد تیمور گفته شیخ را قبول کرد
و گفت این مرد و این خاگرد است و نشسته سخنان غیب میگویی چون این سخن بخواج رسیده فرمود که بنشین
را زنده گردانم و دادیم همدان ایام لشکر سلطان معزالدین شام از غزنین رسید و تیمور مقابل لشکر
اسلام بایستاد و بدست معزالدین سام سپر گشت و از ان تایید باز درین دیار اسلام شد و پنج
کفر و فساد متداول گشت و فحاشی و بی سادس رجب سنه ثمانت و ثمانین و ستائمه و قبل فتنی
ذی الحجه و الصبیح هو الاول و در قمر که موضع اقامت او بود مدفون گشت انتی با کلمه دیار هند و ستان سین
مقدم او پرست و معده داشت در میان کبابر علماء و اولیاء و موصوف بود کمال حرص و تقوی و بیسی
از علماء صحبت او رسید راه ساوکیش گرفتند و از مهربان درگاه الهی شدند و کرامات و خوارق عادت
بسیار از وی منبر و شده بکار آید ابریزد و تقوی و هدایت خلق معروف ساخته در تاریخ فرشته
آورده که چون عمر او بنود سالگ رسید سید و جلال الدین محمد که دختر سے بالغ داشت بنجاب و یک امام خضر
صادق رضی الله عنه بوی بیگ که ای فرزند اشارت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بدینگونه است
که دختر خود معین الدین خشیته بیست که او از و اصلمان درگاه الهی است و عیان خاندان رسالت بنای
است چون از جواب پیدا شد بنجاب معین الدین بگفت خواج گفتم عمر ماخر رسیده مگر چون
اشاره حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم فرمان امام تمام بنواطاعت چاره ندارد پس بقتضای
شرعیست اندر خرا بعتد کمال خود در آورد و بعد از اهل هفت سال دیگر تربیت از و فرزندان شدند
انتی سلاطین هند کمال اعتقاد بوی میداشتند و کروی و تاریخ فرشته و دیگر کتب طول و طویل
ست ما اختصار رکاز کردیم حمد الله تعالی اما نسب او صاحب خزینه الاصفیاء بنو جهم بیان کرده که
معین الدین بن غیاث الدین بن کمال الدین بن احمد حسین بن طاهر بن عبدالغزیز بن ابراهیم بن ابی
علی الرضا علیه السلام بنسبت که امر را مگر بقول صاحب روضه الشهدا نسل امام علی رضا از امام محمد
جباری است اینجا مستند میشود که از دیگر فرزندان او عقب نامده پس از نسل ابراهیم بن ابی
شمران چه معنی دارد شاید باختلاف روایت از ابراهیم بن نسل بوده باشد و الله اعلم بحقیقه الحی
مگر آنکه او بنی فاطمه است و بنی شکی نیست چرا که با اتفاق مؤرخین او را حسین بنیویسند و نیز میگویند که
پسر خاله سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه بوده ازین سبب صاحب الدین ابی ابراهیم بنیویسند

بالکل تولد اوسنہ سبع و ثلاثین و خمسایستہ و در دواد و در جمیع ستمہ احدی و ستین و ستیائتہ عمر او انوقت
کما بیش بشت و چهار سال و وفات او و رشید ششم چہشتہ ثلث و ثلاثین و ستیائتہ عمر او تو دو و نہشت
سال بود و سید عبد القادر الجیلانی و شیخ عثمان مارونی و نجم الدین گبرائی و طہر بن کرمانی و ابو سعید
ہمدانی و ابو سعید تبریزی و ناصر الدین استرآبادی از مشایخ او بنید و با عبد الواحد لاجور ملاقات و صحبت
داشتہ و محمود و صفوانی و شیخ اشرف شہاب الدین سرور و سہ و خواجہ قطب الدین بختیار کاکی
و مولانا ضیاء الدین حکیم و یادگار محمد حاکم سیر و از خلفائے و پند و سید جلال الدین تبریزی گنج روان گنج
بحسن قدس سرور نیز صحبت وی رسیدہ از وی فیض باب گشتہ و خلفائے وی معدود گشتہ چنانکہ
در ذکر شیخ جلال الدین بیاوریم۔

خواجہ قطب الدین بختیار کاکی الاوشی قدس سرور اوش قطب یا ست از ولایت اودا اننداد
علوی ست و حسینے صاحب خزینہ نسب او بدینوجہ بیان نمودہ کہ قطب الدین بن کمال الدین بن
موسے بن احمد بن کمال الدین بن محمد بن احمد بن اسحاق بن حسن بن معروف بن احمد بن رضی الدین
بن حسام الدین بن رشید الدین بن امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ و بیان این نسب از
صاحب خزینہ غلطی واقع شدہ چراکہ امام جعفر صادق پسرے رشید الدین نام نہ داشت اسامے
اولاد ذکر ائمہ او در رؤفۃ الاحباب و کشف الغمضے معرفۃ الایمہ و غیرہ مسطور است و بر ظلمائے نسب مخفی
نیست ہمانکہ باین رشید الدین و امام جعفر صادق چند واسطہ دیگر بودہ باشند انتہی اخذ از طریقہ
عن سید معین الدین حسن السجری عن عثمان الدارونی عن ائمہ اربعہ کہ امام در امین اکبری دودہ
کہ وی از اوش فرزند است از پدر خود مانده و نظر از خضر برگرفت و جوایای ہمنمون کالیہ وہ داشت کہ
خواجہ معین الدین باوش گذارہ کرد و در شہرہ ساگی از وارہت یافت خلافت برگرفت و سفر
کنزد و بغداد و جزان از بسیاریے اولیاء فیض اندوخت باز وی دیدار پیر بندہ اندیکہ پندی بشیخ
سہا الدین نگریا پیوست و در زمان فرمان روائی شمس الدین افشار پہلوی آمد خواجہ بدین آو بدینجا
رسید پس از چندے اور گذارہ شدہ باز گردید او فرخوان فیض لعلیان رسانید با دوا و جبار
شعبہ چہارم رجب الاول سال شصت و سہ و سہ رفت چہتے بر بست خواجہ نگاہ دوہلی
داشت ز بار نگاہ کہ دمہ و در تایخ فرستہ آوردہ و تمیک پدرش وفات یافت او یک سال و شش ماہ

عمر داشت و مادرش که در کمال عفت و عصمت بود و او را می پرورید و در کتاب خیر الحیاس شیخ فیض الدین
 او و همه مسطور است که چون آنحضرت فرستادند سالگی رسید همای صامی داشت و والده اش
 او را طلبیده قدر سه فرساده را در طبقه نهاد و پسر را همراه او کرده التماس نموده که بعلی بسیار دانا گاه و نشانی
 را به بدبیری و پند پرورش و شن شنیر برده چار شده احوال ان طفل پرسید برای گفت که از خاندان اهل
 صلاح است اما پدرش در گذشت و مادرش ازین درخواست نموده که او را بگفتی برده بعلی بسیار م
 پیر گفت و بیکار را بکن و اگر از تاسن او را بعلی بزم که به بکست انفاشش این پسر خداوند کمال
 گردد و همسایه بطوع و رغبت راضی شد انحضرت در قصه او ش تعلی بود و ابو حفص نام پس نزد او برده
 با اتفاق همسایه بدو سپرد و گفت این طفل از جمله اولیا خواهد شد نظر شفقت و تربیت از او دریغ
 مدار و بعد از آنکه ان پیر رفت ابو حفص از اختیار پرسید که ان پیر که ترا با نیجا آورد که بگو گفت
 نینداختم که ان پیر دشمنی را از حقیر آتشبردست صحبت شما شرف گردانید ابو حفص گفت ان پیر خضر علیه السلام بود
 از ان نواجر و فرزند کلام یا منعت و اداب شریعت یاد گرفت و در تندیب اخلاق ظاهر بی باطنی
 گوشت خنده از عظم طریقت بهره تمام یافت انسته در زمان سلطان شمس الدین التمش پهلای آمد پادشاه و
 دیگر اکین و اکابر همه بمقام اعتقاد او در آمدند و از او بام مردم روز بروز بیشتر میشد و کار بار شجاعت
 او و روح و وفای تمام یافت چنانچه شیخ الاسلام شیخ نجم الدین صغری را بر وجه پدید آمدن بجله
 بسیار کسان از دهر ایت شده فیض یاب گشتند و بار چند دستان از او کرد و پرست و در هر
 شبان روزی دو بار ختم کلام بیکر و دو و سیست و پنجاه رکعت نماز میکرد و سه هزار بار در دو و بر خوا عظم
 صلی الله علیه و سلم میفرستاد و حسب الامر مادر خود عقیقه را نکاح کرده بود بمقتضای بشریت
 با و سه شب بسر برد که در روز فوت شد همدان ایام رئیس احمد نام شفته خواسته و دید که ان
 معصوم رضی الله عنه از جانب سید کائنات با و میگویی که سلام انسر و تعظیم الدین برسان
 و بگو که هر شب تحفه که میفرستاد و سه شب است که با انسر و زبیده چون این پیام با و رسید
 زن را طلاق داد و بشغل خود رجوع نمود که انی تاریخ فرشته و اخبار الانبیا آورده که دی فکیده
 بزرگ خواهر معین الدین چشته است نزد اکابر اولیا و اجای اصفیا است قبوله عظیم داشت
 و بقایت ترک و تجرد و فقر و فاقه موصوف بود و زنا بیت استخراتی داشت و در او سر

چون کسی بزیارت او آمدے زمانے بایستہ ناجو باز آمدے انگاہ بایندہ مشغول شک اگر ازال
نمود با حال ایندہ چہرے بگفتند کہ گفتے مرا معذرت دروید و باز بجی مشغول شک اگر کیے از اولاد
او بروے او از ان نیز شک اگر بعد زمانی نفیست کردی و راول عمدہ بوجہ خواب قدسی بختے و در
آخر مران ہمہ یہ اری بدل شد و شیخ مجدد نو بخش در سلسلہ الذہب فکر او چنین کردہ است بختیار اللہ
مکان من الاولیاء الساکین المراضین المجاہدین بالخلوة والغزوة و قلة الطعام و قلة المنام و قلة الکلام
والذکر بالہ و اہم من الاربعیات ولہ فی احوال الباطن شان کبیر من المکاشفین و ذکر تاریخ فرشتہ
آوردہ کہ در حفظ قرآن نمودہ و آخر عمر متاہل شدہ و او فرزند ان بود و نہ بغایت فاضل بود و در ہرگز از دنیا
فرغ نہ میکرد اینچہ سے یافت ہمارو زمرت میکرد و صاحب کشف و خارق عادت بود و در کار بصلاح
و تقوی گذرانیدہ و نہجت معین الدین چشتی رسیدہ اخذ طریقت از وی نمود و بعد از ان نہجت
شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی و شیخ اوجہ الدین کرمانی و سید جلال الدین تبریزی کے گنج روان
گنج بخش و بہاء الدین زکریا ملتانی و قطب الدین علی ہجستانی رسیدہ و ما خضر علیہ السلام در حال الغیب
ماتے شدہ و سلطان دہلی شمس الدین الشمس و شیخ الاسلام دہلی جلال الدین بسطامی و قاضی حمید الدین
ماکوری و شیخ بدر الدین غزنوی و شیخ فرید الدین شکر گنج و خواجہ محمود مومینہ و وزیر علی الدین منور و غیر ہم
از جہرہ روان و معتقدان اویندہ و شیخ فرید الدین خلیفہ و یست و دو چہرہ تیسرہ او بکا کانت کہ کاک نان تنگ
گویند بر وجہ نوگفتہ بود کہ دیگر قرض کنی ہر وقت ضرورت از خان طاق بسم اللہ کہوی و کاک بکیر ہجیان
شد کہ ضرور بود و روزی قواسے این میت بخواند کہ شہکان خیر تسلیم را ہر زمان از غیب جانی دیگر است
سہ روز برین میت تواجد داشت بہمان وجہ بر و ذکر وے در تاریخ فرشتہ و غیرہ طویل است
رحمہ اللہ تعالی -

سید جلال الدین تبریزی کے گنج روان گنج بخش قدس سرہ کہ او را شیخ جلال الدین نیز
میگویند انجناب علوی بود بانہ و کتب تواریخ کہ ایک پیش نظر ست تصریح دیدہ شدہ چون انجناب
اماک فرادان در نیلک بنگالہ وقف نمودہ و فقیر اباعن جہر تو لے ان اوقات کہ سے بر گنہ بٹیں
ہزارے یعنی بہت و دوا ہزارے متعلقہ ضلع مالہ و دنیا چہرہ است یہاں شدہ در سہ ہزاری
شلبے کہ بجا اعلاے من حرمت شدہ سید نوشتہ و در وفات نیز سید مینو سید و سیاہ

او مشهور و معروف است لاجرم بدانست موافقت انجناب علوی است انجناب جامع بود و ربانی است
و طایفه و در میان علم ظاهری و باطنی و در هر دو مع و ترک و تجرد سخاوت بی نظیر و در شجاعت
و شایسته دین اسلام و ترویج شریع عظیم الهی بود اوقات شرفیت خود را بر جاده شریعت مستقیم
داشتند پیوسته عبادت و هداایت خلق مصروف داشته و باوصف دولت و ربانیت فقر
زندگی کردی چون فی المطلقه بزرگوار دی حضرت شاه ولایت که هم المجد و هم بوده لایزال کج او با انجناب صورت نسبت
زال دنیا را چنان زد پشت پای تا نیاید در تکلح ادا لیس

کرمین گری آورده که دی مریشیخ ابوسعید تبریزی است پیش سفر گزین دو مرتبه شهاب الدین سهروردی افاد و ترکون
پرستاری بخلاف رسید و خواجہ قطب الدین شیخ بهاء الدین زکریا فردان دو سسته داشت شیخ نجم الدین
صغری که شیخ الاسلام دلی بود لیکن او بر خفاست و از ناتوان مبنی ناچار سازش را بران داشت
که شیخ را دامن الوتومت گرداند و از دم گری شیخ بهاء الدین زکریا را در سسته گفتار پیدائش
گرفت از انجا به بنگاله شتافت خواجگاه او بند و عمل است منتی خفه نمائند که او عمل علاقه گجرات است
و رتایخ فرشته آورده که چون شیخ جلال الدین تبریزی به بار دوم انخراسان رسید
اندو خواجہ قطب الدین بختیار کاکی را دیده صحبت بسیار بهم رسانید و خبر خواجہ معین الدین چشته
را باو داد که انخراسان بند و ستان شریف برده اکنون در بلده دلی است پس بعیت خواجہ
قطب الدین ناملمان آمد و بصحبت بهاء الدین زکریا رسید بعد از ان قطب الدین بسبت
دلی و شیخ جلال الدین بسبت غزنین رفت آنتی در تایخ ریاض السلاطین که تاریخ بنگاله است
آورده که وقیکه سلطان علی مبارک الملقب بسلطان علاء الدین از قریب مشهور بنگاله
فرزد در دور شد سمعت بنگاله روان گردید و را شناسه را به عالم رویا حضرت مخدوم شاه جلال
تبریزی قدس سره در خورد و بخور و منتها نموده حضرت مخدوم را خوش ساخت تا حضرت مخدوم
فرمودند که ما را هو به بنگ دادیم اما بر اے با هم مکانی راست خواهی کرد علی مبارک انگشت بول
بدیده نهاده پرسید که در کدام جا خیار ساقین مکان میشود فرمودند که در بلده پندوه جاسیک
سرخشت بالاس هم بیابے و یک گل صدر برگ ناز و تر زیران خشت باغیچه ها بنجایا بد ساخت
چون علاء الدین تفصیلیکه در ان کتاب مندرج است بر تخت بنگاله نشست بعیش و عشرت

مشفول شد فرمان حضرت مخدوم را فراموش کرد تا شبے باز حضرت مخدوم را بخواب دید کہ میفرماید
ای علماء الدین سلطنت بنگال یافته و حکم مارا فراموش ساخته علماء الدین روز دیگر تفحص نشان
مشتت ہا نمود چون مطابق فرمودہ حضرت مخدوم براسے العین مشاہدہ کرد ہا بنجا مکتانے کہ ایوم
انماران موجود است راست کرد انتہی در اخبار الاخبار اورادہ کہ دے از کمل مشایخ است مناتب
او از انجہ در کتب مشایخ چہشت شہداء معلوم توان کرد در خواہ الفوائد نقل از سلطان المشایخ
میکنند کہ شیخ جلال الدین تبریزے مرید شیخ ابو سعید تبریزے بود بعد از وفات پیر در خدمت شیخ
شہاب الدین سہروردے افتاد خدمت ہای کر کردہ پیچ بندہ و مرید بریاسہ نشود گویند کہ شیخ شہاب الدین
ہر سال بسفر حج رفتے پیر شدہ بود و ضعیف توش کہ براسے او میداشتند چندان پیر فرما او
موافق بنودہ است شیخ جلال تبریزے نوے کردہ بود کہ دیگرانے و دیگی بر سر کردہ می بردوشے
در ان کرد و چنانچہ سرا و نسوز تا چون شیخ طعام طلبیدے طعام گرم پیش بردے دوی بانوہ
قطب الدین و شیخ بہاء الدین مودت داشت و کردار در کتب مشایخ چہشت بسیار است و
ہمدارن مان خواہ بدلی تشریف آورده بود شیخ نجم الدین صفرے شیخ الاسلام دہلی کہ قبر او بر قبر اولانا
برہان الدین بلخی است ہا و نقاری پیدا کرد و او را باحسے شیخ شہم ساخت و چنان انکجنت
کہ او را جانب بنگالہ روان کرد و چون در بنگالہ رسید بکریز آبے نشستہ بود بر فاسق و تجدید
و منوکر و حافران را گفت بیا نیتا بر جنازہ شیخ الاسلام دہلی نماز کنیم کہ او این ساعت نقل
کرد و ہمچنان بود کہ بر زبان اورفتہ بود بعد از ان کہ نماز کرد و سوسے حافران کرد و گفت اگر
شیخ الاسلام دہلی مارا از شہر بیرون کرد شیخ ما و از جہان بیرون کرد میگوید مولف کہ از بنجا
معلوم مے شود کہ انجناب شافعہ الذہب بود و در نماز بر جنازہ غائبہ گنزاردے و ہم در خواہد
الفوائد نقل از سلطان المشایخ میکنند کہ فرمودہ شیخ جلال الدین تبریزے قدس سرہ چون دہلی
آمد و بعد از چند گاہ روان شد میگفت کہ چون من درین شہر اہم زمرت بودم این ساعت
نقرہ ام تا پیشتر میخواستہ شد و ہم در انجا نقل میکنند کہ اندر انجہ شیخ جلال الدین تبریزے در
رسید روزے در مہلر خانہ نشستہ بود و دے جزات فروشے کونہ جزات بر سر کردہ پیش
ان در بگزشتہ دین جزات فروش از جامعہ قضاہ طریق بود کہ در مواشے ہر ان میباشند چون

نظر ابرو سے مبارک شیخ جلال الدین اقدام ہم در اول لقیہ دروندہ او بگشت چون شیخ در تیر بدید
گفت در دین محمد صلی اللہ علیہ وسلم انجمن مردان ہم بیبا شدند فرمایان اور شیخ اور اعلیٰ نام
کرد چون او مسلمان شد در خانہ رفت و یک لک جلیل خدمتہ اور شیخ قبول کرد و فرمود کہ
این سیم را ہم تو نگاہ دلا بجا کہ خواہم گفت بمعرفت رسانے نے انجما ازین سیم بہر سنی بخشد یکے
را صد و دم صفر و دو یکے را پنجاہ و دم یکے را کم و یکے را بیش و ہر کرا انک فرمودے پنج جلیل فرمود
افضل تصدیق شیخ پنج جلیل بودے تا چند گاہ بر آمد اندہ سیم پنج شد یکدم ماندے سیکوید کہ
در دل من گذشت کہ بر من یکدم پیش نمازدہ است داخل بخشش شیخ بخیرم است اگر کسی را
چیزے خواہند فرمود من چہ خواہم کرد ہمدین اندیشہ بودم کہ مایے بیامد و سوال کرد شیخ فر گفت
یکدم را و را بدہ ہم دروے نقل میکند کہ شیخ شہاب الدین سہروردے وقتے از سفر ج باز آمدہ
بود اہل اجداد و مجددت او آمدند ہر یکے خدمتے اور از نقد و جنس بسیار درین میان زائے
بیامد کہ ہرے از جادو کنندہ خود بکشا و یکدم پیش اور شیخ شہاب الدین ان یکدم بستہ و بالا
ان تحفت و ہدایا نهاد انکاه از حاضران ہر کہ بود فرمود کہ شمار اہر چہ سے باید از تحفہ و خدمتے برگیرید
ہر یکے برینا ستند نقدے و دروہ و کالائی بر میگرفتند شیخ جلال الدین تبریزے طیب السہر
ثرا حاضر بود اور اشارت کرد کہ تو ہم چیزے برگیر شیخ جلال الدین برخواست ان یکدم رم
کہ ان زال اور وہ بود برگرفت شیخ شہاب الدین چون ان بدید گفت انیمہ تو بروے چنین گویند
کہ شیخ جلال الدین تبریزے و شیخ بہاء الدین زکریا با ہم سیاحت بسیار کردہ اند تا وقتیکہ بشیر
شیخ فرید الدین عطار در انجا بود رسیدند شیخ بہاء الدین را روش چنان بود کہ چون بمنزل میرسید
بعبادت مشغول میشد و شیخ جلال الدین سیر شہر سے بر آمد شیخ فرید عطار را دید کہ شہادت
محو انوار کلمات او شد چون بخواہ گاہ باز آمد شیخ بہاء الدین گفت کہ امروز شاہبازے زدیدم
کہ از خود رقم شیخ بہاء الدین فرمود کہ جمال با کمال بیاباد کردے گفت کہ با وجود او از ہر چیز یاد نیامد
از ان تاریخ باز در میان شیخ جلال الدین و شیخ بہاء الدین مفارقت افتاد و در فریاد انوار افضل
میکند کہ شیخ جلال الدین تبریزے مکتوبے بکاتب شیخ بہاء الدین زکریا رحمۃ اللہ علیہ فرستادہ
است و را انجا فرستہ من احب انما النساء لم یعلم ابدًا و نوشتہ است کہ ہر کہ درین

صنعت بندوگولی صادر عبدالدینا و جماع الکلم کہ از مافوقات سید محمد گیسو دراز است بنویسد کہ شیخ
 فرید الدین قدس سرہ (مراد ازین شیخ فرید الدین گیلانی است) در کودکی بیشتر مشغول بہ تسبیح
 بود تا آنکہ دم او را قاضی بچہ دیوانہ میگفتند بارے شیخ جلال الدین در آن منزل رسید پس
 در بخار و دیشے ہست گفتند کہ کودکی است دیوانہ شکلی کہ در مسجد جامع افنادہ میباشند شیخ
 جلال الدین بدین او آمد و انا سے بدست او داد او صایم بود و از تخلیق قسمت کرد بیک اند افنادہ
 ماند وقت افطار ہم بران داند روزہ بکشد و از روز فزید و ترے بالاتر بابت بانو و گفت کہ اگر ان
 تمام انار بخور دم جو فزید یا میبود چون شیخ الاسلام قطب الدین پیوست انجکایت کرد و شیخ فرمود
 یا بابا فرید ہر چہ بود در ان یکرا نہ بود براے تو داشتہ بودند و تیرہ لایا بنویسد کہ داشتہ
 آنکہ میان شیخ فرید الدین و شیخ جلال الدین یکا لمیزفت شیخ فرید الدین بنجایت ہامہ پارہ داشت
 ہر بار باد میزد شیخ بدامن پیران محل از ار پارہ سے پوشیدہ شیخ جلال الدین دریافت فرمود کہ
 درویشے در بخار اتیعلیم مشغول بود و ہفت سال از در تن نہ داشت خوط داشت خاطر جمع دار
 تا نہ شود سلطان المشائخ امیر مود کیخ شیخ جلال الدین ازین درویش مراد نفس خود داشت قبر
 شیخ جلال الدین تبریزے در نکالہ است نیز از و تیرہ کہ بہ قدس اللہ تعالی سرہ استغفر و
 خرنیتہ الاصفیا اورہ کہ کوے از غلماے مشائخ چشت است بصحبت خواجہ معین الدین حسن
 سجرے و بختیار کا کے رسیدہ فیض صحبت اندوخت بحدیکہ از خلفاے طریقہ عالیہ چشت
 نامور شد و کشف و کرامت بے نظیر و در ترک و تجربہ بے مثال بود و ہفت سال بخدمت
 شیخ شہاب الدین سہروردے بودہ کمالات رسید و از شیخ او حد الدین کرمانے منقولست
 کہ دتے در سفر کعبۃ المدجہ شیخ جلال الدین تبریزے بودم چون در صحرا سے بنجالام رسیدم
 راہی از بس مسعب بود از پیادہ رفیق عاجز ادیکم درین میان بخاران گلہ شتران برای فروتن
 او روند و ہر شتر را بست اشرفے قیمت کردند از اہل قافلہ و دایک مالدار بودند اشتر خرید کردند باقی
 دل بر ہلاک نہادہ پا پیادہ روانہ شدند شیخ جلال الدین چون این چنین بدید دریافت حال
 شتران کرد معلوم شد کہ پا نقد اشتر دیگر نزد چھاران باتے است پس از پیچ و یک خالے کہ در ان
 طعام بچند طلب کرد یک اشتر فے در ان و یک بنداخت و وہان و یک بچادر پوشیدہ ہر بارہ

اسم بالطفیف بخاند دوست دروگ میگردد و بست اشرفی بیرون سے اور در بچان قیمت با نصرت
 کرده باہل قافلہ عطا فرمود تا ہمہ اہل قافلہ بر اثر سوار شدند و خود پیادہ روان گردیدند فلست کہ چون
 شیخ جلال الدین تبریز سے پہلی تشریف اور در سلطان شمس الدین التمش استقبال او برآمد و در
 ایام شیخ الاسلام دہلی شیخ نجم الدین صغر سے بود او نیز ہمراہ سلطان بود سلطان چون شیخ
 را بدید از اسب فرو دادند و پیادہ پیش و دید چون داخل شہر شد سلطان نجم الدین صفری فرمودہ کہ
 حضرت شیخ را بمقامے فرو درید کہ نزدیک تر از مقام من باشد از استماع انیمنی نجم الدین را کہ حسد
 بجنید در پہلوی قصر شاہی خانہ بود کہ ضیائی و انجاساکن بودند و دماقم مقفل بود و بہ بیت الحن
 داشت پس نجم الدین بخدمت سلطان عرض کرد کہ اگر اجازت باشد شیخ جلال الدین را در بیت الحن
 فرو دریم چرا کہ اگر دے است از اسے نخواہد یافت و اگر مدعی دروغ است بمنزاسے خود نخواہد
 رسید ہنوز سلطان بجواب پذیرداختہ بود کہ شیخ جلال الدین بنور باطن ازین حال واقف شد و فرمود
 کہ کلید بیت الحن زود بیا ری چون کلید حاضر شد حوالہ دادے نمود و گفت کہ در بیت الحن برود و اوزدہ
 کہ اسے سکنا سے ہذا البیت حالا شیخ جلال الدین تبریز سے در بجائے آید شمار آنہو پیش گیرید و خود
 و انجائے تشریف برود و نزول اجمال کرد چون قدر و منزلت شیخ روز بروز پیش سلطان در تر تے بود
 نجم الدین بچان در آتش حسد و بغض میسوخت و در صد دان بود کہ از اسے بہ نسبت شیخ جلال الدین
 بستہ اور انیغہ و تہریر اندازد تا کہ روز سے شیخ جلال الدین در بیت الحن بعد نماز آمد و در
 مبارک پوشیدہ بر چارپایے دراز بود و غلامے تر کئے خوب روپایے مبارک میمالید و انوقت
 شیخ نجم الدین ویرا از بالاسے قصر سلطانی بدید و دست سلطان بنجد کشیدہ گفت کہ سلطان جنین
 کس اعتقاد دارد کہ درینوقت کہ شرعاً ممنوع است خواب میکند و غلامے ماہ روپایش میمالد پس قتل
 کئے بیخود کہ خائے از شہوت باشد شیخ ازین حال بنور کمال خود آگاہ شد چادر از روی مبارک
 برانداخت و باواز بلند گفت کہ نجم الدین اگر پیشتر میدیدے این غلام را در بغل من بستمے نجم الدین
 از وقوع انحال بسیار منفعل شد لیکن از انرا مدھی شیخ باز نیامد و ارادہ ان کرد کہ تنھے عظیم را بکند
 تا شیخ از دہلی بہ بدترین احوال برود و خاطر سلطان بیکلے از طرف شیخ پریشان گرد و پس استنہ
 براگنجت کہ در شہر دہلی مطر بزنے بود و جیلد و فاحشہ کہ امر او ملوک را بدان میلے تمام بود و گوہر ہا

تمام داشت نجم الدین اور از نو خود طلبید و گفت که اگر تو بزنا و فسق شیخ جلال الدین معترف شوی پیش
 بادشاه آفر کنی که شیخ جلال الدین با من زنا کرده است پانصد دینار ز سرخ بخواهم داد و نیز این
 نصف پیشگی ادا نموده نصف باقی برود و کان احمد نامی بقال امانت برداشت که بعد انجام کار بزرگوار
 چون کار این بهمان بخوبی آسج کام یافت نجم الدین ان فاحشه را نزد سلطان برد و اقرار زنا به نسبت
 شیخ زبانه آن زن بسبب سلطان رسانید سلطان گفت این زن اقرار زنا از زبان خود میکند این
 تغویز است و هنوز اثبات جرم زنا به نسبت شیخ ثبوت نرسیده و تو که خود مدعی شده عیال خاکس
 دیگر می باید که دین باب حکم کند و تجویز شد که براسه تحقیقات این امر حضرت عالی از مشایخ عظام
 جمع کرده و بعد نفیض حال به نسبت هر کس که جرم عاید گرد و لایق تغیر است چون نمی بایست به با الدین
 زکر یا ملتانی و شیخ جلال الدین ریشیه بوقوع آمده بود (چنانچه بالا گذشت) نجم الدین صغری شیخ بهاء الدین
 زکر بار از طرف خود درین مقدمه حاکم ساخت و امید داشت که این شیخ بهاء الدین بسبب بخش خاطر
 خود حکم بخلاف شیخ جلال الدین درین باب نافذ خواهد یافت چون شیخ بهاء الدین از مملکت داخل
 دهلی شد بعد ادای نماز ظهر بمشایخ عظام در مسجد جامع اندک شیخ نجم الدین انظر به را حاضر آورد و
 خداوند طلب شیخ جلال الدین فرستاد چون شیخ تشریف آورد بدروازه مسجد پا پوش از پاکشید
 بهنگی مشایخ استقبال وی شتافتند و شیخ بهاء الدین زکر یا گفتش شیخ جلال الدین بدست مبارک
 خود برداشته و بغل خود گرفت از وقوع این حال همه متعجب و حیران ماندند شیخ بهاء الدین فرمود
 که مرا واجب است که خاک کفش شیخ جلال الدین را سرمه چشم خود کنم که شیخ جلال الدین تا بهفت
 سال در سفر و حضر با شیخ الشیوخ شهاب الدین سمرقند و پیر روشن ضمیر من محبت داشت پس
 ان مطربه را در برد و خود طلب کرد و گفت که حاجت من الباطل الباطل کان له و قاتلانا نام حوال
 راست راست بگو ورنه جان برخواهم شد مطربه با و از بلند گفت که حتی سبانه تعالی حاضر و ناظر
 است که این حق محض بگفته شیخ نجم الدین و طبع پانصد دینار که نصفی از آن گرفته هم نصف باقی نزد
 احمد بقال امانت است به نسبت شیخ جلال الدین دروغ و افتراء و تهمت ناحق بستم و چنانچه
 احمد بقال را هم در آن محضر حاضر آوردند او هم قبول نمود که دو صد و پنجاه دینار نجم الدین که براسه و ادون
 مطربه نزد من امانت داشته بود و زدم موجود است و از وقت از غایت انفعال شیخ نجم الدین

بخود گشت و سلطان هانوقت اور از عهد شیخ الاسلامی معزول نموده بجایش شیخ بهاء الدین زکریا
 مقرر گشت نقیست که نمایان قاضی کمال الدین جعفری و شیخ جلال الدین محیی بود روزی شیخ
 در خانه قاضی کمال الدین تشریف برد قاضی در نماز بود از خدا و ان حال قاضی پرسید گفتند در نماز
 فرمود که قاضی شما نماز خواندن میداند این گفت و بمنزل خود مراجعت نمود در دیگر قاضی خدمت
 شیخ آمد و از سخن ویر و زکریا شیخ در باب نماز قاضی گفت بود سکایت آغاز نمود فرمود که بان نماز قرا
 انست که تا کعبه را بچشم ظاهر ببینند کعبه او را میگویند و این نماز درجه اول ایشان است چون بجز
 عظیم میر سید بر عرش عظیم نماز کنند اگر شمارا هم این حال سیر است نماز کردن میداند و الا قاضی
 چون بن سخن بشنید در دل خود پیچید و هیچ گفت پس همدان شب قاضی بخواب دید که شیخ جلال الدین
 بر عرش معلی نماز میکنند علی الصبح خدمت حاضر آمده عذر با خواست و سبقت الدین میر خود را
 به بیعت شیخ مشرف ساخت نقیست که چون شیخ جلال الدین از بد اذن غیبت سمت بنگار
 کرد علی موسی که بین عنایت شیخ قاضی اسلام پوشیده داخل دره ایشان شده بود در پس
 انحضرت میدوید و گریه میکرد و شیخ فرمود که ای علی برگرد گفت بیخوابه در مقام ماندن منظر و آرام
 فرمود که برو من این مقام را خودم و ترا غلب این شهر گردانیدم و من بهر وقت پیش روی تو حاضر خواهم ماند و میا
 من تو نجای بخوای پس بجان اوفی آمد که علی قطب وقت شد و بهر وقت که خواستی صورت شیخ را پیش خود حاضر یافته
 و شیخ چون در بنگال رسید تمام مخلوق اندر بار رجوع بوی آوردند و شیخ و را بجا خالق است تعمیر ساخت و
 مقیم شد و چند باغ و زمین زر خرید نموده لنگر عام براسه خادم خاص و عام و قهت کرد هزارها مسافر و
 مقیم از خوان نعمت انکریم نام میخواند و در انجا بت خانه قدیم بود شیخ بکرامت خود ان بت هارم شکست
 و در انجا مسجد بنیاد نهاد و بت بر ستانها قرار بست گردانید چنانچه فرار بر انوار و کعبه بجای همان
 بت خانه واقعست و وفات و ستمه ششین و بیست و نه ساله در انجا لال و دره جلال الدین عقد از سادات صبح
 تیر زیست و از افاضل شعرا ای نجاست پدرش در زمان ملک سلطان محمد بن مظفر مقدم سادات ولایت خود بود
 زکریا میر سید بکتب اب جلال الدین آید که باروی چون او دو گیسوی سیاه خط منوشت سلم رسید که این جوان کس است
 گفت میر سید عقد تیر زیست و جلال الدین نام دارد و دین من بسی فضایل کسب کرده و انواع شورش را بنایت نیکو
 میزند و مناف خط را خوب بنویسد محمد بن مظفر گفت بیتی بر بر سر گویی بنویسند و خط را ملاحظه کنم جلال الدین

فی النور این قطعه بگفت و نوشته بدتش داد سلطان از لطف شعر و حسن فعاوتی تر شد و نظر تربیت برد
گماشت و بهایه تقرب سرفرازی داد و بی نزه -

چهار چیز است که در رنگ اگر جمع شود	لعل و یاقوت شود سنگشان خالنی
پاکی طینت و اصل گهر و استعداد	تربیت کردن هنر فلک میناسی
دین این صفت است کنون یا بیدر	تربیت از نو که در شید جهان آرا نی

باید دانست که شیخ جلال الدین تبریزی که در آن کتب بخش همین جمال الدین ابن محمد است بانه مقام سرود
چرا که یکس از موفین نام والد ماجد انتخاب تصدیق نموده و در مقام و احتمال دارد و می تواند که در شخص علوی
باشند و احتمال دارد که شخصی واحد باشد اگر شخصی واحد باشد پس سیادت انتخاب نیز از نوشته مراد
بوضوح پیوست و نیز معلوم شد که انتخاب یا وصف اشتغال با مدایت خلق و عبادت خالق گاه گاه
از مشرب شاعری نیز براتی بود و الله اعلم و آنچه صاحب اخبار الانیا گفته که قهر وی در بنگاله است غلط است البته چنانچه
او در مقام نیده متعلق و متصل ماله بوده است ماله بعامه کرده واقع است سیل رفتن ماله نیست که بمقام نخل
که تحت گاه میخسباید بود هنوز آثار آن باقیست از زریل فردا نیده از آن پدید که در با نیست و هیچ و مشهور نمائید از آنجا ماله
کرده است شاعر مستقیم است و این اقرب با سهل طرق است و نه دیگر نیز نیست که بمقام دنیا چو زریل
فردا نیده از آنجا ماله راهی که رفعت است پندوده در آنجا راه واقع است جای مشهور و معروف است
از دنیا چو زریل پندوست و بهفت کرده است پس در زیر سرند و دشمنای راه از پندوده او دنیا چو دیگر و دنیا چو
محمد و سید جلال الدین تبریزی واقع است کی که دیو کلام نام دارد و دیگر موضع مفرانی با جمل موصوفات انتخاب
متولی تمام اوقاف انتخاب که در بنگاله است بیانش خوب واقع است که در انتخاب بنگاله نیست هر جا که
استاد نیست چله خانه است مگر چله خانه تیر کشی است که شیتا دور و موضع چله خانه است و هر جا که است میفیس
جمله است هنوز و اهل اسلام اند یا همه به عقده و خیفانالند قصه نشر یافته درون انتخاب در ولایت بنگاله حاصل نمودن
موقوفه پکنه باینس هزار می طای از انقباض کنین حاکم کهنوتی بود و زبان سنسکریت نصیحت خنده نادرین را به با حضرت محمد
کمال اعتقاد داشت و پیوسته ملازمت میکرد و اگر خدا خواهد کتابی بفارسی ترجمه نموده خواهد شد و مخفی نمائید
کهنوتی از نام همین راجع کهنسین استمار یافته کهنوتی در اصل کهنسین است نام داشت یعنی ساخته
کهنسین بعد از آن که بشر است استعمال ترکان بلکنوتی استمار یافت و کهنوتی که از آن کوزیر گویند و تحت گاه سلاطین

به حاله بود و از پنجه دهنه کرد و فاصله دارد با جمله در اطراف و کائنات پند و اسلام بسبب حضرت سید جلال الدین
تبریزی شیخ یافته و انجناب را در بعضی مقامات باهندوان اتفاق جمعا و نیز افتاد چنانچه در یوتلاو
ماوراء و غیره چون از توجه انجناب اسلام در اندیشه شیوع یافت برگشته بایس هنراری بدست او و انحال
را دقت ملاحظه نمود و متوجهی برنگاشته باز و کسوت فقره سفر پیش گرفت و اتفاق مراجعت نیفتاد و انجناب
شاهل نشد و شش و چنانست که از انجناب عقب مانده و اندر عالم بحقیقه الحال اما کرامات و خوارق عادت
از انجناب الی بومنازه بسیار جاریست بخداوند انجناب که در اطراف بیابان پند و بکثرت بود حالاهم بسبب
اما دانی اندک کم شده است گاهی در احاطه انجناب کسی انگشته دیگر که اکثر حاجتمندان باستانه چاه خانه
میر و مدبر من حاجت مینمایند حق سبحانه تعالی و عای اکثره را حاجت میفرماید و کثرت این اوراق وقتی بنام
مجرس شده و پنجاه و نه مرتبه از احوال حسی و زوکر کرامات سید عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه گذارش
نموده ام در آن وقت سه بار انجناب بخواب دیدم اول روز یک حکم بنام من صادر خواهد شد بنام انجناب
دیدم که بنظر غضب من می بیند روز دیگر حکم قیدرت ده سال و ده هزار و پیر چنان صادر شد و دوم روز بعد نماز
نظمه بودم که بخواب رفتم که انجناب بگویی سیه خفته اند من رفته پای او را گرفتم انجناب پای خود را و شکم شد و باز
گرفتم باز کشیدم بار سوم بنظر غم گرفتم و رفتم هر چه می گفتم من شمارا نگذازم پای شما دوست من این بار هر چند خواب
که باز دوستم بکشد اندر چنان گرفته بودم که نتوانستم از انجناب نیز راضی شدم و در آن روز کشید و پای انجناب بدست
بود که از خواب بیدار شدم و امیدوار غایت بیداری شدم بار سوم خواب دیدم که انجناب بر پشته آبله متصل کلان
فقیر است زیر و تختی ایستاده اند نهایت خوب روی خوش خلق و ذی مروت و حکم سخن معلوم میشود و از خود
طلب کرد و چون نزدیک شدم زیر لب چیزی گفتند که نفهمیدم گفتم چه ارشاد میشود بعد از آن دست مبارک
بر او روی مبارک و کشت یکبار از انگشت من نبود و دیگر چیزی نفرمود چون بیدار شدم بانو گفتم این خواب بس مبارک
ست مگر بغیرش چه باشد ایام معنی دارد و بعد دو سه سال ربای یابیم یا در میان دو سه ماه یا دو سه
هفته یا دو سه روز ربای یابیم یا دو سه کس ربای یابیم آخر همین شد که سه کس ربای یافتم که کشت کلین
جماعت بودیم از ربای کورث را بشنیدیم الحمد لله علی ذلک تخمین چند بار در امورات و دیگر نیز اتفاق افتاده
که شرح هر یک از آن طوبی دارد و بعد بگذاشت که هر روز و راسنه با سه انجناب چراغ افزوده میشود
ان چراغ بعد پاسی از شب بسبب روغن خاموش میگردد و مگر و قتی که که اسمی حادثه بخانه متولی رو می دهد

نموده اند و اکثر آنها بحسب صورت انسان است از روی حقیقت کشف مطابق در بیان معارف را
 بهمانه است تاریخ تمام سکنه نامه که آخرین کتاب بای بوی است مندرجین نویسن و جمعا تبیه
 بوده است و عمر و در وقت از شخصت گذشته در مرآت الخیال آورده که بیان فضایل و کمالات
 او که در قیامت بزبانها جاریست و درین اوراق گنجای ندارد گویند که شیخ در آخر عمر منزوی گردیده
 بود با مردم خلطه کم نمیداد و چنانچه در آن باب میگوید -

کل رسانا درون غم محسوس	نجومی گشته اعیان نشین
------------------------	-----------------------

آنانکه تزلزل از سلطان را از روی صحبت شیخ پیرا شد خواست که بحضرت طلب نماید اسکان دولت
 گفتند وی فرمود است بسلاطین و حکام صحبت ندارد تا یک بطریق امتحان قصد دیدن شیخ کرد
 شیخ بنور ولایت بر او وی مطلع گردیده از عالم غیب شمه بر دیده اش جلوه گر ساخت تا یک
 و بد که تخته مکلن بجا آورده اند و شیخ نسل پادشاهان بروی نشسته و هزاران چاکر باکر با
 سر و حجابان و ندایان برپا ایستاده چون نظر تا یک بران عظمت و شوکت افتاد و محو شد
 خواست که از روی توافع قدم او را بوسه درین حال شیخ از عالم غیب شبهات ادا تا یک و دید
 پیری ضعیف برپا نهاده بر روی نشسته و محقق و قلم و روانی و مصلحا و عصای پیش نهاده
 تا یک دست شیخ را بوسه داد و اعتقاد تمام بهم رسانید شیخ نه تنها بدو اکر و از ان بازی پوسته برین
 شیخ میرفت و صحبت میداشت گویند که چون شیخ قصد خسر و شیرین بالناس تزلزل از سلطان نظم
 کرد و سلاطین چهارده قریه ندروغ نذر خادمان شیخ نمود و انتی مگر آنچه در آخر کتاب شیرین خسر نوشته معلوم
 میشود که فقط قریه حمد و نیان که جاسه ابادان چندان نبود با و از انی داشت چنانچه میگوید و حمد و نیان را
 خاص من کرده و اے قول تا بشد طول و عرضش نیم فرسنگ و این نیز معلوم میشود که شیخ هم ملاقات
 تزلزل از سلطان رفته بود و چنانچه میگوید -

چنان چشم که سوی کعبه جاج	چنان باز آمد کاحمد ز معراج
--------------------------	----------------------------

انتی در جاسی احوال علم فضل خود میگوید -

که دیدست بر سجده ز کین گل	از من عالمی اوازه تر بلبل
پذیرفته از هر نفس روشن	جدا گانه در هر نفس یکفن

دور جاے دیگر اسے عبادت خود میگوید۔

بروز جوانی و نوزاد گے کنون کے بغم شادمانی کنم چلر چون چیل کشت و خلوت هزار	ز دم لاف پیری و افتاد گے بہ پیران سر چون جوانی کنم بہ زرم آمدن دور باشد ز کار
---	---

دور جاے دیگر بخاطره حضرت رب العزت میگوید۔

جواد لب شب اینک خواب اورم چو در نیم شب سر بر ام ز خواب اگر روز و شب ہست و گر باداد	بہ نسج ماست شتاب اورم ترا خواہم در نیم از دیدہ آب تو بر ایوی از ہر چہ دارم بیاو
--	---

و صاحب معارج النبوة اولیٰ قدرۃ المتکلمین گفتہ دوی رحمہ اللہ تعالیٰ خود گفتہ۔

چو بہر ہست تو سن سست راے	بہی حجت آئینہم و لکشاے
--------------------------	------------------------

ازین بیت معلوم میشود کہ کتابے باتیات وحدانیت اوقالی تصنیف نمودہ و تصدیق قول صاحب معارج میشود و اللہ اعلم۔

امیر سید قاسم تبریزی قدس سرہ معززہست در میان صوفیہ کرام و بصحبت شیخ صدر الدین علیٰ ینے و شیخ بہاء الدین نقشبند بخارے رسیدہ و خواجہ عبید اللہ احرار بصحبت وی رسیدہ اند و تحصیل علم در تبریز نمودہ بودند و مولانا ظہیر الدین خلوتے نیز با محبت میداشت ذکر او و نفعات طویل ست تو نے سنہ سبع و ثمانیۃ و قمر دے در خجرو جام است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید امیر کمال بن حمزہ قدس سرہ در تہذیبہ الاصفیا درودہ کہ دوی در علم شجر بصحت و طریقت و حقیقت و معرفت از اولیاء عمید کوے سیف بردہ و تاریخ وفات وی از رشحات نقل نمودہ کہ روز پنجشنبہ وقت نماز بارادہ ششم مجاہدی المادل سنہ ثمانین و سبعین و سبعمائتہ انتہی اگر رشحات در ذکر امیر کمال و فرزندان و کے اصلا کہ امی تاریخ وفات وی مذکور نیست شاہد و در مقام دیگر دہمین ذکر دیگرے مذکور باشد و اللہ اعلم و فی النعمات وی خلیفہ خواجہ محمد بابای مذکور است (سنینے باباے ساسم) و خدمت خواجہ بہاء الدین را نسبت صحبت و تعلم اداب سلوک طریقت و یقین ذکر از ایشان است و فی الرشحات ایشان اکمل و افضل بہر خلفاء و صحابہ خواجہ محمد

ہاں ہوئے اندو شرف سیادت داشتہ اند و مولد و مدفن ایشان سو خمارست و ان قریبست از قری
 بنجا را بر دو فرسخی شہ و ایشان بدانش گری اشتغال میداشتہ اند و زبان بنجا را دانش گر کلال اگر گویند
 و در مقامات ایشان مذکور است کہ والدہ شہر ایشان فرمودہ اند کہ تا میر کلال در پوست ششم ہر گاہ کہ القوش بندنا دے
 مراد و شکم غم گہم کنی چون غمی مکر شد و انستم کہ سبب وجود این طفل است دیگر در فقر احتیاط کردم و بوسے
 امیدوار شدم و نہ اعلام الاخبار بشیخ العارف الہربانی و المرشد الکمال الصدیقی السید امیر کلال
 اقدس سرہ کان من اغرہ اصحاب خواجہ محمد بابا سلماسی و اکل خلفا بہر کان مشرفا بشرف السیادت
 اخذ السلقین عن خواجہ محمد بن علی الرازی عن محمد بن محمد الغفوسی عن عارف الہرگوئے عن عبد الحاق
 البخردانی عن یوسف الہمدانی عن ابی علی الغارمدی عن ابی القاسم الجبانی عن ابی الحسن الخرقانی
 عن ابی یزید البسطامی عن الامام جعفر بن الصادق الی آخر النسبہ و اخذ عن الذکر و ادب الطریقۃ
 و النسبۃ سلطان الطریقۃ القشبنہ خواجہ بہاء الدین القشبنہ النجاشی سیکو بہ مولف کہ مخفی نامند کہ
 ولادت ابو الحسن خرقانے بعد از وفات بابزید بسطامی بمدرستہ و مجتہدین ولادت ابو یزید بسطامی
 بعد از وفات امام جعفر صادق بمدرستہ واقع شد بظاہر ملاقات اتفاق بنفاذ حضرت صوفیہ سیکو
 کہ تربیت ایشان بحسب روحانیت بودہ و ایشان اویسی بودہ اند و الحمد اعلم بحقیقۃ الحال -

امیر برہان الدین بن سید امیر کلال قدس سرہ در شجاعت اورده کہ وی فرزند ششمین
 حضرت امیر سید کلال بودہ اند و بارہا میر فرمودہ اند کہ این فرزند برہان من است و امیر برہان از حلقہ اصحاب
 خواجہ بہاء الدین اند و حضرت امیر تربیت ایشان را حوالہ بحضرت خواجہ کردہ بودہ اند امیر برہان صاحب
 سکر و جذبہ قوس بودہ است و طریق وی از زود و انقطاع از خلق سے بودہ و ہرگز با کسے انس و ارام
 نیکو فتنہ و چپکس را بر اطوار و احوال وی اطلاع نبودہ و در قوت باطن بمرتبہ بودہ کہ احوال باطنی بعضی
 از اصحاب حضرت خواجہ غارت میکردہ و ویرا اعلان سے ساختہ

امیر حمزہ بن امیر سید کلال قدس سرہ فرزند دوم امیر کلال است و امیر و سے با بنام والدہ
 سید حمزہ نام کردہ اند و ہرگز و بر انہام نے خواندہ اند ہمیشہ پرمیگفتہ اند و از وسے کرامات
 و خوارق عادت بسیار ظاہر میشدہ است کہ بعضی از ان مقامات امیر کلال کہ بنیہ امیر حمزہ تالیف کردہ اند مذکور است
 و فرزند امیر حمزہ صیادی میبودہ و از ان حمزہ معاش سیکو دہ خدمت امیر حمزہ و بعد از وفات حضرت امیر کلال قائم مقام

ایشان بوده و سالها خلق را بطریق رشتا و رشتا دفروموده و وفات دی در غره شوال سنه ثمان ثمانین و ثمانائیه و مولانا سام الدین شاشے نجاری که از کبار علمای بخارا بوده و مولانا کمال الدین میدانی اومیر خور و اومیر بزرگ و بابا شیخ مبارک نجاری از خلفائے اویندر محمد المذتعالی -

امیر شاه بن سید امیر کمال بن سید حمزه قدس سره در شجاعت اورده که دسے فرزند سیوم امیر کمال بوده است و طریق دی در کسب معاش ان بوده که از محراب نمک سے اورده و میفرودخته و از ان فر معاش میگذازیده و از دنیا بقدر کفایت معرفت میکرد و میفرموده که هرگز فتن را جواب گفتن در عقب است و همیشه بخدمت بندگان خدا مشغول بوده و بقدر امکان در کفایت نجات مردم سعی و اهتمام داشته و از تعهد خاطر باو نگاهداشت و اما دقیقه فرود میگذاشته و امیر کمال تربیت ویرا حواله شیخ یادگار کرده بوده اند که یکے از خلفائے امیر است -

امیر عمر بن سید امیر کمال بن سید حمزه قدس سره در شجاعت اورده که دی فرزند چهارم خدمت امیر است و صاحب کرامات و خوارق عادات بود اکثر اوقات بشغل احتساب قیام مینموده و امر عزت و نهی مشکوکه کرده و بغایت غیور بوده و میفرمود که اکابر گفته اند چون گادرا وقت سر برین اید بر خرمن این طایفه گذارند چون نزد بان وقت سوختن رسد بر دیوار این طایفه نهند و هر که را خواهند که بر اندازند با این طایفه در اندازند خدمت امیر کمال تربیت ویرا حواله شیخ جمال الدین و تهمانے کرده بودند که از خلفائے خدمت امیر است و وفات امیر در شهر سنه ثلث و ثمانائیه بوده است -

سید احمد سیوی معروف بسید انا قدس سره در شجاعت اورده که دی خلیفه دویم زنگی انا است و ایل حال در یکے از مدرس بخارا تحصیل علم مشغول بود که ناگاه ویرا داعیه سلوک این راه و ارادت طریق از خاطر سر برزده علی الصباح خان باران با براج داده از مدرسه روی بخواهنا ده جانب ترکستان رفت و بخت زنگی انا افتاده و چون زنگی انا گفته که شما در طلب پیغمبر گروان هستید بغیر از من در هر جهان امر در کسے نیست که شمار از تربیت کند و در نعل سید انا بخاطر گذاریند که من سید و عالم با شتم کے تابع این سیاه گادجران میشوم بعد از ان تبصرن زنگی انا در حلقه اطاعت او رسیده بصحبت دی پیوست چون در امر خود باو ریاضت شاقه میچ کشود می ندید نزد وجه او عزت انا رفت و درخواست شفاعت نمود و غیر انا قبول نمود و بر طبق وعده چون سپارش نمود که سید احمد مر دسے فقیر و سید و عالم است بر در جم کیند زنگی انا تبسم نمود و گفت

کہ سیادت و علم و دین سدرہ دوی مشدد روز اول کہ مرویہ من اولیٰ نحو نشان دادم بدل گفت کہ من سید
و عالم ہاشم کے تابع این سیاہ گاہ چران ہاشم اما با سنا طو از سر جرم او و گردن ششم بعد از ان مشول
نوا طعت رنگی تا گشتہ اپنے مقصود دوی بود بروی شکست گشتہ و ابواب ہوا بہ مفتوح شدہ و بانڈک
فرستے برج ارشاد و کمال رسیدہ و بسے اقصان را بدرجہ کمال رسانیدہ و با حضرت غزنیہ بن ہاشم بود
و با وی مفاد و مات واقع شدہ و صاحب کرامت بود تفصیل احوال دوی در شجرات مذکورست و الحمد للہ
و اما در زبان ترک بزرگ را گویند

سید نور الدین بن سید مبارک غزوے قدس سرہ و اخبار الاخیار اور دہ کہ دوی خلیفہ شیخ
شہاب الدین سہروردی است مقداد و شیخ الاسلام دہلی بود در زمان سلطان تمس الدین اورا
میر دہلی یکفشتہ و فات دوی سنہ ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ در زمان طفلی منظور نظر شیخ
محمد اجل شیراز سے کہ از اولیا سے وقت بودہ گشتہ و نعمت و فواید یافتہ صاحب کشف و کرامت بود
کہ از انے کتاب المذكور رحمۃ اللہ تعالیٰ -

سید جلال الدین بخاری قدس سرہ در خزینہ آور دہ کہ دے از سادات صحیح النسب بخارا
بود و بہند و ستان تحقیق کہ از سادات بخارا است سلسلہ ابائے کرام دے بے می پویند و تا بنی
ولاوت و اقبول صحیح سنہ ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰
منظر جلالی نقل میکنہ کہ چون دوی بہرینہ منورہ رفت سادات مدینہ انکار سیادت او نمودہ و دے
سید صحیح طلبیدہ و آخر قابران یافت کہ از روضہ سید کانیات استفسار نمایند چون سید جلال الدین
رو بروی قبر شریف رسید گفت السلام علیک یا والدہ از قبر شریف او از آمد کہ علیک السلام با و کہ
و قرۃ عینہ و سراج کل امتی انت منی و من اہل بیتہ باستماع این صدا ہا کہ مدینہ محرقہ سیادت
او گشتہ تبخیم و توقیر او پروانہ خاندان با بکہ معظمہ امدہ با دے شک جہ قیام نمود و بعد از ان بہر
ربع سکون پرداخت بسے خلائیق را ہریت نمود انتی در تاریخ فرشتہ آور دہ کہ سید صحیح النسب است
نسبت او با امام علی النادی چنین میر کہ سید جلال الدین بخاری بن سید علی بن جعفر بن محمد بن احمد
بن محمد بن عبد المہدی بن علی اصغر بن جعفر بن امام علی النادی گویند از بخارا بکلتان امدہ بخا تقاضا شد
فرید الدین گنج شکر فردا امدہ از سہاء الدین زکریا خرقہ خلافت یافتہ بمکنت بلدہ اچہ ما موشد و بروی

در انجاست اتمی در اخبار الاخبار اورده که اورا سید جلال شیخ نیز گویند میرد شیخ الاسلام سید ابوالدین است
 وی سید جلال که لقب بخیر و مہجیان است از نجار ابیکر تشریف اورد و دران شهر نیت اقامت
 کرد و سید ابوالدین بکر سے کہ از کارا بر و اعیان انجا بود وصلت کرد گویند کہ در خواب از جانب حضرت
 رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بشر شدہ بتزیج صغیرہ سید ابوالدین و سید ابوالدین نیز باین دولت
 بشارت یافت جگر گوشہ خود را بوی عقد تزیج ایست و از انجا بچہ حسد و نزاع انخوان بجانب
 اچہ تشریف اورند و سید جلال الدین را اولاد صوری و مغوی بچہ سید ابواب برکات کثیر بر روی
 او منقوح شد قبر او ہم در اچہ است رحمہ اللہ تعالیٰ تعقی نمازد کہ صاحب خزینہ جلال سے اورا کہ جعفر
 بن امام علی نقی سے ابن امام محمد تقی گفتہ غلطی نمودہ چہ اگر امام محمد تقی را پسر سے جعفر نام نمودہ انچہ
 در تاریخ فرشتہ بود میچ دانستہ نقل نمودہ شدہ و انچہ او گفتہ کہ در ہندوستان ہر کس کہ از سادات
 نجار است از نسل وی است خداوند کز این حصر اورا انجا معلوم شدہ بالجلہ سید جلال الدین نجاری
 صاحب علم و قوت و کشف و کرامت بودا ہائے دیار ہندوستان کمال اعتماد بوسے وارند و اہر بایہ
 موجب اعتراف از جانب شریعت باشد صدوران از وی منقول شدہ و اللہ اعلم بحقیقہ الحال۔

سید جلال الدین حسین بن سید ابیکر بن سید جلال الدین نجاری قدس سرہ الملقب بخیر و مہجیان
 جہان بان درائین اکبر سے نام پروردگار سید نمودہ نوشتہ و در تاریخ فرشتہ سید احمد کبیر گفتہ شاید ہر
 نام داشتہ باشد و اللہ اعلم و درائین اکبر سے اورده کہ وی مرید پروردگار است و این شیخ کن الدین
 ابو الفتح سروردی خلافت یافت گویند جہان نور سے پیش گرفت امام یافعی و بسیار سے را ربافت
 و در دہلی شیخ نصیر الدین چراغ و پلے را وید و در خانوادہ چشت خلیفہ او کشت و در اخبار الاخبار اورده
 کہ دسے جامع ست میان علم و ولایت و سیادت او میرد شیخ الاسلام کن الدین ابو الفتح است
 و خلیفہ شیخ نصیر الدین محمود با امام عبداللہ یافعی رحمہ اللہ علیہ در کونظر صحبت داشتہ و ترغاب جلالے
 کہ از لطوفات او است از دسے بسیار نقل میکند و تاریخ محمد سے بنویس کہ وی اول خرقہ اعظم خود
 شیخ صدر الدین نجار سے پوشیدہ و کلاہ ارادت و ترقہ تبرک از شیخ الاسلام سند الحیثین شیخ
 عقیق الدین عبداللہ المظفر سے در حرم شریف بنویس علیہ السلام و انجیتہ پوشیدہ و مدت دو سال
 در صحبت او ملازم بود و کتاب عوارف و دیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نمود و اخذ طریقت کرد و تلقین

ذکر یافت و مخدوم جهانیان را قدس سره با حضرت علیہ السلام قادر بہ کمال محبت است و دخترانه جلالی میگوید
 کہ شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی میفرماید طوبی لمن رانی و لمن رانی و لمن رانی و لمن رانی من رانی
 و وی تعجب است و صادق است درین قول مرا میداری بسیار است کہ بوجوب این کلام حق تعالی
 ملاحظت کند بعد از آن سلسلہ را کہ یک واسطہ شیخ شہاب الدین سرور دوسے میر سید غیاث سلسلہ
 شیخ بہاء الدین ذکر پاؤں میکند و میگوید من غلام را دیده ام و دوسے شیخ شہاب الدین سرور دیر
 و شیخ شہاب الدین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را انتی الی ہذا من اخبار الاخبار مختصر و تاریخ
 فرستہ اور دوسے سید احمد کہ کہ بچہ بانشین بدخود بدو داند و دوزخ و سعادت مند بود و اندکے
 مخدوم جهانیان سید جلال الدین بخارے دوسے سید الدین را بوقتال است سید احمد کہ سید جلال الدین
 حسین بخار برادر ہفت سالگی از شیخ جمال نجد سے کہ از مریدان شیخ بہاء الدین ذکر کیا بود بر دہست
 بوس او شرف ساخت پس شیخ جمال نجدی طبق خرمایا حاضر ساخت و باہل مجلس قسمت نمود سید
 جلال الدین حسین بخاری خرمایا باخستہ نور و شیخ جمال نجد سے متفق گشتہ پر سید کنرا را چہا
 خوردی گفت خرمایا از دست شہاب رسد خستہ ان نتوان انداخت شیخ گفت توان پس سے کہ خاندان
 خود تا قیامت نمودار سے سید جلال الدین حسین بخاری عالمی متہو بود و در علوم عقلی و نقلی مشقت
 بسیار کشیدہ بود و مقیدان نبود کہ مریدیکہ کس بجاسے دیگر رجوع ننماید و میگفت کہ جمیع فضلاء و شیخ
 را باید دید و از ہر کہم نصیبی و فیضی باید بود و از پدر خویش شیخ احمد خرقہ خانات یافت دیگر از شیخ
 رکن الدین ابوالفتح و نقل است کہ سالہا و را خدمت کردہ بجا نب کردہ مدینہ و مصر و شام و بیت المقدس
 و در دم و عرا تین و خراسان و بلخ و بخارا سفر فرمود و چندین حج کرد و از اہل شش حج البر نمود و در
 مدینہ رسول اللہ سلطان العلماء استاذ الحدیث عقیق الدین بن سعد الدین علی الشافعی المینی
 را ملاقات کردہ مدت دو سال در ان مکان شریف بلازمست انجاس بودہ نوحہ عوارف و غیویش
 او گنہ را بندہ عقیق الدین خرقہ از شیخ رشید الدین محمد ابوالقاسم صوفی پوشیدہ و وی از شیخ
 الشیخ شہاب الدین عمر سرور سے یافتہ و همچنین در ثنائے سفر بھجت شیخ حمید الدین بن
 محمود الحسینی سمرقند سے رسیدہ از و نیز خرقہ فیض رہو و سید حمید الدین از شیخ محمد بن ابراہیم نساجی
 و دوسے از شیخ نظام الدین ابوالعطار بخاری و گویند سید جلال الدین حسین بخارے و ثنائے

سید سلوک سیصد و پنجاه سال کمال را دریافتہ از ہم فیض کلی نصیبش گشت و مخدوم جهانیان سید
جلال الدین حسین بخارے کسی را بر میدی نیگرفت و میگفت کہ انیکار هیچک از انیا نکرد و انما بلے
ہر گاہ کہ بقصد ارادت بخندمت او آدمی سید گفتی من از انہا نیستم کہ شخصے را بر میدم اما عقد اخوت
میکنم بقصد فاسد حدیث نبوی بہ برادر سے میگیم دور اخبار را اختیار اوردہ کہ او در عہد سلطان محمد
بمنصب شیخ الاسلامی و سند خانقاہ ہے محمد سے در سیستان باضافات مخصوص گشت
و بعد از چند گاہ ترک ہر کردہ سفر کعبہ مبارک اختیار کرد و در عہد سلطان فیروز گرات از محروسہ اچ
در حضرت دہلی آمد و سلطان فیروز مراد اسم اعتقاد و اخلاص انچہ باید بجایے اور دانتی ذکر او اخبار لا یشیا
و تاریخ فرستہ و خزنیہ الاصفیا طول و طول است اما اختصار را کار فرمودیم باجمہ انتخاب عالم متقی
و صاحب کشف ذکر است بودہ بسیارے از گرات او و تاریخ فرستہ مذکور است و انجباب را
مخدوم جهانیان جہان کشت میگویند و رنگال نیز جابجا میگویند کہ استانہ مخدوم جهانیان است
در انجا بجز خشت چند دیگر علامت عمارت چیزے یافتہ نمیشود چنانچہ در بنیو موضع بوہار کہ مسکن مولف
انیکتاب است جانب غربے مکان نقیر محلہ بخاران است در انجا نیز سیگونداستانہ مخدوم است
و در چوگرہ کہ قریب است بقاصد سہیل از بوہار نیز استانہ است معروف باستانہ مخدوم صاحب
ولادت او شب برات سنہ سبع و سبعمائتہ و وفات او روز عید قربان سنہ خمس و ثمانین و سبعمائتہ
و مدت عمر او ہفتاد و ہشت سال و قبرا و راجہ ولایت ملتان است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید ناصر الدین بن سید مخدوم جهانیان جلال الدین بخاری قدس سرہ جامع بود میان شریعت
و طریقت و خوارق و کرامت و ولایت مدتیہ عالی داشت چون اولاد کثیر داشت لاجرم بسید ناصر الدین
مشترکہ کوہندا اولاد سے از ذکر و انات یکصد بودند و از انیان انانکہ عمر دراز یافتند بہت و یک
پسر و دو دختر بودند و خلق کثیر کا کما ارادت او در آمدند و اخذ نصبت از پدر خود نمودہ و خلیفہ وی بودہ وفات
او در سنہ ہشتصد و چہل و ہفت ست رحمہ اللہ تعالیٰ خزنیہ از معارج الولایت۔

سید عثمان ابن محمود البخاری الاسچے قدس سرہ از اولاد مخدوم جهانیان ست نسب با بنیو
برو میرسد کہ عثمان بن محمود بن بہار الدین بن حامد بن محمد بن کریم الدین ابو الفتح بن احمد بن ناصر الدین
محمد بن جلال الدین بخارے مخدوم جهانیان قدس سرہ سے از اچ بلا ہوا مد و خلق کثیر مقتدا و شنند

و تبولی عظیم یافت و علمائے عمد نیز اطاعت او نمودند و وضع و تشریف کوه متقدوم و مرید گشتند و او بای
او طریقه سرورید میداشتند و وفات وی بتاریخ پنجم بیستم سال اول سال منصفه و دوازده در زمان حکومت
سلطان سکندر بودی و قبر وی اندرون قلعه لاهور در تخته ست محمد الله تعالی خزینہ -

سید صدر الدین بن سید احمد کبیر بن سید جلال الدین بخاری قدس سره ملقب بوجو قتال بخاری
برادر حقیقی مخدوم جهانیان است و در بین اکبر سے آورده که وی مرید و خلیفه پدر خود است و از برادر
خود مخدوم جهانیان و شیخ کن الدین ابوالفتح نیز خلافت یافت سلطان فیروز افران بزرگ داشته
و در اخبار الانخبار آورده که بعد از برادر خود مخدوم جهانیان بر بجا ده خلافت نشست مخدوم جهانیان بای
برزبان مبارک میر اندک حق سبحان تعالی ما را بخلق مشغول داشت و شیخ را جو را بخود پیوسته در عالم استغوا
بودی و با خلق اینسا ط و اخلاط کدوی و بیشتر پیوید مردم بسلسله ارات مخدوم بواسطه او است و بعضی بواسطه
ولد او شیخ ناصر الدین مخدوم نیز میر بند بزرگ بود صاحب تفرق انتی در تاریخ فرشته آورده که او بعلیظم
و باطنی شهرت تمام داشته و صفت جلالت او غالب بود هر چه بر زبان او روی چنان شد انتی آنچه
در تاریخ فرشته آورده و از آن معلوم شود که چون فیض غضب بسوی کس نگرست فی الحال بروی بجات که
لقب قتال بر او از آن سبب افتاد که راست و خوارق عادات بسیار از وی نقل نموده تاریخ وفات
او در بین اکبر سے است و ثمانیہ گفته و در خزینہ شانزدهم جمادی الآخر سنه سبع و عشرين ثمانیہ
شعبه شنبه گفته الاول بود الاچ و قبر او در ایچ است -

سید برهان الدین بن محمد بن سید جلال مخدوم جهانیان قدس سره بقول صاحب خزینہ نام پدر
ناصر الدین محمد است انتی نام وی قطب عالم و کفایت او ابو محمد و لقب برهان الدین است و در بین اکبر
آورده که در منصفه و نو دوازده وفات و فی آخرت و پنجاه و هفت و قبر وی در تپه احمد آباد است مرید
خلیفه پدر بزرگوار خود و شیخ احمد کمت نیز خلافت دارد در زمان سلطان محمد که بدو واسطه پور سلطان مظفر
است بمقبره پدر بزرگوار است در بزرگی صورت و معنی یافت او را باز ده سپر بود -

سید کبیر الدین اسماعیل سرور دی قدس سره وی نیزه و خلیفه حضرت مخدوم جهانیان است و بعد
وفات آنجناب بخدمت سید صدر الدین برادر مخدوم جهانیان و اقر شکره کار خود تکمیل رسانید و در ولایت
مقام عالی و بکرامت و خوارق اشتها گرفت در اوایل عادات او آن بود که نیم شب بنزد خود مخدوم

جانیان میرفت و باز تجددتم کلام الله میکرد و گدو و وقت شد آمد قفل مزار با گشت شهادت خود مفتوح نمود
میکرد تا آنکه شبی محی مجذوب این با جزا دید و بخیرست سید صدر الدین ظاهر ساخت و کبیر الدین با اثرات خاطر
خود این با جزا یافته انروز برای درس ظاهر شد حضرت سید او را زود خود طلبید و اغاز و اکرام نمود و شیخ سماء الدین
خلیفه وی است وفات او در سنه هشتصد و سبت و پنج رحمه الله تعالی بخیرید -

سید عبد الشکور و سید عبد الغفور ثانی سید کبیر الدین اسماعیل قدس الصلوات علیہم ہر دو جلال
جلال ظاہر ہے و باطنی بودند در علوم شریعت و طریقت عالم و عامل و کامل و کمال و دند و اردت نجابت
و الدنیز گوار خود داشتند و تربیت موری و غوی از پدر گرفته در روز وفات پدرش ہر دو از نو و طلب داشتند
خرقہ خاص خود و عطا فرمود و گفت ہر گاہ شما مشکلی پیش آید بہ نزد قبر من آمدہ ظاہر کردہ باشید کہ جواب صواب
خواہید یافت چنانچہ بعد وفات او ہجرتان مکمل فی و روز وفات یافتند جمعا الصلوات علیہم خیرہ۔

سید محمد ابن قطب عالم قدس سرہ لقب اوشاہ عالم ست ولادت اولیٰ التباس والعشرین من
نوی القعدہ ستہ سبع عشر وثمانیۃ وثمانۃ عشرین من جمادی الثانی سنہ ثمانین وثمانیۃ وچتر و
رسول المبادو اربعین اکبری اور وہ کہ از پدر خود ارادت یافت و خلافت برگرفت بوالایہ ولایت
برآمد و شکر خارق عادتہا از دگر گذارند۔

سید محمد بن سید یوسف الحنفی الدهلوی قدس سره ملقب بسید گیسو و راز در آئین ابروی دره
که وی مرید و خلیفه شیخ نصیر الدین چراغ دهلوی است سکوره منکو اگی اندر وقت بفرموده سیر از دهلوی بدکن ابدو که
و مر پذیرفته قبری در کلبه تنی شیخ و ملاوت او صاحب خزینه از معارج الولايت لقلموده که سنده عشرین
و سبعمائیه وفات وی ستمه خمس و عشرین و ثمانمائیه و عرووی کیصد و پنجبال و قبر و بشیر کلبه گز انتی
در اخبار الاخبار آورده که وی جامع است میان سیادت و علم ولایت شانی رفیع و تربیت خج و کلامی
عالی دارد و اور بیان مثیل نخست مشرعه خاص و در بیان اسرار تحقیقت طریقے مخصوص است در
اوایل حال هم بدلی مشرعت داشت و بعد از حلت شیخ بدیار و کن رفت و قبه س عظیم یافت اهل این
دیار همه منقاد و پیغم او گشتند و همدران دیار از نوینا انتقال فرموده و راسید گیسو و راز گویند و بد شهرت او
باین لقب برانچ شفیقه شده است انست که روزی او با چند ک دیگر از مردان بالائی شیخ نصیر الدین
محمود و برداشته بودند در وقت برداشتن گیسو سید بسبب درازی که داشت در پای بالائی بند شد

و او بسبب حمایت ادب و استعراق عشق و محبت، بر آوردن گیسو بنمید نشد و هم بر آن وضعی که واقع شد رسانفت بعد قطع کرد و بعد از آنکه شیخ را برین معنی اطلاع افتاد خوشحال شد و بر صدق عقیدت حسن صیفت او افتخار کرد و هم در حال این بیت فرمود که -

هر که مرید رسید گیسو دراز شد | و الهه خلعت نیست که او عشق باز شد

خدمت سیر ملفوظات است مستمنجوا مع الکلم که بعضی از مریدان او که او نیز محمد نام دارد جمع نموده در نجای می ارد که خواجہ محمود بقا زبیران مولانا برهان الدین غریب بود و او دانشسته رساله قشیری مقابلہ میکرد و در آن ایام تحت کدوک بود و خواجہ را جابر تلقی رسید آمد و نشست سخن انجا رسیده بود که قول عالم مهم است تا سه مرگ بختی بجای نرسی مرگ سفید مرگ سنج و مرگ سیاه مرگ سفید گرسنگی مرگ سنج تحمل مرگ سیاه فقر خواجہ را جابر ازین بطریق امتحان پرسید که بچه سبب مرگ سفید و سنج و سیاه شد گفتم جوع نسبت بعد فادار پس مرگ سفید باشد و تحمل خون خوردن است زیرا که غضب عبارت از غلیان و ماست از بهر انتقام و حلم فرو خوردن غضب پس مرگ سنج باشد و فقر پیغام بر سید ناید علیه السلام فقر سو او اوجی الدارین البته فقر میان خلق شمرنده و تحمل و سنگی میباشد و فقر و مرگ سیاه باشد و فقر و سفر اگر شست باطن ندارد مبارک باشد و لا سرا به صوفیان خبر فرم دل و جمع هم نیست اگر کیاست لطیف دل با خدای خویش حاضر شود آن بهشت است بلکه هر ایشیت فدا آن ساعت باید کرد و هنوز ایگان بدست آمده باشد -

بفرغ دل ز مانی نظیر خجرو س | به زانکه پیر شایب بر عمرهای و هو

فرمود چون در مسائل کلامیه سخن و تفصل صحابه افتد من هیچ مباحثه شروع نکنم بیا اتهام اما بر خلفمان اصحاب و قتی اگر بحث کرده ام بعد از تاکید سوگند عقیده من بدل راست است که افضل صحابه با یو بکر ثم عمر عثمان ثم علی اما بحث لفظی برانچه اند گفته میشود و با خلق بگذازد انقدر هم نکرده ام فرمود علما اختلاف اگر کرده اند که سلمان را موت بهتر یا حیات بعضی حیات گفتند بعضی حیات اما با من نیست که نورایام حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حیات بهتر بود و بعد از وی حیات فرمود شخصی علی را از اصحاب علی پرسید صفت آن اصحابیک فقال عن تسالون فقالوا عمارا فقال مؤمن علی ایما شاشه قالوا و سلمان قال عنه علم الا لاین والاخرین قالوا اخذ فیقال صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علم النافقین قالوا و انست با علی قال و ابای تریدون قالوا نعم قال اذا سالت اعطیت و اذا سکت اتبدلت بهر چه خواهم بایم و اگر خوش باش

جیع نمیتا است ولیکن مردم قدان و دولت رانی شناسند و بدان پے نمی برند و از تحصیل انعامات
یکے آنکہ وجود مبارک محمد صلی اللہ علیہ وسلم بصفت حیات در مدنیہ موجود است و مردم این سعادت را
در نمی یابند و دیگر تران مجید کہ کلام پروردگار است دوی سبحانہ تعالیٰ بواسطہ بدان تکلم و خلق از ان طالعہ
وی بجز و شنیدن این کلام از پیش پریر جاست و قصص زیارت مدینہ درخواست و براہ شکے زیارت
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم شناسفت و این سعادت را در یافتہ باز بوطن اصلی عود نمود و بعد از ان بمقرب
بعضے سوانح روزگار انتقال نموده در عمد دولت سلطان سکندر لودی بدہلی اند سلطان سکندر
پوی اعتقاد عظیم پیدا شد و انچه از شرط تحصیل تعظیم بود رعایت نمود و اربا بشاہ عبدالعزیز نسبت نجست و نیاز طلب
و استرشاد چندان بود کہ انچه میگویند کہ فانی الشیخ میباشد چنین خواہر بود نسبت صحبت و باوی بطریق
مناسب حکایت مولانا دوم است با شمش تبریز قدس اللہ سر سر ہم دبار دیگر از دہلی قصد زیارت حرمین
کرد و مکرراً باین سعادت عظمی رسید و بشاہ تہا از جناب حضرت خاتم الرسل صلی اللہ علیہ وسلم اشارت
یافتہ باز بدین حدود عود نمود و وفات شیخ در سنہ ثمانین و ثمانین و قسمائیکہ عدد عبارت شیخ حاجی موفقی
انست و مقبرہ ایشان در بوار مقبرہ شاہ عبدالعزیز است و حاجی عبدالوہاب تفسیر سبت کہ اکثر قرآن بلکہ عام
انرا ارجاع بجمعت پیغمبر و ذکر او کردہ صلی اللہ علیہ وسلم و بسیار از وقایع عشق و اسرار محبت در انجا درج کردہ
است غالباً وقوع ان در غلبہ حال و استغراق وقت بودہ است و بدانجست در بعضی مواضع جانب ظاہر
لفظ و عبارت نامرعی مانده است رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید جمال الدین سہروردی قدس سرہ برادر سید عبدالوہاب بخاری مذکور است و بی شیخ
غلام و سادات ذوی الاکرام بخارا است مرید و خلیفہ برادر خود عبدالوہاب است جامع است در ولایت
و سیادت و در عبادت و ریاضت مقامات بلند و در ارجحند داشت و شیخ حمزہ کشمیری از وی اخذ طاعت
نمود وی و از خرم سلطنت سلاطین کشمیر و انجا آمدہ عالمے راستقیض گردانید بعد از ان بدہلی آمدہ و در شالی نصد
و چیل و ہشت و فوات یافت رحمہ اللہ تعالیٰ خزنہ

سید ابوالہیثم بن معین الدین بن سید عبدالقادر الحسنی القادر سے الابریجے قدس سرہ در ایمین
اور وہ کہ از دجا ارج مرید شیخ بہا الدین قادسی شطاری از ہر دانش فراوان بہرہ داشت و در گزیدہ
کاری کم ہتا (یعنی بے شل) جہان نوریدہ در زمان سلطان سکندر لودی بدہلی اند شیخ عبدالوہابی

و میان لادون و مولانا عبدالقادر صاحبون گردید که کار اگمان نامور بزرگی او گزیدند و در نصد و پنجاه و سه سال
هشت جان پنبی باز سپرد و از انگاه دلی و راجا راناخیا را آورده که وی بزرگ بود و متبرک و دانشمند کامل و در
علوم عقلی و نقلی و درسی و حقیقی بخود نموده کتب بسیار از هر علم مطالعه کرده و تصحیح فرموده و مشکلات از راجا
حل کرده که هرگز او ندیده مناسبه باشد نظر در کتاب او کافی است و اقصای استاد نیست الحقی در دلی و در آن
او یکجکس دانش او بنود چندان کتب و اکثر پنج او از کتابخانه او برآمده که از حد حصر و ضبط خارج است انصاف نیست
که هر که معاصر او بود از وی استقاده نموده و قایل نشد بعلیه او بی انصاف است او هم بعلمت جمل و بی انصاف
و ناحق شناسه اهل روزگار باشد و روز او بخود مطلق و تصحیح کتب مشغول بودی و درس کم گفته و مردم
را از افاده محروم داشته و کتابش را یکس کمتر ادوی نگار که کسی را تخلص یافته خداوند که در اینجا چه منظور
بود شیخ عبد الغزیز حسن و صوفیان دیگر پیش او از علوم قوم تمیز کردند و از شیخ و علمای مردم بزرگ بجز نیست
شناختندی و او چنانچه از فنون علوم اتم تر از نموده بود و از برکات صحبت درویشان و ربط بسلاسل مشایخ و
خانواده های ایشان او را و او اشغال و از کار و دعوات و طرق تربیت و ارشاد نیز جمیع کرده بود و نسبت
او بسلسله علویه قادریه بر همه غالب است و میر شیخ نبی الدین قادری شطاری است در سال که شیخ
بهاء الدین در طریقه شطاریه تصنیف کرده گویند که برای وی کرده است و گویند که وی میواسط از شیخ نظام الدین
در مالم نخره یافته است و در مجلس سماع حاضر نشد و فرمود او در دلی و او را آخر سلطنت سلطان سکندر بود
در حدود سنه ۷۰۰ و تسعین و دوفات و در عهده دولت اسلام شاه سنه ثلث و تسعین و تسعین و تسعین و تسعین
او در بقره سلطان المشایخ و خاقانهای که بایان روضه میفرست و ست علیه الرحمت و انغفران -

سید محمد بن سید محمود کرمانی قدس سره در خزانه آورده که وی از علمای اصحاب و اهل احباب
حضرت گنج شکر است و در اخبار راناخیا را آورده که او از کرمان تجارت در لاهور آمدی چون بازگشته در
اجودین شد و سعادت ملاقات شیخ فرید الدین حاصل کردی و بکلیان رفتی و در ملتان عمار بود نام او سید احمد
کرمانی و درین امد و شد او را با خدمت شیخ فرید الدین بمبئی پیدا شد اسباب موال کرمان بکلیه ترکان داد و در ملتان
پیش غم خود و از آنجا بقصد راجه شیخ غمیت اجودین نمود و او را گفت که شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا هم
غزیز است سید محمد کرمانی گفت صحبت ازینجا نمیشود و با اجودین امد و مرید شد و با ضمه کشید و بعد از شیخ
فرید الدین صحبت شیخ نظام الدین امد و داخل بازاران علی شد و در شب جمعه سنه ۷۰۰ هجری عشر و سیصد

رحلت نمود در پایان چتره مدخون شجره رحمة الله علیه -

سید محمد بن سید مبارک بن سید محمد الکرمانی الحنفی طریقه قدس سره در اخبار الاخبار آورده که وی جامع کتاب سیر الاولیاء است و اکمل البی است جامع احوال شایع پنج شصت و در زمان صفویه بیعت شیخ نظام الدین مشرف شده و بعضی مجلسها را دیده و بعد از او در خدمت خلفای او بود و از شیخ نصیر الدین محمود تربیت یافته بارها در خواب بجمال شیخ مشرف شده و تجدید بیعت کرده و در انجام و اجداد او از نزدیکان شیخ بوده اند و اکثر از آنچه در آن کتاب نقل کرده بواسطه ایام کرام خود کرده رحمة الله علیه منتی و وفات او بقول صاحب خزینه سنه سبعین و سبعمائت -

سید محمد بن جعفر الملکی الحنفی قدس سره و سبب جامع است میان شریعت و طریقت و صاحب علم و تقوی و وجه و حال بود در اخبار الاخبار آورده که وی از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین محمود است در توحید و تفرد و مقام عالی دارد و از افراد اولیاء است در آنچه از احوال ظاهر و باطن خود نوشته است عقل حیران است اگر اینها همه بے شایسته تاویل و صرف ظاهر و دست پس از کمالان وقت خود است قدس سره و او تصنیف است مسی به بحر المعانی در وی بسیاری از حقایق توحید و علوم قوم و اسرار معرفت بیان کرده و سخن راستانه میگوید و در کتاب دیگر یکی تفاتی المعانی و دیگر حقایق المعانی نیز آمده و یکند خداوند آنها نیز تصنیف یافته اند و این است و او را تصانیف دیگر نیز هست رساله دارد در بیان روح در سال است مسی به پنج نکات و بحر الانساب که در اینجا بیان نسب اهل بیت رسالت کرده است و نسبت اجداد خود را ثبت نموده وی کثیر الدعوی است و از آنچه از احوال خود بیان کرده است تحقق میشود که دعوی اوست عمر دراز یافته بود در زمان سلطان محمد تغلق تازمان سلطان ببول در حیات بود سن شصت و یک از صد تجاوز بود بای کرامت شرفای که اند بعد از آن در دلی آمده و در سر نیز اقامت کرده الحال مقام و (یعنی فراد) در آن شهر و در بحر المعانی میگوید که مدت شصت سال در علم ظاهر بودم و در کسب کالات میگویم مذکور و کتاب اخبار الاخبار بطول است و وفات وی بقول صاحب خزینه سنه هجری تسعین و ثمانتیه و هم در اخبار الاخبار آورده و سبب ذکر ابدال و اقامه و افراط و سائر رجال السرد بیان اعداد و اسامی و مراتب اعمال و احوال و اقسام ایشان را نیز تفصیل داده و تشخیص نموده است که فوق این متصور نیست و گفته که هر ملاقات

کرده ام و از هر یکی نسیب یافته ام و تعلمات همه را مشاهده کرده ام و گفته سید محمد پنجاه و هفت سال دیگر از دنیا رفت
 و در کوه بر شش پهلوانان کشته شده است ایشان در کوه ساکنین خود را خود خزانست علی بابا آن جنم الله تعالی -
 سید تاج الدین شیر سوار قدس سره در قبا اهل الحجاز و در کوه تبر و در زمان رسول است و وی مرید
 شیخ قطب الدین بن نور با نسوی است در کوهستان نارتول را بهشت میگویند که از خود بجای مانده بجای سائید که ام
 و دو دوش و طوبی با و انس گرفته چندین میگویند که چون میخواست که زیارت پیغمبر و بجای بانسی و شیر را
 از پیش میگردید و هر کس سوار میشد و ماری بردست میکرد و متوجه مقام پر میشد و بعد از پیاده روی در دست چو
 نزدیک مقام پر میرسید و در راه را میگرد و پیاده و در شرفی در آمد و وفات وی بقول صانع خدای تعالی سید
 سید شیخ ابدال بن سید تاج الدین شیر سوار قدس سره در اخبار الاخبار آورده که وی تارک
 دنیا بود و از دنیا بر قدر ضرورت اقتضای کرده و ایام الملاقات بخدا مشغول بود و در خانه ایشان سنگی افتاد
 بود که به وزن سنگ بیرون و به طبع خانه ایشان موجود است بالای سنگ کاسه چوبین نهاده بود که هر روز
 بقدر رایحتاج در آن کاسه میروم و نمیده در دهن و چیزی نمی نداشتند که قوت بومی اوی بود و زیاده از آن نمی ماند
 بلکه اگر آن بودی نتایج بیشتر کردی و اگر از آن بود که کمتر حمد الله علیه -

سید یوسف بن سید جمال الحسینی المشهد المملانی قدس سره اباسه کرام
 او از مشهد کلبان آمده و متوطن شده اند و او در زمان سلطان فیروز نادر المیر با ناز سلطان
 در لباس سپاهیان بولایت دلی قدم او در چون بزرگی و دانشند و او را مشاهده نمود
 که که سلطان مذکور بر بالای خاص خاص علای بنامش نموده و مقبره خود نیز در آنجا
 ساخته است مدرس ساخت سالاداران مقام بر سر در و وفات نشست نقلست
 که وی بر شش جمیع حضرت رسول صلی الله علیه و سلم را در خواب میدید و بر لب الالباب نه
 علم الاعراب که معنی هست منسوب بقاضی ناصر الدین بیضاوی و در دیار ما شهرت دارد و شرفی
 دارد و طویل و بسیط که مشهور به یوسف است قابل تقیح و ایجاز و اختصار و بر منازیر شهرت
 دارد و میسر توجیه الکلام او شاگرد مولانا جلال الدین رومی است که از تلامذه مولانا
 قطب الدین رازی شاخ شیشه و مطاع است قبر سید یوسف هم بر سر حوض خاص است و
 وفات او در حدود سنه تسعین و تسعمایه بوده که دانش اخبار الاخبار -

سید اشرف بن سلطان ابراہیم سمنانی قدس سرہ کہ اور اسید اشرف بن
 سید صاحب کتاب مکتوب اشرف جہانگیریت و ملفوظات جہانگیرے یکے از مریدان
 اوتالیف نموده صاحب علم و دین و تقویٰ بودہ و یکے از مشاہیر مشایخ ہندوستان است
 در اخبار الانیہ آورده کہ وی از کمالان است و صاحب کرامات و تصرفات و ریاست بالمریدان علی
 ہمدانی قدس سرہ رفیق بودہ عاقبت بجانب ہندوستان آمدہ و حلقہ ارادت شیخ علاء الرحمن
 در آمد و اورا پیش از ارادت مقامات عالیم از کشف و کرامت حاصل بود و در حقایق توحید
 سخنان عالی دار و اورا مکتوبات مستمحل بر تحقیقات غریبہ یا تاضی شہاب الدین
 دولت آبادی کہ صاحب تفسیر بحر مواج است معاصر بودہ غالب قاضی از دوسے تحقیق و بحث
 ایمان فرعون کہ در خصوص اشارتے بدان واقع شدہ است کردہ بود و اورین باب مکتوب
 نوشت قبر اوریکے از تہریات جو پور است کہ اورا کچھ گویہ بسی مقام نفیض
 در میان حوض واقع شدہ نام سید دران دیار و دفع جن بغایت موثر است و اورا ملفوظات
 است کہ یکے از مریدان او جمع کردہ رحمہ اللہ تعالیٰ و زخنیہ انچہ آورده خلاصہ اش انیت کہ وی
 پدرش بادشاہ سمنان بودند و او ترک سلطنت نموده فقر اختیار نمود و عمر بہت سالگی قرآن مجید
 را باہفت قسرات حفظ نموده و در چارہ سالگی از تحصیل علوم عقلی و نقلی شہادت نموده و
 بصحبت بسے از اکابر مشایخ رسیدہ مثلاً سید علی ہمدانی و شیخ زکریا الدین علاء الدین سمنانی
 و سید جلال الدین بخاری ملقب بخدم جہانیاں جہان گشت و شیخ ذبیح الدین
 و خواجہ بہاء الدین نقشبند بخاری و غیرہم مستفید گشت و از خلفای شیخ علاء الدین بنگالی است
 شیخ کہ بر پیر خانیہ مستفید شدند و بسیار کرامت و خوارق عادت از دوسے بطور آمدہ و وفات و
 بتاریخ نسبت و ہفتم عمر سہ شمان و ثمانیہ بودہ و قبر او در روح آباد و عمر او یکصد و بہشت سال
 است و اورا انصاف بسیار است چون بشارتہ المریدین و امانت اشرفی و مکتوبات و کتاب
 خلفائے راشدین و غیرہم رحمہ اللہ تعالیٰ

سید سید القدر قدس سرہ در اخبار الانیہ آورده کہ وی پیر سید محمد گیسو دراز است و خلیفہ اوست
 مشرب عشق و محبت بردی غالب بودہ نقل است کہ وی خورد بود و دوسے سید طاہرہ خود را از

برای مسجد برآورده نموده بود که سید محمد آمد و چنانچه عادت اطفال باشد طاقیه را بر داشت
بر سر خود نهاد سید فرمود تا این خلعت مبارک باشد الحمد لله امانت باهل خود رسید بعد از آن هرگز
بر میخی قبول کردی انابت بسید پدر فرمودی و تربیت و تلقین ذکر خود نمودی گویند که سید پدر
بازنی ابتلائی مجتبی واقع شده بود و مدتی محبت او در لباس کتم و عفاف مستور بود آخر آن زن را در
جای عقد خود در آورد و وقت سحر حسب تعارفی که درین دیار است عروس را جلوه میدادند و میگویند
آنکه نظر سید پدر بر جمال او افتاد یکی ذوقی و حالتی او را دست داد آهی برکشید جهان سخن بشکست
عروس در محض نشست و او را در کنار گرفت تا وقت وصول بمنزل او نیز تمام شده بود هر دو را
پهلوی یکدیگر در قبر کردند رحمه الله علیهما

سید شمس الدین طاهر قدس سره در اخبار الاخیار آورده که وی مرید شیخ نو قلوب
عالم است سید بزرگ بود در ولایت هشتاد و هشت سال داشت و کبیر السن بود عمر او بعد و پنجاه سال
رسیده بود بجناب خواجہ حسین الدین چشتی اعتقاد و محبت داشت بدین درازی عمر هیچگاه در
کوههای اجمیر ابنی و اب دهن ننذاخت چه جای بول و غایط در شهر بی طهارت نه درآمدی و در
در و از ده شهر سکونت کردی و اگر در شهر درآمدی طهارت کامل کردی و چون وضو گران شدی زدن
بدر رفتی تا مباد انقض و وضو شود رحمه الله علیه و وفات وی بقول صاحب خزینة سنة احمدی
و ثمانین و ثمانین

راجے حامد شہ مانپکوری قدس سره در اخبار الاخیار
آورده که وی بزرگ بود و صاحب نسبت و دست و حال صحیح و صفای باطن نقل است که در زمان
سلطان شمس الدین التمش دو برادر زسادات گردیدند یکی قیوم آورده بودند یکی سید شمس الدین
او در زمین میوات سکونت کرد و بقیه از اولاد او در اینجا مانده اند و دیگر سید شهاب الدین که از اجداد
اوست یعنی جد راجی حامد شہ چنانچه در خزینة تصریح بانست بزرگان ایشان مغرور و مکرم بوده اند
و در زبان مردم آن دیار بایشان اسم راجی غالب آمده و او نیز در او اهل حال در لباس پیر
بود و از خیر صحبت شیخ حسام الدین رسید و ریاضت شاد و کثیفه صفای باطن و معصوم و وقت نصیب
او گردید وی از علم ظاهر بقدر ما بحتاج کفایت کرده بود ولیکن دانشمندان اسیر حلقه ابدت او

بودند گویند که وی اگر خواستی که از معاصرت و کشف ضمائر چندی ظاهر کند حکایت از سر گذشت احوال خود
بیان میکرد و در ضمن آن مقصود طالب محبوس را بنجاسید قبر او در مانگپرست و وفات بقول صاحب
سنة احدی و تسامیه رحمه الله تعالی

راجی سید نور بن راجی حامد شه قدس سره در اخبار الانبار آورده که او نیز مثل
بزرگ و صاحب کرامت بود و لباس سپاهگری را عشا و حال مشغولی باطن ساخته قبر او نیز
در مانگپرست در حمد الله تعالی

سید محمد اچمی بن سید شاه اسمیر بن علی بن مسعود بن احمد بن صفی الدین بن عبد الوهاب
بن الامام الشریعیه و الطریقیه عبد القادر جیلانی قدس سره او را محمد غوث نیز گویند در اخبار الانبار
آورده که وی صاحب عظمت و کرامت و اہبت و جلال بود و سوطی ظاهر و عظمی باہر داشت
جامع علوم معقول و منقول و شمول نعم ظاهر و باطن و حاکم فضا و مسمی و بسی از ولایت روم
بخراسان شریف آورده و از انجالبان شرف قدم ارزانی داشته ببلدہ اچو طون فرمود و یکبار
سید اکثر سمورہ عالم بر قدم تجرید و غمت بی تعلقی نموده بار دوم باخیل و ششم بسیار توابع و لواحق بنیان
درین دیار شرف قاضی و طون ارزانی فرمود با دشاہ وقت در حلقہ ارادت او در آمدہ غایت مرتبہ
بندگی و اخلاص را فہست بلا زمان او مرعی داشت و در یابلتان در ان اوان قحط رجال افاضل
و علما و اکابر بودند و شش متقی غرت ذاتی و علوفطرتی از ہرہ نصب اسبق در ربوہ برہندہ امتیاز و
انفرد او داشت و از ابوالم شونیز سبیل بود اکثر منافق حضرت غوث الثقلین رضی اللہ عنہ نظم فرمود
است و دیوان غزل نیز ترتیب داده قادری تخلص میکند و در بیات دارد و زبان ذوق و تہذیب و عذم
در اہم است و تاریخ وفات او صاحب خزینۃ الشجرۃ الانوار نقل نموده کہ سنہ ثلث و عشرين فی تسع مائتہ
و ہجتم صاحب خزینہ بگوید کہ مولانا عبد الرحمن جامی قدس سرہ اشعار بجا نباشد و میفرستاد و بعد از آن
احوال فرزند آن عالمی بتاروند کو میکرد

سید عبد الدین سید محمد الجیلانی الراجی قدس سره در اخبار الانبار در ضمن فرمود
بزرگوار وی آورده کہ وی در فضیلت و لطافت طبع و سلامت قریح در زمان خود نظیرند داشت گویند
کہ حضرت مولانا عبد الرحمن جامی باستماع خبر فضائل او بجانب او اشعار میفرستادند تاریخ وفات او

بقول صاحب خزینة الثمان و سبعین و تسعمائیه

سید مبارک بن سید محمد الجبلانی اللاحی قدس سره در اخبار الاخبار آورده که دس
سید عالمیقام بود و از ایشان خلعتی مانده که نام ایشان میر میران گویند بنام سید بن و متبرک در
الاهور سکونت دارند استی در خزینة نام آنجناب میران سید مبارک گفته بعد از آن میگوید که دس
صاحب زهر و تقوی و عبادت ریاضت و ترک و تجرید و جامع سیادت و نجابت و عشق و محبت و
ذوق و شوق بود و در قرة خلافت و اجازت از پدر بعلیه قدر خود داشت چون جذب استغراق بفرام
آنجناب غالب آمد در حالت سکر از اچهر برآمد و رنگهی گل مجذبه نشست بر یک احمی را از بنی آدم
نزد خود داده و ای و از صحبت خلق بغایت محتر بودی تنها و مجرد و خالق مشغول ماضی و خدی سال
در انحال گذرانید و در انحال اگر نظر او بر کسی افتاد می بود و مجذوب میگشت و یکپس را تاب
نظر او نبود و شیخ معروف چینی که از اولاد شیخ فرید الدین شکر گنج است بعد از ریاضات و مجاهدات
در انحال بخدمت سید رسیده و یک نظر گمبیا افتاد که بروی افتاد و درجه کمال رسید و از خرقه و
رحمت نمود و بشارت داد که از تو خانواد و ... او اهد شد چنانچه خانواد نوشاهی از و سپید گرد
و قبر او در اچهرست و دفات از دس سبت و تسعمائیه

سید عبد القادر بن سید محمد الجبلانی اللاحی قدس سره ملقب بعد القادریانی در اخبار
الاجبار آورده که وی صاحب کرامات ظاهره و احوال باهره و مقامات عالی و مناقب جللیه بود
بود که کمالات ظاهره و باطن بر مانی ساطع داشت و نور سی لایع و حالی با کمال و کمائی فوق انهم
و انجیال بسیار از عصاه و کفار بنشاند و جمال سعایه کمالتش بسعادت تو فوض میر سید و بنسبت
ایمان مشرف میشدند و در ولایت داشت حقیقی حضرت غوث الثقلین است و در کمالات تابع حضرت
ولند او را عبد القادر و مخدوم ثانی گویند هر چند که آنحضرت ثانی ندارد و کدام درجه عالی تر از آن باشد
که کسی ملقب باین لقب باشد و عرفان شباب بغایت نعم و ترفه نمودی و با سباب میش مطرب بسیار
التفات فرمودی و چون بر سجاده شینت و مقام تربیت نشست یکی از آن محبت و محتر گردید و در مریه
و طابا از انرا شمع نفتی و خود بر کوه و منغ میفرمود و در می والد امجد او را برای امری از راه تربیت
عقاب فرموده و در ان شب حضرت غوث الثقلین را رضی الله عنه خواب دید که میفرماید که بعد از

فرزندست تربیت او من میگویم ترا فرزندان دیگر هستند تو ایشانرا تربیت کن ترا با عبد القادر کار نیست
ازین واقعه حالت جذبه و نسبت توبه او موکد و مقرر شد و دست از جمیع سواد کت عیش باز داشت و نسبت
بر انقطاع کلی برگماشت و فراموشی و آلات نفی بشکست و جانوران شکاری و در کرد و محبوق شد و بسکوی
طریق حق اشتغال فرمود و چون بندگی مخدوم (یعنی والد ماجدش سید محمد) سخت اقامت ازین سر
فانی با عالم باقی پرور و منصب سبها و گی و مقام خلافت از میان برادران بسبب کبریا او بجهت او
متعین بود و لیکن بسبب آنکه ترک ملازمت با دوشاه نموده بود برادران هنوز در سلک ملازمان و
انتظام داشتند ازین بگذرند و غبار سر بر چهره اخلاص با دوشاه نسبت بخدش نشسته بود و ایشان
جمیع فرامین و اسامیه موجب و وظائف را پیش او فرستادند و فرمودند که ما را بنیای حاجتی نمائید هست
بسر که بخوانید بسیار سالها بهین حال میگذرانید و بهر چه از دست اغیار از شد اندر روزگار بسبب
صبر و غیره و نقل است که یکبار با دوشاه عمده ایشان را پیش خود طلب داشت و نوشته فرستاد که اگر ایشان
مجلس ما را بمحضیر فایض النور شرف سازند من سعادت و محض کرم خواهد بود و با وجود ایشان که
باشد که دعوی مشیخت و بزرگی نماید هر چه از تقصیرات و تاخیرات در خدمت رفته باشد عفو فرمود و
این حد و نشوند آنحضرت در جواب این قطعه نوشت

پیچ باب ازین باب روی گشتن نیست	هر آنچه بر سر ما میسر و مبارک باد
کسی که خلعت سلطان عشق پوشیدست	بسکاهای بهشتی کجاست و دل شاد

و این واقعه مشابه اشیا است که سلطان سخر ماضی سبحان حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه
نوشته بود که اگر عنان توج باین صوب منقطع گردد و لایست سیستان که ملک نیم در دست تعیین
نگار خانقاه حضرت ایشان کرده آمد و آنحضرت در جواب نوشت

چون چرخ سحر به رخ بخشم سیاه باد	جز فتنه اگر بود بوس ملک سحر م
ز آنکه که با فتنه خبر از ملک نیم شب	صد ملک نیم روز بیک جو نیم خرم

نقل است که ایشان را در ابتدا سه حال باوراد و اعمال و عبادت ظاهره اشتغال بسیار بود
تا بعد یک نام روز فرصت محکم شد آشتند و در آخر خندان استخراق محبت و مشغولی باطن غلبه کرد که بعد
اداسه فرائض و سنن و رواتب بزمراقه کار دیگر نبود بعد از ادای فرائض اشراق و بزمراقه مستغرق

می بوزند و بعد از ادای اشراق ناچاشت و همچنین باین جمیع اوقات صلوات و اندک قبله که میگرد
بر همان بوری می که در مسجد افتاده بود واقع شد می وقت ما بود می گوشت نفس خود از آن افاست
میفرمود و امامت میکرد و یکبار در بستان علت طاعون حادث شد مردم آنجا از گرسنگی که در
موضع و نسیمی ایشان سسته بودند شفا می یافتند و یکبار در اچه و بستان در دستخوان بهلول عجیب پیدا
شد که بچه و حدوث در مردم ملک میگشت و اصلاً تلفات نمی نمود غیاث الدین نام شخصی شیشه و شوره
شیشه سید کائنات را اصلی الدین علیه و سلم بخواب دید که مقدار یک سله پاره بومی عطا فرمود و گفت
این را بفروزم بعد از تقادیده و زبانت ده مراد را که هر جا که این فی را برساند ده بار قیل و جواله
احد بخواند حق تعالی فی الحال شفا دهد و اینجانب سید بن خباب دیدم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
میفرمایند که امانت نزد غیاث الدین سپرده ام ترا بگیر و بکار در آرد و چندان آثار ازین فی یافتند
که از جبهه قمر در تخریب و نیست و این حکایت در دیار بستان مشهورست و والده شریفه او سید و بود
بنیت شیخ ابوالفتح که از اولاد سید صغیر الدین خواهر زاد و شیخ ابوالحاق گازرونی است عمر شریفش
هفتاد و هشت سال است و وفات او ثمر و هم ریح الاول سنه اربع و تسعمایه در مقبره شریفه بود
در مقام اچه مشهورست نیز از در تبرک به و او را در پسر بود که مذکور میشود و تاریخ و المادت او بقول صاحب
سنه اثنین و ستین و ثمانمائه و عمر او هفتاد و هشت سال و تاریخ وفات سنه اربعین و تسعمایه
و صاحب شجره الانوار تاریخ وفات همین اخیر را نوشته و الله اعلم

سید عبدالرزاق بن سید عبدالقادر بن سید محمد الجبلالی الاحمدی قدس سره

خلعت اکبر بدین دست و صاحب فضائل و مناقب و منافع بیته عالی شت و شالی عظیم دی در وقت
رحلت حضرت مخدوم حاضر بود بسبب بعضی از بواعث بجانب ناگوار تر شریف برده بود در زک و ناگو
نشسته بود و فرمود که امر و زندگی مخدوم مرا از داده اند و پیش خود طلبیده و واقع چه باشد چون
اندرک تاخیری در توجه بدان حد و در دیانت در وقت رحلت نتوانستند سید عبدالعزیز در قدوم
آوردند و بکلم و صیت والده ماجد لباس خرقه و احازت خلافت و نعمت شیخت شدن شدند و وفات
او در جمجم جادی الاخر سنه اثنین و اربعین و تسعمایه کندی اخبار الاخبار

سید زین العابدین بن سید عبدالقادر بن سید محمد الجبلالی الاحمدی قدس سره

پسر دوم سید عبدالقادر ثانی است در اخبار الاخبار آورده که در حین حیات مخدوم از عالم رفتند
والله انشان ارضایات و قنایات بود و از ایشان خلفه نامد سیدی سید محمد و در خزینه آورده
که در راه ناگوار از دست قطاع الطرق شهید شد -

سید محمد بن بن العابد بن سید عبدالقادر ثانی قدس سره که او را محمد غوث
نیز گویند و بالیر لقب است اخذ طریقت و علم از جد خود نمود و در اجبار الانیاء آورده که وی بنظر لطف
عیانت و مشمول شفقت و رحمت بندگی مخدوم بودند در خزینه آورده که وی از اسادات عظام
و مشایخ ذوی الاکرام بوده در عبادت و ریاضت و راست معرفت و بصفت اولیا مومنت
بود و تعلیم علوم ظاهری و باطنی از جد بزرگوار خود عبدالقادر ثانی یافت بسبب بخش خانگی باین
عمم خود سیه جامه از او چه برآمده بقام شکره که تقصیه مشهور در خجاست سکونت و زریه و بدست
خلق مشغول گشت و همانجا بنای مخیم شوال سته تسع و خمیسین و تسعین در عهد سلطنت اسلام شاه
بن شیر شاه وفات یافت و مزار در سیه در شکره است

شاه آله بخش و برادران ایشان که در لاهور ساکنند فرزندان ایشانند شاه آله بخش
بسی باخلاق حمیده و صفات برگزیده موصوف بودند در سنه اربع و تسعين و تسعمائیه در ولایت
بنگالہ بریاض ضو ان خواہد رحمہ اللہ کدانی اخبار الاخیار و این تاریخ وفات شیخ آله بخش
است کہ نوشته شد

سید حامد بن عبد الرزاق بن عبد القادر الثانی قدس سرہ شہر
جامع بخش کہ اور احمد بن شیخ حامد نیز گویند اخذ طریقت و علم از جید پدید بر گوار خود نمود و از نوے
شیخ شیر علی و شیخ سید دائود کرمانی و غیر جمادیسے خلافت را پدید آیت نمود در اخبار الاخبار آورده کہ
دسے صاحب سجادہ برحق و خلیفہ مطلق حضرت غوث الثقلین رضی اللہ تعالیٰ عنہ بود بزرگ
و عالیشان و رفیع المکان منظر کبریا و جلال و صاحب تصرف و کرامت و عظمت و ابہت
جلالت بپہتے پس عالی داشت و مقامی بس بلند از متاع دنیا و می از ہر قسم کہ تصور کنند شے
و افزا در احاصل بود لیکن ہرگز مالک نصابت کہ شرط و وجوب زکوٰۃ باخذ شدہ دسے
مرید خود و سید شیخ عبد القادر ثانی است قبول عظیم داشت و در زمان خود کوس ہزرگے و شیخ

و خلافت ابن سلسله علیه میر و دهر که با دینی مخالفت زد کاری از پیش نبرد غیر از پنهانی حاصل وقت خویش ندید و وفات او مابین عشر ذی القعدة سنه ثمان و سبعین و تسعایه و قمر او در اوچ در خنجر آورده که غلطی کثیر خلقت ارادت او در آمده بودند و سلاطین زمان نیز مقصدی گشتند و تمام عمر بیا و خدا و کار خدا صرف نمود و بهدایت خلق مصروف ماند رحمه الله تعالی

سید موسی بن سید حامد الجیلانی الاحی قدس سره لقب اجمال الدین کنیت ابو الحسن است و از اخبار الاخبار آورده که سید حامد و حالت جبات خود از خلافت و سجاده و نشینی را بولد شریف خود سپرد و اعنی به سید و سندی و شیخی نشکاه مصباح الاحمدیه مرآة جمال الحقیقه المحمدیه الزکی

الازهر الاطهر و السر الاقدس الاطهر صاحب الجود الفاضل کامل الباطن و الظاهر المتعلی بحکیمه المصطفی خلق با خلاق المرصی الشیخ الوصی الرضی البی جمال الدین ابو الحسن شیخ موسی سلمه الله تعالی و باقی و جمیع بوازم و توابع ابن امر شریف را از اشغال باطن و اوضاع ظاهر بوی نفویض فرمود و از جهت محبت و رضای حضرت محمد و مرا که بوی بود و قابلیت و استحقاقی که در وجودش نقیض معاینه فرمود و از جهت صحیح اذن یا دلالت آن که از حضرت علیه قادیه درین باب یافت و بعد از تفویض و تلقین در اندک مدت جلست فرمود و وی سلمه الله تعالی و خلق و خلق وارث حضرت نبوی است صلی الله

علیه و سلم و در زمان خود صاحب سجاده و رستین سلسله علیه قادیه است و او را بدرگاه حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه در ای نسبت طینی نسبی دیگر هست که اهل خصوص را باشد بار بار شریف رویت آنحضرت و حضرت عالم نایه صلی الله علیه و سلم شرف شده و بحضرت قدوم شیخ عبد القادر ثانی بطریق کشف قبور ملاقات نموده و بشرف بیعت او شرف گشته است و در ششایعت بیعت او و علم و علم وارث حضرت مرقویه رضیه است و در حسن صورت و سیرت نقاد و ایمه اثنی عشر صورتی دارد که حدیث کانت فی عینی موسی ملاحت من راه احب را مصداق است و سبقتی که است انگ

علی خلق عظیم را مصدوق نور الله العالم نبور جماله ما دام یتقال اللهم صلی علی محمد آله اجمعین **سید اسماعیل بن عبد العبدین محمد الجیلانی الاحی قدس سره** در خزینه آورده که در عالم عامل پیش کامل و صاحب علم و حکم و در هر دو ریاضت و از عالم مشیخ و کبرای اولیا عمده بود و ارادت بخدمت پدر بزرگوار خود داشت چون آوازه که امت و خوارق عادات او در

اتصای عالم اقتادیکر بادشاه مشتاق ملاقات او شده او را در لاهور طلب داشت یکم از بیکه زمین زرعی در علافیه و زوپوزنگه را نید و حضرت سید در لاهور بتمام کعبی محله اقامت نمودند و قبل تمام یافتند و خلق انجا بکلفه را مدت او در اندر و اگر چه امروا پادشاه بوی میسر داشتند و بختی میسر داشت و دل را از غیر حق حاکم میداشت و وفات او در سنه ثمان و سبعین و تسمایه که سال وفات پیر بزرگوارش بود بوده و قبر او بتمام کعبی علاه لاهور است و اولاد او نیز بزرگ بودند و ذکر ایشان نیز می آید رحمه الله تعالی -

سید بهاء الدین شاه مشهور به اول شیخ قدس سره از اولاد امجد سید اسماعیل است و از کامل ترین بزرگان او چه است قبر او نیز پشت گورستان میانه غروب رویه موضع مرکب کون بعد از شاه واقع است کذا فی الخرنیه و نسب او بدینگونه بیان میکنند که سید بهاء الدین بن محی الدین بن شمس الدین بن حاجی بهاء الدین بن اسماعیل رحمهم الله تعالی -

سید میر میران بن سید مبارک بن سید محمد الجیلانی الایچی قدس سره در خرنیه آورده که وی مردی بزرگ صاحب علم و علم و شرافت و نجابت و عطا و سخاوت بود که راست و خوارق و ولایت موردست داشت خرق خلافت و ارادت و اجازت از پیر بزرگوار خود پوشیده و خزان مقام او چه در لاهور و مقبوله عظیم یافت و سرشته تعلیم و تلمیذین جاری کرده خاق خدا را کمالات ظاهری و باطنی رسانید و در سنه ست و پنجاه و تسمایه وفات یافته در خرق گورستان میانه مدفون شد رحمه الله تعالی -

سید صوفی علی بن بدر الدین بن اسماعیل الجیلانی الایچی قدس سره در خرنیه آورده که وی صاحب بهمت و قوت و نجاعت و توکل بود قدیمی راسخ و غریب متبحر داشت معروف به کمالات ظاهری و باطنی و موصوف بود به شایسته شریعت و طریقت و توحید و صفا کمال بان خدا بخدا رسیدند و در لاهور بزرگوار شریعت گرم داشت وفات وی سنه ثمان و الف رحمه الله تعالی -

سید عبدالقادر بن سید محمد بن زین العابدین بن عبدالقادر ثانی بن محمد الجیلانی الایچی قدس سره الملقب بعبد القادر الثالث او را سید چون نیز میگنید در خرنیه آورده که وی در سادات عظام و اولیا ذوی الکرام الجیلانی بنی نظیر و لاثانی است شیخی بزرگ و متقه و زاهد و عابد و عالم بود چون کرامت و شرافت و شجاعت و سخاوت زیاد را زهد داشت بسید عبدالقادر ثالث مشهور گشت تربیت و تکمیل ظاهری و باطنی از والد و مجد خویش سید محمد غوث بالا پیر صاحب ستم که (که ذکر او بالا گذشت) یافت و بعد

وفات پرنیز گوارا بقیعیم هندوستان تشریف برد و نواید هجبت از اکثر مشایخ عظام و اولیای کرام یافت
من بعد در لامور آمد و بیرون شهر لاهور بقام گذرنگر خان توطن فرمود و محمد نو اباد با سم رسول پور آباد کرد
و اینجا در سنه ثنینه ولف وفات یافت و قبر او در لاهور بقایمکه حالابر و ضیعه حضرت شاه پیرا بن
عبدالوهاب غیره وی مشهورست بوده است و او را دو پسر عبدالوهاب و محمد نام و دو دختر فاطمه ثنائیه
مشهور بکلات بے بے زوجه میران خد شاه بیج دریا بخاری و بے بے دولت زوجه سید نظام الدین
بن سید میر میران بن سید مبارک بوده -

سید عبدالرزاق بن عبدالوهاب بن عبدالقادر ثالث قدس سره مشهورست بشاه چراغ لاهور
در تریزیه آورده که وی از کبرای اولیاد و عالم مشایخ قادیان است و جامع بود در بیان علوم ظاهری و باطنیه
و شجاعت و سخاوت و خرقه ادا و وفات از پرنیز گوارا خود داشت چون متولد شد جدا جدا و در حیات
بود فرمود که در خانه با چغانی پیدا شده است که خانه ما از منور گرد و پس از آن روز بخطاب چراغ شاه خطاب
گشت و آنحضرت سیاحت بسیار کرده و زیارت حرمین مشرف شده و از مشایخ اینجا نواید بزرگ فقه شاه جهان
باو شاه که معتقد او بود هر چند خواست که دفتر خود را با لیسرا و از وای کند قبول نغیا و وفات او ثمانی و بیستین
من ذی القعدة سنه ثمان و ستین ولف و قبر او متصل بقبر جد پدر او بود شاه جهان بر او مزارت عالی شایسته
رحمه الله تعالی -

سید مصطفی بن عبدالرزاق قدس سره در تریزیه آورده که وی در میان برادران خود که هفت کس
بودند بسیار بزرگ و صاحب کرامت و خوارق بود و وفات او ثالث عشر شعبان سنه اربع و ثمانین ولف
بوده و رحمه الله تعالی -

سید داود بن فتح الدین مبارک الکرمانی قدس سره صاحب خزینة الکتاب شجره الانوار نقل نموده که
او از اولاد امام موسی کاظم است رضی الله تعالی عنه و در اخبار الانبیا آورده که وی برید و خلیفه سید
العیلیانی است صاحب حال صحیح و کشف صریح بود و حین سلوک ریاضات شاقه و مجاهدات فوق الحد
آشیده ابتدا سالی حالت ادا نمود که در افشا کس تحصیل علوم قاید توفیق الهی بکباب دیگر بود و بطریق ریاضت
و مجاهده دلالت کرد چندان کار بر نفس تنگ گرفت و بر خلاف مراد او رفت که از حد تقریر و تحریر خارج
باشد تا خاطر خیرش از جمیع و سادس و تعلقات اسوده شد و تفرقه و تشویش از باطنش رخت بست

النگاه از برای اقامت سنت انابت و بیعت که طریقه سلوک و طریقت است متوجه جناب قدس متوجه شد
و اشارت پنجم بخد مت سید حامد توجده اورو و بیعت نموده بخداقت مشرف شد و وفات او سنه
اثنین و ثمانین و تسهائیه که عبارت مشتاق منان متضمن حصول انست و قبر او در شیرکوه ولایت نجاب
است که محل سکونت او بود و مرزا و مطاف عام خلق اندک گشته رحمه الله تعالی ذکر او را اخبار الانجیسار
طویل بود مختصر نمودم -

سید محمد با شهم بن سید صفوی علی اچی قدس سره در خزینه آورده که دی یکصد و بیست سال عمر
داشت و دوازده سال و سیر ملک عرب و بم و شام و عراق گذرانید و صحبت بسیار از مشایخ عظام
مستفید و متفیض گشت و بلاهوراد و قیوسه عظیم یافت و خلق کثیره کجایه ارادت او را اندو و وفات
او بر وزجه سابع محرم الحرام وقت الفجره سنه سبع و ثمانین و الف و فیر او در لاهورست رحمه الله تعالی -

سید جعفر بن محمد با شهم بن صفوی علی قدس سره در خزینه آورده که دی جامع ست میان سیادت
و کرامت در وقت خود نگانه زمانه بوده و خرد از پدر خود میداشت و ولادت او بر وزجه شنبه نوزدهم جمادی الثانی
سنه احر سه و اربعین و الف و وفات او بر وز شنبه نهم جب سنه سبع دمایه و الف بوده رحمه الله تعالی

سید اسماعیل بن سید ابدال قدس سره در خزینه نسبت بنیکونه بیان نموده که سید اسماعیل بن سید
ابدال بن نصر بن محمد بن موسی بن عبد الجبار بن ابی صالح نصر بن عبد الرزاق بن غوث الثقلین سید
محمی الدین عبد القادر الجیلانی رضی الله عنه و سید اسماعیل اهل کمال و عالم صاحب قائل و شیخ صاحب
حال بود انتی و در اخبار الانجیسار آورده که سلسله ایشان منتهی میشود بحضرت شیخ عبد الرزاق بن غوث الثقلین

شیخ محی الدین عبد القادر الحسنه الجیلانی رضی الله عنه درین دیار سلسله سجادگی انحضرت راضی الله عنه
ایشان بر پا داشتند شیخ محمد حسن و شیخ ایمان و دیگر درویشان غایت بندگی و نیاز نسبت بملازمان سید
اسماعیل رعایت میکرد و وفات او سنه تسعین و تسهائیه و قبر او در تیره پور است رحمه الله تعالی -

شیخ قتیص بن سید ابی الحیوة قدس سره نسب او صاحب خزینه از شجره الانوار بنیکونه نقل نموده
که قتیص بن ابی الحیات بن تلح الرین محمود بن سبوا الدین محمد بن جلال الدین احمد بن داود بن جمال الدین
علی بن ابی صالح نصر بن عبد الرزاق بن غوث الاعظم محی الدین عبد القادر الجیلانی رضی الله عنه و اخبار الانجیسار
آورده که ایشان نیز سلسله نسب خود را بحضرت سید عبد الرزاق میرسانند از ولایت بنگاله در لباس

فقرو تجرید دین دیا و قدم آورده و قصبہ سالورہ خضر آباد رخت اقامت نہاد و سب سے ہم موضع فقر و تنگدستی
 یگانہ زانید سید نصر الدین مردی بود عالم و عامل و صاحب حال و متبع سنت و مستقیم جگر گوشہ خود و دار و عقد
 نکاح او در آورد و بعد از وقوع این تعالیٰ اورا توطن و سکونت ہما بخا اختیار وقت انشا و قبو کے تمام و
 شہر کے تمام نصیب او شد و خلق کثیر از نو اجماع اندیاد و حلقہ ارادت و عقیدت او در آمدند و جمعی از شیخ
 اہل نیرنجی پیش آفتاب نمودند و از انجلا شیخ عبدالرزاق المشہود شیخ بھلول مرید و خلیفہ اوسست جامع آ
 میان علم شریعت و طریقت از اول فطرت بر نشاۃ عبادت و تقویٰ و صلاح برآمد و بر مہمت فرستاد
 نشو و نمایانہ و بعد تحصیل علوم دینی تہذیب اخلاق و تبدیل صفات موفق شدہ و الحق درین زمان
 در مرہ و درویشان و سالکان اچھین مردم در ساوکلانی طریق و رسوخ قدم و اتباع سنت حضرت علیہ السلام
 صلے اللہ علیہ وسلم نامور و عزیز الوجود و داند و وفات شاہ فیض در ولایت بنگالہ واقع شدہ و بقریب انکہ
 سلطان عبدالیشا زاد را بخا فرستاد و بود از انجا ثالث ذوی القعدہ سہ ماہین و مہین و اسما بزم علم
 مہساوہ آورده مدنون ساختند رحمۃ اللہ علیہ۔

سید شاہ محمد فیروز بابومی و اخبار الاخیار آورده کہ او از مدعیان این نسب عالمی استہ و اورا
 درین و بار قصبہ غریب و حکایت عجیب است کہ مشہور است و مجمل کیفیت احوال او انست کہ او مردی
 بود و در زمان سلطان ابراہیم بن سکندر بودی از جانب و بار و کمن بدلی آمد و مردی نسب حضرت غوث
 الثقلین یعنی المدینہ نمود و بلا خطایں نسبت عالمی با صمیمہ غریب اوضاع و اطوار او از عظمت صورت
 و استغناء و بہت و جہت و استغفال طریقہ دعوت و ادرا و با ظہار رعایت نہایت لطافت و لطافت
 و اظہار دعویٰ بلند و نسبت معویٰ بجناب حضرت رحمہ خلق اندیاد و سب اختیار و عقد او شدہ و سلطان
 ابراہیم نیم نیر با و برای اسرار جمع نمود و فایده بران مترتب شدہ و بعد ظہور سلطنت ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ ہم
 درینجا در عمارت ہا سے قلعہ فیروز آباد ساکن بود و بعد سلطنت ہمایون بادشاہ نیز قدر سے بہت شہرت
 و نہایت علو و دت و شوکت مشیخت او در زمان اسلام شاہین شیر شاہ بود و او غایت محقق گوشت
 بعضے احرار سے وقت نیز بہت جہت بادشاہ کلقہ اعتقاد او در آمدند و بعضے درویشان نیز توجہ ارادت و
 خلافت سے او درند بالخاصہ و بار شہرت و بزرگی او در غایت رواج و رونق بود و درین آشنا و سید کئی
 سید شمس الدین محمد و دیگر سے سید ابو طالب عراقی کہ ہر دو بصفت حمیدہ موصوف بودند و پیران

برآمد سید محمد ایشا از آنجا نزد دهمان برو و کمال غاوس و محبت پیش آمد و پیغام نکاح و خستہ ان خود
بایشان نمود و ایشان انکار نمودند و مہین اثنا شبہ این ہر دو سید را آنجا نہا و کشتند و غوغا در میان خلایق
بے انمازہ افتاد و مصیبت روزگار ہزار سہ تراز شد زن و مرد جامہ چاک خاک بر سر نہادہ نوہ
نمودند و لطمہ باقیل۔

باز این چنانچہ دایچہ حسین ایچہ کرلاست عاشورا نیست ورنہ قضیہ بیعتناست ابن تیغ باز بر سر شیر خدا کراست باز ایچہ بچہ ایچہ فرق ایچہ ایتلاست باز ایچہ قنہ در سر کوان و مکان نجاست باز این بنما ندان ہمہ ستم کہ خواست دین داغ خشک و گراز بر کہ پوست کلاست ز نہاد دل بند برین کار و بار او	باز ای فلک بہر خدا این چہ با جراست باز ایچہ کو ذایچہ فرات ست ایچہ وقت ابن زہر باز با حسن محبتہ کہ داد باز ایچہ درد ایچہ الم ایچہ محنت است باز ایچہ غصہ و جگر انس و جان نشست باز این باہلیت نبوت کہ ظلم کرد ابن ریش کند را در گراز سر کتا نہ کرد اسکے واسکے بر غیبت دینا و کار او
--	---

و این ہر دو را در حرم روضہ قدم رسول دفن نمودند و الا ان فرزند و بزرگ فرار و مطاف خلایق است
کان فلک نے سنتہ خمس و حسین و سہابہ بعد وقوع این واقعا اکثر مردم بلکہ ہر نسبت این قتل شاہد
کردند و جمیع خلایق از وسعہ بر گشتند و مقتدا ان منکر شدند و دوستان دشمن و نزدیکان دور و خبان
نفوذ کام تقصص احوال حاضر آمدند و منکر افتاد کہ این از من نشدہ است و برضاے من بلکہ بوقوف
من حد در نیافتہ زدوان و رخا نہ در آمدند و انیکار کردند غیر با سلام شاہ رسیدہ و اشارت بلکہ در سلا
شرعی و ریباب چہ باشد بران گل نمایند جمیع علماے لاہور و دہلی و جوہر بحکم سلطان وقت اجتماع
نمودند و محضر ساختند و خود منکر مطلق افتادہ بود و چون در مجلس حاضرے آوردند میگفت کہ بکنید ہر کھنبد
من مظلوم و بگنایہ و از تصویر این مصیبت معزاد میرا غلطی و بے غرتے و بجز ترے اہلیت امرے
تذہیم است و بطریق وراثت ہا رسیدہ است ہر چہ بر سرے آید بدان صاحب حکم علماے وقت و نہوا
قتل و مختلف افتادند و ہر چند تردید و نہ ثبوت شرعے کہ شبہ را در ان داخل نباشد نہ سیدنا
مدت مدید بر سر این قضیہ غوغا بود و را مقید و سجون نگاہ میداشتند و از اہانت و خواری ہر چہ

نصیب او بود چیزے فرونگه اشتند نقلست که شیخ امان پانے پتے را درین محضر هر چند تکلیف کردند
و طلبیدند حاضر نشد و میفرمودم امان در دوزخ چراترود که در معرکه ابلهیت پیغمبر را و دره خوار و گرفتار
و پزیش ایتاده کنند و من در ان مجلس مغرور و مکرر شستم با ششم و میفرمود نوشته شدن حضرات امان جعیت
است و خوار کردن ایشان نیز حیفے دیگر از ان نیز خوان در جگریم و ازین نیز در خوف و خطریم و میفرمود
چنان انجمن کار با بسیار میکنند عاذا لله که انرا ایشان انجمن معصیت سر برزند بالکل بعد از چند نگاه در زندان
برود و مردم بعد از مردن پاسے اور ابستہ در بازار کشاکش کرده در یک گوشه انداختند اخر در زیر قلعہ و ملی
نزدیک تر کو شک بروز و من یافت انا لله وانا الیه راجعون نقاست که جلید همانان پیش او بودند
و طعام تناول میکردند یکے از ایشان میل خوات اطهار کرد و سے طرف خوات بسته بیرون اور پیش
مهمانان نهاد در همین اثنائے فریاد کنان اے کیے غلام پی سبای سرتن برهنه و یک خوات مرا
کشیدہ در جرم سراے حضرت او دره چیزے بان زن دایند و باز گردانید میگفتند که اینها بسبب پیغمبر
جن بوده است که او داشت و او را مردان و خلفا بسیار بودند بعد ازین واقعہ کتر کسے بر محبت و اعتقاد
او را سنج مانده باشد شیخ محمد عاشق که در سنبل پور بود و دوسے بغایت نیک درویشے صاحب
ذوق و حالت و همت و مجاہدہ بود و شیخ حسن سرمست که در شهر کانو بود و مردی بود و رحمتہ تعالیٰ -

مولانا سید سماء الدین الایچی الدہلوی قدس سرہ نیزہ خدمت جہانیاں سید جلال الدین البخاری
است مرید شیخ کبیر ست و گویند کہ تلمیذ مولانا سماء الدین کہ از تلامذہ میر سید شریف جرجانے ست بود
از ملتان بسبب بعضے و قایع کہ در ان دیار واقع شدہ برآمدند و تما و زمینپور و سیانہ و غیر ان گذاریندہ
بعد از ان بدلی آمد و وطن کرد سن کبیر داشت و اخر عمر حاسہ بفرش رفتہ بود و حق سبحانہ تعالیٰ بوی اسطر
علاج بصارت را بوسے در کرده و سے بر افات شیخ فخر الدین عراقی حاشیدہ نوشتہ کہ کل معانی
ان دانے و کافی است در سالہ دیگر دار و مسے بفتح الاسرار اکثر ان بعضیہ منقول از رسائل شیخ
غزنی سفی است و دوسے جامع بود میان علوم ربمعی و حقیقہ و تقوے و ورع از دنیا زیادت بر قدر
یا محتاج اختیار نکرده وفات او بعد از جمادی الاول سنۃ احد سے و تسما تہ و مقبرہ او بالاحوص
سمے است در انجا صوف صوف از اولاد و خفہ اندر جہ الدن تعالیٰ کذا فی اخبار الاخبار -

سید عبدالعزیز مولانا سماء الدین الدہلوی البیانے قدس سرہ در اخبار الاخبار اور دیکر

وے از زہاد وقت بودہ بغایت تجرید داشت در ابتدا سے حال تزیج کردہ بود چون آزمایع حضوریت
و فراغ عبادت دید با اختیار ازو سے مفارقت کرد بادشاہ عمدتو سے را اسیر کردہ بود دوران میان بخت
از سادات نیز اسیر شدہ بودند و سے رفت و بیا و شاہ گفت کہ سادات را بکند بادشاہ گفتہ قبول
نکرد و سے گفت حرام باد سکونت و شہرے کہ تو پادشاہ انشہر باشے بعد از ان بمنہ و رفت و بادشاہ
انجار دید و چیزے بادشاہ پیشکس کرد قبول نکرد و گفت مرا باینجا کارے نیست بجا کما فلان وہ فرمان
وہ کہ در فلان بنایان و واجادہ و تشویش مذہب و ظلم کند ہم در بعضے قریات مند و مقام کرد الان قبر و ہم
در انجا است و تاریخ وفات او بقول صاحب خزینہ سندست و ٹلشن و تسناتہ بودہ۔

سید کبیر الدین جن انجاری قدس سرہ در خزینہ آورده کہ و سے از سادات عظام انجار است
و فیض و انرا زخانہ ان حضرت مخدوم جہانیاں یافت و بکالات رسید و در اخبار الانخیاں آورده کہ و سے
سیاحت بسیار کردہ بود بعد از ان در اچہ سکونت کرد گویند کہ و سے ہندو ہشتاد سال عمر داشت و ہند
اسلم گویند کہ ازو سے خوارق عادات بود و می ادا عظم و اشہر خوارق او انچہ کفار بود از کفر بکواسلام
و بیچ کاغذ را بعد از عرض کردن او اسامیر را بر و سے طاعت مانہ سے و قبول اسلام بے اختیار شد
جامعہ جامعہ کفار پیش او می آمدند و مسلمان میشدند و گویند کہ این نسبت در بعضے اولاد او نیز موجو بود و وفات
او در ہشتصد و نو و شش و قبر او در اچہ است رحمہ اللہ تو اسے۔

سید عبدالحی معروف بسید شاہ محمد میر کہ قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی سید بزرگ عالمی
نسب و از اولاد میر سید شریف جہانہ سے در علوم شریعت و طریقت کامل و اکل عالم و عالم بود
و در اخبار الانخیاں آورده کہ و سے در جزئیات فنون و نواد را مور بے نظیر است و سید عالمی نسب از اولاد
میر سید شریف جہانیاں است و تاریخ وفات وی گفتہ ست انقطع۔

نادر العصر شیخ عبدالحی	کہ بر صفت مرا زبان بنود
وقت در عش میر رسیدم من	گفتم ای چو تو در زمان بنود
سال تاریخ خویش خود فرما	کہ جز او در در زبان بنود
گفت تاریخ من بود نامم	بندہ و حق کہ در میان بنود

یعنی چون عہد و بعد از شیخ عبدالحی اسقاط کنند و حاصل ان مہد و پنجاہ و نہ باشد یعنی وفات ہست

تسع و تسعين و تسعاوية -

سید سلطان بٹراچی قدس سرہ صاحب اخبار الانبیا ازہ اندوختل سیکندہ کی میگفت کہ سید سلطان درویشی اہل دل و فاکسار و صاحب ہمت مرد شیخ علاء الدین ابو ذہبی بود اما تلمیذین و از شا از شرب شطاریہ داشت از لباس الکفایت عورت داشت و در اکثر اوقات سر پہنمی بود گاہی با جماعت فقرای بود و گاہی تنہا و با عالم ہم تقید بود و اکثر بسیار میکردی و در خزانہ تیاج وفات وی سنہ تسع و اربعین و تسعاویہ گفتہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید علاء الدین قدس سرہ در اخبار الانبیا ازہ اندوختل کہ وی سید عالی نسب است و منبرک بود و ذات ذوق و حالت و جلالت و در فن ہستی ہند و قوسے تمام داشت شعر ہم میفرمودند این غزل ازہ اندوختل وقت ادست -

ندائیم اکل خندان چو رنگ و بو دارند	کہ مرغ ہر چہ گفتگو سے او دارد
بحسب وجہ کے نیاید کہتہ عز و دل	کستہ سر او بیاد کہ صحبت و جو دارد
نشا باؤ پرستان ہمیشہ تبار سید	ہنوز سائے ماباد و در سبب دارد
حدیث عشق تو تنہا نہ سن تہنگ گویم	کہ ہر کہ ہست ازین گوہ گفتگو دارد
شاعری کہت و بر سر کہتہ تو علا	کہ این مناع گر ناہم را نیکو دارد

سید حسن الدین کی قدس سرہ اخبار الانبیا ازہ اندوختل کہ صاحب تفسیر مفتی است و اہل ہا بخادر مدینہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم بودہ و ہنوز از اولاد وی در مکہ منظر ساکن اند و این تفسیر فی تفسیر است موجز و متع و مفید و سایل دیگر در مذاہم خزینہ شریعت تحقیقات غریبہ نیز از وی شیخ صفی الدین عبد الرحمن کہ نسبت ہو سے سلسلہ ایشانرا سے اہل صوفیہ کو نیز از اجداد او است از مشایخ حدیث قدوہ المحققین مولانا جلال الدین دہلوی است و ایشانرا سے اہل سلامیہ نیز گویند غالباً یکی از اجداد ایشان از روضہ مقدسہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم از جواب سلام شنیدہ بود اتنی ذکر او و ذکر سید رفیع الدین کہ از اولادوست مذکور است و ذکر رفیع الدین مذکور میشود۔

سید رفیع الدین صوفی قدس سرہ در اخبار الانبیا ازہ اندوختل کہ خلاصہ اش نیست کہ وی طبع بود میان فضائل حبیب و نسبہ و اباسے کرام ایشان ہم علما و صلحا و اقیما بودہ اند و سید رفیع الدین

مذکور و سید صفی الدین محمد الرحمن از اجداد اوست در مقولات شاکر دولانا جلال الدین و هفتی است
و در حدیث شاکر شیخ شمس الدین محمد بن محمد الرحمن النخاوس الحافظ المصطفی است که از
تحقیقین ارباب حدیث و قدوه متاخرین ایشانست و با المشافیه حدیث را از وی شنیده و مدت تأمل
نموده و دانشمند و محقق بود و بغایت چود و سخاوت و خلق و سلف داشت و در زمان سلطان سکندر
بدلی آمد و سلطان سکندر را زحقی او اعتقاد عظیم پیدا شد و حسب اشاره سلطان با گره سکونت
نموده مگر سلسله او منقطع شده و کسی نمانده و وفات او سنه اربع و تسعین و تسعمایه و قبر او هم در اینجا
است که خانه او بود و رحمه الله تعالی -

سید عبدالوهاب بن سید محمد الحمید سالوری قدس سره در اخبار الاخیار آورده که وی
مردی بزرگ و متبرک و مومن بود و پدرش علم داشت خال داشت بعد از ان بسبب در ان کتاب مذکور
است حالتی در باطن او پیدا شد که بی اختیار از همه برآمد و بطاعت و عبادت مشغول شد و از بحث
و مطالعه دست باز داشت تا آنکه رحمه الله سنه شصت و تسعین و تسعمایه و قبر او هم در سالور است
سید عبدالاول بن علامه الدین محمد بن علی قدس سره در اخبار الاخیار آورده که وی مرید بعضی اولاد
سید محمد گیسو دراز است که در کن اندو آشنند و بوجای جمع علوم عقلی و نقلی در سه و حقیقه و در اکثر علوم
تفصیلات دارد و بر صحیح البخاری شریعت نوشته میسبب الباری در ساله الفیض سراجی را نظم
کرده و بر ان شمرنی تعلیق نموده در ساله دیگر در فارسه در تحقیق نفس و معرفت ان و آنچه متعلق است
بدان بغایت حقا و نوشته است و مختصری در سیر نیز نوشته منتخب از کتاب سفر السعادت و
بر اکثر کتب عوالم و شروح و تعلیقات دارد بغایت مسم و معر بود و در آخر عمر نسبت انکسار
و عزیمت و مشرب بر حال او غالب آمد و از علوم ربانیه فی الجمله دهنوی دست داده بود و از هر قسم
کتب بسیار داشت ابای سید از زیاده بود و اندک قصیده ایست از مضامین جوینور بعد از ان بولایت
و کن رفته و تولد او همد را نجا شد و بهما نجا تحصیل علوم نمود و مکرم و مسجل شد و در آخر حال بگجرات آمد و از
انجا بحرین شریفین رفت باز با احمد با و عود نمود و در آخر عمر با ستمد عاے خانخانان محمد علی خان شهید
که در شفقت بر خلق خدا و محبت و درویشان و تربیت علما و فضلا بان علو شان و رفعت مکان که بی
داشت بنظر عالم بود متوجه ولایت دهنی شد پیش از انکه ملاقات واقع شود مدت دو سال

کامیش در شهر دہلی در صدر حیات بود و آخر در سنہ ثمان و ستین و تسمانہ بر حمت حق پیوست قبر او در ون قلعہ دہلی است نزدیک بکوٹشک در میان گورنوبان افتاده ست رحمہ اللہ تعالیٰ۔
سید محمد بن احمد العلوی العباسی سمرقندی قدس سرہ وی از اولاد عباس بن امیر المومنین علی مرتضیٰ است و کنیت او ابو شجاع است نسب او بدینکینہ صاحب اعلام الاخیار آورده کہ محمد بن احمد بن حمزہ بن الحسین بن علی بن عبد السمہ بن الحسین بن العباس بن امیر المومنین علی المرتضیٰ السید الامام شیخ الاسلام ابو شجاع احوال او فتوے در کتاب مذکور بطول آورده خضر انیس کہ وی یکی از ائمہ فقہائے حنفیہ است و سمرقند با علی بن الحسن السعدی و امام القاضی الحسن الماتریدی سے معاصر بودہ و بود مبتدر زمان شان کہ این ہر سہ رفیق ہی مجتمع میشدند و اتفاق ایشان حجتہ قاطعہ بود و در انوقت و نیندیدند کہ یککہ مخالفت ایشان نبود و ریاست اصحاب خفیفہ بر ایشان منتہی شدہ بود و در انوقت و سبب از رفتہا بر رفقاے حضرت سید اعتمد نمودہ اند و جامع و مبسوط ہر دو کتاب از تصنیفات او است و سیر دستے ابو الوضاح محمد کہ ذکرش سنہ اید و امام ظہیر الدین مرغینا نے صاحب قضا و اسے ظہیر مہر اہلنا و فروع شاگرد او بنید رحمہ اللہ تعالیٰ۔

محمد بن محمد بن احمد السمرقندی العلوی العباسی قدس سرہ کنیت او ابو الوضاح است احوال پدر بزرگوارش غریب گذشت او نیز مانند پدر بزرگوار خود خفیفہ و فقیہ بود و حسب وصیت پدر از رفتن بیع بالوفاء مقناب نیوہ و در اعلام الاخیار آورده کہ وی اخذ علم از پدر نمود و در وایت از قاضی جمال ریغذی نمونہ نمود و وے از ابو زید و پوسے و وے از ابو جعفر است و شننے و وے از ابی کریم محمد بن الفضل دارو و از وے پسرش سید اشرف و دیگران اخذ علم نمود و بعد از حج سمرقند باز گشت و بعد رسے سمرقند مدرس شد و نشر علم نمود و بعد از ان بسبت حجاز و بغداد رفت و باز سمرقند آمدہ و نشر علم مینو و تا آنکہ در سنہ احدی و تسعین و اربعایہ در ماہ شوال وفات یافت و ہوا بن اربع و خمیس سنہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید اشرف بن محمد بن محمد بن احمد السمرقندی العلوی العباسی قدس سرہ نے اعلام الانبیاء وے یکے از ائمہ مشہورین است در فروع و اصول و یکے از متبحرین ست در معقول و منقول و بود پدر او سید ابو الوضاح و جد او سید ابو شجاع از کیا رفتہای خفیفہ کہ ذکر شان بالا گذشت غدی

بالعلم ونشاء فی حجر الفضل وحمل علی الکفایت الایمانی فضل رب ابوه ورباه وعلیه الادب مباحثہ تفقہ علیہ واہتمد
واشتغل ثم بلغ رتبة الفضل ورجع فی العلوم وکس وخطب بسوطا لجدہ سید الامام ابی نجاشی ع
صار استاد المجاہدہ ومقدمہ الطالیف وسید العصر ووفری الدہ وامن تفقوا علیہ الامام العالم الذقینہ قاضی
بلاد الروم عبد الجبیر بن اسماعیل اقلت وعلیہ الدین السرقندہ وکان فاضلا متبحرا صالحا عالما بالمدنیہ کلان
شدیا حسن الطریقۃ کبر الشان و ذکر فی الفضول العادیۃ فی الفصل الثانی والعشرون فی الخلق فتواہ
سید ناصر الدین بن یوسف الحنفی السرقندہ قدس سرہ دے شہید ست وکینت الوجوہ
ومعروف ست باب التظن وراعلام الاخبار آوردہ کہ دے امام کبر وعلیم القدر جلیل الخلق جلیل العمل است
وانام ومشہور وثنامک اونہ کو راست در بطون اوراق وطلو افاق وکیناے وقت خود است در علم
وادب ومجتہد زمان خود است ودر طریق خلائق مذہب ومصاحب تصنیفات کثیرہ ست وکتاب المنافع
ومختصر المبارک در فقہ وکتاب المآخذ ورفقاہ وکثیرہ وجامع وخلاص الفقہ وکتاب الاحقاق ومصابہ
الاسئل ووجہیہ دغیر ذلک از تصانیف او ست و ذکر او در کتاب مذکور بطویل ست رحمہ اللہ تعالیٰ ۔
سید محمد الدین احمد بن یوسف الحنفی السرقندہ قدس سرہ کینت ادبا وعباس است وشیخ خفیفہ
است سند اعلام الاخبار تفقہ علیہ الدین محمد بن محمد وافر زوے وکان شیخ الخفیفہ فی عصرہ وخرج من
حلب لے سمرقند وصل سمرقند بلاد الروم سنۃ الزمین وسمائیہ اے حلب دامت فی ہر ہشتہ
وکان ولده سنۃ ثمانین وستین وسمائیہ ۔

سید اسم الدین بن علی بن جلال الحنفی السرقندہ قدس سرہ وراعلام الاخبار آوردہ کہ خلاصہ
تربہ اش اینست کہ جو دوسے فقہ جہدے کہ اسے احمد بن محمد از بغدادی وغیرہ ودر فقہ شاگرد امام
حافظ الدین بن جبار سے و امام خراسانی باہرغنی است واز وی اخذ فقہ نمودند امام قوام الدین محمد کا کے
و شیخ اکل الدین دامام سید جمال الدین خوارزمی کرمانے دنہا پیشہ ہدایہ وشرح تفسیر کچھ لے و کافی
شرح اصول فقہ بزودے وشرح مفصل از مصنفات او است وداخل شد در بغداد ودرس
داد بمشہد ابی حنیفہ بعد از ان اسوجہ و شوق شد حاجا فہد فلہا نے سنہ عشر و سبعمائے و باقانی
انفضا ناصر الدین محمد وحب ملاقات نمود لے اخرہ مایطول ذکر نہتی بالملکہ شخصے بود عالم و متفقہ
عبدیم المش در زمان خود کمالا نچھہ رحمہ اللہ تعالیٰ ۔

سید علی بنی قدس سره کفوسه در القاب وی چنین نوشته که العالم الفاضل والحرر الکمال
واقف الحقایق کاشف الدقایق المولای سید علی النجفی و در اعلام الاخبار ذکر وی بطویل است که خلاصه
ترجمه ان اینست که دشمن هر قدر بر علمای عصر خود تلمذ نمود و براثر ان خود فایز شد و ما هر شد و علوم
و گفته میشود که قرأت نمود بر سید شریف علامه و اخذ علم نمود از وی و از شیخ اکمل الدین و گفته میشود
که قرأت نمود بر عارف زبانی مولانا عبد الرحمن الجاسی قبل ازین حاضر شد بدرس مولای جنید کفوسه
و شنید از وی شرح منقح و شرح مطول قبل ازین مولانا عبد الرحمن جاسی بجهت علامه موسی باشاک
مشهور است بقاضی زاده رومی رسیده و چون شنید سید علی بنی رغبت سلاطین عثمانیه را در علم و عدل
ایشان و انتظام ایشان و در دیار نجف انطباق نمود و رفت بموسسه روم پس امر بشهر تسلط نمود
پس اگر ارام کرد و او را و اے انجا که اسماعیل بیگ بود غایب که ارام بعد از ان رفت و شهر ورنه پس داد او را
سلطان مراد خان در سه جلد خود سلطان یلدرم بایزید خان بشهر برد و ساد زندگی گرفت از ان سلطان
مجدد و مجتمع شد نزدیک او با علمای زمان خود و بحث کرد با ایشان و ظاهر شد تفصیلت او در بیان
انها و حاشیهای حاشیه شرح شمسیه و حاشیه شرح مطالع سید شریف و حاشیه شرح توافف
سید شریف از تصانیف او است و خط نیز یک مینوشت و وفات او سنه ستمین و هفتاد و هشت
رحمه الله تعالی -

سید یحیی بن السید بهاء الدین الشیرازی قدس سره کفوسه در اعلام الاخبار در القاب او
چنین نوشته که الشیخ العارف بالله والمتوجه بالکلیه الی المدة والظالفة المخلوثة اسوة الشیوخ
الکسوتیه فی القرة المحسنة بحر الموقفة الیقینیة بعد از ان انچه میگویی خلاصه ترجمه ان اینست که پدرش از
اهل شمرهان بود متولد شد بشیخ که شهرت از ولایت شمرهان داشت و نام یافت در انجا و بود خوب
رو و خوش نو و صاحب غنچه و دلال و بازی میگرد بچکان پس دید شبی در خواب چیزیکه
تغییرش بدان احوال او پس دزدید بر وی نیم توفیق دلجا گرفت بصحبت شیخ صدر الدین خلوتی که
از اعیان شیخ بود و لازم گرفت خدمت او و او پدرش کرده داشت انرا منع کرد پس را از محبت
او پس منع نشد از ان بعد از ان پدرش نیز معتقد شد و بود سید یحیی که تربیت میافت از شیخ
مذکور تا آنکه رسید برجه کمال در رتبه ارشاد و کرامات و ظاهر شد از وی حالات و دقایق نیز زاده

کہ از اصحاب شیخ مذکور بوجہ بچالہ نکاح در آورده پس از وفات شیخ صدر الدین نقازی بامین خسرو و اما
واقع شد چہ اگر خسروش از مدت قدیم بصحبت شیخ صدر الدین بود و منذ ارجوعات مردم بسو گسیدہ زیادہ
بود پس خدمت سید از شیخ بشہر باکو کہ از ولایت شہر دان بودہ نہضت نمود و توطن اختیار
نمود و آنجا نیز اوراق بولے تمام دست داد و مقدار وہ ہزار کس معتقد او شدند و منتشر شد خلفاے
او با طرآن داد میگفت ائللہ خلفا جمت تعلیم اداب طریقت جایز است مگر مرشد کہ بعد از او
قائمقام او باید شد زیادہ از یک جائز نیست مولانا شیخ علاء الدین خلوتی و شیخ عمر ایوبی
و شیخ حبیب قرمانی و شیخ محمد جمال حلبی از کبار خلفاے شے بودہ اند و وفات او ستہ خان
او تسع وستین و نہشتا تیرہ در باکو بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید شمس الدین محمد بن علی الحسینی النجاشی الشہر بامیر سلطان قدس سرہ در اعلام الانبیاء القیام
واحوال او چنین نوشتہ کہ قطب العارفین و دعوت السالکین القایم بحقوق اللہ علی الاستقصاء
و المراقب بذکر اللہ فی السر و العلن و العالم النافع و العمل الرافع سلطان رجال الزمان عنوان
صحیفۃ العرفان و ترجمہ احوال او نیست کہ بودہ عارت بالسر و عالم کتاب و ستہ و زائد متورع
و بودہ و را جذبہ توبہ و حالت ستہ و قدم لاسخ و تصوف و احوال طریقت دہو و جامع میان
دو علم شریعت و حقیقت متولد شد بشہر بخارا و پدرش تربیت او مینمود و ظاہر شد کہ امانت او در
حالت طفولیت و بر قاست زائد متورع متفقہ ظاہر الذیل و اجم الذکر مصیب الفکار و انقباء السدقائے
فی درکاتہ و سکنا تہ و مقبول السیرت و محفوظہ خصلت و ملاقات نمود با کبارے مشائخ و صحبت داشت
با ایشان و فائدہ گرفت از ایشان و رسید بسبب ان بمقامیک رسید از وصول و فروع و قال و
حال او را احوال فاخرہ و کرامات ظاہرہ بود و بعد از ان رحلت نمود بسوگروم و سکونت نمود بر سر
کہ شہرہ لیست در ولایت بروم و قرات نمود بر مولانا شمس الدین فنارے و دیدم بخط او کتاب
مفتاح الغیب را کہ از مصنفات صدر الدین توفیقو لیست کہ قرات نمود بر مولانا فنارے و نوشت
بروے اجازت بخط شریعت و کے بعد از ان ابائے بروسا بمشائخہ کرامات او عظیم دوستش داشتند
و بودند کہ استخوانی نمودند و نہایت او در مشکلات خود و استخوانی نمودند و نہایت او در تنگی خود پس بود
سید وقت خود و سر الدین بامین خلق او و مشہر شد نزد ایشان بامیر سلطان و از بزرگان و

و ختر سلطان بایزید بن سلطان غازي مراد خان بود تا اینکه نکاح کرد و او را حاصل شد از او اولاد
و او را حکایات عجیبه و غریبه بوده است که مسطور است در مناقب او بعد از ان سلطان عثمانی چون
مشاهده کرامات او نمودند از صاحب او و دوستان او و تعظیم و تکریم او می نمودند و معتقد گشتند
بحدی که چون قصد سفر می داشتند بر گشت می بستند بدعا که او و طلوه می نمودند از دست شمشیر و از غریب
حکایت دانست که چون امیر تیمور بر بر و سارفت و فساد کرد و در اینجا با بای اندیاری بوی استقامت نمودند
و عرض احوال خود نموده دفع ان از وی التماس نمودند پس فرمود که بروید بکشور او و اینجا شخصی غلبند
باین شکل و نشان خواهد یافت او را سلام من رسانید و بگوید که از تو انتقال سوال میکنم پس چون
ابن پیغام با در رسانید نگفت سعاد طاعتاً انشاء الله تعالی پس روز دیگر امیر تیمور با لشکر خود از اینجا
برفت بطوریکه با از سر شناخت و وفات او پیشتر بر و سادرسنته ثلث و ثمانین و ثمانین واقع شد
مذنون شد و اینجا قبر او و اینجا مشهور و مطاف فرزانید است برکت میگردد و نزد محل اجماع نماز و دل برکت است و همه
ابلی ترویجی سال شیری می نیرد و طواف زیارت میکنند و نزدیک قبر و جامع عمارت در بر بوده است رحمه الله تعالی

سید احمد بن عبد الله القرمی الحنفی قدس سره صاحب اعلام الانبیاء در مناقب و احوال او
چنین گفته که المولای العالم الفاضل و الجلیل الفایق الکامل جامع الفروع و الاصول فارسی میدان
المعقول و المنقول شیخ الملتی شمس الایمان فی الموائی شرف الایمان و محقق ترجمه احوال او دانست
که لم یزدد من دولا ان شرف الدین بن کمال قرمی که از تلامذه ابن بزازه است و بود و سید احمد که در بافته
بود ابن بزازی را و قرات نموده است بروی بشیر قریم و بود در اینجا چند سال و نشر علم نمود در اینجا و درس
گفت بعد از ان رفت بسوی ما و لا اله الا الله در سنته است و ثمانین و واحد نمود کل علوم از شرف الدین
در سید نزد و بدرجه کمال و گرفت فروع از وی و سلسله لم یزدد و بدینگونه است اخذ از فرعی عن شرف الدین
عن البرزازی عن ابیه محمد الکرور عن السید جلال الدین الکولانی عن صاحب النهایه سید جمال الدین
عن حافظ الدین الکبیر انجاری عن شمس الامینه الکرور عن صاحب الهدایه ابو برهان الدین
الرفیعی عن عن نجم الدین النصفی عن ابی الیسر الزردوی عن ابی یعقوب السیاری عن ابی اسحاق التوفیقی
عن ابی جعفر المنذری عن ابی القاسم الصفار عن نصر بن یحیی عن محمد بن سماعه عن ابی یوسف
عن الامام الاعظم یحیی بن حمزہ رحمه الله تعالی و هذا هدی الطريق بعد از ان ابد ملک دم در عهد دولت

سلطان مراد خان پسر داد سلطان مدرسہ مرزفیون و بودوی رحمہ اللہ عالم و عامل و فاضل و کامل
محدث مفسر فقیہ مناظرے نیکو نوی ذی اخلاق و ایم الذکر مصیب الفکر نحوی اصولی خلائی جدے و
حاشیہ تیاج و حاشیہ شرح عقاید نسف و حاشیہ شرح لب سید عبد اللہ از تعلیفات او است و
وفات مہرت سید در اوایل دولت سلطان محمد بشیر قسطنطنیہ واقع شدہ ہما بخاندون گشتہ
قبو افزار و متبرک سمت و محل اجابت دعا است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید افضل الدین الحسینی قدس سرہ در اعلام الانبیا اور دو کہ دی مردی بود عالم عامل
صالح و عابد و زاہد با درج و قانع و صابر پیرش سید حمید الدین از وی اولاد اخذ علم نمود و احوال پیرش
ذکر فریشود و مدرس بود در مدرسہ بر و ساوندان سلطان مراد خان رحمہ اللہ تعالیٰ۔

مولانا سید حمید الدین ابن افضل الدین الحسینی قدس سرہ ذکر والد مجد و بالاکد نشت در اعلام
الانبیا القاب او چنین نوشتہ کہ المولے البائع الفاضل و العالم العامل الکمال منجج الاخلاق السنیہ
و مخزن الاداب الزکیہ شرف العترۃ الحسینیہ شرف النسب لطیف المحب صاحب الید الطولے فی العلم
و الادب اتمت الید ریاستہ التقوی و المدب شیخ الاسلام و المسلمین المولے حمید الدین و احوال
او انچہ نوشتہ خلاصہ ترجمان انست کہ بود رحمہ اللہ عالم عامل فاضل و کامل خوش نوی و پاکیزہ طبع
و صابر برادیت خلق و جامع علوم دینی اصول و فروع و ماہر فنون عقلی و اثر افضل سلیم العقل و ایم الذکر
مصیب الفکر چون حاضر میشد در مجلس بودی مشار الیہ و چون واقع شکستہ بودی جمع وی آمد
فتاویٰ سے از اقطار عالم سہوی وی کرمی اندپے در پے و بود از نیکان زمان خود در علم و تقوی کم تر
دیدہ چشمہ اشئل اور درج و تقوی اخذ علم نمود از پدر خود سید افضل الدین اولاد میانے علوم و ابعاد از ان
مکتبہ نمود و از علماے عصر خود و بجد و جد مشغول شد و حاصل نمود فنون را و سید بخیر است او مولے
ایککان و اخذ علم نمود از وی پسر شد مدرسہ مدرسہ سلطان مراد خان غازی در شہر بر و ساوندان خود
شد از ان در اوایل دولت سلطان محمد خان و رفت نزد سلطان پسر شناخت اورا و گفت
نوی بیسر سید افضل الدین گفت بی گفت بدہم اور مدرسہ پدر خود سلطان مراد خان بشہر بر و ساوندان
مقرر شدہ برای وی پنجاہ درہم ہر روز و طعام از مبلغ کہ کفایت کند اورا بعد از چندے بقضای قسطنطنیہ
امور شدالی ان توفی سنہ ثمان و سعمایہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید احمد الحسینی النجاری قدس سره در اعلام الاخبار القاب او چنین نوشته که الغوث الاعلی و
 وارث خیر البشر بحر الشریعہ شمس الحقیقہ و برهان الطریقۃ الشیخ العارف بالمد والتمجہ بالکلیۃ الی المذبح
 او انچه نوشته مختصر ترجمه ان اینست که نشو و نما یافت بشهر نجارا در سید بنی مت قطب العارفین خواجہ
 عبید المدد متولد و اقامت نمود در دوازده سال و بود شیخ که تعظیم او مینمود غایت تعظیم و تکریم
 نمود و او را برای امامت نماز میگذاشتند و نماز را بر او وضو و عشاء چون وفات یافت خواجہ عبید المدد بجای
 او بنشست تربیت طالبان و ارشاد مریدان نمود و مردمان اصحاب مناصب صحبت و پیران لازم
 گرفتند و بود طریقہ و عمل بالغزنیہ و ترک بدعت و اتباع سنت و مداومت بر ذکر خف و منزل افلک
 و قلت طعام و کلام و احبای لیاے و صوم ایام و آداب مجلس او این بود که نمی نشست با هیبت و وقار
 و مردمان گرد گرد حلقه رده نمی نشستند با ادب تمام کان علی روسم الطیر و بود شرف بر خواطر
 و نیکنه نشست در مجلس او کلام دنیا اصلاحات رحمہ اللہ سنہ ثمانین و عشرين و تسمانیہ و مرفون شد
 نزدیک مسجد خود و قبر او در انجامزار و متبرک است رحمہ اللہ تعالی -

مولانا سید ابراهیم عجمی الرومی قدس سره در اعلام الاخبار القاب او چنین نوشته که المولی الفضل
 و العادل الکامل الجامع بین علی الشریعۃ و الحقیقۃ سلطان الطریقۃ و برهان اهل الشریعۃ ذو النسب الطاهر
 و النسب الطاهر و آخوال او انچه نوشته مجلس ان اینست که پیران و از سادات عجم بوده بعد از ان انتقال
 نمود بسوی ولایت روم و وطن نمود و توفیه از واسطه امام سید که گفته میشود از اقربا یکچو گفت صاحب تالیق
 که بود پیران و از سادات عجم از اولیا المدد صاحب کرامات سنه نقل نموده میشود از وی خوارق عادات
 کثیره و ما از اطناب اندیشیده متعرض ان نشدم و بخدا ان اینک نا بنیا شده بود وی رحمہ اللہ و آخر عمر پیشتر
 سید ابراهیم سر خود برهنه نموده بود و گفت ای ابراهیم سر برهنه ساز که ترا فرزند میکنند چو اسے بارد پس گفت
 پیشتر که چگونه دیدے مرا و حال آنکه باین حال هستی گفت از خدا سے تعالی در خواستم که روی ترا نمایم
 مرا پس اللہ تعالی بصارت من بمن باز داد اکنون باز گزمت و بند شد چشم من چنانکه بود و سید ابراهیم
 و جبر پیر خود با عفت و صلاح تربیت می یافت بعد از ان انتقال نمود از نجارا برای طلب علم بسوی شهر بسطام
 علم نزد شیخ سنجان الدین که بعد مصنف اعلام الاخبار است بعد از ان اشتغال تحصیل علوم نمود و آنکه
 رسید بنحمت مولانا حسن السیاسی و منتهی تعیین نمود او را برای تدریس پس قبول نکرد تدریس و غایت

نمود بخیرست مولیٰ خواجانه در وقت بسوی دی بجالت تدریس او بعد سه اونیق پس شد مدراس در اینجا بعد
 قضاے قسطنطنیه و بود و خدمت او مدت کثیره پس او را استدعا نمود وزیر مجرب پاشا قرمانی برای تعلیم
 سپر خود و پس تعلیم نمود و بعد از آن معلم شد برای سلطان قوا و قوین سلطان بایزید خان در پاشا
 سلطان محمد بعد از آن مدرسه مرزانیون مدرس شد بعد از آن مدرسه قره حصار بعد از آن مدرسه مصطفی
 پاشا و شهر قسطنطنیه مدرس شد بعد از آن مدرسه سلطان بایزید خان بعد از آن مدرسه اماسیه مدرس شد و این
 شد برای او هر روز هشتاد و دو هم و احراف قضاے اینجا بوی مفوض شد بعد از آن ترک تدریس و اقامت نمود
 و معین نمود سلطان بایزید و آخر سلطنت خود روزی صد و بیست و یک بطریق قواعد و چون فوت سلطنت
 سلیم خان رسید برای او سرای و در چهار فرار با لبالب انصاری رضی الله عنه خرید نمود و اکنون امکان
 وقف است بر مونس مذکور پس ساکن شد اینجا تا آنکه وفات یافت سنه ثلثین و تسع مائه و عزم نمود سال
 رسیده بود و اینجا ب نابل نکرده و از مردم منقطع بود و بسبب علم و عبادت و بود و از هر تنوع و کس
 او را بر پهلوی خوانیده و ندیده نوم میکرد و نشسته و چرخ را بر او کار خود و امر نیک و دستواضع و تماشای بود و ترم
 بر صغیر و تجمل که بر نموده و صلوات خسته و رسیده با جماعت میگذاشت و در جمعه الله تعالی -

مولانا سید محمدی الدین محمد بن عبد القادر العلوی الفاعلی الحلی قدس سره و علامه الانبیا القاد
 از چنین نوشته که الموهبت الفاضل المحقق و الجبر الکمال المدقق حلال الشکات الدینیة و دفع الشبهات
 الیقینیة جامع الفروع و الاصول حاوے العقول و المنقول صدر الافاضل بحر الفضائل شریف الأصل
 لطیف الشمل زبدة الال الرسول صفوة الاولیاء المتول اتقارال سین السید محمدی الدین محمد در کتاب مذکور ذکر
 او پس طول و طویل است مختصر ترجمه آن نیست که بودی رحمه الله عالم فاضل نظار فارس در بحث
 چون حاضر میشد در محفل بود و مشارالیه و رجوع مینمودند در مشکلات بود و بودی که مشکاف موی
 را در بار یکلی سخن و وسعت داشت در تقریر و فصاحت در جمل و خصوصت و بود صاحب عقل و وسیع
 در دو فهم در عقول و قدرت داشت بر فهم بود و استاد علی الاطلاق و المتفق علیه و مختلف الیه بلا شبهه
 و اخذ علم نمود از جماعت علمای زمان خود مانند مولانا ناصر الدین علی و مولانا محمدی الدین علی و علامه
 شمس الدین احمد علامه نور الدین قزاقی صابری و سید زکریا و بدرجه کمال و در مدرسه برو سا مدرس
 شد در وزیریه اوست و پنج در هم مقرر شد بعد از آن بمهر قاضی شد و داد عدالت و داد و بود و قبول

سیرت و بطریقہ سلف سلوک نیمو و نوا بود و نزد سلاطین مغزو و محترم بود تا آنکہ وفات یافت در سنہ ثلث و بیستین و تسعمایہ و مدفنون شد نزدیک دارالقرا و حلب و انموضع مشہور است و المد علیہ السلام

سید محمد بن سید محی الدین بن سید عبدالقادر الجلی العاوی الفاضل قدس سرہ ذکر پر بندگوارش بالکذشت در اعلام الاخبار القاب او چنین نوشتہ کہ صدر الموائے و الاشراف سالک مسالک الہدیٰ و طریقۃ الاسلاف جامع العاوم و المبرز فی المتعول و المقدم سارف الانساب و ائمتہ الاحساب الفاضل المحیب و الکامل النسیب السید محمد علیہ النقیب نے المالک الثمانیۃ اتقی بالجہل مرہ سے بود و جامع در میان سیادت نسب و وفوہ حسب و علم و دین و اخذ علم نمود و از پر بزرگوں و خواجہ المد القاضی

سید ابو الفضل بن سید عبدالقادر الجیلانی قدس سرہ و تفریہ آوردہ کہ وی فرزند حضرت نوح الاعظم است و علوم ظاہرہ و باطنیہ از والد ماجد خود کسب نمودہ و در بغداد در سنہ تسایہ و وفات یافت و قبر او در نجاست رحمہ اللہ تھا۔

سید محی بن سید عبدالقادر الجیلانی قدس سرہ کنیت او ابو زکریا است و تفریہ آوردہ کہ وی فرزند حضرت نوح الاعظم است و الکتاب علوم فقہ و حدیث از والد بزرگوار خود نمودہ فاضل و کامل عالم و مقتدا سے زمانہ گشت ولادت او ششم ربیع الاول سنہ تسعین و خمسایہ و وفات او در شب برات کہ پانزدہم شعبان باشد سنہ تسایہ و قبر او در بغداد متصل قبر برادرش سید عبد الوہاب بودہ است رحمہ اللہ تھا۔

سید سیف الدین بن سید عبدالقادر الجیلانی قدس سرہ لقب دی عبد الوہاب است دی بزرگترین فرزند حضرت نوح الاعظم است و بسیار کرامت و الہام و از وی حدیث و تفریہ آوردہ کہ دی بر سجادہ حضرت نوح نشہ بہدایت خلق مشغول شد و در مدرسہ علمی و عطا میفرمود و از وی منقول است کہ میفرمود کہ تھے در بلاد عجم مسافر بودم و بعد حصول علوم بنیاد اہدم و از والد ماجد خود اذن خواستم کہ در حضور ایشان و عطا گویم خصصت دادند بالاسے منبر بر اہدم و انواع علوم و مدو اعطایان کردم بحکیم زاد دل اثر کرد و اب از دیدہ برینا عراہل مجلس انحضرت والدہ خواست کہ زندک و عطا فرمایند من فرود اہدم و حضرت ایشان بر منبر برآمدہ فرمود کہ صبر کجا است است کہ از بندہ و رلاقت تزل بلا بوقوع آید از اسماع انیکلہ از اہل مجلس فریاد و فغان بر فاست چون مجلس موقوف شد

الانصار یعنی پسریدم فرمود که تو هنوز تکلم هستی بخود و من تکلم بخیر ولادت او در ماه شعبان سنه اثنی عشر و خمسائیه وفات او بست و پنجم شوال سنه ثلث و ستائیه و او را دو پسر بود ابو منصور عبد السلام و ابو الفتح سلیمان نام که در وقت خود عالم و عامل فریج کامل بود و هم المدفعه ای و تاریخ وفات او اختلاف است در اعراض از بیعت الاسراء نقل نموده که وفات او بست و پنجم شوال سنه ثلث و تسعین و خمس مائیه بوده و در بغداد و بقبر حلیه مدفون شد و وی از پدر خود و شیخ احمد بن حسین البنادیر غیر ایشان عالم فقه است و تحت رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید ضیاء الدین بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سره کینت او ابو نصر و لقب او موسی است وی از فرزندان حضرت غوث الاعظم است و در تریبیه او رده که وی تحصیل علوم بخیر مدت و الدخود نمود و عالم عامل و عارف و کامل و فقیه و محدث شد و از بغداد به مشرق رفته متوطن شد و بانجا وفات یافت ولادت او سلخ ربیع الاول سنه تسع و ثلثین و خمسائیه و وفات او بیست و غره جمادی الثانی سنه ثمان عشر و ستائیه رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید ابراهیم بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سره کینت او ابو اسحاق است وی نیز از فرزندان حضرت غوث الاعظم است و در تریبیه او رده که وی قدوه اولیا و اکمل اتقیا بود و کسب علوم ظاهر و باطن از پدر بزرگ خود نمود و خلق کثیر از فیض صحبت او بکمال حال و قال رسید تفکر و سکوت بر مزاج وی غالب بود و برده و ربع به مرتبه کمال داشت از فرط حیا و شرم بر در و کار تا سی سال سر بالا نکرد و ولادت او سنه سیج و عشرين و خمسائیه و وفات او ششم شوال سنه ثلث و عشرين و ستائیه و قرا و فرمود والد المجتهد است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید عبد الرزاق بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سره کینت او ابو بکر است وی نیز از فرزندان و لبند حضرت غوث الاعظم است و سلسله رزاق شاهای بوی منسوب است وی از اعظم اولیا است از اولاد او بسے اکابر دین هستند که مقام تعجب است که احوال شریفین او در کتب تواریخ که انیک پیش نظر مولف است دیده نشد که شهرت او از دیگر فرزندان حضرت غوث زیاده است و وی از مشاهیر فرزندان حضرت غوث است در اعتبار و الاخیار او رده که روزی حضرت غوث الاعظم رضی اللہ عنہ و غنای میفرمود و در آنکس کلام فرمود که کلام من بر مردان غیبی است که حاضر میشوند از پس پرده و که وفات قدما سے ایشان در همدست و دلما ی ایشان در آتش از شدت شوق و لهب اشتیاق که

بہرہ و کار خود دار نہ راوی گوید کہ درین مجلس کراہین بخن میفرمود و ولدا و سید عبد الرزاق در باب آخر و نیز در قم
اوش تہ بود و سر بالا کرد و ساعتی حیران بود پس بیوش افتاد و جامہ و دستار او سوختن گرفت و انہما
از کمر سے فرو آورد و اطفا سے ان ناکر دہ فرمود کہ تو نیکی عبد الرزاق انہما نے و بعد از قیام مجلس گفت
انحال را از شیخ عبد الرزاق پرسید و فرمود چون نظر بالا کردم دیدم کہ در ہوا مردان غیب ایستادہ و چاکت در پیش
و تمام افق با ایشان پرست و در لباس ایشان آتش در گرفتہ است یعنی از ایشان سجو و یعنی در
تواجد و بیجہ بجائے خود و بیجہ بر زمین بی افتند در اعراض از بیجہ الاستہ انفل میکنند کہ ولادت
او در ذی القعدہ سنہ ثمان و عشرین و خمسائتہ و وفات او سادس اشوال یا فاس رمضان سنہ
ثملت و ستائتہ و عل شلخ قادیان بہر فاس رمضان است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

نصیر بن عبد الرزاق بن نوح الاظم عبد القادر الجیلانی قدس اللہ سرہ ابراہیم دی از اعیان شایخ
قادریہ است و اعراض از بیجہ الاستہ نقلہ نمود کہ ولادت او رابع و عشرین میں ربیع الاخر سنہ اربع و
ستین و خمسائتہ و وفات او سادس عشر شوال سنہ ثملت و ششین و ستائتہ بودہ و قبر او باب
حرب ست رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید عبد الخالق بن سید عبد الواسع بن عبد الملک بہاگیری قدس سرہ و نیز فیروزہ کردہ کہ وے
مرید و داماد سید حضور ہے است صاحب خوارق و کرامت بودہ و سہ تائبہ فقیر و لاہوریکندیدہ و سید
سہرہ سووم نمودہ و حال ہر بیماری را کہ در انجا غسل میدہند اکثر شفا یابندہ و وقت رفتن قدری غلہ
جرت بریان کردہ ہمراہ میبرد و بعد غسل فقیرانہ تقسیم بنایدہ و وفات او سنہ سبع و ستائتہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید شاہ فیروز جیلانی قدس سرہ و نیز فیروزہ کردہ کہ دی جامع ست در علم و علم و سیادت
و نجابت و ریاضت و از سادات عظام کہیلان بود و در لاہور سکونت داشت اول جد بزرگوار دی بطریق
سیر از بغداد و در لاہور تشریف آورد و از بنیاد و دہلی و غیرہ رفتہ زیارت مقابر اولیائے عظام و مشایخ کرام
پر داشتہ بود وقت معاودت باز بلاہور آمد و ہمین جا سکونت و زید چون بر حمت حق میوست شاہ فیروز
بر سہدار شاہ و تدریس جلوس فرمود و تمام روز تعلیم علم طالب علان و تدریس پرداختہ و بطلم فہ
و حدیث و تفسیر درس وادی و از آغاز شام تا نصف شب توجہ و تلقین ارباب معنی شغول
اندر بر و روز بعد نماز جماعتہ و غلہ و فہیاح معروف بودہ و غلہ کثیر بوسیلا جیلان و کمال

ظاہر دباطن رسیدند و سلسلہ طریقہ اودینو بدست رسیدند و درین جہدہ شاہ عالم عن نور الدین عن
 الشیخ احمد عن الشیخ حامد عن الشیخ عبدالرزاق عن عبدالعزیز الحلیانی عن احمد عن سید میر عن سید محمود
 عن السید علی عن السید مونی عن ابیہ سید عبدالوہاب عن ابیہ غوث الطغیانی سید عبدالقادر الحلیانی
 رضی اللہ تعالیٰ عنہم دو فات دے در سنت ثلث و ثلثین و تسبیح و تہجد و قبری در لاہور ست تیکہ
 دہڑے گران رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید شمس الدین غوری قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دی مشہورست شمس العافین غوری
 موسوی دنا اولاد نام موسے کاظم ست رضی اللہ عنہ در علوم ظاہر و باطن عارف نامی و اسناد
 گرامی ست و سید محمود غوری قدس سرہ پسر اوست کہ مذکور میشود رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید محمود بن سید شمس الدین غوری حضور قدس سرہ ذکر و الہام و بالاکذشت و خزینہ
 آورده کہ سلسلہ اخذ طریقہ اویغیست کہ سید محمود اخذ طریقہ عن ابیہ سید شمس الدین بن سید محمود
 عن عبدالقادر بن السید علی عن السید مسعود عن السید احمد عن السید اصغر عن ابی الفتح عن السید
 عبد الوہاب عن ابیہ امام شریعت و الطریقہ سید عبدالقادر الحلیانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم دے
 بعد از وفات پدر بزرگوار خود از ولایت غریب طریق سیر وارد ملک ہند شد و بلاہور آمدہ و محلہ حاجے
 سواے سیر و فی شہر کہ حال از دست سکمان جاہلی برہم پورانی آورده سکونت ورزید و چون وزہ
 شیخت و کرامت وی در اقصائے عالم افتاد خلعت کثیر دست بدامن ادا دت وی از مذہب
 لقب اویغوری انست کہ طالب بروز اول بیعت بدیدار سید کائنات مشرف میشد لہذا اورا
 حضورے یک گفتند (این دیدار پنجاب بود زیداری) و ادق بولے تمام یافت و قبش درد لہماے
 خلق جاے پذیرا بدو فات دے بقول صحیح سنتہ اشہین و اربعین و تسبیح و تہجد و قبری در لاہور در
 مقبرہ سید جان محمد حضورے ست رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید جان محمد بن سید نور بن سید محمود غوری حضورے قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دے
 از علماء مشہور بنظر طریقہ عالیہ قادریہ است نسب اویام موسے کاظم رضی اللہ عنہ پسر جد چنانچہ
 بالاکذشت دے تربیت ظاہرے و باطنی از پدر بزرگوار خود بافتہ و پسر سیکہ مریدان و شہساز
 اول در خواب زیارت رسول صلی اللہ علیہ وسلم مشرف گشتہ و وفات اود در سنہ ۱۰۸۵ سنہ ۱۰۸۵ بودہ

سید سرور الدین بن جان محمد حضوری قدس سرہ در تخریہ آورده کہ دی متعہ و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجندہ بود و مریدان خود است و وفات او در زوجہ احدی و عشرین من شوال سنہ ۸۱۲ و الف بود و قبر او در لاهور است رحمہ اللہ تعالیٰ

سید عبد الوہاب بن سرور الدین حضوری قدس سرہ در تخریہ آورده کہ دی در نہر و تقویٰ شانے بلند و مقامے ارجندہ داشت و در لاهور بہدایت خلق اشتغال بنمود خلق کثیر از دی بہدایت یافتہ وفات او در زوجہ احدی و عشرین من شوال سنہ ۸۱۲ و الف بود و قبر او در لاهور است رحمہ اللہ تعالیٰ

سید عبد القادر بن سید جلال الدین الجیلانی اللہ ہو سے قدس سرہ در تخریہ آورده کہ دی فقیر و متواضع صاحب زہدیت و باطنی بود ارادت بخدمت پدر بزرگوار خود داشت و در بغداد و متوطن بود بعد از ان بطریق سیاحت بہند و ستان آمد و غلامہ انکہ در لاهور قیام پذیر گرید و بہدایت خلق مشغول گشت و خوارق و کرامات بسیار از وی بوقوع می آمد و او را سبب پسر بود سید حاجی و سلطان اکبر و غیاث الدین شہور بہ دولت شاہ بنجلہ ان غیاث الدین ولد شد و وفات سید عبد القادر نامن عشر ربیع الاول سنہ ۸۱۲ و الف و تسمائے و قبر وی متصل محلہ قدسیکے بہر عزیز رنگ واقع است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید عبد الرزاق بن سید عبد الخالق بہاگیر سے قدس سرہ در تخریہ آورده کہ از اعاظم سادات و کبار سے مشائخ طریقہ قادریہ است صاحب مقامات بلند و مباح ارجندہ بود و ارادت و طاعت از پدر بزرگوار خود داشت و تا دم حیات عظیم علوم و تدیس فقہ و حدیث مشغول ماند و وفات او سنہ ۸۱۲ و الف و تسمائے و قبر وی در لاهور قریب روح سید جان محمد حضوری است رحمہ اللہ تعالیٰ

سید عبد الوہاب بن سید عبد الرزاق بہاگیر سے قدس سرہ در تخریہ آورده کہ دی جامع بود میان علوم ظاہر و باطنی و کمالات صوری و معنوی در سلسلہ عالیہ قادریہ بیعت بہ پدر بزرگوار خود داشت و بعد پدر تمام عمر بہدایت خلق معصوف ماند و وفات او در سنہ ۸۱۲ و الف و تسمائے و قبر وی در لاهور است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید عبد القادر بن سید عبد الوہاب بہاگیر سے قدس سرہ از سادات عظام و اولیائے ذوی الکرام است جامع علوم ظاہر و باطن و واقف اسرار شریعت و طریقت بود و وفات او

بقول صحیح سنہ شمس واربعمین و الف بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ کذا فی الخرنیتہ۔

سید عبد المدین سید عبد الوہاب سباگری قدس سرہ در تہذیب آورده کہ دی بقیع بزرگ منہی وعالم مستجاب الدعوتہ بودہم مبارک او برای شفا سے منہی اکسیر اعظم بودہم اور لاہور علم شیخت افروخت و طالبان حق را بچن رسانید و فوات اوقاس رمضان سنہ تسعین و الف بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید رحیم المدین سید عبد المدین سباگری قدس سرہ در تہذیب آورده کہ وی مرید پدر خود است و در سلسلہ قادریہ شیخ صاحب ہدایت و ارشاد بود چون مرثیے نزد وی امری از دعای دی شفا یافتے و چون لاہوری تبنائے اولاد نزد وی امری بدعاے وی صاحب اولاد گشتے مستجاب الدعوتہ بود و فوات وی سابع عشر محرم سنہ اربعمین و الف بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ و قبا و در لاہور است۔

سید نعمت المدین معروف بسید مبارک لاہوری قدس سرہ در تہذیب آورده کہ دی از باطن مشیخ قادر یہ بود و نعمت فقرا سید عبد القادر ثنائے او سچے حاصل کرد (و ذکر عبد القادر ثنائی بالا گذار) و خرقہ خلافت یافت و خلق کثیر را بارادت خود مشرف ساخت و بیاسے تجرید و تفرید سیرای مسکون نمودہ باز در پنجاب تشریف آورد و در لاہور تشریف ازانی داشتہ علم شیخت افروخت دعای دی و حق طالبان دنیا و عقبہ مستجاب بود ہر کلمہ کہ بر زبان حق تر جان وی جاری گشتے ہمان طور بوجہ امرے خلفاے دے در قائم بود و نور از رشتہ و طالبان حق۔ انجمن رہنما گشتہ و فوات دے باقوال صحیح در سنہ اثنین و ستین و تسما تیرہ بودہ و را نذر و ن حصار لاہور مدفون شد کہ اکنون ان قبر داخل مکان خوشحال سنگ گشتہ و المد اعلم۔

سید بہاء الدین گیلانی آخر مشہور بہ بھاول شیر قدس سرہ در تہذیب آورده کہ وی از سادات عظام و مشایخ ذوی الاکرام قادریہ است و نسب او بحضرت غوث الاعظم محی الدین عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ بانبطریق میر سہر کہ بہاء الدین بن محمود بن علاء الدین المشہور بزین العابدین بن سراج بن صدر الدین بن ظہیر الدین بن شمس الدین بن مومن بن مشتاق بن علی بن صلح بن عبد الرزاق بن سید عبد القادر الجیلانی قدس اللہ سرہ ہم و دے شیخے بود جاح کالات ظاہری باطنی و زہد و عبادت و عزم و رزاقانہ کہ زیادہ از دو صد و پنجاہ و کم از دو صد و ہشتاد و پنج سال بود مولود او بغداد است ہمراہ پدر در اوان صغر بہندوستان آمد و در بداون توطن گرفت ارادت و خرف

خلافت از پدر داشت و وفات دس با قوال معتبره که از خزینه الاسرار و شجره الانوار نقل نموده ثامن عشره
شوال سنه ثلث و سبعین و تسع مائه و قبری بقام حجره زبانه نگاه خلق است رحمه الله تعالی فکر
او در خزینه الاصفیا طویل است ما اختصار نمودیم -

سید محمد نور بن سید سباز الدین مذکور قدس سره فرزند کلان و صاحب سجاده پدر بزرگوار است
در علوم ظاهری و باطنی از دیگر فرزندان پدر گوئی سبقت ربوده مادرش دختر حضرت شاه کمال
بخاری است که در قصبه چوبه سکونت داشت و به پیر جهانیان مشهور است وفات سید محمد نور
سنه ثمان و ثمانین و تسع مائه است که ازانی خزینه الاصفیا -

سید محمد تقی بن ابوالمعانی بن محمد نور بن سباز الدین گیلانی قدس سره لقب او حکم الدین است
در خزینه آرد و گوئی از اعظم خلفای میر حیات جمال الدین فادی است و جامع بود در بیان علوم
ظاهری و باطنی و کمالات صوری و معنوی و سیادت و نجابت و قنوت و شجاعت در عهد خود شیخ زاده
و تلمذای نگارنده بعد از تحصیل علوم حسب اشاره روح چیده و سید سباز الدین پنجم است سید جمال الدین که از
اولاد حضرت غوث الثقلین است که سید و ازین توجه او که تفصیل ان در خزینه است بدرجه کمال رسید
و صاحب کرامت و خوارق شمرده در سنه خمس و خمسين وفات یافت و عمر او چهل و دو سال
و قبرا و درجده است رحمه الله تعالی -

سید عبد الوهاب بن ولی البدیع الحسینی القادری الشاذلی المدنی قدس سره دس
اهل علم و تقوی و زهد و عبادت بود شیخ عبدالحق محدث دهلوی قدس سره به صحبت دی رسید که کمال
اعتقاد بذات او میداشت و میراد بوده و سید عبد الوهاب سفر بسیار کرده و به صحبت بسیاری از علما
و صلحا و شیخ کبار رسیده و چهل و چهار گزاشته و مدت مدید در که ساکن بود و اهل حرمین و شیخان
بمن و مصر و شام معتقد دلاست و علوشان او بوده و طایفه او در باب کتب حقائق و توحید مثل نفوس
و اشغال ان توقفت و تسلیم است انیارا و بس نیگفت و بدان اشتغال نمیکرد و انکار هم نمیکرد و بدینکفت
خواجه عادت فقها است بطین و تشنیه پیش نمی آمد و میفرمود که اول باید که اعتقاد خود را ظاهر و باطناً
با اعتقاد اهل سنت و جماعت راست سازند و راسخ گردانند بعد از سرخ این عقیده از هر چه ایشان
گفته اند و نوشته اند و خر و ممانند کتب ایشان را که در حقائق و اسرار نوشته اند نیز مطالعه نکنند و آنچه

شکل شود از ان بگذرند و در نماز و طهارت را بخود راه نهند از انکه اعتقاد را ابتدا ازین کتب است
کنند و از هر کس هر چه بشنوند تابع شوند و میفرمود باید که هر چه بشنوند اگر چه سخن باطل باشد زود بکار
و تعصب پیش نیانید اول خود بشنوند که چه میگوید یعنی سخن نیک در روند که قابل ان چه مقصود دارد و بعد
از ان اگر توانستند از موافق حق سازند و اگر نه و کنند اگر این را نتوانند از سران بگذرند و خلل در عقیده
خود نیندازند و اگر احوال او در اخبار الاخبار و خزینة الصفا طویل است ما مختصر از اخبار الاخبار نقل نمودم و
تاریخ وفات او بقول صاحب ترتیبه احمدی و الف بود و در رة المد تعالی -

سید شاه کامل لاهوری قدس سره در خزینة الصفا آورده که وی از سادات عظام بخارا
است و اسم با سس و سس کامل و شیخ کامل بود اول در طریقه عالیة قادریہ بیعت کرد و تکمیل سید
بعد از ان بخدمت شیخ الداد داری حاضر شد و از وی خرقه خلافت و فقر یافت و ویرا خلق
سید و بان کامل میگفتند و بعد محمد طلال الدین اکبر پادشاه از بخارا دار و لاهور شد و در میان
نیستان متصل موضع بابو ساپور طرح اقامت انداخت و خلقی کثیر در حلقه ارادت وی درآمد چون نحو
شد هاجناش دفن کردند و بعد از حرم نام شخصی از ملازم شایسته خواست که بر فراز وی گنبد بلند
تعمیر نماید حضرت سید و خواب او را من و فرمود که مرا همین قبر گلی بسند است وفات وی بیستم صفر
سنه خمس و الف رحمه الله تعالی -

سید پیر الدین معروف پادشاه در گیلان قدس سره در خزینة الصفا از فخر الانوار و
و تشریف الشرف نقل نمود که وی از اولیای کمالین پنجاب است جامع سیادت و شرافت و
کرامت و خوارق است در سلسله عالیة قادریہ پیر طریقت بود ولایت و نسبت موروثی داشت
نسب و سس بجزرت غوث الاعظم سید عبدالقادر الجیلانی قدس سره میر سید باین طریق که پدر الدین
بن شرف الدین بن یحیی بن علاء الدین بن شمس الدین محمد بن شهاب الدین احمد بن علی ثانی بن قاسم
بن یحیی بن احمد بن ابی صالح بن ابی نصر بن عبدالرزاق بن غوث الفطین سید عبدالقادر الجیلانی
قدس السلام را هم و آنحضرت بعد اکبر پادشاه در لاهور تشریف آورد و بسیار از ساکنان پنجاب
و لاهور بحلقه ارادت وی درآمد و خوارق و کرامات بسیار از وی ظهور آمد و تاریخ وفات او از شجره
یعنی مریدان ان خاندان یافته شد که دوازدهم ربیع الاول سنه ثمان و عشر و الف بوده در

زمان جهانگیر بادشاه وفات یافت و قبر او در موضع مسانین علاقه تیار زیارت گاه خلق است -

سید خیر الدین بن رحمت الدین فتح الدین افرامی قدس سره نسبت دی ابوالمعالی است از سادات شیخ النسب کرمان ست خلیفه و برادر ثانی شیخ داود دست کتاب تحفه القادریه و مناقب سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه و کتاب حلیه رسول صلی الله علیه وسلم از تصنیف اوست و در شرحهم غذائے دلمشته و دیوان شعر و پوده است صاحب کرامات بلند و مقامات ارجمند و زبد و دوع و قنوق و ریاضت بود و مرید و خلیفه خود بوده و ولادت او با قوال صحیح برز و در سنه ذی الحجه سنه ستین و تسهائیه و وفات او شانزدهم ربیع الاول سنه اربع و عشرين و الف و در عهد جهانگیری واقع شده و تخریری در لاهور است و در اشکوه و رسفیه الاولیا از ملا شاه نظمنوده که روزی بزمی برای اخوند خود ملا شمس الدین که عالم و عامل بود زیارت شیخ ابوالمعالی بنتم شیخ نسبی پیش شیخ هدیه آورد شیخ آنرا قبول کرد و ملا بخاطر گذشت که اگر شیخ اشرف ظاهر و در بابیکه این نسبی بن و بد چون از وی مرضی شدم و بخواستم مرا پیش خود خواند و نسبی بن داود گفت اگر توانی هر روز صد بار در دو برین تسبیح بخوانی تا مرا و ترا و انکس این تسبیح آورد و در انواب خلیفم حاصل کرد و کز آن تسبیح تسبیح الاصفیاء و السلام -

سید عبدالصمد بن عمر بیتی اجمیلانی قدس سره از اعظم سادات کیلان ست نسب دی سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه بانظرین میرسد که عبدالصمد بن عمر بن حسن بن عثمان بن مبارک بن حسن بن عبدالباسط بن شهاب الدین احمد بن مبارک بن حسن بن علاء الدین علی بن حسن الدین بن یحیی شیدین احمد بن نصر بن عبدالرزاق بن غوث الاعظم سید عبدالقادر اجمیلانی رضی الله عنه اباسه وی خرقه ولادت از دست پیران خود او پیشیند و قدم بر قدم جد بزرگوار خود داشتند و وی بجز بانه زده ساگی بطلب حق از بغداد برآمده به هندوستان آمد و اکثر شیخ این دیار را در یافت و در علوم ظاهر و باطن کمال رسید و در موضع بهت که از توابع دہلی است طرح اقامت انداخت و همیشه و بجز مراقبه مستغرق می بود و خلقی کثیر بکلف اسادت وی درآمد و کرامت و خوارق بسیار از وی بظهور آمد چنانچه صاحب رسفیه الاولیا سیکوید که چون از وی باراه رفته اراده آمدن موضع بهت میکرد و از بیرون ده مرده پانیا میافتد و احدیر قدرت نبود که بر باسے ان موضع دست تهاول د

ظلم دراز کند وفات ادرستہ سیخ و ثلثین و الف بوده و عمر او یکصد سال و قبر او در موضع بہت بزرگوار
در بابے جون است رحمہ اللہ تعالیٰ کذا فی خزینۃ الاصفیاء۔

سید غلام غوث البخاری الاوچي قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی از اولاد سید الدین
بودہ و از اجل اولیای علم جہانگیر و شاہ جہان بود و قبوے عظیم یافتہ خلائق از دور و نزدیک بہ
اوی آمدند و مرید میگشتند و متحاب الدعوتہ بود و وفات دے درستہ شمس و اربعین و الف
بودہ و قبر دے قریب لاهور بموضع علی پورست کراست ہنوز از موضع قبرا و جارے است
رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید شاہ بلاول بن عثمان بن عیسیٰ القادری لاهوری قدس سرہ در خزینہ آورده کہ
وی اکبر اسے مشایخ مشاخرین و علمائے اولیای دین بود بغایت شفیق و متشرع و صایم و قائم و
عابد و از ہر متناہی وقت بود و خرقہ ارادت و خلافت ادرستہ شمس الدین خادری لاهوری یافت کہ
خلیفہ شیخ ابوالحاق لاهوری بود و از محبوب ابوالصلین کہ کتابے است فقط در مناقب سید بلاول
نقل میکند کہ بزرگان شاہ بلاول ہمراہ ہمایون بادشاہ از ہرات بہند آمدند و در موضع شچپورہ کہ دیہی
بفاصلہ دہ کردہ از لاهور است از بادشاہ جہانگیر یافتہ ہما بخا سوطن شدہ و تولد شاہ بلاول نیز در اینجا
بود وی ولی مادر او بود چون بمرہفت ساگی رسید روزی فضل جہم عمر ہمایوی وفات یافت آنحضرت
بر بالین وی آمد و فرمود ای یار حق بے وقت چہ مضمے دارد و بر خیز تا با ہم بازی کنیم طفل تنوے
فی الحال خیمہ باز کرد و برخاست و ہمراہ او روان شد یا شماع ابن حال جد بزرگوار وی سید عیسیٰ
ویرا برای تحصیل علم در لاهور فرستاد و از حسن تربیت شیخ فتح محمد کہ اعلم علمائے لاهور بود راند کہ ایام
کمالات علوم ظاہرے موصوف شد بعد از ان بطوریکہ در ان کتاب مذکورست بصحبت شیخ
شمس الدین رسید و مرید گشت و کمبیطر تہیت مشغول شد و بعد از ان حسب حکم او بچہ شاہ
ابوالحاق چند سال خلوت نشین شد و با دای صلوۃ و معوم دوام و تلاوت قرآن مشغول ماند و
انواع کرامات نمود شد کہ تفصیل بعضے از ان در خزینہ از شجرۃ الانوار نقل نمودہ و تاریخ و وفات او از مخبر ابوالصلین
و سفیۃ الاولیاء نقل نمودہ کہ کان ذلک وقت العشاء لیلۃ الاثنین ثمان و عشرين من شعبان سنۃ
ست و اربعین و الف عمر سبعین سنہ و قبرا و بیرون در وازدہ دہلی ست و چون در سنہ یکہزار و پونہ

اب دریا نزدیک بقبر سید بخون تلف قبر صدوق تعش او برآورده بجاسے دیگر نزدیک تر از ان دفن نمودند و الحمد للہ

سید عبد القادر القادری البخاری الاکبر بادی قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی از غلامیے شیخ خاندان افادریہ غیثہ ست در اکبر آباد سکونت داشت شیخی بود صاحب کمال و علم و عمل و زہد و تقویٰ و ریاضت و نیابت اوقات خود تقسیم نموده کہ در تمام روز در تریس و نصف شب در تلقین و توجہ مریدان و نصف در عبادت (او را دو تلاوت و امثال ان) گذرانیدے و سوامی قیل و نصف النهار خواب آلودے و از روز بلوغ تا وفات در روز طعام نخوردی تا پنج وفات او از مجرا الواصلین نقل نموده کہ بحسب سند خمیس و الف واقع شد و قبر وی در اکبر آباد است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید محمد امیر جیلانی قدس سرہ وکے از سادات صحیح النسب جیلان است جامع بود و زیان شریعت و طریقت و معتدای وقت خود بود و از اولاد سید بہاول شیر قندار است و صاحب کشف و کرامت و خارق عادت بود و در زمان محمد اوزنگ زیب عالمگیر بادشاہ عالم شیخت برافراخت و تہو لے تمام یافت وفات او اسابع و العشرین من جمادی الثانی سنہ ثنین وایتہ و الف و در خزینہ ذکر او طویل است از اینجا مختصر نمودیم۔

سید نور محمد بن محمد امیر جیلانی قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی ولی مادر زاد است و سر و فرزند او جامع کمالات ظاہری و باطنی و در سخاوت و شجاعت نظیرے نہ داشت بعد وفات پدر بر سجادہ مشیخت حضرات جرح و نشست و رہنمائے خلق گشت از کتاب سلج الا و ایما نقل نموده کہ خود میگفت کہ در ایام طفلی بختین بارہ قرآن معنی قرآن بروی مکشوف بوده و وفات او تباریح نو ذیحہ ذی الحجہ سنہ ست و عشرین وایتہ و الف و عمر او ہفتاد و سہ سال بوده رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید عبد الحکیم بن یامیزید جیلانی قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی جامع ست در میان شریعت و طریقت و نسب شریف وی باین طریق بحضرت غوث الاعظم سرکہ عبد الحکیم بن بانیہ بن نظام الدین بن محمد بن مبارک بن نجم الدین بن نور الدین بن بہاء الدین بن یعقوب بن یحیی بن قاسم بن منصور بن شرف الدین بن عبد الرحمن بن سید الملک بن صالح بن نصر بن عبد الرزاق بن سید عبد القادر الجیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ وی بعد از تحصیل علوم ظاہری و باطنی خلافت

از عبد القدوسی یافت و هو عن شاه فیروز عن شاه عالم عن نور الدین عن احمد عن حامد الجیلانی عن شاه
امیر عن احمد عن السید صوفی عن عبد الوہاب عن امیر غوث الاعظم سید عبدالقادر الجیلانی رضی اللہ عنہ
سید عبد الحکیم بنیات محل و پرده پوشے شہار خود سید شہت و تھے یکے از مردان دمی اور دعوت
نمود اتفاقاً و شیر پنج بجائے قدمک سو افساد چون پیش او اور داد و از نا بخور و پنج بر روی نیار و
چون پس خود و ترک گرفتند دانستند که ممکن است صاحب خانہ بعذر ت پیش آمد سید گفت کہ من
شیرین خورده ام نہ ممکن و من خبر ہم نمیدارم ولادت او در سنہ ششمین و الف در عمدہ جاگیر بادشاہ و
وفات او سنہ ثمان و ماہ و الف و عمر او ہفتاد سال بودہ و قبر او در لاہور است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید محمد فاضل المتوکل بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ در خزانیہ آورده کہ وی در توکل ریاضت
و عبادت یگانہ زمانہ و مقصدای خلق بود و ترک و تجرید شہوہ آفاق با دنیا و اہل ان کاری نہ داشت
و تا نزدگے از خانہ بیرون نیامد و از اہد و عابد و متوکل و دایم الصوم و دایم القیام و عالم و عامل بود
و بادشاہ عالمگیر معتقد او بود نقد و جنس و جاگیر داد قبول میفاد و وفات او دوم ذی الحجہ سنہ ۹۸۰
و عشر و ماہ و الف و قبر او در لاہور است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید عمر بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ در خزانیہ آورده کہ وی شیخ باوقار و اعظم روزگار و مجتہد
وقت خود بودہ و در سالک نسبت قادریہ رسالہ دارد کہ اگر طالب بران عمل کند مطلوب رسد و عقاید
اہل سنت نیز کتابے تصنیف کردہ کہ یکچکس را بران اغراضی نیست ولادت او در سنہ احدی
و ثلثین و الف و وفات او بروز یکشنبہ سادس عشر شعبان سنہ خمس عشر و ماہ و الف بودہ
و قبر او در لاہور است۔

سید عبدالقادر بن عمر بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ در خزانیہ آورده کہ خلاصہ اش اینست
کہ وی جامع بود در میان شریعت و طریقت و عالم و عامل بود مدت عمر بہر ریاضت بسر برد و بشکاک
میلہ تمام داشت و نہایت قوی و زور و اور بودہ بحدے کہ پنج شیر را گرفتہ بود شیر حرکت کردن نہوانست
چون او را در افکندہ برد و بند دست شیر از ہم جدا شد اکثر شب ہاتپناہے گذراندی بسوا حل و رہا تنہا
عبادت مشغول ماندہ خرقہ خلافت و در طریقہ قادریہ از پدر خود داشت و صحبت سید عبداللہ کے
و سید عبدالرحمن و سید محمد بن علاء الدین حسینیہ رسیدہ مستفیذ گشت و از سید محمد سند کتاب جوہر

و سراج السالکین و علم جفر و غیره گرفت کسب علم طلب از شاه عبدالرسول از نجفانه لاهوری نمود و سند حدیث و تفسیر و فقه از خال خود سید اسماعیل بن قاسم بن صفی علی حلیا گرفت کتاب کشف اللامعنه و کشف الاستار که در ساله امرا البکاتنه در علم حقایق از تصانیف اداست و سید محمد یار و حافظ بلاتی و محمد خان از اصحاب او بودند و ولادت او بر وزن جمود دوم شهر ذی الحجه بوقت یکپاس روز سال یکنزار و شصت و سه و وفات او شب شنبه سال یکنزار و یکصد و پنجاه و چهار است او را چهار پسر بودند سید یوسف شهبید و محمد خوش و اصغر علی مولف کتاب شیخه الانوار و ابوالصلح رحیم الله تعالی -

سید حسن بن عبد الله الجملانی الیمشادری قدس سره در خزینة آورده که وی شرافت و کرامت و ولایت موروثی داشت دوی بزرگی بود صاحب نفرت و زهد و جوع و تقوی بود و سیاست و قدرت بسیار نموده و محبت بسیار از اولیا الله رسیده فیض یاب گشته و زوجه دی نیز از اولاد سید علی چهارم است که در طاعت و بندگی را به عهده خود بوده و نسب او بحضرت غوث الاعظم باین طریق میرسد که سید حسن بن عبد الله بن محمود بن عبد القادر بن عبد الله الیاس بن یزید الدین بن شهاب الدین بن علاء الدین بن احمد بن شمس الدین یحیی بن احمد بن صالح بن ابی نصر بن عبد الرزاق بن سید عبد القادر الجملانی رضی الله عنه وفات او سنه خمس عشر و مائه و الف بوده و قبور او در یمشادراست -

سید محمد غوث بن سید حسن بن عبدالعزیز الجیلانی الپیشاور سے قدس سرہ وی جامع بود در بیان
علوم ظاہرے و باطنی کاشف رموز طریقت و حقیقت بود در طریقہ قادریہ خلافت از پدر خود میداشت
سیر بہند و ستان نمود و بصحبت بسیاری از شیخان رسید و مستفید گشت و اجازت تلقین و درجہ و
نقشبندیہ ہم میداشت خوارق و کرامت بے اختیار از وی سر نیز و وفات او بقول صحیح سنہ
اشنین و خمسین و مائتہ و الف بود و قبرا در لاهور است کذا فی التخریجہ۔

سید محمد صالح قادری نوشاہی قدس سرہ درخزنیہ آوردہ کہ وی از سادات عظام و شرفا کرام و کبار اصحاب حضرت حاجی محمدنوشاہ است و عنایت حضرت حاجی در حق او زیادہ از حد بودہ و حاجی اکثر میفرمود کہ معرفت دو کس بطلب خدا نیست ہا دش نرد ما مدد از انبیان یکے محمد صالح است ایشان بہرہ وافرہ نصیب کامل از مایافتہ و فوات او بقول صاحب تذکرہ نوشاہی در ستہ شمان عشرہ ذی الحجۃ واقع بودہ و قبور در یک سادہ کہ از کجوات خور و پنجاب بفاصلہ دو کردہ واقع است ۔

سید احمد بن عبد الرزاق الجبلانی الشہویشی ہندوستان مقدس سرہ درخت زیتہ آورده کہ دی از غلطای مشایخ
قادر بہ ست از تحریک ہند آمد و پنجاب قریب وزیر آباد کہ دیہی است بنام کولہ آباد کہ در انجا سکونت
در زید نسب او بحضرت غوث الاعظم باین طریق میرسد کہ سید احمد بن عبد الرزاق بن یحیی بن خصال بن
بن علاء الدین بن احمد بن شمس الدین بن محی الدین بن علاء الدین بن شمس الدین احمد بن صالح بن
نصر بن عبد الرزاق بن سید عبد القادر الجبلانی یعنی اللہ تعالیٰ عنہ وفات او در سنہ ست و ثلثین و
مایہ و الف بودہ و اولاد دینی خان پور فیما بین کشمیر و لکھ بودہ اند و سید یاسین کہ دسے مشہور است
از برادران وی است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید بدر الدین بن علی بن محمد ہاشم الجبلانی اللہ پوری قدس سرہ درخت زیتہ آورده کہ دی
دسے وقت د عالم متوجہ و متوکل بود و در س میگفت و گاہ گاہ بو غلط ہم برداشتہ شستہ بود با عیب
و ہیبت کہ روبرو سے و سے احدی را تاب کلام نبود می گذران قائلہ را نہ داشت و سخن بے باکانہ
میگفت بہادر شاہ بن عالمگیر بادشاہ ملک روپہ نقد و چند قطع زمین بوجہ جالگیر با واد قبول
نفرمود و بایں وفات او از شجرۃ الانوار نقل نمودہ کہ در سنہ ثلثین و مایہ و الف بودہ و قبر او در لاہور است
و مادرش از اولاد سادات بٹارہ بود۔

سید عبد المدین اسماعیل بن قاسم بن موسیٰ بن بدر الدین بن اسماعیل بن عبد المد
ربانی قدس سرہ درخت زیتہ آورده کہ دسے از مشاہیر مشایخ لاہور است شب و روز بتدریس علوم و
تلمیذین اہل حق مصروف میماند و اب ذکر یا خان ناظم لاہور یا امرائے خود از معتقدان و مدبران او بود
وفات وی در سنہ احدی واربعمین و مایہ و الف بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید شاہ حسین بن نور محمد بن شاہ امیر قدس سرہ درخت زیتہ آورده کہ خلاصہ اش بانیست کہ
وی مجاہد نشین جبرہ بود و دسے از عظامے مشایخ قادر بہ است و مکرامت و خوارق و تہذیب اخلاق
یکانہ آفاق بود از شش برادران خود در ظاہر و باطن گوے سبقت برده و دقتے آپش را بسبب
زخمے چشم از حد فیران افتاد و فرمود کہ زود انچشم را در حد قرار دہد و ہر نذیر بچنان کہ زود بعد از ساعتی
چون کشتہ اند درست شدہ بود و دقتے در سفر بود و زردان زخت اورا زدی نمودند خادم چون بخت
حسنہ سید این امر ظاہر نمود و فرمود کہ باکے نیست مانا کہ مرده واپس نخواہند واد بعد ساعتے زردان

دیوانہ شہنا سباب واپس آوے وند و مانند سکان عجمی میگردند چون قدر سے اب از آفتاب گرفت و بر روی ایشان زود بر بوش آمدند و تاب گشتند و وفات او بتایخ نسبت و یکم جمادی الثانی سنہ یکہزار و دو و دو و قرا و در حجرہ ست رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید محمد عبدالرزاق بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ و در خزینہ آورده کہ دی برادر سید حسین صاحب حجرہ است مگر مقام تقیب است کہ حسین صاحب حجرہ پسر سید نور محمد است و عبدالرزاق را پسر محمد ہاشم میگویی پس چگونہ این ہر دو برادر باشند ہمانکہ در بیان این نسب چنانکہ در اکثر جایا عادت اوست غلطی نمودہ بالجملہ در تجزیہ و تفریہ فی الدہر در نہ ہر دو تقوی و بعد العصر بنیاد اہل ان رغبت نہاشت وفات او در سال یکہزار و ہشتاد و چہار است و عمر او ہفتاد و چہار سال بود او و چہار پسر بودند بعد الدین ملقب بشیر خدا و سعد الدین ثابت قدم و سیف الدین شید کہ در سنہ یکہزار و یکصد و شصت و شش شہادت یافت و طالب الدین رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید محمد عظیم قادری قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دی از اولاد شاہ سید مقیم حکم الدین ہشتاد و ہزار است و منظر کراست و خوارقی و جامع کالات ظاہری و باطنی بودہ طالبان حق را بجای بر سرانید و بمقام کوت بیکم سکونت داشت نقل است کہ چون حادثہ تاراج افغانان کاہلی بر لاہور رسیدند از ان انوای مجذبت وی آمدہ معروض داشتند کہ سکنائے لاہور از خوف افغانان با مال و متعلقان خود و بجز رہنماہ اندر باب ماچہ کم میشود و فرمود ہر کہ در کوت بیکم بیاید در امان است مردم فوج فوج در کوت بیکم درآمدند افغانان متوجہ انجا نشدند مردمان از مال و کتا موس در امان ماندند تقوی رحمہ اللہ نے سنہ احدی و ثمانین و اربعہ و الف۔

سید صدر الدین بن محمد عبدالرزاق قدس سرہ و در خزینہ آورده کہ دی سخی و شجاع بود و بیکار سپاہی کے سیلے تمام داشت و بجز و بیکار کفار کمر بستہ ماندے و در کشف و کرامت اشتہار داشت و تمام عمر در ہدایت و ارشاد طالبان خدا گذرانید و ہر کہ بجزمت دے حاضر شد محروم رفتے و لاوت او در سال یکہزار و یکصد و بست و ہشت و وفات او در سال یکہزار و یکصد و نو و دو و عمر او شصت و دو سال بودہ۔

سید سعد الدین بن عبدالرزاق صاحب حجرہ قدس سرہ ذکر الداجی و عنقریب گذشت

در خزنیه آورده کردی صاحب صدق و عفا و معدن جود و سخا و مخزن خلق و جابود تمام عمر در جهاد و ظاہری و باطنی و اکبر و اصغر گذرانیدی حتی الامکان در فروغ دین و بین کوشید و خلق کثیر را بهدایت رسانیدی و در سیرت یکنزار و یکصد و نود و پنج از دنیا بردی -

سید عادل بن فاضل بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ مشہور سید تموز کربابی اوبالا گذشت در خزنیه آورده کردی عالم و عامل و عارف کامل بود و زہد و تقوی و عبادت و ریاضت بے نظیر وقت خود بوده و ولادت او در سال یکنزار و یکصد و دہ دعات او در سال یکنزار و دصد و سبت و عمار و یکصد و شان بود **سید بدرالدین بن علی بن اسحاق بخاری** قدس سرہ از اعظم خلفائے شیخ فرید الدین گنج است و از متشیخ کالمین بعد خود بود در خزنیه از سیر الاقطاب و معارج الولاہت تعلمیہ و کثرت ثبوت پیوستہ کردی مروجے بود قبول و منظور و در علمائے دہر ثانی نداشت اول در بخارا قیام پذیر بود آخر برای بحث علمی محل مشکلات چند از بخارا بدلی آمد چون در بخارا نیز در باب مسائل تسلسلہ خاطرش نشاند چارہ باز پس از او اہل ملسان روانہ بخارا گشت و چون بمقام آجودین رسید ہر اہل تاش ارادہ فنی بخدمت حضرت گنج شکر کردند و او منکر درویشان بود قبول نکرد و آخر باصرار ہر اہل بیان بخدمت شیخ آمد چون حضرت شیخ بنور باطن از حالش آگاہ شد اول جواب مسائل او داد کہ خاطر نشین او شد بعد از آن میرا چون لائق کار یافت بجزب باطنی بخود کشید و فرمود کہ شما چرا برای دیدن ما نمی آمدید اگر چه صحبت علمائے کبیر اعظم است اما با مسکینان و درویشان نیز محبت کردن از شر الطیر مومی است بدرالدین چون این سخن بشنید سر بر قدم او دو بار اود باطنی میرد شد و غم رفتن بخارا موقوف ساخت و خدمت خطا تھا آنحضرت اختیار کرد کہ ہر روز بھجر رفتے و پستتارہ ہمیرم بر پشت خود برداشتہ بیاوردی تا آنکہ کارش تکمیل رسید و توفیق خلافت یافت و بعزت و فرزندی مغر گشت و وفات او ستہ تسعین و ستائیمہ و کتاب اسرار الاولیا تصنیف او است انتہی بالجملہ دی عالم وقتی بود و از اقران نظام الدین اولیا است رحمہ اللہ تعالی -

دانیال بن بدرالدین العلوی العباسی قدس سرہ ملقب بولانا عود بود و در خزنیه آورده کردے از اولاد عباس بن امیر المومنین علی رضی عنہ است رضا چون ابامی وی عمر درازیافتند چنانچہ پدرش سید بدرالدین صد و چهل و دو سال عمر یافت و لذت بخش و واسطہ بحضرت امیر المومنین علی رضی عنہ میرسد

باین طریق که دینال بن بدرالدین بن فضل بن حسن بن عبدالعزیز بن عباس بن امیرالمومنین علی المرتضی
رضی الله تعالی عنه دوی از اعظم خلفای شیخ نصیرالدین محمود چراغ دہلی است اولاً بصحبت قاضی عبداللہ
رسید و تحصیل علوم پرداخت چون قاضی دیر شایسته یافت بفرزند بی قبول نمود و باو تخریف خود
از واج نمود بعد از ان بجزب جاذب حقیقی بصحبت شیخ نصیرالدین محمود چراغ دہلی رسید و بکمالات ظاہری
و باطنی ممتاز شد و شیخ خرقہ خلافت داد و اورا نصرت وطن داد و بمقام سیانہ کہ مکان قاضی بود رسید
مع اہل و عیال خود متوجہ وطن شد قریب یوٹن خود رسیدہ بود کہ رہ زنان بروی غارت اوروند
اورا شنید سہا خند و خواستند کہ اہل و عیال اورا نیز بکشند کہ ناگاہ او از بی مہبت از جسم بے
سراوٹا ہر گشت نے الحال راہ زنان نابینا گشتند و راہ گریہ ہم ندیدند بدست حکام ماخوذ گشتند
و قبضاص رسیدند و نقش اورا خادمان او بمقام سترگ گم کرداد و بودہ مدفون ساختند و این حادثہ
در سنہ ثمان و اربعین و سبعمائیت بودہ بس تحریر کردیم درین پیر آباد بالائی نمی کہ در افتاد در افتاد
سید کمال الدین الحسنی العلما قدس سرہ در خزینۃ آوردہ کہ وی از اولاد امیرالمومنین حسن
مجتبی است و از کبرائے اولیاد اعظم خلفاے شیخ نصیرالدین محمود چراغ دہلی است و خواہند از حقیقت
وی است چون در علم حدیث و تفسیر و فقہ و اصول طاق و لیگانہ افاق بود لہذا بخطاب علامہ غلام
گشت و تاریخ وفات وی از شجرہ پیشینہ و شجرہ الانوار تھانیوہ کہ در سنہ ہفتصد و پنجاہ و شش بودہ و
قبر وی در دہلی است رحمہ اللہ تعالی -

سید نصیرالدین محمود بن محمد بن عبد اللطیف الحسنی الادہی الحشمتی قدس سرہ مرحوم چراغ
دہلی و مخاطب خطاب گنج شرف و تاریخ فرستہ آوردہ کہ امام عبداللہ باغی گفتہ کہ مشایخ دہلی ہم
بجوہر رحمت حق پیوستند اکنون شیخ نصیرالدین محمود اوہی کہ چراغ دہلی است مانہ بنابر ان خطاب
بچراغ دہلی ملقب شد و سید جلال الدین بخاری ملقب بجدوم جہانیاں بصحبت وی رسیدہ فیض
گشت و عمر شیخ نصیرالدین ہشتاد و دو سال بود و سید محمد کیوہ را کہ از مریدان دیست حسب
وصیت او اورا نفیس و تکفین و تدفین نمود و بروی نماز گذارد وی جامع علوم ظاہری و باطنی بودہ
باخلاق حسنہ انصاف داشت و از کثرت فضل و دانش او اورا گنج معانی میگفتند و او بغایت
سخن و ہابر بود و سجادہ نشین نظام الدین اولیا بود و صاحب کشف و کرامت بود و در خزینۃ آوردہ کہ وی

از سادات حسنہ است و مادرش نیز علویہ و عابدہ بود و بصحبت مولانا عبدالمکرّم شردانی و مولانا افتخار الدین
گیلانے رسیدہ بہرہ وافر از علوم ظاہری گرفت و بعد از ان بصحبت سلطان التّیاج شیخ نظام الدین
اولیاء رسیدہ مدتی ملازم بودہ لقب چران دہلی گنج شرف یافت از عمد طفولیت شمار ترک و تجرید و یگان
از خلایق و مجاہدہ نفس از ناصیہ حال او عبان بود و نماز با جماعت گاہی از وی فوت نشدہ و دایم صائم
بودے و اکثر اوقات بہ برگ سینہ او کہ گنباہے مشہور در ہندست افطار نمودے و بوجہ چہل سالگی
بصحبت شیخ نظام الدین اولیاء رسیدہ و سید محمد کیو دراز و سید محمد بن یعقوب المکی (کہ ذکر ہر دو بالادست)
و سید علاء الدین برادرزادہ مخدوم جہانیاں و مولانا معین الدین و سید علاء الدین کشوری قاضی
محمد سادری و سید جلال الدین بخاری ملقب بمخدوم جہانیاں و شیخ انصاری و شیخ حسام الدین و
سید کمال الدین علامہ وغیرہم از اصحاب و خلفائے وی اند و در اخبار الاخبار اوردہ کہ وی اشہر
و اعظم خلفائے شیخ نظام الدین اولیاء است و صاحب سردارث احوال او و ولایت دہلی بعد از
شیخ نظام الدین بوی انتقال یافت و بنایت اتباع شیخ داشت و طریقہ او فقہ و صبر و رجا و
تسلیم بوجہ وفات او ثمانین عشر رمضان سنہ سیح و صمیم و سہایتہ بودہ ذکر احوال او در خزینہ
و اخبار الاخبار ذائع و فشتہ طویل است از ان جا انتخاب نمودیم۔

سید سراج الدین بن کمال الدین علامہ جیسے قدس سرہ ذکر پر بزرگوں کی غنیمت بالکلند
و غیرت اور وہ کہ وہ اعظم خلیفہ پر خود است بغایت بزرگ و صاحب کشف و کرامت بود و اوصاف
کرامت و خوارق خود کو شنید و وفات او اول جمادی الاولی سنہ اشین و سستین و سیما تیرہ بودہ
و قبر او دیران مین احمد آباد است -

سید فرل بن عبد الوہاب چشتی قدس سرہ در خزینۃ آوردہ کہ وی از اکابر سادات ہندست چون سید فرل در عمر جوانی بخدمت پیر خود سید ریاضات و مجاہدات مشغول شد و فیض تام حاصل نمود صاحب خوارق عادات مجیدہ کشف و کرامت غیبیہ شد تاریخ وفات وی از شجرہ چشتیہ نقل نمودہ کہ در سنہ خمس و عشر و الف بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ ۔

سید محمد کا پدوی قدس سرہ درخت خیزہ آوردہ کہ دوی اول بخدمت میر ابو الاعلیٰ نقشبندی ارادت
آوردہ کہ کسب طریقه نقشبندیہ نمود بعد از آن چون سبند و ستان آمد از روح پر نور حقوہ ہمین الدین

چشمه فیض یاب گشت و در سماع غلو تمام داشتی و پیوسته به بند ریس مشغول بودی از صحبت افغانیا
محرز بودی و بتواضع فخر برخاستی و سلاطین را تعظیم نکردی و رساله روی و در تفسیر سوره فاتحه تالیف
اوست و وفات وی در سال یک هزار و سی و یک است رحمه الله تعالی

سید علی خواص ترمذی قدس سره در ترقییه آورده که وی از کمل اولیای عصر و مشایخ عظام است
مرید و فلیقه شیخ نظام الدین ترائی است بعد کبیل شیخ احمد را بمکمل بوسعت زری از خدمت نمود
او در آن ملک رفته بسیار سے مفاخران را هدایت نمود و قبوس تمام یافت و مولانا در ونه و پسر
شیخ عبد الکریم مریدان وی اندر کتاب قرن الاسلام قمر لغت و سه بسیار نوشته و گفته که حضرت
سید در زمان خود ثانی ثلوث الاعظم بوده اند یعنی در هر قطبیت و غوثیت رسیده اند و سماع بلا از میر شهنشاه
و چون خواص دریای معانی بود و لاجرم از نزد شیخ خود باین خطاب مخاطب گشت و وفات او در سنه
یک هزار و چهل بوده رحمه الله تعالی -

سید احمد گیسو و از این سید محمد مهدی کاپلوی قدس سره در ترقییه آورده که وی مرید پرور است
جامع علوم ظاهر و باطن و مسک و جذبه و حقایق و معارف و صاحب سماع و وجد بود و اشعار هندی فارسی
گفته و با سکران و مدعیان نداننده مناظره کرده و مسایل توحید و مقدمات شیخ محی الدین عربی
را علانیه تکرار کرده و بعد ادای نماز فرایض را با کمال توحید با دلبند گفته و چون تفسیر بیاد ارباب
توحید مناظره کردند از ایشان متنفر بود و او را بانو اجمکان چشت خصوصیت خاص بود و متابعت
ایشان نمود و سید محمد گیسو و از این بسیار دوست داشتی و متابعت وی لقب خود گیسو و از زناده
و جوامع الکلم شرح اسماعیله و مشاهدات و حقایق و معارف هر دو تصنیف اوست و وفات وی
در سال یک هزار و پنجاه و هشت بوده رحمه الله تعالی -

خواجہ سید حسن قدس سره از اعظم اصحاب خواجہ عبید الله احرار است و مادرش بعد وفات پدرش
او را بیع پنج سالگی بخیر مت خواجہ عبید الله او در براس تربیت تقویض نمود شیخ او را قبول نمود و ترویج
نمود تا آنکه کامل و مکمل شد وفات وی در سنه نهصد و نه بوده است رحمه الله تعالی کذا فی الترقییه -
خواجہ علاء الدین عطار محمد بن محمد البخاری قدس سره در ترقییه الاصفیاء ذکر خواجہ غلام سیکو
کنخواجہ علاء الدین عطار از سادات عظام خوارزم است و نسب وی از یک جانب سید اتا و از دیگر

جانب شیخ فرید الدین عطار میرسد (ذکر سید آقا بالا گذشت) مگر در مقام ذکر علاء الدین عطار اصحابان
نسب او نیکند که علوی بودیانه و حال آنکه در اکثر مقام طریق او انست که بیان نسب سادات یناید و
در نفحات و شجاعت اصلا اشاره بسیار است و زلفه و السد علم بالجملة و شیخ نقشبند به شیخی معروف و مشهور است
و اهل علم و تقوی بوده و حال می آنچه در خزینة است خلاصه اش اینست که وی از کبار اصحاب خواجہ بہا الدین
نقشبند نجارے است و حضرت خواجہ در ایام حیات خود جوالتربیت بسیارے از طالبان بایشان میکرد
اند و دختر خود را بوی تربیج نموده خلیفہ خود ساخته بود و علاء الدین اول تحصیل علوم ظاہری کو شید و بعد
از ان به صحبت خواجہ بزرگ رسید و او جامع کمال ظاہر و باطن است و در نفحات گفته کہ چون خواجہ
نقشبند جوالتربیت بسیارے از طالبان بایشان میکرد اند کہ میفرمودند علاء الدین خیلی بار بر بن سبک کرده
ست لاجرم انوار ولایت و آثار ان علی الوجه الاتمم للکمال بایشان ظهور پیوستہ است و بمن صحبت
وی بسے از طالبان در مرتبہ نقص بقرب و کمال رسیدند و سید شریف جرجانی کہ عالمی مشہورست و بمن صحبت
و سے رسیدہ فیض یاب گشتہ (چنانکہ در ذکر سید شریف گذشت) و خواجہ محمد یار ساکلمات و مراجع نموده
بعضے از ان مذکور میکرد کہ میفرمود سابقہ عنایت از سے رانی باید دید و از امید واری بان عنایت
بسے علت و طلب ان عنایت لحظ غافل نمی باید بود و از استغنا خود را نگاہ می باید داشت و از کہ
حق را سبحانه بزرگی می باید شمرد و ترسان و لرزان باید بود و میفرمود از عزرات مشیخ کبار زیارت
کنندہ بہمان مقدار فیض سے تواند گرفتن کہ صفت ان بزرگ را شناخته است و بہمان صفت توجہ
نمودہ و در ان صنعت در اندہ اگر چه قرب صہری را و زیارت مشاہدہ مقدسہ بعد صوری مانع نیست در
حدیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم کہ صلوا علی حنیئہ کثرتم بیان و بر بان این سخن است و مشاہدہ صورہ شالیہ
اہل قبور کم اعتبار دارند و در جنب شناختن صنعت ایشان و ان توجہ و در ان زیارت و باین ہمہ
خواجہ بزرگ قدس السد سرہ میفرمود مذہب و حق سبحانہ تعالی بودن احق و اولے است از مجاورت خلق
حق عزوجل و این بیت بر زبان مبارک ایشان بسیار گذشتہ کہ

تو تکی گور مردان را پرستے بگرد کار مردان گردستے

مقصود از زیارت مشاہدہ اکابر ان دین می باید کہ توجہ بحق بود و سبحانه روح ان برگزیدہ حق را وسیلہ کمال
توجہ بحق گردانیدن چنانکہ در حال تواضع با خلق باید کہ ہر چند تواضع ظاہر با خلق بود و تحقیقت باتی سبحانہ

باشد زیرا که تواضع با خلقی آنگاه پسندیده اند که خاص مرخصی را باشد و عزل باشد که ایشانرا مظاهر آثار قدرت و حکمت بنیاد و الا ان هضبت بودند تواضع و وفات علاء الدین عطار بعد از نماز خفتن شب چهارشنبه بیستم چپ سینه شین و شمانه بوده و در خزینه آورده که وقتی علمای بخارا در باب رویت حق سبحانه تعالی با هم اختلاف نموده بخواجه علاء الدین رجوع نمودند که چه بگویند انجتاب از سنگران مملت سه روزه گرفته بنکران رویت فرمود که شما سه روز متواتر بعد وضوی جدید بوقت حلقه طایبان طریقت نزد ما بنشینید انیسله حل خواهد شد ایشان بدان عمل نمودند و در سیوم انجنان حالت بر ایشان طاری گشت که خود بخود فریاد برآوردند که رویت حق است بعد از آن دست ارادت طایبان انحضرت زوده محبت او اختیار نمودند و بمذایح عالی رسیدند رحمه الله تعالی و او را از دختر خواهر پهلوان الدین نقشبند چهارمیر بود حسن عطار و شهاب الدین و خواجه مبارک و علاء الدین نام داشتند.

سید محمود بن سید شریعت خوارزمی البخاری الکشمیری قدس سره و دست بخواجه خاوند حضرت ایشان در خزینه آورده که وی از اولاد خواجه علاء الدین عطار است (ذکر ابوالکاشغری) نسب او با بنی بطن مبطار میر سه که محمود بن شریعت بن ضیاء بن محمد بن تاج الدین حسین بن علاء الدین عطار قدس سره و صاحب خزینه بر حسب عادت خود در بیان این نسب هم غلط نمود چرا که در ذکر علاء الدین عطار نام پسران وی مذکور شد در آن ذکر تاج الدین بود پس درین مقام اقرب بصواب آن نماید که گویند تاج الدین بن علاء الدین بن علاء الدین عطار و اگر گویند که حضرت عطار بغیر از دختر خواجه نقشبند وجه دیگر داشت که از بطن او تاج الدین متولد شده درین هم قیاحت است چرا که کتب تواریخ انچه پیش نظر است و بطن ذکر در تواریخ دیگر بخواجه سبها الدین مذکور نیست و الله اعلم بالجمالی جامع کمال ظاهری و باطنی و ظاهر جمال صورت و مغنوبه بوده و در طریق نقشبندی رتبه عالی داشت و مرید خواجه اسحاق نقشبندی بود علاء و این نسبت وی نیز داشت باین طریق که محمود بن روح خواجه سبها الدین نقشبند عن عبدالحق النخبر و ان عن یوسف الهمدانی عن ابيه علي الفارمدی عن ابی القاسم الکرکاشی عن ابی عثمان الغزالی عن ابی علی الکاتب عن ابی علی الرودباری عن جفید بن البنادی عن اسکندر السقطی عن معروف الکرخ عن داود الطامی عن جیب النجفی عن حسن البصری عن امیر المؤمنین علی بن ابی حمزه کرم الله وجهه و وی صاحب کشف و کرامت و خوارق عادت بود و تفصیل بعضی از آن در کتاب

موجود است و وی در زمان جاپون بادشاہ در کشمیر مدخلی کثیر بکلیت اعتقاد و در آمدند و قبول تمام یافت و نواب افتخار خان مرید و بودہ بر پا نژدہ روز قبل از موت خود اطلاع دادہ بود کہ در فلان تاریخ خواہم مرد و چون روز شاتر دم رسید بعد نماز مغرب این بیت مولانا عبد الرحمن جامی را -

اسے بخش امید بخشے گلے از روضہ جاوید بنائے

نکرار نمود و قبل از عشا سید سجدہ شادہ جان عزیز بجان افرین تسلیم نمود و کان ذلک ثانی عشر سن شعبان سنہ اشین و عسین و الف و بعد وفات او چون نعش او را برای غسل بر تختہ نہادند عقدہ نبی صحت شد و قریب بود کہ بکشایدی ہر دو دست فراہم آورد و عقدہ را نگرفت تا کہ نعش عویت نشد و چون نعش ویرا در قبر نہادند دیدند کہ لب مبارک او بچہنگو یا پیرے بچاند و حسب فرمان شاہ جہان بادشاہ میران سید جلال الدین کہ صدر الصدور بود با تمجید و تکفین وی قیام نمودہ و اکبر دہانگیر و شاہ جہان بادشاہان عقدا و بودند و از نرد ایشان قبولے تمام یافتہ رحمہ اللہ تھا کے -

سید معین الدین ابن خاندن محمود خوارزمی البخاری الکتبیرے قدس سرہ وی از غلامے شیخ و کبراے علمائے کشمیر بودہ و در ہر دورے و تقوے و اتبع شریعت و نزدیک سنت و ترغیب بہت فائز بود و تقریر و تحریرش مقبول علما و صلیہ وقت او بودہ و شیخ عظام و علمای کرام راجوع نام پوے بودہ و علمائے عمد شل ملا محمد طاہر ابن علامہ حیدر و ملا ابو الفتح و ملا یوسف مدرس و مفتی محمد طاہر و مولانا عبد اللہ و مولانا مفتی شیخ احمد و غیر ہم معقدا و بودند و ازوے استفقا بنمودند حسب استدعاے علمای عمد کتاب فتاویٰ نقشبندیہ و کنز السعادت در شریعت و طریقت تصنیف فرمود و در سال رضوانی در مناقب پدر خود نوشتہ و در ان کتاب نسب آبائے خود تا خواجہ علاء الدین عطار بلوچیکہ در ذکر پدرش مذکور شدہ رسانیدہ و سلسلہ پیران خود را بطور میرساند کہ معین الدین احمد علم طاہر و باطن اندیدہ خود سید محمود نمود و ہون محمد اسحاق سفید کے عن احمد انکا شاتے عن مولانا لطیف السد عن احمد بن القاضی مولانا محمد عن عبید اللہ الاحرار قدس سرہ ہم و چون پدرش حسب فرمان شاہ جہان بادشاہ در لاہور سکونت در یزید اوحسب حکم پدر چاہہ کشمیر بجاوہ نشین شدہ و تعلیم و ہدایت خلق سے موفور نمود و خلفائے وی با تعلیم و دور و دراز

رفته هایت نمودند و وفات او بقول تاریخ اعظمی در محرم سنه یکتر و هشتاد و پنج است و قبر وی در کثیر
مزار است رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ -

سید ادم بنوری الحنفی قدس سرہ از خلفای شیخ احمد ہمدانی است و از مشاہیر شایخ
مجددیہ است و در خزینہ آورده کہ اول از حاجی خضر تعلیم طریقہ گرفت بعد از ان بخدمت خواجہ احمد سید بدیع
کمال پیوست در اوایل حال از علوم ظاہرہ بہرہ داشت روزی در واقعہ دید کہ ہاقت غیبی باد
میگوید کہ ای ادم قرآن چرا بخواند عرض کرد کہ اعلیٰ تو قدا سے حال ہم تعلیم فرمای فی الحال درست
نورانی بدیدہ اند و بر سید بے کینہ وی مس نمود قرآن حفظ نمود و علوم ظاہرہ سے تعلیم گرفت و مولانا بزرگ
مسنف کتاب الحفرت میگوید کہ ادم بنوری باوصاف اتباع سنت و دفع بدعت موصوف و
کمال استقامت شدعت و طریقت معروف بود ہزاران طالبان حق توجہ وی بکمال رسیدند
در خانقاہ و سے ہزار طلبہ بودند طعام با ایشان میداد و او انجا جنب پذیر سینہ بود و وجد مادی او کچھ
بظاہر با فغان شہرت داشت مگر ادم سید صحیح النسب بود و اولاد نام موسی کاظم چنانچہ خود ادم
بنوری در کتاب خود تفصیل این نسب نموده و بسیار کسان متفقہ او شدند و قبو سے تمام یافت
چنانچہ شاہجہان بادشاہ از کثرت اجتماع مریدان او متوجہ شدہ بمشورت وزیر خود سعد الدفان
اقامت او در لاہور تجویز فرمود و گفت شما بطن خود در بداد استع این حکم فی الحال متوجہ وطن
خود گشت و انانجا بسفر مجاز رفت و بعد او ای جج بزیارت مدینہ منورہ رفت و انجا بر حجت حق پیوست
و قبر او در جنت البقیع ست نزد قبر امیر المومنین عثمان ابن عفان رضی اللہ عنہ و صاحب کشت و کرامت
و خوارق عادت بود یعنی از انشا و خزینہ مذکور ست و در ان کتاب ذکر او طویل است اینقدر از انجا
لخص نمودم و کتاب الحفرت و تذکرہ او بہ و مناقب الاولیا و مناقب الحفرت و تذکرہ الاولیاء و
سنوۃ الاتقیاء و روضۃ الاسلام از مناقب او پراست و وفات او سیزدہم شوال سنہ یکتر و انجا
و سہ بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید عثمان مجددی قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی از اعظم خلفا سے شیخ احمد است شایستہ
بزرگ و جامع بود در میان سیادت و شرف و زہد و ورع و علم و حلم و دیانت و در طریقت و شریعت
قدیمی حکم پائی ماسخ داشت و بسیاری از و سے ہدایت شدند و بدرجہ کمال رسیدند و صاحب کرامت

و غارت عادت بود و وفات او بتاریخ بیستم صفر سنه یک هزار و شصت و دو مخر ابو مسلمین بنجاء و
هشت نیز گفته رحمه الله تعالی -

سید عظیم الله قدس سره دی از عالم خلقت سید ادم نبوی است و از کرامی اولیا و سید
حسین و نهایت تنقی و کامل و عالم و عامل بود و در اتباع سنت لسانی بلا عبد الحکیم سببا کوٹ
میگوید که در تفسیر حضرت سید مراد کبریا عنایت نمود از او کسیه خود انداختم تا چند سال از او پرسیدم
من بانه بیکرت ان کاسه کیسه من از او پرسیدم من بودی هر قدر که پنج میگردم از غیب پیدا میشوند
او در رسال یک هزار و هشتاد و یک بوده رحمه الله تعالی خزانیه -

سید نور محمد بدونی قدس سره دس عالم بود و علوم مرت و نحو و منطق و معانی و حدیث
و تفسیر و جاب بود و در شریعت و طریقت خرقه اهلانت از شیخ سیف الدین داشت و اتباع سنت
جدی داشت که وقت اول پاسه راست در بیت الخلفاء ازین سبب تا سه روز متعین خاطر
ماند و از دنیا و اهل ان نجابت بجنب و تضرع بودی و بنان خشک گفتا نمود و صاحب معرفت
نوی استجاب الدعوت بود و تخته زنی نیزه شیخ آمد و اظهار نمود که دختر بکره دهم از چند روز مفقود
گشت شیخ بعد مرآت فرمود که دختر تو فلان وقت خواهد آمد انشاء الله تعالی چون اندر خبر نمودن وقت
رسید گفت و فلان بخوابید همینان بودم که امر در بزرگی رسید و دست مرا گرفت و اینجا رسانید
زنی فاحشه یک از حیدر ان شیخ را به نام خود را ورده چون وقت کار رسید صورت شیخ در میان
مرد و زن اهل گشت زن بگریخت دان در قیاب شد وفات او بقول شیخ منظر جان جانان
بتاریخ هادی عشر ذی القعدة سنه خمس و اثنین و مایه و الف بوده رحمه الله تعالی خزانیه -

سید شاه ابو الباقا قدس سره جامع بود و در علوم ظاهره و باطنی و موصوفه باوصان صوری
و معنوسه از شیخ عبد الوهاب مجوسه فیض یاب گشت و از کمالان وقت گردید و زیارت
حزین الشریفین فایز گشت و در سنه یک هزار و یکصد و سه و شش بر حمت حق پیوست و قیاد
در کثرت است رحمه الله تعالی خزانیه -

شمس الدین معروف بمرزا جانان این مرزا جان قدس سره علوی بود و از اولاد محمد صنف
ابن امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله ابدا و اجداد اماره نامدار یاد شای بود و در فراست بجا ندان

سلاطین مجبور یہ سید استند چنانچہ امیر عبدالنجان کہ جدوی بودنیرہ و نترسے اکبر بادشاہ بود و دیدہ وی
 و خراسان و وزیر است و جدہ وی از اولیاسے وقت بود و تسبیح جامدات گوبوش وی میر سید و پدرش
 مرزا جان ترک دولت و منصب شہری نمودہ و رخاغان عالیہ قادریہ مرید شاہ عبدالرحمن قادری شد
 و بزہد و تقویٰ عمر گذرانی و چون مرزا جان جانان متولد شد بہ تربیت او مشغول گشت تا آنکہ از جمیع فنون
 و علوم ظاہرے بہرہ کامل حاصل نمود چون بزرگوار و سالکی رسید پدرش بر حمت حق پیوست
 و مرزا جان جانان اول بسلسلہ نقشبندیہ مجددیہ و ہر انداد اولیٰ بصحبت سید نور محمد و بعد از ان حاجی
 محمد افضل و حافظ سعد الدود محمد عابد پیوست و بکمال ولایت رسید او صاحب کشف و کرامت
 و خوارق عادت و مستجاب الدعوتہ بود چنانچہ روزے از راہ بیابان میرفت تا گاہ بارانے شدید
 نازل شد و ہوا سرد گردید حضرت شیخ دست برداشت و گفت الہی پنج اہم کہ باران بر باران بن
 نیار و من بار تقاضا شک بمنزل خود رسم حق تعالیٰ دعای دی استجاب نمود و چنان شد کہ خواستہ
 بود باران بشدت می بارید و یک قطرہ برا و دہر باران او نصیب او ولادت اور و جمعہ وقت سنہ فاعش
 رمضان سنہ احد عشر و ایۃ الف و وفات لیلة التاسع محرم سنہ تسعین و ایۃ الف بودہ تاریخ ولادت او تولد
 صاحب شریح و تاریخ و ذکا و اعاش حمید اوقات شہداء نوشتہ اند پیوستہ دعا میگوید کہ آئینی از ویم براوردی بدرجہ رفیع شام
 برسان چنان شد کہ شبے شغفے مغل بہرہ ہے دو کس دیگر نزد شیخ آمد و شیخ توضیح پیش ان ببحث
 پیش آمدن شغفے گفت مرزا جان جانان توی گفت ارے اور انعم کو کہ لطیف زود بعد سر و زہمان زخم
 شربت شہادت نوش فرمود رحمہ اللہ تعالیٰ عزیزیہ -

سید عثمان بن کبیر الدین حسن سیوہانی قدس سرہ معود بن بلعل شاہ بازقاند روے از
 سادات عظام حسینیہ ست و نسب او با نیطر بن بام حسین عالمیرسد کہ سید عثمان بن کبیر الدین حسن
 بن شمس الدین بن صلاح الدین بن سید شاہ بن خالد بن محب بن مشتاق بن نور الدین بن اسماعیل
 بن امام جعفر صادق بن محمد بن علی بن الحسن بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم و
 طریقت او این ست کہ سید عثمان مرید سید ابوالہیثم ست و دوسے مرید شیخ عاقل شہید از سکین
 شہید از زمینی سجانے از امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ میگوید موافق کہ سلسلہ طریقت اینچہ
 بیان نمودہ شدہ نہایت ضعیف و بغایت بعید است چہ در نسب او با امام جعفر بہرہ واسطہ رسید

از وی تا امام جعفر صادق یازده طبقه است و بسلسله طریقت از وی تا امام جعفر صادق شش طبقه است
 بنا بر بیان احدی از طریقین چیزی غلطی واقع شده و الله اعلم بحقیقه الحال انتی و وی صاحب کتابات
 ظاهری و باطنی و تصرفات عمومی و منوی بوده و خوارق و کرامات از وی بے اختیار بطوری استوار
 خلیفه شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا ملتجی بود چون جذب و مستی بغایت داشت پانصد احکام شریعت
 بنود و فوات وی در سال هفتصد و هشتاد و چهار است و قبر وی در سندست که اشهر مزارات اند بار
 است و قبوئے نام داشت از فرار وی نیز اکثر اوقات خوارق ظاهر میشد و انتی خزینه ذکر و خارج از
 وضع این کتاب است لیکن چون شهرت وی در زمانه اولیا در دیار هندوستان بر وجه نام است لاجرم
 در این کتاب ذکر نمودم و الله اعلم بحقیقه الحال

سید میر ماه بن سید نظام الدین السمرودی البغدادی البلیجی قدس سره وی از کمالین
 روزگار و بزرگان صاحب اسرار است پدر او سید نظام الدین در حادثه بلاکوخان از بغداد بهار
 هندوستان افتاد و بقصبه بهراج متوطن گشت و پسرش میر ماه بعد تحصیل علوم ظاهری بخدمت
 سید علاء الدین جاورس که از خلفای شیخ اشونج شهاب الدین سمرودی است و با سلطان اشونج
 نظام الدین بلوخی همصاحب بود حاضر شد و کمالات و مقامات بلند رسید و نیز از سید اشرف جهانگیر
 سنهانی حشمت فیض کامل حاصل کرد و وفات او در سال هفتصد و هفتاد و ست و قبر وی در بهراج
 قرار است و وی عمر نهایت در زیاده چنانچه از زمان سید نصیر الدین محمود چلغ و دلی تا زمان اشرف
 جهانگیر در حیات بود و نیز انتی سیکوید بولک که تعجب است از صاحب خرنیه که سیکوید میر ماه عمر در زیاده
 از زمان سید نصیر الدین تا زمان اشرف جهانگیر زنده بود و حال آنکه از تاریخ وفات سید نصیر الدین تا
 تاریخ وفات سید اشرف پنجاه و یکسال در میان است چه وفات نصیر الدین در سنه هفتصد و پنجاه
 و هفت و وفات سید اشرف در سنه هشتصد و هشت میباشد پس مراد از زمان چه داشته اگر
 او را بمهر سید نصیر الدین گوید آنرا که بر محل سیکوید و الا اگر در زمان وفات سید نصیر الدین میر ماه
 طفل صغیر باشد نیز بطولت عمر موصوف نگردد چه از تاریخ وفات نصیر الدین تا تاریخ وفات میر ماه پنجاه
 و یکسال در میان است کما لا یخفی -

سید علیم الدین پلانی قدس سره از بزرگان روزگار است و اصل وی از نزدست

و اولیاس اغینا کسب سلوک میکرد و انکار کبار محاب و خلائی مخدوم جهانیان جلال الدین بخاری است
و بصحبت مخدوم اسخه را جاکیر کے کیشے مشہورست رسیده و او نوکر سلطان ابراہیم بود و پتہ پلادن جاکیر
یا فتنہ با شتر کہ مخدوم اسخه جیشہ رسکوت نمود لیکن بسبب غلبہ ہنود جمیعت دست نمیداد لاجرم
از مخدوم جیشہ استمداد نمود و در قلعه پلادن آمدہ قلعه را استحکم ساخت و دعا کرد کہ سادات پلادون تا
قیام قیامت در اینجا باشند و سال وفات سید اشرف و عظیم الدین یک است کہ در سندہ مقصد
و ہشت ہر دو وفات یافتند و باہم نہایت محبت دار بناط و خط و کتابت میداد شتند و رحلہ لکھنؤ
سید محمد بن عثمان بخاری الاوچی قدس سرہ معون بجلو شاہ ذکر سید عثمان ابن محمود در
محل خود گذشتہ وی از اولاد سید جلال الدین مخدوم جهانیان است وی بعد وفات پدر خود از مقام
ایم روایت پنجاب شد و بمقام جک سروراک از مضافات کلاںوراست رسیده بخدا م فرمود کہ اسیان
و مواشے را اب و ہند ایشان حسب فرمود و اب را گزشتہ بر چاہ مسے سازنگ کہ زمیندارانند و بوفتنند
زمیندار اجازت نداد باستماع ابن خضر حضرت سید بر اشفت و تیزہ دستے خود بر زمین زدنی الحال
چند اب نمود اگر گشت و چاہ سازنگ خشک گشت و بمجانیہ ابن کرامت پیش حضرت سید آمد و اسلام
اورد و بروست او بیعت ارادت نمود وفات انجناب احدی عشر ربیع الثانی سنہ احدى عشر
والف بود و رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ۔

سید بہاء الدین ابن محمد ابن عثمان ابن محمود البخاری الاوچی قدس سرہ و ذکرید بزرگوارش
عنقریب بالا گذشت و نسب او بخدوم جهانیان میر سید بطوریکہ در ذکر سید عثمان بن محمود گذشت
وی در زمان طفولیت منظر کرامت و خوارق عادت بود و دلسے مادر زاد است در ادیان صوفیہ
خاطرا و باسپ بسیار بود ہر کسی کہ اسپ گلی پیش او رسے دعا کردے ما حاجت اوردا گشتے این خبر
خاش گردید و جو حق مردمان پیش او رسے اندند و بمقاصد خود فایز یکشتند پدرش ازین سبب
بخجیرد گفت اسے ابن پیر کہ باعث کشف اسم را اسے است اندونیا بردار دعا اسے پدر در حق
او مقبول افتاد و بمرہ سالے بر حمت حق پیوست عا دے عشر ربیع الاول سنہ ثلث دالف
رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ۔

سید میران محمد المشہور بموجب دریا ابن صفی الدین البخاری الاوچی قدس سرہ وی از سادات

عظام و مشاہیر شیخ سروردی است نسب او بنجد و مہجانیان بنہ واسطہ باین طریق میرسد کہ بیان
محمد بن صفی الدین بن نظام الدین بن علم الدین ثانی بن جلال الدین بن علم الدین اول بن ناصر الدین
بن جلال الدین مخدوم مہجانیان وی اور زمان خوشنحاح العہد و مقتدا می زمانہ بود و ولایت قدر بلند و
ارجند داشت و او حسب الطلب جلال الدین اکبر بادشاہ بمقام حویر گدھ آمد و در باب فتح قلعہ حویر گدھ
امداد و دفاع نمود چون قلعہ فتح شد قبولے عظیم یافت و بادشاہ معتقد وی گشت و جاگیر کثیر بعبادت و نجاب
بعبادتہ برگزیدہ پیا لہ عطا کرد کہ تا حال فرامین عطا سے جاگیر فرزند ہوا میر شاہ ہے نزد اولادش موجود است
چون بعضے دیہات اور لاہور بود انجباب خود در لاہور سکونت نمود و سہ جائگہ خانہ یکے بلا ہوزوم
موضع خان قاسیوم بمقام سپاہ و الد جاری نمود و بساکیں و مستحقین نان از مبلغ او میر سید روزی
شخصے در محفل او زبان پنجابے گفت کہ سید شے نباشد و ویک چوبین نباشد و نیز از سابق
مشہور است کہ سید در نقش نے سوزا این چنین سید محج النسب و اہل کجا است باستماع این سخن
حضرت سید در جلال آمد و دیگی از حوب طلب فرمود و ہر دو پارا ویکو ان ساخت و انش افروخت
و برنج پختہ پیش او نہاد و گفت کہ مین کہ سید بنے ہم میباشد و ویک ہم چوبین میشود و انش ہم سید
را نے سوزا و در اسے پسر بود صفی الدین و بہاء الدین و شہاب الدین نام داشتند و کشتاب الدین
نے آید ولادت سید میران محمد در سال نہصد و چہل و وفات سنہ یکہزار و سیزدہ و ہمز دے
ہتقد و سہ سال رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ۔

سید سلطان جلال الدین حمید بن صفی الدین بخارے الاوی قدس سرہ برادر حقیقے
میران محمد است جامع علوم ظاہرے و باطنی و کالات صہور و معنوی عابد و زاہد و تارک الدنیا بود و باو دنیا
و اہل دنیا کارے نہ داشت و در تجربہ و افتخار و یگانہ روزگار بود ہر چند کہ برادرش بنجد خواندے چون دے
بدینا ہم اشتغال داشت لہذا بوی کم رغبت فرمودے و شب و روز ویرانہ بعبادت حق میرسد
وفات وی در سال یکہزار و شانزدہ و قبرش در لاہور است رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ۔

سید عماد الملک بن سید محمد بن عثمان البخارے الاوی قدس سرہ از شیخ عظام و ساوٹ
ذوی الاکرام مت و بخار ق و کرامت مشہور شخصے پارہ سنگ پارس کہ خاصیت ان سنگ ابن
است کہ اگر چون باہن دس رسانند ز زغالص میکرد (از راہ امتحان باودا و گفت انرا زیر مصلای

من نہ او بنا و برفت چون بعد از مدت باز آمد و طلب سنگ نمود و نمود گفت از بجائی که نهادہ بر دار چون مصلا را برداشت دید کہ صدمہ سنگ پارس زیر مصلائی او موجود است گفت سنگ من کہ امست حضرت سید سنگ او را بدست او داد و انخص بجای نہ این کہ امست از انکار توبہ نمود و مرگشت وفات وی باقوال معتبر سنہ یکہز انسی و نہ قروی در لاہور است رحمہ اللہ تعالیٰ فرخینہ۔

سید شہاب الدین نہران میران محمد موج دریا بخاری الادبی الالہی قدس سرہ سیادت ولایت و کرامت موروئے داشت یگانہ وقت خود بود و قطب زمانہ خود است تمام عمر در ذوق و شوق و ہدایت خلق گذرانید و خوارق بسیار از وی بظہور آید نقلست کہ شیر شاہ حاکم پنجاب خود را صیحہ التنبہ است و دیگر کسے از سادات ہندوستان را بخیاں نہ آورد و از راہ فرط غرور و اتحان سادات شیر سے را دقتس کرد و تیری از چوب و بنجر از این مہیا ساخت و تنوری از این راست کرد و سادات پنجاب را نزد خود طلبیدہ تکلیف میداد و میگفت کہ اگر شما سید پنجاب و اہل پیش شیر برید و تنور گرم در آید و تبر چوبین را بنجر از این را بشکافید ہر کس از سادات کہ این کار نمیکند مجبوس میبخت چنانچہ بسیار کس از حضرات سادات نردوی مجبوس گشتن چون این تبر حضرت شہاب الدین رسید خود بایک غلام رفیع نام متوجہ مقام شیر شاہ گردید و نزد نفس شیر رسیدہ نفس را بکشاد و گوش دے گرفتہ بیرون کشید و گفت حیث است کہ چون تو شیر سے دقتس باشد ہر جا خاطر تو اہر برد شیر راہ بیابان پیش گرفت و بعد از ان بنجر از این را بنجر چوبے بشکافت شیر شاہ باستماع این خبر حاضر شد و گفت از وقوع این دو کرامت معلوم شد کہ شما از سادات کہ امید یک نشانے دیگر کہ عبارت از داخل شدن نور است باقیست فرمود مضا یقہ شیب پس ہا تو مت نہ گرم شد و حضرت سید رومال خود بچرخ رفیع عطا فرمود و اشارہ کرد کہ در تنور برود و بگو یا مار کو سکے بر دہا و سنانا علی ایہا زیم محمد رفیع حسب فرمودہ بعمل آورد و از تنور گرم سلامت بیرون آمد بادشاہ بجای نہ این کہ امست معتقد و مرگشت و از ہمہ مال املاک خود برخاست و سادات مجبوس را راہ دادہ اموال خود ایشان بخشید و بھجت حضرت سید چوست تا آنکہ وفات یافت و وجہ خطاب نہر انست کہ سنہ نھرا شیر است روزیکہ نفس شیر بشکست از شیر شاہ این خطاب یافت و بھشتے سیکو بند سبب آنکہ بجای خوبصورت و با جمال و بارعب بود و چیکس روبروی او در علم ظاہری و باطنی طاقت گفتگو نہ داشت پیش

دیر انجذاب نهر خا طرب ساخت ولادت او با قوال صحیح در سنه نصد و شصت و پنج وفات او در سال یک هزار و چهل و یک و بعضی هفت گفته اند و قبر دے در بهوگے دال فزا فلقی است و تعمیر نچتہ برکنند او نمودن ممنوع است و کسیکه عمارت نچتہ نمود بیلایا مبتلا گشت رحمہ اللہ تعالیٰ خرمینہ۔

سید عبد الزراق مکی قدس سرہ از مردان و اصحاب سید میران محمد است و او بزرگی تارک الزینا و زاہد و شقیہ جامع کمالات ظاہری و باطنی بود و از سادات عظام سبزوار است اول از غوثی و ریشا ور و بعد از ان بدلی رسیدہ و در مرقسہ پایان باو شاہ منسلک گشت بعد از ان بنجد جاذب حقیقی بنیست سید میران محمد رسیدہ تارک دنیا گشت و ویر از دنیا و اہل ان بغایت نفرت بوقوع آمد تمام شب بصحبت پیغمبر خود گذرانیدے و تمام روز در حجہ و عبادت حق مشغول ماندے وفات وی در سال یک هزار و چهل و ہشت و قبر وی در لاہور است کہ گنبد نیلگون است تار داور رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید شاہ جمال قادری سہروردی لاہوری قدس سرہ شیخ بود جامع کمالات ظاہری و باطنی سلسلہ او باین طریق بتبع شہاب الدین سہروردی میرسد کہ شاہ جمال اخذ طریقت از گلراہنگ و دی از شاہ معروف از مہر الدین از فیہ الدین از شیخ جمال از صدر الدین از پدرش سہاب الدین نگریا ملکا از شیخ ایشوخ شہاب الدین عمر سہروردی رحمہ اللہ تعالیٰ و دی از سادات حسینے است اولاد دے در سیالکوٹ ساکنند و اد صاحب کشف و کرامت و مستجاب الدعوتہ بود و چنانچہ دودل نام شخصے ہندو از قوم کترے بامید اولاد از دوا دے تاشیخ دعا بکنند کہ حق تعالیٰ او را اولاد عطا نماید روزے چند فریوڑ او دے شیخ انرا قبول نمود و از ان بیان دے و خبر بوزہ بوسے داد و نماز عصر مشغول گشت او پنداشت کہ شاید شیخ ابن دے و خبر بوزہ براسے کندین پوست بین داد غذا بعد نماز تناول فرماید لہذا مشغول کندین پوست گردید و یک خبر بوزہ را ترا شنید شیخ از نماز فارغ شدہ گفت ہی چکروی ابن دے و خبر بوزہ براسے ان بتود اوم تا باز ان خود بخیرید و حق تعالیٰ دو پسر شہا عطا فرماید اکنون یکے را کہ ترا شنیدے خوب کر دے دو پسر توانان متولد شوند یکے مسلمان کہ مرید من خواہد گشت و دیگر ہندو کہ پرتو باشد بہیمان شد کہ شیخ فرمودہ بود کہ بعد از نہ ماہ دو پسر تو ام متولد شدند یکے از ان بیان مخقن بود و دودل پسر مخقن اکبر است سید رسا سید سید او را بغرض ذرے قبول نمود و فخر الدین نام نہاد و بدولت ظاہری و باطنی رسا سید ہنوز ہم اولاد فخر الدین بودہ اند کہ خود را منسوب بانجذاب میسازند و فخر الدین

بجمل جوڑے ہو در لاہور سکونت داشت رحمہ اللہ تعالیٰ قصہ وفات او نیست کہ در اربعین نشست بود
و در فائزہ حجرہ را مسدود نموده بود بعد سے روز دیوار پیش حجرہ بسبب بارش بقیاد خدام خواستہ کہ
دروازہ را کشادہ حضرت سید را بیرون آمد کہ ناگاہ از کس آمد کہ ہر چہ شدنے بود شدنہ بالاک
این حجرہ تعمیر کنید و این را مدفن ما تصور سازید پس ازان روز نشان قبر بالاکے سقف ان حجرہ راست
کردند فان حجرہ را بجال خود گذارشتند و این حادثہ بتاریخ چہارم ربیع الاول سنہ یکزار و چہل و نہ
در عہد دولت شاہجہانے رودادہ و انحضرت بطویل یافتہ کہ زیادہ از صد سال بود رحمہ اللہ تعالیٰ خزنہ
سید محمود بن محمد بن عثمان النجاری الاچھی اللہ ہوری قدس سرہ کہ مشہور است بشاہ ہور
برادر حقیقہ سید عماد الملک و پسر پنجم سید محمد بن عثمان است کہ ذکر او بالا گذشتہ در فقرہ و ترجمہ نشانی
عائے و تہ بلند داشت از دنیا و اہل ان تختہ و مستغنی و طالبان حق را بجی رسانیدے و
بطالبان غیر حق رغبت نفروموسے و عمارے دے و حق بیمار ان برائے شفا تاثیر تمام داشت
و فرمودہ بود کہ ہر مرغیے کہ خاک قبر را بخورد یا سنگ گریزہ ان در گلو با ویز و شائے مطلق او را شفا خواہد
و او چنانچہ از رسم ہنوز جاری است وفات وی در سال یکزار و پنجاہ و سہ و قبرا در لاہور است
رحمہ اللہ تعالیٰ خزنہ۔

سید زندہ علی بن عبد الرحیم بن محنفی الدین بن میران محمد بیج دریا نجار سے الاچھی قدس
سرہ ذکر میران محمد در محل خود گذشتہ دے عابد و زاہد و متقی بود سلسلہ ارادت بحدت
اباے کرام خود داشت بعد وفات پدر بر سجاد شہخت قیام نمود و تقاضت کہ در جاکے مقبرہ مذکور
میران محمد اب چاہ ہاے ان سرزمین نہایت شور و تلخ بود کسناے انجا بذریعہ خدام او اسد کا
و عمارے اب شیرین نمودند گفت کہ چاہ تو کنند کہ شیرین خواہد شد انشاء اللہ تعالیٰ چون چاہ
تو کنند شد اب شیرین و سر زبیر مدعیان ازان تیرایع شوری اب ازان سرزمین دفع گشت ملائکہ
او در سال یکزار و پنجاہ و وفات او در سنہ احدثے عشر و مائتہ و ثمانیہ و قبرا بیرون مقبرہ بیج
دریا نجار سے کہ بخانقاہ زندہ امام مشہور است رحمہ اللہ تعالیٰ خزنہ۔

سید مسعود بن ساہو بن عطاء اللہ بہرائچی قدس سرہ علوے ست از اولاد محمد بن الحنفیہ
و خواہر زادہ سلطان محمود سیکانگین است نسبے مائے و حبسے داغداشت و القاب پیر بلگرام

سالار دیان غازی دبا لے میان و بالا پیر و اٹھلا و سلطان شید و سید الشہد است بمبار
مسعود غازی نیز اشتہار دار و در تقاوت و شجاعت ممتاز و وقت خود بود پدرش میرساہو دلی
کاہر بود و بسے او بسے فتوحات نمایان و ان گشتہ کفار ہند شکستہ و خستہ گشتند و و قتیکہ سلطان محمود
سہونہات رسیدہ بغزو کفار شہول شد سید مسعود با فتح کاہلر بزمست اور سید و سے
بلغ نمود تا سلطان انتخاب گشتہ تیان را از بت خانہ برا و تا شہنشاہ بت پرستان ہندو
بوزیرا و حسن مینکہ التماس نمودند اگر سلطان این بت ہا و ان شکستہ ہا واپس و در بوزن بٹ
جواہرات پیش کش میدہم حسن راضی شد و سلطان معروض نمود کہ از شکستن این
بت ہا چہ فایدہ بت پرستہ دفع نخواہد شد بلکہ اگر اسستہ عاے ہندو بدرجہ قبول رسد
نفیہ عظیم و بیت المال مسلمانان روید ہر سید مسعود کہ حاضر مجلس بود گفت ای وزیر
میخواہے کہ اور را بت تراش و سلطان را بت فروش گویند اکنون سلطان محمود بت شکن
است بعد ازین بت فروش شہور خواہد شد ازین سبب وزیر خجلی گشت ہا و شاہ
نیز از ان ارادہ باز آمد لیکن وزیر عداوت سید را در دل خود جاے داد و با انتظار فرصت
مے بود سلطان این امر را معلوم نمودہ اقامت او نزد خود مصلحت ندیدہ او را بکاہلر نزد
مادر و پدرش رخصت نمود و بکاہلر رسیدہ لشکرے فراہم آوردہ بردہلے تاخت نمود
بفضل اے دہلے مع توانی کہ در دست کفار ہند بود بردست او فتح گشت شمس ماہ در
انجا بسر بردہ از انتظام ان نواسے فراغت نمودہ بہمت میہرہ رفت و ان ناحیہ نیز مفتوح گشت
و اہلے انجا اطاعت اہل اسلام نمودند و بعد از ان متوجہ قنوج گشتہ با کفار انجا حار بہ نمودن
ناحیہ نیز مفتوح گشت و خود بتمام ستر کہ قیام نمودہ میسرین عرب را بطرف جنوب تھہ مند بہ واکاسی
باشکر گران فرستاد و سید حسن در انجا شہید شد بعد از ان سید اعظم دین را بطرف گویامور
نواسے ان متعین فرمود و نیز بعد عار بہ عظیم در انجا شہید شد و چون خبر بلو اے کفار در بہراج
سموع حضرت سید گشت متوجہ انجا بن شد بعد رسیدن او در بہراج فتنہ انجا فروختست پس سید
مسعود در بہراج و پدرش میرساہو در ستر کہ قیام نمودند بعد از دو ماہ پدرش بمالک نفاخر امید چون خبر فاش گشت کفار
باز کنکاش فتنہ نمودند و جنگ ہای عظیم نے باہین لشکر اہل اسلام کفار بوقع اند و ہر روز جنگ برین متوال بود تا آنکہ

تباریخ چهارم رجب سنه چهار صد و بیست و چهار تیر و در گوی انجناب رسید و برانسیب از
اسپ بقیه دجان بحق تسلیم نمود قبر و در بهر ارج است مشهور و معروف مزار و مطاف خلق است
و بسے خوارق و کرامت از مرقد او جاری است در سائے بوقت عرس خلق کثیر زیارت او میروند
و حاجات خود از خدا بخوانند و انجناب بکالات ظاهری و باطنی رسیده و معاصر خواجه محمد حشمتی و ابو
یوسف حشمتی بود بعضی گویند که بانو اجماعین الدین حشمتی معاصر بود رحمه الله تعالی ذکر او در خزینة
طویل است اینقدر مختصر از انجا است -

سید احمد بن زین العابدین ملتانی قدس سره وی از بکر اسے شیخ و قدما علی ولیای
خط ملتان است و نسب او بانیطریق بایر المومنین علی مرتضیٰ میرسد که احمد بن زین العابدین بن
عمر بن عبد اللطیف بن براء الدین بن صلاح الدین بن زین العابدین بن علی بن صالح بن عبد الغنی
بن جلیل بن خیر الدین بن ضیاء الدین بن داؤد بن عبد الجلیل رومی بن اسماعیل بن امام جعفر الصا
لے آخر النسبة از طفلی آثار بزرگے در ناصیه او هویدا بود از پدر خود او لادستفیع گشته بعد از ان
بصحبت قطب الاقطاب سید عبد القادر الجیلانی رضی الله عنه رسیده و درجه کمال بر سجد و بعد
از ان زمانے بصحبت شیخ الشیخ شهاب الدین عمر سرور رومی بسر برد و بعد از ان بصحبت بود و در حشمتی
پوسته خرقه خلافت یافت و در علم ظاهر تلمیذ محمد اسحاق لاهورے است پوسته طالب قوت
حلال بودے شبانه کر دے گو سپندان چرایندے و بکار کشکارے پر دانی و مفع سود هو
که دیسے ست متصل وزیر اباد و فتنه کناره دریا رخت اقامت نهاد و بعد از عبادت حق مشغول کشت
و خلایق بسیار و دهره دارین یافتند از انجا که حاجتمندان از دے محروم نرفتنے لاجرم لقب انسخه
و سرور کشت داد صاحب کشف و کرامت و خوارق عادت بود و عمر بخش نام نهنے بیمار شد چون
متعلقین از از محنت او و ایوس شدند بامید دعا بخد مت سید آمدند بے انکه سخن بگویند انجناب
قدرے خاک برداشت بر لیشان داد و گفت این را بخور ایندانشاء الله تعالی شفا خواهد یافت
همچنان کردند او شفا یافت روزے با یکے از روساے سودهره گفت که درد شما نزد ظلامت
مادبان سپه خوب است اگر نوشد به کم چون این سخن بالک اسب بنامه متور که دو گفت من اسب ندانم اسبے در بجا
پنهان ساخت چون این خبر رسید رسید گفت اگر او اسب نداد اسب خود بخود خواهد آمد همچنان شد که اسب

خود بخود برادر حاضر گشت و انجناب بر او سوارے نمود اغلبیکہ بالک اسب را بعد از ان بنوعی از خود رانے ساخته روزی شخصی جو زنا نام کہ رئیس بود بخدمت سید التماس نمود کہ پسر ہم معفو و انجنبر کشته دعا کنید کہ بیاید فرمود کہ امر فرماید آمد ہما نر زربا بد چہین کرامت او بسیار است و انجناب دختر سید عبد الزاق و دختر کنتوفان حاکم تانرا بزنے گرفته بود ہا سدان ازین سبب قصہ جان او کردند و او را مع برادرش و زوجه و پسرش سید میراج الدین بے سبب بدرجہ رفیعہ شہادت رسانیدند شہادت او در سنتہ سبع و سبعین و ضمما تہ بود و قبر او زیارت گاہ خلق است دعای خلق در انجا ستجاب بشود رحمہ اللہ تعالیٰ فرمیدہ -

سید احمد بن علی الترمذی اللہاموری قدس سرہ ملقب بتوفتہ دے از شیخ عظام و سادات لاہور بود نسب وی باین طریق بامیر المؤمنین علی مرتضیٰ میرسد کہ احمد بن علی بن حسین تانے بن حسین محمد بنے بن نامر بن موسے بن علی بن علی اصغر بن علی ابن الحسین بن ابیالموئز علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم دے از تہذیب ہندوستان امد و در لاہور بجلہ چہل بے بے سکونت و زربہ و سبب تلیقب وی بتوفتہ انست کہ شے شیخ دی ویرا از اندرون حجرہ اواز داد و نزد خود طلب نمود چون بر در حجرہ حاضر شد دروازہ حجرہ از اندرون بستہ بود وی از غائب ادب اطلاع حاضرے خود نداد و تا صبح بر در حجرہ ایستادہ ماند شیخ وقت صبح چون حال براننوان دید بنایت فرشتہ و گشت و بتوفتہ ملقب ساخت و سنے توفتہ بزبان نرکے ایستادہ است وفات و دے در سنتہ شش صد و دو و قبر و سہ بجلہ چہل بے بے اندرون طویلہ غلام مے الدین فرشیے است رحمہ اللہ تعالیٰ فرمیدہ

سید یعقوب بن علی صدر دیوان زنجانی اللہامورے قدس سرہ و سہ از اعظم مشایخ و کبراے اولیای لاہور است و جامع بود در بیان علوم ظاہری و باطنی از اولاد امام موسے کاظم است رضی اللہ تعالیٰ عنہ دے در سنتہ پانصد و سی و پنج از ترکستان در لاہور امد و سکونت نمود و ہنگامہ شیخت گرم ساخت و کرامت و خوارق عادت بسیار از وی بطور مدہ علمای لاہور مسفر و متفر شیخت و سے گشتند و قبو لے تمام یافت و خلقے کثیر بجلقہ ارادت اود را امدند و حضرت خواجہ معین الدین حسن السجریے الحظیے را بادی بسیار محبت بود و فو قہر او ہنود وفات وی در حب

سند شش صد و چہارست رحمہ اللہ تعالیٰ فرمائیے۔

سید حسین خٹک سوار شہیدی قدس سرہ از سادات شہیدت نسبت ارواٹ سلسلہ
ابا کے خود داشت دہرائی ستر حال در لباس اہل دنیا بودے و بصحبت اغنیاء بسر ہو و کالات
معنوی ہم کسب کردی بہ نہایت شہادت ہمراہ سلطان معز الدین سام در ہندوستان آمد
و سلطان بجن فتح ہندوستان اور ابر فاقہ قطب الدین ایک دور پہلے گزاشت
قطب الدین اور انجکومت اجیر کہ خٹک را سے تہور ابو دما مور ساخت چون دی در اجیر رسید
با خواجہ بزرگ سید معین الدین خستے قدس سرہ محبت و زید و زیار ان محرم انجناب گشت
و چون بسعی او خلق کثیر نمودند زیار نزد خواجہ بزرگ بجلوت اسلام مشرف شدند لاجرم ہمہ روزہ
عداوت و سلباء پیدا شد تا بعد وفات قطب الدین بوقت فرصت و وقت شب اور اربع
اصحاب و بقتل اور دزد و قتل صبح خواجہ معین الدین مع اصحاب خود مراد نماز گزارد و با جمیع سدا
بر بلند کے کوہ مدفون ساخت و این واقعہ قبول صاحب ساجح الولايت در سال ششصد و
وہ بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ فرمائیے۔

سید غزیر الدین مکی اللہ پوری قدس سرہ از سادات عظام و اعظم علماء کبر اہل دلیا
اہل شریعت و طریقت است بقول صاحب تحفہ الاولیاء اصل دین از خدا و است و سلسلہ
طریقت وی سید الطائیف جینید بغدادی میر سدا دل از بغداد اور مکہ معظمہ آمد و داد و از وہ سال در
انجا قیام نمود و بجا ورت بیت اللہ مختلف ماند و بخطاب پیر کے فحاطب کشت (ظاہر اہل علم اور
باین لقب خواندے) بعد از ان عازم ہندوستان شد و در سند اربع و سببین و فسا تہ کہ
سلطان شہاب الدین غوری بجا صرہ لاہور قیام میداشت و اور دلاہور گشت و حسنہ و ملک بن
ظہیر الدلہ کہ حاکم انولايت بود و ز خاصہ یہ تنگ آمدہ استہ او دعانہ و سے خود انجناب فرمود کہ تا شش
سال دیگر ترا مانست بعد از ان حکومت ایندیار بقیضہ ملک غوریہ دادہ اند پھر ان شہ کہ حضرت
سید فرمودہ بود کہ انسال سلطان شہاب الدین بے نیل مقصود باز گشت و بعد شش سال
فتح نمود و حضرت سید دلاہور سے و شش سال بدیس علوم و ملتین طالبان معروف ماند
و خلق کثیر را بختی رسانید تو نے رحمہ اللہ سنہ ثانی عشر و ستا تہ تہ و سے دلاہور ست فرمائیے۔

سید اسحاق کا زرونی لاہوری المشہور میران بادشاہ قدس سرہ جیسے است صاحب مقامات بلند و کرامات اجمینہ بود و شیخ انشیوخ وقت خود است نسبت ارادت از شیخ ابوہد الدین کرمانی داشت از کارزدون چون بلاہور آمد مدتی مدید بہدایت خلق مصروف ماند علماء و سادات لاہور در حلقہ اطاعت او درآمد و ہمہات ظاہری و باطنی بوی رجوع میداشتند در تحقہ الاولیاء مسلمین آوردہ کہ او در طویل یافتہ ہر کسیکہ نزد وے آمدے بدایت شکر شخصیہ نزد وی آمد شیخ بوی التفات نفرمود انشخص مغایرت آغاز کرد و دشنام داد و حصار مجلس گفتند کہ باید کہ در حق او دعائی یکینہ کہ بفرمای خود رسد حضرت شیخ دعا نمود انشخص بہیوش بقیاد چون بہوش آمد تائب شد و شیخ اعتقاد او رد فرمود در حق وی دعاے نیک کرد و متاخر نہالے اور چشم عطا کرد کہ مرا بشاغت تاریخ وفات و سست و ثمانین و سبعمائیمہ بودہ و بعضیہ لبعم الرحمن الرحیم را تاریخ وفات وے گفتہ اند قطعہ

سید اسحاق وے کریم	گشت چوزین دہر بخت مقیم
سال و مالش عجب دزدل	بسم اللہ الرحمن الرحیم

سید محمد امین ابن حسن البیہقی الرشیدی الادبیہ الکشمیرے قدس سرہ مشہور است بہ بابا امیر خلیفہ پرنہ خود است و از بابا ہلال کشمیرے بفرستش گرفت چون از تحصیل علوم ظاہری و عشقوان شباب فراغت یافت سلطان زین العابدین و اسے کشمیر خواست کہ دختر خود بوسے دہوی با ستاع این خبر بدو رکودہ میردارے متوارے گشت و بعبادت مشغول شد تا بکمال ظاہرے و باطنی سید وقتے سلطان زین العابدین جیسے عظیم نمودہ بود و حضرت سید نیر در انجامد و بود چون دران جشن بعضی امور غیر مشروع بعمل آمدہ حضرت سید را غضب مستولے شد و خود را در آب دخت ہر چند خواصان حکم سلطانے بتلاش او پرداختند تا فتنہ سلطان را عیش تنقص شد و بشہر نہاد چون برابر باغیکہ بر کنار جوی است رسید دید کہ حضرت سید برباب بدو فتنہ مشغول است کہ دمہ بمیانہ این حالت از صدق سر خود برپاس او نہادند و باطلج تمام او را بکشتے اور دزد و چون از کشتے فرو آمد متصل محل ریختہ قیام نمود و سلطان خانقاہی عالے در انجا بنا فرمود و قہر شہاد او در توایح اعظمے آوردہ کہ چون سادات بہیق را در امور سلطنت کشمیر اختیار کلی حاصل گشت

جی ازامرار احمد اس گیر شد۔ مستعد قبل ایشان گشتند تا بوقت فرصت درخانه بادشاه سید صمدین وزیر برادر یا چهارده کس متعاقبش نقیض اور دزد و ہمارا وقت جبے از مفسدان بصومعہ محمد امین و راندہ پنجاب را شنید نمودند پنجاب در انوقت این اشعار سے البدیدہ بر زبان آورد

شمران زندہ جا نگر دسیہ جانفے
اگر از عشق تو ام سر برود گو برود
کہ من این ہر دو جہان را بشمارم نجبی
لیکن این سر نہمان تو نگوی کہ کی

الضمائم قطعہ

من فارغ من مصلحت اہل روزگار
اکنون بیا دشمن بخوان بر فرار من
میدان یقین گشتن من بہت بگاہ
تاروی ظالمان سنگر شود سیاہ

و فرمود کہ برائے غسل من تختہ از عجب ظاہر شود مرا بران غسل و ہندو بجا کہ سپارند پس علی الصباح دیدند کہ تختہ ضد بین بر روی دریا مقابل خانقاہ براب موجود است برداشتند و بران غسل دادند و در خانقاہ دفن کردند و کان ذلک سے سلج ذی القعدہ سنہ تسع و ثمانین و ثمان مائتہ و شصید کشمیر تاریخ و فوات اداست رحمہ اللہ تعالیٰ خرمند۔

سید محمد غوث نیشاپوری گوالیاری قدس سرہ از اعظم مشایخ و کبرا سے اولیائے شاخین ہندوستان است اخذ لطیف از صاحب حمید از شاہ قانوں از شیخ عبد السمہ شطرا سے نمود و تربیت باطنی از روح پر فوج غوث الاعظم سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ یافت و جدا از سادات نیشاپور بود و وی سیاحت بسیار کرد و از بسیار سے از مشایخ نفیس یاب گشتہ و وضع سیاحت او این بود کہ کوزہ آب مقدار سبب بر کتف و مصلیٰ و بغل و عصا در دست بگردیدے و جسم او بغایت ضعیف بود و چون بخدمت شیخ خود حاجی حمید رفت روز اول شیخ اورا اکرام کرد و در کنار گرفت و نصیر الدین ہمایون بادشاہ معقد او بود و اورا تصنیف بسیار است چون جواہر خمسہ و اوراد غوثیہ و بحر الحیات و معراج نامہ لیکن بر معراج نامہ علامہ مرقن شدند و مخفی ساختہ قصد ایزد سے او نمودند چون از وی سوال نمودند گفت این در وقت بیہوشی نوشتہ شدہ پس از قصد ایزد سے او باز آمدند و فوات او در سال مہمد و ہمتاد و چہار است رحمہ اللہ تعالیٰ خرمند۔

سید وجیه الدین گجراتی قدس سرہ علوی بود از کباب شیخ متاخرین است جامع علوم
 ظاہرے و باطنے برا کثر تبت در سے حاشے و شرح نوشته مرید سید محمد غوث گوالیاری است
 کہ ذکر او بالکذشت چون علماء گجرات بسبب معراج نامہ بر سید محمد غوث معترض شدہ فتوای
 قتل او دادند و ہوا میر خود بران ثبت نمودہ از شیر شاہ اجازت قتل او خواستند پادشاہ متال
 شدہ این امر را موقوف بر سید وجیه الدین گذاشت و چون این فتوا بر اسے دستخط نہ رسید
 وجیه الدین رسید سید وجیه الدین فی الغور بودین سید محمد غوث رفت و بادل دیدار متقدما و
 گشت کاغذ فتویٰ را پارہ نمود و بجلالے عمر گفت کہ این بحالت بیہوشی نوشتہ شدہ این اعتباری
 نیست وفات دی در سال نہصد و ہشتست رحمہ اللہ تعالیٰ خرمینہ۔

سید غیاث الدین دولت شاہ گیلانے لاہوری قدس سرہ دی مردی بزرگ و متقی بود
 در ظرفیت خلیفہ پذیر خود است و از دیگر شیخان سلاسل بہرہ کامل و حصہ وافر نصیب او گشتہ و دو
 احب اولاد پذیر خود بود و مادرش دختر سید کفایت خان بہاگیر کے کہ از امر اسے دولت ہما یونی
 ست بودہ و نسب او باین طریق بحضرت غوث الاعظم میرسد کہ غیاث الدین بن عبد القادر
 بن جمال الدین بن جلال الدین بن یوسف بن سلطان رشید بن اوہم بن محمود بن اسماعیل بن
 داؤد بن فتح بن نصر بن عبد الرزاق بن الغوث الاعظم سید عبد القادر الجیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم
 و پسرش سید کرام الدین خلیفہ او بودہ بعد وفات پیر بر سند شیخت و ارشاد شست و وفات
 او در سال نہصد و نو دسہ بودہ و قبر او بر و ن لاہور متصل بقبرہ پدر او بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ خرمینہ۔

سید محمد غوث بن فتح محمد بن ابو بکر بن عبد القادر ثانی گیلانے لاہوری قدس سرہ
 از سادات کرام و مشایخ عظام لاہور است بعد فوت پدر بر سند ارشاد شست و خلق کثیر بحلقہ
 ارادت و اعتقاد و در آمدن وفات او در سال یکہزار و چار بودہ و قبر متصل بقبر پدر خود است و نواب
 محمد زمان خان کہ از اہل امرای اکبرے بود گنبد عالی بر قبر او بنا نمودہ رحمہ اللہ تعالیٰ خرمینہ۔

سید محمد بن احمد کھلمی کشمیری قدس سرہ از اعاظم خلفائے شیخ یعقوب معنے کشمیری
 است بعد وفات شیخ بر سند شیخت و ارشاد شست و ترک و تخرید و تفرید لگانہ زمان
 و در توکل مکن سے وقت خود بودہ بحدیکہ تمام سال گراما یک فیص بسر بردی باشند

والی کبیلے از کشمیر با بخارفت و توطن در زیر وفات وی رابع محرم سنه اصدی اوقس عشره الف بود

رحمه الله تعالی خرمینه

سید یوسف محمد یاتنی کشمیری قدس سره اول از تجاران کشمیر بود بعد از ان جاذب عشق حقیقیه ادرای خود کشیده تا بکلی نارک شده بخدمت شیخ یعقوب صوفی رسید و حسب اجازت او بجزیرین رفت و از بسیار ستمیهای استغاده نمود و بعد از ان بکشمیر مراجعت نمود و در قصبه باره مولد توطن گشت و ما بخار در سنه اصدی عشره الف بر حمت حق بپوست و تیاریخ وفات و کما بعد شیایخ بود گفته اند رحمه الله تعالی خرمینه

میر صالح المتخلص بکشفی قدس سره صاحب انوار بلیه و مدارج عالیله و جامع علوم دینی و دنیاوی و صاحب خوارق و کرامت مشهوره بود و حلیفه شاه نعمت الله بسلسله عالیله قادریه بود و در دیگ بسلسله هم اجازت تلقین داشت در حالت ذوق اشعار نیکو گفته وفات وی در سال یک هزار و شصت است رحمه الله تعالی خرمینه - و دیوان کشفی که دیوانی است لطیف از تصنیف اوست -

سید ابوتراب المعروف بشاه گدا المسمی الموصوفی القادری الشطاری الشیرازی اللاحق قدس سره اصل دی از شیراز است حینیه بوده از اولاد امام موسی کاظم رضی الله تعالی عنه و از خلفائے سید روحیه الدین گجراتی است و نسب او باین طریق بامام جعفر صادق رضی الله عنه میرسد که ابوتراب بن نجم الدین بن شمس الدین بن اسد الدین بن زین الدین بن یونس بن عبد الوهاب بن عبد المادی بن ابوالبرکات بن النور علی بن عبد المظیف بن محمد شریعت بن ابوالخضر

بن عبد الباقی بن ابوالحسن بن عبد الغفر شیرازی بن عبد الله بن محمد امین بن قدرت الله بن موسی بن مسعود بن صادق بن احمد بن باقر بن حسن بن زید بن جعفر بن محمود بن هارون بن امام موسی کاظم بن امام جعفر صادق بن محمد بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنهم و نسبت سلسله او بطریق شطاریه باین طریق میرسد که ابوتراب از وجیه الدین گجراتی از محمد غوث گواکبار

از شاه حمید از شاه قافان از شیخ عبد الله شطاری قدس الله سره از هم و در سلسله قادریه باین طریق است که ابوتراب از وجیه الدین گجراتی از محمد غوث گواکبار از شیخ طبریزی حاجی از شیخ ابوالفتح هدایت الله از شاه قافان از عبد الوهاب از عبد المودت از شیخ محمود از عبد المنعم از محمد از

عبد الرحیم از ابو بکر تلج الدین اندر بزرگوار خود حضرت غوث الاعظم سید عبدالقادر الجیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم و قاضی محمد لاہوری و شیخ فاضل دہلوی و شاہ جمال رہتاسی و سب کے گواہ احمد گدا و شیباز گدا کہ ہر سہ دہلا ہوا سودہ انداز خلفائے دی اند و وفات دی تباریخ چہارم شوال سنہ یکہزار و ہشتاد و یک است و قبری در لاہور است رحمہ اللہ تعالیٰ نے فرمائی۔

سید محمد علی بن عمر تارک القادری الکشمیری قدس سرہ اور اسے برادر دیگر بودند اور ہمزبور بودند لیکن بظمت و بزرگی خدا داد از ہمہ بود اول سلسلہ قادریہ از پدر خود بیعت نمود بعد از ان از مشایخ وقت در سلسلہ سہروردیہ و غیرہ فیض یاب شدہ و بطلب پیر سلاسل غیاث گشت و از شیخ محمد معصوم ابن شیخ احمد سہروردی خلافت طریقہ نقشبندیہ و تجدید یافت اما کے کشمیر و ہندو کشمیر علی مردان خان ناظم کشمیر و دوستہ بودند ازین سبب ناظم کشمیر رضیہ بخدمت شاہ جہان بادشاہ فرستادہ بادشاہ جمیع علماء و مشایخ کشمیر را طلب نمودہ خدمت سید ہمہ در ان بیان ماخوذ شدہ بالآخر بدعا کے و سہ ہر کس از ان بایہ نجات یافتند وفات دی در سال یکہزار و ہشتاد و دو بودہ قبر دسہ کشمیر است رحمہ اللہ تعالیٰ نے فرمائی۔

سید حمید بن سعید بن فتح محمد بن حاجی ابو بکر بن عبدالقادر الجیلانی اللہ ہادی قدس سرہ از سادات عظام و مشایخ کرام است جامع علوم ظاہر و شرف است است تمام علوم و ہدایت و ارشاد سہروردیہ وفات دی چہارم محرم سنہ یکہزار و نو و دو بودہ و بمقبرہ آبائے خود مدفون گشتہ رحمہ اللہ تعالیٰ نے فرمائی۔

میر ہاشم منور آبادی قدس سرہ از خلفائے سید محمود کشمیری است تحصیل علوم ظاہری از علماء حیدر کشمیری نمودہ و حضرت علامہ و پیر اثنینی ساخت و بفرزندی بنواخت و بعد خود کا مقام خود نمود وفات فی سال یکہزار و نو و ہفت است رحمہ اللہ تعالیٰ نے فرمائی۔

سید محمد بن عبد اللہ الجیلانی الکشمیری قدس سرہ نسب و سہ ب حضرت غوث الاعظم بانی طریق میرسد کہ محمد بن عبد اللہ بن محمود بن عبد القادر بن حیدر الباسط بن حسین بن حسن بن احمد بن شرف الدین قاسم بن شرف الدین علی بن حسن ثنائی بن علی بن شمس الدین محمد بن یحییٰ بن شہاب الدین احمد بن عماد الدین بن ابو الصالح نصر بن عبد الزاق بن غوث الاعظم سید عبدالقادر

الجبلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم سے اول تجربہ سیکھنا پند و سبیل مناکحت و اختلاط بانسوان نہداشت آخر
 باجماع غیبی نکاح کر دو ہمال کھنڈار و نوہ از نامہ بکثیر اید و قریب صد کس از عیال و خدام ماوی بودند
 و دی مقتدا کے اہل توکل بود و بظاہر ہیچ دخلی نہداشت ایچہ از فتوحات یہ سرسیدہ تحقیق میداد برآ
 فردا چہ نئے نگاہ نینداشت باین و بطرف زندگی میکرد و فیض سلسلہ قادریہ موروثی او بود و سوا سے
 ان از مشایخ سمرود کہ کردہ بمقام کثیر فیض یافت و فات و سے در سال یکہزار و یکصد و ہجده
 رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ۔

سید طاہر بن الحسین بن عبد الرحمن الابدلی الزبیدی قدس سرہ ہوا ولی الشیخ السید
 الشریف العلانی و ذوالولایۃ والا امامہ الحافظ الضابط مسند الدینا مالک از مہ الشرف العالی محدث
 الدیار الیمانیہ و فیہما باجماع البریہ ولادت او در سنہ نہصد و چہار و وفات او در چہار شنبہ ہجری
 ربیع الاول سنہ نہصد و نوہ و ہشت (برین تقدیر او نوہ و چہار سال بود) و قبر او بشہر زبیدیہ باب
 ستام نزدیک مشہد شیخ صیادست والبیع و این زیاد و طبندادی و غیر ہم از مشایخ او نذر رحمہ اللہ
 تعالیٰ اعواس از نور السافر۔

سید عبد الرحیم بن عبد الزراق بن نفوٹ الاعظم عبد القادر الجیلانی قدس سرہ کینت
 او ابو القاسم است محدث و فقیہ بودہ و سماع حدیث و تلمذ بانی علم دین از ابو الفتح بن عبد الباقی بن احمد
 و غیرہ نمودہ وفات و سے سابع ربیع الاول سنہ ست و ستائینہ بودہ و قبر وی بہ باب حرب بغداد
 است رحمہ اللہ تعالیٰ اعواس از ہجۃ الاسرار۔

سید عبد الدین علی بن محمد السعدید وس قدس سرہ ہوا السید الکامل العالم الحال
 فخر اسادات العبد و یسہ و لفظ پرکار سادات علویہ نوے لیلیۃ الخمیس فاس عشر ربیع الاول سنہ
 خمس و ثلثین و مائتہ الف و قبر و سے در سورت است و تاریخ وفات او مولانا علی شاطر کے
 و سید عارف عبد البر بن جعفر ہر از لفظ تنہم فی الجنات برآوردہ اند و قصیدہ طویلہ سید مدہ در
 مدح او گفتہ و تلمیذ و مرید و سے سید علوی بن شیخ یا محمود در قصیدہ طویلہ از لفظ فخر الاکابر استخراج
 نمودہ رحمہ اللہ تعالیٰ اعواس۔

سید عمر بن عبد الرحیم الحسینی البصری المکی الشافعی قدس سرہ ہوا السید الجلیل و الجلیل

والاھل الاھل تمامۃ المحققین شیخ الاسلام المسلمین شمس المعارف والعلوم ترحمان المنطوق والمفہم المتفق
 علی امامتہ والجمع علی دینہ وعبادتہ وفات دی وقت اذان ظہر ویکہ منظرہ روز پنجشنبہ بہشت بہتر مریع اسکا
 سنہ یکہزار و ستے ہفت است شمس الدین ربی و احمد بن القاسم عبادے و غیر ہا مشایخ
 اویند و شیخ عبد اللہ بن سید بائیس و شیخ علی بن جمال و غیر ہا یلیند اویند رحمہ اللہ تعالیٰ اعواس از عقد الجواہر
 سید اسعد البلمی المدنی قدس سرہ او و شیخ المعارف احمد الشادوی و تحقیق و توفیق ہمسر و ہمنان
 بودند و ہر دو از سید بصیرۃ اللہ اخذ نمقت نمودند و او از سید روح اللہ و سید اسعد را کتابے است
 بر الفصوص محمد بن اسحاق القویوی کہ بروضی منہج نویم دی و الالت یکسندہ وفات کرد و سنہ دوم
 ربیع الثانی سنہ یکہزار و چهل در مدینہ منورہ بوقوع امده رحمہ اللہ تعالیٰ اعواس از عقد الجواہر
 سید محمد بن باعلوی بن محمد بن ابی کبر بن باعلوی بن احمد بن ابی کبر بن عبد الرحمن السقاف

الکلی قدس سرہ ہو امام الرشیدین و استاد الاساتذین شیخ الاسلام و المسلمین المعارف بالمد
 العالی الی رب العالمین غوث النداء و غیرت اللہ اور زمان خود چون چند در علم طریقت و مانند غالی
 در شریعت و مثل ابن عربیہ در علم حقیقت بود ولادت او بہندرششور و سنہ یکہزار و دود بود و دنیا
 او بیک منظرہ بعد نماز چہار و ہم ربیع الثانی سنہ یکہزار و ہفتاد و یک بود (برین تقدیر ہر دو شصت و نہ
 سال بود) اخذ علم نمود از سید ناصر الدین احمد فقیہ علی و چند دیگر از سادات تربیت و از سید عبد اللہ بن
 علی صاحب و ہر گز نیکوترین صورت او را تربیت نمود پستہ جاودت نمود بحرین شریفین و در ایجاد
 رس کامل یافت و ضلایق ایسا ربوی بجمع ادر و نہ و دی و دواجم مستعد ہوسے بر خیر و کج از طاعت
 یک ساعت ہم مشغول غیر نبودے و وفات او بروز شنبہ و ناچہتر اہم المؤمنین خدیجہ الکبریٰ بودہ و
 اشہد ان رحمہ اللہ تعالیٰ اعواس از عقد الجواہر

سید احمد بن ابی کبر بن سالم بن احمد بن شیخان العلوی الکی قدس سرہ دی سید حبیل و
 عارف باللہ و از اولیائے صالحین ست و اخذ علم از پدر خود و از علمائے عصر خود و در حرمین نوہ و دنیا
 او روز چہ و ہد ہم ربیع الثانی سنہ یکہزار و ہفتاد و یک در کربکہ بودہ و قبر او در معلاہ بمقبرہ بنی علوی
 است رحمہ اللہ تعالیٰ اعواس از عقد الجواہر

سید عبد الرحمن بن احمد بن عبد الرحمن البیض باعلوی قدس سرہ ہو اسید الاموال

تو نے سادس جمادی الاول سنہ احدى دالت بہ بندر شجرہ کبیرہ معروف بہ نیر و تیر کہ برہما مد تعالیٰ
اعواس

سید صبغۃ الدین روح المدیحینۃ المدنی قدس سرہ ہوا سید الجلیل قطب

مدار الراستخین فی العلم و اعمل النول و قلب اہل الاشارات و الاسامی الاصول جیل عرفات العرفان
و جہل مستقیم رجال العطف و انجمن خلق اہل سلوک از دی مستفید گشتند مولانا سید مرز و سید
اسعد بلخی و شیخ احمد اشنادی بہرہ وافر از فیض ادب برداشتند کتاب باب الوحیدۃ در سالہ ارادۃ
الدقائق فی شرح مرآۃ الحقائق از مصنفات اوست و فات ادا السالغ و المعشرین من جمادی الاول
سنہ خمس عشر و الف در مدینہ منورہ بود و در جمہ الدت تعالیٰ اعواس از عقد الجواہر

سید احمد بن حسین بن عبد المد الیعدروس الترمی قدس سرہ ہوا شیخ البکر عارفات
بالمد والو لے الشیر العلانہ دی از سادات مشایخ طریقت است و فات یافت و در ختم جمادی الاول
سنہ ثمان و ستین و ستائینہ در ترمیم جمہ الدت تعالیٰ اعواس از نور السافر

سید عبد المد بن محمد بن عبد الرحمن الاسقع الفقیہ باعلوی الکی قدس سرہ ہوا سید
الو لے عارفات بالمد الصالح الجیب التشریف دوسے از اولیا سے عارفین و مجذوبین صاحب
کرامت مناقبش فلاح از حد حصر است و موہبتش در عالم متشدد عبد المد عیدروس و حق دوسے
گفتہ اما عبد المد بن محمد فلو نوبتہ تغرب نے الساء و نوبتہ تغرب نے الارض تو فی ثامن عشر من
جمادی الاولی سنہ اربع و سبعین و ستائینہ در جمہ الدت تعالیٰ اعواس از نور السافر

سید عبد المد بن باعلوی بن الفقیہ المقدم محمد بن علی باعلو لے الترمی قدس سرہ
ہوا سید الجلیل العالم العارف الو لے الکمال ولادت او سنہ اربعین او ثمان و ستین
و ستائینہ و فات یوم الاربعاء رابع عشر جمادی الاول سنہ احدى و ستین و ستائینہ و کمر و
نود و پنج سال یا قریب بان بود و قبری در ترمیم ست جمہ الدت تعالیٰ اعواس از کتاب النور
سید محمد بن عبد الغفر بن غوث الاعظم سید عبد الغفار الجیلانی قدس الد سرہ از مجموعہ
بغداد و جامع جمادی الثانی سنہ ثنین و ثلثین و ستائینہ در جمہ الدت تعالیٰ الاعواس از سجد الاسرار
سید شیخ بن عبد الرحمن السقا باعلوی قدس سرہ اد سید عارفات بالمد ست

سید عبد السلام بن عبد الوہاب بن غوث الاعظم عبد القادر الجیلانی قدس سرہ ولادت
اولیلتہ ثامن ذی الحجہ سنہ ثمان و اربعین و خمسایہ و وفات وی ثالث رجب سنہ اصدی عشر
و ستمانہ و ہمان روز و ربیعہ اول بقبرہ علیہ مدفون شد کذا فی الاعراس نقل عن بختی الاسرار و کہ
رحمہ اللہ عالم متقی و متبوع بود از علم و طرافیت از پدر عالم بقدر خود نمود و فرودی اولاد وی و غیر ہم نمودند
و با بود بر جادہ شریعت مستقیم بود رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید علوی بن محمد الخدابا علوی والد عبد اللہ الحداد قدس سرہ توفی لیلتہ الاثنین
غره رجب سنہ اثنین و سبعین و الف رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از غایۃ القصود المرافی مناقب
عبد اللہ الحداد

سید عبد اللہ بن شیخ بن عبد اللہ العیدروس الترمی قدس سرہ ہوا سید الجلیل العارف
بالہدای کبار اولیا اللہ بود ولادت او در سنہ ہشتصد و ہشتاد و ہفت و وفات ثلث شب چہار شنبہ
چہارم شعبان سنہ نہصد و پچہل و چہار تبریکم بود و ہما بخاندن شہ رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از نور السان
سید احمد بن شیخ العیدروس الترمی قدس سرہ دی عارف کامل و صاحب احوال باہر و
کرامت ظاہر بود و از اجلاس اوست ولادت او در بلدہ تبریک روز شنبہ پنجمہ جادی الاخر سنہ
نہصد و پچہل و نہ و وفات او در جمعہ ہفتم شعبان سنہ یکہزار و سبت و چہار و در بندہ بروج واقع شد
و دفن او در ہانجا در محن خانہ گشتہ رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از نور السافر

سید عبد اللہ بن محمد با علوی المدنی القی الخضر می قدس سرہ دی عالم عامل دولی و عارف
بودہ ولادت او در بلدہ قم کہ شہر سبت از شہر ہامی حضرت موت در سنہ یکہزار و پانزدہ و وفات وی
روز چہار شنبہ اول شعبان سنہ یکہزار و ہشتاد و پنج و در مدینہ بودہ و دی در بلدہ مسم بحد بلوغ
رسیدہ قرآن و اندکے از فقہ درس گرفت و بعدہ بکاتب قوم (ظاہر امر او از قوم صوفیاست)
شغول شد و در طاعات کوشش بلوغ نمودہ و از گروہی از علمائے شہر تبریک گوش و بہر شغل ایشان
نشدیدہ و چشم فلک ہمتاے ایشان ندیدہ اخذ نمود و اکثر ملازمت صاحبین و مصاحبت عارفین
کردی بعدہ قصد حج بیت اللہ الحرام زیارت پنیامبر علیہ الصلوٰۃ والسلام کرد و بجا آورد مدتی در آنجا
نمود و باطن مشرہ را و اہمیرت خود قرار داد و در سطحہ از مردمان نژدی شد و سیوای خواص از جمیع

خلایق ترک ملاقات گفت روزی در روضه خیر الانام علیه الصلوٰۃ و السلام قنبدلی که بالای قبرش
اویزان بود در میان عظام خجری و افتاد چون در مدینه در آن زمان ازو سے فاضل تری بنود لاجرم
باستصواب و اتفاق الهمدیه و فرمان سلطان و مخصوص شده قنبدلی را برابر حجره اسد تعالی
اعراس از عقد انجواهر

سید حسین بن المحقق سید محمد بن محمود الکرمانی قدس سره وی جامع کمالات ظاهر بی یقینی
بوده و در لطایف و ظرایف بے نظیر بود و در خدمت سلطان المشایخ (نظام الدین) تربیت یافت
و از دوست ترین مریدان او بود و سلطان المشایخ چون قریب بگر رسید سید حسین را خلیفه خود کرد و بر
او اجازت نوشت و علماء سلاطین بعد ملاقات سلطان المشایخ بسوی او رفته جمال پوشی او را مشاهده
نمودند و از فیوضات و ابداعات وی استمدادی کردند و ذات وی بابت و یکم شعبان سنه هفتمصد
و پنجاه و دو بوده رحمه الله تعالی اعراس از مرآت الاسرار

سید محمد بن علی بن علوی بن الفیقه المقدم محمد بن علی باعلوی الشیرازی الدوبلیه قدس
سره وی عارف و فاضل است و ذات و سه روز و دو شب و نیم شعبان سنه هفتمصد و هشت
و پنج بوده اعراس از کتاب الغرر

سید مصطفی بن عمر بن عبد الله بن عیدروس قدس سره وی سید ذات کرام و واسطه عقد
کمال بیع انتظام ست و عالم و عامل و عارف و زاہد بوده و ذات و سه شب و نیم شعبان سنه یکم و یکصد
و پنجاه و دو در سورت اتفاق افتاده رحمه الله تعالی اعراس

سید احمد بن علوی بن المعلم محمد بن علی مجرب باعلوی التریه قدس سره وی سید طلیس
و شریف و دین صالح و عابد و زاهد است و وی شدت ورج و تقشف داشت و او را در زهد
و تقصیل از دنیا کمالات است که شاید در اولیای کبار مثل ان یافته نخواهد شد و ایشانرا سوا سے
سبقت زمانه دیگر هیچ نفیست بر وی بنود و آثار جلالت او است که چون بچ میرفت و زمان دیدند
که از اب و ریاسه شور می نوشتند چون بقیه اب طرف او نوشیدند شیرین یافتند و قریب موت او
جذب حق چنان باو رسید که از خود رفت و عقل او مثل گشت مگر حسب عادت نماز گذاردی و بعد از آن
از غایت غلبه عشق بمقتضای اینها توفیق و جبهه اسد اکثر چنان بودی که بنیر سمت قبله نماز گذاردی

و چار روز باین حالت بوده روز شنبه یحیی بن محمد بن رمضان سنه نصد و هفتاد و سه در بلده تریم انحال
نمود و رحمت الله تعالی اعواس از نور اسافر

سید شیخ بن عبد الله بن شیخ بن عبد الله العیدروس الترمی الاحمد اباوی قدس سره دی
عالم و عارف و صاحب کرامت است و کتاب عقد البیوی فی مناقب بنی باعلوی از جلد تصانیف او است
حمید بن عبد الله السندی و مناقب او کتابی تالیف نموده و علامه محمد بن علی الیسکر علی و کتاب
نزهة الارواح البیوی کردی نموده و ولادت او در بلده تریم در سنه نصد و نوزده و فات وی پنجم رمضان
سنه نصد و نود و رحمت الله تعالی و در محفل خان خود مدفون گشته و بالائی برادر بیهیسم رحمت الله تعالی
اعواس از نور اسافر السید عبد الله القادر که پسرش بوده

سید عبد الرحمن بن احمد شهاب الدین بن عبد الرحمن بن علی باعلوی الترمی قدس سره
دی عالم و فقیه و عارف و جلیل القدر است از جم غفیر اخذ فقه و تصوف نمود و ملازمت و الهجود و بنجود لازم
گرفت مردمان برای اخذ علم از جمیع اطراف از دیوبندی دی و درنده و قوی های شکل پیش دی می آوردند
و او با حسن وجه ملایم می کرد و سوا این محاسن دی بسیار است و فات وی روز دوشنبه چهارم
رمضان سنه یک هزار و چهارده بوده و در مقبره تریم مدفون گشته رحمت الله تعالی اعواس از عقد الحواجر
سید عبد الله العیدروس بن ابی بکر بن عبد الرحمن السقا باعلوی الترمی قدس سره دی
سید شریف دوی است عمرش پنجاه و پنج سال بود و ولادت او در عشره اول دی الیچ سنه صدی
عشر و ثانی و فات او قبل زوال روز یکشنبه دوازدهم رمضان سنه خمس و ستین و ثمانی است
و قبور و ترمیم زباز نگاه خلق است رحمت الله تعالی اعواس از کتاب الغر

عبد الله بن محمد بن احمد الشاطری باعلوی قدس سره و از کبر خفا و مردان خال خود
سید علی بن عبد الله العیدروس است در جمیع علوم ظاهری و باطنی از وی انتفاع عظیم گرفت و فات
دو هزار و سه شنبه پنجم رمضان سنه یک هزار یکصد و سی و سه و شب چهارشنبه و شب
خال خود مدفون شد رحمت الله تعالی اعواس

سید علی بن عبد الله بن احمد العیدروس السورتنی قدس سره دی عالم دوی است و دیرا
علامه میگنید و صاحب بند سورت است تاریخ ولادت او از لفظ شمس مشرق یعنی سنه یک هزار و چهل و پنج

و عمرش از نطفه همام یعنی هشتاد و شش سال و وفات او از باقی بجز الفضایل با کتاب مولانا که سنه
یکهزار و یکصد و سه و یک باشد می برآید و وفات او شب دوشنبه بیستم شوال سنه مذکور بود
رحمه الله تعالی اعاس

سید ابوبکر بن عبد الله العیدروس الترمی العدنی قدس سره وی سید کبیر و علم شریف
از اکابر اولیاست بلکه قلب زمان خود بوده از شرق تا غرب جلا عافین شاهدان یعنی اندوالات او سنه
هشتصد و پنجاه و یک در بلده تریم و وفات او شب بیست و چهارم شوال سنه نهصد و چهارده
در عدن بوده و قبرش در آنجا مشهور است مردمان از دور در زیارت او می آیند رحمه الله تعالی اعاس

از نور السافر

سید نور الدین علی بن عبد الله بن احمد بن ابوالحسن علی السبکی قدس سره کینت دی
ابوالحسن ست از اکابر علمای حدیث است شیخ عبد الحق محدث دهلوی در بے از مقامات از وی ستلال
نموده خصوصاً در جذب القلوب اے و بار الجوب قدم بر قدم او رفته و در فقط سمود اختلاف ست
سمود یا سمود و نون قبل نیم است در اعاس همین دو قسم گفته شیخ عبد الحق در جذب القلوب سمود و
و سمود و نون را بعد نیم همین دو قسم گفته و الله اعلم در اعاس از نور السافر نقل نموده که وی نزیل
و عالم بود و کتابها را بعد از فیصل الشرح فی کتابها و الوفا فی اخبار دار المصطفی و کتاب النجاصه فی اخبار دار
المصطفی و غیر آن از مصنفات او است و ولادت او در صفر سنه هشتصد و چهل و چهار و وفات او
روز پنجشنبه بیستم ذی القعدة سنه احدی عشر و تسمانه بوده برین تقدیر عمر عزیزش شصت و هشت
و ده ماه باشد اعاس میگردد بر این کتاب تقدیر فی مسائل التعلیق تصنیف است و در آن کتاب تقدیر بخوبی باطل ساخته رحمه الله تعالی
سید عبد الله بن شیخ بن عبد الله بن شیخ بن عبد الله العیدروس الترمی قدس سره

کینت او ابو محمد ست هو السید الجلیل کبر المعارف و الاسرار و مطلع شمس الانوار و صاحب
الاشارات الدقیقه و عبارات الرشیده شیخ الطریقین امام الفرقین ولادت او سنه
نهصد و چهل و پنج در تریم و وفات او هم در تریم در روز پنجشنبه چهارم ذی القعدة سنه یکهزار و نوزده
در مسجد نماز عصر بوده و نماز جنازه او بعد نماز جمعه خوانده شد و در مقبره تریم قریب مسجد او کوفه نام دارد
بخون شد رحمه الله تعالی اعاس از عقد الجواهر و الله

سید احمد السادی بن عبد الرحمن بن شهاب الدین باعلوی التری قدس سره بواسطه
الجلیل ایاام المنقول والعقول الهام فی الفروع والاصول ولسه السد بلارب و نزاع الملزم نفسه الغیسه
بالطاعه للسدر و جل والخصوع لده والاعطال ولادوت اور دریم بود بحرین شریفین رفته و در تکه طون
شد و تادرنجا مقیم بود و بکلازمت سید عمر بن عبد الرحیم البصر و شیخ احمد علان قیام نمود و وفات و صباح
روز ششم ذی القعدة سنه یکزار و چهل و هفت بوقوع آمد و در محله بجو ط سادات بنه
علوی مدفون شد رحمه الله تعالی اعاس از عقد الجواهر

سید سالم بن احمد بن شیخان باعمود باعلوی الملک قدس سره و سید حلیل و عارت
بالسد هشت وفات و سچا شتگاه روز یکشنبه نهم ذی القعدة سنه یکزار و چهل و شمس بوده و
در محله تزدیک قبر پدر و جود مدفون شد (و سچا شتگاه نهم ذی القعدة سنه یکزار و چهل و شمس بوده و
مشایخ بود و نوده چنانچه در ذکر شیخ احمد نکو راست) افاض السد علیم الرحمة اعاس از عقد الجواهر
سید نعمت السد المندی الملکی قدس سره و سید حلیل و عارت بالسد است و س
در سنه یکزار و چهارده از هند بکر سیده بمجادرت بمیت الحرم قیام نمود و سالی چند در مسجد و
سکوت بسر برد بالاخر در شعب عام استقامت نمود و مناکحت فرمود و آنجا اوجیز سپهر توله شد
و عوام الناس و طایفه اناث متوقف و سچا شتگاه چون از کس چیزه میخواست و آنکس وی را میداد
میگفت برای تو پسر میفرماید پس انشخص را پ لاق میشد و وفات و سچا شتگاه سیزدهم ذی القعدة
سنه یکزار و چهل و هفت در کمره بوده و بجای خود در شعب عام مدفون شد رحمه الله تعالی اعاس از عقد الجواهر
سید زین الدین بن عبد السد بن عبد الرحمن بن احمد باحسن باعلو س التری قدس سره
جدوی مشهور است بجل اللیل و سید حلیل و عارت بالسد است و سچا شتگاه در کمره بوده و آنجا اوجیز
توله شد و باجاعت از اولیای صالحین منبدا ایشان جد مادی خود سید عقیل بن محمد باحسن محبت
داشت و سید محمد العید اوس صاحب سورت از جمله شیایخ و است بعد و حج کرد و در مدینه منوره
اقامت نمود و همدان اوقات و بفتح مدفون شد و دی بحک از مال دنیا پیش خود داشته بلکه در کمره
بوسه رسید با نفور خرج نمودی و بخشش بای فراوان کردی و نعمت بحساب از عالم غیب بوی میرسد و فای
دی ششم ذی القعدة سنه یکزار و پنجاه و هشت بوده رحمه الله تعالی اعاس از عقد الجواهر

سید محمد بن علی بن عبد العزیز بن محمد بلیغ با علوی العید و سے الکی قدس سره وی سید
 جلیل و عارت با سداست بمکه متولد شد و هم در آنجا بحدیث رسید و پدرش و برادرش بیت نیکو نمود و این
 از وفایین و خزان پیش خود داشت بوسه عطا فرمود و دس با کابر عصر محبت داشت و بزرگان نیز بخدمت
 دس آمدند و از دست برکت او استادی نمی خواستند وی سرگروه صاحبان بود و وفات وی بکه
 بعد نماز بعد نماز جماعتی عشر ذی القعدة سنه یک هزار و شصت و شش بوده رحمه الله تعالی عواس عظمی الجواهر
 سید عبد الرحمن بن احمد بن محمد بن عبد الرحمن بن احمد بن علی الادریسی المخری الملقب
 بالجوب قدس سره وی سید عادت و صاحب کرامات است دس در سنه یک هزار و چهل و هفت
 حج در کربلا و مدینه و در آنجا اختیار نمود و بعد بقصد ملاقات اولیا و زیارت قبور اصفیاء بمن رفت و آنجا
 با سید عبد الرحمن بن عقیل با علوی صاحب مخا و بسیار از اولیا و اسم ملاقات کرده بکه مراجعت نمود
 و سکونت آنجا اختیار فرمود و ملاذیل اندیاد و لطایع مسافرتین هر اقطار گردید و براسه هر خاص عام
 طعام لذیذ میبایست و اکثر از مملکت هند و مغرب و شام نذر برای وی می آمد و وی آنرا خرج
 فقرا نمیداد و مردمان را بجال و مقال خود بسوی خود میخواند و خود در همه اوان تابستان و زمستان خریک
 پارچه و نایج و پاپیامه و کفش و دیگر هیچ نمی پوشید و مال بسیار بزرگان عطا نمیداد
 و اگر کرامات بسیار است ولادت او در مغرب سنه یک هزار و شصت و سه و تاریخ ورود او در کربلا در سنه
 یک هزار و چهل و سه که عمر او وقت بخت سال بود و وفات او در چهارشنبه بهفهم ذی القعدة
 سنه یک هزار و هشتاد و پنج که عمر او شصت و دو سال بود و در کمال اتفاق افتاد و قبر او در زاویه سید
 سالم شیخان که از اولاد او خرید برای دفن خود در آنجا وصیت نموده بوده است رحمه الله تعالی
 اعواس از عقد الجواهر

سید محمد بن غوث الاعظم سید عبد القادر الجیلانی قدس سره وی عالم و متقی است از اولاد
 ابی خود و شیخ ابی القاسم سید بن احمد البنا علم فقه امومت و وفات او بخت و پنجم ذی القعدة سنه
 ششصد و پنجاه و دو و هار و زور بمقبره علیه مدفون شد رحمه الله تعالی اعواس از پنجه الاسرار
 سید غفور الدین علوی بن الفقیه القدم محمد بن علی با علوی قدس سره وی سید جلیل و
 عانت با سداست احوال و کرامات است وفات او در روز جمعه و دوم ذی القعدة سنه ششصد

و شصت و نه بوده رحمه الله تعالی اعواس از کتاب الغر و کتاب المشیخ

سید شجاع الدین علم الحصار بن عبد الرحمن السقاقلی الترمی قدس سره دی سید
جلیل و عارف بالله است وفات او در سجد کما نظر روز دوشنبه دوم ذی القعدة سنه هشتصد و
هشتاد و سه و قبرش بکنان بنار در ترمیم حجره مشهور است و کراماتش عظیم است رحمه الله تعالی
اعواس از مشیخ و عز

سید عبدالمدرین القطب الغنیة القدر محمد بن علی باعلوی قدس سره دی سید جلیل و عارف
بالله است وفات او شب دوشنبه و هجدهم ذی القعدة سنه هشتصد و شصت و ده بوده رحمه الله
تعالی اعواس از کتاب الغر

سید عبدالمدرین باعلوی بن محمد باعلوی الترمی قدس سره دی سید جلیل و امام
و عارف بالله است و مناقب او بسیار است ولادت او شب دوشنبه پنجم صفر سنه یک هزار و چهل و
چهار که از اقطاف ولد ترمیم امام کریم متفاو میشود و عمر او هشتاد و هشت سال و نه ماه است که از اقطاف
رسول جلالت برآید وفات او بعد از ترمیم عبدگشتن ثلث اول شب شنبه هفتم ذی القعدة سنه
یک هزار و یکصد و سه و ده که از اقطاف خمس الکرامات مستنبط میشود بوده رحمه الله تعالی اعواس از کتاب
غایب القصد المروفي مناقب عبدالمدرین

سید محمد بن عبدالمدرین العیدروس الترمی قدس سره دی سید جلیل و شریف و
علامه و عارف بالله است ولادت او در بلده ترمیم سنه نهصد و هفتاد و دو و ذی القعدة سنه هشتاد
و نه در بندرسورت آمد و قبور سجد کما نظر ترمیم شیخ عیدروس بربندرسورت بنا نهاده بود مشهور است
و دعای مردمان در آن بسیار است و وفات او شب شنبه هفتم ذی القعدة سنه یک هزار و سی
در بندرسورت بوده رحمه الله تعالی اعواس از عقده الجواهر

سید ابوبکر بن سالم بن عبدالمدرین عبد الرحمن بن السقاقلی باعلوی الترمی
قدس سره دی سید کبیر و زو له مشهور است و بر ولایت او اجماع و اتفاق گشته مردمان از
اتفاق بزیارت او می آیند و در زینبیاخ افراد بود و عالمی از بركات او متفق گردیده وفات او شب یکشنبه
بست و هفتم ذی القعدة سنه نهصد و نو و دو و در قریه عنیات که فاصله نیم حله از ترمیم است بوده رحمه الله تعالی

اعراس از نور اسافر

سید محمد بن علی الباعاوی الملقب بالبقیة المقدم الیہ فی تفسیرہ ہوا قطب الوجود الکریم اشاہ کلہ کل ہو
بحر المعارف والحدود وین زمانہ ویا زید عصرہ وادانہ ذوالاحوال الفاخرۃ والکرامات الباہرۃ والکمال الظاہرۃ والکمال
اشکبشہ سلخ ذی الحجۃ شصت و پنجادہ و سہ بودہ قبرا وبقیہ تریم زیارت گاہ عظیمست وحوایج مردمان را تزیین
محبست رحمہ اللہ تعالیٰ۔ اعراس از کتاب العز

سید محمد بن حسن المعلم بن علی بن محمد بن علی المقدم المشہور بالشیخہ وصاحب وفتہ قدس سرہ و سہ
سید طیل وعارف باندا است وفات او شب دوشنبہ ہجری ۸۴۴ بمذہب الحنفیہ شصت و چہل و پنج بودہ
بمقبورہ تریم مدفون شد رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از کتاب العز و در کتاب العز ذکر او دراز است۔

سید عطاء الدین فضل الدین بن عبد الرحمن الشیرازی النیشاپوری المعروف بجمال الدین الجمش
قدس سرہ وی از مشاہیر محدثین بہت سلفا و خلفا و آبا و ابناءے او نیز محدث بودہ اندر وقتہ الاحباب
فی سیر النبی والاول والاصحاب سہ طبع تہذیب و البصیر فی مناقب اہل المومنین وشرح صحیح مسلم وغیرہ او مصنفات
اوست تمامی اوقات عزیز خود را بتدریس طلبہ و تصنیف کتب مقبرہ و وعظ و نصیحت و عزالت انیشی و غلو تہذیب
صرف نمودہ و وقتہ الاحباب کتابیت جامع کہ مثل آن کتابی مسبوہ در مصطفوی و مقصودی و اولاد کرام
ایشان از نظر اقامہ حروف نگذشتہ و خود در آخر جلد اول بنیاطیہ سید کائنات صلی اللہ علیہ وسلم سے گوید

مچ گویم یا رسول اللہ ازین بشیر	کہ من عاجز شدم زمین گفتہ خویش
تو میدانی کہ از اہل سیر کس	چنین جمعہ نکرد آلاسن کوس

غیاث الدین محمد در حبیب السیر آورده کہ امیر جمال الدین عطاء الدین سلمہ اللہ و البقاہ سہ سنیہ اش ملاذ طوبت
اکابر و شراف است و عقبہ علیہ اش مجمع اعانم اولاد امجاد خیر الانام لوح خمیر منیرہ مہر تنویرش مطح شہ انوار
سر کتب انبی و صحیفہ خاطر عالی تا ترش بمطالع حقائق اخبار حضرت رسالت پناہی گنجینہ سنیہ اش
یجواہر و اہر علوم مشہور و عقود در رکعات در مخزن باطن نجمہ میانش مخزن نیر شمال نبوی از مشارق
جمال نجمہ کاش طالع و شفقہ آثار فصائل مقصودی از طالع خصائص علم و کائناتش لامع رای عالم آرائش
کائنات اسرار عالم تزل و طبع مشککاتش حلال معضلات موافق تاویل۔

زبانش منظر اسرار تحقیق	صنیرش منظر انوار تدقیق
------------------------	------------------------

جمال دین مزین زاتماش ذو منبع بیانش گشته روشن	علوم شرع حاصل از کلاش بر اہل علم ہر شکل ز سر فن
<p>و آنحضرت مانند عجم بزرگوارش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر اتفاق گشته و در سایر اقسام علوم دینیہ و انواع فنون یقینیہ از محدثان باہتقاق در گذشتہ چند سال و در مدتی شریفی سلطانیہ در گنبد کے کمالا مقبرہ حضرت خاقان منصور بہت و در تالقاہ اخلاصید بدین و افادہ شہنشاہ داشتند و در ہر ہفتہ یک نوبت و مسجد جامع دار السلطنہ بہت تعلیم دیت ازلی رقم رشتہ نصیحت بر انواع خواطر اعظم اشرف و اکابرے نگاشتند اما الحال بنابر حسب عزلت و گوشہ نشینی با مثال این امور اتفاقات نمی نمایند و تمامی اوقات بختہ ساعات را متفرق طاعات و عبادات ساجدہ با دعا و شہادت اخروی مشغولی می فرمایند سلاطین امام و حکام اسلام با قدم ارادت و اعتماد و ملازمت آنحضرت را پذیرفتہ و واجب می دانند و در ترقیہ حال و فراخ مال و فراخ مقام عالی مقامش طریقہ اشفاق میزد ولی میل نہ بدو پیغمبر می توانند از مولفات فصاحت صفات حضرت تعاقب نمایند و غنای الاجاب فی سیرۃ النبی و الال و الاحباب و اقطار اتفاق اشتہار تمام دارد ولی شہدہ عقل ادراک نظیر آن کتابا فادات مآثر و جنبہ خیال محال می شمارد و ولد ارشد امجد آنحضرت امیر نسیم الدین محمد کہ کہیک شاہ شہور شدہ اند ایضا و تکمیل علوم و فنون سماع علم حدیث بگماثر زمانہ و بموجب تعین حضرت و اقتضای امارت بزرگوار و مقبرہ منورہ مذکورہ قائم مقام بدر بزرگوار خویش بودہ و اوزم درس و افادہ قیام می نمایند و زمرہ از طلبہ ملازمت آن درس خودہ از نتائج طبع اتفاقا و آن حضرت مستفید و بہرہ مند میگردد و ملا علی قاری در مرقاۃ شرح مشکوٰۃ گفتہ لما را کتاب مشکوٰۃ لمصلح الذی القہ مو انما البحر العلمہ و البحر الفہامہ مغلہ المتعلق موضع الدقائق الشیخ النقیہ الشیخ ولی الدین محمد بن عبد اللہ الشیخ التبریزی الی قولہ لکن لکون ہذا لکافرا غیر خفا یا حی بیت الشیخ و لم یکن فی اہل ہر محل صحیح بقید علیہ العبد الضعیف و الشرح ما اعتدوا الالبیض بعض الکلمات و کانت البیۃ عندہم من الواضحات ما لم یکن قلبی و لا انشرح صدری الالبان محبت الشیخ الصحیح و الحق و اتہ المسوۃ لہرۃ الحق یصلح للاعتماد و تصح عند الاختلاف لا ستندا و تمنا نسخہ ہے اصل لیسید الشیخ الدین و السید جمال الدین و نجاد السید میرک شاہ المحدثین المشہورین ازین عبارت ظاہرست کہ سید جمال الدین محدث از محدثین مشہورین است و بفضل و ارجح و اوثق است نزد ملا علی قاری از جمعی از ائمہ کورین مثل علامہ</p>	

شیخ عطیة سلمی و سید زکریا شیخ علی متقی و بعد فاصله سیر از عبارت سابقه در اول مرقاة گفته شدم انی قرأت ایضا بعد
احادیث مشکوٰۃ علی منبع بحر العرفان مولانا عطاء اللہ شیرازی الشہیر میر کلان و بہتر علی زبدہ المحققین و عمدة المدین
میر کشاہ و بہو علی والدہ اسید السند مولانا جمال الدین المحدث صاحب وقتہ الاحباب و بہو علی عملة السید صہیل الدین
التیریزی روی انا و ک من العلماء احد او ثمانین منہم مولانا الشیخ محمد بن محمد بن محمد بن الحزازی و الشیخ محمد بن محمد بن الفکر فیہ ابابکر
و العلما السید الشریف الجبالی و سمع منہ مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی قدس اللہ سرہ و السامی الی آخرہ۔
و نیز در مرقاة در شرح حدیث لا تدخلون الجنة حتی تؤمنوا و لا تؤمنوا حتی تجاہلوا گفته ام الشیخ مشکوٰۃ لاصحہ العمدة المقررة علی
الشیخ اکابر کالجری و اسید صہیل الدین و جمال الدین المحدث و غیر ما من الشیخ الخاصة و کلہما بحذف النون۔
و محمد بن علی بن منصور الشنوائی و در رسنیہ فیما علی الاسانید اشنوائیہ و در نہ کتاب مشکوٰۃ میفرماید کہ بعض ان منہ
کہ کلام الہیم میگید کہ شنیدم قدسی از شیخ خود دعایت باللہ صفی الدین مدنی و اجازت داد و اما از شیخ خود ابوالموسب بنوی
انہم بنین سید غنفر نروانی و عبد الرحمن الماسینی و سید غنفر از میر کلان از نسیم الدین میر کشاہ از والد خود سید
جمال الدین محدث از عم خود سید صہیل الدین الی آخر الاسانید و شیخ ابوعلی محمد تقوی در رسالہ ملرج الاسانید
مشکوٰۃ المصابیح الخلیف التبریزی از شیخ مذکور است بسند ان بسوی شیخ سالم بصری از شیخ ابراہیم کردی از احمد شافعی
از احمد شادوی از عبد الرحمن باشی و سید غنفر نروانی و سید غنفر از میر کلان از نسیم الدین میر کشاہ از پدر
سید جمال الدین محدث از عمش سید صہیل الدین الی آخر الاسانید و شیخ عبدالحق دہلوی در مدارج النبوة در
بسیاری از مقام از وقتہ الاحباب تسناہ نموده و در شرح سفر السعادتہ نیز در بعض مقام از او استناد کرده
بالجملہ این خاندان عالیشان در علونب سہو حسب بنظیر است از حال این ہمہ اسناد معلوم می شود کہ ہمہ کسان
این خاندان و ذریہ شریف حدیث اشتقاق شدہ ازین خانہ بہہ آفتاب است مرات آفتاب چہ چمنی چہ صیقل و چہ
خاتمہ الکتاب و ذکر آرای مؤلف دہندی از احوال پراختلال و باید دانست کہ رسم چنان افتادہ است کہ کتابیکہ
تالیف یا تصنیف شدہ مردمان اول طالب احوال مصنف و مؤلف میشود لہذا سطر ی چند در احوال خود و آبائی
بجز برادر و دم والا تا بنیت آن نہ اندیشیم کہ درین کتاب مذکور شدیم کسان این فقیر مومن بو بارہ است و بو بارہ قریہ است
از قریہ بردوان و بردوان شہر است از شہر ٹوی ولایت بیگلر کہ دارالارادت آن کلکتہ است و بو بارہ از ہمارای
فاصلہ میل واقع است جانب شمال آن و ہمارای ہشتین ایستادنین سلطنت ما بن بردوان کلکتہ و اگر از راہ دیہ
خواہند کہ بو بارہ بیابند باید کہ در کلنا از کشتی فرود آیند و کلنا شہر است بکنار دریای لنگل از کلنا تا بردوان شہر شصت

بود با رفاصله چهارده میل بجانب مغرب کمانه در تنای مهن شرع و قسست و مکان فقیر نیز عین بر شتاب است
 از مملکت تا کمانا هر روز آنجا می رفتی جواز دغانی شده اند یکند و اگر خواهند که خطی بخواهند نویسد و بدو بازگازد بوده است باید که
 این نشان نویسد که بوالکخانه بود و متعلقه ضلع بر دو ان برسد آنجا این کینه با نام موسی کاظم باین طریق رسید که
 سید صدرالدین احمد بن کریم الدین احمد بن فضل الدین ابن صدر الدین ابن محمد صادق ابن محمد بن ابن محمد بن علی
 ابن محمد بن محمد یوسف ابن فتح الله ابن مولانا عبدالحکیم ابن یزید ابن حمزه ابن سعادت ابن برهان الدین ابن
 سالم الحق مالک بدهی ابن راجی نذر ابن راجی حاد شاه ابن قاسم ابن بیار الحق ابن شهاب الدین ابن ابی العباس
 باقر ابن نظام الدین ابن ابوطالب ابن محمد طاهر بن حمزه بن محمد بن علی بن حسن
 بن امیر المومنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنهم مخمبین در شجره خاندان خود یافتیم چون آن شجره محض گفته و چون
 و کرم خورده بودند ما این جام الدین و سید نور قدری کاغذ کرم خورده است معلوم نیست که فیما بین آن نامها
 چند بوده یا عبارت دیگر مرقوم بود و الله اعلم و زوجه امیر المومنین علی مرتضی فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 شیده نسا العالمین است و زوجه سیده الشهدا ام حنین شهر بانو بنت یزید و زوجه امیر المومنین علی مرتضی فاطمه بنت رسول الله
 و زوجه امیر ابن ابی طالب علی بن الحسین فاطمه ام عبداللہ بنت الحسن بن علی و زوجه ام محمد باقر بن علی ام فروه بنت ابی
 بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه و زوجه ام جعفر صادق حمیده بربریه ام ولد بوده و زوجه ام موسی کاظم ام ولد
 بوده که از وی حمزه متولد شده سید حسام الحق مالک بدهی با و خیر نصرت شاه با و زوجه و زوجه که خدا گردیده برگشته
 رتبه که سالانه کلاه سپهر خسل است و سپهر خیمه یافته بتمام از که از بوالکخانه و سید صدر الدین ابن محمد باقر بن علی
 سکونت نمود و بعد از آن چون سلطنت بنگال بدست سلاطین تیموریه انتقال یافت آن برگشته نیز ضبط گردید و الله
 سید مذکور از آن بجای خسلت پرانگنده و منتشر شدند بعضی از آن بکسیر فتنه از و سید صدر الدین ابن محمد باقر بن علی
 شیخ محمد الله سادات ماهی بی بی که خدا گردیده در بجا سکونت نمودند و از وی سید صدر الدین که بنام محمد باقر معروف است
 و سید سراج الدین متولد شدند این هر دو برادر نهایت ذمی اقبال و جامع صفات حمیده بودند نزدی از احوال سید صدر
 رتبه و کلاه بیان میگردد و باید دانست که بعد از سید حسام الحق چند طبقه که بدست نشان برگشته رتبه بوده که با آنجا
 بسیر بودند چون آن جای از دست نشان بدرفت و عبرت و غلبی با پنجامت یافت تا زمان سید محمد صادق رسید ایشان
 پای سید و در آن قناعت و از نموده بمقری از اطلاق موروثی که از جای دیگر هم سیرده گذران و قناعت نمودند بعد از آن
 با و دختر خال خود مسماة ماهی بی بی بنت شیخ کرم الله روحم که خدا شده از اهلک شیخ کرم الله روحم نیز بدست آمدنم

قد قلیل بود ای بی بی نهایت عابد و صالح بود و کثیر الصوم بود و خفاچه نغزه و حبثه عید الفطر سه متوالی روزه داشت
بعد عید الفطر سه شوال نیز صایم بودی و در ماه محرم از غزوه تا عاشوره و در روزه داشتی و در هر ماه ایام جمیع سه روز و هفت
پنجشنبه و جمعه و در صایم بودی و این از زبان یونج تادم مرگ و از وی فوت نشد الا آنکه مرخص بودی یا ایام
سه روزه متفق زمان از آن امر خود را معاف داشتی و هر شب با خربش بر نهاسی و اگر حاجت غسل بودی در گرا و ستر
غسل نمودی و از آنکه شوهر را بود وقت خواب تا آب غسل میتا نکردی بر سر شوی خود و زنتی تا اگر حاجت افت
غسل نماید بعد از آن نماز تجدید کردی و بعد نماز تیلادت قرآن مشغول شدی تا صبح و میدی و بعد نماز فجر بکار و بار
خانه داری مشغول شدی این عادت او نیز مانند صوم و بغیر ایام معذوری از وی فوت نشد و او ایستاد از وی آنکه
که تقطعی پسری ذی قبال و صلح بوی عطا کند که بسبب آن رفع عسرت او گردد و مناجات میکرد که خدا یا از کرم خود من و زنت
مسحیده ذی قبال عطا کن که رفع عسرت من نماید و بظن طلای طعام در این فضل تو بعیدیت پیوسته وقت نماز بعد از این عطا کردی

که نمیکند از دعا و اتبسال	که در حاجت مستغان ذوالجلال
گر گران و گشتا بنده بود	عاقبت جوینده یا بنده بود
سایه حق بر سر بنده بود	ز آنکه جد جوینده یا بنده بود

تا آنکه سید شاه غلام علی دستگیر ساکن شاه بازار که از شاه میر شیخ انزلیان و از کمالین انوقت بود
اتفاقاً وارد و بهار گشت لب یار کسان و دست ارادت بر این او در آن کرد و نمایان زلف شوی
هر دو یعنی سید غلام صادق و ماهی بے سب نیز بملاقات ارادت او در آمد و ماهی بے سب از آنکه است
دعا برای فرزند خود نمود شیخ گفت امر خدا را محبت و سید فرمود آنچه مقتضای وقت باشد بعد نماز
صبح تعقیم رسانیده خواهد شد ایشان هر دو منتظر ماندند و از لای خود که پیوسته ملول می بودند طاعت
شان انشعب زیاده گردید و دیگر شیخ بایشان بشارت داد که اے مادر تو همیشه یک پسر
از خدای تعالی بخواستی حق اتا می دهد ای تو حاجت نمود و یک پسر دیگر از فضل خود تو از زانی دارد و پسر
بے هم فقر و بی حق تعالی تو از زانی دارد و خاطر جمع دارد منتظر لطف ایزدی باش اگر چه هر دو ذی قبال باشند
مگر یکی از آن بدیم که چشمش اشل او که مرده باشد بوجداید این گفته شیخ بطرفیکه بخواست بدرفت
بعد از آن بانکه روزگار اے این هر دو برادر سید عبداللین و سراج الدین یکے بعد دیگره بوجداید و بعد
از آن سید محمد صادق از نهمانی و گذشت ماهی بی بی را بغیر از طفل صغیر یکس نبود و بعد عسرت تم بوی نیز

علاوه آن شد و کار خود حیران ماند انقضی بجز تکلیف بلیز و قات نبود تا آنکه پسران او سه و چهار سال شدند
 بخاطر او گذشت که با سکه بخدمت شیخ خود بردم و طفلان را نیز سعادت قدسوسی از او حاصل گشت تا آنکه بکلیت
 و خرد راه حیا نموده و مرغ و پرند و غیره آنچه تقدیر او بود برای مرشد خود برسم بدید چرا که فقه پانلی سوار
 مع طفلان نزد شیخ رسید شیخ دیدن طفلان او نهایت خوش حال گشته گفت ای محمد که بشا بخدمت
 شد بعد از آن دست و راز کرد طفل خود و سراج الدین را خواست که باغوش گیرد و سراج الدین تبر سید و بر شیخ
 بعد از آن شیخ دست مبارک بطرف پسر بزرگ صدر الدین دراز کرد و بے تامل باغوش شیخ گرفت و از بازو
 خود حضرت شیخ را چنان محض نگاه کرد که بے اختیار از زبان شیخ برآمد که این پسر شیر خصلت است ای مادر این
 پسر همان پسر مودود و ملوک است این شیر است مثل وی و اقبال و جاه کمتر دیده باشند بعد از آن تلک که با
 توفیق منوشت بدست صدر الدین داد و گفت این قلم در بنگال و هندوستان بگرد و سه بار بر زبان
 شیخ این الفاظ تکرار یافت انقضی ماری بے یکه از نزد مرشد خود شادمان و خندان بیرون آمده بخانه
 خود رسیده پسر درش طفلان خود مشغول شد و متغیر لطف الی میبود بعد از آن طفلان را بکتابت چو گریه
 فرستاد چو گریه قلم است متصل با سراج الدین با فاصله و وسیل واقع است در آن قره ملا صاحبان
 رئیس انوقت بودند و اکنون نیز هستند پس این هر دو در یک کتب که طفلان ملا صاحبان نیز تعلیم میکردند
 بحد تمام تحصیل علم مشغول شدند روزی در قشای باز سه با سکه از طفلان ملا صاحبان و صدر الدین
 چنانچه رسم کودکان باشد گفتگو زد و در قشای واقع شدند طفل ملا صاحب نزد پدر و شوکایت انشی
 نمود ملا صاحب کسے بطلب صدر الدین فرستاد تا او بب نماید در آن زمان سید شاه مراد آمد
 قدس سمره صاحب تفسیر مراد که از خلفای شیخ نظر جان جانان است و از مشایخ شیخ حمزه
 است از اتفاقات وقت آنچند کسے وارد چو گریه بود و بعد از آن خلق مشغول بود و مردم اندک بار بکلی
 متفقد او بودند بچای ملا صاحب بیامد بعد از آن صدر الدین نیز حسب الطلب در مجلس رسید
 حضرت سید غلش بر خاست و ادباً بالانشاء مردمان از مشاهد آن حال تحیر شدند بعد از آن
 حسب الاکایه شیخ صدر الدین را رخصت الفراق داد و بعد رفتن او از شیخ پرسیدند که این چنین طفل
 محقر را تعظیم نمودن چه سنی داشت گفت خدا او را عزت بخشیده است و عاصی سید شاه غلام علی بنیک
 و مادر او در حق او مستجاب شده غفر قریب بپایه اربع عوی خواهد نمود اگر شما روز باو که ای انشااست

پیش می بردید بر وقت او متعاقبست با و دشوار بودی ز نهاد که او را تو بین بکنید و همما کن بر عایت
خاطر او کوشیدم سید زاده تیم است شمارا ثواب آخرت نیز حاصل خواهد شد بعد از چندی سید بر وضو
بطریقیکه خواست از چو گهر بر سفر نمود باز یکبار با اطفال ملاصاحبان و او همین طور معالیه در فتنای بازی
پیش آمد باز ملا صاحبان بصحبت شیخ را فراموش نموده خواستند که او را بیاورند باین اراده اطفال هم
نوکران خود بقصد اندازد او در مکانیکه سکونت داشت رفتند چون خواستند که در مکان داخل شوند
نوکد کار غلام خوش قدس سره ساکن ترین پور که قریب است متصل چو گهر یا از خلفای شیعه مراد اند قدس
سره بود پیش آمد گفت ہی شما چه خیال دارید تا ما بصحبت حضرت شیخ فراموش کرده اید ز نهاد پیران
این کار گردید زانم خروج او قریب رسید و است این گفته ایشانرا باز کرد ایند بعد از آن چون غلام
پیاخته سالگی رسید روزی نزد مادر خود آمده طعام طلب کرد اتفاقاً آنروز در خانه ناخوش بود مادرش
براشت و گفت از غذای تعاسی چه بوسه بخوانم که پیری صاحب قبال بمن عطا کند که مرا بظن طلای
طعام دهد آنکه بخیزد بر عکس آن مراد باید که طعام شاه میاکنم صد الدین را ازین سخن نهایت غیرت و دامن
حیث بگرفت گفت ای مادر راست گفته اکنون آنچه میسر آید مراد به بعد ازین انشاء الله طعام من ترا
میا گردان خواهد شد پس مادرش آنچه میسر شد آنوقت او را پیش او داد و طعام خورده پاره چو مستعمل
نمود بر هم بسته بجاو گفت که من از تو خضعت شد مراد اگر غذای تعاسی مراد از نزد تو خوانم مراد و الا این
دیدار باز پسین است مادرش گریان شد و گفت بجا میروی و چه خیال داری گفت اولاً تحصیل علم بنیایم بعد
از آن تلاش روزگار خوانم نمود اگر کامیاب شوم بقدم بوسه تو باز ایتم و الا من ایتم مادرش گفت بگر خیال
نوکری دارم گفت ارے گفت اباس تو پیوسته پای صبر در دامن تعاست پیچیده داشته اند
و با وصف قلت همیشه تیکس بزلت سوال یا نوکر کن در داد اند گفت ای مادر سوال که برگز
نمیکنم و در باب چاکری اگر خدمت سلطنت باشد قبول کنم و الا نزد دیگرے مابعداری نخواهم کرد خاطر
جمع و این گفته مادر او دواع نمود و بے زار و احله و بے رفیق طریق مرشد بابا که آنوقت و الا بارت
ولایت بنگال بود پیش گرفت و پرس پرسان بهزار تکلیف و انجا رسید اتفاقاً با یکی از زو ساس
اشهر و راه ملاقات گردید آن رئیس از و بے پرسید که تو کیستی و از کجای و بچه خیال انجا رسید گفت
من سید زاده نویم و از راه و کرده ام و اراده تحصیل علم میدارم مگر هیچ سبیل ان ندارم درین شهر بیکس

آشنا نیستم نمیدانم که بجای کدام در کاغذ خود میراثم ان رئیس نشینان این تختان بروی مهربان گشت و او را
 همراه خود گرفته بوناقی خود برد و با اطفال خود سپرد و گفت که این سیدزاده طالب العلم را نیکو داری ایشان
 در خانه او سکونت نموده بمدرسه نظامت تحصیل علم مشغول شد و اتفاقاً مدرس نیز بملا خط جودت و
 دکوات دی نهایت مهربان شد برین منوال تحصیل علم مشغول بود اتفاقاً راه او از زیر مکانیکه فرشت
 زاده یعنی نواب دهانجا سکونت داشته واقع بود و مرشدزاده میسر محمد جعفر علی خان
 هر روز او را میدید و روز بروز بنسب محبت او در سینه خود میزد تا آنکه روزی او را
 طلب کرد و پرسید تو کیست و از کجائی و چه شغل میداری گفت سیدزاده غریبم و از علاقه برد و انم
 تحصیل علم مشغولم نزد من نیز تحصیل علم مشغولم اگر تو نزد باشی طعام با من خور و از پوشش خود بتو
 دهم در بر قافلت یکدیگر تحصیل علم نمایم او ساکت ماند پرسید که چرا هیچ جواب نیگویی گفت این
 امر که حضرت شافرمودند در حق من نعمت غلطی و موهبت کبر است لیکن از دوام میر میسر اهل آنکه
 در صحبت دایم ملک باشم شاید از من بے ادبے سرزد شود و آنوقت بفضیل سلطانے گرفتار شوم
 که طاقت تحمل آن ندارم دوم آنکه آنوقت من وقت تحصیل علم است نه وقت مصاحبت شایسته
 شما براس مصاحبت مرا اختیار کنند و از تحصیل باز مانم نوابزاده فرمود که هرگز ترا از تحصیل باز ندارم
 دے ادبے باے تو نیز عفو سازم و اغراض نمایم سیدزاده چون این شنید کمال اطمینان بخیزست
 مرشدزاده رسید و اوقات بمیسر میسر و بعد از چند رے ریاست نظامت
 مرشد اباد بر میسر محمد جعفر علی خان قرار یافت سید موصوف را بعد از ششے گرمی مرشد اباد
 او را بشا بهر صدر و پیر مقدم نمود سیدزاده کار مفوضه خود بحسن خوبی تمام انجام میداد و روز بروز
 تبحر و مرتبه او تدریجاً او را دانا آنکه بمدرسه میر نشسته مقرر گشت و بعد از آن در الامام پیشین نظامت قرار
 گردید و ششے یکم نیز بروی بسیار مهربان شد و بملا خطامانت و دیانت او او را پسر خواندی و عهد
 دیوانے خود بامو مفوض ساخت چون سید موصوف را از همه جانب مرز الحالی بهم رسید و مال دولت
 و اقتدار روز افزون حاصل شد خواست که بلاقات مایه بیاورد از احوال برادر نیز خبر
 بگیرد و برین فکر از نواب ناظم بنگاله رخصت چند روزه گرفت
 و چون ارشے یکم صاحب که با در کینته مشهور بود استدعا رخصت نمود یکم صاحب پرسید که بچه غریب

میردی گفت که دو ضرورت دارم اول مدتی است که از ملازمت مادر خودم مانده ام و حال آنکه مادر پیوسته این آرزو داشت که بظرف طلائی طعام خورد و این وقت که خدای تعالی مرا وسعت داد و ظرف طلائی پیش او برم دیگر آنکه که خدا نشده ام بخیرم که که خدا شوم بگویم حاجه فرمود که پس مبارک است مگر برای مادر خود و ظرف طلائی بهم رسانیده و برای عروس خود زیورات طیار ساخته مرا بجا گفت که نا حال چو بیستی ساخته ام بولین رفته طیار خواهم ساخت پس بگویم حاجه از سر کار خود زیورات طلائی مصلحتی است عروس و ظرف طلائی که یک کس طعام خوردن تواند من سامان نهاری مانند مسلمانی و اقامت با و محبت فرمودید که در رحمت انوار یافته شادان و خندان بولین مالون رسید مادرش بقید حیات بود و بر مسلمانان احوال و حصول دولت اقبال پس بگوید شکریا و در سید را و خود را و دیگر را و هم از تحصیل علم خراج گشته هر دو در امور ملک گیراد یافته بیست و نه سال شدند و هر دو پسر او که خدا شدند و هر دو در مقام جلیلو که قریب است از قریب برودان با مساعده دولت الشایسته بیست و نه سال حاضری حاضری طالب است که در پیش انقریه بود که خدا شد و بیست و نه سال در مقام ملک گیراد که قریب است از قریب برودان با مساعده دولت الشایسته بیست و نه سال حاضری حاضری طالب است که در پیش بیست و نه سال سید خود نگار بهادر حسین که از اولاد سید شاه نظام الدین تخلص کرده بود و مذکور شد که در بدو از ان قرار بر آن یافت که سلج الدین با مورخان داری معروف ماند و محمد الدین بر سر روزگار خود رود و در کار و بار بر زمین و تیره بود و اقبال و دولت هر روز و تیرت شاد و ماهی بیست و نه سال بمقصود خود فایز گشته با ملک زانے شاهان و شکر گذار حضرت رحمن بجوار رحمت ایزد منان پیوست و قریب فاتیما و طعام مساکین و داوود پیش بهمان اندازه به توقع امر تا چهل روز هر روز بوق جوق مساکین می آمدند و طعام بخوردند بعد از ان چون نوبت حکومت المکرران درآمد اول فوج داری ذمہ دولت انگلشیه شد و لادکانیت اول روز جزای هندوستان برای محمد نام با نظامت در مرشد اباء رشت صدر الدین از جانب نظامت برای انگلی این امر را هر گز و دیگر بگویند نوع گورنر مذکور را ایشان را بدام خود آوردن توانست هر روز که طلوع و غروب نمود فایز که بران مرتب نشد تا آنکه به نظامت گشته فرستاد که بای من بازی سیر موافق نیشود باید که ناظم شش دیگر را باین امر نام زد فرماید ناظم بطریق ان عمل نموده شش دیگر را باین امر فرمود تا حدی که از المکرران که در ان جی نظامت بود و محمد نام نوشته شد و به حضور سید و دستخانین بوق آمد تا بجزای نظامت مرشد آباد از محمد صوبی میر محمد علیخان و نواب نجم الدوله و نواب سیف الدوله و نواب مبارک الدوله سید مبارک علیخان بهادر میر و جنگ پی از معتمدین شد و جبر حسن خدمت

از ابارگاه اسنان چاه حضرت ظل سبحانی سلامه ایست که در گران سلطان ابوالمظفر جلال الدین شاهی عالم
 بادشاه غازی نورالدین صفیه که آخر ملوک تیموریاست رسید نهایت مسرور شده سند تولیت برگشته بایک
 هزار ریخته بست و دو هزاری مخالات اوقات حضرت مخدوم پیدشاه جلال الدین تبریزی گنج برهان
 گنج بخش قس هرگاه اجمال مخدوم گوید و سند ایبرگنه بخشی که سابق جدها و سید سلیم اخی در عهد دولت
 نصرت شاه بادشاه بنگال من وجهه جبر یافته بودند عطا فرمود و نقل هر دو سند و انرا بن فصل داده
 خواهر شد و بعد از ان از نظامت متواتر عطیات از جانب نواب ناظم بنگاله یافتند چنانچه مکانات
 کلکته دایم چک سرکیشن لکر که سالانه محاصل ان پنجاه روپیه انگریزی مجدداً خراج سالانه چهار صد
 و بیست و پنج روپیه میباشد و سند تولیت همون برگشته بایس هزار ری حرمت شد بعد از ان چون
 درین ملک دولت انگلشیه قائم شد و عمل دیوانی بدست انگریزان آمد مترابر بل صاحب مبدء
 اجتهت مرشد آباد مامور شد سید موصوف را همراه خود گرفت و از حسن خدمت او نهایت مسرور شده
 نزد او دارن هشتک صاحب که گورنر جنرل هندوستان بود سفارش نمود و گورنر مذکور بکمال خوشی
 قبول نمود و بعبایه قابلیت او نهایت مخلوقا شد و حسب مشورت التین بقیام کلکته مامور نمود و در زبورا
 سید موصوف نزد او و برقی نما و دو رهند و بست سلاطین و بجات بنگاله و بهار و ایشیریک نمود یکی از مشی ملکیت
 گردید برین اقتدار پایداری باند تا ازین جهان رحلت نمود و سند تولیت برگشته بایس هزار ری از دولت
 انگلشیه نیز حاصل کرد و کار خبر از سید موصوف بسیار جاری شد و بر بار مدرسه نیانهاد و بحر العلوم
 ملک علما مولانا عبدالحی مجابین مولانا نظام الدین احمد الکنوی الانصار س را بمشاه هر و یکمزار و
 مدرس اول مقرر نمود و مدت شانزده سال بحر العلوم درین مدرسه بسر بردند و مسلمانان بنگاله
 که پیشتر ازین تحصیل علوم عمیه از هندوستان می نمودند از ان مشقت باز رستند زبان عربی
 در بنگاله گویند از همین مدرسه جاری شد و هزاران کس ازین نفس متبرکه بحر العلوم تربیت یافتند چنانچه
 مولانا سید منظم حسین مفتی اضلاع هفت ضلع بر و ان و برادرش مولانا سید محمد سعید مدرس اول
 عالیه کلکته و قاضی سید محمد ساکن چوگره مفتی اضلاع مرشد آباد و راج شاهی برادرش قاضی سید
 حامد الدخان قاضی القضاء بنگاله مقام کلکته و برادر علانیش قاضی سید عبدود و قاضی انضام
 مدراس و دیگر خلائق لائقه و لایق تلامذہ بحر العلوم اند ازین مدرسه تحصیل علم نمودند و الان مدرسه

کتابی بود بعد از آن در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و نه مدرسه پنجمه دو منزل تمیز نمود تاریخ این مدرسه در کتاب پنجمه نوشته اینست

کرد چون تمیز صدر الدین مبارک مدرسه	شد اساس علم فایم الدین مبارک مدرسه
خواستیم تاریخ سال از عالم بالا عزیز	علویان گفتند روشن ابن مبارک مدرسه

مدرسه الکویان نشان دشوکت نیست معذرا لعل بعد که کتاب این زمان جاری است یعنی از حساب بطور خوش مزاج بن گفتند که انجمنیکه در وقت جدید بزرگوار تو مدرسه جاری بود و اینوقت چرا نمیکشید گفتیم که

فیض روح القدس را باز مدد فرماید	دیگران هم بکنند آنچه میجا میکرد
---------------------------------	---------------------------------

و سید موصوف در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و هفت بسجده متصل مدرسه بنا نمود کتاب مسجد نیست

سید سید سید سید سید	کرد در تب چو جرم حسدا
گفت سر دشت این پند تاریخ ان	وقت نماز است مسجد بیبا

و سید موصوف مقید بصوم و صلوات بودند و ادام الحیات گردن ساسه نگریده اند از غنفلان شیب تا دم مرگ گاهی زمانه استعمال مسکرات نکرده اند نهایت متواضع و ذم خلاق و جواد بودند و مسافر خانه بنامند اندر هزاره جاری است و در که خدای نموده بودند چون از زوجه اهل که مساه دولت النسانی بے بنت حافظ طالب الله باشد اولاد نشد و مرشد بابا با جگنا بے بے بنت سید و اجداد علی مرحوم که یکی از اعیان ان شهر بود مواصلت نمود و از بطن جگنا بے بے یک پسر سید فیصل الدین که بعد راقم حروف است و یک دختر مساه بنت الفاطمه بوجود آمدند و از دولت النساب بے بنت غنفلان پسر سید موصوف همین پسر و دختر او ارث گذاشته و میراث افرادان از هر قسم ترک نمود و بزرگان و پنج سالگی در چهاردهم رمضان سنه اصد س عشر و یاتین دالف انتقال نمود چنانچه تاریخ وفات او اینست -

زجری الف و صد و باز ده	از رمضان بوده شب چهارده
------------------------	-------------------------

و قبر او در مکانیکه قدم رسول صلعم است بوده متصل مسجد بوبار و قبر ذوقین او در دو پهلوی وی است و مراد و فحاش سید بسیار است برین قدا گفتا نمودم بعد از وفات او سید فیصل الدین صغیر بود اطلاق او تا زمان بلوغ او بجا فاطم گور نمفت رفت که انرا کورث آف وار دس گویند

بعد از بلوغ او همه املاک و اعیان یافت نقد فلوان بدست او افتاد خیل جواد برادر او وجود و سخاوت
دو گذشته بدو بر جاسرات رسید و با عذک و روزگار سے انتم نقد بر باد رفت و نوبت قرضه امیری رسید
احوال صفت نقل میکنند و المعده علی الراد سے کہ یک لک روپیہ بسر روز صرف نمود اذیل عمر او چو
بلا ابائے گذشته مگر در آخر عمر دارک ان نموده از جمع معامی تایب شدہ نزد شاه نور محمد پنج بندگی
کامل و مشہور ان زمان بود او را پنج بند از ان گویند کہ ہر روز پنج لیلیار ساختہ بچارانہ سیف و خنجر یک از
اسباب پنج پیچید و یک اینہ فقر رسید او و یک از بچاؤم خود میداد و یک از بچاؤم خود صرف مینمود
بر زمین و تیرہ زندگ کرد و شامل نشدہ و اوقات عزیز خود بصلح و تقوی گذاریندہ بیعت نمود بعد از ان
سائے چند کہ بزیست صوم و صلوات و تلاوت قرآن و نماز تنہا زوی قوت نشدہ و اوقات غیر خود
را با وصف بودن املاک کثیرہ نقل کتاب معروف داشتہ و لباس خشن پوشیدہ و با خرقہ کار رسید
محمد ساکن چکا علاقہ خلع ہو گئی کہ از اولاد سیر شاہ معین الدین کرمانی است و سجادہ نشین انجا بود
مساجد بیدہ بے بے وصلت نموده یک پسر رسید کہ یکم الدین احمد را کہ پدر اقامت حروف است و ارث
گذاشتہ و در حدود سنہ ثمانت و اربعین و اربعین و الفتح انتقال نمود و عمر او وقت قریب چهل
و سہ سال بود و در وجود او پانچین امکان قدم رسول است جانب شترتے زنیہ شامے
در یک محوطہ رسید کہ یکم الدین وقت وفات پدر خود ہجرت سیزدہ سالگی رسیدہ مگر بسبب کمی پیش و مائل
و منتظم بود در ہمان خرد و سائے از انتظام خود ہمدیون پدر او نمود و در املاک ترقی نمود و بنوبست
محالات اوقات حضرت مخدوم شہادہ جلال الدین تبریز سے قدس سرہ مانند جد و پدر خود پرداختہ
حسن انتظام تمام نمود و مدرسہ و مسافر خانہ بطور شالپتہ جاری داشت مدرسہ سابق کہ بکر العلوم
در ان سکونت میداشتند شکستہ شدہ باز از تجدید تعمیر ساخت اکنون ہمان مدرسہ او قائم است
و کتا بہ مدرسہ سابق برین مدرسہ نصبت بالجلہ و برین دیار افضل و فراست ہر کسے اورا سے سنود
و عقلای روزگار اورا بر خود ترجیح نہ نمودند و بشورت و محتاج بیو مندہ اعیان در و سائے اطرات
را با او کمال محبت و اتحاد واقع شدہ و نہایت خوش خلق و صفات عالمہ و مقید بصوم و صلوات
بودہ و با خیر انساب بے بنت مولوی محمد ساجد صدیقی کہ بعدہ متفقہ مامور بود کہ خدا اگر دید کہ
بسر کہ را تم حروف و ہر دو برادرش سید سراج الدین و سید صفی الدین و یکدیگر متفقہ مامور بے بے را

داشت گذشتہ تاریخ بہشت و ہشتم سانوں سنہ یکہزار و صد و شصت چہار ہنگامے مطابق سنہ
یکہزار و صد و ہشتاد و چہار ہجری سے از نیمکان فانی دور گذشت شعراء علمائے تاریخ و وفات و دیگر بطور توفیق
از پنجہ ان دو تاریخ مذکور میگردد و مولوی سید رسول بخش حسین مرحوم مغفور ساکن پنڈوہ متعلقہ ضلع جہولگی
کہ مدرس اول مدرسہ جلالیہ در انوقت بودند و این فقیر بھی ان تلمیذ اداست این قطعہ گفتہ

کریم دین کفوش خلق بود لبس با لہ	در دن باغ جنان رفت گفتہ بسم اللہ
چون خواہم کہ شمار یکم سال داتہ آتش	بلغت بافت نیم و سیخ واد یلاہ

و مولوے حبیب الدین صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ کہ پیشہ قاضی عدالت بردوان بودند و کہون بجای
مولوی رسول بخش مرحوم مدرس اول مدرسہ جلالیہ از قصیدہ و تاریخ وفات نگاہتہ بودند کہ میت خزان این

گشت تاریخش از میان حساب	داخل الجنة ہے المادے
-------------------------	----------------------

و قبر او وزیر قدوم رسول شہل مسجد بوبار جانب غربی زینہ شالے کہ دفن جمیع اقارب و ابا و اوست
بودہ است رحمہ اللہ شالے اما رقم حروف بہاد اسن سنہ یکہزار و صد و چہل و نہ از سنین ہنگامے
مطابق سنہ یکہزار و صد و پنجاد و ہجری متولد شدہ چون بس تیز رسیدہ برای تحصیل علم داخل مدرسہ
جلالیہ شدہ از مولوی سید رسول بخش مرحوم استفادہ نمود چون بزر پانزدہ سالگی رسیدہ انوقت خواہد کرد
یعنی شیخ مولانا عبد الرحمن جانی بر کانیہ بخواند کہ پدرم رخت اقامت بسرای جادوانی بر روی چکس از
بزرگان چنان شفیق بود کہ کار و بار خانہ داریم بر سر گیرد و مرا برای تحصیل علم فارغ کردار و لاجرم اوقات
خود بخش نمودہ بعضی زمان تحصیل علم صرف نمود و دیگر اوقات مشغول خانہ داری بسر بردم ازین طرف راہ
در ہم زمینداری نیز پیچ نیدہ انستم بضرورت بشورت عمال پدر کار ہائے انجام میدادم و درو سال در ان امر
کینچہ کار داشدم و از تحصیل علم با پدر ضرورت فارغ شد مگر چو سنہ اوقات خود مشغول کتاب بینی ضرورت
داشتم ہیچ گاہ خود را ازین مشغول معذور نہ داشتم اشتیاق من بطلان کتب تواریخ و سیر یادہ شد و در ضمن ان
از کے بطرف کتب حدیث نیز مشغول نمودم بعد از ان حسب گردش روزگار ناچار ابراہیم صاحب گوناگون ہنگامہ
گاہی بلراض سخت مبتلا شد مگر گاہی برگ از و چون خوب و مرغوب بل ششم و ستو از فرزندان و برادران گان
و برادر خود راہ علم میوند و قوی بسبب کج کنی حکام خوش نبردند مگر اللہ تعالیٰ انان بلبرخاتم داد و از یاد چہل
ہزار روپیہ در ان امر صرف شد و حکم ماتحت منیع دستر کرد و یہ همچنین بیان حوادث خود کنم ذکرش ناکردن علی تھا

اگر الوهت و حشمت باطل است سجاد تعالیٰ بفضل عظیم خود موجب نظری نبوده از امراض محبت و عاقبت بخشنده و
 و بعضی از وجه بای سابق و طفلان کم عمر و دیگر و فرزندان و برادران و نوادگان و بعضی محسوس
 در عزت و توقیر و پرستش رسانیده که هرگز تا قبل از آن ستم و غرض نداشتند و دل من تشاء نشان اداست اکنون در ملک
 بر دو ان محضی نسبت که شکر بیان نیست در دو سیم اسکول کیمی مدنی مدبر و بر بود چون اینها از جانب گوشت و پوست
 شد و شکست بود و لوکل بود و در دو سیم اسکول ششم و این هر سه همه از جانب گوشت و پوست و غرض شده
 و از برای بستر و بستر و حکام و امرا و این چه مرز از راه محبت توقیر میکنند و جناب علی القاب لغت شده
 بسا در بکار سابق و حال برین نظر و محبت مبدول داشته و میداند و در لیبی جناب گوشت و پوست بسا در بکار
 که نایب سلطنت اند حاضر میشود و در دعوت امکان عالیشان نیز مدعو میشود و انفاق و صلاح مع همایکس و کرامت
 از راه محبت گوشت بری شده اند و اینچه کفر و غرض ازین قناعت عاشا و کلاما اینست که اگر نعمت شکر گذاری است
 و دیگران بیان نمودند که تعالیٰ امانت و تربیت و تربیت و تربیت و تربیت و تربیت و تربیت و تربیت و تربیت و تربیت
 است که بیان آن نمودم و لاجرم از آن متعجبانه برین یک صفت و تربیت و تربیت و تربیت و تربیت و تربیت و تربیت و تربیت
 اگر چه این همه رتبه نزد مغزین بیان نمودن محکم بیش نباشد مگر در حق این چنین دلیل و خوارین و تربیت و تربیت و تربیت
 فوزی عظیم و منقح جسم از حضرت حق است ملا و دان از بهر قد و صاحب که ربانی با نعم آنرا اگر بیان کنم و قریب از آن
 شاید اکنون میداند و از لطف باری آنکه این عرض را کرده و از روزی چند که درین بقعه ناچار برادر دینی و دولت
 قبلا گذرانده و دیون و بایکان از دنیا بر داشته نیک بگذرانده و پرسم عبد الوارث را که این کتاب حجت شکر
 گذاری و ولادت او تالیف شده و مرا قبال و ایمان و سعادت از رانے دارد و دوران جهان
 بصفت غفاری و ستارے برین واد جاده کند یارب ذی عظیم و عفوک اعظم منه بیت

در نور عفو تو نکردیم گناهی	شمر همه از آنیم که تا روز مکافات
زنجبوری که معذرت بدارم	چرا فضلت ز پر دواز و بکارم
الحمد لله والحمد لله که این نامه با تمام رسید تاریخ بست و هفتم صفر سنه یک هزار و صد و چهارم روز جمعه وقت نصف النهار بمقام بوبار ضلع بر دو ان که مسکن این موضع است ختم المده بما هو خیر شده و در تالیف این نسخه تاریخ سه ام شعبان سنه یک هزار و صد و صد و دو نموده شد پس در مدت یک سال و شش ماه با تمام رسید الحمد لله علی ذلک اما سلسله تلذذ را در حرف	

انست که این فقیر از مولوی سید رسول بخش ساکن بوس محله منخلات پند و خلع موکلی که مدرس اول مدرسه جلالت
 بوبار بود که بختی را بمن جدمتولی آن در بهشت تلمذ نمود و وی از مولوی محمد و جیه پیش اول مدرسه عالی کلکته و دوی
 مولوی سید محمد حسین ساکن جوگیر مدرس اول مدرسه عالی کلکته دوی زرباد و خود مولانا سید علم حسین مفتی عدل
 هفت متعلق بود و آن دوی از بجز العلوم ملک علما مولانا عبد العلی لکهنوی الانصاری مدرس اول مدرسه جلالت
 بوبار و زبان جلالی را تم حروف بود و دوی از پدر خود مولانا نظام الدین صاحب شرح مسلم الثبوت و غیره و
 از پدر خود مولانا قطب الدین قدس الله سره و هم و افان علیا فیو منهم در کاتهم و آخر دعوانا ان الحمد لله
 رب العالمین و الصلوٰه والسلام علی خیر خلقه شیخ محمد و آل و اصحابه اتباعه و شیاعه اجمعین الی یوم الدین

سند شاهی بابت درستی ایمی بوبار

شاه عالم بایده شاه غازی
 و تحفه ابو لطف جلال الدین محمد



درین وقت هیئت اقتران فرمان و الاثان واجب الاذعان صادر شد که موضع بوبار درست علم گرفته نهی
 متعلقه چکه بر دوان سرکار ساکنان مضان صوبه حبیب البیل و بنگاله که مبلغ دو صد و هشتاد و سه مهال نیست
 منجمه محال خاصه شریفه یازی صهارت علما و فضلا و مدرسه و ملازمه و خدمت بقرعه شرفیه و درجه انعام افتخار سیادت
 میر صدر الدین بافرزندان بجائی تصدیق و یادداشت و توقیر و انجا و حسن تردد و بر جمع آن بفرمایند از آنجا
 نشان بپیچ تگوزیل حسب الفمن بقر باشد باید که فرزندان نامدار گانگار و الاثان و روزرزی ذوی الاقدار
 و امرای عالی مقدار و حکام کرام و عمال کفایت فرجام و متصدیان حمات و یوانی و تکفلان حمات
 سلطانی و جاکه واران و کرویایان حال اقبال بداد و موداد و استقراد و استقراین حکم مقدس و معنی کوشیده موضع
 مذکور را درست نسلا بعد نسل و بطنا بعد طین خالدا و عخلدا بقصر و ادب و فرزندان باز گذارند و از صوا و ممتیزه
 مصون و محروس دانسته بعلت پیشکش صوبه داری و فوج داری و مال و جهات و سایر اجزایات مثل قلعه
 محصله و دار و خانه و شکار و بیکار و دینی مقدمی و صد دوی قاتو تگوزی فرازم و متضمن تشو و انکالیف
 و یوانی و مطالبات خاقانی محاف و موقوف اعظم شمارند و این باب آکیده و قدغن بلخ دانسته هر سال
 محمد و نظمین و از یزید است بلخ و الاثان و انحراف نوز و نوز بنیان بنیان و نوز و نوز و الاثان است یکم از یزید و نوز

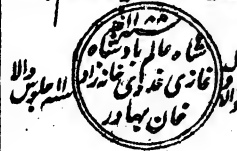
مسئله شرح معنی موجب سیاه و فترین بدتر رسیده حکم صادر شد که موضع بومار در سبت علمه برگرفته نشی
متعلق چکله بردوان سرکار ساکنان مضاف صوبه جنت البلاء بنگاله محال خالصه شریفه برای مصارف
و فضلا و مدرسه و تلامذه و خدمت شریفه در وجه انعام التعماد سیادت پناه میر صدر الدین بافرزندان سلا
بعد نسل و بیضا بعد بطن بمعانی توفیر و تصدیق و یادداشت از نشان برین شگونز نسل حرمت فرمودیم
واقعہ السجادی الاول سنه مبارک -

نقل خط انور

مصدقین اسند کرده برینند

شرح عرضی گذرانیده سیادت پناه میر صدر الدین آنکه دعا گوشت روز بهر عای از یاد عمر دولت بزرگوار
انمی استقامت بنیاده و جامع کثیر همراه دارد و افضل خسر و اندامید و ارست که موضع بومار در سبت علمه برگرفته نشی
متعلقه چکله بردوان سرکار ساکنان مضاف صوبه جنت البلاء بنگاله برای مصارف علما و فضلا و مدرسه و
تلامذه و خدمت صادر و در وجه انعام التعماد عاگویی بافرزندان بمعانی تصدیق و یادداشت و توفیر
حرمت شود و بنام تصدیقین و فترین و تحط مزین شوند که فرزان و الا نشان و غیره اسناد تیار کرده برینند
شرح و تحط نائب وزیر المملک جمیله المملک مدارا الممام آنکه مطابق دستخط جعل نیارند -

برینکه شرف و نجابت و رتبت امارت و ایالت منزلت فرزانده لای شوکت و جنت طرازنده بسا و است و
اعتقاد خلافت و فرمانروائی اعما و سلطنت و کشور کشائی طفر سیرای مبارک جهانانی مجلس آرای محافل
کامرانی جوهر مراتب حقیقت و دونا فروغ شمع یک رنگی و صفاهم دم و نکشائی مجلس خاص محرم خلوت سیرای صدق
اخلاص کار فرمای صیفت و تقلم تدبیر موز امور عالم زبده قدویان خوانین بلند مکان عمده امرای عظیم نشان
وزیر صائب تدبیر مالک پادشاه و تدبیر عالم بقدر لازم الاختصاص و الاغزاز واجب الاحترام و الامتياز
رکن السلطنته بادشاه سلیمان اقتدار وزیر المملک جمیله المملک مدارا الممام اعما و الدوله آصف بایان المملک
ابو المنصور خان مصنف رنگ شجاع الدوله محی خان آصف الدوله بهادر بنهر جنگ یار و فاعا و رسیه سالار همند



لا اله الا الله

لا اله الا الله

لا اله الا الله

سند شاهي بابت توليت پرگنه بائيس نهری

دستخط پادشاه



مقصود این مہمات حال و مستقبل و چو در این قانونگویان و رعایا و وزرا عیان و سائر سکنه و عموم متوطنه محالات
 اوقات پرگنه بائيس نهری اعلام آنکه حسب حکم جهان علی آفتاب شعاع گردون ارتفاع توليت روزنه مبارک
 تطلب لا تعقاب حضرت محمد و سید جلال تبریزی قدس الله سره مع محالات اوقات که از قدیم و تحت تصرف
 روضه مبارک مذکور است بسبب و نجابت پناه شرافت و رفعت و متنگاه است و عمل با کجا سید صدر الدین
 مقفوض و حرمت گشت مشارالیه تسلط بعد نسل و بطن بعد بطن توليت روضه مبارک پنژده مقرر بوده و در تمامی اوقات
 اوقات مع بشیاد و دریا با متعلقه پرگنه مذکور و لواحق آن قابض و تصرف و دخیل باشد باید که وزراء
 ذوی الاقدار و امرای عالی مقدار و حکام کرام و عمال کفایت فرجام و مقصد این مہمات دیوانی و متکفلان
 معاملات سلطانی و کردویان حال و مستقبل ابد و موبد در استقرار و اقرار این حکم مقدس و علی گوشیده گردند
 را خالداً و عملاً و تصرف توليت اوباقه فرزندان باز گردانند و از صلوات و تغییر و تبدیل مصون و محروس دانسته بعلت پیش
 صوبداری و نویداری و مال و جهات و سائر احوال و شل قلوب و محصلان و دار و خانه و کار و بیکار و دونه بی نقد
 و صدودی قانونگویان مزاحم و متعرض نشوند و از کل تکلیف بیانی و مطالبات خاقانی یکبارگی معاف و رفع العلم
 شمارند و دست بردار باشند و هر سال سند مجد و نه طلبند و دیگر برایشان یک سهم مشارالیه ندانند و موی الیه را الیق
 متولی متصل روضه مبارک دانند و از سخن صلاح و صواب و بدی موی الیه که بر آینه مغفون و خیر و خسات باشد بیرون
 نزنند و بیمل متولی مذکور را اینکه حاصلات اوقات مذکور را بخرج اعاس روشنی و ترمیم و تعمیر روضه منقو و
 تدریس طلیه حسب خیار خود در آورده بدعای دولت ابدتت شاعلی و متعلق باشد و موی الیه میمنت که
 کسی را کلامی اشیا متعلقه پرگنه مذکور با تفری یا تفری الیکم می برده و زینا یا یکد که در قرض المبلغ دانند و حسب المصلحت
 آرند و از حکم قضی تم و الا تخلف و انحراف نوزند فی التاریخ چشم شرم محرم المهرام سله جلوس والا علی شد
 منن ذمیر

مقدّم منن با سیم صدر الدین منصب توليت روضه حضرت محمد و شاه جلال تبریزی قدس سره مع محالات

اوقات واقعہ گنہ بامیس ہزاری سرکار حیات آباد مضاف معویہ جنت البلاء ہنگامہ۔

تبارخ نتم شهر صفر المظفر سنة جلوس والاقول دفتر حصول كل ريد داخل فوده

تبارخ هفتم شهر صفر المظفر سنه جلوس والا داخل سیاه حضور است داخل قیامت نموده شد

تبارخ هجرت شهر المظفر^۳ له جلوس والا نقل یقتر و دیوان السلطنة العالیه سید موافق هجرت است

ہندو نظامت مرشد آباد واپس مکان کلکتہ

شاه عالم پاشاه غازی
ندوی محسن الملک مبارک اللہ
سید مبارک علی خان بیاد
فیروزنگ

مقرری زمین با دست سرکاری موطن الملک مبارک لود و رسید مبارک علیمان با دین و جنگ و تعجیلات منتهی به این حد
سوازی چهار سوره زمین با دست واقع مقام کلکته تجمع با مانده چهار و پیم با مانده چهل و هشت و پیم شش با زمین مرقوم
با حدات مکانات و عمارات پشه مقرری داده شد باید که نسبتا بعد از شل باوای مالگذاری و خیل و منصرف باشند
و هیچ ایام محرم مرقوم زیاده ای و غیره لودم خالصه شریفه لعل خواهد آمد و نیزه را پیشی نخواهد شد - تزییرانی التالیخ هفتم

درود و درود

مقدار زمین چار سو روپے

حویلی انعامی حسنبے زمین سرکاری زمین سرکاری کوئیے تانازہ

سند نظامت مرشد آباد بابت تولیت پرگنہ بامیس نہاری

نواب نظام حسین بنگالہ

مستعدان قنات مالی استقبال و چو در بیان دقایق گویان و درهایا فی زرعان سائر سکنه و عموم متوطنه عمالات
اوقات پر گشته بامیس نهاری متعلقه بنوده مضاعف صوبه منبت البلاد و جنگار بدانند که خدمت تورات رضیه
منوره قطعیاً تعالی حضرت شاه جلال تبریز قدس سره مع محالات اوقات آن از تفسیر امر سیر سادت غایت
سید صدر الدین حسب الضمن نفوض و مقرر گشته باید که عمومی الیه راستوی روضه منوره مذکور و محالات اوقات آن
بلاصواب و تم تغییر و تبدیل نسل بعد نسل و بطناً بعد بطین متعلق دانسته و اقام و احوال امورات متعلقه و فی الموضع

متعلق شناسد و سبیل متولی مذکور اینکه عامه رعایا و کافه برایا محالات اوقات مذکور در آخرین دفعه روضه
منوره مسطور را از حسن سلوک خود راضی داشته بتقدیم امور تولیت کماحقه پردازد و حاصلات محالات وفات
مذکور را مطابق معمول بخرچ عرس و روضی و تدفین طلبیه و ترسیم روضه منوره در آورده بدعای دولت موقوف
باشد و درین باب تاکید داند بتایخ دوم شهر جمادی الثانی سلسله علمی شد
مقرر انجمن خدمت تولیت روضه منوره قطب لاقطاب حضرت شاه جلال تبریز قدس سره مع محالات
اوقات ان از تفسیر میرزا محمد بیات و نجابت پناه سید صدرالدین مقرر گشته

جلسه جلوس و التایخ ۴۴ در شهر جمادی الثانی
جلسه جلوس بتایخ دوم شهر جمادی الثانی و نقل
معائنه حضور شده

سند گورنمنش انگریزی بابت تولیت پرگنه ایس هزاری



متصدیان مهمات مال و استقبال وجود در میان وقایع نوگویان و رعایا و مزارعان و سایر کسکه و عموم متوطنه
محالات اوقات پرگنه ایس هزاری متعلقه پیژده مضاف حضور بجهت البلاد بنگاله بدانند که تولیت روضه
مبارک قطب لاقطاب مخدوم شاه جلال الدین تبریز قدس سره مع محالات اوقات که از قدیم در وقت تقرن
روضه مبارک مذکور است از اسن ابتدای سلسله بنگاله از روی سند ناظم بیات و نجابت پناه سید را که
مفوض و جرئت گشته درینو لاشد مطابق آن بفرمودنی مدارالمهام کسب انگریزی مسی الصمن بموی الیغیایت
شد مشارالیه سلسله بعد نسل و بطناً بعد بطن تولیت روضه مبارک مقرر یوده در تمامی محالات اوقات معمولی
قابض و تصرف باشد باید که آنرا موسمی الیه را الیق و متولی مستقل روضه منوره بلاصدا و تمسحیه و تبدل نشسته
لوازم و لواحق امورات متعلقه آسانه مبارک و محالات اوقات مذکور را با متعلق شناسد و هر سال سند مجد و طلبیه
و دیگر ریه شمر یک مشارالیه بدانند و از من صلح و صواب بد موسمی الیه که هر آینه مقرون بخیر و محسنات باشد بدین
زود و سبیل متولی مذکور اینکه حاصلات اوقات مذکور را بخرچ اعراس و روضی و ترسیم و تفسیر روضه مبارک و
تدفین طلبیه در آورده بدعای دولت ابد مدت شافع و موقوف باشد درین باب تاکید داند

تاریخ چهارم ماه تمبر سه انگلیزی مطابق کیم ماه آشنای بنگاله موافق شب ششم شهر جمادی الثانی سنه الهجره قمری سده
صنم نویسد مقرر امن تویت روضه مبارک قطب لاقطاب مع پرگنه بانیس هزاره غالات اوقات تعلقه
نیز ده مضامین صورت بخت البلاد بنگاله من ابتدا می رسد بنگاله بیات و نجابت پناه سید صدر الدین بن سلاسل
بطنا العبدین مقرر و محنت گشته تاریخ چهارم ماه تمبر سه انگلیزی مطابق کیم ماه آشنای بنگاله موافق شب ششم شهر جمادی الثانی
سند زمین انعامی شیب تله اشتریت کلکته



سند انعام یک قطعه زمین افتاده به موتن الملک مبارک لدولت سید مبارک علی خان بهادریه فرزند ملک قلع تاریخ پزدم
شهر رجب السنه شرح انکه داروغه و مشرف و علمه و فعله مقام کلکته علاقه سرکار بداند که یک قطعه زمین افتاده قابل
سکونت که در خرید سرکار بوده چون محب با اخلاص غریز القدر سید صدر الدین برای سکونت خود درخواست نموده
انظر محبت نشی موصوفت زمین مرقومه را بطریق انعام انعامات و محنت نموده شد باید که انما از شاہ الزلیخه
و محض نشو و نما بخاطر جمع مع فرزندان قابض منصرف آنجا بوده بر عای دولت بدین تامل فرموظ می بوده باشد
مقدار زمین یازده بسوه و حدود و ابعاده

مدرغے حد ثمالے مدرغے حد ثمالے
کوچہ نافذہ کوچہ نافذہ زمین جوہر اچھیا زمین جوہر اچھیا

چشمی بابت سارٹیک آف آرمینی سند انعام
نمبر ۱۱۰ از جانب اندر سکرٹری لٹننٹ گورنر بهادری بنگاله بکشنر برودان پولیسکل ڈپارٹمنٹ امنی بهر سلطنت
کلکته تاریخ چہم فروری سنه ۱۲۵۰

صاحب سن باور شدہ ام باک خط انصاحب نمبر ۴۶ مورخہ ۲۴ فروری کہ بشمول خط مجسٹریٹ برودان کہ برآ
دادن سند قدرت سید صدر الدین احمد عرف نواب جان نوشته شدہ جو ابان خط لٹننٹ گورنری فرماید کہ
بخط صاحب مجسٹریٹ برودان خوش اطواری درجہ اعلائی سید صدر الدین ثبوت یافته معری الیہ خوشنود و
شدہ اند مگر معری الیہ ازادہ حسرت ظاہر میکنند کہ سید موصوف را و باو گویند چند زندگی را وقت دادن سند انعام

از جانب کلکتر بردوان بسوی پرایوت سکرٹری گورنر جنرل بہادر ہندوستان
منفق نام بردوان ۲۰ - نومبر ۱۸۵۷ عیسوی

ای عزیز برندہ خط ہذا سید صدر الدین احمد برای یافتن اجازت بہت حاضری بسوی گورنر جنرل بہادر
ترجمہ شد می شد من دین ضلع بعدہ کارگزاری از جانب گورنر جنرل سال مقرر ہستم من گفتن بتو علم
کہ آن شخص معزز مقام اغوا را قلعین شدہ اند و فی الواقع ایشان در میان ہمہ مسلمانان انجا از ہمہ کس
مقدم اند و برای رفاد عام عانت می نمایند و من اعتقاد میکنم کہ ایشان با مثال نواب عبداللطیف دوست
اند برای آن ہر قدر کہ من میدانم گفتن بتو انکہ کہ خواہش سید صدر الدین احمد برای حاضری بسوی منظور ہندوستان
مقتدر تھا ڈیلیو آر لایسنی کلکٹر بردوان

سند المیہ بنام شیخ عبدالباقی کہ جداوری سید صدر الدین بودند

بسم اللہ الرحمن الرحیم

و تسخط بادشاہ محمد شجاع
بہادر

صاحب قرآن ثانی
شاہ جهان بادشاہ
عنازک

درین وقت نشان والا نشان سعادت عنوان شرف نقاد یافت کہ چون بمرض انور رسید کہ بموجب
سند رفعت پناہ احمد بیگ موادی یک صد بکچہ زمین مزروع و اقلادہ از موضع چک بملکوتی پور و غیرہ من
اعمال پرگنہ نمیشی سرکار سالگام در وجہ مدد معاش شیخ عبدالباقی و غیرہ مقرر است بنا بران امر والا قدر
جلیل نشان شرف صدویافت کہ موادی مذکور را محل سلو رسب العنمن بدستور سابق بشیر و قبض و تصرف می
وقامہ و در وجہ مدد معاش اتمام حجت فرمودیم کہ حاصلات آزار من میشت خود مانودہ بدعای دوام دولت
ابویند اشتغال منمودہ باشند باید کہ حکام و عمال و جاگیرداران و کردریان مال اقبال در اتمارہ تفرکہ کو شیدہ
الاضی منفرہ را متصرف آنها و اگر شتہ املا و قطعاً تعمیر و تبدیل بقوا اعدان راہ ندہند و بلیت مال و جبات
سائر اخراجات و محترقہ و بیکار و فکار و کمر زراعت و یاغات و مقدمی و فوجداری و مشقاری و زمینداری
و قلا و نوگونی و چودھرائی و سلامی و ٹیکیشی و کل تکالیف دیوانی و عوارضات سلطانی معاف دارند و
ہر سال سند مجبور طلب نہ دارند۔

فی تاریخ ۲۷ شوال ۱۲۷۳ ھ

خلاصه شیخ منمن اینکه بموجب یادداشت واقعه تاریخ پنجشنبه بیستم شهر رمضان سده جلوس مبارک ده هیولان
سوازی یک صد و یک زمین مزروع و قاده واقعه موضع یعلگوتی پوزن اعمال برگشته رشتی سرکار سکاگام در وجه
مرد معاش شیخ عبدالباقی و غیره حرمت فرمودیم باید که بدعای دوام دولت قاهره اقبال نمود و باشد که

خاتمه

روایح از کلام حمد و شکر ببار فریست که گلستان جهان را بگلشای گوناگون فرست پخته و پستان خنای
بنمای بولگون فرست ساخته و کواخ انوار سخن صلوة و سلام بر سید انامی که از این گلشن رسالت دوست زیارت
چون بدایت با دست محمد و آل اعظام و صحابا کرام الی یوم القيام اما بعد درین ایام نصارت انعام صدقه حضرت
از لیا و روضه سیرت اصفیا اعی کتایب یاب موسوم به **روایح المصطفیٰ** من از بار الهی که مستلزم ترمیم و
احوال برکات آسمان حضرت اهل بیت اطهار و عترت کبار جناب سید ابرار و اخبار خیارست و از تخلصندی
تخلصند گوار معانی و فصاحت و آشناری روش بندین بنیاد رسانی و بلاغت عندی گلشن نقبت ال اطهار
و نیز نشان چین در دست اصحاب کبار عالم طویل چنان فیل فرعی صحرای دهر و الا مناقب جناب مولوی سید
صمد رالین احمد صاحب کتابی در رسد جلایه بوبار رئیس اعظم و متوطن قعیده بوبار ضلع بردوان

او امانت السیمان بالفیضان و صانه عن طوارق الزمان چمن جاوید بار گلشن بنیاد حسیب

ایمیی مصنف محدود لیدر بایاری نظام گلزار اخلاق حمیده و ترنجر شفاق پسندیده عالی بنیاد

برادر معظم حاجی شیخ محمد عقیوب حب لکنوی مالک مطبع محمدی و آشنای تمام

احق الامام عاجز محمد عبد الصمد غفاعة ربه الامه بنیه حاج سید خواجه مصطفی خان

سید مصطفی بنید نظر ثانی و صلاح کاپی و درون از حضرت مصنف مسطور

نظر کامل لایل در خیرستان مطبع محمدی واقع کامپوزر مبارک

محمد احمد کمالی در سید رفعت محمدی علی مبارک

الوایح المصطفیٰ و التیغ مختلفه و شادان

و مطبوع و میراب

شده

فہرست کتاب وائح المصطفیٰ بن ہار الرشقی

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۱۸۸	امام محمد تقیؑ	۸۲	مناقبہ	۲	دیباچہ
۱۹۳	من کلمات القدسیہ	۸۷	زہد و عبادت و سخاوت	۷	مقدمہ کتاب
۱۹۵	کراماتہ	۹۷	من اخبارہ	۱۰	باب اول احوال ائمہ علیہ السلام
۱۹۶	امام علی نقیؑ	۱۰۳	کرامات و خوارق عادتہ	۱۱	فصل ثانی آیات المعجزہ فی شانہ
۲۰۱	کراماتہ	۱۰۷	امام محمد باقرؑ	۱۷	فصل ثالث الاعادیش الاولیٰ فی نفسہ
۲۰۵	امام حسن عسکریؑ	۱۰۹	فی مناقبہ	۲۲	فصل فی علمہ
۲۱۱	امام محمد مہدیؑ	۱۱۵	کراماتہ	۲۷	فصل فی خلافتہ
حرف الالف		۱۲۱	حلیہ	۳۸	فصل فی شہادتہ
۳۷۳	آدم بنوری	۱۲۱	امام جعفر صادقؑ	۲۹	فصل فی کون نقباء الصلیٰ اکبر
۳۱۶	ابراہیم بن محمد خیفہ	۱۲۲	امامناقبہ	۳۰	فصل فی کرامتہ
۳۲۸	ابراہیم بن محمد ابن عبد اللہ بن محض	۱۲۵	من اخبارہ و کلماتہ و وصیئہ	۳۵	خاتمہ التہذیب اریدہ شاہ علی بن
۳۳۹	ابراہیم بن محمد بن	۱۳۰	خوارق عادتہ	۳۷	امام حسن
۳۳۵	ابراہیم بن عسر	۱۳۶	امام موسیٰ کاظمؑ	۴۰	فصل در کرامات امام حسن
۳۳۲	ابراہیم بن ربیع	۱۳۷	مناقبہ	۴۱	سید الشہداء امام حسن
۳۷۹	ابراہیم بن سعد	۱۳۹	سخاوت و علمہ	۵۰	فصل فی علامات اشہادہ
۳۵۲	ابراہیم بن عبد القادر جیلانی	۱۵۹	کرامات و خوارق عادتہ	۵۴	من کراماتہ
۳۵۹	احمد طباطبائی	۱۶۴	امام علی رضاؑ	۵۷	من اخبارہ و اخلاقہ
۳۷۷	احمد رفاہی	۱۶۶	امامناقبہ	۶۸	ذکر زہد و عبادتہ
۳۹۰	احمد بن محمد و شہیدی	۱۷۰	ولی عمدہ	۶۹	فصل بایہ دانست
۳۳۹	احمد بخاری	۱۷۸	اخبارہ	۷۷	امام زین العابدینؑ

مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ
احمد ترندی	۳۸۴	امیر شاہ	۳۶۳	جان محمد غوری	۳۵۴
احمد بن حسین	۳۹۳	ابو البقار	۳۶۴	مرزا جان جانان	۳۶۴
احمد ترمیزی	۳۹۶	ابوبکر ترمیزی	۳۹۸	ہمفر بن امیر المومنین علی نقی	۲۴۹
احمد بن عبدالرزاق	۳۹۴	ابوبکر بن سالم	۴۰۲	جعفر بن محمد باقر اویچی	۳۳۶
احمد عیدوسی	۳۹۵	ابو تراب شیرازی	۳۸۹	جلال الدین بخاری	۳۱۴
احمد شیخان	۳۹۴	ابو الحسن شافعی	۲۹۲	جلال الدین تبریزی	۲۹۸
احمد ترمیزی	۳۴۶	ابو عبد اللہ شافعی	۲۶۸	جلال الدین اویچی	۳۷۸
احمد گیسو دراز	۳۹۹	ابو الفضل بن عبد القادر جیلانی	۳۵۱	جمال الدین اسرود	۳۲۲
احمد دقانی	۳۸۳	حرف الباء		جمال الدین محدث	۴۰۲
احمد دودی	۳۹۹	برہ الدین بخاری	۳۶۶	جمال لاہوری	۳۸۰
احمد سیوی	۳۱۳	برہ الدین گیلانی	۳۵۸	محمد دوم جہانگیر	۳۱۵
احمد بن ابی بکر	۳۹۲	برہ الدین لاہوری	۳۶۴	حرف الحاء	
اسحاق بن امام جعفر صادق	۲۵۱	جلال لاہوری	۳۶۰	حامد بن عبدالرزاق	۳۳۲
اسحاق کازرونی	۳۸۶	بہار الدین	۳۳۴	حامدہ مانچوری	۳۲۶
اسعد بنی	۲۹۶	بہار الدین بن بھاو شہ	۳۵۶	حسام الدین سخانی	۳۳۴
اسماعیل بن جعفر صادق	۲۵۱	بہار الدین اویچی	۳۷۷	حسن بن محمد حنیفہ	۲۲۶
اسماعیل بن ابدال	۳۳۶	برہان الدین محقق	۲۸۲	حسن مثنیٰ	۲۲۷
اسماعیل اویچی	۳۳۳	برہان الدین بن ابی کلال	۳۱۲	حسن شلت	۲۳۴
اشرف بن محمد سرفندی	۳۴۳	برہان الدین بخاری	۳۱۸	حسن بن زید	۲۵۳
اشرف جانیگر	۳۲۶	حرف التاء		حسن شاہودی	۳۶۳
افضل الدین حسینی	۳۴۸	تاج الدین شیر سوار	۳۲۵	حسن	۳۶۹
الغیش	۳۳۲	حرف الجیم		حسین صاحب نغ	۳۳۳

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۹۴	شیخ بن باعلوس	۳۳۶	زید شهید بن امام زین العابدین	۲۵۳	حسین بن زید
۳۲۵	شیخ بن کاج الدین شیر سوار	۳۳۱	زین العابدین	۲۵۳	حسین بن امام زین العابدین
حرف الصاد		۳۹۹	زین الدین ترمی	۳۶۴	حسین بن نور
۳۸۹	صالح التفتی	۳۸۱	زنده علی اوجی	۳۸۵	حسین مشدی
۳۹۳	نبغه الله	حرف السین		۳۹۹	حسین کرانی
۳۱۸	صدر الدین قتال بخاری	۳۹۹	سالم کئی	۳۰۸	امیر حسینی
۳۶۵	صدر الدین بن عبد الرزاق	۳۸۶	سراج الدین بن کمال الدین عظامه	۲۸۰	حسره بن عبدالله
۳۳۴	سوفی علی اوجی	۳۵۵	سرور الدین حضوری	۳۱۲	حمزه بن امیر کلال
۴۰۴	سید الدین ابن کتک او بانی	۳۶۵	سعد الدین صاحب مجره	۳۴۸	حمید الدین بن فضل الدین
حرف الضاد		۳۴۱	سلطان تبریزی	۳۹۰	حمید لاهوری
۳۵۲	عنیا الدین بن عبد القادر	۳۳۹	سما الدین دهلوی	حرف الحاء	
حرف الطاء		۳۵۱	سیف الدین بن عبد القادر	۳۵۹	خیر الدین کرانی
۳۹۱	طاهر زیدی	حرف الشین		حرف الدال	
حرف العین		۴۰۱	تجاع الدین ترمی	۳۶۶	دانیال علوی عباسی
۲۵۰	عباس بن امیر المومنین علی رضی	۲۶۵	شرق الدین بن عبد القادر	۳۳۵	داود کرانی
۲۵۰	عبد الله بن امیر المومنین علی رضی	۲۹۲	شریف برجانی	حرف الواو	
۲۴۹	عثمان بن امیر المومنین علی رضی	۳۲۷	شمس الدین طاهر	۳۵۶	رحیم الله بهلگری
۱۲۸	عمر بن امیر المومنین علی رضی	۳۴۶	شمس الدین بخاری	۳۴۱	رفیع الدین صفوی
۲۴۹	عون بن امیر المومنین علی رضی	۳۵۴	شمس الدین غوری	حرف الزاء	
۳۶۶	عادل بن فاضل	۳۷۹	شهاب الدین اوجی	۲۳۵	زید بن الحسن العلوی
۳۸۲	عبد الاول دهلوی	۳۹۳	شیخ بن عبد الرحمن باعلوس	۲۳۵	زید بن الحسن بن العلوی
۳۹۱	عبد الحکیم حبیبانی	۳۹۴	شیخ بن عبدالله	۲۵۴	زید بن امام حسن
۳۴۰	عبد الحئی				

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۴۰۲	عطاء الله	۳۸۲	عبدالله پزیرش آبادی	۳۵۳	عبدالحق بباگری
۳۴۲	عبد الوهاب لوری	۳۳۹	عبدالله بن ساء الدین ادبی	۳۹۱	عبد الرحیم جیلانی
۳۵۵	عبد الوهاب غوری	۳۵۴	عبدالله بباگری	۳۹۲	عبد الرحمن بن احمد
۳۵۵	عبد الوهاب بباگری	۳۵۹	عبدالله بن جیلانی	۳۹۴	عبد الرحمن ترمی
۳۵۴	عبد الوهاب بن شاذلی	۳۴۳	عبدالله ربانی	۴۰۰	عبد الرحمن محبوب
۴۲۸	عبدالله بن محمد	۳۹۱	عبدالله بن علی	۳۵۲	عبد الرزاق بن عبدالقادر
۳۴۱	علاء الدین	۳۹۳	عبدالله بن محمد گنجی	۳۵۵	عبد الرزاق بباگری
۳۹۹	علاء الدین عطار	۳۹۳	عبدالله بن باعلوی ترمی	۳۴۱	عبد الرزاق ادبی
۲۵۵	علی بن امام جعفر صادق	۳۹۵	عبدالله خیر دوی	۳۳۵	عبد الرزاق ادبی آخر
۲۵۴	علی بن محمد	۳۹۵	عبدالله حفری	۳۸۰	عبد الرزاق کتبی
۲۸۰	علی سیدانی	۳۹۴	عبدالله ترمی	۲۹۲	عبد القادر جیلانی قدس سره
۳۲۱	علی قوام	۳۹۴	عبدالله خیر دوی	۳۲۹	عبد القادر ثانی
۳۲۵	علی غنیمی	۳۹۴	عبدالله شاهر باعلوی	۳۳۸	عبد القادر ثالث
۳۶۹	علی غواص ترمی	۳۲۸	عبدالله ادبی	۳۵۵	عبد القادر لاهوری
۳۹۴	علی سورتی	۳۹۴	عبدالله ترمی آخر	۳۵۵	عبد القادر بباگری
۳۱۴	عثمان بن محمود بخاری	۴۰۱	عبدالله ترمی آخر	۳۹۱	عبد القادر کزب آبادی
۳۴۵	عثمان سوحانی	۴۰۱	عبدالله باعلوی	۳۹۳	عبد القادر بن عمر
۳۴۳	علیم الله	۳۹۵	عبد السلام بن محمد القادر جیلانی	۲۲۶	عبدالله بن محمد بنیه
۳۴۶	علیم الدین پلانی	۳۱۹	عبد الشکور بن عبدالقادر بن ابی کبیر الدین	۲۲۸	عبدالله محض بن سن شیشه
۳۸۵	عزیز الدین کتبی	۳۴۸	عبد الملک ادبی	۲۲۸	عبدالله بن محمد
۳۴۳	عماد الدین طبری	۳۲۱	عبد الوهاب بخاری	۲۵۵	عبدالله بن امام زین العابدین
۲۵۶	عمر بن امام فرید العابدین خواجه		عبد الوهاب بن عبدالقادر جیلانی	۲۶۰	عبدالله بن احمد طباطبای

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۵۱	محمد بن محی الدین طبری	حرف الجیم		۲۵۶	عمر بن محمد بن ابی اسحاق علی بن محمد
۳۵۲	محمد بن ابی اسحاق شیرازی	۳۲۹	مبارک بن محمد اویسی	۳۱۲	عمر بن امیر کلال
۳۵۳	محمد بن تقی بن ابی العالی	۲۱۶	محمد بن حمزه	۳۱۶	عمر بن محمد باشم
۳۶۱	محمد امیر جیلانی	۲۴۸	محمد بن صفور بن ابی اسحاق علی بن محمد	۳۹۱	عمر بن عبد الرحیم لیسری
۳۵۹	محمد بن نعیم	۲۲۹	محمد بن عمران بن ابی اسحاق علی بن محمد	حرف الحین	
۳۶۲	محمد بن فاضل جیلانی	۲۵۹	محمد بن امام بن ابی العالی	۳۶۰	علاء بن قوش اویسی
۳۶۳	محمد صالح نوشاهی	۲۵۷	محمد بن امام جعفر صادق	۳۸۸	غیرات الدین جیلانی
۳۶۴	محمد بن شهابی	۲۵۱	محمد بن علی بن حمزه	۳۰۰	غیر الدین باعلوی
۳۶۵	محمد بن عبدالرزاق جیلانی	۲۵۷	محمد بن عمر	حرف الهاء	
۳۶۵	محمد بن عظیم نادری	۲۰۱	محمد بن عبداللہ لورس	۲۴۷	فضل بن ابی اسحاق علی بن محمد
۳۶۸	محمد کاظمی	۲۰۵	محمد بن ابی احمد خجندی	۲۵۳	غیر دین جیلانی
۳۷۷	محمد بن عثمان اویسی	۲۱۹	محمد بن قطب عالم	حرف القاف	
۳۸۶	محمد بن ابی بقی	۲۱۹	محمد بن سوزار	۲۵۹	قاسم بن امام جعفر صادق
۳۸۷	محمد بن شهابی	۳۲۱	محمد بن پوری	۳۱۱	قاسم تبریزی
۳۸۸	محمد بن جیلانی	۳۲۳	محمد بن محمود کرمانی	۲۹۶	قطب الدین فنیارکلی
۳۸۸	محمد بن احمد کشمیری	۳۲۲	محمد بن مبارک یانی بی	۳۳۶	قیس بن ابی الحیات
۳۹۰	محمد بن علی کشمیری	۳۲۲	محمد بن جعفری	حرف الکاف	
۳۹۰	محمد بن عبداللہ کشمیری	۳۲۸	محمد بن شاه امیر اویسی	۳۵۰	کامل لاهوری
۳۹۲	محمد بن علوی کی	۳۲۶	محمد باشم اویسی	۳۴۰	کبیر الدین ساجسی
۳۹۳	محمد بن عبداللہ قاضی جیلانی	۳۳۸	محمد بن فیروز آبادی	۳۱۸	کبیر الدین سهروردی
۳۹۶	محمد بن علوی	۳۴۷	محمد بن احمد قندی	۳۱۱	امیر کلال
۴۰۰	محمد کی	۳۴۳	محمد بن محمد قندی	۳۹۰	کمال الدین علامه

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۵۶	نعت اشراق پوری	۳۶۰	فرخ بن عبدالوهاب چشتی	۳۳۴	محمد اوجی
۳۵۹	نعت الله هندی	۳۸۱	مسعود غازی بکری	۳۴۰	محمد بن عبدالقادر جیلانی
۳۶۳	نعمان مجیدی	۳۶۶	سیرا به بزرگ	۳۴۲	محمد بن علی باعلوی
حرف الواو		۳۶۷	میران محمد اوجی	۳۴۴	محمد بن الحسن العلم
۳۸۸	وجیه الدین گجراتی	۳۳۳	میر میران اوجی	۲۱۹	محمد بن علی بهدانی
حرف الهاء		حرف النون		۲۵۴	محمد بن شمس الدین غوری
۳۹۰	باشم منور آبادی	۳۱۷	ناصر الدین بن محمد جمالی	۳۷۱	محمد خوارزمی
۲۶۲	امین الله شجری	۳۲۲	ناصر الدین سمرقندی	۳۸۱	محمد اوجی
حرف الیاء		۳۵۳	نصیر بن عبدالقادر جیلانی	۲۸۷	موسو دوشینی
۲۴۲	یحیی بن زید شهید	۳۶۷	نصیر الدین چراغ دہلی	۲۳۲	موسیٰ بن عمار اوجی
۳۵۱	یحیی بن عبدالقادر جیلانی	۳۱۲	نور الدین غزنوی	۳۳۵	مصطفیٰ بن عبدالرزاق اوجی
۳۲۵	یحیی شروانی	۳۶۱	نور محمد بن محمد امیر جیلانی	۳۹۶	مصطفیٰ سعید روسی
۳۲۶	ید الله	۳۷۴	نور محمد بدوانی	۳۵۰	محمی الدین حلبی
۲۸۶	یوسف بن محمد چشتی	۳۹۰	نور الدین سمنودی	۲۹۳	مبین الدین حسن شجری شیبی
۳۲۵	یوسف مشدی	۳۶۸	راجی سپروز	۲۴۱	مبین الدین قلی
۳۸۹	یوسف کشمیری	۳۰۹	نقاعی گنجوی	۳۷۲	مبین الدین خوارزمی

آخری درج شدہ تاریخ طبع پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

کتب
 جامع
 ۱- از کتب
 ۲- از کتب
 ۳- از کتب
 ۴- از کتب
 ۵- از کتب
 ۶- از کتب
 ۷- از کتب
 ۸- از کتب
 ۹- از کتب
 ۱۰- از کتب
 ۱۱- از کتب
 ۱۲- از کتب
 ۱۳- از کتب
 ۱۴- از کتب
 ۱۵- از کتب
 ۱۶- از کتب
 ۱۷- از کتب
 ۱۸- از کتب
 ۱۹- از کتب
 ۲۰- از کتب
 ۲۱- از کتب
 ۲۲- از کتب
 ۲۳- از کتب
 ۲۴- از کتب
 ۲۵- از کتب
 ۲۶- از کتب
 ۲۷- از کتب
 ۲۸- از کتب
 ۲۹- از کتب
 ۳۰- از کتب
 ۳۱- از کتب
 ۳۲- از کتب
 ۳۳- از کتب
 ۳۴- از کتب
 ۳۵- از کتب
 ۳۶- از کتب
 ۳۷- از کتب
 ۳۸- از کتب
 ۳۹- از کتب
 ۴۰- از کتب
 ۴۱- از کتب
 ۴۲- از کتب
 ۴۳- از کتب
 ۴۴- از کتب
 ۴۵- از کتب
 ۴۶- از کتب
 ۴۷- از کتب
 ۴۸- از کتب
 ۴۹- از کتب
 ۵۰- از کتب
 ۵۱- از کتب
 ۵۲- از کتب
 ۵۳- از کتب
 ۵۴- از کتب
 ۵۵- از کتب
 ۵۶- از کتب
 ۵۷- از کتب
 ۵۸- از کتب
 ۵۹- از کتب
 ۶۰- از کتب
 ۶۱- از کتب
 ۶۲- از کتب
 ۶۳- از کتب
 ۶۴- از کتب
 ۶۵- از کتب
 ۶۶- از کتب
 ۶۷- از کتب
 ۶۸- از کتب
 ۶۹- از کتب
 ۷۰- از کتب
 ۷۱- از کتب
 ۷۲- از کتب
 ۷۳- از کتب
 ۷۴- از کتب
 ۷۵- از کتب
 ۷۶- از کتب
 ۷۷- از کتب
 ۷۸- از کتب
 ۷۹- از کتب
 ۸۰- از کتب
 ۸۱- از کتب
 ۸۲- از کتب
 ۸۳- از کتب
 ۸۴- از کتب
 ۸۵- از کتب
 ۸۶- از کتب
 ۸۷- از کتب
 ۸۸- از کتب
 ۸۹- از کتب
 ۹۰- از کتب
 ۹۱- از کتب
 ۹۲- از کتب
 ۹۳- از کتب
 ۹۴- از کتب
 ۹۵- از کتب
 ۹۶- از کتب
 ۹۷- از کتب
 ۹۸- از کتب
 ۹۹- از کتب
 ۱۰۰- از کتب

